PAZHOOHESHGARAYAN

NATIONAL GOVERNANCE STUDIES

VOLUME 1

پژوهشگرایان

A Comprehensive Academic Project on Governance and Nation-Building

---

MOHAMMADREZA ASADI

کتاب پژوهشگرایان

محمدرضا اسدی

پژوهشگروفعال سیاسی

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: پژوهشگرایان

مجموعه: پژوهشگرایان (چهارده جلدی)

شماره جلد: جلد اول (خوشه نخست: حکمرانی، سیاست و حقوق)

نویسنده / طراح طرح: محمدرضا اسدی

ویراست علمی: به انجام رسیده در کارگروه پژوهش و توسعه دانشگاهی «پژوهشگرایان» با هدف تطبیق مبانی نظری و چارچوب‌های علمی بین‌المللی

مشاوران علمی: مبنای علمی این اثر با اتکا به منابع مرجع بین‌المللی و ادبیات دانشگاهی روز در حوزه حکمرانی و توسعه پایدار تدوین شده است.

سال انتشار: ۱۴۰۴

شابک (ISBN): ۹۷۹۸۲۶۶۵۷۷۱۱۸۶

موضوع: کشورداری، حکمرانی، حقوق اساسی، علوم سیاسی

رده‌بندی دیویی: ۳۲۱.۸ (نظام‌های دموکراتیک، حکومت قانون و مردم‌سالاری)

رده‌بندی کنگره: JF۱۰۷۱ .P۹۴ ۲۰۲۵

تعداد صفحات: ۳۵۰

بخش حقوقی: کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ است و هرگونه بازنشر یا استفاده تجاری بدون اجازه نویسنده پیگرد قانونی دارد.

این کتاب بخشی از مجموعه‌ی چهارده‌جلدی پژوهشگرایان است که در افق خود به تأسیس «دانشگاه کشورداری و کشوریاری» می‌انجامد و نخستین تلاش نظام‌یافته برای تبدیل کشورداری به دانشی آکادمیک و قابل آموزش در سطح جهانی محسوب می‌شود.

پیشگفتار

اندیشه‌ی تأسیس «پژوهشگرایان» نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از متون آموزشی، بلکه به‌مثابه یک پروژه تمدنی شکل گرفت؛ تلاشی برای آنکه کشورداری از سطح تجربه‌های مقطعی و آزمون و خطا به مرتبه‌ای علمی و نظام‌مند ارتقا یابد. این طرح در چهارده خوشه و بیش از پانصد بخش، کوشیده است تصویری جامع از همه‌ی عرصه‌های حیات ملی ، از سیاست و اقتصاد تا فرهنگ، آموزش، محیط زیست و عدالت اجتماعی ، ترسیم کند. چنین گستره‌ای، حاصل اعتقاد عمیق به این اصل است که اداره کشور امری چندبعدی است و بدون نگرش میان‌رشته‌ای نمی‌توان به حکمرانی کارآمد و پایدار دست یافت.

پژوهشگرایان در بنیان خود حامل ایده‌ای تازه است: آموزش کشورداری باید همچون سایر علوم، بر اساس چارچوب‌های آکادمیک و معیارهای علمی سامان یابد. همان‌گونه که پزشکی، مهندسی یا حقوق در بستر دانشگاه‌ها به دانشی منسجم بدل شدند، کشورداری نیز باید در فضایی دانشگاهی پرورش یابد و مدیران و سیاست‌مداران آینده بر پایه صلاحیت علمی به مسئولیت‌های عمومی گمارده شوند. این نگاه، برتری هیچ فرد یا گروهی را مفروض نمی‌گیرد و معیار نهایی را تنها شایستگی و تخصص می‌داند.

چهارده جلد این مجموعه در حقیقت مقدمه‌ای است بر تأسیس «دانشگاه کشورداری و کشوریاری»؛ نهادی که قرار است بستر تربیت نسل تازه‌ای از مدیران و سیاست‌مداران باشد. دانشگاهی که نه بر مبنای ملاحظات کوتاه‌مدت سیاسی، بلکه با تکیه بر پژوهش، تحلیل داده‌ها و روش‌های علمی، کادر انسانی کشورها را برای ایفای نقش‌های کلیدی آماده می‌سازد. در چشم‌انداز این طرح، سیاست‌مداری و مدیریت همانند سایر حرفه‌ها نیازمند گواهی تخصصی و مسیر آموزشی روشن است.

پژوهشگرایان به‌عنوان نخستین تجربه‌ی جامع در این عرصه، امید دارد الگویی تازه در اختیار ایران و جهان قرار دهد؛ الگویی که با اتکا به عقلانیت علمی، برابری حقوقی و عدالت اجتماعی، زمینه‌ی گذار به حکمرانی قانون‌مدار و توسعه‌گرا را فراهم آورد. این پیشگفتار بر تمامی چهارده جلد کتاب جاری است، چراکه هر یک از این مجلدات بخشی از پیکره‌ای واحدند: تلاش برای بازتعریف بنیادین دانش کشورداری و عرضه آن به جامعه‌ای که در پی ساختن آینده‌ای روشن‌تر است

مقدمه

پژوهشگرایان طرحی جامع و نوآورانه است که با هدف بازاندیشی در بنیان‌های حکمرانی، مدیریت کشور و توسعه پایدار طراحی شده و در افق خود، گامی تازه در عرصه دانش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌رود. این طرح بر اساس یک نگاه نظام‌مند و آینده‌نگر، ساختار کلی خود را در قالب چهارده خوشه موضوعی سامان داده که در مجموع بیش از پانصد بخش پژوهشی را شامل می‌شود. حاصل این نظام‌مندی، مجموعه‌ای است متشکل از چهارده جلد کتاب که هر یک به یکی از خوشه‌های اصلی اختصاص یافته و در کنار یکدیگر، منظومه‌ای کامل برای کشورداری و کشوریاری پدید می‌آورند.خوشه نخست که شصت بخش اصلی را دربرمی‌گیرد، به حوزه حکمرانی، سیاست و حقوق اختصاص دارد و سنگ‌بنای نظری این مجموعه را تشکیل می‌دهد. سایر خوشه‌ها نیز به ترتیب موضوعاتی چون اقتصاد و صنعت، آموزش و پژوهش، محیط‌زیست و منابع طبیعی، سیاست اجتماعی، فناوری و داده، فرهنگ و هویت، سیاست خارجی، امنیت ملی، مدیریت بحران، عدالت و رفاه، توسعه پایدار، دیپلماسی علمی و نهایتاً الگوی بومی کشورداری را در بر می‌گیرند. این گستره وسیع موضوعی نشان می‌دهد که طرح پژوهشگرایان صرفاً پروژه‌ای محدود به یک رشته یا حوزه خاص نیست، بلکه یک طرح کلان میان‌رشته‌ای است که علوم انسانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدیریتی را در پیوندی خلاقانه گرد هم می‌آورد.ویژگی ممتاز این طرح در آن است که برای نخستین بار در سطح جهانی، پژوهش درباره کشورداری و حکمرانی نه در قالب متون پراکنده، بلکه در ساختاری نظام‌یافته و دانشگاهی گردآوری می‌شود. هدف آن است که از دل این مجموعه، بنیانی برای تأسیس دانشگاه کشورداری و کشوریاری شکل گیرد؛ دانشگاهی که تماماً بر بستر آموزش آنلاین طراحی شده و در پی آن است که مدیران، کارمندان، متخصصان و سیاستمداران آینده را بر پایه معیارهای علمی و آکادمیک پرورش دهد. این رویکرد بدیع پاسخی است به یکی از مهم‌ترین نیازهای جهان معاصر: ضرورت پیوند دانش نظری و تجربه عملی در عرصه اداره کشورها.جهان امروز بیش از هر زمان دیگری با پیچیدگی‌های فزاینده در حوزه‌های سیاست، اقتصاد، محیط‌زیست و فرهنگ روبه‌روست. چالش‌هایی همچون بحران‌های زیست‌محیطی، تحولات پرشتاب فناوری، نابرابری‌های اجتماعی و رقابت‌های ژئوپولیتیک، اداره کشورها را به امری دشوار و تخصصی بدل کرده است. دیگر نمی‌توان انتظار داشت که سیاستمداران و مدیران تنها بر پایه تجربه یا سنت‌های سیاسی به‌تنهایی از عهده اداره جوامع برآیند. بلکه نیازمند نسلی تازه از رهبران هستیم که آموزش‌های علمی دیده‌اند، با نظریه‌های مدرن آشنا هستند و توانایی تطبیق آن‌ها با شرایط بومی کشور خود را دارند.پژوهشگرایان در این میان، الگویی نو به دست می‌دهد. این طرح می‌کوشد کشورداری را از سطح شعارهای سیاسی و ملاحظات کوتاه‌مدت فراتر برده و آن را به دانشی دقیق، آکادمیک و قابل آموزش تبدیل کند. در این نگاه، کشورداری همانند پزشکی یا مهندسی، نیازمند نظام آموزشی مدون، متون درسی معتبر، روش‌های پژوهشی و مراکز علمی ویژه است. همان‌گونه که جامعه برای درمان بیماری‌ها به پزشکانی متخصص نیاز دارد، برای اداره کشور نیز باید سیاستمداران و مدیرانی تربیت شوند که از دل نظام آموزشی علمی برآمده باشند.بنیان‌گذاران این طرح امید دارند که دانشگاه کشورداری و کشوریاری، نخست در ایران و سپس در مقیاس جهانی، به الگویی نو برای تربیت مدیران و سیاستمداران تبدیل شود؛ الگویی که بر پایه آن، تصدی مسئولیت‌های عمومی نه بر اساس وابستگی‌های سیاسی یا روابط شخصی، بلکه بر مبنای شایستگی علمی و تخصص آکادمیک تعریف گردد. در چشم‌انداز بلندمدت، می‌توان تصور کرد روزی در بسیاری از

کشورها، دست‌یابی به مناصب مدیریتی و سیاسی تنها از مسیر آموزش دانشگاهی و ارزیابی‌های علمی امکان‌پذیر باشد؛ همان‌گونه که امروز برای وکالت یا پزشکی مسیرهای آموزشی و حرفه‌ای مشخص وجود دارد.طرح پژوهشگرایان با چنین نگاهی، نه تنها یک پروژه ملی بلکه ابتکاری جهانی است. ساختار چهارده جلدی این مجموعه، در حکم ستون‌های یک بنای فکری بزرگ است که می‌تواند هم برای بازسازی و آبادانی کشورها در دوران گذار و بحران به کار آید، و هم به‌عنوان مرجعی نظری برای توسعه پایدار در شرایط عادی مورد استفاده قرار گیرد. در واقع، این طرح کوششی است برای پاسخ دادن به این پرسش بنیادی که: چگونه می‌توان کشور را نه در سایه سیاست‌های زودگذر، بلکه در چارچوب قانون، دانش و تخصص اداره کرد؟امید است با تدوین و انتشار این مجموعه و سپس تأسیس دانشگاه کشورداری و کشوریاری، گامی نو در جهت ایجاد نظامی علمی و کارآمد برای اداره کشورها برداشته شود. طرح پژوهشگرایان دعوتی است به همه پژوهشگران، دانشگاهیان، سیاست‌مداران و کنشگران اجتماعی که در ساختن آینده‌ای بهتر و عادلانه‌تر برای جامعه انسانی سهیم باشند. این آغاز راهی است که مقصد آن، پیوند میان دانش و عمل در عالی‌ترین سطح حکمرانی است.

سخن نویسنده

این کتاب حاصل سال‌ها اندیشه، گفت‌وگو و دغدغه‌ای است که از دل تجربه‌های فردی و جمعی برآمده است. آنچه پیش روی شماست صرفاً مجموعه‌ای از نوشته‌های علمی و تحلیلی نیست، بلکه تلاشی است برای بازاندیشی در مفهوم کشورداری، حکمرانی و مدیریت سرزمین؛ تلاشی که از ضرورت‌های تاریخی و نیازهای نسل امروز و فردا شکل گرفته است.

ایده «پژوهشگرایان» نخستین‌بار با اندیشه و طرح سیامک عسگریان جان گرفت؛ او بنیان‌گذار این مسیر و معمار نخستین چارچوبی بود که بعدها مبنای کار ما قرار گرفت. شهرام احمدایی نیز با نگاهی میان‌رشته‌ای و سامان‌دهی گسترده، ساختار این طرح را بازآفرینی و گسترش داد تا به بیش از پانصد بخش پژوهشی در چهارده خوشه موضوعی برسد. من، در مقام نویسنده، کوشیده‌ام این میراث مشترک را در قالب متنی دانشگاهی و منسجم تدوین کنم و آن را به نقشه راهی برای عمل بدل سازم.

نوشتن این کتاب برای من تنها یک وظیفه علمی نبود؛ رسالتی انسانی بود. رسالتی برای آنکه نشان دهیم می‌توان الگویی نوین از حکمرانی ساخت که به‌جای اتکا به قدرت و ثروت، بر پایه قانون، دانش، تخصص و مشارکت همگانی استوار باشد. پژوهشگرایان نه یک نظریه انتزاعی، بلکه چشم‌اندازی برای آینده‌ای است که از دل دانشگاه کشورداری می‌تواند نسلی تازه از مدیران و سیاست‌مداران آکادمیک را پرورش دهد.

این نوشته‌ها دعوتی است به اندیشیدن، نقد کردن و تکمیل کردن؛ چرا که پژوهشگرایان پروژه‌ای بسته و تمام‌شده نیست. برعکس، آغاز مسیری است که تنها با همفکری و همدلی جمعی می‌تواند به بار بنشیند. امید دارم این کتاب برای شما، خواننده گرامی، نه تنها منبعی برای مطالعه، بلکه الهام‌بخش مشارکت در ساختن آینده‌ای روشن‌تر باشد.

محمدرضا اسدی

ارتباط با نویسنده:

Website: www.MohammadRezaAsadi.Com

Email: M.r. asadii86@gmail.com

Website:
www.psairan.com

بنیان گذاران طرح پژوهشگرایان

سیامک آلمان
ساکن آلمان
خالق و بنیان‌گذار طرح
پژوهشگرایان
رایزن ارشد پژوهشگرایان

سیامک عسگریان پژوهشگر، اندیشمند و فعال سیاسی است که با بیش از دو دهه مطالعه، گفت‌وگو و تحلیل، بنیان‌گذار ایده «پژوهشگرایان» و خالق نخستین نسخه این طرح در قالب ۱۶۰ بخش بوده است. او با نگاهی آینده‌نگر و عمیق به ساختارهای کشورداری و تمدنی، پایه‌های نخستین و زیربنایی این طرح را بنا نهاد.وی در مقام معمار اصلی و خالق اندیشه پژوهشگرایان، رسالتی فراتر از یک پروژه پژوهشی در نظر گرفت: بازاندیشی در مفهوم حکمرانی، بازتعریف جایگاه مردم در مدیریت کشور، و طراحی الگویی نوین برای اداره سرزمین. نگاه کلان او به پیوند میان سیاست، حقوق، اقتصاد، فرهنگ و زیست‌بوم، پژوهشگرایان را از همان ابتدا از یک ایده صرف، به یک چارچوب علمی و جامع بدل ساخت.عسگریان در مقام رایزن ارشد و بنیان‌گذار، همچنان الهام‌بخش این حرکت است و به‌عنوان چشم‌اندازپرداز اصلی طرح، نقشی محوری در تداوم و بالندگی آن ایفا می‌کند.

محمدرضا اسدی
ساکن انگلستان
رئیس هیئت رئیسه
پژوهشگرایان

محمدرضا اسدی پژوهشگر، نویسنده و فعال سیاسی است که با نگاهی تحلیلی، نقادانه و راهبردی در گسترش و تکامل طرح پژوهشگرایان نقشی بی‌بدیل ایفا کرده است. او با پیوند دادن پژوهش‌های نظری به سیاست‌گذاری عملی، ستون راهبردی و محور انسجام علمی و اجرایی طرح به شمار می‌آید.اسدی به‌عنوان رئیس هیئت‌رئیسه، تلاش‌های گسترده‌ای در شکل‌دهی خوشه‌های پژوهشی و هدایت علمی این مجموعه داشته است. او با نگاهی کلان‌مدیریتی، توانسته است طرح را از سطح یک نقشه مفهومی اولیه به چارچوبی کارآمد و قابل اجرا برساند. نگاه او به عدالت آموزشی، حقوق شهروندی، اقتصاد ملی و حکمرانی شفاف، جهت‌گیری طرح را به سوی نظامی مدرن و علمی برای کشورداری سوق داده است.با حضور او، پژوهشگرایان نه تنها یک پروژه پژوهشی، بلکه به حرکتی سازمان‌یافته، منسجم و آینده‌محور تبدیل شده است؛ حرکتی که هدف آن پرورش مدیران و سیاست‌مداران آکادمیک برای اداره کشور بر پایه تخصص، دموکراسی و حقوق برابر است.

شهرام احمدایی
ساکن استرالیا
عضو هیئت‌رئیسه پژوهشگرایان

شهرام احمدایی پژوهشگر، اندیشمند و فعال سیاسی است که با بازآفرینی و گسترش ساختار «پژوهشگرایان» نقش مهمی در ارتقای این طرح ایفا کرده است. او با افزودن بخش‌های تازه و سامان‌دهی علمی، طرح را به بیش از ۵۰۰ بخش پژوهشی در ۱۴ خوشه موضوعی رسانده است.ایشان با نگاه میان‌رشته‌ای و کلان‌نگر، حوزه‌هایی چون حکمرانی، اقتصاد، سلامت، محیط زیست، فناوری‌های نوین و تمدن‌سازی را در یک چارچوب یکپارچه دیده است. رسالت او ایجاد پیوند میان دانش نظری و عمل در مدیریت کلان جامعه است و باور دارد که برای رویارویی با چالش‌های قرن بیست‌ویکم، باید الگوهای تازه‌ای از حکمرانی و تمدن طراحی شود.

*پژوهشگرایان حاصل همکاری، تبادل اندیشه و سال‌ها تجربه عملی و نظری این سه بنیان‌گذار است؛ تلاشی مشترک و بی‌وقفه برای تدوین نخستین نقشه‌راه جامع کشورداری علمی، که نهایتاً در قالب چهارده خوشه پژوهشی و تأسیس دانشگاه کشورداری تبلور یافته است.

فهرست مطالب

خوشه اول: حکمرانی سیاست و حقوق.....صفحه

۱. نظام حکمرانی آینده ایران..... ۱۱
۲. دولت مدرن، کارآمد و پاسخ‌گو..... ۱۹
۳. پارلمان‌سازی نوین و نمایندگی واقعی..... ۲۶
۴. استقلال قوه قضائیه و عدالت قضایی..... ۳۵
۵. حقوق اساسی و شهروندی نوین..... ۴۱
۶. گذار دموکراتیک از نظام‌های خودکامه..... ۴۶
۷. ساختارهای تمرکززدایی و خودگردانی منطقه‌ای..... ۵۰
۸. سیاست‌گذاری عمومی و ارزیابی اثربخشی..... ۵۳
۹. قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوه..... ۵۶
۱۰. سیاست خارجی در ایران آینده..... ۶۰
۱۱. حاکمیت قانون و بازسازی حقوقی..... ۶۵
۱۲. عدالت انتقالی و حقوق قربانیان..... ۶۸
۱۳. اصلاحات ساختاری نظام قضایی..... ۷۲
۱۴. نظام انتخاباتی نوین و شفاف..... ۷۷
۱۵. حقوق اقلیت‌ها و تنوع قومی-فرهنگی..... ۸۱
۱۶. ساختار دولت ملی و حکومت محلی..... ۸۵
۱۷. حاکمیت مردم‌سالار در قانون اساسی آینده..... ۹۲
۱۸. تطبیق با اسناد بین‌المللی حقوق بشر..... ۹۶
۱۹. کارآمدسازی نهادهای نظارتی..... ۱۰۱
۲۰. ارتقاء شفافیت و پاسخ‌گویی..... ۱۰۶
۲۱. امنیت انسانی و توسعه پایدار..... ۱۱۲
۲۲. نهادهای ضدفساد و سلامت اداری..... ۱۱۷
۲۳. بازطراحی نهادهای امنیت ملی..... ۱۲۳
۲۴. مبارزه با فساد سیستماتیک..... ۱۳۱
۲۵. شفافیت ساختاری در حکمرانی..... ۱۳۶
۲۶. نظام پیشنهادات و نظارت مردمی..... ۱۴۱
۲۷. آموزش شهروندی و حاکمیت قانون..... ۱۴۶
۲۸. جایگاه احزاب سیاسی و مشارکت حزبی..... ۱۵۱
۲۹. عدالت فضایی و توازن منطقه‌ای..... ۱۵۶
۳۰. نقش دین در سیاست و حکومت آینده..... ۱۶۴
۳۱. امنیت فراگیر و حکمرانی بحران..... ۱۷۰

۳۲. مدل‌های اداره دوران گذار ۱۷۴
۳۳. فلسفه سیاست و حکمرانی ۱۸۳
۳۴. نظریه‌های دولت و حکومت ۱۸۸
۳۵. تاریخ تحولات حکمرانی در ایران ۱۹۲
۳۶. آینده‌پژوهی نظام‌های حکمرانی ۱۹۹
۳۷. مدل‌های گذار سیاسی و تجربه کشورهای مختلف ۲۰۷
۳۸. نظام‌های نظارتی و ضد فساد ۲۱۳
۳۹. حقوق بشر و اقلیت‌ها ۲۱۹
۴۰. حقوق بین‌الملل و معاهدات جهانی ۲۲۶
۴۱. فساد در اقتصاد و بخش عمومی ۲۳۴
۴۲. ساختار سیاسی فراگیر و مشارکت اقلیت‌ها ۲۴۰
۴۳. سیاست‌گذاری برای انسجام ملی در دوران گذار ۲۴۶
۴۴. نهاد دین و مشارکت در عرصه عمومی ۲۵۱
۴۵. حکمرانی زیستی (Biopolitics) ۲۵۴
۴۶. حکمرانی اقلیم و مهاجرت اقلیمی ۲۶۱
۴۷. آینده حکمرانی داده‌ها و مالکیت اطلاعات ۲۶۸
۴۸. سیاست‌گذاری نوآوری‌های مخرب (Disruptive Innovation Governance) ۲۷۴
۴۹. سیاست و قدرت در عصر فراواقعیت (Post-truth Politics) ۲۸۱
۵۰. مطالعات سیاسی و حقوقی ۲۸۶
۵۱. پژوهش‌های گروهی برای دانشگاه کشورداری ۲۹۲
۵۲. دولت و زیرمجموعه‌ها ۲۹۹
۵۳. حاکمیت، حکمرانی و حکومت ۳۰۵
۵۴. دولت در سایه ۳۱۱
۵۵. کشورداری در آلمان ۳۱۵
۵۶. کشورداری در اسکاندیناوی ۳۱۸
۵۷. کشورداری در کشورهای مختلف ۳۲۶
۵۸. تولیدات دولتی و خصوصی ۳۳۱
۵۹. حقوق بشر (مطالعات تطبیقی) ۳۳۷
۶۰. نهادهای غیردولتی ۳۴۲

خوشه یک: حکمرانی، سیاست و حقوق

(مشتمل بر ۶۰ بخش)

بحث درباره‌ی نظام حکمرانی آینده ایران، بحثی صرفاً سیاسی یا شعاری نیست؛ بلکه بنیان اصلی شکل‌گیری یک جمهوری پایدار، عادلانه و آزاد است. تجربه تاریخی ایران در سده‌های گذشته نشان داده که مشکل اصلی کشور نه در کمبود منابع طبیعی بوده، نه در نبود فرهنگ و تمدن، بلکه در نوع حکمرانی. ساختارهای متمرکز، فردمحور و استبدادی باعث شده‌اند که هر بار پس از سقوط یک حکومت، چرخه‌ای مشابه دوباره تکرار شود: تمرکز قدرت، فساد، نارضایتی عمومی، فروپاشی. بنابراین نقطه‌ی آغاز بازسازی کشور، طراحی یک نظام حکمرانی تازه است که به‌جای تکرار گذشته، بر پایه‌ی حاکمیت قانون، جمهوریت واقعی و حقوق برابر بنا شود.

حکمرانی در معنای مدرن آن صرفاً اداره کشور توسط دولت نیست؛ بلکه شبکه‌ای از روابط میان دولت، جامعه مدنی، نهادهای مستقل، بخش خصوصی، و شهروندان است. این شبکه باید به‌گونه‌ای طراحی شود که هیچ نهادی قدرت مطلق نداشته باشد و همه تصمیمات در چارچوب قانون و با نظارت عمومی اتخاذ شوند. در چنین سیستمی، دولت صرفاً یکی از بازیگران حکمرانی است، نه مالک کشور.

اصل اول، در نظام حکمرانی آینده ایران، جمهوریت لائیک است. این بدان معناست که مشروعیت حکومت از مردم ناشی می‌شود، نه از مذهب، ایدئولوژی یا یک رهبر کاریزماتیک. جدایی کامل دین از سیاست تضمین می‌کند که هیچ گروه مذهبی یا اعتقادی نتواند اراده‌ی خود را بر دیگران تحمیل کند. در این چارچوب، همه‌ی شهروندان فارغ از باور دینی، زبانی یا قومی حقوقی برابر دارند و قانون اساسی از آن‌ها به‌طور یکسان محافظت می‌کند.

اصل دوم، حاکمیت قانون است. قانون باید بالاترین مرجع باشد، نه فرد یا گروه. همه، از رئیس‌جمهور تا یک کارمند ساده، در برابر قانون برابرند. برای تحقق این اصل، استقلال کامل قوه قضاییه ضروری است؛ زیرا اگر دستگاه عدالت در خدمت سیاستمداران باشد، هیچ قانونی در عمل ضمانت اجرایی ندارد.

اصل سوم، تفکیک و توازن قواست. قدرت سیاسی باید میان نهادهای مختلف توزیع شود تا تمرکز آن در دست یک نهاد یا فرد به استبداد منجر نشود. قوه مجریه، مقننه و قضاییه باید مستقل باشند، اما در عین حال سازوکارهایی برای نظارت متقابل داشته باشند. افزون بر این سه قوه، نهادهای مستقل نظارتی مانند دیوان محاسبات، کمیسیون ملی شفافیت و کمیسیون حقوق بشر باید جایگاه رسمی در قانون اساسی داشته باشند.

اصل چهارم، مشارکت شهروندی است. حکمرانی تنها از بالا به پایین معنا ندارد. مردم باید بتوانند در همه سطوح تصمیم‌گیری، از محلی تا ملی، مشارکت کنند. شوراهای محلی با اختیارات واقعی، بودجه شفاف و امکان نظارت مردمی، یکی از ابزارهای کلیدی در این مسیرند. همچنین باید ابزارهای دموکراسی مستقیم مانند همه‌پرسی و ابتکار قانون‌گذاری شهروندان در قانون اساسی گنجانده شوند.

اصل پنجم، شفافیت و پاسخ‌گویی است. فساد تنها زمانی ریشه‌کن می‌شود که حکومت در برابر مردم پاسخ‌گو باشد. این پاسخ‌گویی باید نهادی شود، نه فقط اخلاقی. دولت موظف است اطلاعات مربوط به بودجه، قراردادها و عملکرد خود را به‌طور عمومی منتشر کند. رسانه‌های آزاد و جامعه مدنی باید قدرت نقد و پرسشگری داشته باشند، بی‌آنکه با تهدید و فشار روبه‌رو شوند.

اصل ششم، تمرکززدایی و توزیع قدرت منطقه‌ای است. ایران کشوری پهناور با تنوع قومی، زبانی و فرهنگی است. تمرکز همه قدرت در پایتخت نه‌تنها ناکارآمد است، بلکه زمینه‌ساز تبعیض و بی‌اعتمادی می‌شود. نظام حکمرانی

آینده باید اختیارات گسترده‌ای به استان‌ها و مناطق بدهد، در حالی که وحدت ملی حفظ شود. این مدل به مردم هر منطقه امکان می‌دهد درباره مسائل محلی خود تصمیم بگیرند، بدون آنکه به فدرالیسم قومی یا تجزیه‌طلبی منجر شود.

اصل هفتم، کارآمدی و نوآوری در حکمرانی است. یکی از ضعف‌های جدی ساختار سیاسی ایران ناکارآمدی بوروکراتیک است. نظام آینده باید با بهره‌گیری از دولت الکترونیک، کاهش بروکراسی کاغذی و استفاده از فناوری‌های نوین، خدمات عمومی را سریع، ارزان و شفاف ارائه کند. همچنین باید فضایی فراهم شود که نخبگان علمی، اقتصادی و اجتماعی بتوانند در فرآیند حکمرانی نقش فعال ایفا کنند.

نظام حکمرانی آینده ایران نه می‌تواند صرفاً کپی مدل‌های غربی باشد و نه بازتولید سنت‌های فرسوده داخلی. این نظام باید بومی، لائیک و مدرن باشد؛ بومی به این معنا که با شرایط اجتماعی و تاریخی ایران سازگار باشد، لائیک به این معنا که دین و ایدئولوژی از حکومت جدا بمانند، و مدرن به این معنا که با استانداردهای جهانی دموکراسی، حقوق بشر و شفافیت هم‌سویی داشته باشد. اگر این اصول در متن قانون اساسی و در ساختار نهادها نهادینه شوند، می‌توان امیدوار بود که جمهوری نوین ایران برای نخستین بار در تاریخ معاصر از چرخه استبداد و فروپاشی رهایی یابد و به حکومتی تبدیل شود که واقعاً برای مردم و توسط مردم اداره می‌شود.

هیچ نظام حکمرانی پایداری بدون جامعه مدنی قدرتمند دوام نمی‌آورد. جامعه مدنی به‌معنای همه نهادها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌های اجتماعی است که مستقل از دولت عمل می‌کنند. در ایران، تجربه نشان داده است که هر زمان جامعه مدنی تضعیف یا سرکوب شده، قدرت دولت بی‌مهار شده و به فساد و استبداد انجامیده است. بنابراین در طراحی نظام حکمرانی آینده، جامعه مدنی باید جایگاهی رسمی و حمایتی پیدا کند. قانون باید حق تشکیل انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد را تضمین کند، بدون آنکه دولت بتواند با بهانه‌های امنیتی یا اداری آن‌ها را محدود نماید. همچنین، این نهادها باید امکان نظارت بر عملکرد دولت، ارائه مشاوره در سیاست‌گذاری‌ها، و بسیج شهروندان در موضوعات اجتماعی را داشته باشند.

احزاب سیاسی رکن دیگر حکمرانی دموکراتیک‌اند. در گذشته، یا احزاب در ایران به‌طور کامل سرکوب شده‌اند یا به گروه‌های فرمایشی و بی‌قدرت تقلیل یافته‌اند. در جمهوری نوین، وجود احزاب آزاد، شفاف و مستقل نه تنها حق، بلکه ضرورت است. احزاب باید بتوانند آزادانه فعالیت کنند، برنامه‌های سیاسی و اقتصادی خود را ارائه دهند و در انتخابات با یکدیگر رقابت کنند. برای جلوگیری از فساد، قانون باید احزاب را موظف به شفافیت مالی و حساب‌دهی به اعضا کند. در عین حال، نظام انتخاباتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که مانع تک‌حزبی شدن یا انحصار یک جریان سیاسی شود.

رسانه‌های آزاد، چشم جامعه بر عملکرد حکومت‌اند. هیچ حکومتی اگر دموکراتیک‌ترین قانون اساسی را داشته باشد، بدون رسانه‌های آزاد نمی‌تواند پاسخ‌گو باقی بماند. رسانه‌ها باید بتوانند آزادانه تحقیق کنند، اطلاعات عمومی را منتشر کنند، سیاستمداران را نقد کنند و موارد فساد یا نقض حقوق بشر را افشا نمایند. در جمهوری نوین، هیچ نهادی نباید حق سانسور رسانه‌ها یا بستن آن‌ها را داشته باشد. البته رسانه‌ها نیز باید مسئولیت‌پذیر باشند و دروغ‌پراکنی یا نفرت‌پراکنی ممنوع گردد. در این میان، فضای دیجیتال نقشی کلیدی دارد؛ دسترسی آزاد به

اینترنت و رفع فیلترینگ باید به‌عنوان یک حق اساسی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شود.
عنصر دیگر حکمرانی آینده، نظام انتخاباتی شفاف و فراگیر است. اگر انتخابات ابزار مهندسی سیاسی یا نمایشی باشد، هیچ اعتمادی به نظام حکمرانی شکل نمی‌گیرد. بنابراین، انتخابات باید آزاد، منصفانه و رقابتی باشد. کمیسیون انتخابات باید نهادی مستقل، غیرحزبی و تحت نظارت قوه قضاییه و جامعه مدنی باشد. حق رأی همگانی بدون تبعیض، شفافیت مالی در تبلیغات، و امکان نظارت بین‌المللی بر انتخابات از اصولی است که می‌تواند اعتماد عمومی را تضمین کند.عدالت اجتماعی و برابری نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از حکمرانی است. جمهوری نوین باید تضمین کند که همه شهروندان، صرف‌نظر از طبقه اجتماعی، جنسیت، قومیت یا زبان، دسترسی برابر به فرصت‌ها و خدمات عمومی داشته باشند. برای نمونه، توزیع عادلانه منابع ملی، سرمایه‌گذاری در مناطق محروم و حذف تبعیض‌های ساختاری از اصول بنیادین عدالت اجتماعی‌اند. این عدالت نه با شعار، بلکه با سیاست‌های روشن اقتصادی و اجتماعی محقق می‌شود.
نهادهای نظارتی مستقل یکی از عناصر حیاتی نظام حکمرانی‌اند. وجود سازمان‌های ضد فساد، دیوان محاسبات مستقل، کمیسیون حقوق بشر و نهاد شفافیت اداری باعث می‌شود که قدرت در هر سطحی همواره زیر ذره‌بین باشد. این نهادها باید بودجه و استقلال قانونی تضمین‌شده داشته باشند تا دولت یا پارلمان نتوانند فعالیتشان را مختل کنند. گزارش‌های آن‌ها باید علنی منتشر شود و هر شهروند بتواند به آن‌ها شکایت ببرد.
نکته کلیدی دیگر، تمرکززدایی اداری و مالی است. ایران کشوری متنوع است و مدل حکمرانی متمرکز از تهران نه‌تنها ناکارآمد، بلکه تبعیض‌آفرین بوده است. در نظام آینده، استان‌ها و مناطق باید اختیار اداره بخشی از منابع مالی خود، طراحی برنامه‌های توسعه محلی و آموزش زبان مادری در مدارس را داشته باشند. این مدل به معنای فدرالیسم نیست، بلکه نوعی خودگردانی محلی در چارچوب یک جمهوری واحد است که هم وحدت ملی را حفظ می‌کند و هم عدالت منطقه‌ای را تقویت می‌نماید.در نهایت، نقش شهروندان در حکمرانی باید فراتر از شرکت در انتخابات باشد. شهروندان باید امکان مشارکت مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند؛ برای مثال، از طریق همه‌پرسی‌های محلی و ملی، امکان ارائه طرح‌های قانونی مردمی، و نظارت آنلاین بر پروژه‌های عمومی. فناوری دیجیتال می‌تواند ابزار کلیدی در این مسیر باشد: دولت الکترونیک، سامانه‌های شفافیت مالی و پلتفرم‌های نظارت عمومی باعث می‌شوند که فاصله میان مردم و حکومت کاهش یابد.
نظام حکمرانی آینده ایران باید نظامی باشد که مردم در آن احساس مالکیت کنند. اگر شهروندان حس کنند که کشور متعلق به آنان است و می‌توانند بر آن اثر بگذارند، اعتماد عمومی شکل می‌گیرد. اعتماد، سرمایه‌ای است که بدون آن هیچ حکومتی، اگر ساختارهای قانونی کامل داشته باشد، پایدار نخواهد ماند.برای طراحی نظام حکمرانی آینده ایران، نگاه به تجربه‌های جهانی بسیار ارزشمند است. هیچ کشوری نمی‌تواند در خلأ سیاسی زندگی کند؛ تجربه دیگران به ما نشان می‌دهد چه راه‌هایی به موفقیت انجامیده و چه اشتباهاتی به فروپاشی یا فساد منجر شده است. البته هیچ الگویی را نمی‌توان به‌طور کامل کپی کرد، اما می‌توان عناصر مفید آن را با شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی ایران ترکیب نمود.
مدل حکمرانی اسکاندیناوی (سوئد، نروژ، دانمارک و فنلاند)، نمونه‌ای از ترکیب دموکراسی، رفاه اجتماعی و

شفافیت نهادی است. این کشورها با جمعیت نسبتاً کم و منابع طبیعی محدود توانسته‌اند یکی از بالاترین سطوح توسعه انسانی را تجربه کنند. ویژگی اصلی این مدل، شفافیت مطلق در حکمرانی، مالیات عادلانه، نظام رفاه اجتماعی و مشارکت گسترده مردم در تصمیم‌گیری است. برای ایران، درس اصلی این مدل، شفافیت و عدالت اجتماعی است. حتی اگر ایران از نظر منابع طبیعی بسیار غنی‌تر از اسکاندیناوی است، بدون شفافیت و اعتماد عمومی، این ثروت به فساد و نابرابری منجر خواهد شد.

مدل حکمرانی آلمان پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌ای از بازسازی موفق یک کشور و ایجاد نهادهای پایدار دموکراتیک است. آلمان با ایجاد یک نظام فدرال متوازن، تفکیک قوا، دادگاه قانون اساسی قدرتمند و نظام انتخاباتی ترکیبی توانست جامعه‌ای دموکراتیک و باثبات بسازد. نکته مهم در تجربه آلمان، نقش دادگاه قانون اساسی در جلوگیری از تمرکز قدرت و دفاع از حقوق شهروندان است. ایران می‌تواند از این تجربه بیاموزد که وجود یک نهاد قضایی مستقل با قدرت لغو قوانین ناقض حقوق اساسی، ضامن اصلی دموکراسی است.

مدل حکمرانی هند نیز ارزش بررسی دارد. این کشور با بیش از یک میلیارد جمعیت، صدها زبان و ده‌ها دین و مذهب، توانسته یک دموکراسی پایدار، هرچند پرچالش، حفظ کند. رمز موفقیت هند در پذیرش تنوع زبانی و فرهنگی و ایجاد نظام انتخاباتی فراگیر است. در ایران، که کشوری چندزبانه و چندقومیتی است، این تجربه نشان می‌دهد که راه ثبات ملی از مسیر سرکوب هویت‌های محلی نمی‌گذرد، بلکه از مسیر به‌رسمیت‌شناختن و نهادینه‌کردن آن‌ها در چارچوب جمهوری واحد است.

مدل حکمرانی ژاپن نیز پس از جنگ جهانی دوم قابل توجه است. این کشور با تدوین قانون اساسی‌ای که نقش نظامی‌گری را محدود کرد و بر توسعه اقتصادی و نوآوری تأکید نمود، توانست ظرف چند دهه از کشوری ویران به یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان بدل شود. ایران می‌تواند از این تجربه استفاده کند و به‌جای تمرکز بر گسترش نفوذ نظامی، بر توسعه علمی، صنعتی و اجتماعی سرمایه‌گذاری کند.

از سوی دیگر، تجربه‌های شکست‌خورده هم باید بررسی شوند تا از تکرارشان پرهیز شود. مدل‌های اقتدارگرایانه خاورمیانه، مانند عراق دوران صدام یا سوریه دوران اسد، نشان داده‌اند که تمرکز قدرت در دست یک فرد یا خانواده به فاجعه می‌انجامد. این کشورها با نادیده‌گرفتن تنوع اجتماعی و اتکا به سرکوب نظامی، نه‌تنها نتوانستند ثبات ایجاد کنند، بلکه به جنگ داخلی و فروپاشی کشیده شدند. ایران اگر بخواهد از این چرخه بیرون بیاید، باید به‌طور آگاهانه سازوکارهای توزیع قدرت و تضمین حقوق اقلیت‌ها را طراحی کند.

مدل ترکیه هم در دهه‌های اخیر درس‌های متناقضی دارد. این کشور زمانی الگوی موفق ترکیب اسلام و دموکراسی تلقی می‌شد، اما به‌مرور با تمرکز قدرت در دست یک فرد، بسیاری از دستاوردهای دموکراتیکش از بین رفت. این تجربه نشان می‌دهد که حتی اگر یک کشور در مقطعی اصلاحات موفق داشته باشد، نبود نهادهای نظارتی مستقل می‌تواند همه‌چیز را به عقب برگرداند. برای ایران، این هشدار روشن است: دموکراسی بدون نهادهای پایدار و نظارت مردمی، شکننده است. بنابراین، طراحی نظام حکمرانی آینده ایران باید بر ترکیبی از این درس‌ها استوار باشد:

از اسکاندیناوی: شفافیت و عدالت اجتماعی.

از آلمان: دادگاه قانون اساسی مستقل و نظام انتخاباتی متوازن.

از هند: به رسمیت شناختن تنوع زبانی و فرهنگی.
از ژاپن: تمرکز بر توسعه علمی و اقتصادی به‌جای نظامی‌گری.
و از نمونه‌های شکست‌خورده منطقه: پرهیز از تمرکز قدرت فردی و سرکوب اقلیت‌ها.

این ترکیب می‌تولند مدلی بومی برای ایران بسازد: یک جمهوری لائیک، قانون‌مدار و مشارکت‌محور که هم به ارزش‌های جهانی پایبند است و هم با واقعیت‌های داخلی سازگار.

هیچ نظام حکمرانی‌ای بدون یک قانون اساسی شفاف، جامع و اجرایی دوام پیدا نمی‌کند. قانون اساسی ستون فقرات یک جمهوری است؛ نه صرفاً مجموعه‌ای از شعارهای سیاسی، بلکه قراردادی اجتماعی که رابطه‌ی شهروندان با دولت و رابطه‌ی نهادهای قدرت با یکدیگر را تعریف می‌کند. در تاریخ ایران، دو مشکل اساسی در قانون اساسی وجود داشته: یا بسیار ایدئولوژیک بوده و حقوق شهروندان را قربانی یک قرائت خاص کرده، یا آن‌قدر مبهم و متناقض بوده که امکان سوءاستفاده و تمرکز قدرت را فراهم آورده است. برای اینکه جمهوری نوین ایران گرفتار این چرخه نشود، باید یک قانون اساسی تازه و نهادینه طراحی شود که چند ویژگی بنیادین داشته باشد.

ویژگی نخست، اصل جمهوریت و جدایی دین از حکومت است. در قانون اساسی جدید باید تصریح شود که هیچ نهاد مذهبی یا ایدئولوژیک بر حکومت برتری ندارد. دولت باید سکولار باشد، به این معنا که هیچ دین یا عقیده‌ای برتر از دیگری شناخته نشود. همه‌ی شهروندان، صرف‌نظر از باور دینی یا بی‌دینی، باید از حقوق برابر برخوردار باشند. این اصل به معنای ضدیت با مذهب نیست، بلکه به معنای حفاظت از آزادی دینی و عقیدتی همه است؛ چرا که تنها در یک نظام لائیک است که دینداران و بی‌دینان می‌توانند در کنار هم آزادانه زندگی کنند.

ویژگی دوم، حاکمیت قانون و استقلال قوا است. قانون اساسی باید سازوکاری روشن برای تفکیک قوا تعیین کند: قوه مقننه (پارلمان) برای قانون‌گذاری، قوه مجریه برای اجرا، و قوه قضاییه برای داوری. هیچ نهادی نباید بتواند در کار دیگری دخالت کند. افزون بر این، نهادهایی مانند دادگاه قانون اساسی، کمیسیون حقوق بشر و دیوان محاسبات باید در قانون اساسی جایگاه ویژه داشته باشند تا مانع سوءاستفاده از قدرت شوند.

ویژگی سوم، حقوق اساسی شهروندان است. قانون اساسی باید فهرستی روشن از حقوق بنیادین داشته باشد: آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل انجمن‌ها و احزاب، آزادی اعتقاد و دین، حق آموزش به زبان مادری، حق دسترسی به اینترنت آزاد، حق تجمع و اعتراض مسالمت‌آمیز، حق دادرسی عادلانه، و برابری کامل زن و مرد. این حقوق نباید به بهانه‌ی امنیت یا اخلاق محدود شوند، مگر با تصمیم قضایی مستقل و در شرایط استثنایی.

ویژگی چهارم، شفافیت در توزیع و اعمال قدرت است. قانون اساسی باید تضمین کند که هیچ مقامی، حتی رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر، قدرت مطلق ندارد. همه‌ی تصمیمات کلان باید با نظارت پارلمان و مردم اتخاذ شوند. همچنین، دوره‌های مسئولیت باید محدود باشد تا از شکل‌گیری حکومت‌های مادام‌العمر جلوگیری شود.

ویژگی پنجم، نظام انتخاباتی آزاد و شفاف است. قانون اساسی باید سازوکاری برای انتخابات آزاد طراحی کند: کمیسیون مستقل انتخابات، شفافیت مالی نامزدها و احزاب، نظارت داخلی و بین‌المللی، و امکان رقابت برابر برای همه جریان‌های سیاسی. حق رأی باید همگانی و برابر باشد، بدون هیچ تبعیضی.

ویژگی ششم، تضمین عدالت اجتماعی و منطقه‌ای است. قانون اساسی نباید فقط بر ساختار قدرت متمرکز باشد،

بلکه باید اصولی را برای توزیع عادلانه منابع، توسعه مناطق محروم، و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های عمومی تعیین کند. این اصول مانع می‌شوند که ثروت کشور در یک منطقه یا میان یک طبقه متمرکز شود.

ویژگی هفتم، انعطاف‌پذیری و آینده‌نگری است. قانون اساسی نباید آن‌قدر سخت باشد که تغییر شرایط اجتماعی و جهانی آن را ناکارآمد کند. باید سازوکاری برای بازنگری منظم در قانون اساسی پیش‌بینی شود، البته با نظارت عمومی و از طریق همه‌پرسی، نه تصمیم یک گروه محدود.

ویژگی هشتم، نظارت عمومی و پاسخ‌گویی دائمی است. قانون اساسی باید ابزارهایی مانند حق درخواست عمومی (petition)، همه‌پرسی‌های محلی و ملی، و دسترسی آزاد به اطلاعات را تضمین کند. این ابزارها به مردم اجازه می‌دهند که به‌طور مستقیم بر حکومت نظارت کنند، نه فقط از طریق نمایندگان.

چنین قانون اساسی‌ای می‌تواند برای نخستین بار در تاریخ ایران یک قرارداد اجتماعی واقعی باشد؛ قراردادی که همه‌ی گروه‌های اجتماعی در آن سهم داشته باشند، نه اینکه به‌وسیله یک ایدئولوژی خاص بر دیگران تحمیل شود. تنها با چنین چارچوبی است که نظام حکمرانی آینده ایران می‌تواند پایدار، دموکراتیک و عادلانه باقی بماند.

نوشتن قانون اساسی جدید نه یک پروژه اداری ساده، بلکه یک فرآیند ملی و تاریخی است. اگر این فرآیند به‌درستی طراحی نشود، حتی بهترین اصول هم می‌توانند روی کاغذ بمانند یا به‌گونه‌ای تفسیر شوند که دوباره راه برای استبداد باز شود. بنابراین مهم است که نهاد تدوین قانون اساسی و سازوکار تصویب آن کاملاً شفاف، فراگیر و دموکراتیک باشد.

راهکار نخست، تشکیل یک مجلس مؤسسان است. این مجلس نهادی موقت و منتخب مردم است که تنها وظیفه‌اش تدوین و تصویب قانون اساسی تازه است. برای مشروعیت، باید همه جریان‌های سیاسی، گروه‌های اجتماعی، اقلیت‌های قومی و مذهبی، زنان، و نمایندگان جامعه مدنی در آن حضور داشته باشند. انتخاب اعضای این مجلس باید با انتخابات مستقیم و عمومی صورت گیرد، بدون فیلتر یا نظارت استصوابی.

راهکار دوم، نقش کارشناسان و دانشگاهیان در کنار مجلس مؤسسان است. نوشتن قانون اساسی نیازمند دانش حقوقی، سیاسی و مدیریتی است. بنابراین کمیسیون‌های تخصصی متشکل از حقوق‌دانان، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و نمایندگان نهادهای مدنی باید در فرآیند نگارش مشارکت کنند تا متن نهایی هم از نظر علمی استوار باشد و هم از نظر اجتماعی قابل پذیرش.

راهکار سوم، همه‌پرسی ملی برای تصویب نهایی است. هیچ قانونی، اگر توسط بهترین حقوق‌دانان نوشته شده باشد، بدون تأیید مستقیم مردم مشروعیت کامل ندارد. پس از تدوین پیش‌نویس در مجلس مؤسسان، متن باید به رأی همه شهروندان گذاشته شود. این همه‌پرسی باید آزاد، شفاف و تحت نظارت داخلی و بین‌المللی برگزار شود.

راهکار چهارم، نقش جامعه مدنی در فرآیند تدوین است. سازمان‌های مردم‌نهاد، انجمن‌های صنفی، اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های زنان و جوانان باید بتوانند نظرات خود را درباره پیش‌نویس قانون اساسی ارائه دهند. این مشارکت می‌تواند از طریق نشست‌های عمومی، سامانه‌های دیجیتال و گفت‌وگوهای باز در رسانه‌ها صورت گیرد.

راهکار پنجم، زمان‌بندی محدود و شفاف است. تجربه تاریخی نشان داده که هرگاه فرآیند تدوین قانون اساسی بیش از حد طولانی شود، کشور وارد بحران سیاسی می‌شود. بنابراین باید ضرب‌الاجل مشخصی (مثلاً شش تا

دوازده ماه) برای کار مجلس مؤسسان تعیین شود تا متن نهایی تهیه و به همه‌پرسی گذاشته شود.

راهکار ششم، شفافیت کامل در مراحل تدوین است. جلسات مجلس مؤسسان باید علنی باشد و متن‌های پیش‌نویس در اختیار عموم قرار گیرد. رسانه‌ها و کارشناسان مستقل باید بتوانند آزادانه این متن‌ها را نقد کنند. تنها در چنین شرایطی است که قانون اساسی به سندی ملی و مشترک تبدیل می‌شود، نه محصول یک گروه خاص.

راهکار هفتم، الزام به رعایت حقوق بشر جهانی است. پیش‌نویس قانون اساسی باید با اسناد بین‌المللی حقوق بشر مقایسه شود تا مطمئن شویم هیچ اصلی ناقض این تعهدات جهانی نیست. این کار می‌تواند با مشارکت حقوق‌دانان بین‌المللی یا نمایندگان سازمان‌های جهانی انجام گیرد.

این سازوکار تضمین می‌کند که قانون اساسی آینده ایران نه‌تنها برآمده از خواست مردم باشد، بلکه از نظر حقوقی و نهادی هم به‌گونه‌ای طراحی شود که جلوی تمرکز قدرت و بازگشت استبداد را بگیرد. چنین قانونی نه صرفاً نوشته‌ای بر کاغذ، بلکه قرارداد اجتماعی واقعی خواهد بود که نسل‌های آینده ایران بتوانند بر پایه آن زندگی آزاد و عادلانه‌ای داشته باشند.

یکی از بزرگ‌ترین نقاط ضعف در بسیاری از کشورها این بوده که در دوره‌های بحرانی، خواه جنگ، کودتا، یا بحران اقتصادی، اصول دموکراسی و حقوق شهروندی به‌طور موقت تعلیق شده و این تعلیق موقت به‌سرعت به یک وضعیت دائمی تبدیل شده است. در ایران نیز بارها دیده‌ایم که به بهانه «شرایط اضطراری» آزادی‌ها محدود شده و همین محدودیت‌ها مسیر بازگشت به استبداد را هموار کرده‌اند. پس طراحی نظام حکمرانی آینده باید به‌گونه‌ای باشد که حتی در شدیدترین بحران‌ها، حقوق بنیادین شهروندان و اصول قانون اساسی از دسترس نقض قدرت سیاسی خارج باشد.

اولین تضمین، اصل محدودیت اضطرار در قانون اساسی است. باید به‌طور شفاف تعریف شود که «شرایط اضطراری» دقیقاً چیست (مثلاً جنگ خارجی یا بلایای طبیعی گسترده) و چه نهادهایی می‌توانند وضعیت اضطراری را اعلام کنند. این اختیار نباید در دست یک فرد یا حتی دولت باشد، بلکه باید با تصویب پارلمان و تأیید دادگاه قانون اساسی اعمال شود.

دومین تضمین، محدودیت زمانی برای حالت فوق‌العاده است. اگر به‌دلیل شرایط خاص برخی آزادی‌ها موقتاً محدود شدند، این محدودیت باید زمان مشخصی داشته باشد (مثلاً سه ماه) و تمدید آن فقط با تصویب دوباره پارلمان و نظارت عمومی امکان‌پذیر باشد.

سومین تضمین، غیرقابل‌تعلیق بودن برخی حقوق بنیادین است. حتی در شدیدترین بحران‌ها، حقوقی مانند حق حیات، منع شکنجه، حق دفاع قانونی و دسترسی به دادگاه مستقل، حق آزادی اندیشه و مذهب، و حق اعتراض مسالمت‌آمیز نباید هیچ‌گاه تعلیق شوند. این اصل در بسیاری از قوانین اساسی دموکراتیک جهان پذیرفته شده و باید در ایران نیز تصریح گردد.

چهارمین تضمین، نظارت قضایی بر اقدامات اضطراری است. دادگاه قانون اساسی یا دادگاه‌های مستقل باید اختیار داشته باشند هر اقدامی را که در دوره اضطرار از حدود قانون فراتر رود، متوقف کنند. این بدان معناست که حتی

در شرایط جنگی، دولت نمی‌تواند خودسرانه رسانه‌ها را تعطیل کند یا مخالفان سیاسی را زندانی کند.

پنجمین تضمین، نظارت پارلمانی و مردمی است. دولت موظف است در تمام مدت شرایط اضطراری، گزارش‌های دوره‌ای درباره اقدامات خود ارائه دهد. این گزارش‌ها باید عمومی شوند تا مردم بدانند چه محدودیت‌هایی اعمال شده و چرا. رسانه‌های آزاد و سازمان‌های مردم‌نهاد باید حق داشته باشند این اقدامات را نقد کنند.

ششمین تضمین، شفافیت در پایان دوره اضطرار است. به‌محض رفع بحران، تمام محدودیت‌ها باید فوراً لغو شوند و هرگونه ادامه محدودیت غیرقانونی تلقی گردد. هر مقام یا نهادی که در این دوران از قدرت سوءاستفاده کرده باشد باید در برابر قانون پاسخ‌گو شود.

هفتمین تضمین، پیش‌بینی سازوکارهای جایگزین غیرسرکوبگر برای بحران‌هاست. به‌جای تعطیلی حقوق اساسی، باید ابزارهایی طراحی شود که هم امنیت عمومی را حفظ کند و هم حقوق فردی نقض نشود. برای نمونه، در صورت بروز شورش یا ناآرامی، به‌جای بازداشت گسترده، می‌توان از میانجی‌گری مدنی، گفت‌وگوی ملی یا دخالت سازمان‌های مستقل استفاده کرد.

به این ترتیب، جمهوری نوین ایران می‌تواند از دام «اضطرار دائمی» رهایی یابد؛ دام خطرناکی که بسیاری از کشورهای منطقه گرفتار آن شده‌اند. اگر حقوق اساسی شهروندان در سخت‌ترین لحظات هم قابل تعلیق نباشد، اعتماد عمومی به قانون افزایش خواهد یافت و کشور می‌تواند بحران‌ها را بدون لغزیدن به سمت استبداد پشت سر بگذارد.

۲. دولت مدرن، کارآمد و پاسخ‌گو

اگر در فصل اول صحبت از نظام حکمرانی و چارچوب کلی جمهوریت شد، در این فصل باید به قلب اجرایی کشور بپردازیم: دولت. دولت در معنای مدرن، نه «حاکم» است و نه «مالک کشور»، بلکه یک نهاد خدمت‌گزار مردم است که وظیفه دارد امنیت، رفاه، عدالت و توسعه پایدار را برای شهروندان تضمین کند. ضعف دولت در ایران، در تمام تاریخ معاصر، یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی و بی‌اعتمادی اجتماعی بوده است. یا دولت‌ها بیش از حد ضعیف بوده‌اند و نتوانسته‌اند نظم و خدمات عمومی برقرار کنند، یا بیش از حد متمرکز و فربه شده‌اند و به‌جای خدمت به مردم، به ابزاری برای کنترل و استثمار آنان بدل شده‌اند. بنابراین، جمهوری نوین ایران باید الگویی از یک دولت مدرن، کارآمد و پاسخ‌گو بنا کند.دولت مدرن ویژگی‌هایی دارد که آن را از مدل‌های سنتی و رانتی متمایز می‌سازد.

نخستین ویژگی، خدمت‌محور بودن است. دولت مدرن نه ابزار یک ایدئولوژی، نه ملک شخصی یک خانواده یا گروه، و نه صرفاً یک دستگاه امنیتی است. کارکرد اصلی آن ارائه خدمات عمومی است: آموزش، سلامت، حمل‌ونقل، امنیت، عدالت و رفاه. اگر مردم در زندگی روزمره خود این خدمات را با کیفیت و عدالت دریافت نکنند، دولت هرقدر هم که شعار دموکراسی بدهد، مشروعیت واقعی نخواهد داشت.

ویژگی دوم، شفافیت و پاسخ‌گویی نهادی است. در دولت مدرن، هیچ تصمیم کلانی پشت درهای بسته گرفته نمی‌شود. بودجه عمومی باید به‌طور کامل شفاف باشد؛ قراردادهای اقتصادی باید منتشر شوند؛ و وزرا و مقامات باید در برابر پارلمان، رسانه‌ها و مردم پاسخ‌گو باشند. اگر خطا یا فسادی رخ دهد، مسئولیت آن بر عهده مقام مربوطه است و او باید یا استعفا دهد یا در دادگاه محاکمه شود. در چنین مدلی، پاسخ‌گویی نه لطف دولت به مردم، بلکه یک وظیفه قانونی و ساختاری است.

ویژگی سوم، کارآمدی و تخصص‌گرایی است. یکی از مشکلات تاریخی ایران این بوده که مدیریت کشور بر پایه روابط سیاسی، خانوادگی یا ایدئولوژیک شکل گرفته، نه بر اساس تخصص و شایستگی. در دولت مدرن، شایسته‌سالاری اصل بنیادین است: هر مقام باید بر اساس تخصص، تجربه و توان مدیریتی انتخاب شود، نه وابستگی سیاسی یا جناحی. برای تحقق این اصل، نظام آزمون‌ها، ارزیابی‌ها و معیارهای شفاف برای انتخاب مدیران باید طراحی شود.

ویژگی چهارم، کوچک سازی و چابک سازی بوروکراسی است. دولت‌های فربه و ناکارآمد باعث هدررفت منابع و نارضایتی عمومی می‌شوند. دولت مدرن باید به‌جای تصدی‌گری در همه امور، بسیاری از فعالیت‌ها را به بخش خصوصی، تعاونی‌ها و جامعه مدنی واگذار کند و خود تنها بر تنظیم‌گری و نظارت متمرکز شود. استفاده از دولت الکترونیک، حذف بروکراسی کاغذی، و دیجیتالی‌کردن خدمات عمومی ابزارهایی‌اند که می‌توانند این چابکی را محقق کنند.

ویژگی پنجم، رابطه سالم با اقتصاد است. دولت نباید یک دولت رانتی باشد که از فروش منابع طبیعی تغذیه کند و مردم را به مشتریان یارانه‌ای بدل سازد. چنین دولتی به مردم پاسخ‌گو نمی‌شود، چون درآمدش از مالیات شهروندان نیست، بلکه از منابع خام است. در دولت مدرن، بخش عمده درآمد باید از مالیات عادلانه تأمین شود و دولت موظف است این مالیات را به خدمات عمومی تبدیل کند. این رابطه مالیاتی پیوند مستقیمی میان دولت و ملت برقرار می‌کند: مردم چون مالیات می‌دهند، حق دارند از دولت پاسخ‌گوئی بخواهند.

ویژگی ششم، نهادینه‌سازی عدالت اجتماعی است. دولت مدرن تنها ماشین توسعه اقتصادی نیست؛ بلکه وظیفه دارد نابرابری‌های اجتماعی و منطقه‌ای را کاهش دهد. این امر از طریق سیاست‌های بازتوزیعی، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، سرمایه‌گذاری در مناطق محروم و تضمین دسترسی برابر به آموزش و سلامت امکان‌پذیر است. دولت مدرن در عین آزادی اقتصادی، ضامن کرامت انسانی و برابری اجتماعی است.

ویژگی هفتم، ارتباط مستقیم با مردم است. دولت مدرن نباید پشت دیوارهای بوروکراسی پنهان شود. وزرا و مدیران باید در برابر رسانه‌ها و جامعه مدنی ظاهر شوند، پرسش‌ها را بشنوند و پاسخ دهند. همچنین باید سازوکارهایی برای مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری‌ها وجود داشته باشد، مثل مشاوره‌های عمومی درباره سیاست‌های کلان، نظرسنجی‌های ملی، یا امکان ارائه پیشنهادهای مردمی برای اصلاح قوانین.

ویژگی هشتم، کاربرد فناوری در حکمرانی است. دولت مدرن از فناوری دیجیتال نه به‌عنوان ابزار کنترل، بلکه به‌عنوان ابزار شفافیت و خدمات‌رسانی استفاده می‌کند. دولت الکترونیک می‌تواند فساد را کاهش دهد، سرعت خدمات را بالا ببرد، و امکان نظارت شهروندان را فراهم کند. برای نمونه، اگر هر شهروند بتواند در یک سامانه آنلاین ببیند مالیاتش صرف چه پروژه‌هایی شده، اعتماد عمومی به دولت افزایش می‌یابد.

ویژگی نهم، انعطاف‌پذیری در برابر تغییرات جهانی است. دولت مدرن باید بتواند خود را با تحولات جهانی سازگار کند: از تغییرات اقلیمی گرفته تا اقتصاد دیجیتال و روابط بین‌المللی. دولتی که در جهان امروز بخواهد با روش‌های سده گذشته عمل کند، محکوم به شکست است.در نهایت، دولت مدرن در جمهوری نوین ایران باید دولتی باشد که از مردم مشروعیت می‌گیرد، برای مردم کار می‌کند، و در برابر مردم پاسخ‌گوست. چنین دولتی نه دشمن جامعه، بلکه شریک و خدمت‌گزار آن است.

گذار از یک دولت رانتی، ناکارآمد و بوروکراتیک به یک دولت مدرن و پاسخ‌گو فرآیندی پیچیده اما ضروری است. ایران امروز با دولتی مواجه است که در بسیاری از عرصه‌ها گرفتار ناکارآمدی، فساد ساختاری و اتکای بیش از حد به منابع طبیعی—به‌ویژه نفت و گاز—است. این نوع دولت که در ادبیات اقتصادی «دولت رانتی» نامیده می‌شود، به جای تکیه بر مالیات مردم، از فروش منابع طبیعی درآمد کسب می‌کند و همین امر باعث می‌شود حلقه ارتباط پاسخ‌گویی میان دولت و ملت قطع شود. گذار از چنین مدلی به یک دولت مدرن نیازمند اصلاحات چندلایه و هم‌زمان در سیاست، اقتصاد و فرهنگ اداری است.

نخستین گام در این گذار، اصلاح رابطه مالی دولت و ملت است. وقتی درآمد اصلی دولت از فروش نفت یا منابع طبیعی باشد، دیگر نیازی به پاسخ‌گویی به شهروندان احساس نمی‌کند. در دولت مدرن، باید سهم منابع طبیعی از بودجه به حداقل برسد و بخش عمده درآمد از مالیات مستقیم و غیرمستقیم شهروندان تأمین شود. این تغییر باعث می‌شود که مردم به‌طور مستقیم در اداره کشور ذی‌نفع باشند و از دولت بخواهند خدماتی متناسب با مالیات پرداختی ارائه دهد. البته این اصلاح باید تدریجی و همراه با سیاست‌های حمایتی برای اقشار ضعیف باشد تا فشار اقتصادی ناعادلانه‌ای ایجاد نشود.

گام دوم، کوچک‌سازی و بازتعریف نقش دولت است. دولت کنونی ایران در بسیاری از عرصه‌ها تصدی‌گر است؛ از صنایع بزرگ گرفته تا تجارت خارجی، بانکداری، کشاورزی و حتی بخش‌های فرهنگی. این تصدی‌گری گسترده هم

به ناکارآمدی منجر شـــده و هم به فســـاد. در گذار به دولت مدرن، باید این نقش تغییر کند: دولت به جای اینکه خودش تولیدکننده و مالک باشد، باید نقش تنظیم‌گر و ناظر را ایفا کند. اقتصاد باید به دست بخش خصوصی سالم، تعاونی‌ها و نهادهای مدنی سـپرده شـود، در حالی که دولت با قوانین شـفاف و نهادهای نظارتی، از رقابت عادلانه و جلوگیری از انحصار حفاظت می‌کند.

گام سوم، اصلاح بوروکراسی و دیجیتالی‌سازی خدمات عمومی است. نظام اداری فعلی در ایران اغلب پیچیده، کند و فاسد است. برای تبدیل آن به یک ساختار کارآمد، باید خدمات عمومی تا جای ممکن الکترونیکی شوند. از ثبت شرکت گرفته تا پرداخت مالیات و دریافت خدمات اجتماعی باید از طریق سامانه‌های دیجیتال انجام شود. این کار نه‌تنها سرعت و شفافیت را افزایش می‌دهد، بلکه فرصت‌های فساد و رشوه‌خواری را کاهش می‌دهد.

گام چهارم، تقویت نهادهای نظارتی و ضد فساد است. اگر فساد ساختاری کنترل نشود، هر اصلاح دیگری بی‌اثر خواهد بود. دولت مدرن باید نهادی مستقل و قدرتمند برای مبارزه با فساد ایجاد کند که از نظر مالی و سیاسی وابسته به هیچ قوه‌ای نباشد و گزارش‌هایش به‌طور مستقیم در اختیار مردم قرار گیرد. همچنین قوانین باید به‌گونه‌ای تغییر کنند که دارایی‌ها و منافع مقامات عمومی شفاف باشد و هرگونه تضاد منافع بلافاصله اعلام و مدیریت شود.

گام پنجم، ایجاد نظام شایسته‌سالاری در استخدام و ارتقای مدیران است. ساختار اداری ایران اغلب بر اساس روابط سیاسی، خویشاوندی یا ایدئولوژیک شکل گرفته است. برای گذار به دولت مدرن، باید نظام استخدام و ارتقا بر اساس آزمون‌های شفاف، ارزیابی‌های حرفه‌ای و کارنامه واقعی مدیران باشد. این نظام می‌تواند با ایجاد «مرکز ملی ارزیابی و استخدام» تقویت شود که فرآیند جذب و ارتقا را از دخالت‌های سیاسی مصون نگه دارد.

گام ششم، تمرکززدایی اداری و مالی است. دولت مدرن نباید تمام اختیارات و منابع را در پایتخت متمرکز کند. استان‌ها و مناطق باید حق داشته باشند بخشی از منابع خود را مدیریت کنند، بودجه‌های محلی را تخصیص دهند و اولویت‌های توسعه‌ای خود را تعیین کنند. این تمرکززدایی هم به کارآمدی کمک می‌کند و هم اعتماد و حس تعلق شهروندان را افزایش می‌دهد.

گام هفتم، فرهنگ‌سازی برای دولت پاسخ‌گو است. دولت مدرن تنها با اصلاحات حقوقی ساخته نمی‌شود؛ بلکه نیازمند تغییر در فرهنگ سیاسی و اداری است. کارگزاران دولت باید خود را خدمت‌گزار مردم بدانند، نه حاکم بر آنان. این تغییر فرهنگی از طریق آموزش‌های اداری، بازنگری در ساختارهای آموزشی دانشگاهی و فشار جامعه مدنی امکان‌پذیر است.

گام هشتم، پیوند دولت با جامعه مدنی و رسانه‌های آزاد است. دولت مدرن باید در برابر نقد جامعه مدنی و رسانه‌ها گشوده باشد. این پیوند یک سازوکار خوداصلاح‌گر ایجاد می‌کند: وقتی رسانه‌ها بتوانند ناکارآمدی یا فساد را آشکار کنند، دولت مجبور می‌شود عملکرد خود را بهبود بخشد. بنابراین آزادی رسانه‌ها و حمایت از سازمان‌های مدنی، بخشی از راهبرد تبدیل دولت رانتی به دولت پاسخ‌گو است.این مجموعه اصلاحات نشان می‌دهد که گذار از دولت رانتی و ناکارآمد به دولت مدرن، نه یک پروژه کوتاه‌مدت، بلکه یک فرآیند بلندمدت و چند وجهی است. اگر این گذار با شفافیت، مشارکت عمومی و نظارت دائمی همراه باشد، می‌تواند جمهوری نوین ایران را به کشوری تبدیل

کند که در آن دولت نه باری بر دوش مردم، بلکه ابزار خدمت به آنان است. دولت مدرن تنها در صورتی می‌تواند پاسخ‌گو و کارآمد باشد که ساختار درونی‌اش به‌درستی طراحی شود. بسیاری از مشکلات تاریخی ایران از آن‌جا ناشی شده که قوه مجریه بیش از حد متمرکز، پیچیده و غیرپاسخ‌گو بوده است. بنابراین باید شکل سازمانی دولت بازطراحی شود تا هم ساده‌تر و چابک‌تر عمل کند و هم در برابر مردم شفاف‌تر باشد.

در رأس قوه مجریه باید یک مقام اجرایی انتخابی قرار گیرد؛ خواه رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر، بسته به نظامی که در قانون اساسی پذیرفته می‌شود. این مقام باید با رأی مستقیم مردم انتخاب شود و دوره مسئولیت او محدود باشد (مثلاً چهار یا پنج سال با امکان تنها یک بار تجدید انتخاب). محدودیت دوره به جلوگیری از شکل‌گیری قدرت شخصی و مادام‌العمر کمک می‌کند. او باید در برابر پارلمان و مردم پاسخ‌گو باشد و در صورت ناکارآمدی یا تخلف، امکان برکناری‌اش وجود داشته باشد.در زیرمجموعه قوه مجریه، وزارتخانه‌ها باید بازتعریف شوند. بسیاری از وزارتخلنه‌های فعلی در ایران هم‌پوشانی وظایف دارند یا بیش از حد فربه‌لند. برای نمونه، وزارتخلنه‌های صنعت، معدن، تجارت، و جهاد کشاورزی می‌توانند در قالب یک وزارت توسعه اقتصادی بازسازی شوند که با تمرکز بر سیاست‌گذاری کلان عمل کند، در حالی که اجرای پروژه‌ها به بخش خصوصی و نهادهای محلی واگذار شود. وزارتخانه‌ها باید کوچک‌تر، تخصصی‌تر و سیاست‌گذار باشند، نه مجری مستقیم.

از دل همین اصلاح ساختاری، نیاز به نهادهای مستقل و تنظیم‌گر پدید می‌آید. در دولت مدرن، بسیاری از حوزه‌ها باید توسط نهادهای تنظیم‌گر مستقل اداره شوند تا جلوی انحصار و فساد گرفته شود. برای مثال، نهاد مستقل تنظیم‌گر انرژی، نهاد تنظیم‌گر رسانه، و نهاد تنظیم‌گر رقابت اقتصادی می‌توانند با بودجه عمومی اما استقلال حقوقی فعالیت کنند. این نهادها باید گزارش‌های دوره‌ای خود را علنی منتشر کنند و در برابر پارلمان و مردم پاسخ‌گو باشند.

نهادهای نظارتی داخلی دولت نیز اهمیت بالایی دارند. هر وزارتخانه باید یک واحد شفافیت و نظارت داخلی داشته باشد که بر قراردادها، هزینه‌ها و استخدام‌ها نظارت کند. این واحدها باید مستقیماً زیر نظر نهاد ملی ضدفساد یا دیوان محاسبات فعالیت کنند تا وابستگی‌شان به وزیر مانع استقلال آن‌ها نشود.برای جلوگیری از تمرکز بیش از حد در پایتخت، باید شعبات منطقه‌ای دولت تقویت شوند. استانداری‌ها و فرمانداری‌ها نباید صرفاً نماینده دولت مرکزی باشند، بلکه باید اختیارات واقعی در زمینه بودجه‌ریزی، برنامه‌ریزی محلی و اجرای سیاست‌ها داشته باشند. این تمرکززدایی اداری به کارآمدی کمک می‌کند و اعتماد مردم مناطق مختلف را افزایش می‌دهد.

از نظر مدیریت منابع انسانی، دولت مدرن باید یک سامانه ملی استخدام و ارتقا داشته باشد. همه‌ی مشاغل دولتی، از سطوح پایین تا مدیریت‌های کلان، باید از طریق این سامانه و بر اساس آزمون‌های رقابتی، معیارهای شفاف و کارنامه کاری انتخاب شوند. این سامانه مانع دخالت‌های سیاسی و خانوادگی می‌شود و به شایسته‌سالاری کمک می‌کند.در ساختار دولت، نهادهای مشورتی و کارشناسی نیز نقش مهمی دارند. شوراهای تخصصی در حوزه‌های اقتصاد، محیط‌زیست، فناوری، و آموزش باید متشکل از کارشناسان مستقل و دانشگاهیان باشند و در سیاست‌گذاری به دولت مشاوره دهند. این شوراها باید اختیار داشته باشند نظر کارشناسی خود را علنی کنند، حتی اگر با تصمیم دولت مغایرت داشته باشد.

همچنین، باید برای مدیریت بحران‌ها ساختاری ویژه وجود داشته باشد. یک نهاد ملی مدیریت بحران با اختیارات مشخص، بودجه مستقل و توان هماهنگی سریع میان دستگاه‌های مختلف ضروری است. تجربه بحران‌هایی مانند زلزله و سیل نشان داده که فقدان ساختار چابک باعث افزایش خسارات و ناکارآمدی دولت می‌شود.در نهایت، قوه مجریه باید در ارتباط دائمی با پارلمان و جامعه مدنی باشد. هر وزیر باید موظف باشد به‌طور منظم در پارلمان حاضر شود و به پرسش‌های نمایندگان پاسخ دهد. علاوه بر آن، گزارش‌های عملکردی باید در اختیار رسانه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد قرار گیرد. به این ترتیب، دولت از یک ماشین سنگین و غیرپاسخ‌گو به نهادی پویا و شفاف تبدیل خواهد شد.

یکی از ابزارهای کلیدی برای مدرن‌سازی دولت و افزایش شفافیت، استفاده گسترده از فناوری و دولت الکترونیک است. در ایران، بوروکراسی سنتی و کاغذبازی‌های گسترده نه‌تنها سرعت خدمات عمومی را کند کرده، بلکه بستری برای فساد و رانت‌جویی ایجاد کرده است. اگر خدمات عمومی به‌طور کامل دیجیتالی شوند، بسیاری از فرصت‌های فساد از بین می‌روند و رابطه دولت با شهروندان مستقیم، شفاف و سریع خواهد شد.

دولت الکترونیک به معنای آن است که همه تعاملات اصلی میان دولت و مردم، از پرداخت مالیات و دریافت مجوز تا ثبت شرکت و دسترسی به خدمات اجتماعی، از طریق یک سامانه دیجیتال واحد و قابل‌دسترس انجام شود. برای این کار، نیاز به یک پلتفرم ملی خدمات عمومی آنلاین وجود دارد که همه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی به آن متصل باشند. شهروندان با شناسه دیجیتال خود وارد این پلتفرم می‌شوند و بدون نیاز به مراجعه حضوری، همه خدمات موردنیاز را دریافت می‌کنند.

این تحول چند مزیت کلیدی دارد:

۱. کاهش فساد و رشوه‌خواری. وقتی ارتباط مستقیم میان کارمند و شهروند کمتر شود، امکان درخواست رشوه یا اعمال نفوذ شخصی به حداقل می‌رسد. فرآیندها استاندارد می‌شوند و نتیجه هر درخواست به‌طور خودکار ثبت و قابل پیگیری خواهد بود.

۲. افزایش سرعت و کارآمدی. بسیاری از کارهایی که امروز هفته‌ها یا ماه‌ها طول می‌کشند، می‌توانند ظرف چند ساعت یا حتی چند دقیقه انجام شوند. این صرفه‌جویی در زمان هم برای دولت و هم برای مردم سودمند است.

۳. شفافیت مالی. اگر همه تراکنش‌های مالی دولت و مردم به‌صورت دیجیتال ثبت شوند، امکان پنهان‌کاری و انحراف بودجه بسیار کمتر خواهد شد. شهروندان می‌توانند به‌طور مستقیم ببینند مالیات‌شان در چه حوزه‌هایی هزینه می‌شود.

۴. دسترسی عادلانه. دولت الکترونیک می‌تواند فاصله‌های جغرافیایی و طبقاتی را کاهش دهد. شهروندان مناطق دورافتاده یا کسانی که امکان مراجعه حضوری ندارند، می‌توانند به همان کیفیت خدماتی دسترسی داشته باشند که یک شهروند در پایتخت دارد.

۵. امکان مشارکت مردمی. پلتفرم دیجیتال دولت می‌تولند ابزارهای مشارکت عمومی را نیز در خود جای دهد: نظرسنجی‌های ملی، امکان ارسال شکایت یا پیشنهاد، و حتی برگزاری همه‌پرسی‌های محلی و ملی به‌صورت آنلاین.

برای اجرای موفق این تحول، چند پیش‌شرط اساسی وجود دارد. نخست، زیرساخت فناوری مطمئن: اینترنت

پرسرعت و فراگیر، امنیت سایبری قوی، و سامانه‌های پشتیبان برای مواقع بحران. دوم، آموزش و فرهنگ‌سازی: شهروندان و کارمندان دولت باید آموزش ببینند تا بتوانند با سامانه‌های دیجیتال کار کنند و از آن بهره‌مند شوند. سوم، قوانین حمایتی و حفاظتی: باید قوانین سختگیرانه‌ای برای حفاظت از داده‌های شخصی شهروندان و جلوگیری از سوءاستفاده از اطلاعات وضع شود.

نمونه‌های موفق جهانی نشان می‌دهد که این مسیر شدنی است. برای مثال، کشور استونی توانسته تقریباً تمام خدمات دولتی را دیجیتال کند؛ از رأی‌گیری الکترونیک گرفته تا ثبت شرکت و دسترسی به خدمات درمانی. نتیجه آن، کاهش چشمگیر فساد، افزایش رضایت عمومی و صرفه‌جویی کلان اقتصادی بوده است. ایران می‌تواند با بومی‌سازی این تجربه و توجه به شرایط خاص خود، یک نظام دولت الکترونیک کارآمد ایجاد کند.با چنین مدلی، دولت نه‌تنها کارآمدتر و شفاف‌تر خواهد شد، بلکه اعتماد عمومی نیز به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌یابد. شهروندان وقتی ببینند دولت با سرعت، عدالت و شفافیت به آن‌ها خدمات ارائه می‌دهد، احساس تعلق و مسئولیت بیشتری نسبت به کشور پیدا می‌کنند.

یکی از ستون‌های دولت مدرن، تضمین عدالت اجتماعی و توسعه پایدار است. کارآمدی صرفاً به معنای سرعت در خدمات‌رسانی یا مدیریت منابع نیست؛ اگر این کارآمدی در خدمت عدالت قرار نگیرد، به نابرابری‌های ساختاری و در نهایت بی‌ثباتی اجتماعی منجر خواهد شد. در ایران، تجربه تاریخی نشان داده است که دولت‌ها با وجود درآمدهای هنگفت نفتی، نتوانسته‌اند عدالت اجتماعی را برقرار کنند. بخش بزرگی از جمعیت در فقر و حاشیه‌نشینی باقی مانده‌اند، در حالی که گروهی کوچک از رانت‌خواران ثروت کلان اندوخته‌اند. این شکاف اجتماعی بارها زمینه‌ساز شورش‌ها و بی‌اعتمادی گسترده شده است. برای آنکه دولت مدرن پاس‌دار عدالت اجتماعی باشد، باید چند سیاست بنیادین دنبال شود.

اولین سیاست، **توزیع عادلانه منابع ملی** است. ایران سرزمینی ثروتمند از نظر نفت، گاز، معادن و منابع طبیعی است. اما این ثروت‌ها در عمل به‌طور عادلانه میان شهروندان تقسیم نشده‌اند. دولت مدرن باید نظامی طراحی کند که درآمدهای حاصل از منابع طبیعی به‌طور مستقیم در اختیار مردم قرار گیرد، نه اینکه در حلقه‌های بسته قدرت و رانت تلف شود. این کار می‌تواند از طریق «صندوق ملی رفاه» انجام شود که درآمدهای نفتی و معدنی به آن واریز شده و سپس به شکل سرمایه‌گذاری در آموزش، بهداشت و زیرساخت‌ها در سراسر کشور خرج شود.

دومین سیاست، **سرمایه‌گذاری هدفمند در مناطق محروم** است. تمرکز سرمایه و امکانات در چند کلان‌شهر، نابرابری‌های گسترده ایجاد کرده است. دولت مدرن باید سهم بیشتری از سرمایه‌گذاری عمومی را به استان‌ها و مناطقی اختصاص دهد که از نظر تاریخی عقب نگه داشته شده‌اند. ساخت مدارس، بیمارستان‌ها، جاده‌ها و مراکز اشتغال در این مناطق نه‌تنها عدالت را تقویت می‌کند، بلکه از مهاجرت بی‌رویه به شهرهای بزرگ جلوگیری خواهد کرد.

سومین سیاست، **برابری جنسیتی در دسترسی به خدمات و فرصت‌ها** است. عدالت اجتماعی بدون برابری زن و مرد معنایی ندارد. دولت مدرن موظف است قوانینی وضع کند که زنان در همه عرصه‌ها،از آموزش و اشتغال گرفته تا مشارکت سیاسی، از حقوق برابر برخوردار باشند. این امر نه تنها یک ضرورت اخلاقی است، بلکه به رشد اقتصادی

و اجتماعی کشور نیز کمک می‌کند، چرا که نیمی از جمعیت فعالانه در توسعه مشارکت خواهند داشت.
چهارمین سیاست، **حمایت از اقشار آسیب‌پذیر** است. دولت مدرن باید نظامی از حمایت‌های اجتماعی طراحی کند که افراد در مواجهه با بیماری، بیکاری یا فقر مطلق تنها نمانند. بیمه بیکاری فراگیر، خدمات بهداشتی همگانی و یارانه‌های هدفمند برای نیازمندان می‌تواند تضمین کند که هیچ شهروندی زیر خط کرامت انسانی زندگی نکند.
پنجمین سیاست، **پیوند عدالت اجتماعی با توسعه پایدار** است. توسعه‌ای که منابع طبیعی را نابود کند یا محیط‌زیست را آلوده سازد، در نهایت خود به نابرابری و بحران اجتماعی منجر خواهد شد. دولت مدرن باید در همه سیاست‌های اقتصادی اصل «پایداری» را رعایت کند: استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر، حفاظت از منابع آبی، و جلوگیری از آلودگی هوا و خاک. به این ترتیب، نسل‌های آینده نیز از فرصت‌های برابر برخوردار خواهند بود.
ششمین سیاست، **ایجاد فرصت‌های برابر در آموزش و مهارت‌آموزی** است. آموزش رایگان و باکیفیت در سراسر کشور، مهم‌ترین ابزار کاهش نابرابری اجتماعی است. اگر همه کودکان، صرف‌نظر از محل تولد یا وضعیت اقتصادی خانواده، به آموزش عالی و مهارت‌آفرین دسترسی داشته باشند، شکاف طبقاتی در نسل بعدی به‌طور طبیعی کاهش می‌یابد.
هفتمین سیاست، **تضمین عدالت مالیاتی** است. مالیات ابزار اصلی دولت برای بازتوزیع ثروت است. نظام مالیاتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که ثروتمندان سهم بیشتری بپردازند و بار مالیاتی بر دوش طبقات متوسط و پایین نیفتد. فرار مالیاتی باید جرم جدی تلقی شود و هیچ گروه یا نهادی از پرداخت مالیات معاف نباشد. این سیاست‌ها در کنار هم تصویری از دولتی را ترسیم می‌کنند که نه‌تنها کارآمد است، بلکه عدالت اجتماعی و پایداری توسعه را در قلب مأموریت خود قرار داده است. چنین دولتی می‌تواند اعتماد عمومی را بازسازی کند و مسیر ایران را به سوی ثبات و شکوفایی هموار سازد.

۳. پارلمان‌سازی نوین و نمایندگی واقعی

پارلمان قلب تپنده یک جمهوری مدرن است. اگر دولت مسئول اجرا و قوه قضاییه مسئول عدالت باشند، پارلمان وظیفه دارد که اراده مردم را به قانون تبدیل کند، بر دولت نظارت کند و تضمین نماید که هیچ تصمیمی بدون مشارکت عمومی اتخاذ نشود. مشکل ایران در دو سده اخیر این بوده که پارلمان، هرچند به‌ظاهر وجود داشته، اما هرگز نتوانسته نماینده واقعی مردم باشد. یا به‌وسیله شاهان و استبداد مطلق‌العنان مهار شده، یا زیر سایه نهادهای ایدئولوژیک و شورای‌های انتصابی بی‌اعتبار گشته است. بنابراین، یکی از مأموریت‌های اصلی در ساخت جمهوری نوین ایران، طراحی و ایجاد پارلمانی نوین و دموکراتیک است که نه نمادین، بلکه ابزار واقعی مردم‌سالاری باشد. پارلمان مدرن باید بر سه اصل استوار باشد: **نمایندگی واقعی، شفافیت کامل، و کارکرد نظارتی مؤثر.**

نمایندگی واقعی یعنی هر شهروند بتواند صدای خود را در پارلمان بیابد. شفافیت کامل یعنی هیچ تصمیمی در پشت درهای بسته گرفته نشود. و کارکرد نظارتی مؤثر یعنی دولت بداند که همواره زیر ذره‌بین نهادی مستقل و مقتدر است.برای تحقق نمایندگی واقعی، نظام انتخلباتی باید از نو طراحی شود. انتخلبات پارلمانی نباید تحت نظارت استصوابی یا فیلترهای ایدئولوژیک باشد. هر شهروند، صرف‌نظر از عقیده، قومیت، مذهب یا جنسیت، باید حق نامزدی و انتخاب شدن داشته باشد. حوزه‌های انتخاباتی باید عادلانه تقسیم شوند تا همه مناطق کشور نمایندگی متوازن داشته باشند. نظام انتخاباتی می‌تواند ترکیبی از اکثریتی و تناسبی باشد: اکثریتی برای تضمین ارتباط نزدیک نمایندگان با حوزه‌های محلی، و تناسبی برای تضمین حضور جریان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی در سطح ملی.

یکی از مشکلات تاریخی پارلمان‌های ایران، نبود شفافیت مالی در انتخابات بوده است. پول‌های کثیف، رانت‌های اقتصادی و حمایت‌های پنهانی بارها باعث شده‌اند که به جای شایستگان، ثروتمندان یا وابستگان قدرت به مجلس راه یابند. بنابراین، باید قانونی سختگیرانه برای شفافیت مالی نامزدها و احزاب وضع شود. همه هزینه‌ها و منابع مالی کمپین‌های انتخاباتی باید به‌صورت عمومی منتشر شوند و کمیسیون مستقل انتخابات بر آن نظارت کند.

پارلمان نوین نباید صرفاً نهادی قانون‌گذار باشد، بلکه باید ابزار نظارت دائمی بر دولت هم باشد. نمایندگان باید اختیار داشته باشند وزرا و مقامات اجرایی را فرا بخوانند، از آن‌ها توضیح بخواهند، و در صورت لزوم رأی عدم اعتماد دهند. کمیسیون‌های تخصصی پارلمان باید دائماً عملکرد دولت را در حوزه‌هایی مانند اقتصاد، آموزش، بهداشت و محیط زیست بررسی کنند. گزارش‌های این کمیسیون‌ها باید علنی باشند تا مردم بدانند نمایندگانشان چگونه بر دولت نظارت می‌کنند.

نمایندگی واقعی به معنای حضور اقلیت‌ها و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده نیز هست. پارلمان نوین باید سهمیه‌هایی برای تضمین حضور زنان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و جوانان در نظر بگیرد. این سهمیه‌ها به معنای تبعیض مثبت‌اند که هدفشان اصلاح تاریخی تبعیض و تضمین مشارکت همه گروه‌هاست. وقتی همه اقشار جامعه نماینده‌ای در پارلمان داشته باشند، اعتماد عمومی به نهاد قانون‌گذاری افزایش خواهد یافت.

پارلمان نوین باید از نظر ساختاری نیز بازطراحی شود. تجربه کشورهای دیگر نشان می‌دهد که پارلمان دو مجلسی می‌تواند تعادل بهتری ایجاد کند: یک مجلس نمایندگان برای بیان اراده مستقیم مردم و یک مجلس سنا برای نمایندگی مناطق و تضمین توازن منطقه‌ای. در ایران نیز چنین مدلی می‌تواند مفید باشد، به‌ویژه برای حفظ عدالت

منطقه‌ای و تمرکززدایی. مجلس سنا می‌تواند نقش نظارتی بر قوانین ملی و تضمین حقوق مناطق داشته باشد.
یکی دیگر از پایه‌های پارلمان نوین، شفافیت مطلق در فرآیند قانون‌گذاری است. همه لوایح و طرح‌های قانونی باید به‌طور عمومی منتشر شوند، جلسات پارلمان باید به‌صورت زنده پخش شوند، و رأی تک‌تک نمایندگان باید برای مردم قابل دسترس باشد. شهروندان باید بدانند نماینده‌ای که انتخاب کرده‌اند، در هر موضوعی چگونه رأی داده است.

پارلمان مدرن همچنین باید ارتباط مستقیم با جامعه مدنی و رسانه‌ها داشته باشد. سازمان‌های مردم‌نهاد و اتحادیه‌ها باید بتوانند نظرات و پیشنهادهای خود را در فرآیند قانون‌گذاری مطرح کنند. رسانه‌های آزاد نیز باید امکان نقد و پیگیری عملکرد نمایندگان را داشته باشند.در نهایت، پارلمان نوین باید ابزار گفت‌وگوی ملی باشد. ایران جامعه‌ای متنوع است و اختلاف نظرها طبیعی‌اند. اما اگر این اختلاف‌ها جایی برای بیان قانونی نداشته باشند، به بحران و خشونت تبدیل می‌شوند. پارلمان باید آن مکان قانونی و مشروع باشد که در آن تضادها به گفت‌وگو و توافق تبدیل شوند.چنین پارلمانی، نه تنها نهاد قانون‌گذاری، بلکه نماد واقعی اراده ملت خواهد بود.

پارلمان‌سازی نوین به معنای بازسازی رابطه مردم با قدرت است: رابطه‌ای که در آن شهروندان احساس کنند صدایشان شنیده می‌شود، تصمیم‌های کلان بدون مشارکت آن‌ها گرفته نمی‌شود، و نمایندگانشان واقعاً نماینده‌اند، نه ابزار قدرت‌های پشت پرده.

برای آنکه پارلمان به نهادی شفاف و مردمی بدل شود، باید سازوکارهایی طراحی گردد که ارتباط مستقیم میان شهروندان و فرآیند قانون‌گذاری برقرار کند. شفافیت در پارلمان نه فقط یک شعار، بلکه ابزار عملی جلوگیری از فساد، تضمین پاسخ‌گویی و افزایش اعتماد عمومی است.

اولین سازوکار، **انتشار عمومی همه مراحل قانون‌گذاری** است. هر طرح یا لایحه‌ای که وارد پارلمان می‌شود باید فوراً در یک سامانه آنلاین منتشر گردد، به‌طوری‌که همه شهروندان بتوانند متن کامل آن را بخوانند. علاوه بر متن اصلی، خلاصه‌های ساده‌سازی‌شده نیز باید ارائه شود تا کسانی که تخصص حقوقی ندارند هم بتوانند محتوای قانون را درک کنند. جلسات بررسی این طرح‌ها باید به‌صورت زنده پخش شوند و آرشیو آن‌ها همیشه در دسترس عموم قرار گیرد.

دومین سازوکار، **ثبت و انتشار عمومی آرای نمایندگان** است. هر رأیی که در پارلمان داده می‌شود باید به نام ثبت و در سامانه شفافیت قابل دسترسی باشد. به این ترتیب، هر شهروند می‌تواند ببیند نماینده‌اش در مورد یک لایحه مهم چگونه رأی داده است. این شفافیت باعث می‌شود نمایندگان بدانند که تحت نظارت دائمی موکلانشان هستند و نمی‌توانند تصمیماتی برخلاف منافع عمومی بگیرند.

سومین سازوکار، **سامانه‌های مشارکت عمومی در قانون‌گذاری** است. هر شهروند باید بتواند به‌طور مستقیم نظرات خود را درباره طرح‌ها و لوایح ارائه دهد. این کار می‌تواند از طریق پلتفرم‌های دیجیتال انجام شود، به‌طوری‌که مردم بتوانند پیشنهاد بدهند، نظر بدهند و حتی متن‌های اصلاحی ارائه کنند. کمیسیون‌های پارلمانی باید موظف باشند این نظرات را بررسی و نتیجه آن را اعلام کنند. در برخی کشورها، مثل ایسلند، حتی متن پیش‌نویس قانون اساسی در فضای مجازی برای نظرخواهی عمومی منتشر شد. چنین الگویی در ایران هم می‌تواند اعتماد عمومی را افزایش

دهد.

چهارمین سازوکار، **ثبت و انتشار عمومی دارایی‌ها و منافع نمایندگان** است. هر نماینده باید پیش از ورود به پارلمان فهرست کامل دارایی‌ها، منافع تجاری و ارتباطات اقتصادی خود را اعلام کند. این اطلاعات باید در دسترس عموم قرار گیرد و در طول دوران نمایندگی نیز به‌روزرسانی شود. چنین سیستمی مانع تضاد منافع می‌شود و جلوی آن را می‌گیرد که نمایندگان از موقعیت خود برای منافع شخصی استفاده کنند.

پنجمین سازوکار، **ارتباط مستقیم نمایندگان با حوزه‌های انتخابیه** است. هر نماینده باید دفترهایی در حوزه انتخابیه خود داشته باشد که مردم بتوانند به‌طور منظم مشکلات و نظراتشان را بیان کنند. جلسات عمومی نمایندگان با مردم باید منظم و ثبت‌شده باشد. حتی می‌توان از ابزارهای دیجیتال برای «جلسات آنلاین پرسش و پاسخ» استفاده کرد تا همه بتوانند بدون محدودیت جغرافیایی با نماینده خود ارتباط بگیرند.

ششمین سازوکار، **مکانیزم عزل نماینده توسط مردم** است. اگر نماینده‌ای به‌طور آشکار از وظایف خود تخطی کند، یا در فساد و خیانت به منافع عمومی نقش داشته باشد، مردم حوزه انتخابیه باید بتوانند با جمع‌آوری امضا و برگزاری همه‌پرسی محلی، او را از سمتش برکنار کنند. این سازوکار که در برخی دموکراسی‌ها با عنوان «recall» شناخته می‌شود، مانع از آن می‌شود که نمایندگان پس از ورود به پارلمان خود را فراتر از پاسخ‌گویی بدانند.

هفتمین سازوکار، **آزادی کامل رسانه‌ها در پوشش فعالیت‌های پارلمان** است. رسانه‌ها باید بتوانند جلسات پارلمان، کمیسیون‌ها و حتی ارتباطات نمایندگان را آزادانه پوشش دهند. خبرنگاران پارلمانی نباید تحت فشار قرار گیرند و باید دسترسی آزاد به اسناد و اطلاعات داشته باشند. رسانه‌های مستقل در کنار سامانه‌های شفافیت دیجیتال، دو بال اصلی نظارت عمومی بر پارلمان خواهند بود.

هشتمین سازوکار، **ایجاد «سازمان شفافیت پارلمان» به‌عنوان نهادی مستقل** است. این سازمان موظف خواهد بود همه داده‌های مربوط به فعالیت پارلمان—از آمار جلسات و غیبت‌ها تا میزان بودجه مصرفی و هزینه‌های نمایندگان، را به‌طور دوره‌ای منتشر کند. استقلال این سازمان باید در قانون تضمین شود تا هیچ حزبی یا نهادی نتواند آن را به ابزاری سیاسی بدل سازد.

چنین سازوکارهایی می‌توانند پارلمان را از نهادی نمادین به یک نهاد واقعی نمایندگی مردم تبدیل کنند. در این صورت، شهروندان نه‌تنها در انتخابات، بلکه در طول دوره چهارساله نیز احساس خواهند کرد که صدایشان در قانون‌گذاری و نظارت شنیده می‌شود. این احساس مشارکت و مالکیت سیاسی، ضامن پایداری دموکراسی خواهد بود.

یکی از موضوعات مهم در بازطراحی نهاد قانون‌گذاری ایران، **مدل دو مجلسی** است. بسیاری از کشورهای دموکراتیک برای جلوگیری از تمرکز قدرت، ایجاد توازن منطقه‌ای و تقویت نظارت، از سیستم دو مجلسی استفاده می‌کنند: یک مجلس که نماینده مستقیم مردم است و یک مجلس دیگر که بیشتر بر مناطق یا اصول بنیادین نظارت دارد. در ایران نیز چنین مدلی می‌تواند به ایجاد تعادل و تقویت دموکراسی کمک کند.

مجلس نمایندگان (یا مجلس عوام) نهادی است که اعضای آن با رأی مستقیم و همگانی مردم انتخاب می‌شوند. حوزه‌های انتخابیه باید عادلانه تقسیم شوند تا همه مناطق جمعیتی کشور نمایندگی متناسب داشته باشند. وظیفه

اصلی این مجلس، قانون‌گذاری در حوزه‌های عمومی و نظارت بر دولت است. کمیسیون‌های تخصصی این مجلس باید روی همه حوزه‌های اجرایی کشور کار کنند: اقتصاد، آموزش، سلامت، امنیت، محیط زیست و غیره. مجلس نمایندگان باید بازتابی زنده از تنوع جامعه باشد، به همین دلیل حضور احزاب، گروه‌های مدنی، زنان و اقلیت‌ها در آن اهمیت حیاتی دارد.

مجلس سنا (یا مجلس عالی) در یک مدل دو مجلسی، کارکرد متفاوتی دارد. هدف اصلی سنا، ایجاد توازن منطقه‌ای و جلوگیری از تصمیم‌های شتاب‌زده یا یک‌جانبه مجلس نمایندگان است. در ایران، سنا می‌تواند به نمایندگی از استان‌ها یا مناطق کشور تشکیل شود، به‌گونه‌ای که هر استان بدون توجه به جمعیت، تعداد ثابتی سناتور داشته باشد. این امر تضمین می‌کند که مناطق کم‌جمعیت یا محروم در فرآیند قانون‌گذاری به حاشیه رانده نشوند. سنا همچنین می‌تواند وظیفه بررسی نهایی قوانین را بر عهده داشته باشد، به‌ویژه قوانینی که با حقوق اساسی شهروندان یا منافع بلندمدت کشور در ارتباط‌اند.

یکی از مهم‌ترین وظایف مجلس سنا می‌تواند حفاظت از قانون اساسی باشد. در این مدل، سنا نقش یک سد نهادی را ایفا می‌کند تا هیچ قانونی که ناقض حقوق اساسی یا اصول بنیادین جمهوریت و دموکراسی باشد تصویب نشود. به بیان دیگر، مجلس نمایندگان می‌تواند صدای روزمره مردم باشد، در حالی که سنا پاسدار اصول پایدار و بنیادین کشور است.برای جلوگیری از تمرکز قدرت و فساد، ترکیب و انتخاب اعضای سنا باید شفاف و دموکراتیک باشد. بهترین مدل آن است که سناتورها نیز با رأی مستقیم مردم هر استان انتخاب شوند، نه انتصاب از بالا. دوره نمایندگی سنا می‌تواند طولانی‌تر از مجلس نمایندگان باشد (مثلاً شش یا هشت سال) تا ثبات بیشتری ایجاد شود، اما باید امکان تغییر تدریجی اعضا وجود داشته باشد تا این مجلس به نهادی مادام‌العمر یا بسته تبدیل نشود.

وجود دو مجلس مزایای دیگری نیز دارد. نخست اینکه فرآیند قانون‌گذاری دقیق‌تر و با بررسی‌های بیشتری همراه خواهد شد. هر قانونی باید دو بار در دو نهاد متفاوت بررسی شود و این باعث می‌شود قوانین با کیفیت‌تر و جامع‌تر باشند. دوم اینکه، احتمال دیکتاتوری اکثریت کاهش می‌یابد. گاهی ممکن است در مجلس نمایندگان یک حزب یا جریان سیاسی اکثریت کامل بگیرد و بخواهد تصمیم‌هایی بگیرد که به ضرر اقلیت‌ها یا مناطق کوچک است. مجلس سنا می‌تواند جلوی چنین تصمیم‌هایی بایستد. سوم اینکه، نظارت بر دولت و سایر نهادها دو لایه‌ای می‌شود: هم نمایندگان مردم در مجلس عوام و هم نمایندگان مناطق در مجلس سنا بر عملکرد قدرت اجرایی نظارت خواهند داشت.در عین حال، باید توجه داشت که دو مجلسی بودن نباید به بوروکراسی بیش از حد و کندی تصمیم‌گیری منجر شود. برای همین، تقسیم وظایف میان این دو مجلس باید شفاف و مشخص باشد. مثلاً مجلس نمایندگان می‌تواند وظیفه اصلی قانون‌گذاری روزمره و بودجه را داشته باشد، در حالی که مجلس سنا بیشتر روی قوانین بلندمدت، اصلاحات قانون اساسی و مسائل ملی تمرکز کند.

پارلمان دو مجلسی، اگر درست طراحی شود، می‌تواند ایران را از بسیاری بحران‌های تاریخی‌اش نجات دهد. یکی از مشکلات همیشگی ایران، تمرکز بیش از حد قدرت در مرکز و بی‌توجهی به مناطق مختلف کشور بوده است. با داشتن مجلسی که نمایندگان مناطق را به‌طور برابر در خود جای دهد، مردم همه استان‌ها احساس خواهند کرد که صدایشان در بالاترین سطح شنیده می‌شود. این امر به تقویت انسجام ملی و کاهش گرایش‌های جدایی‌طلبانه

۳. پارلمان‌سازی نوین و نمایندگی واقعی

نیز کمک خواهد کرد.به این ترتیب، پارلمان‌سازی نوین در ایران نباید صرفاً بازسازی مجلس کنونی باشد، بلکه باید نهادی کاملاً تازه طراحی شود: شفاف، پاسخ‌گو، دو مجلسی، و بازتاب‌دهنده واقعی اراده مردم و مناطق. تنها با چنین مدلی است که می‌توان به نمایندگی واقعی دست یافت و دموکراسی را نهادینه کرد.

پارلمان بدون احزاب سیاسی واقعی و مستقل عملاً ناقص خواهد بود. در ایران معاصر، یکی از دلایل ناکارآمدی مجالس این بوده که یا احزاب سیاسی سرکوب و ممنوع شده‌اند، یا به‌صورت فرمایشی و بی‌قدرت فعالیت کرده‌اند. نتیجه این وضعیت، ورود افراد منفرد و پراکنده به مجلس بوده است که بیشتر به دنبال منافع شخصی یا منطقه‌ای خود بوده‌اند تا نمایندگی یک برنامه سیاسی و ملی. پارلمان مدرن نیازمند آن است که ستون فقراتش را احزاب سیاسی شفاف و برنامه‌محور تشکیل دهند.احزاب سیاسی در پارلمان چند نقش حیاتی دارند:

نخست، **سازمان‌دهی رقابت سیاسی.** وقتی رقابت انتخاباتی میان افراد منفرد باشد، هیچ پاسخ‌گویی ساختاری وجود ندارد؛ اما وقتی احزاب در رقابت باشند، آن‌ها برنامه ارائه می‌کنند و مردم بر اساس این برنامه‌ها رأی می‌دهند. این امر باعث می‌شود که رأی مردم به یک طرح و چشم‌انداز سیاسی تبدیل شود، نه صرفاً انتخاب یک فرد.

نقش دوم، **پاسخ‌گویی جمعی** است. اگر حزبی اکثریت کرسی‌های پارلمان را به دست آورد، مسئولیت اجرای برنامه‌ای را که وعده داده بر عهده می‌گیرد. در پایان دوره، مردم می‌توانند عملکرد آن حزب را ارزیابی کنند و در انتخابات بعدی تصمیم بگیرند آیا دوباره به آن رأی بدهند یا نه. به این ترتیب، مسئولیت فردی نمایندگان با مسئولیت جمعی احزاب ترکیب می‌شود و نظارت عمومی قوی‌تر خواهد بود.

نقش سوم، **تربیت و گزینش نخبگان سیاسی** است. احزاب در جهان مدرن نقش دانشگاه سیاسی را دارند؛ آن‌ها سیاست‌مداران آینده را از میان جوانان، زنان، اقلیت‌ها و فعالان اجتماعی پرورش می‌دهند و به عرصه قانون‌گذاری می‌فرستند. در ایران، فقدان چنین مکانیزمی باعث شده است که بسیاری از افراد بی‌تجربه و فاقد تخصص وارد مجلس شوند و در مقام قانون‌گذاری ناکارآمد عمل کنند.

برای اینکه احزاب بتوانند چنین نقشی ایفا کنند، باید چند شرط اساسی فراهم شود. نخست، آزادی کامل فعالیت حزبی. هیچ حزب یا گروهی نباید به دلیل عقاید سیاسی‌اش سرکوب یا ممنوع شود، مگر اینکه آشکارا به خشونت یا نفرت‌پراکنی دعوت کند. دوم، شفافیت مالی. منابع مالی احزاب باید کاملاً روشن باشد و گزارش سالانه مالی آن‌ها منتشر شود تا از نفوذ پول‌های فاسد یا قدرت‌های خارجی جلوگیری گردد. سوم، دموکراسی درونی. احزاب باید خودشان نیز دموکراتیک باشند؛ رهبرانشان با انتخابات داخلی برگزیده شوند و اعضا بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشند.

از نظر نظام انتخاباتی، باید سازوکاری طراحی شود که حضور احزاب در پارلمان متوازن و عادلانه باشد. سیستم انتخاباتی تناسبی (proportional representation) این امکان را فراهم می‌کند که حتی احزاب کوچک نیز بتوانند به اندازه سهم رأی خود در پارلمان حضور داشته باشند. برای مثال، اگر حزبی ۱۰ درصد آرا را به دست آورد، باید حدود ۱۰ درصد کرسی‌ها را هم داشته باشد. این امر مانع از تک‌قطبی شدن پارلمان و حذف صداهای متنوع جامعه می‌شود. در عین حال، باید میان سیستم تناسبی و اکثریتی تعادل برقرار کرد. سیستم اکثریتی باعث می‌شود نمایندگان ارتباط مستقیم با حوزه‌های محلی خود داشته باشند، در حالی که سیستم تناسبی تنوع سیاسی

را تضمین می‌کند. یک مدل ترکیبی می‌تواند بهترین نتیجه را برای ایران به همراه داشته باشد: نیمی از نمایندگان با رأی مستقیم مردم در حوزه‌های انتخابیه برگزیده شوند و نیم دیگر بر اساس سهم احزاب در سطح ملی تعیین گردند.پارلمان نوین باید رابطه ارگانیک با احزاب داشته باشد، به این معنا که گروه‌های پارلمانی بر اساس احزاب شکل بگیرند. هر حزب یا ائتلاف پارلمانی باید یک گروه رسمی در مجلس داشته باشد که حق ارائه طرح، درخواست استیضاح و مدیریت بخشی از کمیسیون‌ها را دارا باشد. این امر نظم سیاسی را افزایش می‌دهد و جلوی پراکندگی و آشفتگی تصمیم‌گیری‌ها را می‌گیرد.

وجود احزاب فعال در پارلمان همچنین به تقویت جامعه مدنی کمک می‌کند. احزاب می‌توانند پل ارتباطی میان مردم و قانون‌گذاران باشند: خواسته‌های مردم را به زبان قانون ترجمه کنند و تصمیمات پارلمان را برای مردم توضیح دهند. این ارتباط دوطرفه اعتماد عمومی را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود مردم احساس کنند که سیاست عرصه‌ای در دسترس و متعلق به آن‌هاست، نه امری دور از زندگی روزمره‌شان.در نهایت، پارلمان نوین بدون حضور احزاب واقعی و مستقل ناقص خواهد بود. نمایندگی واقعی زمانی محقق می‌شود که مردم بتوانند نه تنها افراد، بلکه ایده‌ها، برنامه‌ها و چشم‌اندازهای سیاسی متفاوت را انتخاب کنند. این انتخاب آگاهانه است که دموکراسی را پایدار می‌سازد.پارلمان نوین تنها در صورتی می‌تواند نهادی مردمی و پاسخ‌گو باشد که پیوند عمیق و دائمی با جامعه مدنی و رسانه‌های آزاد داشته باشد. اگر پارلمان در فضایی بسته و دور از چشم مردم عمل کند، حتی بهترین قوانین هم در نهایت اعتماد عمومی را از دست می‌دهند. بنابراین باید سازوکارهایی طراحی شود که پارلمان همواره در معرض نظارت مستقیم جامعه قرار گیرد.جامعه مدنی شامل همه سازمان‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، سندیکاها و گروه‌های مردمی است که مستقل از دولت و احزاب عمل می‌کنند. این نهادها نمایندگان منافع متنوع جامعه‌اند: کارگران، معلمان، دانشجویان، زنان، اقلیت‌ها و بسیاری دیگر. پارلمان نوین باید رابطه نهادی با جامعه مدنی داشته باشد. به این معنا که هر لایحه مهم قبل از تصویب باید در کمیسیون‌های تخصصی پارلمان با حضور نمایندگان این گروه‌ها بررسی شود. برای مثال، اگر پارلمان قصد اصلاح قانون کار را دارد، نمایندگان اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی باید دعوت شوند تا نظراتشان را بیان کنند.علاوه بر این، باید امکان ارائه طرح‌های قانونی از سوی جامعه مدنی فراهم شود. اگر یک انجمن یا اتحادیه بتواند تعداد مشخصی امضا از شهروندان جمع‌آوری کند، باید حق داشته باشد طرح پیشنهادی خود را مستقیماً به پارلمان ارائه کند. این مکانیسم باعث می‌شود که قانون‌گذاری از انحصار نمایندگان خارج شود و مردم حس کنند ابزار مستقیمی برای تأثیرگذاری بر قوانین دارند.رسانه‌ها رکن دیگر این ارتباط‌اند. هیچ نهادی در دموکراسی بدون رسانه‌های آزاد پاسخ‌گو باقی نمی‌ماند. پارلمان باید همه جلسات خود را علنی کند و امکان پخش زنده و ثبت کامل مذاکرات وجود داشته باشد. خبرنگاران باید دسترسی آزاد به اسناد پارلمانی داشته باشند و حق پرسشگری از نمایندگان را داشته باشند. اگر رسانه‌ها نتوانند عملکرد نمایندگان را نقد کنند، نظارت مردمی بی‌معنا خواهد شد.شفافیت رسانه‌ای حتی باید فراتر از پوشش جلسات عمومی باشد. کمیسیون‌های تخصصی، جلسات رأی‌گیری، و حتی ارتباطات نمایندگان با لابی‌های اقتصادی باید تحت رصد رسانه‌ها و ثبت عمومی قرار گیرد. در بسیاری از کشورها، ثبت رسمی «لابی‌گری» وجود دارد: هر فرد یا نهادی که می‌خواهد با نمایندگان درباره موضوعی خاص گفت‌وگو کند باید آن را ثبت کرده و محتوای دیدار علنی

شود. چنین سیستمی می‌تواند در ایران نیز پیاده شود تا جلوی نفوذ پنهانی قدرت‌های اقتصادی یا خارجی گرفته شود.علاوه بر رسانه‌های سنتی، باید از فضای دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی برای تقویت شفافیت استفاده کرد. پارلمان می‌تواند یک پلتفرم دیجیتال رسمی داشته باشد که در آن شهروندان بتوانند به لوایح دسترسی داشته باشند، دیدگاه خود را ثبت کنند و حتی به‌طور نمادین رأی بدهند. این مشارکت دیجیتال به نمایندگان کمک می‌کند بفهمند مردم در موضوعات مختلف چه دیدگاهی دارند و تصمیماتشان را با افکار عمومی هماهنگ کنند.نکته مهم دیگر، حق دسترسی آزاد به اطلاعات است. پارلمان باید قانونی تصویب کند که همه نهادهای عمومی موظف به ارائه اطلاعات درخواستی شهروندان و رسانه‌ها باشند، مگر در موارد محدود امنیت ملی که آن هم باید با تأیید نهادی قضایی مستقل صورت گیرد. چنین قانونی تضمین می‌کند که مردم همیشه بتوانند بدانند دولت و پارلمان چه می‌کنند و منابع عمومی چگونه مصرف می‌شود.این پیوند ارگانیک میان پارلمان، جامعه مدنی و رسانه‌ها، پارلمان را از یک نهاد رسمی و خشک به یک عرصه زنده مشارکت مردمی تبدیل می‌کند. در این مدل، مردم تنها در روز انتخابات نقش ندارند، بلکه هر روز و در هر تصمیمی صدایشان شنیده می‌شود. این مشارکت مستمر است که دموکراسی را ریشه‌دار و پایدار می‌کند.

یکی از مهم‌ترین وظایف پارلمان مدرن، نظارت بر دولت و سایر نهادهای حکومتی است. اگر پارلمان تنها به تصویب قانون محدود شود، عملاً به یک ماشین بی‌روح تبدیل خواهد شد. آنچه پارلمان را به قلب دموکراسی بدل می‌کند، قدرت نظارت و کنترل بر قوه مجریه و سایر نهادهاست. نظارت به معنای مچ‌گیری یا دشمنی با دولت نیست، بلکه تضمینی است که هیچ مقام یا نهادی از چارچوب قانون فراتر نرود.

ابزار نخست نظارت پارلمان، **پرسش و پاسخ مستقیم از مقامات دولتی** است. هر نماینده باید حق داشته باشد از وزیر یا نخست‌وزیر درباره سیاست‌ها، بودجه‌ها یا تصمیمات مشخص سؤال کند. این پرسش‌ها باید در جلسات علنی مطرح شوند و پاسخ‌ها نیز در اختیار افکار عمومی قرار گیرد. چنین شفافیتی باعث می‌شود دولت همیشه بداند که تحت نظارت عمومی است.

ابزار دوم، **استیضاح و رأی عدم اعتماد** است. اگر یک وزیر در اجرای وظایف خود ناکارآمد یا متخلف باشد، پارلمان باید بتواند او را استیضاح کند. پس از استیضاح، اگر نمایندگان قانع نشدند، می‌توانند با رأی عدم اعتماد او را از سمتش برکنار کنند. این ابزار باعث می‌شود مقامات اجرایی همیشه به کارنامه خود حساس باشند و بدانند که امنیت شغلی‌شان وابسته به عملکرد واقعی‌شان است، نه صرفاً وفاداری سیاسی.

ابزار سوم، **کمیسیون‌های تخصصی و حقیقت‌یاب** است. پارلمان باید کمیسیون‌هایی در حوزه‌های مختلف داشته باشد،اقتصاد، آموزش، بهداشت، محیط زیست، امنیت و غیره که وظیفه نظارت دقیق بر عملکرد دولت را بر عهده دارند. این کمیسیون‌ها می‌توانند گزارش‌های مستقل منتشر کنند، جلسات استماع برگزار کنند و حتی در موارد حساس کمیسیون‌های حقیقت‌یاب تشکیل دهند. برای نمونه، اگر در کشوری یک بحران بزرگ مثل فروپاشی یک سد یا فساد گسترده مالی رخ دهد، کمیسیون حقیقت‌یاب پارلمان باید وارد عمل شود، مقصران را شناسایی کند و نتایج را به‌طور علنی منتشر نماید.

ابزار چهارم، **تحقیق و تفحص در نهادهای اجرایی** است. پارلمان باید اختیار داشته باشد در هر نهادی، وزارتخانه‌ها،

شـهرداری‌ها، شـرکت‌های دولتی و حتی نهادهای امنیتی، تحقیق و تفحص کند. این تحقیقات باید با دسـترسـی کامل به اسناد و افراد همراه باشد. هیچ نهادی نباید بتواند از نظارت پارلمان مصون باشد.

ابزار پنجم، **دیوان محاسـبات و نهادهای نظارتی وابسـته به پارلمان** اسـت. دیوان محاسـبات باید نهادی مسـتقل زیر نظر پارلمان باشد که همه دخل‌وخرج دولت و دستگاه‌های عمومی را بررسی کند. گزارش‌های این دیوان باید سالانه منتشـر شـود و در اختیار مردم قرار گیرد. این سـازوکار باعث می‌شـود که فسـاد مالی و حیف‌ومیل منابع عمومی به حداقل برسد.

ابزار شـشـم، **مکانیسـم‌های پاسـخ‌گویی در شـرایط بحرانی** اسـت. اگر دولت بخواهد در شـرایطی خاص (مثلاً بحران اقتصـادی یا امنیتی) تصـمیم‌های فوق‌العاده بگیرد، پارلمان باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن تشـکیل جلسـه دهد و درباره این تصمیم‌ها رأی بدهد. به این ترتیب، هیچ بحرانی نمی‌تواند بهانه‌ای برای دور زدن پارلمان و قانون باشد.

ابزار هفتم، **حق وتوی قوانین ناقض حقوق اساسی توسط سنا یا کمیسیون ویژه** است. در سیستم دو مجلسی، سنا می‌تواند نقش بازدارنده داشـته باشـد تا اگر مجلس نمایندگان قانونی را تصـویب کرد که ناقض حقوق اسـاسـی شهروندان یا اصول جمهوری است، جلوی آن گرفته شود. همچنین کمیسیون حقوق اساسی در پارلمان باید قدرت داشته باشد که قوانین مشکوک به نقض آزادی‌ها را بررسی کند.تمام این ابزارها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که در خدمت مردم‌سالاری و شفافیت باشند، نه بهانه‌ای برای نزاع سیاسی و فلج‌کردن دولت. پارلمان باید نهادی باشد که با اسـتفاده از ابزارهای نظارتی، دولت را مجبور به پاسـخ‌گویی کند، اما هم‌زمان اجازه دهد دولت منتخب بتولند برنامه‌هایش را اجرا کند. تعادل میان این دو اصل نظارت و امکان اجرا جوهره پارلمان مدرن است.

یکی از خطرهای جدی در هر نظام دموکراتیک، دیکتاتوری اکثریت اسـت. یعنی اینکه اکثریت جامعه یا یک حزب پرقدرت بتواند با اتکا به رأی بیشـتر، حقوق اقلیت‌ها را نادیده بگیرد و قوانین را به سـود خود تنظیم کند. چنین وضـعیتی در ظاهر دموکراتیک به نظر می‌رسـد، اما در عمل نوعی اسـتبداد تازه اسـت که تنها شـکلش تغییر کرده. برای جلوگیری از این خطر، پارلمان باید ابزارها و سازوکارهایی داشته باشد تا حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های کوچک‌تر جامعه نیز تضمین شود.

نخسـتین ابزار، **نظام انتخاباتی عادلانه اسـت**. اگر انتخابات به‌گونه‌ای طراحی شـود که فقط احزاب بزرگ و پرقدرت بتوانند به پارلمان راه پیدا کنند، اقلیت‌ها حذف خواهند شـد. اسـتفاده از روش‌های ترکیبی (اکثریتی + تناسـبی) کمک می‌کند تا هم ارتباط مسـتقیم نمایندگان با مردم حفظ شـود و هم گروه‌های کوچک‌تر، از جمله اقلیت‌های قومی، مذهبی و فکری، در پارلمان حضور داشته باشند.

ابزار دوم، **سهمیه یا کرسی‌های تضمینی برای اقلیت‌ها** است. در جامعه‌ای مانند ایران که متکثر و چندقومیتی است، لازم است کرسـی‌های مشـخصـی برای اقلیت‌های دینی، قومی و حتی زنان در نظر گرفته شـود. این سـهمیه‌ها یک تبعیض مثبت موقت است که هدفش جبران قرن‌ها حاشیه‌نشینی و محرومیت از مشارکت سیاسی است. با گذشت زمان و ریشه‌دار شدن برابری اجتماعی، این سهمیه‌ها می‌توانند کمرنگ‌تر شوند، اما در دوره گذار حیاتی‌اند.

ابزار سوم، **قوانین ضد تبعیض در پارلمان** است. هیچ قانونی نباید به ضرر یک گروه خاص تصویب شود. کمیسیون ویژه‌ای در پارلمان باید وظیفه داشته باشد همه قوانین پیشنهادی را از منظر حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها بررسی

کند. اگر قانونی ناقض برابری بود، باید رد یا اصلاح شود. این کمیسیون می‌تواند با مشاوره مستقیم از نهادهای مدنی و سازمان‌های حقوق بشری کار کند.

ابزار چهارم، **حق وتوی اقلیت‌های پارلمانی در موضوعات حیاتی** است. در برخی نظام‌های سیاسی، برای جلوگیری از دیکتاتوری اکثریت، مکانیزمی به نام «حق وتوی اقلیت» وجود دارد. بر اساس آن، اگر یک قانون اساسی یا بنیادی با مخالفت جدی یک اقلیت مهم روبه‌رو شود، نمی‌تواند بدون مصالحه و بازنگری به تصویب برسد. در ایران، چنین سازوکاری می‌تواند مانع از تصویب قوانینی شود که به ضرر یک قوم، مذهب یا زبان خاص است.

ابزار پنجم، **تقویت دیوان عدالت قانون‌گذاری** است. این دیوان یا دادگاه ویژه باید اختیار داشته باشد قوانینی را که ناقض حقوق اساسی یا حقوق اقلیت‌ها هستند لغو کند. در این صورت، حتی اگر اکثریت پارلمان قانونی تبعیض‌آمیز تصویب کند، این نهاد می‌تواند جلوی اجرای آن را بگیرد.

ابزار ششم، **فرهنگ‌سازی و آموزش نمایندگان** است. پارلمان مدرن فقط با قانون و سازوکار ساخته نمی‌شود؛ بلکه نیازمند تغییر در نگرش نمایندگان نیز هست. آموزش حقوق بشر، اصول برابری و اهمیت تنوع فرهنگی باید بخشی از دوره آماده‌سازی نمایندگان باشد. اگر خود نمایندگان به ارزش‌های برابری باور داشته باشند، خطر دیکتاتوری اکثریت بسیار کاهش می‌یابد.

ابزار هفتم، **مشارکت مستقیم اقلیت‌ها در فرآیند قانون‌گذاری** است. گروه‌های اقلیت باید بتوانند در کمیسیون‌های پارلمانی حضور داشته باشند و بر روند بررسی قوانین اثر بگذارند. این مشارکت فراتر از داشتن کرسی‌های نمادین است و به معنای واقعی درگیر کردن آن‌ها در سیاست‌گذاری است.

با چنین سازوکارهایی، پارلمان نه به ابزاری برای حاکمیت اکثریت، بلکه به نهادی برای مدیریت تنوع و تضمین همزیستی برابر تبدیل خواهد شد. ایران با توجه به تاریخ و بافت اجتماعی خود بیش از بسیاری کشورها به چنین مدلی نیازمند است. تنها در صورتی که همه اقشار جامعه احساس کنند صدایشان شنیده می‌شود و حقوقشان محفوظ است، می‌توان انتظار داشت که دموکراسی پایدار بماند و به سمت ثبات حرکت کند.

۴. استقلال قوه قضائیه و عدالت قضایی

هیچ حکومتی بدون دستگاه قضایی مستقل و سالم پایدار نمی‌ماند. تاریخ سیاسی ایران به‌خوبی نشان می‌دهد که هرگاه دادگستری در خدمت سلطان یا ایدئولوژی قرار گرفته، اعتماد عمومی به نظام از بین رفته و جامعه به سوی بی‌ثباتی و فروپاشی رفته است. عدالت، همان ستون اصلی حکومت قانون است؛ اگر مردم احساس کنند در برابر قانون برابر نیستند یا قاضی و دادگاه بی‌طرفی وجود ندارد، مشروعیت سیاسی در کوتاه‌ترین زمان فرو می‌ریزد. بنابراین بازسازی و نوسازی قوه قضائیه، یکی از بنیادی‌ترین وظایف در فرایند کشورداری است.

برای درک اهمیت این موضوع باید به تجربه‌های تاریخی ایران نگاهی انداخت. در دوران قاجار، محاکم شرعی تحت نفوذ روحانیون بودند و عدالت بیشتر تابع روابط شخصی و قدرت مذهبی بود تا قانون مدون. مشروطه برای نخستین بار ایده «عدالتخانه» را مطرح کرد و دادگستری مدرن تأسیس شد، اما ضعف نهادی و نفوذ پادشاهان مانع استقلال واقعی آن شد. در دوران پهلوی، هرچند قوانین مدنی و جزایی پیشرفته تدوین گردید، اما قوه قضائیه زیر سایه سلطنت باقی ماند و اغلب در پرونده‌های سیاسی ابزار قدرت بود. در جمهوری اسلامی، دادگستری بیش از پیش سیاسی شد و عملاً به بازوی سرکوب مخالفان تبدیل گشت. این چرخه تاریخی به ما می‌گوید که بدون تضمین ساختاری و قانونی، هیچ‌گاه استقلال قضایی تحقق نمی‌یابد.در طراحی نوین قوه قضائیه، نخستین اصل این است که دادگستری نه ابزار دولت است و نه امتداد یک ایدئولوژی، بلکه نهاد مستقل مردم برای پاسداری از عدالت و حقوق اساسی شهروندان است. استقلال قضایی باید در سه سطح طراحی شود: ساختاری، مالی و عملیاتی.از نظر ساختاری، نحوه انتخاب رئیس قوه قضائیه و مدیریت عالی آن اهمیت حیاتی دارد. هیچ مقامی از قوه مجریه یا نیروهای مسلح نباید اختیار نصب رئیس قوه قضائیه را داشته باشد. بهترین الگو، انتخاب از سوی شورایی مرکب از نمایندگان پارلمان، قضات عالی‌رتبه و کانون وکلاست. رئیس قوه قضائیه باید برای مدت محدود (مثلاً پنج سال) انتخاب شود و تنها یک بار قابل تمدید باشد تا از تمرکز طولانی‌مدت قدرت جلوگیری شود. همچنین «شورای عالی قضایی» به‌عنوان مرجع سیاست‌گذاری کلان و نظارت درونی باید متشکل از حقوق‌دانان برجسته، نمایندگان دانشگاه‌ها و وکلا باشد، نه منصوبان سیاسی.از نظر مالی، بودجه قوه قضائیه باید مستقیم از سوی پارلمان تصویب شود و تخصیص آن نیز زیر نظر دیوان محاسبات و نهادهای حسابرسی مستقل باشد. دولت اجرایی نباید ابزار مالی برای فشار بر دادگستری در اختیار داشته باشد. این استقلال مالی به قوه قضائیه اجازه می‌دهد بدون ملاحظات سیاسی به پرونده‌های حساس رسیدگی کند.از نظر عملیاتی، اصل بی‌طرفی و علنی بودن دادرسی باید محور کار قرار گیرد. دادگاه‌ها باید در برابر عموم باز باشند و تمام آرای صادره به‌طور عمومی منتشر شود تا جامعه بتواند بر آن‌ها نظارت کند. رسانه‌ها و سازمان‌های مدنی باید حق حضور در جلسات علنی داشته باشند، مگر در مواردی محدود که امنیت ملی یا حقوق خصوصی افراد ایجاب کند. دادگاه‌های مخفی و غیرعلنی باید به استثنا تبدیل شوند، نه قاعده.گزینش قضات باید بر اساس شایستگی علمی و اخلاقی باشد. قاضی باید از میان بهترین فارغ‌التحصیلان رشته حقوق انتخاب شود و آموزش‌های حرفه‌ای ویژه ببیند. استقلال شغلی او باید تضمین شود: قاضی‌ای که بر اساس قانون و وجدان رأی صادر کرده است نباید تحت فشار دولت یا گروه‌های قدرتمند قرار گیرد. نظام ارتقا و ترفیع قضات نیز باید بر اساس ارزیابی شفاف از عملکرد و سلامت شغلی باشد، نه وابستگی سیاسی یا روابط شخصی.

۴. استقلال قوه قضائیه و عدالت قضایی

وکیل مستقل رکن دیگر عدالت قضایی است. بدون وکیل آزاد و مستقل، هیچ دادرسی عادلانه‌ای ممکن نیست. کانون وکلا باید نهادی خودگردان و مستقل از قوه قضائیه باشد و دولت حق دخالت در انتخابات یا عملکرد آن را نداشته باشد. شهروند باید حق انتخاب وکیل داشته باشد و در تمام مراحل دادرسی، از بازداشت تا محاکمه، از حضور وکیل برخوردار گردد.برای مقابله با فساد قضایی، ایجاد «هیئت نظارت قضایی مستقل» ضروری است. این هیئت باید متشکل از نمایندگان پارلمان، کانون وکلا و قضات بازنشسته باشد و گزارش‌های خود را مستقیماً به مردم ارائه دهد. دارایی و اموال مقامات قضایی و خانواده‌هایشان باید به‌طور عمومی اعلام شود تا از سوءاستفاده مالی جلوگیری شود. همچنین دادگاه‌های ویژه برای رسیدگی به تخلفات قضات باید تشکیل شوند تا هیچ‌کس خود را مصون از پاسخ‌گویی نداند.عدالت قضایی تنها به استقلال دستگاه قضا محدود نمی‌شود؛ دسترسی برابر همه شهروندان به عدالت باید تضمین گردد. خدمات حقوقی رایگان یا کم‌هزینه برای اقشار محروم باید فراهم شود. دادگاه‌های محلی باید در مناطق دورافتاده ایجاد شوند تا مردم مجبور نباشند برای پیگیری حقوق خود صدها کیلومتر سفر کنند. برای اقلیت‌های زبانی، امکان استفاده از زبان مادری در دادرسی و ترجمه رسمی باید وجود داشته باشد.قوه قضائیه همچنین باید با دگرگونی‌های اجتماعی و فناوری همگام باشد. دادگاه‌های تخصصی در حوزه‌هایی مانند جرائم سایبری، محیط‌زیست، حقوق مصرف‌کننده و حقوق بشر باید ایجاد شوند. این تخصصی‌سازی مانع از اطاله دادرسی و صدور احکام غیرعلمی می‌شود.در سطح کلان، دادگستری باید ضامن اجرای قانون اساسی و اسناد بین‌المللی حقوق بشر باشد. هیچ نهادی، حتی دولت یا ارتش، نباید بالاتر از قانون قرار گیرد. اگر نهادی حقوق مردم را نقض کرد، شهروند باید بتواند به دادگاه قانون اساسی مراجعه کند و حکم الزام‌آور علیه آن نهاد دریافت کند.در پایان، قوه قضائیه مستقل زمانی شکل می‌گیرد که مردم آن را پناهگاه مطمئن خود بدانند. شهروند باید مطمئن باشد که در برابر ظلم و فساد، جایی برای دادخواهی بی‌طرف وجود دارد. تنها در چنین شرایطی است که حکومت قانون واقعی می‌شود و اعتماد عمومی بازسازی خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای قوه قضائیه در ساختار نوین کشور، بازگرداندن اعتماد عمومی است. مردم ایران طی دهه‌ها تجربه کرده‌اند که دادگاه‌ها نه‌تنها پناهگاه عدالت نیستند، بلکه اغلب ابزار قدرت سیاسی یا اقتصادی‌اند. این بی‌اعتمادی به دستگاه قضایی موجب شکل‌گیری یک فرهنگ خطرناک شده: فرهنگ «دور زدن قانون». وقتی شهروند بداند که در دادگاه امیدی به اجرای عادلانه قانون ندارد، به روابط شخصی، رشوه، یا حتی خشونت متوسل می‌شود. بنابراین قوه قضائیه آینده تنها با اجرای عدالت خشک و قانونی تعریف نمی‌شود، بلکه باید اعتماد ازدست‌رفته مردم را احیا کند.

این اعتماد چگونه ساخته می‌شود؟

نخست با **شفافیت مطلق.** مردم باید بتوانند به‌صورت عمومی به تمام اطلاعات مرتبط با پرونده‌ها، به‌ویژه پرونده‌های کلان اقتصادی و سیاسی، دسترسی داشته باشند. انتشار آرای دادگاه‌ها، گزارش‌های سالانه قوه قضائیه درباره پرونده‌ها و عملکرد قضات، و فراهم کردن امکان نظارت سازمان‌های مردم‌نهاد حقوقی می‌تواند اعتماد عمومی را بازگرداند.

دوم، با **برابری کامل شهروندان در برابر قانون.** هیچ مقام سیاسی، نظامی، اقتصادی یا مذهبی نباید از پیگرد قضایی

مصون باشد. اگر وزیر، نماینده مجلس یا حتی رئیس‌جمهور مرتکب جرم شد، باید همانند یک شهروند عادی در دادگاه حاضر شود. در کشورهای با قوه قضائیه سالم، مانند آلمان یا کره‌جنوبی، دیده‌ایم که نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور به دلیل فساد یا سوءاستفاده از قدرت محاکمه و محکوم شده‌اند. این پیام به جامعه منتقل می‌شود که قانون بالاتر از همه است.

سوم، با **دسترسی آسان و برابر به عدالت.** در نظام فعلی بسیاری از مردم به دلیل هزینه‌های بالای وکالت یا پیچیدگی‌های اداری، عملاً نمی‌توانند حق خود را از دادگاه طلب کنند. باید نظام «وکالت عمومی» طراحی شود؛ یعنی وکلایی که توسط دولت یا نهادهای مدنی تأمین مالی می‌شوند و به‌طور رایگان یا با هزینه اندک از حقوق افراد کم‌درآمد دفاع می‌کنند. همچنین باید سامانه‌های دیجیتال شکایت و پیگیری قضایی ایجاد شود تا مردم بتوانند بدون نیاز به مراجعه مکرر حضوری، پرونده‌های خود را دنبال کنند.

چهارم، با **سرعت و کارآمدی دادرسی.** اطاله دادرسی، یعنی طولانی شدن بیش‌ازحد رسیدگی به پرونده‌ها، یکی از معضلات اصلی دستگاه قضا در ایران بوده است. وقتی یک پرونده ساده ملکی یا خانوادگی سال‌ها طول می‌کشد، عدالت عملاً بی‌معنا می‌شود. باید با افزایش تعداد قضات، استفاده از دادگاه‌های تخصصی و به‌کارگیری فناوری دیجیتال، سرعت رسیدگی به پرونده‌ها را بالا برد.

قوه قضائیه همچنین باید به نهادی تبدیل شود که از حقوق اساسی مردم در برابر دولت پاسداری کند. این وظیفه نیازمند ایجاد یک «دادگاه قانون اساسی» است. هر شهروند، گروه یا حتی نهاد مدنی باید بتواند علیه قوانین یا تصمیمات دولتی که مغایر با قانون اساسی یا حقوق بشر هستند، به این دادگاه شکایت کند. حکم این دادگاه باید الزام‌آور و غیرقابل نقض باشد. این مدل در بسیاری از دموکراسی‌ها موفق عمل کرده و مانع از خودسری دولت‌ها شده است.از سوی دیگر، عدالت قضایی تنها در چارچوب داخلی معنا ندارد، بلکه باید با حقوق بین‌الملل هماهنگ باشد. قوه قضائیه باید تعهدات ایران به میثاق‌های حقوق بشر و کنوانسیون‌های جهانی را به رسمیت بشناسد و آن‌ها را در احکام خود لحاظ کند. این هماهنگی موجب می‌شود که کشور در سطح بین‌المللی نیز اعتبار حقوقی پیدا کند و از انزوا خارج شود.در بعد ساختاری، ضروری است که دادگاه‌های تخصصی مبارزه با فساد ایجاد شوند. فساد اقتصادی و اداری ریشه بسیاری از مشکلات کشور است و تنها با تشکیل دادگاه‌های ویژه، با قضات خبره و مستقل، می‌توان با آن مبارزه کرد. این دادگاه‌ها باید اختیار داشته باشند پرونده‌های کلان را در کوتاه‌ترین زمان رسیدگی کنند و نتیجه را شفاف به مردم گزارش دهند.نکته مهم دیگر مصونیت قضات از فشار سیاسی و امنیتی است. باید قانونی تصویب شود که هرگونه تهدید یا اعمال فشار بر قاضی جرم سنگین تلقی گردد. در مقابل، قضاتی که به دلیل فساد یا بی‌عدالتی رأی صادر می‌کنند نیز باید به‌شدت پاسخ‌گو باشند. این تعادل است که اعتماد عمومی را بازسازی می‌کند.قوه قضائیه همچنین باید حافظ حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های آسیب‌پذیر باشد. زنان، کودکان، کارگران، اقوام و اقلیت‌های مذهبی اغلب نخستین قربانیان بی‌عدالتی‌اند. دادگاه‌ها باید تضمین کنند که حقوق این گروه‌ها نه در سطح شعار بلکه در عمل رعایت شود. ایجاد دادگاه‌های خانواده با قضات متخصص، دادگاه‌های کار برای رسیدگی سریع به دعاوی کارگری، و دادگاه‌های ویژه حقوق کودک نمونه‌هایی از این سازوکارهاست.در نهایت، دستگاه قضایی باید خود را «خدمت‌گزار مردم» بداند، نه «حاکم بر مردم». عدالت زمانی محقق می‌شود که مردم

در برابر ظلم و فساد احساس امنیت کنند و بدانند نهادی بی‌طرف و مقتدر از آنان دفاع خواهد کرد. استقلال قوه قضائیه شرط لازم است، اما کافی نیست؛ همراهی آن با شفافیت، برابری، سرعت، دسترسی عمومی و پایبندی به حقوق بشر، شرط کافی برای تحقق عدالت خواهد بود. برای رسیدن به یک قوه قضائیه کارآمد و مستقل باید به تجربه‌های تطبیقی نگاه کرد. هیچ کشوری یک‌شبه به دادگستری مستقل دست پیدا نکرده، بلکه این مسیر طی دهه‌ها و با آزمون و خطا ساخته شده است. بررسی مدل‌های موفق دنیا می‌تواند نشان دهد که کدام عناصر برای ایران قابل اقتباس هستند.

در آلمان، استقلال قضایی یکی از ستون‌های نظام سیاسی است. قضات پس از انتخاب و طی مراحل آموزشی، از امنیت شغلی کامل برخوردار می‌شوند و هیچ مقام سیاسی نمی‌تواند آن‌ها را بدون دلایل محکم قانونی برکنار کند. علاوه بر این، «دادگاه قانون اساسی فدرال» یکی از قدرتمندترین نهادهای حقوقی جهان است که می‌تواند حتی قوانین مصوب پارلمان را لغو کند اگر آن‌ها را مغایر با قانون اساسی تشخیص دهد. این مدل به شهروندان اطمینان می‌دهد که هیچ نهادی بالاتر از قانون قرار ندارد.

در فرانسه، شورای عالی قضایی تضمین می‌کند که انتصابات و ارتقای قضات خارج از مداخله دولت انجام شود. این شورا متشکل از قضات، وکلا و دانشگاهیان است و استقلال آن توسط قانون اساسی حفاظت می‌شود. در این کشور همچنین اصل علنی بودن محاکمات بسیار جدی گرفته می‌شود؛ رسانه‌ها حق دارند جلسات دادگاه‌ها را پوشش دهند، مگر در موارد خاص.

در هند، به دلیل تنوع قومی و مذهبی، دستگاه قضایی نقش ویژه‌ای در حفظ وحدت ملی ایفا کرده است. دادگاه عالی هند نه‌تنها درباره قوانین و مصوبات بلکه درباره تصمیم‌های دولت نیز اختیار نظارت دارد. به همین دلیل است که بارها حتی نخست‌وزیران و وزرای قدرتمند به حکم دادگاه عالی مجبور به استعفا شده‌اند. این نشان می‌دهد که استقلال قضایی حتی در کشوری پرجمعیت و پیچیده نیز امکان‌پذیر است.

با الهام از این نمونه‌ها می‌توان برای ایران یک برنامه گام‌به‌گام بازسازی قوه قضائیه تدوین کرد:

۱. تدوین قانون اساسی جدید که استقلال قوه قضائیه را تضمین کند و ایجاد دادگاه قانون اساسی را در مرکز خود داشته باشد. این دادگاه باید مرجع نهایی تفسیر قانون اساسی باشد و صلاحیت داشته باشد قوانین، مصوبات دولت و حتی احکام قضایی دیگر را لغو کند.

۲. ایجاد شورای عالی قضایی مستقل برای نظارت بر انتصاب، ارتقا و نظارت بر عملکرد قضات. اعضای این شورا باید از سه گروه انتخاب شوند: قضات عالی‌رتبه، نمایندگان پارلمان، و نمایندگان کانون وکلا.

۳. استقلال مالی قوه قضائیه با اختصاص بودجه مشخص توسط پارلمان و مدیریت داخلی آن. دولت اجرایی تنها وظیفه انتقال بودجه مصوب را داشته باشد و هیچ نقشی در تخصیص منابع نداشته باشد.

۴. ایجاد نظام جذب و آموزش قضات بر اساس شایستگی. داوطلبان باید پس از آزمون علمی و اخلاقی، دوره آموزشی ویژه بگذرانند و سپس به‌صورت مرحله‌ای وارد دستگاه قضا شوند.

۵. ایجاد دادگاه‌های تخصصی:

۱. دادگاه مبارزه با فساد اقتصادی و اداری

۲. دادگاه محیط‌زیست
۳. دادگاه جرائم سایبری
٤. دادگاه خانواده و حقوق کودک

این دادگاه‌ها می‌توانند با قضات متخصص و آموزش‌دیده، پرونده‌ها را سریع‌تر و دقیق‌تر بررسی کنند.

۶. تقویت کانون وکلا به‌عنوان نهاد مستقل. دولت و قوه قضائیه نباید در انتخابات وکلا یا فعالیت کانون دخالت داشته باشند. وکیل باید در جایگاه برابر با قاضی قرار گیرد، نه در موقعیت وابسته.

۷. شفاف‌سازی نظام قضایی:

۱) انتشار عمومی آرای دادگاه‌ها
۲) پخش زنده جلسات مهم دادگاه‌ها
۳) سامانه دیجیتال پیگیری پرونده برای شهروندان
۴) اعلام دارایی و اموال مقامات قضایی به‌طور شفاف

۸. ایجاد نهاد بازرسی مردمی قضایی. این نهاد باید امکان دریافت شکایات مردم از قضات و کارکنان دستگاه قضا را داشته باشد و گزارش‌هایش را مستقیم به پارلمان و عموم مردم ارائه دهد.

۹. دسترسی همگانی به عدالت:

۱) خدمات حقوقی رایگان برای اقشار کم‌درآمد
۲) حضور وکیل اجباری در پرونده‌های کیفری سنگین
۳) دادگاه‌های محلی در شهرها و روستاها
۴) امکان دادرسی به زبان مادری برای اقلیت‌ها

۱۰. پیوند دستگاه قضایی با تعهدات بین‌المللی. احکام دادگاه‌ها باید با میثاق‌های جهانی حقوق بشر هماهنگ باشند. الحاق کامل به دادگاه کیفری بین‌المللی و کنوانسیون‌های ضد شکنجه می‌تواند ضمانت بیشتری ایجاد کند.

این برنامه گام‌به‌گام نشان می‌دهد که عدالت قضایی تنها با یک تغییر شکلی در ساختار دادگستری ایجاد نمی‌شود، بلکه نیازمند یک انقلاب نهادی و فرهنگی است. قوه قضائیه باید از نهادی سیاسی و فرمایشی به نهادی ملی، شفاف، مستقل و در خدمت حقوق مردم تبدیل گردد.

بازسازی قوه قضائیه تنها یک تغییر حقوقی یا ساختاری نیست، بلکه نیازمند یک نقشه‌راه ده‌ساله است که همزمان چند حوزه را اصلاح کند: قانون‌گذاری، نهادسازی، آموزش و فرهنگ عمومی. اگر این تغییرات به‌طور مرحله‌ای و سازمان‌یافته پیش نرود، یا به بن‌بست می‌رسد یا دوباره به ابزار قدرت سیاسی بدل می‌شود.در کوتاه‌مدت (۱ تا ۳ سال)، مهم‌ترین اقدامات باید بر بازگرداندن اعتماد عمومی و توقف فوری ظلم‌های آشکار متمرکز شود. این اقدامات شامل:

۱) لغو قوانین و رویه‌هایی که مانع دادرسی عادلانه هستند، مانند دادگاه‌های ویژه غیرعلنی و دخالت نهادهای امنیتی در دادرسی.
۲) آزادی فوری زندانیانی که صرفاً به دلیل عقیده، فعالیت مدنی یا اعتراض مسالمت‌آمیز محکوم شده‌اند.

۳) آغاز به کار «کمیسیون حقیقت‌یاب و عدالت انتقالی» برای رسیدگی به پرونده‌های نقض حقوق بشر در گذشته و جبران خسارت قربانیان.
۴) ایجاد دادگاه‌های موقت ضدفساد برای رسیدگی به پرونده‌های کلان مالی و بازگرداندن اموال عمومی.
در میان‌مدت (۳ تا ۶ سال)، باید اصلاحات نهادی عمیق آغاز شود:
۱) تشکیل «دادگاه قانون اساسی» و طراحی سازوکارهای نظارتی جدید.
۲) ایجاد شورای عالی قضایی مستقل و تغییر کامل نظام انتصاب و ارتقای قضات.
۳) راه‌اندازی دادگاه‌های تخصصی (محیط‌زیست، کودک، فساد اقتصادی، حقوق بشر).
۴) دیجیتال‌سازی فرآیندهای قضایی: ثبت الکترونیک پرونده‌ها، دسترسی آنلاین شهروندان، انتشار عمومی آرای قضات.
۵) ایجاد برنامه‌های آموزش مستمر برای قضات و وکلا در زمینه حقوق بشر، فناوری حقوقی و اخلاق حرفه‌ای.
در بلندمدت (۶ تا ۱۰سال)، باید فرهنگ حقوقی و عدالت‌خواهی در جامعه نهادینه شود:
۱) گنجاندن آموزش حقوق شهروندی و اصول دادرسی عادلانه در مدارس و دانشگاه‌ها.
۲) توسعه نهادهای میانجی‌گری و داوری مدنی برای کاهش بار دستگاه قضا و تقویت فرهنگ حل مسالمت‌آمیز اختلافات.
۳) تقویت جایگاه کانون وکلا و سازمان‌های مردم‌نهاد حقوقی به‌عنوان بازوی اجتماعی عدالت.
۴) پیوند کامل دستگاه قضایی با تعهدات بین‌المللی و الحاق به کنوانسیون‌های جهانی.
اجرای این نقشه‌راه نیازمند اراده سیاسی قوی و حمایت اجتماعی گسترده است. هیچ اصلاحی در دستگاه قضا پایدار نمی‌شود مگر اینکه مردم خود را شریک این روند بدانند. بنابراین باید سازوکارهایی برای مشارکت عمومی ایجاد شود: دادگاه‌های مردمی نمادین، نظرسنجی‌های عمومی درباره عملکرد قضا، و امکان ارائه شکایات مردمی به نهادهای نظارتی مستقل.عدالت قضایی همچنین پیوند تنگاتنگی با عدالت اجتماعی و اقتصادی دارد. وقتی فقر و نابرابری گسترده باشد، بخش بزرگی از مردم عملاً به عدالت دسترسی ندارند، حتی اگر دستگاه قضا سالم باشد. بنابراین دستگاه قضایی باید همراه با سایر نهادها در مسیر کاهش نابرابری، حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر و تضمین عدالت توزیعی حرکت کند.در نهایت، استقلال قوه قضائیه یک هدف نهایی نیست، بلکه یک ابزار برای تحقق جامعه‌ای عادلانه و پایدار است. جامعه‌ای که در آن هر فرد، فارغ از قدرت، ثروت یا وابستگی سیاسی، در برابر قانون برابر باشد. قوه قضائیه باید حافظ آخرین امید مردم باشد، نهادی که حتی در سخت‌ترین بحران‌ها بتوان به آن پناه برد.

۵. حقوق اساسی و شهروندی نوین

هیچ نظام سیاسی پایداری بدون تضمین حقوق اساسی شهروندان دوام نمی‌آورد. در تاریخ ایران، همواره حقوق مردم یا به‌طور مبهم تعریف شده یا به سادگی زیر پا گذاشته شده است. مشروطه قانون اساسی نوشت، اما شاه مطلق‌العنان ماند. در پهلوی نهادهای مدرن ساخته شدند، اما آزادی‌های سیاسی سرکوب شد. در جمهوری اسلامی، قانون اساسی پر از محدودیت و تبعیض است و حقوق شهروندی تابع تفسیر ایدئولوژیک شده است. نتیجه این چرخه آن بوده که مردم هیچ‌گاه خود را صاحب حقی تضمین‌شده ندیدند و همواره مجبور به سازگاری یا مبارزه برای ابتدایی‌ترین آزادی‌ها بودند.

حقوق اساسی و شهروندی در یک جمهوری نوین باید به‌گونه‌ای تعریف شود که هیچ قدرتی، حتی اکثریت پارلمان یا دولت منتخب، نتواند آن‌ها را نقض کند. این حقوق باید در متن قانون اساسی به‌عنوان «حقوق بنیادین غیرقابل تغییر» ثبت شوند و دادگاه قانون اساسی موظف به پاسداری از آن‌ها باشد.

حقوق اساسی شامل چه مواردی است؟

نخست **آزادی اندیشه، بیان و رسانه.** هیچ فردی نباید به دلیل عقیده یا بیان مسالمت‌آمیز مورد تعقیب قرار گیرد. رسانه‌ها باید آزاد باشند تا دولت و نهادها را نقد کنند و اطلاعات را بدون سانسور به مردم برسانند. دسترسی آزاد به اینترنت و اطلاعات نیز جزئی جدایی‌ناپذیر از این آزادی است.

دوم، **آزادی دین و وجدان.** شهروندان باید حق داشته باشند هر دینی را بپذیرند، تغییر دهند یا هیچ دینی نداشته باشند. دین باید از دولت جدا باشد، اما دولت موظف است آزادی ادیان و اقلیت‌های مذهبی را تضمین کند. هیچ قانونی نباید بر اساس تفاسیر مذهبی خاص نوشته شود.

سوم، **برابری کامل در برابر قانون.** جنسیت، قومیت، زبان، مذهب، طبقه اجتماعی یا گرایش سیاسی نباید موجب تبعیض در حقوق شهروندی شود. زنان باید در تمام زمینه‌ها حقوقی برابر با مردان داشته باشند. اقوام و زبان‌های محلی باید آزادانه آموزش داده شوند و در حیات فرهنگی کشور مشارکت داشته باشند.

چهارم، **حق مشارکت سیاسی.** هر شهروند باید حق رأی برابر و حق نامزدی در انتخابات داشته باشد. هیچ نهادی نباید صلاحیت سیاسی افراد را بر اساس عقاید یا وابستگی‌هایشان محدود کند. احزاب، سندیکاها و انجمن‌های مدنی باید آزادانه شکل بگیرند و فعالیت کنند.

پنجم، **حقوق اجتماعی و اقتصادی.** آزادی بدون امنیت اجتماعی معنا ندارد. قانون اساسی باید تضمین کند که هر شهروند حق دسترسی به آموزش رایگان، بهداشت همگانی، بیمه بیکاری، مسکن مناسب و محیط‌زیست سالم دارد. دولت موظف است از طریق سیاست‌های مالی و اجتماعی این حقوق را عملی کند.

ششم، **حق امنیت شخصی و دادرسی عادلانه.** هیچ‌کس نباید بدون حکم قضایی بازداشت شود. شکنجه و هرگونه رفتار غیرانسانی باید مطلقاً ممنوع باشد. متهم حق دسترسی فوری به وکیل دارد و دادگاه باید علنی و بی‌طرف باشد.

هفتم، **حق مالکیت و آزادی اقتصادی.** شهروندان باید از حق مالکیت خصوصی برخوردار باشند، اما این حق نباید بر منافع عمومی یا عدالت اجتماعی مقدم شود. دولت باید تعادل میان مالکیت فردی و مصالح جمعی را برقرار کند.

برای تضمین این حقوق، علاوه بر دادگاه قانون اساسی، باید یک «کمیسیون ملی حقوق بشر» ایجاد شود که

مستقل از دولت و قوه قضائیه عمل کند. این نهاد باید وظیفه داشته باشد گزارش‌های عمومی درباره وضعیت حقوق برای تضمین این حقوق، علاوه بر دادگاه قانون اساسی، باید یک «کمیسیون ملی حقوق بشر» ایجاد شود که مستقل از دولت و قوه قضائیه عمل کند. این نهاد باید وظیفه داشته باشد گزارش‌های عمومی درباره وضعیت حقوق بشر منتشر کند و امکان شکایت مستقیم شهروندان از نقض حقوق اساسی را فراهم سازد.همچنین حقوق شهروندی نباید صرفاً در سطح قانون بماند، بلکه باید در فرهنگ عمومی نهادینه شود. آموزش حقوق شهروندی باید از مدارس آغاز شود و رسانه‌ها موظف باشند آگاهی عمومی را درباره حقوق و آزادی‌ها افزایش دهند. تنها در این صورت است که مردم می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند و اجازه ندهند قدرت سیاسی آن‌ها را پایمال کند.در نهایت، حقوق اساسی و شهروندی نوین باید به‌عنوان خط قرمز غیرقابل معامله در نظام جدید ثبت شود. این حقوق نه امتیازی از سوی دولت، بلکه مالکیت ذاتی هر انسان است. دولتی که آن‌ها را نقض کند، مشروعیت خود را از دست داده است.
تضمین حقوق شهروندی نیازمند آن است که این حقوق از سطح شعار و کاغذ فراتر برود و در عمل به ابزار قدرت مردم تبدیل شود. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که صرف نوشتن حقوق در قانون اساسی کافی نیست؛ مهم‌تر از آن، وجود نهادهایی است که بتوانند این حقوق را در برابر دولت و قدرت‌های اقتصادی یا اجتماعی محافظت کنند.

یکی از مهم‌ترین این نهادها دادگاه قانون اساسی است. این دادگاه باید قدرت داشته باشد که هر قانونی یا تصمیمی را که با حقوق بنیادین شهروندان در تضاد باشد، لغو کند. برای نمونه، اگر پارلمان قانونی تصویب کرد که آزادی رسانه‌ها را محدود می‌کند یا دولت بخواهد اینترنت را قطع کند، دادگاه قانون اساسی باید بتواند فوراً آن تصمیم را متوقف کند. چنین نهادی باید مستقل از سایر قوا باشد و قضات آن از میان حقوق‌دانان برجسته با انتخاب ترکیبی از پارلمان، کانون وکلا و دانشگاه‌ها تعیین شوند.

در کنار این دادگاه، وجود یک کمیسیون ملی حقوق بشر ضروری است. این کمیسیون باید مستقل از دولت باشد و بتواند نقض حقوق شهروندی توسط هر نهادی، حتی ارتش یا پلیس، را بررسی کند. گزارش‌های این کمیسیون باید عمومی و در دسترس همه باشد و پارلمان موظف باشد به یافته‌های آن واکنش نشان دهد. کمیسیون می‌تواند بازرسانی در سراسر کشور داشته باشد که آزادانه به زندان‌ها، بازداشتگاه‌ها و دادگاه‌ها دسترسی داشته باشند. بخش دیگری از تضمین حقوق شهروندی مربوط به آموزش و فرهنگ عمومی است. اگر مردم از حقوق خود آگاه نباشند، هیچ نهادی نمی‌تواند به تنهایی از آن‌ها دفاع کند. آموزش حقوق شهروندی باید از مقطع ابتدایی در مدارس آغاز شود: دانش‌آموزان باید بیاموزند که آزادی بیان، حق انتخاب، برابری جنسیتی و حق دادرسی عادلانه چه معنایی دارد. دانشگاه‌ها نیز باید دروس اجباری درباره حقوق اساسی داشته باشند. رسانه‌های عمومی باید به جای تبلیغات حکومتی، به ارتقای آگاهی شهروندی بپردازند. بخش مهم دیگر، دسترسی به عدالت است. حقوق شهروندی تنها زمانی معنا دارد که مردم بتوانند آن را در دادگاه‌ها پیگیری کنند. بنابراین باید خدمات حقوقی رایگان یا کم‌هزینه برای اقشار محروم فراهم شود. وکلای عمومی که توسط دولت یا نهادهای مدنی تأمین مالی می‌شوند می‌توانند در کنار کانون وکلا، به مردم کم‌درآمد خدمت کنند. سامانه‌های دیجیتال باید به شهروندان امکان دهند شکایت‌های خود را ثبت و پیگیری کنند، بدون آنکه گرفتار پیچیدگی‌های بوروکراتیک شوند.

۵. حقوق اساسی و شهروندی نوین

حقوق اساسی همچنین باید در برابر تغییرات مقطعی سیاسی مصون باشد. در بسیاری از کشورها «بندهای ابدی» در قانون اساسی وجود دارد؛ یعنی اصولی که حتی با رأی اکثریت پارلمان هم قابل تغییر نیستند. این بندها معمولاً شامل برابری شهروندان، آزادی بیان، آزادی دین و اصل دموکراسی هستند. در ایران نیز باید چنین بندهایی در قانون اساسی ثبت شود تا هیچ دولتی نتواند با توجیه‌های موقت یا بحران‌های سیاسی، حقوق بنیادین مردم را محدود کند.

تجربه کشورهایی مانند آفریقای جنوبی نشان می‌دهد که بازنویسی قانون اساسی پس از دوره‌های استبداد، فرصتی برای ایجاد منشور حقوق شهروندی جامع است. منشوری که نه‌تنها آزادی‌های سیاسی، بلکه حقوق اجتماعی و اقتصادی مانند آموزش، بهداشت، مسکن و محیط‌زیست سالم را تضمین می‌کند. این الگو می‌تواند برای ایران هم راهگشا باشد، زیرا جامعه ایران تنها از کمبود آزادی سیاسی رنج نمی‌برد، بلکه فقر، بیکاری و نابرابری‌های اجتماعی نیز بخش بزرگی از شهروندان را از حقوق واقعی‌شان محروم کرده است.

در نهایت، اجرای حقوق شهروندی تنها زمانی کامل خواهد شد که شهروندان خود حافظ این حقوق باشند. سازمان‌های مردم‌نهاد، انجمن‌های صنفی، اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های زنان و جوانان باید آزاد باشند تا در دفاع از حقوق خود و دیگران فعال باشند. این مشارکت اجتماعی مهم‌ترین تضمین برای بقای آزادی‌هاست.حقوق اساسی و شهروندی نوین، اگر به‌طور کامل و واقعی اجرا شود، می‌تواند ایران را از چرخه تاریخی استبداد و تبعیض خارج کند. در چنین ساختاری، شهروند نه رعیت دولت بلکه صاحب کشور است و دولت صرفاً امانت‌دار قدرت مردم است. نقشه‌راه اجرایی برای تضمین حقوق شهروندی باید در سه لایه طراحی شود: **قانون اساسی، نهادهای تضمین‌کننده، و مشارکت اجتماعی.**

در سطح قانون اساسی، ضروری است که یک منشور حقوق شهروندی به‌طور مستقل در متن اصلی گنجانده شود و نه در قالب بندهای فرعی. این منشور باید شامل حقوق مدنی (آزادی بیان، دین، تجمع و تشکل)، حقوق سیاسی (حق رأی و نامزدی برابر)، حقوق اجتماعی (آموزش، بهداشت، مسکن، بیمه)، و حقوق اقتصادی (حق مالکیت، کار شرافتمندانه و حداقل معیشت) باشد. مهم‌تر از نوشتن این حقوق، ثبت اصل «غیرقابل تغییر بودن» آن‌هاست. این اصل باید مانع شود که هیچ اکثریت پارلمانی یا رفراندومی نتواند حقوق بنیادین مردم را لغو کند.

در سطح نهادی، باید **سه رکن اجرایی** برای پاسداری از این حقوق ایجاد شود:

۱. دادگاه قانون اساسی: نهادی با اختیار لغو قوانین و تصمیمات مغایر با حقوق اساسی. این دادگاه باید امکان رسیدگی سریع به شکایت شهروندان یا سازمان‌های مدنی را داشته باشد و تصمیماتش الزام‌آور باشد.

۲. کمیسیون ملی حقوق بشر: نهادی مستقل از دولت که بازرسانش به همه مراکز حکومتی و زندان‌ها دسترسی داشته باشند. این کمیسیون باید سالانه گزارشی عمومی درباره وضعیت حقوق بشر و حقوق شهروندی منتشر کند و پارلمان موظف باشد بر اساس آن سیاست‌گذاری کند.

۳. دیوان عدالت اداری تقویت‌شده: نهادی که شهروندان بتوانند علیه تصمیمات اداری و اجرایی دولت شکایت کنند. این دیوان باید دسترسی آسان داشته باشد و آرا و شکایات را شفاف منتشر کند.در سطح مشارکت اجتماعی، باید فرهنگ حقوق شهروندی نهادینه شود. این امر تنها با آموزش رسمی محقق نمی‌شود، بلکه نیازمند فضای باز مدنی

است. احزاب، سندیکاها، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها باید آزاد باشند تا حقوق اعضای خود را مطالبه کنند. رسانه‌های مستقل و آزاد نیز باید بتوانند نقض حقوق شهروندی را افشا کنند. همچنین باید سازوکاری طراحی شود که شهروندان به‌طور مستقیم بتوانند نقض حقوق خود را گزارش کنند، مثلاً از طریق سامانه‌های دیجیتال ملی یا شوراهای محلی.

اجرای این نقشه‌راه نیازمند اولویت‌بندی است. در سال‌های نخست، تمرکز باید بر رفع تبعیض‌ها و تضمین آزادی‌های بنیادین باشد: آزادی بیان، آزادی تجمع و آزادی تشکل. این آزادی‌ها بستر مشارکت سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کنند. سپس باید به سمت تضمین حقوق اجتماعی و اقتصادی رفت، زیرا بدون آن‌ها آزادی‌های سیاسی برای اقشار فقیر و حاشیه‌نشین معنای واقعی نخواهند داشت.یکی از چالش‌های اصلی اجرای حقوق شهروندی، مقاومت گروه‌های قدرتمند است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که صاحبان قدرت همیشه تلاش می‌کنند حقوق مردم را محدود کنند تا نفوذ خود را حفظ کنند. بنابراین نهادهای تضمین‌کننده حقوق باید از نظر مالی و قانونی کاملاً مستقل باشند و امکان برکناری آن‌ها توسط دولت یا پارلمان وجود نداشته باشد.یک بخش مهم دیگر ارتباط بین‌المللی است. اگر کشور به میثاق‌ها و کنوانسیون‌های جهانی حقوق بشر متعهد باشد، شهروندان می‌توانند در صورت نقض حقوق‌شان به نهادهای بین‌المللی نیز رجوع کنند. این سازوکار خارجی نوعی فشار مضاعف بر حکومت ایجاد می‌کند تا از تخطی گسترده جلوگیری شود.در نهایت، حقوق اساسی زمانی واقعی خواهند شد که در زندگی روزمره مردم لمس شوند: وقتی کارگر مطمئن است می‌تواند بدون ترس از اخراج به سندیکا بپیوندد؛ وقتی دانشجو آزادانه نقد می‌کند بدون آنکه بازداشت شود؛ وقتی زن می‌داند در همه حوزه‌ها حقوقی برابر با مرد دارد؛ وقتی شهروند می‌داند حتی در برابر قدرتمندترین مقامات کشور، دادگاه و رسانه‌ای آزاد از او حمایت خواهند کرد. این‌ها نشانه‌های واقعی تحقق حقوق شهروندی است.

برای غنی‌تر کردن حقوق اساسی و شهروندی می‌توان به تجربه کشورهایی نگاه کرد که پس از دوره‌های طولانی استبداد یا تبعیض، قانون اساسی جدید نوشتند و توانستند اعتماد مردم را بازسازی کنند.

نمونه مهم، آفریقای جنوبی پس از پایان آپارتاید است. در آنجا جامعه با یکی از شدیدترین نظام‌های تبعیض نژادی روبه‌رو بود. قانون اساسی ۱۹۹۶ آفریقای جنوبی به‌گونه‌ای طراحی شد که هیچ گروهی احساس حذف‌شدگی نکند. این قانون منشور حقوق جامعی دارد که شامل آزادی بیان، آزادی دین، برابری کامل جنسیتی و نژادی، و همچنین حقوق اقتصادی و اجتماعی مثل آموزش و بهداشت است. نکته مهم این است که این حقوق در قالب «حقوق بنیادین» تعریف شدند که حتی با تغییر پارلمان یا دولت هم قابل نقض نیستند. دادگاه قانون اساسی آفریقای جنوبی از آن زمان به مرجعی قدرتمند تبدیل شد که بارها دولت‌ها و پارلمان‌ها را مجبور به اصلاح سیاست‌هایشان کرده است. این تجربه نشان می‌دهد که اگر حقوق اساسی به‌درستی در متن قانون اساسی نهادینه شود و نهادهای قضایی مستقل وجود داشته باشند، می‌توان گذشته‌ای سرشار از تبعیض را پشت سر گذاشت.

نمونه دیگر، آلمان پس از جنگ جهانی دوم است. آلمان در قانون اساسی خود که «قانون اساسی پایه» نامیده شد، اصول غیرقابل تغییر را ثبت کرد. برای مثال، اصل کرامت انسانی غیرقابل نقض است و هیچ نهادی حق ندارد حتی در شرایط اضطراری آن را محدود کند. دادگاه قانون اساسی فدرال نیز تضمین‌کننده این اصول است. این دادگاه

بارها دولت‌ها و مجالس را مجبور کرده تصمیمات خود را اصلاح کنند. آلمان امروز یکی از پایدارترین دموکراسی‌هاست و بخش مهمی از آن به دلیل همین نهادهای پاسدار حقوق اساسی است.

در آمریکای لاتین نیز پس از دیکتاتوری‌های نظامی، بسیاری از کشورها دست به بازنویسی قانون اساسی زدند. در شیلی، پرو و آرژانتین، منشورهای حقوق بشر جدید نوشته شد و دادگاه‌های عالی اختیارات بیشتری برای دفاع از مردم پیدا کردند. تجربه این کشورها نشان می‌دهد که حتی پس از بحران‌های عمیق و خونین هم می‌توان با بازطراحی نظام حقوقی، اعتماد عمومی را بازسازی کرد.

برای ایران، درس اصلی این است که حقوق اساسی نباید مبهم یا وابسته به «تفسیر سیاسی» باشد. آن‌ها باید شفاف، غیرقابل تغییر و دارای ضمانت اجرایی قوی باشند. ضمانت اجرایی به معنای وجود نهادی مانند دادگاه قانون اساسی یا کمیسیون حقوق بشر است که بتواند در برابر هر نقضی بایستد.

در بُعد اجرایی، می‌توان یک برنامه مرحله‌به‌مرحله برای تحقق حقوق شهروندی طراحی کرد:

- در سال نخست، لغو همه قوانین تبعیض‌آمیز و آزادی فوری زندانیان عقیدتی و سیاسی.
- در سه سال اول، ایجاد نهادهای نظارتی جدید (دادگاه قانون اساسی، کمیسیون حقوق بشر، دیوان عدالت اداری تقویت‌شده).
- در پنج سال اول، آموزش گسترده حقوق شهروندی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها.
- در ده سال نخست، پیوند کامل با میثاق‌ها و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر و اجرای عملی اصول برابری جنسیتی، دینی، قومی و اجتماعی.

این روند باید با مشارکت گسترده مردم و سازمان‌های مدنی پیش برود، زیرا هیچ دولتی دموکراتیک‌ترین دولت، به تنهایی نمی‌تواند ضامن آزادی‌ها باشد. تنها جامعه‌ای که خود آگاه و مطالبه‌گر است می‌تواند آزادی‌ها را حفظ کند.

جمع‌بندی این فصل روشن است: حقوق اساسی و شهروندی نوین، اساس نظام جمهوری است. اگر این حقوق واقعی، شفاف، غیرقابل تغییر و تضمین‌شده باشند، جامعه ایران می‌تواند برای نخستین بار در تاریخ خود بر پایه آزادی و برابری پایدار شود.

یکی از دشوارترین و حساس‌ترین مراحل در بازسازی کشور، عبور از نظام‌های خودکامه به یک جمهوری مردم‌سالار است. تاریخ نشان داده که بسیاری از جوامع در این مرحله یا دچار فروپاشی و هرج‌ومرج شده‌اند یا دوباره در دام اقتدارگرایی تازه‌ای گرفتار شده‌اند. برای اینکه گذار به دموکراسی در ایران موفق باشد، نیاز به نقشه‌راهی دقیق، واقع‌بینانه و بر اساس تجربه‌های جهانی داریم.

گذار دموکراتیک در وهله اول نیازمند **مشروعیت مردمی** است. هیچ تغییری پایدار نخواهد بود مگر آنکه بر پایه خواست اکثریت مردم شکل بگیرد. این مشروعیت تنها با انتخابات آزاد به دست می‌آید، اما پیش از انتخابات باید نهادهای موقت و بی‌طرفی شکل بگیرند که اعتماد عمومی را تضمین کنند. در بسیاری از کشورها، از جمله اسپانیا پس از فرانکو یا آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، دولت‌های موقت یا ائتلافی وظیفه اداره کشور و آماده‌سازی برای انتخابات آزاد را بر عهده گرفتند. چنین الگویی برای ایران نیز حیاتی است.

اصل دوم، **حفظ نظم و امنیت در دوره گذار** است. خطر بزرگ این دوره، بی‌ثباتی، فروپاشی نهادی یا بروز خشونت‌های داخلی است. برای جلوگیری از آن باید نهادهای امنیتی و انتظامی به‌سرعت بازسازی شوند و تحت نظارت نهادهای مدنی و قانونی قرار گیرند. ارتش باید بی‌طرف بماند و پلیس در خدمت امنیت عمومی، نه سیاست، عمل کند.

اصل سوم، **عدالت انتقالی** است. تجربه جهانی نشان می‌دهد که اگر جنایت‌ها و فسادهای گذشته بدون رسیدگی رها شوند، جامعه نمی‌تواند اعتماد خود را بازسازی کند. اما عدالت انتقالی به معنای انتقام‌گیری کور نیست؛ بلکه ترکیبی از حقیقت‌یابی، محاکمه مسئولان اصلی و جبران خسارت قربانیان است. در آفریقای جنوبی «کمیسیون حقیقت و آشتی» تشکیل شد تا هم حقیقت آشکار شود و هم امکان گذشت اجتماعی فراهم گردد. در اروپای شرقی دادگاه‌های ویژه برای محاکمه مأموران امنیتی و رهبران دیکتاتوری برگزار شد. برای ایران نیز نیاز به مدلی بومی وجود دارد که هم مانع فراموشی شود و هم کشور را در چرخه خشونت گرفتار نکند.

اصل چهارم، **اصلاح نهادی** است. گذار به دموکراسی تنها تغییر افراد در رأس قدرت نیست، بلکه باید ساختارها و نهادهای فاسد و ناکارآمد اصلاح یا منحل شوند. وزارت‌خانه‌ها و نهادهای امنیتی، قوه قضائیه، رسانه‌های دولتی و نهادهای مذهبی حکومتی باید بازسازی شوند تا دیگر ابزار استبداد نباشند. در غیر این صورت، دموکراسی روی زمینی بنا می‌شود که همچنان آلوده به اقتدارگرایی است.

اصل پنجم، **گفت‌وگوی ملی و آشتی اجتماعی** است. جامعه ایران متکثر و متنوع است؛ اقوام، مذاهب، طبقات و نسل‌های مختلف مطالبات متفاوتی دارند. اگر این گروه‌ها احساس کنند در نظم جدید سهمی ندارند، خطر تجزیه‌طلبی یا درگیری داخلی افزایش می‌یابد. باید مجالی برای گفت‌وگوی آزاد میان همه نیروها فراهم شود تا درباره آینده کشور توافقی حداقلی شکل گیرد. قانون اساسی جدید باید نتیجه این گفت‌وگوی ملی باشد، نه تحمیل گروهی خاص.

اصل ششم، **حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از مداخله خارجی** است. دوره گذار همواره آسیب‌پذیرترین دوره کشورهاست و قدرت‌های خارجی ممکن است تلاش کنند نفوذ خود را گسترش دهند. سیاست‌گذاران باید با ایجاد انسجام ملی و روابط متوازن خارجی، مانع از بهره‌برداری بیگانگان شوند.

برای اجرای این اصول، می‌توان نقشه‌راه گذار دموکراتیک ایران را در چند گام طراحی کرد:

- تشکیل دولت موقت بی‌طرف با مأموریت محدود به برگزاری انتخابات آزاد.
- انحلال نهادهای سرکوبگر و اصلاح فوری ساختار نیروهای امنیتی و قضایی.
- ایجاد کمیسیون حقیقت‌یاب و دادگاه‌های ویژه برای رسیدگی به جنایت‌ها و فسادهای گذشته.
- آغاز گفت‌وگوی ملی برای تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید.
- برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی و سپس انتخابات آزاد پارلمانی و ریاست‌جمهوری.
- ایجاد نهادهای مستقل تضمین‌کننده حقوق بشر و حقوق شهروندی.

گذار دموکراتیک فرآیندی پرچالش است، اما با برنامه‌ریزی دقیق و یادگیری از تجربه جهانی می‌توان از دام‌های هرج‌ومرج و بازتولید استبداد گریخت. شرط اصلی موفقیت این گذار، اعتمادسازی، شفافیت و مشارکت واقعی مردم است. بدون آن، هیچ تغییر سیاسی پایدار نخواهد بود.

بررسی نمونه‌های جهانی نشان می‌دهد که هیچ دو مسیری برای گذار شبیه هم نیستند، اما الگوهای مشترکی وجود دارد که می‌توان برای طراحی نقشه راه ایران از آن‌ها استفاده کرد.

نمونه نخست، **پرتغال پس از انقلاب میخک‌ها (۱۹۷۴)** است. پرتغال یکی از قدیمی‌ترین دیکتاتوری‌های اروپا را داشت که بیش از چهار دهه ادامه یافته بود. انقلاب نظامیان جوان حکومت را سرنگون کرد. در ابتدا خطر هرج‌ومرج و نفوذ کمونیست‌ها بالا بود، اما با ایجاد دولت‌های موقت و در نهایت تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک، پرتغال توانست در مدت کمتر از یک دهه به عضویت اتحادیه اروپا برسد. تجربه پرتغال نشان می‌دهد که حتی در شرایط بحران و فقر شدید هم می‌توان با اصلاحات مرحله‌ای و توافق نیروهای سیاسی، گذار موفقی داشت.

نمونه دوم، **شیلی پس از دیکتاتوری پینوشه** است. در سال ۱۹۸۸، پس از یک رفراندوم تاریخی، مردم به ادامه حکومت پینوشه «نه» گفتند. نکته مهم این بود که گذار در شیلی از طریق مکانیزم‌های قانونی همان رژیم آغاز شد، اما به‌تدریج ساختار سیاسی تغییر کرد. محاکمه پینوشه سال‌ها بعد صورت گرفت، اما در همان دوران گذار، تمرکز اصلی بر ثبات و ایجاد نهادهای دموکراتیک بود. این تجربه نشان می‌دهد که گاهی گذار دموکراتیک نیازمند ترکیب واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی است: واقع‌گرایی در حفظ نظم و جلوگیری از خشونت، و آرمان‌گرایی در حرکت مداوم به سمت آزادی و عدالت.

نمونه سوم، **اروپای شرقی پس از سقوط شوروی** است. در لهستان، مجارستان، چکسلواکی و دیگر کشورها، گذار از طریق مذاکره میان حکومت‌های در حال سقوط و اپوزیسیون صورت گرفت. این «میزگردهای ملی» به توافقی منجر شد که انتقال قدرت را آرام‌تر کرد و مانع از خشونت‌های گسترده شد. هرچند همه این کشورها مسیر یکسانی طی نکردند، اما در بیشترشان نهادهای دموکراتیک توانستند در فاصله کوتاهی تثبیت شوند.

برای ایران، این نمونه‌ها نشان می‌دهد که کلید موفقیت در گذار، ترکیب سه عنصر است:

• نهادهای موقت بی‌طرف که مانع از انحصار قدرت توسط یک گروه شوند.
• عدالت انتقالی هوشمندانه که هم حقیقت و جنایت‌های گذشته را آشکار کند و هم کشور را به دور باطل انتقام نکشاند.
• گفت‌وگوی ملی فراگیر که همه گروه‌های اجتماعی و سیاسی را درگیر کند و از حذف یا حاشیه‌نشینی اقلیت‌ها جلوگیری نماید.

اگر این سه عنصر رعایت نشوند، خطر بزرگی کشور را تهدید می‌کند: یا بازگشت به استبداد تازه، یا سقوط در هرج‌ومرج. در لیبی، سقوط قذافی بدون وجود نهادهای موقت و گفت‌وگوی ملی، کشور را به جنگ داخلی کشاند. در عراق، فقدان عدالت انتقالی منصفانه و حذف کامل برخی گروه‌ها، موجب درگیری‌های خونین شد. این نمونه‌های منفی نشان می‌دهد که گذار دموکراتیک باید مدیریت‌شده و آینده‌نگرانه باشد.در نقشه راه ایران، مرحله نخست می‌تواند تشکیل شورای انتقال ملی باشد. این شورا باید متشکل از نمایندگان گروه‌های سیاسی، مدنی، صنفی و اقوام مختلف باشد. وظیفه شورا نه حکومت دائمی بلکه آماده‌سازی برای برگزاری انتخابات آزاد و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید است. این شورا باید با شفافیت کامل کار کند و گزارش‌های منظم به مردم ارائه دهد تا اعتماد عمومی حفظ شود.هم‌زمان باید نهادهای امنیتی بازسازی شوند. نیروهای مسلح باید تحت فرماندهی غیرسیاسی و در چارچوب قانون اساسی موقت قرار گیرند. نهادهای سرکوبگر و ایدئولوژیک باید منحل شوند و پلیس محلی تقویت گردد. ارتش می‌تواند نقش بی‌طرفی در تضمین امنیت ملی داشته باشد، به شرطی که از دخالت در سیاست منع شود.در حوزه عدالت انتقالی، ایجاد کمیسیون حقیقت و عدالت ضروری است. این کمیسیون باید وظیفه جمع‌آوری اسناد و شهادت‌ها درباره نقض حقوق بشر و فساد اقتصادی را داشته باشد. محاکمه مسئولان اصلی جنایت‌ها باید در دادگاه‌های ویژه انجام گیرد، اما کارکنان رده پایین که صرفاً مأمور بودند می‌توانند با ارائه شهادت و همکاری، از تخفیف یا عفو برخوردار شوند. این مدل به کشور کمک می‌کند که هم حقیقت آشکار شود و هم چرخه خشونت ادامه نیابد.در نهایت، باید فرایند تدوین قانون اساسی جدید با مشارکت گسترده مردم آغاز شود. این قانون اساسی باید از طریق همه‌پرسی تأیید شود تا مشروعیت ملی داشته باشد. پس از آن، انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری می‌تواند کشور را وارد مرحله ثبات دموکراتیک کند.گذار دموکراتیک یک مسیر کوتاه‌مدت نیست؛ ممکن است یک دهه طول بکشد تا نهادها و فرهنگ سیاسی تثبیت شوند. اما اگر این مسیر با دقت و مشارکت عمومی طراحی شود، می‌تواند سرآغاز عصری تازه باشد که در آن برای نخستین بار حکومت نه بر مردم، بلکه برای مردم و توسط مردم باشد.

برای اینکه گذار نه‌تنها در سطح شعار باقی نماند بلکه به یک برنامه عملیاتی تبدیل شود، لازم است نقشه‌راه مرحله‌ای تدوین گردد. این نقشه‌راه باید با جزئیات شفاف بیان کند که در هر شش ماه یا هر سال، چه اقداماتی باید انجام شود و چه نهادهایی مسئولیت دارند.

مرحله نخست: تثبیت فوری (شش ماه اول)

• تشکیل شورای انتقال ملی متشکل از نمایندگان احزاب، سازمان‌های مدنی، اتحادیه‌ها، اقلیت‌ها و متخصصان.
• اعلام تعلیق قوانین و نهادهای سرکوبگر، لغو دادگاه‌های غیرعلنی و آزادی فوری زندانیان سیاسی.

• ایجاد کمیته موقت نظارت بر نیروهای مسلح و پلیس برای تضمین بی‌طرفی آن‌ها در امور سیاسی.
• تأمین امنیت عمومی با کمک ارتش بی‌طرف و نیروهای انتظامی بازسازی‌شده.
• آغاز کار کمیسیون حقیقت‌یاب برای جمع‌آوری اسناد نقض حقوق بشر و فساد.

مرحله دوم: اصلاح نهادی (شش ماه تا سه سال)

• انحلال یا بازسازی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، با تعریف وظایف شفاف و غیرسیاسی.
• بازسازی قوه قضائیه و ایجاد دادگاه‌های ویژه عدالت انتقالی برای محاکمه مسئولان اصلی جنایت‌ها.
• بازگشایی فضا برای احزاب و رسانه‌ها، لغو سانسور و تضمین آزادی بیان.
• تشکیل کمیسیون تدوین پیش‌نویس قانون اساسی با مشارکت گسترده گروه‌های اجتماعی.
• اجرای برنامه‌های آموزشی عمومی درباره حقوق شهروندی و اصول دموکراسی.

مرحله سوم: مشروعیت‌سازی (سه تا پنج سال)

• برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی جدید با نظارت بین‌المللی برای تضمین سلامت آن.
• تشکیل دادگاه قانون اساسی و کمیسیون ملی حقوق بشر به‌عنوان نهادهای دائمی.
• برگزاری انتخابات آزاد پارلمانی و ریاست‌جمهوری بر اساس قانون اساسی جدید.
• آغاز برنامه‌های بلندمدت توسعه اقتصادی و اجتماعی برای رفع نابرابری‌ها و بازسازی زیرساخت‌ها.

مرحله چهارم: تثبیت دموکراسی (پنج تا ده سال)

• نهادینه کردن فرهنگ پاسخ‌گویی و شفافیت از طریق رسانه‌های آزاد و نهادهای مدنی.
• تقویت خودگردانی محلی در چارچوب قانون اساسی واحد برای توزیع قدرت.
• پیوند کامل کشور با نهادهای بین‌المللی حقوق بشر و اقتصادی برای تضمین پایبندی به دموکراسی.
• اجرای برنامه‌های ملی آشتی اجتماعی برای کاهش شکاف‌های قومی، مذهبی و طبقاتی.

این نقشه‌راه تنها در صورتی موفق خواهد بود که با مشارکت واقعی مردم اجرا شود. دموکراسی را نمی‌توان از بالا به پایین تحمیل کرد؛ بلکه باید از پایین و با خواست عمومی شکل گیرد. شوراهای محلی، سازمان‌های مردم‌نهاد، سندیکاها و رسانه‌ها باید نقش محوری در این فرایند داشته باشند.

همچنین باید پذیرفت که در دوره گذار، خطرات و تهدیدهای جدی وجود دارد:

• تلاش گروه‌های اقتدارگرا برای بازگشت به قدرت.
• مداخله قدرت‌های خارجی برای تأمین منافع خود.
• خطر درگیری‌های داخلی ناشی از اختلافات قومی یا مذهبی.

برای مدیریت این خطرات، نیاز به یک رهبری جمعی و شفافیت مداوم است. هرگونه پنهان‌کاری یا انحصارطلبی می‌تواند روند گذار را نابود کند.گذار دموکراتیک نه پایان راه، بلکه آغاز ساختن جامعه‌ای نوین است. اگر این مسیر به‌درستی طی شود، برای نخستین بار می‌توان چرخه تاریخی استبداد در ایران را شکست و بنیانی پایدار برای آزادی، عدالت و قانون‌مداری بنا نهاد.

۷. ساختارهای تمرکززدایی و خودگردانی منطقه‌ای

تمرکز بیش‌ازحد قدرت در پایتخت یکی از ریشه‌های تاریخی ناکارآمدی، فساد و نابرابری در ایران بوده است. تقریباً همه تصمیم‌های کلان سیاسی، اقتصادی و اداری در تهران گرفته می‌شود و استان‌ها و شهرها تنها مجری دستورالعمل‌های مرکز هستند. نتیجه آن شده که بسیاری از مناطق کشور با وجود منابع غنی طبیعی یا ظرفیت‌های فرهنگی و انسانی، همچنان محروم و توسعه‌نیافته باقی مانده‌اند. برای شکستن این چرخه باید به‌جای یک دولت متمرکز سنگین، به سمت ساختارهای تمرکززدایی و خودگردانی منطقه‌ای حرکت کرد.

تمرکززدایی به معنای فدرالیسم یا تجزیه کشور نیست، بلکه یعنی واگذاری بخشی از اختیارات اجرایی و تصمیم‌گیری به استان‌ها و شهرها در چارچوب یک قانون اساسی واحد و غیرقابل تجزیه. هدف این است که مردم هر منطقه بتوانند درباره مسائل محلی خود تصمیم بگیرند و در عین حال اصول کلان کشور از جمله حاکمیت ملی، سیاست خارجی، دفاع و قانون اساسی – همچنان در سطح ملی باقی بماند.در ساختار پیشنهادی، هر استان باید یک شورای منطقه‌ای منتخب مردم داشته باشد که اختیارات واقعی در زمینه آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل، محیط‌زیست، کشاورزی و توسعه محلی داشته باشد. استانداران نباید منصوب دولت مرکزی باشند، بلکه باید یا توسط مردم مستقیماً انتخاب شوند یا توسط شورای منطقه‌ای برگزیده شوند. این تغییر باعث می‌شود استاندار به‌جای پاسخ‌گویی به مرکز، پاسخ‌گوی مردم استان باشد.از نظر مالی، استان‌ها باید سهم مشخص و شفاف از درآمدهای ملی داشته باشند. بخشی از مالیات‌ها و درآمدهای طبیعی در همان استان هزینه شود و بخشی نیز به صندوق ملی برود تا برای توسعه متوازن کشور مصرف گردد. به‌عنوان مثال، درآمدهای نفتی خوزستان نباید تنها به بودجه عمومی کشور منتقل شود، بلکه درصدی از آن باید صرف توسعه زیرساخت‌ها و بهبود زندگی مردم همان استان گردد. این مدل هم عدالت منطقه‌ای را تقویت می‌کند و هم انگیزه مشارکت محلی را بالا می‌برد.تمرکززدایی همچنین به بهبود کیفیت خدمات عمومی منجر می‌شود. وقتی همه تصمیم‌ها در تهران گرفته می‌شود، مشکلات مناطق دورافتاده دیر یا ناکارآمد حل می‌شوند. اما اگر شوراهای محلی اختیار بودجه و تصمیم‌گیری داشته باشند، می‌توانند سریع‌تر و دقیق‌تر به نیازهای مردم پاسخ دهند. به‌عنوان نمونه، مدیریت منابع آب در سیستان و بلوچستان یا خراسان باید در اختیار نهادهای محلی باشد که شرایط جغرافیایی و فرهنگی منطقه را بهتر می‌شناسند.از نظر فرهنگی و اجتماعی، تمرکززدایی باعث افزایش مشارکت اقوام و گروه‌های محلی در اداره کشور می‌شود. اقوام ترک، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن همواره از نبود مشارکت واقعی در ساختار قدرت گلایه داشته‌اند. با واگذاری اختیارات محلی، آن‌ها می‌توانند هویت فرهنگی خود را حفظ کنند و در عین حال بخشی از ساختار ملی باقی بمانند. آموزش زبان‌های بومی در مدارس محلی، مدیریت فرهنگی و هنری در سطح استان‌ها، و مشارکت اقلیت‌ها در شوراهای منطقه‌ای می‌تواند بسیاری از تنش‌های قومی را کاهش دهد.اما تمرکززدایی بدون سازوکارهای نظارتی قوی می‌تواند به فساد محلی یا سوءاستفاده از قدرت منجر شود. بنابراین باید نظامی طراحی شود که هم استقلال محلی تضمین شود و هم شفافیت و پاسخ‌گویی حفظ گردد. شوراهای منطقه‌ای باید موظف باشند بودجه و تصمیم‌های خود را به‌طور عمومی منتشر کنند و شهروندان بتوانند از طریق رسانه‌ها و نهادهای مدنی بر آن‌ها نظارت کنند. دیوان محاسبات ملی نیز باید بر نحوه هزینه‌کرد منابع در استان‌ها نظارت کند.در نهایت، تمرکززدایی و خودگردانی منطقه‌ای نه‌تنها ابزار عدالت و توسعه است، بلکه ابزاری برای تقویت وحدت ملی است. وقتی مردم

۷. ساختارهای تمرکززدایی و خودگردانی منطقه‌ای

همه استان‌ها احساس کنند در اداره کشور سهم واقعی دارند و منابعشان به‌طور عادلانه توزیع می‌شود، انگیزه‌های جدایی‌طلبانه یا بی‌اعتمادی به مرکز کاهش می‌یابد. این مدل می‌تواند ایران را به کشوری تبدیل کند که هم متنوع است و هم یکپارچه؛ هم محلی است و هم ملی.اجرای تمرکززدایی در ایران نیازمند طراحی دقیق نظام تقسیم قدرت و منابع است. نخستین قدم این است که در قانون اساسی به‌روشنی حدود اختیارات ملی و محلی مشخص شود. دولت مرکزی باید مسئول حوزه‌هایی چون سیاست خارجی، دفاع ملی، بودجه کلان، روابط بین‌الملل، نظام پولی و مالی و تدوین قوانین سراسری باشد. در مقابل، استان‌ها و مناطق باید اختیار کامل در حوزه‌هایی مانند آموزش عمومی، بهداشت و درمان، برنامه‌ریزی شهری و روستایی، مدیریت منابع محلی، کشاورزی، صنایع کوچک و متوسط، محیط‌زیست و فرهنگ محلی داشته باشند.یک مدل عملی این است که کشور به چند منطقه توسعه‌ای تقسیم شود. مثلاً شمال غرب، جنوب، شرق و مرکز. هر منطقه دارای «شورای منطقه‌ای توسعه» باشد که علاوه بر استان‌ها، برنامه‌ریزی کلان منطقه‌ای را نیز انجام دهد. این شوراها می‌توانند سیاست‌های مشترک حمل‌ونقل، مدیریت منابع آب یا جذب سرمایه‌گذاری خارجی را هماهنگ کنند. در چنین الگویی، رقابت سالم میان مناطق برای جذب سرمایه و بهبود کیفیت زندگی شکل می‌گیرد و توسعه کشور شتاب می‌گیرد.از نظر مالی، باید یک نظام مالیه عمومی شفاف طراحی شود. هر استان بخشی از مالیات‌ها و درآمدهای خود را مستقیماً در اختیار داشته باشد و بخشی نیز به خزانه ملی منتقل شود. در مقابل، دولت مرکزی موظف است بودجه‌ای را برای مناطق محروم یا کمتر توسعه‌یافته اختصاص دهد تا شکاف‌های منطقه‌ای کاهش یابد. تجربه کشورهایی مانند اندونزی نشان داده که اگر توزیع مالی درست انجام نشود، تمرکززدایی می‌تواند به نابرابری‌های جدید منجر شود.تمرکززدایی همچنین باید با دیجیتال‌سازی حکمرانی محلی همراه باشد. سامانه‌های شفاف آنلاین می‌توانند همه شهروندان را از میزان درآمد، هزینه و تصمیم‌های استان‌ها مطلع کنند. به این ترتیب امکان فساد محلی کاهش می‌یابد و مردم اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند. علاوه بر این، مشارکت مردمی از طریق پلتفرم‌های دیجیتال می‌تواند تقویت شود. مثلاً شهروندان بتوانند درباره اولویت‌های بودجه استانی رأی بدهند یا نظرات خود را درباره پروژه‌های شهری اعلام کنند.از نظر سیاسی، شوراهای منطقه‌ای باید به‌طور کامل منتخب مردم باشند. هیچ نهادی در مرکز نباید حق رد صلاحیت یا دخالت در انتخابات محلی را داشته باشد. این شوراها باید اختیار داشته باشند استانداران یا شهرداران را انتخاب و بر کار آن‌ها نظارت کنند. بدین ترتیب استانداران از مقام‌های انتصابی و وابسته به مرکز به مقام‌های پاسخ‌گو به مردم استان تبدیل می‌شوند.

تمرکززدایی نه‌تنها یک ضرورت اداری بلکه یک پروژه اجتماعی است. در ایران، بسیاری از تنش‌های قومی و مذهبی ریشه در احساس بی‌عدالتی و حاشیه‌نشینی دارد. اگر مردم کردستان، خوزستان یا بلوچستان ببینند که خود می‌توانند درباره توسعه منطقه، آموزش، فرهنگ و منابع طبیعی‌شان تصمیم بگیرند، احساس تعلق بیشتری به کل کشور پیدا می‌کنند. این مدل می‌تواند اتحاد ملی را تقویت کند بدون آنکه به تجزیه یا واگرایی منجر شود.اما اجرای موفق این مدل نیازمند چارچوب‌های نظارتی و ملی است. برای مثال، دیوان محاسبات ملی باید حساب‌های استان‌ها را بررسی کند، دادگاه قانون اساسی باید مانع تصویب قوانین محلی مغایر با حقوق بشر یا قانون اساسی شود، و رسانه‌های آزاد باید تخلفات احتمالی مقامات محلی را افشا کنند.به‌طور خلاصه، تمرکززدایی به معنای رها

کردن کشور به حال خود نیست، بلکه یعنی بازطراحی رابطه دولت و مردم به‌گونه‌ای که هر منطقه سهم واقعی در سرنوشت خود داشته باشد. این ساختار می‌تواند ایران را از یک کشور با دولت سنگین، فاسد و ناکارآمد، به یک جمهوری کارآمد، عادلانه و پاسخ‌گو تبدیل کند که توسعه را نه از مرکز بلکه از همه نقاط پیش می‌برد.

۸. سیاست‌گذاری عمومی و ارزیابی اثربخشی

یکی از مشکلات مزمن حکمرانی در ایران، نبود یک نظام کارآمد برای سیاست‌گذاری عمومی و ارزیابی اثربخشی آن بوده است. سیاست‌ها معمولاً بدون مطالعه علمی طراحی می‌شوند، بر اساس منافع کوتاه‌مدت یا فشارهای سیاسی شکل می‌گیرند و به‌ندرت مورد ارزیابی مستقل قرار می‌گیرند. نتیجه این شده که بسیاری از برنامه‌ها یا نیمه‌کاره رها می‌شوند یا آثارشان برخلاف اهداف اولیه است. برای اصلاح این چرخه، باید سیاست‌گذاری عمومی در چارچوبی علمی، شفاف و پاسخ‌گو بازطراحی شود.

سیاست‌گذاری عمومی یعنی فرآیند شناسایی مسائل ملی، طراحی راه‌حل‌ها، تصویب، اجرا و در نهایت ارزیابی آن‌ها. در یک جمهوری کارآمد، این فرآیند نباید در اتاق‌های بسته سیاسی رخ دهد، بلکه باید ترکیبی از دانش تخصصی، مشارکت عمومی و نظارت نهادی باشد.

گام نخست، **شناسایی علمی مسائل ملی** است. بسیاری از مشکلات کشور ناشی از این است که اولویت‌ها غلط تعریف شده‌اند. مثلاً به‌جای تمرکز بر بحران آب و فرونشست زمین، دولت‌ها دهه‌ها بودجه را صرف پروژه‌های تبلیغاتی یا نظامی کرده‌اند. بنابراین باید نهادی مستقل مانند «مرکز ملی سیاست‌گذاری» وجود داشته باشد که با استفاده از داده‌های علمی و مشورت با دانشگاه‌ها، مسائل اصلی کشور را اولویت‌بندی کند.

گام دوم، **طراحی گزینه‌های مختلف سیاستی** است. در ایران معمولاً تنها یک راه‌حل سیاسی ارائه می‌شود و همه مجبورند از آن تبعیت کنند. اما در مدل مطلوب، برای هر مسئله باید چندین گزینه طراحی شود که پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت آن‌ها به‌طور شفاف بررسی گردد. به‌عنوان مثال، برای حل مشکل یارانه‌ها باید چندین سناریو وجود داشته باشد و آثار آن‌ها بر فقر، تورم، مصرف انرژی و عدالت اجتماعی محاسبه شود.

گام سوم، **تصویب سیاست‌ها بر اساس مشارکت و شفافیت** است. پارلمان باید نقش محوری در تصویب سیاست‌ها داشته باشد، اما پیش از آن لازم است جلسات عمومی، مناظره‌های تلویزیونی و مشورت با نهادهای مدنی برگزار شود. این فرآیند موجب می‌شود که مردم خود را در تصمیم‌گیری شریک بدانند و اعتمادشان به سیاست‌ها بیشتر شود.

گام چهارم، **اجرای سیاست‌ها با مدیریت حرفه‌ای** است. مشکل بزرگ ایران این است که حتی اگر سیاستی درست باشد، اجرای آن با ضعف مدیریتی یا فساد اداری شکست می‌خورد. برای حل این مشکل باید نهادهای اجرایی با معیارهای حرفه‌ای اداره شوند و مسئولان اجرای سیاست‌ها موظف باشند برنامه زمان‌بندی، شاخص‌های موفقیت و گزارش‌های عمومی ارائه دهند.

گام پنجم، **ارزیابی اثربخشی** است. هیچ سیاستی نباید بدون ارزیابی مستقل ادامه یابد. باید نهادی مانند «سازمان ملی ارزیابی سیاست‌ها» وجود داشته باشد که تمام برنامه‌های دولت را به‌صورت سالانه بررسی کند و گزارش‌های خود را علنی منتشر کند. این ارزیابی باید بر اساس داده‌های واقعی و نه آمارسازی دولتی انجام شود. اگر سیاستی موفق نبوده، باید متوقف یا اصلاح شود.

یکی از ابزارهای مهم در این مسیر، دیجیتال‌سازی سیاست‌گذاری است. سامانه‌های داده باز (Open Data) می‌توانند اطلاعات مربوط به سیاست‌ها، بودجه‌ها و نتایج را در اختیار عموم مردم قرار دهند. شهروندان، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها می‌توانند بر اساس این داده‌ها نظارت کنند و خطاها را گوشزد نمایند.

سیاست‌گذاری عمومی همچنین باید منطقه‌ای و محلی شود. بسیاری از مشکلات کشور ماهیت محلی دارند، مانند بحران آب در سیستان یا آلودگی هوا در تهران. بنابراین شوراهای منطقه‌ای باید اختیار طراحی و اجرای سیاست‌های محلی را داشته باشند و تنها سیاست‌های کلان در سطح ملی هماهنگ شوند.یک نکته حیاتی در سیاست‌گذاری عمومی، پرهیز از سیاسی‌سازی مسائل تخصصی است. به‌عنوان مثال، تغییر اقلیم یا بحران آب موضوعی علمی است، اما در ایران بارها قربانی تصمیم‌های سیاسی کوتاه‌مدت شده است. برای جلوگیری از این وضعیت باید اصل «سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد» (Evidence-based Policy) در قانون اساسی یا قوانین کلیدی گنجانده شود.در نهایت، سیاست‌گذاری عمومی موفق زمانی تحقق می‌یابد که مردم خود را ذی‌نفع و شریک آن بدانند. اگر شهروندان حس کنند تصمیم‌ها پشت درهای بسته گرفته می‌شود، حتی بهترین سیاست‌ها هم با شکست مواجه خواهند شد. مشارکت، شفافیت و ارزیابی مداوم سه ستون اصلی سیاست‌گذاری نوین در ایران هستند.اگر سیاست‌گذاری عمومی در ایران به شکل نهادی و پایدار بازسازی نشود، کشور دوباره در همان چرخه‌ی تصمیم‌های مقطعی و بی‌پایه خواهد افتاد. برای جلوگیری از این خطر باید یک مدل نهادی چندلایه طراحی کرد که هم تولید سیاست کند، هم آن را اجرا کند و هم ارزیابی و اصلاح انجام دهد.

در لایه‌ی نخست، یک **مرکز ملی سیاست‌گذاری** باید ایجاد شود. این مرکز نه زیرمجموعه دولت اجرایی بلکه نهادی مستقل با مأموریت شناسایی مسائل کلان، جمع‌آوری داده‌ها، مشورت با دانشگاه‌ها و طراحی سناریوهاست. این مرکز می‌تواند مشابه «دفتر ارزیابی بودجه کنگره آمریکا» یا «مؤسسه مطالعات پارلمانی بریتانیا» عمل کند. وظیفه‌اش نه تصمیم‌گیری بلکه تولید دانش و ارائه گزینه‌های سیاستی است.

در لایه‌ی دوم، **پارلمان و کمیسیون‌های تخصصی** قرار دارند. هر سیاست پیشنهادی باید ابتدا به کمیسیون‌های تخصصی برود؛ مثلاً سیاست‌های بهداشتی در کمیسیون سلامت، سیاست‌های اقتصادی در کمیسیون اقتصاد و غیره. این کمیسیون‌ها موظفند جلسات عمومی با حضور کارشناسان، نمایندگان جامعه مدنی و رسانه‌ها برگزار کنند. سپس گزارش‌هایشان به صحن پارلمان برود و رأی‌گیری شود. این روند باعث می‌شود که تصویب سیاست‌ها نتیجه بحث و مشارکت جمعی باشد، نه دستور یک فرد یا نهاد.

در لایه‌ی سوم، **دولت اجرایی و وزارت‌خانه‌ها** قرار دارند که مسئول اجرای سیاست‌ها هستند. هر وزارت‌خانه باید برای اجرای یک سیاست، «برنامه عملیاتی» تهیه کند که شامل جدول زمانی، بودجه، شاخص‌های ارزیابی و گزارش‌های دوره‌ای باشد. این گزارش‌ها باید به پارلمان و سازمان ارزیابی ارسال شوند و هم‌زمان به‌طور عمومی منتشر گردند.

در لایه‌ی چهارم، یک **سازمان ملی ارزیابی سیاست ها** باید وجود داشته باشد. این سازمان مستقل از دولت و تحت نظارت پارلمان عمل می‌کند. وظیفه‌اش بررسی نتایج سیاست‌ها، مقایسه اهداف با نتایج و ارائه گزارش‌های شفاف به مردم است. مثلاً اگر دولت سیاستی برای کاهش بیکاری اجرا کرده، این سازمان باید بررسی کند که واقعاً بیکاری کاهش یافته یا صرفاً آمارها دستکاری شده‌اند.

در لایه‌ی پنجم، **مردم و نهادهای مدنی** قرار دارند. بدون مشارکت آن‌ها، هیچ سیاستی مشروعیت نخواهد داشت. باید سامانه‌های مشارکتی ایجاد شود که شهروندان بتوانند نظراتشان را درباره سیاست‌ها ثبت کنند، گزارش

تخلفات بدهند یا حتی در اولویت‌بندی بودجه‌های محلی مشارکت کنند. این مدل در کشورهایی مانند برزیل اجرا شده و «بودجه‌ریزی مشارکتی» یکی از موفق‌ترین تجربه‌های سیاست‌گذاری مردمی در جهان است.

برای اینکه این ساختار نهادی موفق شود، باید سه اصل کلیدی رعایت گردد:

• شفافیت: تمام مراحل از طراحی تا ارزیابی باید علنی باشد. اسناد، داده‌ها و گزارش‌ها باید در اختیار همه مردم قرار گیرد.

• پاسخ‌گویی: هر نهادی که سیاستی را پیشنهاد یا اجرا می‌کند باید در برابر نتایج آن پاسخ‌گو باشد.

• پیوستگی و ثبات: سیاست‌ها نباید با تغییر دولت‌ها دچار نوسان شدید شوند. باید «برنامه‌های ملی بلندمدت» طراحی شود که توسط همه دولت‌ها الزاماً دنبال شوند.

یک نمونه کاربردی: در حوزه آب و محیط‌زیست، سیاست‌گذاری عمومی باید به‌گونه‌ای باشد که همه جوانب در نظر گرفته شوند. اگر سدسازی تنها با نگاه مهندسی و بدون توجه به محیط‌زیست و جوامع محلی اجرا شود، به فاجعه منجر خواهد شد. بنابراین مرکز ملی سیاست‌گذاری باید سناریوهای مختلف را ارائه دهد (سدسازی، مدیریت مصرف، استفاده از فناوری نوین، اصلاح کشاورزی). سپس کمیسیون پارلمان با حضور متخصصان و کشاورزان بحث کند. دولت برنامه اجرا بدهد و سازمان ارزیابی نتایج را بسنجند. این مدل باعث می‌شود خطاهای بزرگ تکرار نشوند. بدون چنین نظامی، کشور همواره گرفتار تصمیم‌های کوتاه‌مدت خواهد ماند. سیاست‌گذاری عمومی علمی و ارزیابی اثربخشی، یعنی جایگزین کردن عقلانیت و شفافیت به جای سلیقه‌های فردی و سیاسی. این تحول یکی از پایه‌های اصلی کشورداری نوین است.

یکی از ضعف‌های مزمن نظام‌های سیاسی ایران، قانون‌گذاری عجولانه، سلیقه‌ای و کوتاه‌بینانه بوده است. در بسیاری از موارد، قوانین یا کپی‌برداری ناقص از سایر کشورها بوده‌اند یا به‌طور شتاب‌زده برای پاسخ به بحران‌های موقت تصویب شده‌اند. نتیجه این وضعیت، انباشت هزاران قانون ناکارآمد، متناقض و بعضاً متروک است که نه شهروندان آن را جدی می‌گیرند و نه دستگاه‌های اجرایی توان اجرای کامل آن‌ها را دارند. برای شکستن این چرخه، باید قانون‌گذاری در ایران بر پایه‌ی دو اصل کلیدی بازطراحی شود: تطبیقی بودن و آینده‌نگر بودن.

قانون‌گذاری تطبیقی یعنی بهره‌گیری از تجربه کشورهای دیگر در تدوین قوانین، اما نه به شکل کپی‌برداری، بلکه از طریق مطالعه تطبیقی و بومی‌سازی. برای مثال، در حوزه حقوق بشر می‌توان از منشورهای اروپایی و آفریقای جنوبی بهره گرفت، در حوزه محیط‌زیست از الگوهای اسکاندیناوی، و در حوزه شفافیت مالی از تجربه کشورهای OECD. این کار باید توسط یک مرکز مطالعات قانون‌گذاری تطبیقی انجام شود که وظیفه‌اش بررسی قوانین بین‌المللی، تحلیل نقاط قوت و ضعف آن‌ها، و ارائه پیشنهادهای متناسب با شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران باشد.اما قانون‌گذاری تنها به گذشته و حال نباید نگاه کند؛ باید آینده‌پژوه باشد. بسیاری از بحران‌های امروز ایران ناشی از این است که قوانین گذشته به تحولات آینده توجهی نکرده‌اند. برای نمونه، قوانین فعلی پاسخ‌گوی مسائل نوین مانند اقتصاد دیجیتال، هوش مصنوعی، داده‌های کلان، تغییرات اقلیمی و زیست‌فناوری نیستند. بنابراین پارلمان و نهادهای قانون‌گذاری باید مجهز به واحد آینده‌پژوهی باشند که روندهای جهانی را رصد کنند و بر اساس آن، قوانین پیش‌نگرانه تدوین کنند.

یکی از ابزارهای مهم در این مسیر، ارزیابی تأثیر قوانین (RIA) است. پیش از تصویب هر قانونی، باید یک ارزیابی جامع انجام شود که نشان دهد این قانون چه پیامدهایی بر اقتصاد، جامعه، محیط‌زیست و حقوق شهروندان خواهد داشت. اگر پیامدهای منفی آن بیشتر از مزایایش باشد، نباید تصویب شود. این ابزار در اتحادیه اروپا و بسیاری از کشورهای پیشرفته به‌عنوان شرط اساسی قانون‌گذاری به کار می‌رود و باید در ایران نیز نهادینه شود.در کنار این‌ها، قانون‌گذاری باید ساده، شفاف و قابل فهم برای مردم باشد. پیچیدگی بیش‌ازحد قوانین باعث می‌شود تنها گروه‌های خاص یا وکلا بتوانند از آن‌ها بهره ببرند و شهروند عادی بی‌اطلاع بماند. بنابراین زبان قوانین باید روشن باشد و سامانه‌ای دیجیتال وجود داشته باشد که همه قوانین به‌صورت یکپارچه، به‌روز و رایگان در اختیار مردم قرار گیرد.

برای تضمین کیفیت قانون‌گذاری، می‌توان نهادی مانند شورای ملی بازنگری قوانین ایجاد کرد. این شورا باید هر پنج سال یک‌بار قوانین موجود را بررسی کند، قوانین زائد یا متناقض را حذف و قوانین جدید را جایگزین کند. همچنین باید سازوکاری وجود داشته باشد که خود مردم و سازمان‌های مدنی بتوانند پیشنهاد اصلاح یا لغو قوانین ناکارآمد را به پارلمان ارائه دهند.در نهایت، قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوه تنها به معنای فنی‌سازی روند قانون‌گذاری نیست، بلکه به معنای تغییر فرهنگ سیاسی است. قانونی که بر اساس مطالعه تطبیقی و آینده‌پژوهی تصویب شود، هم شفاف‌تر و کارآمدتر خواهد بود و هم اعتماد عمومی به آن بیشتر خواهد شد. این تحول می‌تواند یکی از ستون‌های اصلی بازسازی حاکمیت قانون در ایران باشد.برای روشن‌تر شدن اهمیت قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوهی، باید چند نمونه عملی بررسی شود.در حوزه اقتصاد دیجیتال، بسیاری از کشورها زودتر از ایران با مسائلی مانند حقوق داده‌ها، حریم خصوصی و مالکیت دیجیتال روبه‌رو شدند. اتحادیه اروپا با «مقررات عمومی

حفاظت از داده‌ها» (GDPR) یکی از کامل‌ترین چارچوب‌ها را ایجاد کرد که نه‌تنها از حقوق شـهروندان در فضـای دیجیتال حفاظت می‌کند، بلکه شرکت‌ها را ملزم می‌سازد در قبال استفاده از داده‌ها شفاف باشند. در مقابل، فقدان چنین قوانین شفافی در بسیاری از کشورهای دیگر باعث سوءاستفاده گسترده از داده‌های شخصی مردم شد. ایران نیز باید قانونی بومی اما هماهنگ با استانداردهای جهانی در این زمینه داشته باشد تا هم شهروندان احساس امنیت کنند و هم اقتصاد دیجیتال امکان رشد پیدا کند.

در حوزه محیط‌زیست، تجربه کشورهای اسکاندیناوی آموزنده است. آن‌ها قوانین بسیار سخت‌گیرانه‌ای در زمینه کاهش آلاینده‌ها، مدیریت پسـماند و حفاظت از منابع طبیعی تصـویب کرده‌اند. اما مهم‌تر از آن، این قوانین را با مشـوق‌های اقتصـادی ترکیب کرده‌اند: شـرکت‌هایی که انرژی پاک اسـتفاده می‌کنند مالیات کمتری می‌پردازند و شـهروندانی که بازیافت می‌کنند پاداش مالی می‌گیرند. این نشـان می‌دهد که قانون‌گذاری موفق نه فقط محدودیت بلکه انگیزه مثبت نیز ایجاد می‌کند. ایران با بحران آب، آلودگی هوا و فرونشـست زمین مواجه اسـت و بدون قوانین آینده‌نگر در حوزه محیط‌زیست، این بحران‌ها غیرقابل مهار خواهند شد.

در حوزه حقوق کار و عدالت اجتماعی، می‌توان از تجربه آلمان بهره گرفت. آن‌ها نظامی دارند به نام «مشـارکت کارگران در مدیریت» که طبق قانون، شرکت‌های بزرگ موظفند نمایندگان کارگران را در هیئت‌مدیره بپذیرند. این الگو باعث شده تصمیم‌های اقتصادی بیشتر با عدالت اجتماعی هماهنگ باشد. در ایران، چنین مدلی می‌تواند جلوی بسیاری از تنش‌های کارگری را بگیرد و پیوند میان اقتصاد و جامعه را تقویت کند.

در بُعد آینده‌پژوهی، باید به روندهایی نگاه کرد که در دهه‌های آینده ایران را تحت تأثیر قرار خواهند داد: تغییرات اقلیمی، هوش مصـنوعی، مهاجرت‌های گسـترده و پیری جمعیت. قوانین فعلی ایران هیچ پاسـخی برای این مسـائل ندارند. مثلاً هوش مصنوعی می‌تواند میلیون‌ها شغل را تغییر دهد یا حذف کند، بنابراین از همین امروز باید قوانین حمایت از کارگران در برابر خودکارسازی و آموزش مهارت‌های جدید تدوین شود. یا در حوزه تغییرات اقلیمی، باید قوانین الزام‌آور برای کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی و توسعه انرژی‌های پاک نوشته شود.

برای اینکه قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوهی در ایران نهادینه شود، لازم است:

- هر کمیسیون پارلمان یک «واحد آینده‌پژوهی» داشته باشد که روندهای جهانی را رصد کند.
- مرکز مطالعات قانون‌گذاری تطبیقی به‌طور دائم با دانشگاه‌ها و اندیشکده‌های جهانی در ارتباط باشد.
- سـازوکار «قانون آزمایشـی» ایجاد شـود؛ یعنی برخی قوانین جدید ابتدا در یک اسـتان یا حوزه محدود به‌طور آزمایشی اجرا شوند و پس از ارزیابی نتایج، به کل کشور تعمیم یابند.
- یک بانک دیجیتال قوانین ایجاد شود که در آن همه قوانین داخلی و نمونه‌های بین‌المللی در دسترس شهروندان و پژوهشـگران باشـد.قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوهی اگر به‌درسـتی اجرا شـود، ایران را از چرخه تصـمیم‌های کوتاه‌بینانه بیرون می‌آورد و قوانین را به ابزاری برای توسـعه پایدار و عدالت اجتماعی تبدیل می‌کند. این رویکرد باعث می‌شـود که کشـور نه‌تنها مسـائل امروز بلکه بحران‌های فردا را هم پیشـاپیش مدیریت کند. برای اینکه قانون‌گذاری در ایران از وضـع آشـفته و واکنشـی امروز به یک نظام علمی و آینده‌نگر تبدیل شـود، باید یک برنامه مرحله‌ای و عملیاتی طراحی گردد. این برنامه را می‌توان در سه بازه کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت اجرا کرد.

مرحله کوتاه‌مدت (یک تا دو سال نخست)

• تشکیل «مرکز ملی قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوهی» زیر نظر پارلمان با همکاری دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها.

• آغاز پاک‌سازی قوانین: شناسایی و لغو قوانین متناقض، زائد یا متروک. برای مثال، بسیاری از قوانین اقتصادی و اداری ایران که دهه‌هاست اجرا نمی‌شوند باید رسماً منسوخ شوند.

• ایجاد بانک دیجیتال قوانین که تمام قوانین داخلی و نمونه‌های تطبیقی بین‌المللی را در دسترس عموم قرار دهد.

• الزام قانونی برای ارزیابی تأثیر پیش از تصویب هر قانون جدید (RIA)؛ بدون این ارزیابی هیچ طرحی نباید به رأی گذاشته شود.

مرحله میان‌مدت (سه تا پنج سال)

• ایجاد «واحدهای آینده‌پژوهی» در کمیسیون‌های تخصصی پارلمان. این واحدها وظیفه دارند روندهای جهانی و تحولات داخلی را رصد کنند و پیشنهادهای آینده‌نگر ارائه دهند.

• اجرای قوانین آزمایشی در سطح محلی؛ مثلاً قانون مربوط به حمل‌ونقل هوشمند ابتدا در یک کلان‌شهر اجرا و پس از ارزیابی نتایج به سطح ملی تعمیم داده شود.

• آغاز بازنویسی قوانین کلیدی بر اساس تطبیق با تجربه جهانی؛ برای نمونه قانون کار، قانون تجارت، قانون محیط‌زیست و قانون آموزش عمومی.

• ایجاد ارتباط رسمی میان پارلمان ایران و مجالس کشورهای دیگر برای تبادل تجربه قانون‌گذاری.

مرحله بلندمدت (پنج تا ده سال)

• تثبیت چرخه بازنگری قوانین: هر پنج سال یک‌بار شورای ملی بازنگری قوانین موظف باشد همه قوانین کشور را بررسی و به‌روزرسانی کند.

• گنجاندن اصل «قانون‌گذاری آینده‌نگر» در قانون اساسی: یعنی پارلمان موظف باشد پیامدهای میان‌مدت و بلندمدت هر قانون را بررسی کند.

• ایجاد نظام آموزش تخصصی قانون‌گذاری برای نمایندگان و کارشناسان پارلمان تا از تصمیم‌های غیرعلمی و شعاری جلوگیری شود.

• پیوند دادن سیاست‌گذاری ملی با تعهدات بین‌المللی: مثلاً تصویب قوانین هماهنگ با توافق‌نامه‌های اقلیمی، کنوانسیون‌های حقوق بشر و استانداردهای تجاری جهانی.

این برنامه باعث می‌شود قانون‌گذاری در ایران از حالت فعلی، که بیشتر واکنشی، سیاسی و کوتاه‌بینانه است ، به یک فرایند پایدار، علمی و آینده‌نگر تبدیل شود. در چنین مدلی، قانون نه ابزار فشار یا شعار سیاسی، بلکه ابزاری برای مدیریت بحران‌ها، تضمین حقوق شهروندی و توسعه پایدار خواهد بود.در نهایت، قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوه به معنای آن است که ایران همیشه یک قدم جلوتر از بحران‌ها حرکت کند. این تحول اگر درست اجرا شود، می‌تواند کشور را از چرخه بحران‌سازی و بحران‌زیستی خارج کند و به سمت ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و عدالت هدایت نماید.برای ملموس‌تر شدن ضرورت قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌نگر، می‌توان به چند مطالعه موردی

که نشـان دهد چگونه یک قانون ناکارآمد می‌تواند کشـور را به بحران بکشـاند و در مقابل، چگونه قوانین آینده‌نگر توانسـته‌اند کشـورها را به توسـعه پایدار نزدیک کنند.یکی از بارزترین مثال‌ها در ایران، قوانین آب و مدیریت منابع طبیعی است. طی دهه‌های گذشته قوانین متعددی برای حفر چاه، استفاده از منابع زیرزمینی و سدسازی تصویب شد، اما تقریباً هیچ‌کدام بر اساس آینده‌پژوهی یا مقایسه با تجربه کشورهای مشابه نبودند. نتیجه آن شد که امروز ایران با بحرانی بی‌سـابقه از فرونشسـت زمین، خشـک‌شـدن تالاب‌ها و کاهش ذخایر آبی روبه‌روسـت. اگر در دهه ۱۳۶۰ یا ۱۳۷۰ قانون‌گذاری در این حوزه بر اسـاس تجربه کشـورهایی مثل اسـترالیا (که مدل‌های دقیق مدیریت منابع آب در شرایط خشکسالی دارد) یا اسپانیا (که شوراهای محلی آب با مشارکت کشاورزان تشکیل داده است) انجام می‌شـد، امروز ایران در چنین وضـعیت بحرانی نبود. این یک نمونه روشـن از غیبت قانون‌گذاری تطبیقی و آینده‌پژوهی است.در مقابل، می‌توان به تجربه کره جنوبی در حوزه فناوری و اقتصاد دیجیتال اشاره کرد. این کشور در دهه ۱۹۹۰ پیش‌بینی کرد که اینترنت و فناوری اطلاعات آینده اقتصـاد جهانی خواهد بود. به همین دلیل مجموعه‌ای از قوانین آینده‌نگر تصویب کرد: حمایت از استارتاپ‌ها، تضمین حقوق مالکیت فکری، سرمایه‌گذاری در زیرساخت دیجیتال و آموزش مهارت‌های نوین. نتیجه آن شد که امروز کره جنوبی یکی از قدرت‌های فناوری جهان است. این تجربه نشان می‌دهد که قانون‌گذاری آینده‌پژوه می‌تواند مسیر توسعه یک کشور را به‌کلی تغییر دهد.در حوزه محیط‌زیسـت و انرژی، آلمان نمونه دیگری از قانون‌گذاری آینده‌نگر اسـت. در دهه ۲۰۰۰ این کشـور قانونی تصویب کرد به نام Energiewende (گذار انرژی) که هدف آن خروج تدریجی از سوخت‌های فسیلی و هسته‌ای و حرکت به سـمت انرژی‌های تجدیدپذیر بود. این قانون بر اسـاس مطالعات آینده‌پژوهانه و تجربه کشـورهای دیگر تدوین شد و امروز آلمان یکی از پیشرفته‌ترین کشورها در حوزه انرژی پاک است. ایران می‌توانست و می‌تواند چنین الگویی را در زمینه انرژی خورشـیدی و بادی، به‌ویژه در مناطق کویری و کوهسـتانی، پیاده کند.یک نمونه دیگر در زمینه تجارت و شـفافیت اقتصـادی اسـت. بسـیاری از کشـورها به‌ویژه در اتحادیه اروپا قوانین سـخت‌گیرانه‌ای برای شفافیت مالی شرکت‌ها، مبارزه با پول‌شویی و گزارش‌دهی مالیاتی تصویب کرده‌اند. در ایران اما به دلیل نبود چنین قوانین و یا اجرای ناقص آن‌ها، اقتصـاد زیرزمینی و فسـاد سـاختاری شـکل گرفته اسـت. اگر قوانین تطبیقی از همان ابتدا اجرا می‌شـد، امروز بخش بزرگی از رانت و قاچاق که اقتصـاد ملی را فلج کرده، مهار می‌شـد.درس اصـلی این مطالعات موردی این اسـت که قانون‌گذاری بدون نگاه تطبیقی و آینده‌نگر کشـور را به سـمت بحران‌های پیش‌بینی‌پذیر می‌برد. ایران باید به جای واکنش‌های دیرهنگام، از تجربه جهانی بیاموزد و قوانین خود را به‌گونه‌ای طراحی کند که نه‌تنها مشـکلات امروز بلکه بحران‌های فردا را هم مدیریت کند.بنابراین، پیشـنهاد می‌شـود در ایران سه حوزه به‌عنوان اولویت قانون‌گذاری آینده‌پژوه تعیین شوند:

- **محیط‌زیست و منابع آب**
- **اقتصاد دیجیتال و فناوری‌های نو**
- **عدالت اجتماعی و توزیع منابع**

این سه حوزه بیشـترین تأثیر را بر آینده کشور دارند و غفلت از آن‌ها می‌تواند ایران را به نقطه‌ای برساند که اصلاح بعدی بسیار پرهزینه یا حتی ناممکن باشد.

سیاست خارجی هر کشور آینه‌ای از ساختار داخلی آن است. اگر در داخل کشور قانون‌مداری، شفافیت و عدالت برقرار باشد، سیاست خارجی نیز بر پایه تعامل برابر و احترام متقابل شکل می‌گیرد؛ اما اگر حکومت در داخل استبدادی و فاسد باشد، سیاست خارجی‌اش یا ماجراجویانه و پرتنش می‌شود یا منفعل و وابسته. برای بازسازی سیاست خارجی ایران باید نقطه عزیمت این باشد که هدف اصلی آن تأمین منافع ملی و رفاه مردم است، نه ماجراجویی‌های ایدئولوژیک یا خدمت به گروه‌های فراملی.

در چارچوب یک جمهوری قانون‌مدار، سیاست خارجی باید بر چهار ستون اصلی استوار شود:

نخست، **اصل عدم مداخله و احترام متقابل.** ایران باید به‌طور رسمی و عملی پایبند اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها باشد. همین‌طور از سایر کشورها نیز انتظار داشته باشد که در امور داخلی ایران دخالت نکنند. این اصل به معنای پایان دادن به سیاست‌های فرامرزی پرهزینه و تنش‌آفرین است که طی دهه‌ها منابع کشور را هدر داده و به انزوای بین‌المللی منجر شده است.

دوم، **دیپلماسی فعال اقتصادی.** سیاست خارجی نباید فقط امنیتی یا نظامی تعریف شود؛ بلکه باید ابزاری برای رشد اقتصاد ملی باشد. جمهوری نوین باید قراردادهای تجاری و سرمایه‌گذاری دوجانبه و چندجانبه با کشورهای مختلف منعقد کند، به سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و جهانی بپیوندد و از ظرفیت ایرانیان خارج از کشور برای توسعه اقتصاد ملی بهره ببرد. سیاست خارجی موفق یعنی باز کردن دروازه‌های کشور به روی علم، فناوری، گردشگری و تجارت.

سوم، **تنوع‌بخشی به روابط خارجی.** ایران نباید در روابط خارجی‌اش به یک یا چند کشور خاص وابسته شود. تجربه نشان داده وابستگی بیش‌ازحد به یک بلوک جهانی (چه شرق و چه غرب) کشور را آسیب‌پذیر می‌کند. سیاست خارجی باید متوازن باشد: روابط دوستانه با اروپا، همکاری متعادل با آمریکا و چین، و پیوند پایدار با کشورهای همسایه و منطقه. این تنوع روابط به کشور اجازه می‌دهد در برابر فشارهای خارجی انعطاف و استقلال بیشتری داشته باشد.

چهارم، **پیوند سیاست خارجی با حقوق بشر و توسعه پایدار.** کشوری که خود را پایبند به حقوق بشر و محیط‌زیست معرفی می‌کند، در سطح جهانی مشروعیت بیشتری پیدا می‌کند و می‌تواند ائتلاف‌های جدیدی بسازد. ایران باید به کنوانسیون‌های جهانی محیط‌زیست، حقوق بشر، مبارزه با فساد و شفافیت اقتصادی بپیوندد و از این طریق خود را به بخشی از جامعه بین‌المللی قانون‌مدار تبدیل کند. برای عملی شدن این اصول، لازم است ساختار وزارت امور خارجه و نهادهای سیاست خارجی بازطراحی شوند. وزارت خارجه نباید نهادی صرفاً تشریفاتی یا مجری دستورات سیاسی باشد؛ بلکه باید مرکز اصلی تولید سیاست خارجی بر اساس منافع ملی باشد. سفارتخانه‌ها نیز باید از مراکز بسته سیاسی به مراکز فعال اقتصادی، فرهنگی و علمی تبدیل شوند.همچنین ایران باید دیپلماسی منطقه‌ای را به‌عنوان اولویت اصلی تعریف کند. همسایگان، نخستین حلقه تأثیرگذاری بر امنیت و اقتصاد ایران هستند. به جای تنش‌های فرسایشی، باید نهادهای همکاری منطقه‌ای ایجاد شود: پیمان‌های مشترک آبی، بازارهای انرژی، پروژه‌های زیست‌محیطی و کریدورهای حمل‌ونقل. تجربه اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که همکاری اقتصادی و زیست‌محیطی میان کشورها می‌تواند زمینه‌ساز صلح پایدار شود. یکی دیگر از حوزه‌های کلیدی، پایدار شود.

پایدار شـــود. یکی دیگر از حوزه‌های کلیدی، دیپلماســـی علمی و فرهنگی اســـت. ایران دارای یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های جهان و سـرمایه عظیم انسـانی در حوزه علم و هنر اسـت. سـیاسـت خارجی باید این ظرفیت را به ابزار قدرت نرم تبدیل کند. جذب دانشجویان خارجی، گسترش تبادلات علمی، و معرفی میراث فرهنگی ایران در سطح جهانی می‌تواند تصویر کشور را به‌کلی دگرگون کند. در نهایت، سیاست خارجی نوین ایران باید بر این اصل ساده بنا شود: «دوستی با همه، دشمنی با هیچ‌کس، و اولویت منافع ملی». این سیاست نه تنها به توسعه اقتصادی و علمی کشـــور کمک می‌کند، بلکه جایگاه ایران را از کشـــوری منزوی و پرتنش به کشـــوری معتبر و مؤثر در نظام بین‌الملل تغییر خواهد داد.

بازطراحی سیاست خارجی نیازمند اصلاح نهادی است، زیرا بدون تغییر در ساختار تصمیم‌گیری، هیچ استراتژی پایدار نخواهد بود. نخستین اصلاح باید در وزارت امور خارجه صورت گیرد. این وزارت‌خانه باید از نهادی تشریفاتی و وابسته به تصمیم‌های پشت‌پرده سیاسی به یک دستگاه حرفه‌ای و تخصصی تبدیل شود. برای این منظور چند اقدام ضروری است:

• دیپلمات‌ها باید بر اساس شایستگی و تخصص انتخاب شوند، نه وفاداری سیاسی یا خانوادگی. آموزش مداوم دیپلماسی، اقتصاد بین‌الملل، زبان‌های خارجی و فناوری‌های نوین باید اجباری باشد.

• سفارتخانه‌ها باید مأموریت اقتصادی و علمی پررنگ‌تری پیدا کنند. هر سفارت باید یک «واحد توسعه اقتصادی» داشته باشد که وظیفه‌اش جذب سرمایه‌گذاری خارجی، معرفی ظرفیت‌های صادراتی ایران و ایجاد پیوند با شرکت‌ها و دانشگاه‌های کشور میزبان باشد.

• ساختار داخلی وزارت خارجه باید شامل بخش‌های تخصصی مانند «دیپلماسی محیط‌زیست»، «دیپلماسی دیجیتال» و «دیپلماسی علمی» باشد. این تنوع باعث می‌شود سیاست خارجی تنها امنیتی و سیاسی نباشد، بلکه به ابزار توسعه پایدار تبدیل شود.نهاد دیگری که باید بازطراحی شود، شورای عالی امنیت ملی است. در ساختار گذشته ایران، این شورا سیاست خارجی را به گروگان امنیتی‌سازی گرفته بود. در مدل مطلوب، شورای امنیت ملی باید صرفاً بر مسائل امنیتی و دفاعی متمرکز باشد و نقش تصمیم‌گیری درباره روابط خارجی از آن گرفته شود. به‌جای آن، پارلمان و کمیسیون سیاست خارجی باید مسئول تعیین چارچوب‌های اصلی دیپلماسی باشند. بدین ترتیب، سیاست خارجی به‌جای آنکه ابزار یک گروه خاص باشد، به نماینده منافع کل ملت تبدیل می‌شود.

یکی از تحولات کلیدی، دیجیتال‌سازی دیپلماسی است. در جهان امروز، سیاست خارجی تنها در سفارتخانه‌ها و جلسات رسمی شکل نمی‌گیرد، بلکه در شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های بین‌المللی و فضای مجازی نیز رقم می‌خورد. ایران باید تیم‌های تخصصی «دیپلماسی دیجیتال» داشته باشد که روایت ملی کشور را در جهان بازنمایی کنند، در برابر اخبار جعلی واکنش نشان دهند و ارتباط مستقیم با افکار عمومی جهانی برقرار کنند.

در سطح منطقه‌ای، سیاست خارجی ایران باید بر اعتمادسازی پایدار با همسایگان متمرکز شود. این اعتمادسازی می‌تواند از مسیر همکاری‌های عملی آغاز شود: توافق‌نامه‌های مدیریت مشترک آب‌های مرزی، پروژه‌های انرژی مشترک با کشورهای خلیج فارس و آسیای میانه، و ایجاد بازارچه‌های مرزی برای تقویت اقتصاد محلی. چنین پروژه‌هایی نه‌تنها روابط سیاسی را بهبود می‌بخشند، بلکه زندگی روزمره مردم را نیز بهتر می‌کنند و همین امر

پشتوانه اجتماعی صلح منطقه‌ای می‌شود.

در سطح جهانی، ایران باید به چند سازمان کلیدی بین‌المللی بپیوندد یا نقش فعال‌تر ایفا کند:

- سازمان تجارت جهانی (WTO) برای ادغام در اقتصاد جهانی.
- کنوانسیون‌های محیط‌زیستی مانند توافق‌نامه پاریس برای مقابله با تغییر اقلیم.
- دادگاه کیفری بین‌المللی و کنوانسیون‌های ضد فساد برای تقویت اعتبار حقوقی کشور.

این عضویت‌ها نه‌تنها جایگاه ایران را در جامعه بین‌المللی ارتقا می‌دهند، بلکه سرمایه‌گذاران خارجی و همسایگان را نیز به تعامل با ایران مطمئن‌تر می‌سازند.یکی دیگر از حوزه‌های مهم، دیپلماسی ایرانیان خارج از کشور است. میلیون‌ها ایرانی در سراسر جهان زندگی می‌کنند و بسیاری از آن‌ها در دانشگاه‌ها، شرکت‌ها و نهادهای معتبر بین‌المللی فعال‌اند. سیاست خارجی نوین باید از این ظرفیت عظیم به‌عنوان «سرمایه ملی» استفاده کند. ایجاد شبکه‌های ارتباطی منظم، حمایت کنسولی واقعی و مشارکت ایرانیان خارج در پروژه‌های ملی می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین پشتوانه‌های دیپلماسی ایران باشد.در نهایت، سیاست خارجی جدید ایران باید «چندبعدی» باشد: در سطح جهانی متوازن، در سطح منطقه‌ای اعتمادساز، در سطح اقتصادی توسعه‌محور و در سطح فرهنگی مبتنی بر قدرت نرم. تنها با چنین سیاستی است که ایران می‌تواند از انزوا خارج شود، به جایگاه واقعی خود در منطقه و جهان برسد و منافع شهروندانش را تأمین کند.

سیاست خارجی نوین ایران اگر قرار باشد پایدار و کارآمد باشد، باید یک نقشه‌راه پنج‌ساله داشته باشد که بر اساس اولویت‌بندی دقیق طراحی شود. این نقشه‌راه می‌تواند به شکل زیر اجرا شود:

سال نخست: بازسازی اعتماد و عادی‌سازی روابط

- اعلام رسمی پایبندی به اصل عدم مداخله در کشورهای منطقه.
- آغاز مذاکرات برای بازگشایی کامل روابط دیپلماتیک با همسایگان.
- پیوستن به کنوانسیون‌های حقوق بشری و زیست‌محیطی به‌عنوان نشانه تغییر رویکرد.
- بازطراحی فوری وزارت خارجه و تعیین سفیران بر اساس شایستگی.

سال دوم: تمرکز بر اقتصاد و دیپلماسی منطقه‌ای

- تشکیل شورای همکاری اقتصادی با کشورهای همسایه برای پروژه‌های مشترک حمل‌ونقل، انرژی و آب.
- ایجاد مناطق آزاد مشترک در مرزها برای تقویت تجارت محلی.
- آغاز مذاکرات برای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی.
- جذب سرمایه‌گذاری خارجی در حوزه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری.

سال سوم: تثبیت موقعیت بین‌المللی

- حضور فعال در سازمان‌های بین‌المللی و ایفای نقش سازنده در حل بحران‌های جهانی (مانند تغییر اقلیم یا مهاجرت).
- توسعه دیپلماسی علمی: امضای توافق‌نامه‌های تبادل دانشجو و پژوهشگر با دانشگاه‌های معتبر جهان.
- تقویت شبکه دیپلماسی دیجیتال برای بازسازی تصویر ایران در افکار عمومی جهانی.

• فعال‌سازی ظرفیت ایرانیان خارج از کشور در حوزه فناوری و سرمایه‌گذاری.

سال چهارم: گسترش روابط استراتژیک متوازن

• امضای توافق‌نامه‌های استراتژیک بلندمدت با اروپا، آسیا و آمریکا بر پایه احترام متقابل.

• ایجاد کریدورهای حمل‌ونقل بین‌المللی (مانند مسیر شمال–جنوب) و تبدیل ایران به محور ترانزیت منطقه.

• توسعه صنعت گردشگری بین‌المللی با تسهیل صدور ویزا و تبلیغات گسترده جهانی.

• گسترش همکاری‌های فرهنگی از طریق جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و شبکه‌های فرهنگی جهانی.

سال پنجم: تثبیت ایران به‌عنوان بازیگر کلیدی منطقه

• رهبری ابتکارهای منطقه‌ای در حوزه محیط‌زیست و امنیت انرژی.

• ایفای نقش میانجی در حل بحران‌های منطقه‌ای برای افزایش اعتبار بین‌المللی.

• تکمیل عضویت ایران در نهادهای اقتصادی و حقوقی جهانی.

• تبدیل سیاست خارجی ایران به الگوی «دیپلماسی توسعه‌محور» در منطقه خاورمیانه.

این نقشه‌راه پنج‌ساله تنها زمانی عملی خواهد بود که سیاست خارجی از اسارت ایدئولوژی و انحصار گروه‌های خاص آزاد شود. سیاست خارجی باید در اختیار نهادهای منتخب مردم و تحت نظارت عمومی باشد. پارلمان باید کمیسیون قدرتمند سیاست خارجی داشته باشد که بتواند قراردادها، مذاکرات و توافقات را بررسی و شفاف به مردم گزارش دهد.در این چارچوب، سیاست خارجی ایران می‌تواند از یک عامل بحران و انزوا به یک موتور توسعه و صلح تبدیل شود. کشوری که به‌جای تنش‌آفرینی، به‌دنبال همکاری و رفاه مردم خود باشد، نه‌تنها جایگاهش در جهان ارتقا می‌یابد، بلکه اعتماد و امید شهروندانش نیز بازسازی می‌شود.برای اینکه سیاست خارجی به‌طور واقعی موتور توسعه کشور شود، باید ساختار وزارت خارجه و سفارتخانه‌ها بازطراحی شوند. وزارت خارجه نباید تنها وظیفه مکاتبه و تشریفات دیپلماتیک داشته باشد، بلکه باید به یک نهاد سیاست‌ساز و مجری راهبردی تبدیل شود.

وزارت خارجه نوین می‌تواند از چهار معاونت کلیدی تشکیل شود:

۱. معاونت دیپلماسی اقتصادی: وظیفه‌اش جذب سرمایه خارجی، توسعه صادرات غیرنفتی، پیگیری پروژه‌های مشترک اقتصادی و مدیریت روابط ایران با سازمان‌های اقتصادی جهانی است. هر سفارتخانه باید یک «دفتر توسعه اقتصادی» داشته باشد که مأموریتش معرفی ظرفیت‌های اقتصادی ایران و تسهیل ارتباط میان شرکت‌های خارجی و داخلی باشد.

۲. معاونت دیپلماسی علمی و فرهنگی: این بخش باید سیاست خارجی را از دایره سیاست و اقتصاد فراتر ببرد. وظیفه‌اش گسترش تبادلات علمی، حمایت از دانشگاه‌ها برای جذب دانشجویان خارجی، معرفی میراث فرهنگی ایران در جهان و تقویت قدرت نرم کشور است.

۳. معاونت دیپلماسی منطقه‌ای: تمرکز بر روابط با همسایگان، مدیریت بحران‌های مرزی، همکاری‌های زیست‌محیطی و انرژی. ایران با ۱۵ کشور مرز مشترک دارد و بدون مدیریت حرفه‌ای روابط منطقه‌ای، هیچ سیاست خارجی موفقی امکان‌پذیر نیست.

۴. معاونت دیپلماسی چندجانبه و دیجیتال: این بخش مسئول تعامل ایران با سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای

حقوقی جهانی و همچنین دیپلماسی دیجیتال در فضای مجازی است. جهان امروز تا حد زیادی در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد؛ بنابراین باید تیم‌های حرفه‌ای برای مدیریت تصویر ایران در عرصه جهانی ایجاد شوند. سفارتخانه‌ها نیز باید دگرگون شوند. در مدل سنتی، سفارتخانه بیشتر کار کنسولی و گزارش‌دهی به مرکز انجام می‌دهد. در مدل نوین، هر سفارت باید سه بخش فعال داشته باشد:

- دفتر اقتصادی: پیگیر سرمایه‌گذاری و تجارت.
- دفتر علمی، فرهنگی: مسئول ارتباط دانشگاهی و فرهنگی.
- دفتر رسانه و دیپلماسی عمومی: مسئول روایت ایران در رسانه‌های محلی و شبکه‌های اجتماعی.

این تغییرات تنها ساختاری نیست، بلکه نیازمند تغییر در فرهنگ دیپلماسی است. دیپلمات ایرانی باید نه نماینده یک ایدئولوژی، بلکه نماینده منافع مردم باشد. آموزش حرفه‌ای، آشنایی با زبان‌های جهانی، مهارت مذاکره و مدیریت بحران باید بخشی از الزامات استخدامی دیپلمات‌ها باشد.

در کنار وزارت خارجه، پارلمان نیز باید نقش پررنگی داشته باشد. کمیسیون سیاست خارجی پارلمان باید قدرت بررسی و تأیید همه قراردادهای بین‌المللی، توافق‌نامه‌های اقتصادی و معاهدات سیاسی را داشته باشد. جلسات این کمیسیون باید علنی باشد تا مردم در جریان باشند که دولت در عرصه جهانی چه تصمیم‌هایی می‌گیرد.

برای جلوگیری از فساد و ناکارآمدی، باید نظام شفافیت در سیاست خارجی نهادینه شود. به‌جز مذاکراتی که ماهیت امنیتی دارند، همه قراردادها، هزینه‌ها و توافق‌نامه‌ها باید به‌صورت عمومی منتشر شوند. تجربه نشان داده که سیاست خارجی پنهانی اغلب منجر به فساد یا هزینه‌های سنگین برای کشور می‌شود.در نهایت، سیاست خارجی ایران باید از «دیپلماسی واکنشی» به «دیپلماسی پیش‌دستانه» تبدیل شود. یعنی به جای آنکه تنها در برابر فشارها و بحران‌ها واکنش نشان دهد، باید خود ابتکار عمل در پروژه‌های منطقه‌ای و جهانی را در دست بگیرد. مثلاً ایران می‌تواند رهبر یک ائتلاف منطقه‌ای برای مقابله با تغییرات اقلیمی یا ایجاد کریدورهای انرژی و حمل‌ونقل باشد.با چنین بازطراحی نهادی، سیاست خارجی ایران می‌تواند از ابزاری برای انزوا و بحران به ابزاری برای توسعه و رفاه مردم تبدیل شود.

هیچ جامعه‌ای بدون حاکمیت قانون پایدار نمی‌شود. در ایران یکی از ریشه‌های اصلی استبداد، فساد و تبعیض این بوده که قانون یا به نفع حاکمان نوشته شده، یا به دلخواه اجرا شده و یا به‌طور کامل نادیده گرفته شده است. در چنین شرایطی، شهروندان نه‌تنها به قانون اعتماد ندارند، بلکه آن را ابزار ظلم می‌دانند. بازسازی ایران بدون بازسازی حقوقی و استقرار واقعی حاکمیت قانون امکان‌پذیر نیست. حاکمیت قانون یعنی همه افراد و نهادها ، از شهروند عادی تا بالاترین مقام سیاسی ، در برابر قانون برابر باشند. هیچ فرد یا نهادی فراتر از قانون قرار نگیرد و هیچ مقامی نتواند قانون را به سود خود تغییر دهد. این اصل باید ستون فقرات نظام جمهوری نوین باشد. برای رسیدن به آن، چند اقدام بنیادین ضروری است.

گام نخست، **بازنویسی قانون اساسی** است. قانون اساسی باید شفاف، کوتاه، غیرمبهم و متکی بر اصول جهانی حقوق بشر باشد. در آن باید حقوق بنیادین شهروندان به‌عنوان اصول تغییرناپذیر ثبت شوند. همین‌طور باید سازوکاری ایجاد شود که هیچ نهادی ، حتی پارلمان ، نتواند این حقوق را محدود کند.

گام دوم، **بازسازی قوه قضائیه** است. دستگاه قضایی ایران طی دهه‌ها به ابزار سیاسی تبدیل شده و استقلال خود را از دست داده است. برای استقرار حاکمیت قانون، قوه قضائیه باید کاملاً مستقل باشد. قضات باید بر اساس شایستگی و تجربه انتخاب شوند، نه وابستگی سیاسی یا ایدئولوژیک. همچنین باید یک دادگاه قانون اساسی مستقل ایجاد شود که بتواند قوانین یا تصمیم‌های مغایر با حقوق اساسی را لغو کند.

گام سوم، **یکپارچه‌سازی و شفاف‌سازی قوانین** است. ایران هزاران قانون پراکنده و متناقض دارد. نتیجه آن شده که اجرای قانون سلیقه‌ای و پر از فساد است. باید یک پروژه ملی برای بازنگری قوانین آغاز شود: قوانین زائد حذف شوند، قوانین متناقض اصلاح شوند و مجموعه‌ای شفاف و ساده از قوانین اساسی باقی بماند. این قوانین باید به‌صورت دیجیتال و رایگان در اختیار همه مردم قرار گیرد تا هیچ‌کس نتواند از بی‌اطلاعی مردم سوءاستفاده کند.

گام چهارم، **تقویت نهادهای نظارتی و ضد فساد** است. قانون زمانی معنا پیدا می‌کند که تخطی از آن هزینه داشته باشد. نهادهای مستقل نظارتی ، مانند دیوان محاسبات، کمیسیون ملی ضد فساد و کمیسیون حقوق بشر ، باید اختیارات کافی برای بررسی تخلفات و معرفی مقامات متخلف به دادگاه داشته باشند. گزارش‌های این نهادها باید عمومی باشد و رسانه‌ها بتوانند آزادانه درباره آن اطلاع‌رسانی کنند.

گام پنجم، **آموزش و فرهنگ‌سازی حقوقی** است. شهروندان باید بدانند چه حقوقی دارند و چگونه می‌توانند از آن دفاع کنند. آموزش حقوق شهروندی باید از مدارس آغاز شود و رسانه‌ها باید وظیفه آگاهی‌بخشی در این زمینه را داشته باشند. جامعه‌ای که حقوق خود را نمی‌شناسد، نمی‌تواند حاکمیت قانون را حفظ کند. بازسازی حقوقی همچنین به معنای قطع پیوند دین و قانون‌گذاری است. در جمهوری نوین، قانون تنها باید بر پایه حقوق بشر و اصول دموکراسی نوشته شود، نه تفسیرهای دینی یا ایدئولوژیک. دین امری شخصی است و نمی‌تواند مبنای قانون عمومی باشد. تنها در چنین شرایطی است که همه شهروندان ، صرف‌نظر از مذهب یا بی‌مذهبی ، خود را برابر در برابر قانون خواهند دانست.در نهایت، حاکمیت قانون باید در عمل تثبیت شود. اگر شهروندی شکایتی علیه یک مقام عالی‌رتبه مطرح کند، دادگاه باید همان‌گونه رسیدگی کند که به شکایت علیه یک فرد عادی رسیدگی می‌کند. اگر این برابری در عمل اتفاق بیفتد، اعتماد عمومی بازسازی می‌شود و شهروندان قانون را نه ابزار سرکوب، بلکه

ضامن آزادی و عدالت خواهند دانست.حاکمیت قانون و بازسازی حقوقی، اساس گذار به دموکراسی پایدار است. بدون آن، حتی بهترین برنامه‌های اقتصادی و سیاسی نیز به فساد و بی‌اعتمادی منتهی خواهند شد. بازسازی حقوقی تنها با اصلاح متن قوانین کافی نیست؛ باید یک مدل مرحله‌به‌مرحله اجرایی طراحی شود تا کشور از وضعیت فعلی به سمت یک نظام حقوقی شفاف و عادلانه حرکت کند. این مسیر می‌تواند در چهار مرحله اصلی اجرا شود:

مرحله اول: پاک‌سازی و توقف بی‌عدالتی (۶ تا ۱۲ ماه نخست)

• لغو فوری همه قوانین و مقرراتی که آشکارا با حقوق بشر و برابری شهروندان در تضاد هستند؛ مانند قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان، اقلیت‌های دینی و قومی.

• توقف دادگاه‌های غیرعلنی و ویژه، و جایگزینی آن‌ها با دادگاه‌های علنی و شفاف.

• آزادی فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی، به‌عنوان نشانه آغاز حاکمیت قانون.

• تشکیل کمیسیون ملی بازنگری قوانین برای شناسایی قوانین متروک و متناقض.

مرحله دوم: بازسازی نهادی (یک تا سه سال)

• ایجاد دادگاه قانون اساسی مستقل که مرجع نهایی تشخیص مطابقت قوانین با حقوق اساسی باشد.

• اصلاح ساختار قوه قضائیه: انتخاب رئیس قوه توسط پارلمان یا شورای قضات مستقل، نه انتصاب سیاسی.

• تدوین آیین‌نامه شفاف برای انتخاب و ارتقای قضات بر اساس شایستگی، تخصص و استقلال.

• دیجیتال‌سازی کامل روند دادرسی: هر پرونده، حکم و روند رسیدگی باید به‌طور عمومی قابل مشاهده باشد (به‌جز در موارد امنیت فردی).

مرحله سوم: تثبیت شفافیت و پاسخ‌گویی (سه تا پنج سال)

• الزام همه نهادهای عمومی و دولتی به انتشار قوانین و مقررات داخلی‌شان در سامانه ملی شفافیت.

• تقویت نهادهای ضد فساد با اختیارات قضایی و ضمانت اجرای قوی.

• ایجاد سامانه ملی گزارشگری مردمی که شهروندان بتوانند تخلفات اداری و قضایی را ثبت کنند و گزارش‌ها به‌طور علنی پیگیری شود.

• تشکیل کمیسیون ملی حقوق بشر با دسترسی مستقیم به زندان‌ها و مراکز امنیتی، برای جلوگیری از هرگونه نقض سیستماتیک حقوق شهروندان.

مرحله چهارم: نهادینه‌سازی و فرهنگ‌سازی (پنج تا ده سال)

• بازنگری دوره‌ای در قوانین: هر پنج سال یک بار کمیسیون بازنگری موظف باشد همه قوانین را مرور و به‌روز کند.

• آموزش حقوق شهروندی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها. شهروندان باید یاد بگیرند چگونه از حقوق خود دفاع کنند و از مسیر قانونی خواسته‌هایشان را پیگیری کنند.

• پیوند نظام حقوقی با نهادهای بین‌المللی: پیوستن به کنوانسیون‌های جهانی و پذیرش نظارت‌های بین‌المللی در حوزه حقوق بشر و عدالت.

• تضمین استقلال و امنیت وکلا، خبرنگاران و فعالان مدنی که نقش حیاتی در نظارت بر اجرای قانون دارند.

این چهار مرحله نه‌تنها ساختار حقوقی کشور را بازسازی می‌کند، بلکه فرهنگ حقوقی جامعه را تغییر می‌دهد. در نظام استبدادی، قانون ابزاری برای کنترل و سرکوب است؛ اما در جمهوری قانون‌مدار، قانون باید ابزار آزادی و عدالت باشد. تفاوت در همین نگاه است.اجرای این مدل نیازمند شجاعت سیاسی و پشتوانه اجتماعی است. گروه‌های ذی‌نفع که از فساد و بی‌قانونی سود می‌برند مقاومت خواهند کرد. بنابراین جامعه مدنی، رسانه‌های آزاد و نهادهای مردمی باید ضامن اجرای این اصلاحات باشند. بدون فشار و مشارکت شهروندان، هیچ اصلاح حقوقی پایدار نخواهد بود.بازسازی حقوقی در نهایت به این معناست که شهروند ایرانی برای نخستین بار بداند و مطمئن باشد که قانون در خدمت اوست، نه علیه او. این نقطه آغاز اعتماد عمومی و ستون اصلی جمهوری آینده خواهد بود.

هیچ جامعه‌ای پس از دوره‌های طولانی استبداد، سرکوب و فساد نمی‌تواند بدون مواجهه با گذشته به آینده‌ای سالم و پایدار برسد. انکار جنایت‌ها یا نادیده گرفتن حقوق قربانیان، تنها زخم‌ها را عمیق‌تر می‌کند و بستر انتقام‌جویی یا تکرار خشونت را فراهم می‌سازد. به همین دلیل، مفهوم عدالت انتقالی به‌عنوان یکی از ستون‌های بازسازی سیاسی و اجتماعی در دوران گذار مطرح می‌شود. عدالت انتقالی یعنی مجموعه‌ای از سیاست‌ها و سازوکارها برای روشن کردن حقیقت، محاکمه مسئولان اصلی نقض حقوق بشر، جبران خسارت قربانیان و ایجاد زمینه آشتی ملی، بدون آنکه کشور در چرخه خشونت گرفتار شود.عدالت انتقالی چند محور اصلی دارد.

نخست، **حق دانستن حقیقت.** خانواده‌های قربانیان و کل جامعه حق دارند بدانند چه اتفاقی افتاده، چه کسانی مسئول بوده‌اند و چه بر سر ناپدیدشدگان و کشته‌شدگان آمده است. برای این منظور باید یک کمیسیون حقیقت‌یاب ملی تشکیل شود که وظیفه‌اش جمع‌آوری شهادت‌ها، اسناد و مدارک درباره نقض حقوق بشر، سرکوب‌های سیاسی، فساد گسترده و جنایت‌های حکومتی باشد. این کمیسیون باید مستقل، شفاف و با مشارکت قربانیان و جامعه مدنی عمل کند و گزارش نهایی‌اش به‌طور علنی منتشر شود.

دوم، **محاکمه عادلانه مسئولان اصلی.** عدالت انتقالی به معنای انتقام‌گیری کور نیست؛ بلکه به معنای محاکمه منصفانه افرادی است که در سطوح بالای قدرت دستور جنایت داده یا فساد سیستماتیک ایجاد کرده‌اند. این افراد باید در دادگاه‌های ویژه با حضور وکلای مدافع، خبرنگاران و ناظران بین‌المللی محاکمه شوند تا اعتماد عمومی به عدالت بازسازی گردد. کارکنان و مأموران رده پایین‌تر که تحت اجبار عمل کرده‌اند، می‌توانند با همکاری در روشن‌کردن حقیقت و ارائه شهادت، از تخفیف یا عفو مشروط برخوردار شوند.

سوم، **جبران خسارت قربانیان.** عدالت انتقالی بدون ترمیم مادی و معنوی زخم‌های قربانیان ناقص خواهد بود. خانواده‌های کشته‌شدگان باید غرامت دریافت کنند، زندانیان سیاسی و عقیدتی سابق باید مورد حمایت ویژه قرار گیرند، و آسیب‌دیدگان باید امکان بازگشت به زندگی عادی داشته باشند. این جبران می‌تواند شامل بازگرداندن اموال مصادره‌شده، دسترسی به خدمات درمانی و روانی، اولویت در اشتغال و تحصیل یا حتی عذرخواهی رسمی از سوی دولت باشد.

چهارم، **اصلاح نهادی برای جلوگیری از تکرار.** اگر همان نهادهای امنیتی، قضایی و اداری که مسئول جنایت‌ها بوده‌اند بدون تغییر ادامه یابند، چرخه سرکوب دوباره تکرار خواهد شد. بنابراین عدالت انتقالی باید با اصلاح ساختاری همراه باشد: پاک‌سازی نهادهای امنیتی از عاملان نقض حقوق بشر، بازسازی قوه قضائیه مستقل، و ایجاد نظام نظارت دائمی بر نیروهای مسلح و نهادهای اجرایی.

پنجم، **آشتی اجتماعی و ملی.** عدالت انتقالی تنها با مجازات کامل به دست نمی‌آید. در بسیاری از کشورها تجربه نشان داده که جامعه نیازمند نوعی گفت‌وگو و بخشش نیز هست. این به معنای فراموشی نیست، بلکه به معنای یافتن راهی برای ادامه زندگی مشترک بدون کینه و انتقام است. کمیسیون‌های حقیقت و آشتی در آفریقای جنوبی نمونه‌ای موفق از این رویکرد بودند. در ایران نیز می‌توان از چنین مدلی بهره گرفت: برگزاری جلسات عمومی شهادت قربانیان، شنیدن اعتراف عاملان و فراهم کردن فرصت برای عذرخواهی و آشتی.

اجرای عدالت انتقالی در ایران باید بر پایه سه اصل باشد:

• شفافیت کامل؛ هیچ موضوعی نباید پشت درهای بسته بماند.
• مشارکت قربانیان؛ بدون حضور و صدای مستقیم قربانیان، هیچ فرایندی مشروعیت نخواهد داشت.
• پرهیز از انتقام‌جویی کور؛ عدالت باید منصفانه و در چارچوب قانون اجرا شود، نه با خشونت متقابل.
در نهایت، عدالت انتقالی به جامعه این پیام را می‌دهد که جنایت‌ها و ظلم‌ها نه فراموش می‌شوند و نه بدون پاسخ باقی می‌مانند، اما در عین حال کشور به دام چرخه خشونت نمی‌افتد. این مسیر هم حافظ کرامت قربانیان است و هم ضامن آینده‌ای مبتنی بر عدالت و صلح پایدار.
برای اینکه عدالت انتقالی در ایران به‌طور واقعی و پایدار اجرا شود، لازم است تجربه کشورهای مختلف به‌صورت تطبیقی بررسی و متناسب با شرایط بومی ایران بازطراحی شود.

آفریقای جنوبی یکی از مشهورترین نمونه‌هاست. پس از پایان آپارتاید، این کشور با خطر فروپاشی و انتقام‌گیری گسترده مواجه بود. نلسون ماندلا و اسقف دزموند توتو «کمیسیون حقیقت و آشتی» را راه‌اندازی کردند. این کمیسیون به عاملان جنایت‌ها فرصت داد تا حقیقت را آشکار کنند و در صورت اعتراف کامل، از مجازات سنگین معاف شوند. قربانیان نیز فرصت داشتند داستان‌های خود را بازگو کنند. این رویکرد توانست تا حد زیادی چرخه خشونت را متوقف کند و جامعه را به سمت آشتی ملی ببرد، هرچند هنوز نقدهایی به ناکافی بودن جبران خسارت وجود دارد.

شیلی پس از دیکتاتوری پینوشه رویکرد متفاوتی داشت. در ابتدا، فشار سیاسی و نظامی مانع از محاکمه گسترده عاملان شد، اما با گذشت زمان و تغییر شرایط، دادگاه‌ها توانستند بسیاری از مسئولان جنایت‌ها را محاکمه کنند. در کنار آن، برنامه‌های جبران خسارت مالی و اجتماعی برای قربانیان اجرا شد. این تجربه نشان می‌دهد که عدالت انتقالی گاهی تدریجی است و ممکن است در چند مرحله تحقق یابد.

اروپای شرقی پس از فروپاشی بلوک شرق نیز الگوهای متنوعی داشت. در آلمان شرقی، دسترسی عمومی به پرونده‌های پلیس مخفی (شتازی) فراهم شد تا مردم بدانند چه کسانی در سرکوب‌ها نقش داشتند. در لهستان و مجارستان، بسیاری از عاملان سابق اجازه یافتند به زندگی عادی بازگردند، اما از تصدی سمت‌های حساس سیاسی و امنیتی منع شدند. این مدل که به «پاک‌سازی نهادی» یا lustration معروف است، مانع بازگشت عاملان سرکوب به قدرت شد.

این تجربه‌ها نشان می‌دهد که ایران نیز باید مدل ترکیبی خود را طراحی کند:
• از آفریقای جنوبی می‌توان درس گرفت که حقیقت باید آشکار شود و گفت‌وگوی عمومی ضروری است.
• از شیلی می‌توان آموخت که حتی اگر محاکمه همه عاملان در ابتدا ممکن نباشد، باید سازوکارهای تدریجی محاکمه فراهم گردد.
• از آلمان شرقی می‌توان ایده دسترسی عمومی به پرونده‌های امنیتی و ممنوعیت سیاسی عاملان سابق را گرفت.

برای ایران، کمیسیون حقیقت و عدالت می‌تواند نهادی کلیدی باشد. این کمیسیون باید:

• مستقل از دولت و تحت نظارت پارلمان یا یک شورای ملی باشد.

• ترکیبی از نمایندگان قربانیان، حقوقدانان مستقل، فعالان مدنی و کارشناسان بین‌المللی را شامل شود.

• جلسات علنی برگزار کند تا روایت قربانیان شنیده شود و عاملان مجبور به پاسخ‌گویی شوند.

• گزارش‌های عمومی منتشر کند و نقشه‌ای برای جبران خسارت و اصلاح نهادی ارائه دهد.

در حوزه جبران خسارت، باید سازوکاری چندبعدی طراحی شود:

• بازگرداندن اموال و دارایی‌های مصادره‌شده.

• پرداخت غرامت مالی به خانواده‌های قربانیان.

• ارائه خدمات درمانی و روان‌درمانی به آسیب‌دیدگان.

• اولویت در اشتغال، تحصیل و مسکن برای بازماندگان.

• عذرخواهی رسمی دولت و ثبت خاطره جمعی قربانیان در تاریخ ملی (مثلاً ایجاد موزه‌ها یا روزهای یادبود).

عدالت انتقالی بدون اصلاح نهادی بی‌معناست. نیروهای امنیتی، قضایی و اداری که عاملان سرکوب بوده‌اند باید پاک‌سازی شوند. اما این پاک‌سازی باید هدفمند باشد: تمرکز بر مسئولان اصلی و کسانی که دست مستقیم در جنایت داشتند، نه پاک‌سازی گسترده‌ای که خود منجر به بی‌ثباتی و بی‌اعتمادی شود.در نهایت، عدالت انتقالی در ایران باید پیام روشنی به جامعه بدهد: «جنایت فراموش نمی‌شود، اما کشور به انتقام کور فرو نمی‌غلتد. قربانیان عزت و حقوق خود را بازمی‌یابند و عاملان اصلی پاسخ‌گو می‌شوند، تا چرخه ظلم دیگر تکرار نشود.»

برای اینکه عدالت انتقالی در ایران به یک سیاست اجرایی واقعی تبدیل شود و صرفاً در حد شعار باقی نماند، لازم است یک نقشه عملیاتی مرحله‌به‌مرحله طراحی گردد. این نقشه می‌تواند به شکل زیر پیش برود:

مرحله اول: حقیقت‌یابی و ثبت حافظه جمعی (سال اول تا دوم)

• تشکیل «کمیسیون حقیقت و عدالت» با اختیارات گسترده برای دسترسی به اسناد، بازجویی از عاملان و شنیدن شهادت قربانیان.

• ایجاد «آرشیو ملی حقوق بشر» که همه اسناد، اعترافات و گزارش‌ها در آن ثبت و برای نسل‌های آینده حفظ شود.

• برگزاری جلسات علنی در سراسر کشور، جایی که قربانیان و خانواده‌هایشان بتوانند روایت خود را بازگو کنند و عاملان مجبور شوند در برابر افکار عمومی پاسخ دهند.

• اختصاص روز یا هفته ملی یادبود قربانیان برای پاسداشت خاطره آن‌ها و آموزش عمومی.

مرحله دوم: محاکمه مسئولان اصلی و پاک‌سازی نهادی (سال دوم تا چهارم)

• تشکیل دادگاه‌های ویژه عدالت انتقالی، با ترکیب قضات داخلی و ناظران بین‌المللی برای اطمینان از بی‌طرفی.

• تمرکز محاکمه‌ها بر مسئولان ارشد سیاسی، امنیتی و قضایی که دستور یا مدیریت سرکوب‌ها را بر عهده داشتند.

• اجرای سیاست «پاک‌سازی هدفمند» در نهادهای امنیتی و قضایی: مسئولان اصلی برکنار و محاکمه شوند، اما کارکنان رده پایین با شرط همکاری و اعتراف می‌توانند باقی بمانند.

• انتشار علنی احکام دادگاه‌ها و گزارش‌های تخلفات نهادی برای بازسازی اعتماد عمومی.

مرحله سوم: جبران خسارت قربانیان (سال دوم تا پنجم)

• ایجاد «صندوق ملی جبران خسارت» که از محل دارایی‌های بازپس‌گرفته‌شده از فاسدان و مسئولان سرکوب تأمین شود.

• پرداخت غرامت مالی به خانواده‌های جان‌باختگان و حمایت مادی از آسیب‌دیدگان.

• ارائه خدمات درمانی و روان‌درمانی رایگان به بازماندگان خشونت‌های سیاسی.

• بازگرداندن اموال مصادره‌شده و لغو پرونده‌های قضایی ناعادلانه علیه فعالان مدنی و سیاسی.

• ایجاد برنامه‌های توانمندسازی شغلی و آموزشی برای قربانیان و فرزندانشان.

مرحله چهارم: آشتی اجتماعی و تضمین عدم تکرار (سال چهارم به بعد)

• ایجاد «شورای آشتی ملی» که شامل نمایندگان قربانیان، عاملان نادم، رهبران اجتماعی و شخصیت‌های اخلاقی باشد. این شورا وظیفه دارد راهکارهایی برای ترمیم شکاف‌های اجتماعی و کاهش نفرت و کینه طراحی کند.

• اصلاح بنیادین نهادهای امنیتی و قضایی تا امکان نقض دوباره حقوق بشر وجود نداشته باشد.

• گنجاندن اصول عدالت انتقالی در قانون اساسی جدید، تا هر حکومتی در آینده ملزم به پاسخ‌گویی درباره جنایت‌های احتمالی باشد.

• آموزش عمومی درباره گذشته و تبدیل تجربه قربانیان به بخشی از تاریخ رسمی کشور، تا نسل‌های آینده از تکرار آن جلوگیری کنند.

اجرای چنین نقشه‌ای می‌تواند ایران را از چرخه بی‌اعتمادی، نفرت و خشونت بیرون آورد. بدون عدالت انتقالی، جامعه یا درگیر انتقام‌جویی کور می‌شود یا جنایت‌ها در سکوت فراموش می‌شوند؛ هر دو حالت به بازتولید استبداد می‌انجامد. عدالت انتقالی راه سوم است: حقیقت روشن می‌شود، حقوق قربانیان احیا می‌شود، عاملان اصلی پاسخ‌گو می‌شوند، و جامعه فرصت می‌یابد با گذشته روبه‌رو شود و آینده‌ای تازه بسازد.

نظام قضایی ستون اصلی اجرای عدالت و تضمین حقوق شهروندان است. اگر این نهاد فاسد، ناکارآمد یا وابسته به سیاست باشد، هیچ قانونی، بهترین قانون‌ها در عمل به عدالت نمی‌انجامد. در ایران، قوه قضائیه طی دهه‌ها به ابزار سرکوب سیاسی، فساد گسترده و اجرای تبعیض تبدیل شده است. بنابراین بازسازی کشور بدون اصلاحات بنیادین در ساختار قضایی امکان‌پذیر نخواهد بود.

نخستین اصل در اصلاح نظام قضایی، استقلال کامل آن است. قوه قضائیه نباید تحت فرمان یا نفوذ هیچ مقام سیاسی باشد. رئیس قوه قضائیه باید نه با انتصاب حکومتی، بلکه با رأی پارلمان یا شورایی متشکل از نمایندگان قضات، وکلا و جامعه مدنی انتخاب شود. این تغییر باعث می‌شود قوه قضائیه خود را وامدار مردم بداند نه یک فرد یا حزب سیاسی.

دومین اصل، **انتخاب و ارتقای قضات بر اساس شایستگی** است. در سیستم گذشته، وفاداری سیاسی یا ایدئولوژیک معیار اصلی انتصاب قضات بوده است. در مدل مطلوب، باید یک «شورای عالی قضات» مستقل وجود داشته باشد که روند استخدام، آموزش، ارتقا و برکناری قضات را بر اساس معیارهای حرفه‌ای و اخلاقی مدیریت کند. آموزش قضات باید مستمر و به‌روز باشد و شامل مباحثی مانند حقوق بشر، حقوق تطبیقی و فناوری‌های نوین قضایی شود.

سومین اصل، شفافیت و پاسخ‌گویی است. نظام قضایی ایران به دلیل پنهان‌کاری گسترده همواره منبع بی‌اعتمادی بوده است. برای اصلاح آن، باید سامانه‌های دیجیتال ایجاد شود که همه مراحل دادرسی، احکام و دلایل صدور آن‌ها در دسترس عمومی قرار گیرد (به استثنای مواردی که امنیت فردی یا حریم خصوصی ایجاب کند). علاوه بر این، جلسات مهم دادگاه‌ها باید علنی برگزار شوند و رسانه‌ها آزاد باشند روند قضایی را پوشش دهند.

چهارمین اصل، تقویت وکلا و حق دفاع است. در یک نظام قضایی سالم، وکلا ستون اصلی عدالت‌اند. باید استقلال کامل کانون وکلا تضمین شود و هیچ نهادی حق محدود کردن فعالیت وکلای مستقل را نداشته باشد. همچنین باید برای شهروندانی که توانایی مالی ندارند، نظام وکالت رایگان یا کم‌هزینه ایجاد گردد تا هیچ‌کس به دلیل فقر از حق دفاع محروم نشود.

پنجمین اصل، ایجاد دادگاه قانون اساسی است. این دادگاه وظیفه دارد مطابقت قوانین و تصمیم‌های اجرایی با قانون اساسی و حقوق بنیادین شهروندان را بررسی کند. هر شهروند یا سازمان مدنی باید بتواند شکایتی علیه قوانین ناقض حقوق اساسی مطرح کند و دادگاه قانون اساسی اختیار لغو آن قوانین را داشته باشد. این سازوکار مهم‌ترین تضمین در برابر بازگشت استبداد خواهد بود.

ششمین اصل، دیجیتال‌سازی و تسهیل دسترسی به عدالت است. بسیاری از مردم ایران به دلیل بوروکراسی پیچیده یا هزینه‌های سنگین نمی‌توانند به عدالت دسترسی پیدا کنند. ایجاد سامانه‌های دیجیتال برای ثبت دادخواست، پیگیری پرونده‌ها و دریافت مشاوره حقوقی می‌تواند هزینه‌ها را کاهش دهد و عدالت را در دسترس‌تر کند.

هفتمین اصل، پاک‌سازی و بازسازی نهادی است. بسیاری از مقامات قضایی فعلی یا در نقض حقوق بشر نقش داشته‌اند یا در فساد سیستماتیک شریک بوده‌اند. بدون پاک‌سازی هدفمند این افراد، اصلاحات ممکن نیست. باید یک کمیسیون مستقل تشکیل شود که سوابق مقامات قضایی را بررسی و عاملان تخلف را برکنار کند.

هشتمین اصل، تقویت دادگاه‌های محلی و مردمی است. عدالت نباید تنها در پایتخت متمرکز باشد. دادگاه‌های محلی با اختیارات کافی و نظارت مردمی باید در سراسر کشور فعال باشند. در عین حال، برای جلوگیری از فساد محلی، باید سازوکارهای نظارتی قوی وجود داشته باشد. در نهایت، اصلاح نظام قضایی باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ‌کس قدرتمندترین مقام کشور نتواند از پاسخ‌گویی در برابر قانون فرار کند. تنها در چنین شرایطی است که شهروندان به قانون اعتماد می‌کنند و جمهوری نوین می‌تواند بر پایه عدالت پایدار بماند.اصلاح نظام قضایی تنها در سطح قوانین و نهادها کافی نیست؛ باید فرهنگ حقوقی و ساختارهای پشتیبان عدالت نیز دگرگون شوند. یکی از مهم‌ترین بخش‌ها در این زمینه، آموزش حقوقی عمومی است. در ایران، بیشتر شهروندان شناخت دقیقی از حقوق و تکالیف خود ندارند. این ناآگاهی باعث شده که همواره زمینه سوءاستفاده مقامات و دستگاه‌ها فراهم باشد. برای رفع این مشکل باید آموزش حقوقی به بخشی از نظام آموزشی عمومی تبدیل شود: از دبستان تا دانشگاه، دانش‌آموزان و دانشجویان باید با حقوق اساسی، ساختار قضایی و راه‌های دسترسی به عدالت آشنا شوند. رسانه‌ها نیز موظف باشند برنامه‌های آموزشی حقوقی ساده و قابل فهم تولید کنند.یکی دیگر از حوزه‌های کلیدی، اصلاح زندان‌ها و نظام کیفری است. زندان در ایران بیشتر ابزار سرکوب سیاسی و انتقام‌گیری بوده تا اصلاح و بازپروری. در نظام قضایی نوین، زندان باید آخرین گزینه و تنها برای جرایم سنگین به کار رود. برای بسیاری از جرایم غیرخشونت‌آمیز می‌توان از مجازات‌های جایگزین مانند خدمات عمومی، جریمه‌های مالی یا دوره‌های آموزشی استفاده کرد. زندان‌ها نیز باید به مراکز بازپروری واقعی تبدیل شوند که در آن حقوق زندانیان رعایت شود و برنامه‌های حرفه‌آموزی و روان‌درمانی اجرا گردد.شفافیت مالی و اداری دستگاه قضایی نیز حیاتی است. بسیاری از فسادهای سیستماتیک ایران ناشی از تاریک بودن روندهای مالی در قوه قضائیه بوده است. بودجه، قراردادها، انتصابات و هزینه‌های قوه قضائیه باید به‌طور کامل در دسترس عموم باشد. قضات و مقامات عالی‌رتبه باید موظف به ارائه «اظهارنامه دارایی» باشند تا مشخص شود ثروت آن‌ها از راه مشروع به دست آمده یا ناشی از فساد و رانت.
برای تضمین عدالت پایدار، باید نهادهای مستقل نظارتی بر دستگاه قضایی فعال باشند. کمیسیون ملی حقوق بشر، دیوان محاسبات و سازمان‌های مدنی باید بتوانند آزادانه روند کار دادگاه‌ها را بررسی کنند. همچنین وکلا، خبرنگاران و نهادهای مدنی باید حق دسترسی به اطلاعات قضایی داشته باشند، مگر در مواردی که آشکارا به امنیت فردی لطمه بزند.اصلاح نظام قضایی همچنین باید به سمت همگرایی با استانداردهای بین‌المللی حرکت کند. ایران باید به معاهدات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر، دادگاه کیفری بین‌المللی و کنوانسیون‌های ضد شکنجه و تبعیض بپیوندد. این پیوستن نه‌تنها اعتماد جهانی را به نظام حقوقی کشور تقویت می‌کند، بلکه به شهروندان ایرانی این اطمینان را می‌دهد که حقوقشان بر اساس معیارهای جهانی تضمین شده است.در کنار همه این اصلاحات، باید فرهنگ قضایی جدیدی شکل بگیرد؛ فرهنگی که در آن قاضی خود را نه ابزار حکومت، بلکه خادم عدالت و مردم بداند. این تغییر فرهنگی نیازمند آموزش‌های مستمر، تقویت اخلاق حرفه‌ای و ایجاد انگیزه‌های مثبت برای قضات و کارکنان قضایی است.در نهایت، اصلاح نظام قضایی به معنای ایجاد سازوکاری است که در آن هیچ‌کس قدرتمندترین سیاستمدار یا ثروتمندترین سرمایه‌دار نتواند خود را بالاتر از قانون بداند. جامعه‌ای که مطمئن باشد عدالت مستقل، شفاف و بی‌طرف عمل می‌کند، نه‌تنها اعتماد عمومی را بازمی‌یابد بلکه پایه‌ای پایدار

برای توسعه سیاسی و اقتصادی خواهد داشت. یکی از نقاط ضعف جدی نظام قضایی ایران، نبود یک دادگاه قانون اساسی مستقل و کارآمد است. در عمل، هیچ مرجع حقوقی وجود نداشته که بتواند قوانین مصوب یا تصمیم‌های اجرایی را از منظر حقوق بنیادین شهروندان بررسی و در صورت لزوم باطل کند. نتیجه آن، تصویب قوانین تبعیض‌آمیز و اجرای سیاست‌هایی بوده که آشکارا با حقوق بشر در تضاد بوده‌اند. برای پر کردن این خلأ، ایجاد یک دادگاه قانون اساسی در جمهوری نوین ضروری است.این دادگاه باید دارای اختیاراتی گسترده باشد: هر شهروند، حزب یا سازمان مدنی باید بتواند علیه قانونی که آن را ناقض حقوق اساسی می‌داند، شکایت کند. این دادگاه باید متشکل از قضات مستقل و متخصصان حقوق اساسی باشد که از طریق یک روند شفاف و غیرسیاسی انتخاب شوند. دوره خدمت آن‌ها باید محدود اما غیرقابل برکناری توسط مقامات سیاسی باشد تا استقلالشان حفظ شود. در بسیاری از کشورها، این دادگاه‌ها مهم‌ترین ابزار جلوگیری از بازگشت استبداد یا نقض سیستماتیک حقوق بشر بوده‌اند.بخش مهم دیگر، اصلاح قوانین کیفری و آیین دادرسی است. قوانین فعلی ایران پر از مجازات‌های خشن، تبعیض‌آمیز و غیرانسانی است. در جمهوری نوین، همه اشکال مجازات بی‌رحمانه مانند شلاق یا اعدام باید لغو شوند. مجازات‌ها باید متناسب با جرم، اصلاح‌گرانه و عادلانه باشند. همچنین آیین دادرسی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که حقوق متهم در تمام مراحل تضمین شود: دسترسی فوری به وکیل، دادرسی علنی، منع شکنجه برای اعتراف‌گیری، و امکان تجدیدنظر مستقل در همه احکام.یکی دیگر از اصلاحات کلیدی، تقویت دادگاه‌های تخصصی است. بسیاری از پرونده‌ها نیاز به دانش تخصصی دارند (مانند پرونده‌های محیط‌زیستی، اقتصادی، فناوری یا پزشکی). تشکیل دادگاه‌های تخصصی با حضور کارشناسان مستقل باعث می‌شود عدالت دقیق‌تر و سریع‌تر اجرا شود.در حوزه عدالت اجتماعی، باید نظام معاضدت قضایی و وکالت عمومی توسعه یابد. عدالت زمانی واقعی است که همه مردم، صرف‌نظر از توان مالی، امکان دفاع حقوقی داشته باشند. باید یک نهاد ملی وکالت عمومی ایجاد شود که وکلای مستقل را برای دفاع رایگان از افراد بی‌بضاعت تأمین کند. همچنین باید خدمات مشاوره حقوقی رایگان در سراسر کشور در دسترس باشد تا هیچ شهروندی در برابر قانون بی‌دفاع نماند.همچنین باید مبارزه با فساد درون دستگاه قضایی به یک اولویت ملی تبدیل شود. فساد در قوه قضائیه به معنای مرگ عدالت است. برای مقابله با آن، باید یک «سازمان بازرسی قضایی مستقل» ایجاد شود که وظیفه‌اش نظارت بر عملکرد قضات و کارکنان قضایی باشد. این سازمان باید اختیارات کامل برای تحقیق، تعلیق یا برکناری قضات فاسد داشته باشد و گزارش‌هایش به‌طور علنی منتشر شود.اصلاحات قضایی نباید تنها متمرکز بر بالا باشد؛ در سطح محلی نیز باید دادگاه‌های مردمی و حل‌وفصل‌های غیررسمی قانونی تقویت شوند. بسیاری از اختلافات محلی را می‌توان با سازوکارهای میانجی‌گری و داوری قانونی حل کرد، بدون آنکه پرونده‌ها به دادگاه‌های سنگین کشیده شوند. این کار هم از بار سیستم قضایی می‌کاهد و هم فرهنگ صلح اجتماعی را تقویت می‌کند.در نهایت، باید سازوکاری برای نظارت بین‌المللی محدود اما مؤثر در دوران گذار ایجاد شود. پیوستن به کنوانسیون‌های جهانی و پذیرش گزارش‌های نهادهای بین‌المللی می‌تواند تضمین کند که اصلاحات قضایی واقعی پیش می‌رود و به عقب برنمی‌گردد.با تحقق این اصلاحات ساختاری، نظام قضایی ایران از یک نهاد سرکوبگر و فاسد به یک ستون عدالت، اعتماد عمومی و حاکمیت قانون تبدیل خواهد شد.

برای اینکه اصلاحات دستگاه قضایی صرفاً در حد شعار باقی نماند، لازم است یک نقشه‌راه عملی پنج‌مرحله‌ای تدوین شود تا گذار به یک نظام حقوقی شفاف و عادلانه به‌صورت تدریجی و پایدار پیش برود.

مرحله اول: توقف فوری نقض حقوق و پاک‌سازی ابتدایی (۶ ماه نخست)

- آزادی فوری همه زندانیان سیاسی و عقیدتی.
- لغو دادگاه‌های انقلاب، ویژه و غیرعلنی.
- ممنوعیت شکنجه و صدور دستور شفاف برای باطل شدن اعترافات اجباری.
- ایجاد کمیسیون موقت بررسی تخلفات قضات و برکناری فوری مقاماتی که در نقض گسترده حقوق بشر نقش داشته‌اند.

مرحله دوم: بازسازی ساختاری (سال اول تا دوم)

- تأسیس دادگاه قانون اساسی با اختیارات روشن برای بررسی تطابق قوانین و تصمیم‌ها با حقوق اساسی.
- انتخاب رئیس قوه قضائیه و قضات عالی‌رتبه بر اساس رأی پارلمان یا شورای مستقل قضات، نه انتصاب سیاسی.
- بازنویسی قوانین کیفری و آیین دادرسی بر اساس اصول حقوق بشر و حذف مجازات‌های غیرانسانی.
- استقلال کامل کانون وکلا و ایجاد نظام وکالت رایگان برای شهروندان کم‌درآمد.

مرحله سوم: دیجیتال‌سازی و شفافیت (سال دوم تا سوم)

- ایجاد سامانه ملی عدالت دیجیتال که همه دادخواست‌ها، روندها و احکام (به‌جز موارد خاص) در آن ثبت و عمومی شوند.
- راه‌اندازی سامانه «ردیابی پرونده» برای شهروندان تا بتوانند روند دادرسی خود را به‌طور شفاف دنبال کنند.
- انتشار عمومی بودجه، هزینه‌ها و اظهارنامه دارایی مقامات قضایی.

مرحله چهارم: تخصصی‌سازی و عدالت اجتماعی (سال سوم تا پنجم)

- تأسیس دادگاه‌های تخصصی در حوزه‌های محیط‌زیست، اقتصاد، فناوری و حقوق کار.
- توسعه سازوکارهای میانجی‌گری و داوری برای حل اختلافات محلی به‌جای ارجاع بی‌مورد به دادگاه‌های رسمی.
- ایجاد «نهاد ملی معاضدت قضایی» برای ارائه مشاوره حقوقی رایگان و دفاع از حقوق اقشار محروم.
- اجرای برنامه‌های آموزشی حقوقی عمومی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها برای ارتقای آگاهی شهروندان.

مرحله پنجم: تثبیت و همگرایی بین‌المللی (سال پنجم به بعد)

- پیوستن رسمی ایران به کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر، دادگاه کیفری بین‌المللی و کنوانسیون ضد شکنجه.
- پذیرش نظارت بین‌المللی محدود اما مؤثر در زمینه حقوق بشر و دستگاه قضایی.
- بازنگری دوره‌ای (هر پنج سال یک بار) در قوانین و عملکرد قوه قضائیه توسط کمیسیون ملی بازنگری حقوقی.

تثبیت جایگاه دادگاه قانون اساسی به‌عنوان ضامن همیشگی آزادی‌ها و برابری در کشور.

اجرای این نقشه‌راه، دستگاه قضایی ایران را از نهادی فاسد و ابزار قدرت سیاسی به یک ستون واقعی عدالت و آزادی شهروندی تبدیل می‌کند. بدون این اصلاحات، هیچ‌یک از تحولات اقتصادی یا سیاسی دیگر پایدار نخواهند

بود، زیرا بی‌اعتمادی به عدالت همچنان پابرجا می‌ماند. برای اینکه اصلاحات دستگاه قضایی صرفاً در حد شعار باقی نماند، لازم است یک نقشه‌راه عملی پنج‌مرحله‌ای تدوین شود تا گذار به یک نظام حقوقی شفاف و عادلانه به‌صورت تدریجی و پایدار پیش برود.

مرحله اول: توقف فوری نقض حقوق و پاک‌سازی ابتدایی (۶ ماه نخست)

• آزادی فوری همه زندانیان سیاسی و عقیدتی و لغو دادگاه‌های انقلاب، ویژه و غیرعلنی.

• ممنوعیت شکنجه و صدور دستور شفاف برای باطل شدن اعترافات اجباری.

• ایجاد کمیسیون موقت بررسی تخلفات قضات و برکناری فوری مقاماتی که در نقض گسترده حقوق بشر نقش داشته‌اند.

مرحله دوم: بازسازی ساختاری (سال اول تا دوم)

• تأسیس دادگاه قانون اساسی با اختیارات روشن برای بررسی تطابق قوانین و تصمیم‌ها با حقوق اساسی.

• انتخاب رئیس قوه قضائیه و قضات عالی‌رتبه بر اساس رأی پارلمان یا شورای مستقل قضات، نه انتصاب سیاسی.

• بازنویسی قوانین کیفری و آیین دادرسی بر اساس اصول حقوق بشر و حذف مجازات‌های غیرانسانی.

• استقلال کامل کانون وکلا و ایجاد نظام وکالت رایگان برای شهروندان کم‌درآمد.

مرحله سوم: دیجیتال‌سازی و شفافیت (سال دوم تا سوم)

• ایجاد سامانه ملی عدالت دیجیتال که همه دادخواست‌ها، روندها و احکام (به‌جز موارد خاص) در آن ثبت و عمومی شوند و راه‌اندازی سامانه «ردیابی پرونده» برای شهروندان تا بتوانند روند دادرسی خود را به‌طور شفاف دنبال کنند.

• انتشار عمومی بودجه، هزینه‌ها و اظهارنامه دارایی مقامات قضایی.

مرحله چهارم: تخصصی‌سازی و عدالت اجتماعی (سال سوم تا پنجم)

• تأسیس دادگاه‌های تخصصی در حوزه‌های محیط‌زیست، اقتصاد، فناوری و حقوق کار.

• توسعه سازوکارهای میانجی‌گری و داوری برای حل اختلافات محلی به‌جای ارجاع بی‌مورد به دادگاه‌های رسمی.

• ایجاد «نهاد ملی معاضدت قضایی» برای ارائه مشاوره حقوقی رایگان و دفاع از حقوق اقشار محروم.

• اجرای برنامه‌های آموزشی حقوقی عمومی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها برای ارتقای آگاهی شهروندان.

مرحله پنجم: تثبیت و همگرایی بین‌المللی (سال پنجم به بعد)

• پیوستن رسمی ایران به کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر، دادگاه کیفری و کنوانسیون ضد شکنجه.

• پذیرش نظارت بین‌المللی محدود اما مؤثر در زمینه حقوق بشر و دستگاه قضایی، بازنگری دوره‌ای (هر پنج سال یک بار) در قوانین و عملکرد قوه قضائیه توسط کمیسیون ملی بازنگری حقوقی.

• تثبیت جایگاه دادگاه قانون اساسی به‌عنوان ضامن همیشگی آزادی‌ها و برابری در کشور.

اجرای این نقشه‌راه، دستگاه قضایی ایران را از نهادی فاسد و ابزار قدرت سیاسی به یک ستون واقعی عدالت و آزادی شهروندی تبدیل می‌کند. بدون این اصلاحات، هیچ‌یک از تحولات اقتصادی یا سیاسی دیگر پایدار نخواهند بود، زیرا بی‌اعتمادی به عدالت همچنان پابرجا می‌ماند.

انتخابات در هر جمهوری، مهم‌ترین ابزار اعمال اراده مردم است. اگر نظام انتخاباتی فاسد، مهندسی‌شده یا تبعیض‌آمیز باشد، هیچ‌یک از نهادهای سیاسی نماینده واقعی ملت نخواهند بود. ایران در طول تاریخ معاصر تجربه‌های تلخی از انتخابات فرمایشی و غیرشفاف داشته است؛ از مجلس‌های کاملاً دست‌چین‌شده گرفته تا نظارت‌های استصوابی که حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را به‌شدت محدود کرده است. بازسازی سیاسی کشور بدون ایجاد یک نظام انتخاباتی آزاد، برابر و شفاف ناممکن است.نظام انتخاباتی نوین باید بر چند اصل بنیادین استوار باشد: حق همگانی رأی دادن و انتخاب شدن، برابری در رقابت، شفافیت در فرآیند و تضمین سلامت انتخابات. هیچ شهروندی نباید به دلیل جنسیت، مذهب، قومیت، گرایش سیاسی یا طبقه اجتماعی از حق رأی دادن یا نامزد شدن محروم شود.برای تحقق این اصول، نخست باید یک کمیسیون مستقل انتخابات تشکیل شود. این کمیسیون نباید زیرمجموعه دولت یا هیچ نهاد سیاسی باشد، بلکه باید متشکل از نمایندگان احزاب، نهادهای مدنی، قضات مستقل و کارشناسان بی‌طرف باشد. مأموریت آن مدیریت تمام مراحل انتخابات است: از ثبت‌نام نامزدها و نظارت بر تبلیغات گرفته تا شمارش آرا و اعلام نتایج. اعضای این کمیسیون باید با رأی پارلمان و تأیید دادگاه قانون اساسی انتخاب شوند و دوره خدمت محدودی داشته باشند تا استقلالشان حفظ شود.فرآیند رأی‌گیری باید ساده، شفاف و امن باشد. استفاده از سامانه‌های دیجیتال برای ثبت و شمارش آرا می‌تواند خطای انسانی و امکان تقلب را کاهش دهد، اما در عین حال باید تضمین شود که امکان دست‌کاری الکترونیکی وجود ندارد. ترکیبی از رأی‌گیری کاغذی و الکترونیکی، همراه با حضور ناظران داخلی و بین‌المللی، بهترین راه برای اطمینان از سلامت انتخابات است.برای تضمین عدالت در رقابت، قوانین مشخصی درباره تأمین مالی انتخابات لازم است. نامزدها و احزاب باید همه منابع مالی خود را شفاف اعلام کنند و سقفی برای هزینه‌های انتخاباتی تعیین شود. استفاده از منابع عمومی یا پول‌های کثیف برای تبلیغات باید جرم محسوب شود. همچنین رسانه‌های عمومی موظف باشند زمان برابر و عادلانه‌ای در اختیار همه نامزدها قرار دهند تا رقابت واقعی شکل گیرد.یکی دیگر از اصلاحات کلیدی، نمایندگی واقعی اقلیت‌ها و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده است. نظام انتخاباتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که صداهای کوچک‌تر نیز فرصت حضور در پارلمان را داشته باشند. این هدف را می‌توان با ترکیب نظام اکثریتی و نسبی (Mixed System) محقق کرد؛ یعنی بخشی از نمایندگان از طریق رأی مستقیم حوزه‌های انتخاباتی برگزیده شوند و بخشی از طریق فهرست‌های حزبی به نسبت آرای ملی. این ترکیب هم نمایندگی محلی را تضمین می‌کند و هم امکان حضور اقلیت‌ها و احزاب کوچک‌تر را فراهم می‌سازد.برای جلب اعتماد عمومی، نظارت مردمی بر انتخابات ضروری است. نهادهای مدنی، رسانه‌ها و حتی شهروندان عادی باید بتوانند به‌عنوان ناظر در انتخابات شرکت کنند و گزارش‌های خود را علنی منتشر کنند. علاوه بر این، دعوت از ناظران بین‌المللی نیز می‌تواند سلامت و اعتبار انتخابات را افزایش دهد.در نهایت، انتخابات تنها روز رأی‌گیری نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از فرآیندهاست که از آزادی تشکیل احزاب و فعالیت سیاسی آغاز می‌شود و با آزادی رسانه‌ها و امکان رقابت برابر ادامه می‌یابد. بنابراین، برای اینکه نظام انتخاباتی واقعاً شفاف باشد، باید محیط سیاسی و مدنی کشور آزاد و برابر شود. یک نظام انتخاباتی نوین و شفاف نه‌تنها اراده واقعی مردم را بازتاب می‌دهد، بلکه پایه مشروعیت همه نهادهای دیگر را نیز می‌سازد. بدون آن، هیچ مجلس، دولتی یا قوه قضائیه‌ای نمی‌تواند نماینده واقعی ملت باشد.

یکی از مسائل اساسی در طراحی نظام انتخاباتی ایران این است که چگونه می‌توان همزمان هم نمایندگی ملی را تضمین کرد و هم مانع تمرکزگرایی شد. تجربه نشان داده که نظام‌های صرفاً اکثریتی (مانند حوزه‌های تک‌نماینده‌ای که تنها یک نفر برنده می‌شود) در ایران منجر به حذف گروه‌های کوچک و تثبیت قدرت جریان‌های بزرگ و پرنفوذ شده‌اند. از سوی دیگر، نظام‌های صرفاً نسبی هم در جامعه‌ای پرتنوع و با شکاف‌های قومی و سیاسی، ممکن است به تکه‌تکه شدن پارلمان و بی‌ثباتی سیاسی منجر شوند. بنابراین، مناسب‌ترین راهکار برای ایران یک سیستم ترکیبی است.در این مدل، بخشی از نمایندگان (مثلاً ۵۰ درصد) از طریق رأی مستقیم در حوزه‌های جغرافیایی انتخاب می‌شوند. این کار باعث می‌شود شهروندان رابطه مستقیم با نمایندگان داشته باشند و هر منطقه صدای خاص خود را در پارلمان بیابد. بخش دیگر نمایندگان از طریق فهرست‌های حزبی بر اساس میزان آرای ملی برگزیده می‌شوند. این روش به احزاب کوچک‌تر و اقلیت‌ها اجازه می‌دهد بدون نیاز به غلبه در یک حوزه محدود، به‌طور ملی کرسی به دست آورند.برای جلوگیری از انحصار حزبی، لازم است شرایط ثبت حزب و فعالیت سیاسی آسان اما شفاف باشد. هر گروهی که اصول قانون اساسی و دموکراسی را می‌پذیرد باید حق تشکیل حزب و شرکت در انتخابات داشته باشد. در عین حال، همه احزاب موظف باشند منابع مالی و هزینه‌های انتخاباتی خود را شفاف منتشر کنند. کمیسیون مستقل انتخابات باید نظارت کند تا پول‌های غیرقانونی و حمایت‌های پنهان مانع رقابت عادلانه نشوند.در زمینه مشارکت برابر جنسیتی، نظام انتخاباتی باید تضمین کند که زنان نیز همانند مردان فرصت برابر برای حضور در رقابت‌ها و پارلمان داشته باشند. می‌توان از مدل «سهمیه جنسیتی موقت» استفاده کرد؛ مثلاً احزاب موظف شوند حداقل ۳۰ تا ۴۰ درصد از فهرست‌های انتخاباتی خود را به زنان اختصاص دهند. تجربه کشورهای مختلف نشان داده که این سیاست موقت می‌تواند تعادل جنسیتی را در سیاست برقرار کند و پس از مدتی به یک هنجار پایدار تبدیل شود.از نظر فنی، فرآیند رأی‌گیری باید با ترکیبی از روش سنتی و دیجیتال انجام شود. رأی‌گیری کاغذی همچنان مطمئن‌ترین روش برای جلوگیری از تقلب‌های سایبری است، اما می‌توان از سامانه‌های الکترونیکی برای ثبت و شمارش سریع‌تر آرا و کاهش خطای انسانی بهره برد. مهم‌ترین اصل این است که نتایج هر صندوق باید بلافاصله در محل شمارش اعلام و در سامانه ملی ثبت شود تا امکان دست‌کاری مرکزی وجود نداشته باشد.برای تضمین سلامت انتخابات، ناظران چندلایه لازم است: ناظران کمیسیون مستقل، ناظران احزاب، ناظران مردمی و حتی ناظران بین‌المللی. این هم‌پوشانی نظارتی امکان تقلب سازمان‌یافته را تقریباً غیرممکن می‌کند. همچنین همه شکایات انتخاباتی باید در یک دادگاه مستقل و ویژه انتخابات بررسی شود که اختیار ابطال صندوق یا حتی کل انتخابات در صورت وقوع تقلب جدی را داشته باشد.یکی از نوآوری‌هایی که می‌تواند به نظام انتخاباتی ایران کمک کند، بودجه‌ریزی انتخاباتی شفاف و مشارکتی است. به این معنا که بخشی از هزینه‌های انتخاباتی از طریق بودجه عمومی و به‌طور مساوی میان نامزدها یا احزاب تقسیم شود تا نامزدهای مستقل یا احزاب کوچک نیز امکان رقابت داشته باشند. در کنار آن، کمک‌های مالی خصوصی باید با سقف مشخص و ثبت عمومی همراه باشند. در نهایت، نظام انتخاباتی نوین و شفاف تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که با آزادی رسانه‌ها، آزادی تجمعات و حق سازمان‌دهی احزاب همراه باشد. انتخابات آزاد در یک فضای بسته و سرکوب‌شده صرفاً نمایشی بی‌ارزش خواهد بود. بنابراین اصلاحات انتخاباتی باید هم‌زمان با گسترش آزادی‌های مدنی و تضمین

امنیت فعالان سیاسی پیش برود.چنین نظامی می‌تواند برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران انتخاباتی رقم بزند که واقعاً بازتاب‌دهنده اراده ملت باشد، نه ابزاری در دست گروه‌های قدرت. برای اینکه نظام انتخاباتی شفاف و دموکراتیک صرفاً روی کاغذ باقی نماند، لازم است یک نقشه‌راه مرحله‌به‌مرحله اجرایی طراحی شود که تمام فرآیند گذار از انتخابات فرمایشی به انتخابات آزاد را مدیریت کند.

مرحله اول: ایجاد نهاد مستقل انتخابات (۶ ماه نخست)

• تشکیل «کمیسیون مستقل انتخابات» با ترکیب نمایندگان احزاب، نهادهای مدنی، قضات بی‌طرف و کارشناسان. این کمیسیون باید از دولت و هر مقام سیاسی مستقل باشد.

• تدوین آیین‌نامه‌های جدید برای ثبت‌نام نامزدها، تبلیغات، شمارش آرا و نظارت، بر اساس اصول برابری و شفافیت.

• پاک‌سازی فهرست‌های انتخاباتی از قوانین تبعیض‌آمیز (مثلاً محدودیت مذهبی یا جنسیتی برای نامزدی).

مرحله دوم: تضمین فضای رقابت آزاد (سال اول تا دوم)

• لغو محدودیت‌های غیرقانونی بر فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی.

• آزادسازی رسانه‌ها و تضمین دسترسی برابر نامزدها به رسانه‌های عمومی.

• تدوین قانون شفاف برای تأمین مالی انتخابات: اعلام عمومی همه منابع مالی و تعیین سقف هزینه‌ها.

• ایجاد سازوکار حمایت مالی از نامزدهای مستقل و احزاب کوچک، تا رقابت واقعی شکل بگیرد.

مرحله سوم: اجرای اولین انتخابات آزاد (سال دوم)

• برگزاری انتخابات محلی یا شوراها به‌عنوان آزمایش نظام جدید.

• ترکیب رأی‌گیری کاغذی و دیجیتال، همراه با حضور ناظران مردمی و بین‌المللی.

• انتشار علنی نتایج هر صندوق در همان محل رأی‌گیری، برای جلوگیری از دست‌کاری مرکزی.

• تشکیل دادگاه ویژه انتخابات برای رسیدگی فوری به شکایات.

مرحله چهارم: تثبیت و اصلاح (سال سوم تا پنجم)

• برگزاری اولین انتخابات ملی (پارلمان) با نظام ترکیبی: بخشی بر اساس حوزه‌های جغرافیایی، بخشی بر اساس فهرست‌های حزبی.

• اجرای سهمیه‌های موقت برای افزایش مشارکت زنان و اقلیت‌ها.

• نظارت دقیق بر عملکرد کمیسیون مستقل انتخابات و اصلاح کاستی‌های مرحله اول.

• ایجاد سامانه ملی انتخابات که همه آمار، شکایات و هزینه‌های انتخاباتی در آن قابل مشاهده باشد.

مرحله پنجم: نهادینه‌سازی دموکراسی انتخاباتی (سال پنجم به بعد)

• گنجاندن اصول انتخابات آزاد و برابر در قانون اساسی به‌عنوان حقوق غیرقابل تغییر.

• برگزاری دوره‌ای انتخابات در همه سطوح (شوراها، پارلمان و ریاست جمهوری) بدون تأخیر یا تعلیق.

• پذیرش ناظران بین‌المللی به‌عنوان بخش دائمی نظارت بر سلامت انتخابات.

• توسعه مشارکت دیجیتال شهروندان، از جمله امکان رأی‌گیری آنلاین امن برای ایرانیان خارج از کشور.

این نقشـــه‌راه می‌تواند به‌تدریج اعتماد عمومی به فرآیند انتخابات را بازســـازی کند. اگر شـــهروندان ببینند که رأی آن‌ها واقعاً شمارش می‌شود و نتیجه انتخابات منعکس‌کننده اراده ملت است، مشارکت عمومی افزایش خواهد یافت و نهادهای ســیاســی مشــروعیت واقعی پیدا خواهند کرد.چنین تحولی یکی از ســتون‌های اصــلی گذار به جمهوری قانون‌مدار است، زیرا قدرت سیاسی نه از سرکوب یا انحصار، بلکه از رأی برابر و شفاف همه شهروندان سرچشمه خواهد گرفت.

یکی از بزرگ‌ترین ضـعف‌های تاریخی ایران در حوزه حکمرانی، بی‌توجهی یا سـرکوب تنوع قومی، زبانی و مذهبی بوده است. به‌جای اینکه این تنوع به‌عنوان یک سرمایه ملی دیده شود، غالباً به چشم تهدید نگاه شده و نتیجه آن تبعیض، نارضایتی، مهاجرت اجباری و حتی درگیری‌های اجتماعی بوده است. بازسازی سیاسی و اجتماعی ایران بدون به رسمیت شناختن و تضمین حقوق اقلیت‌ها ممکن نیست.حقوق اقلیت‌ها به معنای امتیاز ویژه یا جداسازی نیست؛ بلکه به معنای تضمین این است که همه شهروندان، فارغ از قومیت، مذهب، زبان یا هویت فرهنگی، برابر با دیگران از حقوق اساسی برخوردار باشند. این اصل باید در قانون اساسی جدید به‌وضوح ذکر شود: هیچ تبعیضی در دسترسی به آموزش، اشتغال، مسکن، خدمات عمومی و مشارکت سیاسی پذیرفته نخواهد شد.

در حوزه زبان و فرهنگ، اقلیت‌های قومی حق دارند زبان مادری خود را در مدارس محلی بیاموزند و رسانه‌های آزاد به زبان خود داشته باشند. این به معنای تضعیف زبان ملی یا ایجاد جدایی نیست، بلکه تقویت حس تعلق شهروندان به کشور است. تجربه کشورهایی مانند سوئیس و کانادا نشان داده که آموزش چندزبانه و به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی نه‌تنها باعث تفرقه نمی‌شـود، بلکه وحدت ملی را تقویت می‌کند.در حوزه مذهب، همه شـهروندان باید در برابر قانون برابر باشـند، چه مذهبی و چه غیرمذهبی. هیچ فردی نباید به دلیل مذهبش از حقوق شـهروندی محروم شود. اقلیت‌های مذهبی باید حق داشته باشند عبادتگاه‌های خود را آزادانه اداره کنند، در زندگی اجتماعی مشارکت کامل داشـته باشـند و در انتخابات نامزد شـوند. همچنین هیچ دینی نباید برتر یا مبنای قانون‌گذاری قرار گیرد؛ تنها اصول حقوق بشـر و برابری مدنی باید مبنای قانون باشد.از نظر مشـارکت سیاسی، نظام انتخاباتی باید تضـمین کند که اقلیت‌ها نیز در نهادهای سیاسی نمایندگی واقعی داشته باشند. این امر می‌تواند از طریق نظام انتخاباتی ترکیبی (اکثریتی + نسبی) و در صورت لزوم سهمیه‌های موقت برای اقلیت‌های خاص تضمین شود. هدف این است که هیچ گروه اجتماعی احساس نکند صدایش در ساختار قدرت شـنیده نمی‌شود.در حوزه توسعه اقتصادی و اجتماعی نیز باید سیاسـت‌های ویژه‌ای برای رفع تبعیض تاریخی اجرا شود. بسیاری از مناطق قومی ایران، به دلیل سیاسـت‌های تمرکزگرایانه، محروم و توسعه‌نیافته باقی مانده‌اند. جمهوری نوین باید برنامه‌های ویژه‌ای برای سرمایه‌گذاری در این مناطق، ایجاد زیرسـاخت‌های برابر، و تضـمین فرصـت‌های شـغلی برای سـاکنان محلی طراحی کند.حقوق اقلیت‌ها همچنین شـامل حفظ میراث فرهنگی و تاریخی اسـت. ایران کشـوری اسـت با موزاییکی از فرهنگ‌ها، آیین‌ها و سـنت‌های متنوع. ثبت، حمایت و معرفی این میراث در سطح ملی و جهانی نه‌تنها به انسجام داخلی کمک می‌کند بلکه قدرت نرم ایران را در سـطح بین‌المللی افزایش می‌دهد.در نهایت، اصـل اسـاسـی این اسـت که اقلیت‌ها نباید «مهمان» یا «دیگری» محسـوب شـوند؛ آن‌ها بخشـی جدایی‌ناپذیر از ملت‌اند. جمهوری نوین باید تضـمین کند که همه شـهروندان صرف‌نظر از تفاوت‌های قومی، زبانی یا مذهبی، نه فقط در شـعار، بلکه در عمل برابرند.اگر این اصـل در قانون اسـاسـی و نهادهای اجرایی تثبیت شـود، ایران می‌تواند از تهدید بالقوه تفرقه قومی و مذهبی عبور کند و تنوع را به سـرمایه‌ای برای وحدت و توسـعه تبدیل نماید. برای اینکه اصـل برابری اقلیت‌ها از شـعار فراتر برود و در عمل تحقق یابد، باید یک چارچوب نهادی و اجرایی دقیق طراحی شود. نخستین گام این است که در قانون اساسی به‌طور شفاف ذکر شود: «هیچ شهروندی به دلیل قومیت، زبان، مذهب یا فرهنگ نباید از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محروم شود.» این اصل باید غیرقابل تغییر و بخشی از حقوق بنیادین باشد.

در سطح اجرایی، ایجاد یک نهاد ملی برابری و تنوع فرهنگی ضروری است. این نهاد باید مستقل از دولت باشد و وظیفه‌اش نظارت بر اجرای قوانین ضد تبعیض، بررسی شکایات شهروندان اقلیت، و ارائه گزارش‌های عمومی سالانه درباره وضعیت اقلیت‌ها باشد. به این ترتیب، هر فرد یا گروهی که احساس کند حقوقش به دلیل هویت قومی یا مذهبی نقض شده است، می‌تواند به این نهاد مراجعه کند.یکی از عرصه‌های مهم تحقق حقوق اقلیت‌ها، آموزش چندزبانه است. مدل پیشنهادی برای ایران می‌تواند چنین باشد: زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و ارتباطی برای همه آموزش داده شود، اما در کنار آن زبان مادری هر منطقه نیز در مدارس ابتدایی و متوسطه تدریس گردد. این مدل هم انسجام ملی را حفظ می‌کند و هم هویت محلی را به رسمیت می‌شناسد. برای اجرای این طرح، لازم است معلمان بومی تربیت شوند، کتاب‌های درسی چندزبانه تولید شود و برنامه‌های رسانه‌ای محلی به زبان‌های مختلف تقویت گردد.در حوزه نمایندگی سیاسی، تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که بدون تضمین حقوق سیاسی، اقلیت‌ها همچنان به حاشیه رانده می‌شوند. ایران می‌تولند نظامی طراحی کند که احزاب محلی و قومی اجازه فعالیت آزادانه داشته باشند، مشروط بر آنکه اصول دموکراسی و تمامیت ارضی کشور را بپذیرند. همچنین در نظام انتخاباتی نسبی، فهرست‌های حزبی می‌توانند شامل نمایندگان اقلیت باشند تا حضور آنان در پارلمان تضمین شود. در صورت لزوم، سهمیه‌های موقت برای گروه‌های خاص (مانند اقلیت‌های دینی کوچک یا زنان) نیز می‌تواند در دوره‌های نخست اجرا شود.در حوزه اقتصاد و توسعه منطقه‌ای، تبعیض تاریخی باید جبران شود. بسیاری از مناطق قومی ایران مانند بلوچستان، کردستان یا خوزستان سال‌هاست که با فقر، بیکاری و کمبود زیرساخت‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنند. برای اصلاح این وضعیت، باید «برنامه توسعه متوازن منطقه‌ای» اجرا شود که شامل سرمایه‌گذاری ویژه در زیرساخت‌ها، ایجاد فرصت‌های شغلی، تقویت آموزش و بهداشت و اولویت دادن به نیروهای بومی در استخدام‌های دولتی و پروژه‌های محلی باشد.همچنین باید حفظ میراث فرهنگی و مذهبی اقلیت‌ها به یک سیاست ملی تبدیل شود. آیین‌های محلی، موسیقی، زبان، جشن‌ها و آثار تاریخی هر قوم بخشی از هویت ملی ایران هستند. دولت موظف است این میراث را ثبت، حمایت و معرفی کند. حتی می‌توان جشنواره‌های ملی چندفرهنگی برگزار کرد که تنوع ایران را به‌عنوان یک سرمایه مشترک به نمایش بگذارد.یک اصل کلیدی دیگر، امنیت فرهنگی و اجتماعی اقلیت‌ها است. اقلیت‌ها باید مطمئن باشند که هویتشان به رسمیت شناخته شده و امنیت دارند. این امنیت تنها با قانون به دست نمی‌آید؛ نیازمند فرهنگ‌سازی عمومی است. رسانه‌ها، نظام آموزشی و رهبران سیاسی باید به‌طور مستمر پیام همزیستی، احترام متقابل و برابری را تقویت کنند.اگر چنین چارچوبی اجرا شود، ایران می‌تواند از کشوری با تنش‌های قومی و مذهبی به کشوری با انسجام ملی واقعی تبدیل شود. انسجامی که نه بر پایه سرکوب، بلکه بر اساس احترام به تفاوت‌ها بنا شده است. تنوع فرهنگی ایران اگر درست مدیریت شود، به‌جای تهدید، بزرگ‌ترین سرمایه ملی خواهد بود. مدیریت تنوع قومی و مذهبی در ایران تنها با تضمین حقوق فردی کافی نیست؛ باید سیاست‌های جمعی و نهادی هم در نظر گرفته شوند. بسیاری از اقلیت‌ها نیازمند این هستند که هویت جمعی‌شان در سطح سیاسی و فرهنگی نیز به رسمیت شناخته شود. به همین دلیل، علاوه بر برابری فردی، باید حقوق جمعی هم تعریف گردد.

یکی از این حقوق جمعی، خودگردانی فرهنگی اســـت. به این معنا که هر جامعه قومی یا مذهبی بتواند انجمن‌ها و شـوراهای فرهنگی خود را داشـته باشـد که به‌طور دموکراتیک توسـط خود مردم آن جامعه انتخاب می‌شـوند. این شوراها می‌توانند در زمینه آموزش زبان مادری، برگزاری آیین‌های فرهنگی، مدیریت رسانه‌های محلی و حفاظت از میراث فرهنگی فعالیت کنند. چنین خودگردانی‌ای در چارچوب دولت واحد و جمهوری لائیک نه‌تنها تهدیدی برای انسجام ملی نیست، بلکه عاملی برای مشارکت فعال‌تر اقلیت‌ها خواهد بود.مسئله دیگر، عدالت زبانی در رسانه‌ها و خدمات عمومی است. در بسیاری از مناطق ایران، زبان فارسی تنها زبان رسمی بوده و دیگر زبان‌ها یا به حاشیه رانده شـده‌اند یا حتی ممنوع بوده‌اند. برای اصـلاح این وضـعیت، باید خدمات عمومی ، مانند آموزش، بهداشـت و ادارات محلی ، امکان ارائه خدمت به زبان‌های محلی را هم داشـته باشـند. رسـانه ملی نیز باید بازطراحی شـود تا نه یک صـدای تک‌زبانه، بلکه بازتاب‌دهنده تنوع فرهنگی کشـور باشـد.از نظر مذهبی، جمهوری نوین باید اصـل جدایی دین و حکومت را به‌طور کامل بپذیرد. در چنین مدلی، هیچ دینی امتیاز ویژه ندارد و همه مذاهب و بی‌دین‌ها از حقوق یکسان برخوردارند. عبادتگاه‌های همه مذاهب باید آزادی کامل داشته باشند و دولت وظیفه دارد امنیت آن‌ها را تضـمین کند. همچنین در عرصـه سـیاسـی، هیچ‌کس نباید به دلیل باور یا بی‌باوری مذهبی از حق نامزدی یا مشـارکت محروم شـود. این اصـل سـاده، کلید رفع بسـیاری از تنش‌های مذهبی خواهد بود.یکی از چالش‌های مهم، بازسـازی اعتماد اقلیت‌ها اسـت. دهه‌ها سـرکوب، تبعیض و نادیده گرفتن هویت فرهنگی باعث بی‌اعتمادی عمیق شـده اسـت. برای ترمیم این زخم، دولت باید اقدامات عملی اعتمادسـاز انجام دهد؛ از جمله عذرخواهی رسـمی از سیاست‌های تبعیض‌آمیز گذشـته، گنجاندن تاریخ و فرهنگ اقلیت‌ها در کتاب‌های درسـی ملی، و حضـور چهره‌های اقلیت در سـطوح بالای حکومت به‌عنوان نمادی از برابری واقعی.تجربه کشـورهای چندقومیتی نشـان می‌دهد که احترام به تنوع، تهدیدی برای وحدت ملی نیسـت. سـوئیس با چهار زبان رسـمی و چندین قومیت توانسـته یکی از پایدارترین دموکراسی‌های جهان باشد. هند با بیش از صد زبان و ده‌ها مذهب متفاوت همچنان یک جمهوری واحد است. حتی کانادا با رسمیت بخشیدن به زبان فرانسه و خودمختاری نسبی کبک توانسته انسجام ملی خود را حفظ کند. ایران هم می‌تواند با الگو گرفتن از این تجربه‌ها، به‌جای سـرکوب تنوع، آن را مدیریت و به سـرمایه‌ای برای توسـعه بدل کند.در نهایت، رویکرد به اقلیت‌ها باید از «تحمل» به «پذیرش فعال» تغییر کند. یعنی دولت و جامعه نه‌تنها اقلیت‌ها را تحمل کنند، بلکه به‌طور فعال از حقوق آن‌ها دفاع کنند و حضـورشـان را به‌عنوان بخشـی جدایی‌ناپذیر از هویت ملی جشن بگیرند. چنین رویکردی است که می‌تواند ایران را به کشوری دموکراتیک، عادلانه و متحد تبدیل کند. برای اینکه تضـمین حقوق اقلیت‌ها صـرفاً در حد اصـول قانونی باقی نماند، باید یک برنامه اجرایی مرحله‌به‌مرحله طراحی شود که از همان ابتدای گذار اجرا شود و به‌تدریج به یک ساختار پایدار بدل گردد.

مرحله اول: اقدامات فوری اعتمادساز (۶ تا ۱۲ ماه نخست)

- لغو همه قوانین و مقرراتی که تبعیض آشکار علیه اقلیت‌های مذهبی و قومی ایجاد کرده‌اند.
- آزادی زندانیان عقیدتی و فعالان فرهنگی که صرفاً به دلیل هویت قومی یا مذهبی تحت فشار بوده‌اند.
- اعلام رسمی اصل برابری همه شهروندان در برابر قانون از سوی دولت و پارلمان.
- تشکیل «کمیسیون ملی رفع تبعیض» برای دریافت شکایات فوری و بررسی موارد نقض حقوق اقلیت‌ها.

مرحله دوم: اصلاحات نهادی (سال اول تا دوم)

• گنجاندن اصل برابری قومی و مذهبی در قانون اساسی جدید به‌عنوان حقوق غیرقابل تغییر.

• تأسیس «شورای ملی تنوع فرهنگی» متشکل از نمایندگان همه اقوام و مذاهب برای مشاوره به دولت در سیاست‌گذاری.

• بازطراحی نظام آموزشی به‌گونه‌ای که زبان مادری به‌عنوان درس رسمی در مدارس مناطق بومی تدریس شود.

• ایجاد رسانه‌های عمومی چندزبانه و الزام صداوسیما یا شبکه ملی به پوشش محتوای چندفرهنگی.

مرحله سوم: توسعه متوازن و رفع محرومیت تاریخی (سال دوم تا پنجم)

• تدوین «برنامه ملی توسعه متوازن منطقه‌ای» با تمرکز بر استان‌های محروم قومی.

• سرمایه‌گذاری ویژه در زیرساخت‌های بهداشت، آموزش، راه و ارتباطات در این مناطق.

• اولویت استخدام نیروهای بومی در پروژه‌های ملی و دولتی.

• حمایت از کسب‌وکارها و کارآفرینان محلی برای تقویت اقتصاد بومی.

مرحله چهارم: تضمین مشارکت سیاسی (سال سوم تا پنجم)

• بازطراحی نظام انتخاباتی به‌گونه‌ای که احزاب قومی و محلی بتوانند آزادانه فعالیت کنند.

• تخصیص سهمیه‌های انتخاباتی موقت برای اقلیت‌های کوچک مذهبی و قومی تا حضور آن‌ها در پارلمان تضمین شود.

• الزام احزاب ملی به گنجاندن نمایندگان اقلیت‌ها در فهرست‌های انتخاباتی خود.

• ایجاد نهادهای مشورتی اقلیت‌ها در سطح استانی برای ارتباط مستقیم با دولت مرکزی.

مرحله پنجم: نهادینه‌سازی و فرهنگ‌سازی (سال پنجم به بعد)

• گنجاندن تاریخ و فرهنگ اقلیت‌ها در کتاب‌های درسی ملی و برنامه‌های آموزشی دانشگاهی.

• برگزاری جشنواره‌های ملی چندفرهنگی برای معرفی و پاسداشت تنوع ایران.

• ایجاد موزه‌ها و مراکز فرهنگی ویژه برای حفظ میراث اقوام و مذاهب.

• تقویت برنامه‌های رسانه‌ای و سینمایی که روایت‌های متنوع جامعه ایران را بازتاب دهند.

این برنامه مرحله‌به‌مرحله می‌تواند ایران را از کشوری که تنوع را تهدید می‌دید به کشوری تبدیل کند که آن را به‌عنوان سرمایه‌ای بی‌بدیل پاس می‌دارد. چنین تغییری نه‌تنها عدالت اجتماعی را تضمین می‌کند، بلکه انسجام ملی واقعی را نیز تقویت خواهد کرد؛ انسجامی که بر پایه سرکوب یا یکدست‌سازی مصنوعی نیست، بلکه بر پایه احترام، برابری و پذیرش تفاوت‌ها بنا شده است.

۱۶. ساختار دولت ملی و حکومت محلی

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در طراحی نظام جمهوری نوین این است که دولت چگونه باید سازمان‌دهی شود تا هم وحدت ملی حفظ گردد و هم عدالت و توسعه در سراسر کشور به‌طور متوازن پیش برود. ایران کشوری است با تنوع قومی، جغرافیایی و اقتصادی گسترده؛ از مناطق کویری تا جنگلی، از سواحل تا کوهستان‌ها، و از کلان‌شهرهای صنعتی تا روستاهای دورافتاده. تمرکزگرایی شدید که در صد سال گذشته حاکم بوده، نتیجه‌ای جز محرومیت مناطق دور از مرکز، فساد گسترده و بی‌اعتمادی عمومی نداشته است. بنابراین، جمهوری نوین باید مدلی از تمرکززدایی مسئولانه را جایگزین کند، بی‌آنکه کشور به سمت تجزیه یا فدرالیسم شکننده سوق یابد.

در این مدل، دولت ملی همچنان مسئول سیاست‌های کلان مانند دفاع، سیاست خارجی، پول ملی، زیرساخت‌های استراتژیک و چارچوب حقوقی خواهد بود. اما حکومت‌های محلی (استان‌ها و شهرها) باید اختیارات واقعی در حوزه‌هایی مانند آموزش محلی، خدمات بهداشتی، حمل‌ونقل شهری و مدیریت منابع طبیعی منطقه‌ای داشته باشند. شوراهای محلی منتخب باید اختیار تصویب مقررات منطقه‌ای، نظارت بر بودجه و مدیریت پروژه‌های توسعه‌ای را داشته باشند. این ساختار باعث می‌شود تصمیم‌ها نزدیک‌تر به مردم گرفته شود و نیازهای محلی بهتر درک و پاسخ داده شود.برای جلوگیری از تمرکز ثروت و قدرت در پایتخت، باید سیستم مالیات و بودجه‌ریزی منطقه‌ای بازطراحی شود. بخشی از مالیات‌ها باید مستقیماً در اختیار دولت‌های محلی قرار گیرد تا آن‌ها بتوانند بر اساس نیازهای واقعی منطقه هزینه کنند. دولت مرکزی تنها باید نقش تنظیم‌کننده و توزیع‌کننده منابع میان مناطق داشته باشد، به‌ویژه برای حمایت از استان‌های محروم‌تر.یکی دیگر از عناصر کلیدی، انتخاب استانداران و شهرداران از طریق رأی مستقیم مردم است. در سیستم گذشته، این مقامات توسط دولت مرکزی منصوب می‌شدند و عملاً پاسخ‌گوی مردم محلی نبودند. در مدل جدید، انتخاب مستقیم استانداران و شهرداران باعث می‌شود آن‌ها مشروعیت خود را از رأی مردم بگیرند و برای رفع مشکلات منطقه‌ای تلاش بیشتری کنند. البته باید نهادهای نظارتی ملی همچنان بر عملکرد این مقامات نظارت داشته باشند تا مانع فساد یا سوءاستفاده شوند.در حوزه فرهنگی، حکومت‌های محلی باید اختیار داشته باشند سیاست‌های متناسب با هویت فرهنگی و زبانی منطقه خود را اجرا کنند. این شامل آموزش زبان مادری در مدارس، برگزاری جشن‌های فرهنگی و مدیریت رسانه‌های محلی می‌شود. چنین اختیاراتی در چارچوب جمهوری لائیک و یکپارچه نه‌تنها تهدیدی برای وحدت ملی نیست، بلکه مشارکت و رضایت اقلیت‌ها را افزایش می‌دهد.مدل دولت ملی و حکومت محلی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که میان انسجام ملی و خودگردانی محلی تعادل برقرار شود. انسجام ملی از طریق قانون اساسی مشترک، نهادهای مرکزی و ارتش واحد تضمین می‌شود. خودگردانی محلی از طریق شوراهای محلی، بودجه مستقل و سیاست‌های منطقه‌ای تحقق می‌یابد. این توازن اگر درست اجرا شود، کشور را از هم‌زمانی دو خطر بزرگ—یعنی استبداد متمرکز و فروپاشی فدرالی، حفظ خواهد کرد.در نهایت، ساختار دولت ملی و حکومت محلی باید پویا و انعطاف‌پذیر باشد. نیازهای استان‌ها و شهرها متفاوت است و این تفاوت‌ها باید در سیاست‌گذاری بازتاب یابد. تنها با چنین سیستمی است که می‌توان اطمینان داشت جمهوری نوین نه فقط در پایتخت، بلکه در همه نقاط کشور حس «حاکمیت مردم» را به‌طور واقعی محقق می‌کند.تمرکززدایی اگر بدون برنامه و نظارت اجرا شود، می‌تواند به بی‌نظمی و حتی جدایی‌طلبی دامن بزند. اما اگر مرحله‌به‌مرحله و در چارچوب جمهوری واحد پیش برود، می‌تواند

به عدالت منطقه‌ای و توسعه پایدار منجر شود. بنابراین باید یک نقشه‌راه دقیق برای تمرکززدایی مسئولانه طراحی شود.

مرحله اول: تغییرات قانونی و نهادی (سال اول تا دوم)

- بازنویسی قانون اساسی به‌گونه‌ای که اصل تمرکززدایی و اختیارات محلی به رسمیت شناخته شود.
- تشکیل «شورای عالی حکومت‌های محلی» متشکل از نمایندگان استان‌ها برای مشاوره به دولت مرکزی.
- اصلاح قوانین شهرداری و استانداری به نحوی که انتخاب این مقامات از طریق رأی مستقیم مردم انجام شود.
- تعریف دقیق حدود اختیارات محلی و ملی برای جلوگیری از تداخل یا سوءاستفاده.

مرحله دوم: انتقال تدریجی اختیارات (سال دوم تا چهارم)

- واگذاری مدیریت آموزش ابتدایی و متوسطه به شوراهای استانی، با الزام به رعایت استانداردهای ملی آموزشی.
- واگذاری بخشی از خدمات بهداشتی و درمانی به حکومت‌های محلی، همراه با بودجه مستقل.
- سپردن مدیریت حمل‌ونقل شهری و منطقه‌ای به شوراهای محلی.
- آغاز سیاست‌گذاری فرهنگی و رسانه‌ای در سطح محلی با نظارت ملی.

مرحله سوم: اصلاح نظام مالی و بودجه‌ای (سال سوم تا پنجم)

- اختصاص بخشی از مالیات‌های محلی به‌طور مستقیم به استان‌ها و شهرها.
- ایجاد «صندوق توسعه منطقه‌ای» برای حمایت ویژه از استان‌های محروم.
- الزام دولت مرکزی به شفاف‌سازی نحوه توزیع بودجه میان مناطق و انتشار عمومی گزارش‌های مالی.
- ایجاد سامانه مالی مشترک میان دولت مرکزی و محلی برای جلوگیری از فساد.

مرحله چهارم: تثبیت نهادهای محلی (سال پنجم به بعد)

- تقویت استقلال شوراهای استانی و شهری با اختیارات قانون‌گذاری محدود در حوزه محلی.
- ایجاد دادگاه‌های محلی برای رسیدگی به دعاوی اداری و اجتماعی مربوط به همان منطقه.
- تشکیل شبکه رسانه‌های محلی آزاد برای نظارت بر عملکرد مقامات محلی.
- الزام حکومت‌های محلی به رعایت اصول حقوق بشر و برابری شهروندی، با نظارت دادگاه قانون اساسی.

مرحله پنجم: نهادینه‌سازی مشارکت شهروندان

- برگزاری همه‌پرسی‌های محلی در موضوعات منطقه‌ای مهم، مانند پروژه‌های زیربنایی یا سیاست‌های فرهنگی.
- ایجاد سامانه‌های دیجیتال برای مشارکت مستقیم شهروندان در تصمیم‌گیری‌های محلی.
- توسعه بودجه‌ریزی مشارکتی در سطح شهرها، به این معنا که بخشی از بودجه سالانه با نظر مستقیم مردم محلی تخصیص یابد.
- آموزش شهروندی گسترده برای تقویت آگاهی مردم نسبت به حقوق و وظایف خود در حکومت محلی.

این نقشه‌راه نشان می‌دهد که تمرکززدایی نه یک تغییر ناگهانی، بلکه یک فرآیند تدریجی است. در این مدل، دولت مرکزی همچنان ستون انسجام ملی باقی می‌ماند اما اداره امور روزمره و توسعه محلی به دست مردم همان مناطق سپرده می‌شود. نتیجه آن، کاهش شکاف مرکز، پیرامون، افزایش اعتماد عمومی، و مشارکت فعال‌تر شهروندان در

حاکمیت خواهد بود.چنین ساختاری ایران را از یک کشور با تمرکز بیمارگونه در پایتخت به یک جمهوری متوازن و مردم‌محور تبدیل می‌کند؛ جایی که هیچ استانی احساس حاشیه‌نشینی نکند و همه خود را بخشی از تصمیم‌گیری‌های ملی بدانند. برای طراحی یک مدل بومی و موفق از حکومت محلی در ایران، بررسی تجربه کشورهای دیگر اهمیت زیادی دارد. بسیاری از کشورها با چالش مشابهی روبه‌رو بوده‌اند: چگونه تنوع قومی، فرهنگی و جغرافیایی را مدیریت کنند بی‌آنکه وحدت ملی از هم بپاشد.ترکیه تجربه‌ای آموزنده است. این کشور سال‌ها تمرکزگرایی افراطی داشت و همین امر تنش‌های قومی به‌ویژه با کردها را تشدید کرد. طی اصلاحات دهه‌های اخیر، بخشی از اختیارات فرهنگی و محلی به استان‌ها داده شد؛ مثلاً اجازه آموزش زبان کردی در مدارس خصوصی و گسترش رسانه‌های محلی. هرچند هنوز تمرکز قدرت در آنکارا بالاست، اما همین گام‌های محدود توانست بخشی از تنش‌ها را کاهش دهد. درس این تجربه برای ایران این است که حتی حداقل میزان خودگردانی فرهنگی می‌تولند حس تعلق اقلیت‌ها به دولت مرکزی را تقویت کند.اسپانیا مدل متفاوتی دارد. این کشور یک دولت واحد است، اما مناطق خودمختاری مانند کاتالونیا و باسک اختیارات گسترده‌ای در حوزه آموزش، مالیات و فرهنگ دارند. این مدل از یک‌سو توانسته مشارکت اقوام مختلف را جلب کند، اما از سوی دیگر گاهی به جدایی‌طلبی هم دامن زده است. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که واگذاری بیش از حد اختیارات بدون تضمین پیوند قوی با دولت مرکزی می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد. بنابراین ایران باید مدلی میانه طراحی کند: خودگردانی مسئولانه بدون امکان گسست سیاسی.اندونزی نیز یکی از پرجمعیت‌ترین و متنوع‌ترین کشورهای جهان است. پس از سقوط دیکتاتوری سوهارتو، این کشور یک برنامه گسترده تمرکززدایی اجرا کرد. اختیارات آموزشی، بهداشتی و اقتصادی به استان‌ها و حتی شهرستان‌ها واگذار شد. نتیجه آن افزایش مشارکت مردم و کاهش تنش‌های قومی بود. بااین‌حال، فقدان نظارت کافی باعث شد در برخی مناطق فساد محلی رشد کند. درس این تجربه این است که تمرکززدایی حتماً باید با نظارت قضایی و رسانه‌ای همراه باشد.

با توجه به این تجربه‌ها، ایران می‌تواند مدل ترکیبی خود را طراحی کند:

- در حوزه فرهنگی و آموزشی، استان‌ها باید اختیار داشته باشند زبان مادری را در مدارس تدریس کنند و رسانه‌های محلی داشته باشند.
- در حوزه اقتصادی، استان‌ها باید سهم مشخصی از مالیات محلی را در اختیار بگیرند و درباره پروژه‌های توسعه‌ای تصمیم بگیرند.
- در حوزه سیاسی، انتخاب مستقیم استانداران و شهرداران باید حق مردم باشد.
- در حوزه امنیتی و قضایی، انسجام ملی باید حفظ شود: نیروهای مسلح، سیاست خارجی و دادگاه‌های عالی در اختیار دولت مرکزی باقی بماند.

این مدل ضمن احترام به تنوع و خودگردانی، از ایجاد ساختارهای موازی قدرت که می‌توانند تهدیدی برای وحدت کشور باشند جلوگیری می‌کند.نکته کلیدی در موفقیت چنین ساختاری، فرهنگ‌سازی سیاسی است. اگر شهروندان و رهبران محلی بیاموزند که خودگردانی محلی به معنای استقلال از دولت مرکزی نیست بلکه راهی برای خدمت بهتر به مردم است، این مدل پایدار خواهد شد. رسانه‌ها، نظام آموزشی و احزاب سیاسی باید این فرهنگ همکاری

میان مرکز و پیرامون را ترویج کنند.در نهایت، جمهوری نوین ایران تنها زمانی می‌تولند عادلانه و پایدار باشد که هیچ استانی احساس نکند «شهروند درجه دوم» است. ساختار دولت ملی و حکومت محلی باید این پیام را منتقل کند که همه ایرانیان، صرف‌نظر از منطقه یا قومیتشان، به یک اندازه در قدرت، ثروت و تصمیم‌گیری‌های ملی سهم دارند. برای اینکه تمرکززدایی در ایران عملیاتی شود، باید ساختار اداری و تقسیمات کشوری بازطراحی گردد. ساختار فعلی که بر مبنای استان‌ها، شهرستان‌ها و بخش‌هاست، بیشتر ابزاری برای کنترل سیاسی بوده تا خدمت‌رسانی به مردم. استانداران و فرمانداران منصوب مرکز بوده‌اند و در عمل بیشتر به دولت مرکزی پاسخ داده‌اند تا به مردم. این شیوه باید کنار گذاشته شود و به جای آن مدلی بر پایه انتخاب مستقیم و پاسخ‌گویی محلی شکل بگیرد.

پیشنهاد نخست این است که استان‌ها به‌عنوان واحد اصلی حکومت محلی تعریف شوند. هر استان باید یک شورای استانی منتخب داشته باشد که وظیفه‌اش تصویب مقررات محلی، نظارت بر بودجه استانی و تعیین اولویت‌های توسعه‌ای باشد. رئیس شورا می‌تواند همان استاندار منتخب باشد که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود. استاندار در عین حال عضو «شورای عالی استان‌ها» در سطح ملی خواهد بود تا پل ارتباطی میان دولت مرکزی و محلی باشد.**پیشنهاد دوم،** انتخاب شهرداران و شوراهای شهری با اختیارات گسترده‌تر است. شهرها باید توانایی اداره خدمات عمومی مانند حمل‌ونقل، مدیریت پسماند، آب‌رسانی محلی و توسعه شهری را داشته باشند. شهرداری‌ها باید منابع مالی پایدار داشته باشند؛ یعنی بخشی از مالیات محلی مستقیم به حسابشان واریز شود تا وابسته به دولت مرکزی نباشند.**پیشنهاد سوم،** بودجه‌ریزی دو سطحی است. بخشی از مالیات‌ها باید به‌صورت ملی جمع‌آوری و بر اساس شاخص‌هایی مثل جمعیت، سطح محرومیت و نیازهای زیربنایی میان استان‌ها توزیع شود. بخش دیگر مستقیماً در استان‌ها باقی بماند تا صرف پروژه‌های محلی شود. این ترکیب هم انسجام ملی را تضمین می‌کند و هم عدالت منطقه‌ای را بهبود می‌بخشد.**پیشنهاد چهارم،** سامانه نظارت ملی و مردمی است. هرچه اختیارات بیشتری به محلی‌ها داده شود، خطر فساد محلی هم افزایش پیدا می‌کند. برای جلوگیری از این امر، باید سامانه‌های شفافیت و گزارش‌دهی عمومی ایجاد شود. شوراهای محلی موظف باشند بودجه و پروژه‌های خود را به‌صورت آنلاین منتشر کنند و مردم بتوانند به‌طور مستقیم نظر دهند. در سطح ملی نیز دیوان محاسبات و دادگاه قانون اساسی باید اختیار رسیدگی به تخلفات مقامات محلی را داشته باشند.**پیشنهاد پنجم،** تقویت شوراهای روستایی و منطقه‌ای است. بسیاری از روستاها در ایران از توسعه بازمانده‌اند، زیرا هیچ صدای مستقیمی در ساختار قدرت ندارند. شوراهای روستایی باید اختیارات محدودی برای مدیریت منابع محلی مانند آب، کشاورزی و جاده‌ها داشته باشند و بودجه مشخصی به آن‌ها اختصاص یابد.این ساختار پیشنهادی می‌تواند به‌طور عملی چنین کار کند:

- یک روستا با شورای منتخب خود درباره کشاورزی و آب محلی تصمیم می‌گیرد.
- یک شهر با شهردار منتخب خود سیستم حمل‌ونقل و مدیریت شهری را سازمان‌دهی می‌کند.
- یک استان با شورای استانی منتخب خود اولویت‌های توسعه، آموزش محلی و فرهنگ را تعیین می‌کند.
- دولت مرکزی چارچوب کلی (قانون اساسی، سیاست خارجی، امنیت ملی و اقتصاد کلان) را تنظیم می‌کند.

چنین الگویی هم مشارکت مستقیم مردم را افزایش می‌دهد و هم حس عدالت منطقه‌ای را تقویت می‌کند. به‌جای اینکه همه تصمیم‌ها در تهران گرفته شود، مردم هر منطقه می‌دانند که در اداره سرزمین خود نقش دارند.اگر این بازطراحی درست و با دقت انجام شود، نتیجه آن نه تضعیف دولت ملی، بلکه تقویت انسجام ملی از پایین به بالا خواهد بود؛ زیرا همه ایرانیان خواهند دید که تفاوت‌هایشان به رسمیت شناخته شده اما وحدت در چارچوب جمهوری حفظ شده است. مسئله‌ی اصلی در طراحی ساختار دولت ملی و حکومت محلی، تعیین مرزهای قدرت و مسئولیت است. اگر این مرزها مبهم باشد، یا دولت مرکزی دوباره همه اختیارات را در دست می‌گیرد، یا حکومت‌های محلی به سمت استقلال‌طلبی می‌روند. بنابراین، باید از ابتدا در قانون اساسی جدید به‌طور شفاف تعریف شود که کدام حوزه‌ها به‌طور انحصاری در اختیار دولت مرکزی هستند، کدام حوزه‌ها به حکومت‌های محلی واگذار می‌شوند، و کدام حوزه‌ها به‌صورت مشترک اداره خواهند شد.در حوزه‌ی انحصاری دولت مرکزی، باید مواردی مانند سیاست خارجی، امنیت ملی، ارتش و نیروهای مسلح، نظام پولی و بانکی، گمرکات، منابع انرژی راهبردی (نفت و گاز)، و چارچوب اصلی قانون‌گذاری قرار بگیرد. این‌ها حوزه‌هایی هستند که وحدت ملی را تضمین می‌کنند و نمی‌توانند تکه‌تکه شوند.در حوزه‌ی انحصاری حکومت‌های محلی، موضوعاتی مانند مدیریت آموزش ابتدایی و متوسطه، بهداشت و درمان عمومی، حمل‌ونقل شهری و جاده‌ای محلی، برنامه‌ریزی شهری و روستایی، مدیریت منابع طبیعی منطقه‌ای (مراتع، جنگل‌ها، آب‌های محلی) و امور فرهنگی و رسانه‌ای بومی باید گنجانده شود. این اختیارات باید کامل و غیرقابل نقض توسط مرکز باشند، مگر در شرایط اضطراری با حکم دادگاه قانون اساسی.

در حوزه‌ی مشترک دولت مرکزی و محلی، باید مسائلی مانند محیط زیست، کشاورزی، مدیریت بحران (سیل، زلزله، خشکسالی)، توسعه صنعتی، گردشگری و سیاست‌های رفاهی قرار بگیرد. در این حوزه‌ها دولت مرکزی چارچوب کلی را تعیین می‌کند و حکومت‌های محلی موظف‌اند برنامه‌های خود را در همان چارچوب طراحی و اجرا کنند.برای جلوگیری از تعارض میان قوانین محلی و ملی، باید دادگاه قانون اساسی مرجع نهایی باشد. هر زمان اختلافی میان دولت مرکزی و حکومت محلی بر سر اختیارات به وجود آمد، این دادگاه باید تصمیم بگیرد و رأی آن لازم‌الاجرا باشد.از نظر مالی، تقسیم قدرت بدون تقسیم بودجه بی‌معناست. مدل پیشنهادی می‌تواند این باشد:

- ٪۵۰ مالیات‌های عمومی (مالیات بر درآمد، ارزش افزوده، شرکت‌ها) به خزانه ملی برود.
- ٪۳۰ مالیات‌ها مستقیماً در استان‌ها باقی بماند و صرف پروژه‌های محلی شود.
- ٪۲۰ از طریق «صندوق توسعه متوازن ملی» به استان‌های محروم اختصاص یابد.

این فرمول هم استقلال مالی استان‌ها را تأمین می‌کند و هم عدالت توزیعی را در سطح ملی حفظ خواهد کرد.یک چالش دیگر، امنیت محلی است. حکومت‌های محلی حق ندارند نیروهای نظامی مستقل داشته باشند، اما می‌توانند «پلیس محلی» زیر نظر شوراهای استانی داشته باشند. این پلیس باید وظایف انتظامی، شهری و اجتماعی را بر عهده بگیرد، در حالی که ارتش و سپاه ملی (که باید بازسازی و غیرسیاسی شوند) وظایف دفاعی و امنیت ملی را بر عهده دارند. این تقسیم‌بندی باعث می‌شود مردم مناطق احساس امنیت بیشتری داشته باشند و هم‌زمان وحدت نظامی کشور حفظ شود.در نهایت، ساختار دولت ملی و حکومت محلی باید به‌گونه‌ای باشد که مسئولیت پاسخ‌گویی مستقیم به مردم تقویت شود. شهروندان وقتی مشکلات آموزش، بهداشت، یا حمل‌ونقل دارند، نباید منتظر تصمیم

تهران بمانند؛ باید بتوانند از استاندار یا شهردار منتخب خود مطالبه کنند. همین امر باعث می‌شود رابطه مردم و حکومت محلی قوی‌تر شود و بی‌اعتمادی تاریخی نسبت به مرکز کاهش یابد.چنین تقسیم قدرتی نه‌تنها مانع استبداد و فساد متمرکز می‌شود، بلکه سرمایه اجتماعی و انسجام ملی را تقویت می‌کند؛ زیرا همه احساس خواهند کرد که در اداره کشور سهم واقعی دارند. برای کارآمد شدن تمرکززدایی، لازم است شوراهای استانی و شهری به‌عنوان ستون حکومت محلی بازطراحی شوند. در مدل پیشنهادی، شوراها نه‌تنها نقش مشورتی بلکه اختیار اجرایی و نظارتی واقعی خواهند داشت.شوراهای استانی باید با رأی مستقیم مردم همان استان انتخاب شوند. ترکیب این شوراها می‌تواند شامل نمایندگان مناطق مختلف استان، نمایندگان اقلیت‌های قومی–مذهبی، و حتی سهمیه‌ای برای زنان و جوانان باشد تا تنوع اجتماعی در سطح تصمیم‌گیری بازتاب پیدا کند. شورای استانی وظیفه دارد:

- اولویت‌های توسعه‌ای استان را تعیین کند.
- بر نحوه هزینه بودجه استانی نظارت کند.
- مقررات محلی (در چارچوب قانون ملی) تصویب کند.
- بر عملکرد استاندار و مدیران اجرایی استانی نظارت داشته باشد.

استاندار باید با رأی مستقیم مردم انتخاب شود. او مسئول اجرای مصوبات شورای استانی، هماهنگی با دولت مرکزی و مدیریت خدمات عمومی خواهد بود. استاندار به‌عنوان مقام اجرایی، موظف است گزارش سالانه عملکرد خود را به مردم ارائه دهد و در صورت تخلف یا ناکارآمدی می‌تواند توسط شورای استانی استیضاح شود.شوراهای شهری و روستایی نیز باید اختیارات گسترده‌تری نسبت به گذشته داشته باشند. آن‌ها باید مسئولیت اداره مستقیم خدمات عمومی مانند حمل‌ونقل، آب، برق، آموزش محلی، بهداشت اولیه و مدیریت پسماند را بر عهده بگیرند. شهرداران و دهیاران نیز باید با رأی مستقیم انتخاب شوند و پاسخ‌گو به مردم محلی باشند.برای تضمین شفافیت، همه شوراهای استانی و شهری باید موظف باشند جلسات علنی برگزار کنند. صورت‌جلسات، بودجه‌ها و تصمیم‌ها باید در سامانه‌های آنلاین منتشر شود. هر شهروند باید حق داشته باشد در جلسات شورا شرکت کند یا به‌طور مستقیم نظر خود را در سامانه‌های دیجیتال ثبت نماید.یک نکته مهم، نظارت همزمان ملی و محلی است. شوراها باید مستقل باشند، اما این استقلال نباید منجر به فساد یا بی‌قانونی شود. به همین دلیل:

- دیوان محاسبات ملی باید حساب‌های مالی شوراها را سالانه بررسی کند.
- دادگاه قانون اساسی باید اختیار داشته باشد مصوبات شوراها را که ناقض حقوق اساسی یا مغایر قانون ملی هستند لغو کند.
- رسانه‌های آزاد و سازمان‌های مردم‌نهاد محلی باید بتوانند بدون محدودیت فعالیت شوراها را نقد و بررسی کنند.

برای مناطق چندقومیتی یا چندمذهبی، می‌توان مدل شوراهای مشترک چندفرهنگی را اجرا کرد؛ به این معنا که همه گروه‌ها نماینده‌ای در شورا داشته باشند تا هیچ صدایی حذف نشود. چنین مدلی در مناطقی مثل خوزستان، کردستان یا سیستان‌وبلوچستان می‌تواند مانع انحصار قدرت توسط یک گروه خاص شود و اعتماد متقابل را افزایش دهد.

از نظر مالی، شـوراها باید منابع مشـخص و پایدار داشـته باشـند. بخشـی از بودجه از طریق مالیات‌های محلی (بر املاک، کسب‌وکارها یا خدمات شهری) تأمین می‌شود، بخشی از دولت مرکزی تخصیص می‌یابد، و بخشی از طریق سرمایه‌گذاری در پروژه‌های محلی یا مشارکت عمومی. اصل مهم این است که شوراها بدون نیاز به کسب رضایت مرکز بتوانند بخش بزرگی از بودجه‌شان را مدیریت کنند.در نهایت، شوراهای استانی و شهری باید به مدرسه‌ای برای دموکراسی تبدیل شوند؛ جایی که شهروندان بیاموزند چگونه در اداره امور مشارکت کنند، چگونه بر نمایندگانشان نظارت داشته باشند، و چگونه مطالباتشان را از راه قانونی پیگیری کنند. اگر این شوراها درست عمل کنند، ایران برای نخستین بار شاهد حاکمیتی خواهد بود که نه از بالا به پایین، بلکه از پایین به بالا شکل گرفته است.

قانون اساسی، ستون اصلی هر نظام سیاسی است. اگر این ستون بر پایه‌ی برابری، آزادی و حاکمیت مردم ساخته نشود، دیر یا زود ساختمان حکومت فرو می‌ریزد یا به استبداد مبدل می‌شود. تجربه‌ی ایران نشان داده که قانون اساسی نباید صرفاً یک متن حقوقی باشد، بلکه باید قراردادی اجتماعی میان همه شهروندان باشد؛ قراردادی که هم مرزهای قدرت حکومت را مشخص کند و هم حقوق غیرقابل نقض مردم را تضمین نماید.اصل بنیادین قانون اساسی آینده باید حاکمیت مردم باشد. یعنی هیچ قدرتی فراتر از رأی مردم مشروعیت نداشته باشد. دولت، مجلس، قوه قضائیه، ارتش و نهادهای دیگر تنها تا زمانی اعتبار دارند که در چارچوب خواست و اراده‌ی ملت عمل کنند. هیچ نهاد مافوق قانون، هیچ قدرت غیرپاسخ‌گو و هیچ مقام مادام‌العمر نباید در ساختار نظام باقی بماند.

برای تحقق این اصل، چند بند کلیدی باید در قانون اساسی گنجانده شود:

۱. برابری همه شهروندان در برابر قانون: بدون توجه به جنسیت، قومیت، مذهب، زبان، طبقه اجتماعی یا گرایش سیاسی. این بند باید غیرقابل تغییر و بخشی از هسته‌ی سخت قانون اساسی باشد.

۲. جدایی دین و حکومت: دین و باور مذهبی محترم است اما نباید مبنای قانون‌گذاری یا امتیاز سیاسی باشد. جمهوری لائیک تضمین می‌کند که هیچ فردی به دلیل باور یا بی‌باوری مذهبی از حقوق شهروندی محروم نشود.

۳. تفکیک قوا و توازن قدرت: قوه مقننه، مجریه و قضائیه باید مستقل از یکدیگر باشند و هیچ‌کدام نتوانند اختیارات دیگری را تصاحب کنند. نهادهای نظارتی مانند دیوان محاسبات، کمیسیون‌های پارلمانی و دادگاه قانون اساسی باید تضمین کنند که هیچ نهادی خارج از چارچوب قانون عمل نکند.

۴. انتخابات آزاد و شفاف: همه مقامات اصلی حکومت باید با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب شوند. هیچ فیلتری (مانند نظارت استصوابی یا تأیید صلاحیت سیاسی–مذهبی) نباید مانع از نامزدی شهروندان شود.

۵. حقوق بنیادین غیرقابل تغییر: آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تشکل و حزب، آزادی تجمع، آزادی مذهب و وجدان، حق مالکیت، حق آموزش و بهداشت، و حق اعتراض باید در زمره حقوقی باشند که هیچ مجلس یا دولتی اجازه نقض یا تعلیق آن‌ها را ندارد، در شرایط اضطراری.

۶. حق نظارت و استیضاح مردمی: شهروندان باید حق داشته باشند مقامات منتخب را در هر زمان به چالش بکشند. ابزارهایی مانند همه‌پرسی، دادخواست عمومی و امکان برکناری مقامات از طریق رأی مستقیم مردم باید در قانون اساسی پیش‌بینی شود.

۷. توزیع قدرت میان مرکز و محلی‌ها: قانون اساسی باید ساختار تمرکززدایی مسئولانه را تضمین کند و اختیارات محلی در حوزه‌هایی مانند آموزش، فرهنگ، خدمات عمومی و توسعه اقتصادی را به رسمیت بشناسد.

۸. حفاظت از نسل‌های آینده: قانون اساسی تنها برای حال نوشته نمی‌شود؛ باید حقوق محیط زیستی، منابع طبیعی و توسعه پایدار برای نسل‌های آینده را نیز تضمین کند.

۹. همگرایی با حقوق بین‌الملل: قانون اساسی باید صراحتاً اعلام کند که اصول حقوق بشر و معاهدات جهانی جزء جدایی‌ناپذیر نظام حقوقی کشور هستند. این اصل باعث می‌شود کشور نه در انزوا، بلکه در پیوند با جامعه‌ی جهانی حرکت کند.چنین قانونی باید با مشارکت مستقیم مردم تدوین شود. بهترین راه، انتخاب «مجلس مؤسسان» از طریق انتخابات آزاد است. این مجلس موظف است متن قانون اساسی را با مشورت نخبگان، دانشگاه‌ها، احزاب و

جامعه مدنی بنویسد و سپس متن نهایی را به همه‌پرسی عمومی بگذارد. تنها در صورتی که اکثریت مردم به آن رأی دهند، مشروعیت خواهد یافت.حاکمیت مردم‌سالار در قانون اساسی آینده تنها یک اصل حقوقی نیست؛ بیمه‌نامه‌ای برای جلوگیری از بازگشت استبداد است. اگر این اصول به‌طور واقعی و شفاف در قانون اساسی تثبیت شوند، هیچ حکومتی ، با رأی اکثریت موقت، نمی‌تواند آزادی‌ها و حقوق بنیادین مردم را نقض کند.

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها این است که چه نهادی باید وظیفه نوشتن قانون اساسی جدید را بر عهده داشته باشد. تجربه‌ی تاریخی نشان داده اگر این کار تنها به دست یک گروه محدود یا حاکمیت موجود سپرده شود، نتیجه چیزی جز بازتولید قدرت همان گروه نخواهد بود. بنابراین، مناسب‌ترین سازوکار برای ایران تشکیل یک مجلس مؤسسان است.مجلس مؤسسان باید از طریق انتخابات آزاد و سراسری شکل بگیرد. در این انتخابات، همه احزاب، گروه‌ها و شهروندان حق شرکت دارند، بدون هیچ محدودیت ایدئولوژیک یا مذهبی. تعداد نمایندگان باید به‌گونه‌ای باشد که همه اقشار جامعه در آن بازتاب پیدا کنند؛ از نخبگان دانشگاهی و حقوق‌دانان گرفته تا نمایندگان کارگران، معلمان، کشاورزان، اقلیت‌های قومی و مذهبی، زنان و جوانان. هدف این است که متن قانون اساسی نه محصول یک طبقه خاص، بلکه بازتاب اراده جمعی ملت باشد.وظیفه‌ی مجلس مؤسسان تدوین پیش‌نویس قانون اساسی است، اما این متن تنها زمانی مشروعیت واقعی پیدا می‌کند که به همه‌پرسی عمومی گذاشته شود. در این همه‌پرسی، همه شهروندان باید حق رأی برابر داشته باشند و نتیجه‌ی آن باید الزام‌آور باشد. این فرایند تضمین می‌کند که قانون اساسی نه یک «بخشش از بالا»، بلکه یک قرارداد اجتماعی واقعی باشد.برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی، باید چند اصل کلیدی در روند تدوین قانون اساسی رعایت شود:

• جلسات مجلس مؤسسان باید علنی باشد و رسانه‌ها بتوانند آزادانه آن را پوشش دهند.

• اسناد، مذاکرات و پیش‌نویس‌ها باید در اختیار عموم مردم قرار بگیرد تا امکان مشارکت و نقد همگانی وجود داشته باشد.

• نمایندگان مجلس مؤسسان باید غیرقابل برکناری توسط دولت یا هیچ نهاد سیاسی باشند و تنها در برابر مردم پاسخ‌گو باشند.

• یک کمیسیون مشورتی متشکل از کارشناسان حقوقی داخلی و بین‌المللی می‌تواند مجلس را یاری دهد تا قانون اساسی هم با شرایط بومی هماهنگ باشد و هم با استانداردهای جهانی حقوق بشر.

از نظر محتوایی، قانون اساسی باید بر سه محور اصلی بنا شود:

۱. آزادی‌های بنیادین: آزادی بیان، مطبوعات، مذهب، تشکل، تجمع، آموزش و مالکیت.

۲. ساختار دموکراتیک قدرت: انتخابات آزاد، تفکیک قوا، نظارت نهادی و شفافیت.

۳. عدالت اجتماعی و نسل‌های آینده: توسعه پایدار، برابری اقتصادی و حفاظت از محیط زیست.

یک نکته مهم این است که باید بخشی از قانون اساسی به‌عنوان هسته سخت و غیرقابل تغییر تعریف شود. این بخش شامل حقوق بشر، حاکمیت مردم، برابری شهروندان و دموکراسی است. هیچ مجلس یا دولتی، با اکثریت قاطع، نباید حق تغییر یا نقض این بخش را داشته باشد. چنین محدودیتی جلوی بازگشت استبداد با ابزار دموکراسی ظاهری را می‌گیرد. در کنار آن، باید سازوکاری برای بازنگری دوره‌ای قانون اساسی پیش‌بینی شود.

مثلاً هر ۲۰ سال یک‌بار کمیسیونی مستقل تشکیل شود که کارآمدی قانون اساسی را بررسی کند و پیشنهاد اصلاح ارائه دهد. این اصلاحات هم باید در نهایت با رأی عمومی مردم تصویب شوند.در مجموع، مجلس مؤسسان و همه‌پرسی، مسیر مشروعیت‌بخش به قانون اساسی آینده‌اند. اگر این فرایند به‌طور شفاف، مشارکتی و مردمی انجام شود، شهروندان قانون اساسی را «مال خود» خواهند دانست و از آن دفاع خواهند کرد. این همان نقطه‌ای است که حاکمیت مردم‌سالار از یک شعار سیاسی به یک واقعیت حقوقی و نهادی بدل می‌شود.یکی از حساس‌ترین موضوعات در طراحی قانون اساسی، تعریف هسته غیرقابل تغییر است. در بسیاری از کشورها، برخی اصول بنیادین قانون اساسی چنان حیاتی هستند که حتی با رأی اکثریت هم نمی‌توان آن‌ها را تغییر داد. دلیل این امر ساده است: اگر حقوق بشر و دموکراسی وابسته به تصمیم اکثریت مقطعی باشند، هر اکثریتی می‌تواند راه استبداد را باز کند. بنابراین باید اصولی وجود داشته باشند که بالاتر از اراده لحظه‌ای پارلمان یا دولت قرار گیرند.این هسته غیرقابل تغییر برای ایران می‌تواند شامل اصول زیر باشد:

• حاکمیت مردم: هیچ نهاد، مقام یا گروهی حق ندارد خود را بالاتر از مردم بداند یا بدون رأی مردم بر سرنوشت کشور حاکم شود.

• برابری شهروندان: همه افراد، صرف‌نظر از جنسیت، قومیت، زبان، مذهب، باور یا طبقه اجتماعی، در برابر قانون برابرند. هیچ تبعیضی پذیرفته نیست.

• جدایی دین و حکومت: هیچ دینی نباید منبع امتیاز یا محرومیت سیاسی باشد. قانون‌گذاری تنها باید بر پایه اصول حقوق بشر و قرارداد اجتماعی انجام شود.

• آزادی‌های بنیادین: آزادی بیان، مطبوعات، تشکل، تجمع، مذهب، وجدان و حق اعتراض از حقوقی هستند که هیچ دولتی، در شرایط اضطراری، اجازه نقض آن‌ها را ندارد.

• حق مشارکت سیاسی: همه شهروندان حق دارند در انتخابات آزاد و برابر شرکت کنند، نامزد شوند، رأی دهند و رأی آن‌ها محترم شمرده شود.

• تفکیک قوا و استقلال قضایی: هیچ قدرتی نباید در دست یک نهاد متمرکز شود. استقلال قوه قضائیه و وجود دادگاه قانون اساسی تضمین‌کننده این اصل خواهد بود.

• حقوق نسل‌های آینده: حفاظت از محیط زیست، منابع طبیعی و تعهد به توسعه پایدار باید جزو اصول غیرقابل تغییر باشد تا هیچ دولتی نتواند آینده کشور را قربانی منافع کوتاه‌مدت کند.

• التزام به حقوق بشر جهانی: قانون اساسی باید اعلام کند که اصول اساسی آن هم‌راستا با اسناد بین‌المللی حقوق بشر است و هیچ تغییری نمی‌تواند این تعهد را نقض کند.برای حفاظت از این هسته، باید یک سازوکار ویژه در نظر گرفته شود. به‌عنوان نمونه:

• هرگونه تلاش برای تغییر اصول هسته‌ای باید توسط دادگاه قانون اساسی بررسی و رد شود.

• حتی مجلس مؤسسان آینده نیز حق تغییر این بخش را نداشته باشد.

• در صورت بروز بحران یا اعلام وضعیت اضطراری، این اصول همچنان به‌طور کامل معتبر باقی بمانند و هیچ تعلیقی بر آن‌ها اعمال نشود.در کنار هسته غیرقابل تغییر، سایر بخش‌های قانون اساسی باید انعطاف‌پذیر باشند و

امکان اصلاح از طریق روند دموکراتیک (مثلاً تصویب در پارلمان و سپس تأیید در همه‌پرسی) وجود داشته باشد. این ترکیب از انعطاف و صلابت، هم امکان سازگاری با تغییرات اجتماعی را فراهم می‌کند و هم مانع از بازگشت به استبداد می‌شود.اگر چنین هسته‌ای در قانون اساسی ایران تثبیت شود، شهروندان می‌توانند مطمئن باشند که هیچ قدرتی، با تکیه بر اکثریت سیاسی، نخواهد توانست آزادی‌های بنیادین و حقوق برابر آن‌ها را از میان ببرد. این همان بیمه‌نامه‌ای است که یک جمهوری مردم‌سالار برای بقا و پایداری خود نیاز دارد.برای اینکه حاکمیت مردم‌سالار صرفاً یک شعار در متن قانون اساسی نباشد، باید نهادهایی طراحی شوند که وظیفه‌ی پاسداری از اصول بنیادین را بر عهده داشته باشند. این نهادها باید مستقل، شفاف و پاسخ‌گو به مردم باشند و به هیچ وجه تحت سلطه‌ی دولت یا احزاب قرار نگیرند.نخستین نهاد کلیدی، **دادگاه قانون اساسی** است. این دادگاه باید بالاترین مرجع در تفسیر قانون اساسی و پاسداری از هسته غیرقابل تغییر آن باشد. هر شهروند، حزب یا نهاد مدنی باید بتواند علیه قوانینی که ناقض آزادی‌های بنیادین هستند شکایت کند. دادگاه باید اختیار داشته باشد قوانین یا تصمیم‌های اجرایی را لغو کند، حتی اگر با اکثریت پارلمان تصویب شده باشند. اعضای دادگاه باید توسط ترکیبی از پارلمان، کانون وکلا و نهادهای مدنی انتخاب شوند و هیچ‌کدام نباید وابسته به جریان سیاسی حاکم باشند.نهاد دوم، **کمیسیون ملی حقوق بشر** است. این کمیسیون باید نهادی مستقل از دولت باشد و مأموریتش بررسی وضعیت حقوق بشر، تحقیق درباره شکایات مردمی و انتشار گزارش‌های عمومی سالانه باشد. کمیسیون باید امکان مراجعه مستقیم برای شهروندان داشته باشد؛ به این معنا که هر فردی که احساس می‌کند حقوق اساسی‌اش نقض شده است، بدون واسطه بتواند شکایت خود را ثبت کند. گزارش‌های کمیسیون باید الزام‌آور باشد و در صورت تخلف مقامات، پرونده به دادگاه قانون اساسی یا دستگاه قضایی مستقل ارجاع شود.نهاد سوم، **سازوکار همه‌پرسی اجباری در مسائل بنیادین** است. هر تغییری در اصول مهم قانون اساسی یا هر تصمیمی که به حقوق اساسی شهروندان مرتبط باشد، باید به رأی مستقیم مردم گذاشته شود. این اصل تضمین می‌کند که هیچ نهادی، پارلمان، قدرت تغییر سرنوشت ملت را بدون مشارکت عمومی نداشته باشد.نهاد چهارم، **دیوان محاسبات ملی و محلی** است که وظیفه دارد بر شفافیت مالی دولت و حکومت‌های محلی نظارت کند. این دیوان باید گزارش‌های مالی را علنی منتشر کند و هرگونه فساد یا سوءاستفاده را بلافاصله به دستگاه قضایی ارجاع دهد. استقلال مالی و قانونی این دیوان باید به‌طور کامل تضمین شود.نهاد پنجم، **شورای ملی رسانه و شفافیت** است. آزادی رسانه‌ها یکی از ابزارهای اصلی حاکمیت مردم‌سالار است. این شورا وظیفه دارد از آزادی مطبوعات، رسانه‌های مستقل و دسترسی آزاد به اطلاعات دفاع کند. در عین حال، باید با انتشار اطلاعات دقیق و به‌موقع از سوی دولت، امکان نظارت عمومی بر قدرت را فراهم سازد.در کنار این نهادها، باید ابزارهایی برای کنترل مستقیم شهروندان بر مقامات پیش‌بینی شود. یکی از این ابزارها «حق برکناری مقامات از طریق رأی‌گیری مجدد» است. به این معنا که اگر درصد مشخصی از شهروندان خواستار برکناری یک مقام منتخب شوند، انتخابات جدیدی برگزار شود و مردم تصمیم بگیرند که آیا او در سمت خود بماند یا نه. چنین مکانیزمی مانع شکل‌گیری مقامات غیرپاسخ‌گو خواهد شد.این مجموعه نهادها و سازوکارها، همراه با آزادی مطبوعات و استقلال جامعه مدنی، ستون‌های واقعی حاکمیت مردم‌سالار هستند. با وجود آن‌ها، قانون اساسی نه یک متن خشک حقوقی، بلکه یک سپر دائمی در برابر استبداد خواهد بود.

هیچ جمهوری مدرن و مردم‌سالاری نمی‌تواند خود را از جهان جدا کند یا استانداردهای جهانی حقوق بشر را نادیده بگیرد. تجربه‌ی تاریخی ایران نشان داده که وقتی حکومت‌ها حقوق بشر را «مسئله داخلی» می‌دانند و به تعهدات بین‌المللی بی‌اعتنا هستند، نتیجه چیزی جز نقض گسترده آزادی‌ها و انزوا در نظام جهانی نیست. برای جلوگیری از تکرار این چرخه، جمهوری نوین باید به‌طور شفاف پایبندی به اسناد بین‌المللی حقوق بشر را در قانون اساسی و نظام حقوقی خود بگنجاند.

مهم‌ترین اسناد جهانی که باید مبنای کار قرار گیرند عبارت‌اند از:

- **اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)**
- **میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR)**
- **میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR)**
- **کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW)**
- **کنوانسیون حقوق کودک (CRC)**
- **کنوانسیون منع شکنجه (CAT)**
- **کنوانسیون حقوق اقلیت‌ها و افراد بومی**
- **و در نهایت، اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) برای پیوستن به سازوکار جهانی عدالت کیفری.**

تطبیق با این اسناد به معنای «کپی‌برداری» نیست، بلکه به معنای همسویی هسته قانون اساسی و قوانین داخلی با اصول جهانی است. برای نمونه، اگر میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی آزادی بیان و تشکل را تضمین می‌کند، قانون اساسی نیز باید این حق را بدون قید و شرط سیاسی یا مذهبی تضمین کند. اگر کنوانسیون منع شکنجه وجود دارد، قوانین کیفری داخلی باید هرگونه شکنجه، تنبیه بدنی یا اعتراف اجباری را جرم‌انگاری کند.برای اجرای واقعی این تطبیق، چند سازوکار عملی لازم است:

۱. گنجاندن تعهد به اسناد بین‌المللی در قانون اساسی: باید صراحتاً ذکر شود که جمهوری ایران متعهد به اجرای کامل معاهدات جهانی حقوق بشر است و در صورت تعارض میان قوانین داخلی و این اسناد، اصول بین‌المللی اولویت دارند.

۲. پیوستن رسمی به همه کنوانسیون‌های کلیدی: بسیاری از این کنوانسیون‌ها تاکنون یا تصویب نشده یا با حق شرط‌های گسترده بی‌اثر شده‌اند. جمهوری نوین باید بدون حق شرط تبعیض‌آمیز به آن‌ها بپیوندد.

۳. ایجاد نهاد نظارتی داخلی هماهنگ با سازمان ملل: یک کمیسیون ملی حقوق بشر باید موظف باشد گزارش‌های دوره‌ای خود را به شورای حقوق بشر سازمان ملل و سایر نهادهای بین‌المللی ارائه کند. این کار باعث می‌شود کشور در چرخه نظارت جهانی قرار بگیرد و نقض حقوق بشر پنهان نماند.

۴. امکان مراجعه مستقیم شهروندان به نهادهای بین‌المللی: در صورتی که شهروندان احساس کنند حقوقشان در داخل نقض شده و هیچ مرجع ملی پاسخ‌گو نیست، باید بتوانند شکایت خود را به کمیته‌های مربوط در سازمان ملل یا حتی دادگاه کیفری بین‌المللی ارائه دهند.

۵. همگرایی نظام قضایی با استانداردهای جهانی: دادگاه‌ها و قضات باید آموزش ببینند که احکامشان نه‌تنها مطابق

قوانین داخلی، بلکه در هماهنگی با اصول جهانی حقوق بشر باشد. این امر نیازمند اصلاح اساسی در آموزش حقوق و تربیت قضات است.

۶. دیپلماسی حقوق بشری فعال: ایران نباید تنها دریافت‌کننده فشارهای بین‌المللی باشد، بلکه باید به یک کنشگر مثبت در صحنه جهانی حقوق بشر تبدیل شود. مشارکت فعال در نشست‌ها، حمایت از جنبش‌های جهانی حقوق بشری و همکاری با کشورهای دیگر می‌تواند تصویر ایران را تغییر دهد.

تطبیق با اسناد بین‌المللی حقوق بشر نه‌تنها برای حفظ آزادی‌های داخلی ضروری است، بلکه برای اعتبار و مشروعیت جمهوری نوین در سطح جهانی حیاتی خواهد بود. کشوری که حقوق شهروندانش را بر اساس معیارهای جهانی تضمین می‌کند، می‌تواند شریک مطمئن‌تری برای همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و علمی در جهان باشد.

به بیان ساده، حقوق بشر باید از یک «امتیاز حکومتی» به یک حق جهانی و تضمین‌شده برای هر ایرانی تبدیل شود.برای اینکه تطبیق با اسناد جهانی از حد شعار و امضا فراتر برود، باید یک نقشه اجرایی مرحله‌به‌مرحله طراحی شود که همه نهادهای کشور را درگیر کند.

مرحله اول: اصلاح قانون اساسی و قوانین بنیادین (سال اول تا دوم)

• در متن قانون اساسی تصریح شود که جمهوری نوین متعهد به اجرای کامل میثاق‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر است.

• اصول تبعیض‌آمیز در قوانین اساسی و مدنی (مانند محدودیت مذهبی برای نامزدی یا نابرابری جنسیتی در خانواده) لغو یا بازنویسی شوند.

• ماده‌ای اضافه شود که در صورت تعارض قوانین داخلی با معاهدات حقوق بشری، مرجع نهایی تفسیر دادگاه قانون اساسی است و باید به نفع اصول بین‌المللی رأی دهد.

مرحله دوم: پیوستن و تصویب رسمی معاهدات (سال دوم)

• امضای فوری کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW) بدون حق شرط.

• تصویب کنوانسیون منع شکنجه و کنوانسیون حمایت از اقلیت‌ها.

• الحاق به اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC).

• تجدید نظر در الحاق‌های قبلی که با حق شرط‌های خنثی‌کننده همراه بوده‌اند.

مرحله سوم: بازسازی نظام قضایی و اجرایی (سال دوم تا چهارم)

• آموزش قضات، وکلا و کارکنان دولتی بر اساس اصول حقوق بشر.

• بازنگری کامل قوانین کیفری و آیین دادرسی با حذف مجازات‌های غیرانسانی (مانند اعدام برای جرایم غیرخشونت‌آمیز، شلاق یا سنگسار).

• الزام دستگاه‌های اجرایی به رعایت کنوانسیون‌ها در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری.

• تشکیل واحدهای ویژه حقوق بشر در وزارتخانه‌های کلیدی مانند آموزش، بهداشت و کار.

مرحله چهارم: نهادینه‌سازی نظارت و پاسخ‌گویی (سال سوم تا پنجم)

• ایجاد کمیسیون ملی حقوق بشر با امکان مراجعه مستقیم شهروندان.

• انتشار گزارش‌های سالانه درباره وضعیت حقوق بشر کشور به‌طور عمومی و ارسال آن‌ها به سازمان ملل.
• تضمین استقلال سازمان‌های مردم‌نهاد حقوق بشری و تأمین مالی شفاف برای آن‌ها.
• راه‌اندازی سامانه آنلاین شکایات حقوق بشری که شهروندان بتوانند موارد نقض حقوقشان را ثبت کنند.

مرحله پنجم: همگرایی فعال در سطح جهانی (سال پنجم به بعد)

• مشارکت در نشست‌های شورای حقوق بشر سازمان ملل و همکاری با سازوکار بررسی دوره‌ای جهانی (UPR).
• پذیرش بازدید گزارشگران ویژه سازمان ملل برای ارزیابی وضعیت حقوق بشر در کشور.
• همکاری منطقه‌ای با کشورهای همسایه برای ارتقای استانداردهای حقوق بشری (مثلاً در زمینه کارگران مهاجر یا حفاظت از پناهندگان).
• حمایت از پروژه‌های بین‌المللی حقوق بشری و تبدیل ایران به بازیگری مثبت در این حوزه.

این مسیر اجرایی باعث می‌شود که حقوق بشر نه فقط در سطح بین‌المللی، بلکه در زندگی روزمره مردم حضور پیدا کند. وقتی یک زن بداند در قانون داخلی و معاهدات جهانی برابر است، وقتی یک زندانی مطمئن باشد شکنجه ممنوع و جرم است، وقتی یک اقلیت قومی ببیند که زبان و فرهنگش در کنار زبان ملی به رسمیت شناخته شده، آن وقت حقوق بشر از شعار به واقعیت بدل خواهد شد.در نهایت، تطبیق با اسناد بین‌المللی نه نشانه ضعف یا دخالت خارجی، بلکه نشانه بلوغ یک جمهوری مدرن است؛ کشوری که می‌خواهد شهروندانش آزاد و برابر باشند و هم‌زمان جایگاهی محترم در جامعه جهانی داشته باشد.برای اینکه اسناد بین‌المللی واقعاً در نظام حقوقی کشور اجرا شوند، لازم است یک چارچوب حقوقی داخلی طراحی گردد تا معاهدات صرفاً به‌عنوان یک متن بین‌المللی باقی نمانند و در عمل در دادگاه‌ها، پارلمان و دستگاه اجرایی مورد استناد قرار گیرند.در گام نخست، باید اصل «برتری حقوق بشر» در قانون اساسی درج شود. این اصل تصریح می‌کند که هرگاه میان قوانین داخلی و اصول پذیرفته‌شده حقوق بشر تعارضی به وجود آید، دادگاه‌ها موظف‌اند رأی خود را بر اساس اصول بین‌المللی صادر کنند. چنین اصلی باعث می‌شود که اسناد جهانی صرفاً تزئینی نباشند، بلکه منبع الزام‌آور قضایی باشند.در پارلمان، کمیسیون ویژه‌ای باید تشکیل شود که وظیفه‌اش بازبینی همه قوانین موجود بر اساس استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر باشد. این کمیسیون می‌تواند در طول چند سال تمام قوانین تبعیض‌آمیز یا ناقض حقوق بشر را شناسایی کرده و اصلاحیه‌های لازم را به مجلس ارائه دهد. برای مثال، در حوزه حقوق خانواده، قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان باید لغو و با اصل برابری جنسیتی جایگزین شوند.در دستگاه قضایی، قضات باید آموزش ببینند که اسناد بین‌المللی را به‌عنوان منبع استناد در احکام خود به کار ببرند. برای این کار، لازم است متون کلیدی مانند میثاق حقوق مدنی و سیاسی یا کنوانسیون منع شکنجه به‌طور رسمی ترجمه، منتشر و در دسترس قضات و وکلا قرار گیرد. حتی می‌توان سامانه‌ای طراحی کرد که قضات هنگام رسیدگی به پرونده‌ها به‌طور آنلاین به تفسیرهای بین‌المللی و رویه‌های حقوق بشری دسترسی داشته باشند.یک نکته مهم، نحوه‌ی الحاق و تصویب معاهدات است. در جمهوری نوین، دولت می‌تواند معاهدات بین‌المللی را امضا کند، اما برای اجرایی شدن آن‌ها باید به تصویب پارلمان برسند. در عین حال، دادگاه قانون اساسی باید اختیار داشته باشد متن معاهده را بررسی کند تا از نظر هماهنگی با اصول قانون اساسی مشکلی نداشته باشد. اما اگر تعارضی به وجود آمد، اصل بر این باشد که معاهده حقوق بشری بر قوانین داخلی برتری دارد،

نه برعکس.برای تضمین اجرای معاهدات، لازم است یک نهاد ملی هماهنگ‌کننده ایجاد شود. این نهاد می‌تواند «شورای ملی تطبیق با حقوق بشر» باشد که متشکل از نمایندگان سه قوه، کمیسیون ملی حقوق بشر و سازمان‌های مردم‌نهاد است. وظیفه‌ی این شورا پیگیری اجرای تعهدات بین‌المللی، هماهنگ‌سازی میان وزارتخانه‌ها و ارائه گزارش‌های سالانه به مجلس و سازمان ملل خواهد بود.در سطح اجرایی، هر وزارتخانه باید یک واحد حقوق بشر داشته باشد. برای مثال، وزارت آموزش باید تضمین کند که نظام آموزشی مطابق با کنوانسیون حقوق کودک است. وزارت کار باید حقوق کارگران مهاجر و بومی را مطابق با کنوانسیون‌های بین‌المللی رعایت کند. وزارت بهداشت باید اصول حق سلامت برابر را اجرا کند. این واحدها گزارش‌های خود را به شورای ملی تطبیق ارائه خواهند داد.در کنار این ساختارها، باید نهادهای مدنی و رسانه‌ها نیز نقش نظارتی داشته باشند. اگر شهروندان و سازمان‌های مستقل بتوانند نقض تعهدات حقوق بشری را علنی کنند و به نهادهای داخلی و بین‌المللی گزارش دهند، حکومت مجبور خواهد بود پاسخ‌گو باشد.در نهایت، تطبیق با اسناد بین‌المللی حقوق بشر باید در سه سطح رخ دهد:

۱. **سطح قانون اساسی:** درج اصول الزام‌آور و برتری معاهدات حقوق بشری.

۲. **سطح نهادی:** ایجاد کمیسیون‌های پارلمانی، دادگاه قانون اساسی و نهاد ملی تطبیق.

۳. **سطح اجرایی و اجتماعی:** آموزش قضات، ایجاد واحدهای حقوق بشر در وزارتخانه‌ها و نظارت رسانه‌ها و نهادهای مدنی.

این ساختار به‌تدریج باعث می‌شود که حقوق بشر نه یک واژه لوکس یا ابزار سیاسی، بلکه یک معیار عملی برای اداره کشور باشد.تطبیق قوانین با حقوق بشر تنها از مسیر نهادهای حقوقی و دولتی کافی نیست؛ اگر جامعه با این اصول آشنا نباشد، قوانین روی کاغذ می‌مانند و در عمل نقض می‌شوند. بنابراین یک برنامه ملی آموزش و فرهنگ‌سازی حقوق بشر باید طراحی و اجرا شود تا اصول جهانی به بخشی از زندگی روزمره ایرانیان تبدیل گردد.

نخستین عرصه، نظام آموزشی است. حقوق بشر باید از سطح مدارس وارد کتاب‌های درسی شود. کودکان باید بیاموزند که همه انسان‌ها فارغ از دین، جنسیت، قومیت یا عقیده برابرند و آزادی بیان و احترام متقابل از اصول زندگی اجتماعی است. در دانشگاه‌ها، به‌ویژه در رشته‌های حقوق، علوم اجتماعی، پزشکی و آموزش، واحدهای درسی حقوق بشر باید اجباری شوند. این آموزش‌ها نه‌تنها نظری بلکه باید عملی و مبتنی بر مطالعه موردی باشند؛ دانشجویان باید با پرونده‌های واقعی نقض حقوق بشر و شیوه‌های دفاع از آن‌ها آشنا شوند.

عرصه دوم، آموزش حرفه‌ای برای قضات، وکلا، معلمان، پزشکان، نیروهای انتظامی و مقامات دولتی است. این گروه‌ها به‌طور مستقیم در زندگی شهروندان دخالت دارند و اگر اصول حقوق بشر را نشناسند، حتی بدون نیت بد می‌توانند ناقض آن‌ها باشند. مثلاً یک قاضی باید بداند که شکنجه مطلقاً ممنوع است و هیچ شرایطی آن را توجیه نمی‌کند؛ یک معلم باید بداند تنبیه بدنی کودک نقض حقوق اوست؛ یک پزشک باید بداند تبعیض در ارائه خدمات درمانی غیرقابل پذیرش است.

عرصه سوم، رسانه‌ها و فرهنگ عمومی است. رسانه‌های ملی و محلی باید به ترویج حقوق بشر بپردازند، نه به‌عنوان شعار سیاسی بلکه به‌عنوان بخشی از زندگی عادی. فیلم‌ها، سریال‌ها، مستندها و برنامه‌های آموزشی می‌توانند

مفاهیم حقوق بشـر را سـاده و قابل لمس برای مردم بیان کنند. برای مثال، یک برنامه تلویزیونی می‌تواند با روایت زندگی روزمره خانواده‌های مختلف، مفهوم برابری جنسیتی یا حقوق کودکان را آموزش دهد.

عرصـه چهارم، نهادهای مدنی و سـازمان‌های مردم‌نهاد هسـتند. این نهادها باید آزادی کامل برای آموزش، برگزاری کارگاه‌ها و انتشـار گزارش داشـته باشـند. حتی می‌توان برنامه‌هایی طراحی کرد که سـازمان‌های محلی در روسـتاها و شـهرهای کوچک به آموزش حقوق بشـر بپردازند. این امر به‌ویژه در مناطقی که اقلیت‌های قومی و مذهبی زندگی می‌کنند اهمیت دارد، زیرا در آنجا تبعیض و نقض حقوق بشر اغلب شدیدتر است.

عرصه پنجم، فضای دیجیتال است. آموزش حقوق بشر می‌تواند از طریق پلتفرم‌های آنلاین، اپلیکیشن‌های موبایلی و شـبکه‌های اجتماعی گسـترش یابد. یک سـامانه ملی می‌تواند طراحی شـود که در آن شـهروندان آموزش ببینند، آزمون بدهند، و حتی گواهی آشنایی با حقوق بشـر دریافت کنند. چنین سامانه‌ای علاوه بر آموزش، می‌تواند ابزاری برای اطلاع‌رسانی نقض حقوق بشر و ثبت شکایات مردمی باشد.

فرهنگ‌سازی حقوق بشر باید چندسطحی و مستمر باشد. نمی‌توان انتظار داشت با چند کلاس یا چند متن درسی مردم به‌طور کامل با حقوق خود آشـنا شـوند. این کار نیازمند یک برنامه ۱۰ تا ۲۰ سـاله اسـت که هم دولت و هم جامعه مدنی در آن نقش داشته باشند.

نتیجه چنین برنامه‌ای این خواهد بود که حقوق بشـر از یک مفهوم «وارداتی» یا «سـیاسـی» به یک ارزش عمومی و بخشی از هویت ملی تبدیل شود. شهروندان آگاه خواهند شد که چه حقوقی دارند، چگونه باید از آن‌ها دفاع کنند، و چرا دفاع از حقوق دیگران به نفع خودشـان هم هسـت. تنها در این صـورت اسـت که تطبیق با اسـناد بین‌المللی حقوق بشر به یک فرهنگ پایدار اجتماعی بدل خواهد شد، نه صرفاً یک الزام حقوقی.

نهادهای نظارتی ستون‌های پنهان دموکراسی‌اند. بدون آن‌ها، هرچند قانون اساسی زیبا نوشته شود و انتخابات آزاد برگزار گردد، در عمل فساد و سوءاستفاده از قدرت همه‌چیز را از درون تهی می‌کند. در ایران، مشکل اصلی این بوده که نهادهای نظارتی یا وابسته به قدرت سیاسی بوده‌اند یا ابزار رقابت جناحی؛ در نتیجه نه مستقل بوده‌اند و نه مؤثر. برای ساختن جمهوری قانون‌مدار، نهادهای نظارتی باید مستقل، شفاف، پاسخ‌گو به مردم و مجهز به ابزارهای مدرن شوند.کارآمدسازی این نهادها چند پایه اساسی دارد:

نخست، استقلال ساختاری و مالی. نهادهایی مانند دیوان محاسبات، سازمان بازرسی کل کشور، کمیسیون ضد فساد یا حتی نهادهای نظارتی پارلمانی نباید زیر سلطه دولت یا یک حزب باشند. بودجه آن‌ها باید مستقیماً از خزانه عمومی و با تصویب مجلس تأمین شود و مقاماتشان با رأی مستقیم پارلمان یا فرآیندهای شفاف انتخاب شوند، نه با انتصاب رئیس‌جمهور یا رهبر سیاسی.**دوم،** شفافیت عمومی. نهاد نظارتی زمانی کارآمد است که گزارش‌هایش مخفی نماند. هر سال باید گزارش‌های مالی، پرونده‌های فساد، و نتایج رسیدگی‌ها به‌طور کامل منتشر شود و در دسترس رسانه‌ها و مردم قرار گیرد. این اصل باعث می‌شود هیچ دولتی نتواند گزارش‌های منفی را پنهان کند.**سوم،** تکنولوژی و داده‌باز. در دنیای امروز، نظارت بدون ابزار دیجیتال و سامانه‌های داده باز امکان‌پذیر نیست. باید یک «سامانه شفافیت ملی» طراحی شود که در آن قراردادهای دولتی، هزینه‌های عمومی، مزایده‌ها، مناقصه‌ها و حقوق مقامات به‌طور آنلاین در دسترس باشد. این سامانه باید به‌گونه‌ای باشد که هر شهروند بتواند داده‌ها را بررسی و تحلیل کند.**چهارم،** نظارت چندلایه. نظارت تنها نباید وظیفه یک نهاد باشد. باید یک شبکه نظارتی چندلایه وجود داشته باشد: دیوان محاسبات بر بودجه نظارت کند، کمیسیون پارلمانی بر سیاست‌ها، نهاد مدنی بر عملکرد روزمره، رسانه‌ها بر اطلاع‌رسانی، و دادگاه قانون اساسی بر تطابق قوانین با اصول حقوق بشر. این چندلایگی مانع تمرکز قدرت نظارتی در یک نهاد می‌شود.**پنجم،** مشارکت مردمی. نهادهای نظارتی باید سازوکاری برای مشارکت مستقیم شهروندان داشته باشند. مثلاً امکان ثبت گزارش فساد توسط شهروندان، حمایت قانونی از افشاگران (whistleblowers)، و پاداش برای کسانی که فساد را افشا می‌کنند. تجربه کشورهای موفق نشان داده که مشارکت مردم در نظارت، یکی از مؤثرترین ابزارهای مبارزه با فساد است.**ششم،** پاسخ‌گویی مقامات. هیچ مقام دولتی یا نماینده پارلمان نباید از حسابرسی مستثنی باشد. حتی بالاترین مقامات اجرایی باید سالانه در برابر نهادهای نظارتی پاسخ دهند و در صورت اثبات تخلف، به دادگاه کشیده شوند. اصل «مصونیت مطلق سیاسی» باید به‌طور کامل لغو شود.

برای اجرای این اصول، می‌توان نقشه‌ای مرحله‌به‌مرحله طراحی کرد:

- **در سال اول، تشکیل «سازمان ملی شفافیت و ضد فساد» با اختیار قانونی مستقل.**
- **در سال دوم، دیجیتال‌سازی کامل بودجه و قراردادهای دولتی.**
- **در سال سوم، ایجاد سامانه افشاگری مردمی و حمایت قانونی از افشاگران.**
- **در سال چهارم، الزام همه مقامات به انتشار دارایی‌ها و درآمدهای خود.**
- **در سال پنجم، پیوند نهادهای نظارتی با شبکه‌های بین‌المللی ضد فساد (مانند کنوانسیون مبارزه با فساد سازمان ملل).**

کارآمدسازی نهادهای نظارتی نه فقط یک اصلاح اداری بلکه یک تحول فرهنگی است. وقتی شهروندان بدانند که می‌توانند بر قدرت نظارت کنند و نتایج آن را ببینند، اعتماد عمومی افزایش خواهد یافت. جمهوری نوین تنها زمانی قانون‌مدار باقی می‌ماند که قدرت همیشه در معرض دید و حسابرسی باشد. برای اینکه نهادهای نظارتی صرفاً نامی روی کاغذ نباشند، باید چارت دقیق و کارکردی آن‌ها طراحی شود تا هرکدام وظایف مشخص، منابع مستقل و ابزار اجرایی داشته باشند. در غیر این صورت، یا با یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند یا عملاً در برابر قدرت‌های سیاسی ناتوان می‌مانند.در رأس این ساختار باید دیوان محاسبات ملی قرار گیرد. این نهاد وظیفه دارد همه جریان‌های مالی کشور از بودجه عمومی تا قراردادهای دولتی و شرکت‌های نیمه‌دولتی را بررسی کند. دیوان باید هر سال گزارشی علنی از دخل‌وخرج دولت منتشر کند و در صورت مشاهده تخلف، مستقیماً پرونده را به دادگاه قانون اساسی یا دادگاه‌های کیفری ارسال نماید. استقلال مالی این دیوان باید کامل باشد و بودجه آن از محل درصد ثابتی از درآمد ملی تأمین شود، نه از طریق دولت.در کنار آن باید سازمان ملی شفافیت و ضد فساد تشکیل شود. این سازمان مانند یک نهاد چتر عمل می‌کند که هم گزارش‌های مردمی را دریافت می‌کند، هم بازرسی‌های دوره‌ای از وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی انجام می‌دهد، و هم موظف است نتایج را به‌طور علنی منتشر کند. در این سازمان باید بخشی ویژه برای حمایت از افشاگران فساد وجود داشته باشد که هویت و امنیت آن‌ها را تضمین کند.پارلمان باید یک کمیسیون دائمی نظارت و حسابرسی داشته باشد. این کمیسیون حق احضار وزرا، مدیران و حتی رئیس‌جمهور را دارد و جلساتش باید علنی برگزار شود. گزارش‌های کمیسیون باید برای رسانه‌ها و مردم قابل دسترس باشد و هرگونه سانسور یا محدودیت بر این گزارش‌ها جرم محسوب شود.در سطح قضایی، دادگاه قانون اساسی باید به‌عنوان مرجع نهایی عمل کند. هر زمانی که قانونی یا تصمیمی ناقض اصول حقوق بشر یا اصول بنیادین قانون اساسی باشد، این دادگاه موظف است آن را لغو کند. علاوه بر این، دادگاه باید اختیار بررسی عملکرد نهادهای نظارتی دیگر را نیز داشته باشد تا مطمئن شود آن‌ها خود دچار فساد یا انحراف نشده‌اند.برای سطح اجرایی محلی، باید شوراهای نظارت استانی و شهری تشکیل شوند. این شوراها با ترکیبی از نمایندگان مردم، متخصصان مستقل و سازمان‌های مدنی اداره می‌شوند. وظیفه آن‌ها نظارت بر بودجه‌های محلی، قراردادهای شهرداری‌ها و عملکرد استانداران است. این شوراها باید گزارش‌های علنی ارائه دهند و در صورت کشف فساد، حق ارجاع مستقیم پرونده به نهادهای ملی را داشته باشند.در نهایت، باید یک سامانه شفافیت ملی آنلاین وجود داشته باشد که همه داده‌های مالی، قراردادها، و دارایی مقامات در آن منتشر شود. این سامانه نباید در اختیار دولت باشد بلکه باید توسط یک نهاد مستقل اداره شود. شهروندان، رسانه‌ها و پژوهشگران باید بتوانند آزادانه به این داده‌ها دسترسی داشته باشند و تحلیل‌های خود را منتشر کنند.برای تضمین بی‌طرفی، نهادهای نظارتی باید ارتباط مستقیم با شبکه‌های بین‌المللی ضد فساد داشته باشند. عضویت در کنوانسیون مبارزه با فساد سازمان ملل (UNCAC) و همکاری با نهادهایی مانند «شفافیت بین‌الملل» باعث می‌شود که گزارش‌های داخلی در سطح جهانی نیز دیده شوند و حکومت نتواند آن‌ها را پنهان کند.این چارت نشان می‌دهد که نظارت باید چندلایه، مستقل و پاسخ‌گو باشد: دیوان محاسبات برای بودجه ملی، سازمان شفافیت برای فساد سیستماتیک، کمیسیون پارلمان برای پاسخ‌گویی سیاسی، دادگاه قانون اساسی برای انطباق با قانون، شوراهای محلی برای مدیریت منطقه‌ای، و در رأس همه مردم و رسانه‌ها که چشم نهایی

جامعه‌اند. بدون چنین شبکه‌ای، هر قانون یا نهادی دیر یا زود به فساد کشیده می‌شود. با چنین شبکه‌ای، هیچ قدرتی، اگر متمرکز و قوی باشد، نمی‌تواند از چشم مردم و قانون پنهان بماند. هر چارت سازمانی بدون برنامه اجرایی، تبدیل به نقشه‌ای بی‌جان روی کاغذ می‌شود. برای اینکه نهادهای نظارتی در جمهوری نوین واقعاً کارآمد شوند، باید یک برنامه عملی پنج‌ساله طراحی گردد که همزمان اصلاحات حقوقی، نهادی و فرهنگی را پیش ببرد.

سال اول: بنیان‌گذاری و اصلاحات قانونی

- بازنویسی قوانین موجود و گنجاندن اصل «نظارت مستقل و شفاف» در قانون اساسی.
- تشکیل «سازمان ملی شفافیت و ضد فساد» به‌عنوان نهاد مرکزی جدید.
- ایجاد کمیسیون دائمی نظارت در پارلمان و الزام جلسات علنی آن.
- تصویب قانونی برای حمایت کامل از افشاگران فساد، شامل حفاظت امنیتی و مصونیت قضایی.

سال دوم: دیجیتال‌سازی و شفافیت داده‌ها

- راه‌اندازی «سامانه ملی شفافیت» برای انتشار آنلاین همه بودجه‌ها، قراردادها و دارایی مقامات.
- دیجیتال‌سازی حسابداری دولت و الزام همه وزارتخانه‌ها و شهرداری‌ها به گزارش‌گری مالی برخط.
- آغاز ممیزی الکترونیک قراردادهای عمومی با استفاده از نرم‌افزارهای ضد فساد.

سال سوم: مشارکت مردمی و محلی

- تشکیل شوراهای نظارت استانی و شهری با حضور نمایندگان جامعه مدنی.
- راه‌اندازی پلتفرم آنلاین برای دریافت گزارش‌های مردمی درباره فساد.
- ایجاد صندوق پاداش برای کسانی که اطلاعات معتبر درباره فساد ارائه می‌دهند.
- آموزش عمومی درباره نقش نظارتی شهروندان و اهمیت افشاگری سالم.

سال چهارم: پیوند با جامعه جهانی و سخت‌گیری قضایی

- الحاق رسمی به کنوانسیون‌های بین‌المللی ضد فساد (UNCAC) و همکاری با نهادهای بین‌المللی شفافیت.
- ایجاد واحدهای تخصصی دادستانی برای رسیدگی به جرایم مالی و اداری در سطح ملی و محلی.
- الزام مقامات عالی‌رتبه به ارائه گزارش سالانه دارایی‌ها و درآمدهایشان به‌صورت علنی.
- انتشار عمومی «شاخص ملی فساد» با رتبه‌بندی وزارتخانه‌ها و استان‌ها.

سال پنجم: تثبیت و نهادینه‌سازی

- یکپارچه‌سازی گزارش‌های همه نهادهای نظارتی در قالب «گزارش سالانه ملی شفافیت».
- اجرای سیستم بودجه‌ریزی مشارکتی در شهرها؛ یعنی مردم در تخصیص بخشی از بودجه شهری مشارکت مستقیم داشته باشند.
- گسترش آموزش تخصصی ضد فساد برای کارمندان دولت، قضات، و نیروهای نظارتی.
- ارزیابی جامع عملکرد پنج‌ساله نهادهای نظارتی و اصلاح ساختارها بر اساس نقاط ضعف و قوت.

اجرای چنین برنامه‌ای باعث می‌شود ظرف پنج سال، فساد از یک بیماری مزمن و عادی به یک هزینه سنگین و پرخطر برای مقامات تبدیل شود. مقامی که در گذشته می‌توانست با یک امضا میلیاردها تومان جابه‌جا کند و

مطمئن باشد کسی سراغش نمی‌آید، در این ساختار می‌داند که سامانه‌های دیجیتال، رسانه‌های آزاد، نهادهای نظارتی و حتی مردم عادی همه چشم بر عملکردش دوخته‌اند.اگر این طرح به‌طور مستمر ادامه یابد، نتیجه آن نه‌تنها کاهش فساد بلکه افزایش اعتماد عمومی خواهد بود؛ زیرا مردم می‌بینند که سازوکارهای نظارتی دیگر پوشالی نیستند و واقعاً می‌توانند قدرت را مهار کنند. این همان بنیانی است که دموکراسی بدون آن دوام نمی‌آورد.
اگر قرار است فساد در ایران ریشه‌کن شود و نهادهای نظارتی قدرت واقعی پیدا کنند، سامانه ملی شفافیت و نظارت دیجیتال باید ستون اصلی این تحول باشد. این سامانه چیزی فراتر از یک وب‌سایت ساده خواهد بود؛ یک شبکه‌ی سراسری داده‌باز است که همه‌ی اطلاعات مالی، اداری و قراردادی کشور را در اختیار مردم، رسانه‌ها و نهادهای نظارتی قرار می‌دهد.این سامانه باید چند ویژگی کلیدی داشته باشد:

۱. انتشار کامل بودجه: از بودجه کلان ملی گرفته تا هزینه‌ی یک مدرسه یا درمانگاه محلی، همه باید به‌صورت شفاف و برخط منتشر شود. مردم باید بتوانند با چند کلیک ببینند مالیاتشان کجا خرج شده است.

۲. قراردادهای عمومی آنلاین: همه قراردادهای دولتی از پروژه‌های نفتی تا خرید صندلی مدارس—باید در سامانه بارگذاری شوند. هر قراردادی که منتشر نشود، از نظر قانونی باطل تلقی شود. این امر جلوی قراردادهای پنهانی و رانت‌خواری را خواهد گرفت.

۳. سامانه دارایی مقامات: هر مقام دولتی، نماینده مجلس، قاضی یا مدیر ارشد باید پیش و پس از دوره خدمت خود لیست دارایی‌هایش را در سامانه ثبت کند. این اطلاعات باید عمومی باشد و هرگونه افزایش غیرعادی دارایی به‌طور خودکار به نهادهای نظارتی گزارش شود.

۴. گزارش‌گری مردمی: شهروندان باید بتوانند موارد فساد، رشوه یا سوءاستفاده را به‌صورت محرمانه در سامانه ثبت کنند. این گزارش‌ها باید در سطح ملی ردیابی شوند و گزارش‌دهندگان از حمایت قانونی برخوردار باشند.

۵. تحلیل داده باز: داده‌های سامانه نباید فقط به شکل جدول‌های خشک ارائه شود. باید ابزارهای تحلیلی برای مردم و پژوهشگران فراهم شود؛ مثلاً نمودار هزینه‌ها، مقایسه بین استان‌ها، و رتبه‌بندی دستگاه‌ها بر اساس شفافیت

۶. نظارت در لحظه: سامانه باید به سیستم حسابداری الکترونیک دولت و شهرداری‌ها متصل باشد تا داده‌ها به‌طور روزانه به‌روزرسانی شوند. این یعنی تخلف‌ها در همان لحظه شناسایی می‌شوند، نه ماه‌ها بعد در گزارش‌های سالانه.

۷. دسترسی آزاد و رایگان: اطلاعات نباید پشت دیوارهای اداری یا هزینه‌های سنگین قفل شود. هر شهروندی باید بدون نیاز به مجوز خاص به همه داده‌ها دسترسی داشته باشد.

۸. پیوند با استانداردهای جهانی: سامانه باید بر اساس معیارهای بین‌المللی داده‌باز (Open Data) طراحی شود تا بتواند به شبکه‌های شفافیت جهانی متصل شود. این کار باعث می‌شود فساد داخلی در سطح جهانی نیز قابل ردیابی باشد.اجرای این سامانه چند نتیجه مهم خواهد داشت:

- فساد دیگر به‌سادگی قابل پنهان کردن نخواهد بود.
- شهروندان و رسانه‌ها به بازیگران اصلی نظارت تبدیل می‌شوند.
- نهادهای نظارتی به جای اتکا به گزارش‌های کاغذی، با داده‌های زنده و دقیق کار خواهند کرد.
- مقامات از همان ابتدا می‌دانند که زیر ذره‌بین عمومی هستند، بنابراین هزینه فساد برایشان بسیار بالا می‌رود.

برای تحقق این سامانه، باید تیمی از متخصصان فناوری اطلاعات، اقتصاددانان و حقوق‌دانان تشکیل شود و با همکاری نهادهای مدنی، آن را ظرف دو سال طراحی و پیاده‌سازی کنند. هم‌زمان، قوانین لازم برای الزام همه دستگاه‌ها به ارائه اطلاعات باید تصویب شود.چنین سامانه‌ای اگر درست اجرا شود، به تنهایی می‌تواند بزرگ‌ترین انقلاب نظارتی در تاریخ ایران باشد؛ چرا که قدرت واقعی را به دست مردم بازمی‌گرداند و شفافیت را از یک شعار به یک واقعیت روزمره تبدیل می‌کند. برای روشن‌تر شدن اهمیت سامانه ملی شفافیت، باید نمونه‌های کاربردی آن را در زندگی روزمره شهروندان توضیح داد. این سامانه اگر درست طراحی شود، می‌تواند عملاً رابطه مردم با حکومت را متحول کند.فرض کنید در یک شهر کوچک قرار است یک مدرسه دولتی جدید ساخته شود. در گذشته، قرارداد ساخت چنین مدرسه‌ای پشت درهای بسته میان شهرداری یا اداره آموزش و یک پیمانکار بسته می‌شد. مردم نمی‌دانستند هزینه واقعی چقدر است، پیمانکار چه کسی است، و چه زمانی پروژه تکمیل می‌شود. نتیجه اغلب یا تأخیرهای طولانی بود یا ساختمانی بی‌کیفیت.در سامانه شفافیت، همه این مراحل عمومی می‌شود:

- بودجه تخصیص‌یافته برای مدرسه به‌طور دقیق در سامانه ثبت می‌شود.
- قرارداد پیمانکار به همراه نام شرکت، مبلغ قرارداد و جدول زمانی اجرا در دسترس عموم است.
- پیشرفت پروژه به‌صورت دوره‌ای با عکس و گزارش بارگذاری می‌شود و مردم شهر می‌توانند با گوشی همراه خود وارد سامانه شوند و ببینند چرا پروژه عقب افتاده یا آیا بودجه واقعاً مصرف شده است یا خیر.

این شفافیت نه‌تنها جلوی فساد را می‌گیرد، بلکه حس مالکیت عمومی ایجاد می‌کند؛ مردم احساس می‌کنند که مدرسه متعلق به آن‌هاست چون می‌توانند در تمام مراحل نظارت داشته باشند.مثال دیگر، پروژه‌های عمرانی بزرگ مثل سد یا آزادراه است. در گذشته چنین پروژه‌هایی محل اصلی فساد بودند؛ قراردادها میلیاردی بسته می‌شدند اما هیچ‌کس نمی‌دانست پول‌ها دقیقاً کجا خرج می‌شود. در سامانه شفافیت:

- کل بودجه پروژه و تأمین‌کنندگان مالی مشخص است.
- نام پیمانکاران اصلی و فرعی، به همراه سوابق کاری‌شان، ثبت می‌شود.
- گزارش هزینه‌های ماهانه و پیشرفت فیزیکی پروژه منتشر می‌شود.
- هر گونه تغییر در مبلغ قرارداد یا تمدید زمان باید توضیح داده شود و قابل بررسی توسط مردم و رسانه‌ها باشد.

در حوزه آموزش و بهداشت نیز سامانه کاربرد حیاتی دارد. مثلاً والدین می‌توانند ببینند بودجه آموزش منطقه‌شان چقدر است، چه مقدار صرف مدارس شده، و چه مقدار در بخش‌های دیگر هزینه شده است. بیماران می‌توانند بفهمند که بودجه بیمارستان‌های محلی چطور خرج می‌شود و چرا برخی داروها یا تجهیزات وجود ندارد.این مدل شفافیت به یک فرهنگ عمومی منجر می‌شود؛ شهروندان یاد می‌گیرند که مالیاتشان چطور خرج می‌شود و اگر بی‌نظمی یا سوءاستفاده‌ای دیدند، می‌توانند مستقیماً آن را گزارش کنند.به این ترتیب، نهادهای نظارتی از حالت منفعل و پشت‌میزنشین خارج می‌شوند و به شبکه‌ای پویا تبدیل می‌شوند که با کمک فناوری و مشارکت مردم، بر همه چیز نظارت می‌کنند.سامانه شفافیت تنها یک ابزار فنی نیست؛ این سامانه در عمل همان چیزی است که می‌تواند قدرت واقعی را به مردم بازگرداند، چون هیچ مقام یا نهادی دیگر نمی‌تواند پشت پرده تصمیم‌گیری یا هزینه‌کرد مالی پنهان شود.

شفافیت و پاسخ‌گویی دو بال اصلی یک حکومت مردم‌سالارند. شفافیت یعنی همه تصمیم‌ها، قراردادها، بودجه‌ها و عملکردها در برابر دید مردم قرار گیرند. پاسخ‌گویی یعنی مقامات نه‌تنها اطلاعات بدهند بلکه در برابر اشتباهات، فساد و ناکارآمدی خود توضیح دهند و در صورت لزوم کنار بروند. در نبود این دو اصل، حتی بهترین قوانین و نهادها هم به فساد و استبداد می‌انجامند.در تجربه تاریخی ایران، مشکل اصلی نه فقط نبود شفافیت بلکه فرهنگ پنهان‌کاری حکومتی بوده است. بودجه‌ها پشت درهای بسته نوشته می‌شدند، قراردادهای کلان در خفا منعقد می‌شدند، و مسئولان در برابر مردم نه خود را موظف به توضیح می‌دانستند و نه حاضر به استعفا بودند. بنابراین ارتقاء شفافیت و پاسخ‌گویی در جمهوری نوین نیازمند تغییرات عمیق حقوقی، نهادی و فرهنگی است.از نظر حقوقی، باید اصل دسترسی آزاد به اطلاعات عمومی در قانون اساسی تثبیت شود. این اصل به هر شهروند حق می‌دهد که اسناد و اطلاعات دولتی را مطالبه کند مگر در موارد محدود مانند امنیت ملی که آن هم باید تعریف شفاف داشته باشد. قانون «آزادی اطلاعات» باید همه وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها، شرکت‌های دولتی و حتی نهادهای نظامی اقتصادی را ملزم به انتشار گزارش‌های مالی و اداری کند. تخلف از این اصل باید جرم اداری و کیفری تلقی شود.از نظر نهادی، باید سازوکارهایی طراحی شود که شفافیت و پاسخ‌گویی را عملی کنند. برای مثال:

- **انتشار بودجه ملی و محلی به زبان ساده و قابل فهم برای عموم مردم.**
- **الزام وزرا و استانداران به ارائه گزارش فصلی در پارلمان و شوراهای محلی.**
- **برگزاری جلسات پرسش و پاسخ عمومی با حضور مقامات، شبیه مدل برخی کشورهای اروپایی که نخست‌وزیر یا وزرا موظف‌اند به‌طور زنده به سؤالات شهروندان پاسخ دهند.**
- **ایجاد «مرکز ملی شفافیت» به‌عنوان یک نهاد مستقل که کارش ارزیابی و رتبه‌بندی دستگاه‌های دولتی بر اساس میزان شفافیت و پاسخ‌گویی است.**

از نظر فرهنگی، باید عادت تاریخی مقامات به مصونیت و «پنهان‌کاری» شکسته شود. این تغییر تنها با فشار اجتماعی و آموزش عمومی ممکن است. رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و حتی نظام آموزشی باید فرهنگ پرسشگری و مطالبه‌گری را تقویت کنند. به مردم باید آموزش داده شود که پرسیدن از مسئولان نه بی‌احترامی بلکه یک حق و وظیفه شهروندی است.پاسخ‌گویی واقعی زمانی تحقق می‌یابد که مقامات در صورت ناکارآمدی یا تخلف، هزینه سیاسی و حقوقی بدهند. این هزینه می‌تواند شامل استیضاح در پارلمان، رأی عدم اعتماد در شوراهای محلی، برکناری از سمت توسط دادگاه اداری، یا حتی تعقیب کیفری باشد. در کنار آن، باید فرهنگ استعفای داوطلبانه هم در میان مقامات نهادینه شود. در یک جمهوری سالم، مقام سیاسی که در انجام وظایفش شکست می‌خورد، بدون فشار مجبور به کناره‌گیری می‌شود.برای تقویت این اصول، باید یک سامانه ملی گزارش‌دهی عمومی طراحی شود که در آن:

- **شهروندان بتوانند مستقیم پرسش‌های خود را از مقامات ثبت کنند.**
- **دستگاه‌ها موظف باشند ظرف مدت مشخص پاسخ دهند.**
- **گزارش‌ها و پاسخ‌ها به‌صورت عمومی در سامانه باقی بمانند تا همه بتوانند بخوانند.**

ارتقاء شفافیت و پاسخ‌گویی همچنین باید به بخش خصوصی و نهادهای مدنی نیز تعمیم داده شود، به ویژه در

شرایطی که بسیاری از پروژه‌های عمومی توسط شرکت‌های خصوصی یا نهادهای شبه‌دولتی اجرا می‌شوند. هر نهادی که از منابع عمومی استفاده می‌کند باید موظف به شفافیت مالی و پاسخ‌گویی در برابر مردم باشد.اگر این اصلاحات اجرایی شود، نتیجه آن نه‌تنها کاهش فساد بلکه افزایش اعتماد عمومی خواهد بود. شهروندان وقتی ببینند مقامات اطلاعات را پنهان نمی‌کنند و در برابر عملکردشان پاسخ می‌دهند، دوباره به حکومت اعتماد خواهند کرد. این اعتماد همان سرمایه اجتماعی است که بدون آن، هیچ دموکراسی‌ای پایدار نخواهد ماند.

شفافیت و پاسخ‌گویی اگر قرار باشد پایدار شوند، نیازمند یک برنامه مرحله‌ای و درازمدت هستند؛ زیرا تنها با تصویب چند قانون یا ایجاد چند نهاد تحقق پیدا نمی‌کنند. جامعه‌ای که دهه‌ها به پنهان‌کاری عادت کرده، باید به‌تدریج به جایی برسد که پرسشگری و مطالبه‌گری به یک رفتار طبیعی شهروندی بدل شود.

مرحله اول: نهادینه‌سازی حقوقی (سال اول تا دوم)

- درج اصل «حق دسترسی آزاد به اطلاعات» در قانون اساسی.
- تصویب قوانین الزام‌آور برای انتشار بودجه‌ها، قراردادها و دارایی مقامات.
- تعیین مجازات برای مقامات و نهادهایی که از ارائه اطلاعات خودداری می‌کنند.
- الزام همه مقامات به ارائه گزارش‌های دوره‌ای عملکردی.

مرحله دوم: ایجاد نهادها و ابزارهای شفافیت (سال دوم تا سوم)

- راه‌اندازی مرکز ملی شفافیت و سامانه گزارش‌دهی عمومی.
- دیجیتال‌سازی کامل بودجه و قراردادهای دولتی و انتشار آن‌ها به‌صورت برخط.
- تشکیل کمیسیون‌های پاسخ‌گویی در پارلمان و شوراهای محلی با جلسات علنی.
- ایجاد پلتفرم ملی پرسش و پاسخ شهروندان از مقامات.

مرحله سوم: آموزش و فرهنگ‌سازی (سال سوم تا پنجم)

- گنجاندن آموزش حقوق شهروندی و حق پرسشگری در مدارس و دانشگاه‌ها.
- تولید برنامه‌های رسانه‌ای برای ترویج فرهنگ مطالبه‌گری و شفافیت.
- حمایت از نهادهای مدنی و رسانه‌های مستقل برای نقد و پرسشگری.
- آموزش مقامات دولتی و مدیران درباره وظیفه پاسخ‌گویی و ارتباط شفاف با مردم.

مرحله چهارم: مشارکت عمومی و نظارت اجتماعی (سال چهارم تا ششم)

- اجرای پروژه‌های بودجه‌ریزی مشارکتی در شهرها، یعنی اختصاص بخشی از بودجه به تصمیم مستقیم مردم.
- ایجاد امکان ثبت گزارش‌های فساد و ناکارآمدی توسط شهروندان و الزام نهادها به پاسخ‌گویی.
- حمایت قانونی از افشاگران و کسانی که عملکرد مقامات را نقد می‌کنند.
- انتشار شاخص‌های شفافیت و پاسخ‌گویی برای هر وزارتخانه و استان به‌صورت عمومی.

مرحله پنجم: نهادینه‌سازی فرهنگی (سال ششم به بعد)

- جا افتادن سنت استعفا در صورت ناکارآمدی یا خطا.
- تبدیل جلسات پرسش و پاسخ علنی مقامات به یک عرف ثابت سیاسی.

• ایجاد شبکه‌ای از سازمان‌های مردم‌نهاد محلی که به‌طور مستقل عملکرد مقامات را پایش کنند.
• تبدیل شفافیت و پاسخ‌گویی به یک ارزش اجتماعی که شهروندان از مقامات و حتی از خودشان انتظار داشته باشند.

این فرایند مرحله‌ای نشان می‌دهد که شفافیت و پاسخ‌گویی صرفاً ابزارهای فنی نیستند، بلکه فرهنگ و سبک حکمرانی هستند. وقتی شهروندان به‌طور مستمر ببینند که می‌توانند سؤال بپرسند و پاسخ بگیرند، اعتمادشان به حکومت افزایش می‌یابد. وقتی مقامات بدانند که هر تصمیم و هزینه‌شان در معرض دید عموم است، مسئولیت‌پذیری آن‌ها بیشتر خواهد شد.چنین جامعه‌ای دیگر گرفتار چرخه‌ی قدیمی «پنهان‌کاری، فساد و بی‌اعتمادی» نمی‌شود، بلکه وارد چرخه‌ای جدید می‌شود: «شفافیت، پاسخ‌گویی و اعتماد عمومی». این همان پایه‌ای است که می‌تواند جمهوری نوین را از سقوط دوباره به استبداد یا فساد سیستماتیک حفظ کند.برای اینکه شفافیت و پاسخ‌گویی در جمهوری نوین به یک واقعیت زنده تبدیل شود، بررسی نمونه‌های عینی از کشورهای دیگر اهمیت زیادی دارد. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که چگونه فرهنگ پرسشگری و الزام مقامات به توضیح در برابر مردم می‌تواند نهادینه شود و چه سازوکارهایی کارآمدتر هستند.

مدل بریتانیا: پرسش از نخست‌وزیر (Prime Minister's Questions)

در بریتانیا هر هفته جلسه‌ای برگزار می‌شود که در آن نخست‌وزیر باید در برابر پارلمان و به‌طور زنده در برابر مردم به سؤالات پاسخ دهد. نمایندگان مخالف و حتی نمایندگان عادی می‌توانند پرسش‌های تند و مستقیم بپرسند و نخست‌وزیر موظف به پاسخ فوری است. این جلسات به‌طور زنده از تلویزیون پخش می‌شوند و مردم می‌بینند که رهبر سیاسی کشورشان زیر ذره‌بین دائمی است. چنین مدلی در ایران می‌تواند به شکل «پرسش از رئیس‌جمهور» یا «پرسش از وزرا» در پارلمان و شوراهای محلی اجرا شود.

مدل سوئد: شفافیت به‌عنوان قانون فرهنگی

در سوئد «قانون دسترسی عمومی به اسناد» از قرن هجدهم وجود دارد. هر شهروند حق دارد به اسناد دولتی دسترسی داشته باشد و مقامات نمی‌توانند آن را رد کنند مگر در شرایط بسیار خاص. این اصل آن‌قدر نهادینه شده که مقامات حتی پیش از درخواست شهروندان، اسناد را منتشر می‌کنند. در ایران، چنین فرهنگی می‌تواند با تصویب «قانون آزادی اطلاعات» و الزام به انتشار خودکار داده‌ها ایجاد شود.

مدل کره جنوبی: دولت الکترونیک و سامانه گزارش‌دهی مردمی

کره جنوبی با ایجاد سامانه دیجیتال یکپارچه، همه قراردادهای دولتی و پروژه‌های عمرانی را عمومی کرده است. مردم می‌توانند در همان سامانه موارد مشکوک به فساد را گزارش کنند و ظرف ۳۰ روز پاسخ رسمی دریافت کنند. این سامانه باعث شد هزینه فساد اداری در کشور به‌شدت کاهش یابد. ایران با ظرفیت بالای فناوری اطلاعات و جامعه جوان می‌تواند به‌سادگی چنین مدلی را پیاده کند.

مدل نیوزیلند: فرهنگ استعفا

در نیوزیلند وزرا و مدیران عالی‌رتبه در صورت کوچک‌ترین تخلف یا حتی خطای مدیریتی استعفا می‌دهند، حتی اگر تخلف مستقیم نباشد. این فرهنگ باعث شده که مسئولیت‌پذیری در سطح مقامات بسیار بالا باشد. در ایران نیز

باید عرف سیاسی تغییر کند؛ به‌جای چسبیدن به صندلی، استعفا به‌عنوان یک رفتار شرافتمندانه پذیرفته شود.

مدل کانادا: کمیسیون‌های مستقل تحقیق

در کانادا هرگاه اتهام جدی علیه یک مقام یا نهاد مطرح شود، کمیسیون مستقل تحقیق تشکیل می‌شود که خارج از دولت کار می‌کند و نتایج تحقیقاتش را علنی منتشر می‌کند. این کمیسیون‌ها ابزار مهمی برای جلوگیری از فساد سیستماتیک هستند. در ایران می‌توان نهادی مشابه برای رسیدگی به پرونده‌های بزرگ اقتصادی یا سیاسی طراحی کرد.

بومی‌سازی این تجربه‌ها برای ایران به این معناست که:

- جلسات پرسش و پاسخ علنی باید به یک سنت ثابت بدل شوند.
- انتشار خودکار داده‌ها باید به قانون تبدیل شود.
- سامانه ملی شفافیت باید دسترسی و گزارش‌دهی مردمی را ممکن سازد.
- استعفا باید یک رفتار شرافتمندانه و معمول شود.
- کمیسیون‌های مستقل تحقیق باید قدرت واقعی برای افشای تخلفات داشته باشند.

این تجربه‌ها نشان می‌دهند که شفافیت و پاسخ‌گویی نه رؤیایی دست‌نیافتنی، بلکه یک واقعیت عملی است. آنچه لازم است اراده سیاسی برای پیاده‌سازی و فرهنگ اجتماعی برای پذیرش آن است. هیچ شفافیتی بدون ضمانت اجرایی معنا ندارد. اگر مقامات و نهادها اطلاعات را منتشر نکنند، پاسخ ندهند یا به پرسشگری بی‌اعتنا باشند، شفافیت تبدیل به یک شعار بی‌اثر خواهد شد. برای همین باید سازوکاری وجود داشته باشد که مسئولان را مجبور به پاسخ‌گویی کند و در صورت تخلف، هزینه سنگینی بر آن‌ها تحمیل نماید.یکی از ابزارهای اصلی، **دادگاه اداری مستقل** است. این دادگاه باید وظیفه رسیدگی به تخلفات مقامات و نهادها در حوزه شفافیت را بر عهده داشته باشد. مثلاً اگر یک وزارتخانه بودجه یا قراردادهایش را منتشر نکرد، یا اگر یک مقام از پاسخ‌گویی به پرسش‌های رسمی مردم یا پارلمان سر باز زد، این دادگاه باید او را جریمه کند، از سمت برکنار کند یا حتی پرونده کیفری تشکیل دهد.ابزار دوم، **الزام قانونی به استعفا یا استیضاح در صورت نقض شفافیت** است. باید در قانون تصریح شود که اگر مقامی به‌طور سیستماتیک از ارائه اطلاعات خودداری کند یا اطلاعات غلط بدهد، این عمل به‌منزله خیانت به اعتماد عمومی است و کافی است پارلمان یا شورای محلی با اکثریت ساده رأی به برکناری او بدهد.ابزار سوم، **شفافیت رسانه‌ای اجباری** است. گزارش‌های مربوط به بودجه، قراردادها، دارایی مقامات و جلسات پاسخ‌گویی باید نه‌تنها در سامانه‌ها بلکه در رسانه‌های عمومی نیز منتشر شوند. این کار باعث می‌شود حتی کسانی که دسترسی به اینترنت ندارند از اطلاعات مطلع شوند و از مقامات مطالبه کنند.ابزار چهارم، **حمایت قانونی از خبرنگاران و افشاگران است**. روزنامه‌نگاری تحقیقی ستون شفافیت است، اما اگر خبرنگار یا کارمند شجاعی که فساد یا تخلفی را افشا می‌کند تحت تعقیب یا فشار قرار گیرد، هیچ شفافیتی دوام نمی‌آورد. باید قانونی تصویب شود که هر فردی که اطلاعات معتبر درباره فساد یا پنهان‌کاری ارائه دهد، تحت حمایت ویژه قرار گیرد و هیچ نهادی حق مجازات او را نداشته باشد.ابزار پنجم، **امتیازدهی و رتبه‌بندی عمومی** است. نهادهایی که بیشترین سطح شفافیت را دارند باید پاداش بگیرند و آن‌هایی که کمترین سطح شفافیت را دارند در رتبه‌بندی ملی اعلام شوند. مثلاً وزارتخانه‌ای که

همه قراردادهایش را کامل منتشر کرده است، می‌تواند مشوق مالی یا سیاسی دریافت کند؛ در مقابل، نهادی که اطلاعات را پنهان کرده باید تحت فشار رسانه‌ای و قانونی قرار گیرد.ابزار ششم، **کنترل مردمی مستقیم** است. شهروندان باید امکان داشته باشند از طریق همه‌پرسی محلی یا دادخواست عمومی، یک مقام را وادار به پاسخ‌گویی کنند. برای مثال اگر ۱۰٪ شهروندان یک شهر امضا کنند که شهردار باید درباره یک پروژه توضیح دهد، شهردار موظف است جلسه علنی برگزار کند.این ضمانت‌های اجرایی شفافیت و پاسخ‌گویی را از یک تعهد اخلاقی به یک تکلیف حقوقی و سیاسی تبدیل می‌کند. در چنین مدلی، مقامات نه به میل خود بلکه به اجبار قانون و فشار جامعه مجبور به شفاف بودن می‌شوند.در نهایت باید گفت: شفافیت بدون ضمانت اجرایی شبیه چراغی بدون برق است. تنها وقتی قانون، دادگاه، رسانه‌ها و مردم هم‌زمان فعال باشند، شفافیت به نیرویی زنده تبدیل می‌شود که جلوی فساد را می‌گیرد و اعتماد عمومی را بازمی‌گرداند.برای اینکه پاسخ‌گویی سیاسی مقامات به یک قاعده تبدیل شود، باید یک طرح گام‌به‌گام نهادی و حقوقی تدوین گردد. این طرح به‌تدریج فرهنگ «مسئول بودن در برابر مردم» را جایگزین فرهنگ «مصونیت و پنهان‌کاری» می‌کند.

گام اول: الزام قانونی به گزارش‌دهی منظم

هر مقام عالی‌رتبه (رئیس‌جمهور، وزیر، استاندار، شهردار) باید طبق قانون موظف به ارائه گزارش‌های دوره‌ای به مردم باشد. این گزارش‌ها باید علنی و به زبان ساده منتشر شوند. مثلاً رئیس‌جمهور هر سه ماه یک‌بار گزارشی از وضعیت اقتصاد، امنیت و خدمات عمومی ارائه دهد. شهردار موظف باشد در جلسات عمومی به شهروندان بگوید بودجه شهر چگونه خرج شده است.

گام دوم: جلسات پرسش و پاسخ عمومی

قانون باید مقامات را ملزم به حضور در جلسات پرسشگری علنی کند. این جلسات می‌توانند در پارلمان، شوراهای محلی یا حتی در فضاهای عمومی و با حضور مستقیم شهروندان برگزار شوند. حضور رسانه‌ها و پخش زنده باید اجباری باشد تا هیچ پرسشی پشت درهای بسته نماند.

گام سوم: سازوکار استیضاح و برکناری سریع

پاسخ‌گویی بدون امکان برکناری مقامات بی‌معناست. باید روندی ساده و شفاف برای استیضاح در پارلمان و شوراها وجود داشته باشد. علاوه بر آن، شهروندان نیز باید حق داشته باشند از طریق دادخواست عمومی خواستار برکناری یک مقام شوند. اگر مثلاً ۲۰٪ مردم یک استان خواستار برکناری استاندار باشند، انتخابات زودهنگام برگزار شود.

گام چهارم: تعهد به شفافیت مالی شخصی

مقامات باید دارایی‌ها و منافع مالی خود را پیش و پس از دوره مسئولیت اعلام کنند. این اطلاعات باید عمومی باشد. در صورت مشاهده تضاد منافع یا افزایش غیرعادی دارایی، مقام موظف به توضیح است و در صورت اثبات فساد باید استعفا دهد یا محاکمه شود.

گام پنجم: فرهنگ استعفای داوطلبانه

قانون تنها کافی نیست؛ باید عرف سیاسی تغییر کند. در جمهوری نوین، استعفا نباید نشانه ضعف باشد بلکه نشانه مسئولیت‌پذیری و احترام به مردم تلقی شود. برای جا انداختن این فرهنگ، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و نخبگان باید

پیوسته بر ارزش استعفا در شرایط ناکارآمدی یا خطای مدیریتی تأکید کنند.

گام ششم: پاسخ‌گویی افقی میان نهادها

علاوه بر پاسخ‌گویی به مردم، نهادها باید در برابر یکدیگر هم پاسخ‌گو باشند. قوه مجریه باید به پارلمان پاسخ دهد، پارلمان باید تحت نظارت رسانه‌ها و مردم باشد، و دادگاه قانون اساسی باید بر هر سه قوه نظارت کند. این شبکه پاسخ‌گویی افقی مانع تمرکز قدرت می‌شود.

گام هفتم: آموزش عمومی پرسشگری

برای اینکه مردم بتوانند مقامات را به پاسخ‌گویی وادار کنند، باید آموزش ببینند چگونه مطالبه‌گری کنند. مدارس و دانشگاه‌ها باید مهارت پرسشگری مدنی را آموزش دهند. سازمان‌های مردم‌نهاد باید کارگاه‌های آموزشی برگزار کنند که در آن شهروندان یاد بگیرند چگونه پرسش مستدل بپرسند و چگونه خواسته‌های خود را به‌طور قانونی دنبال کنند.با اجرای این گام‌ها، پاسخ‌گویی سیاسی از یک شعار انتخاباتی به یک واقعیت ساختاری تبدیل می‌شود. در چنین سیستمی هیچ مقامی، رئیس‌جمهور یا رئیس قوه قضائیه، مصونیت مطلق نخواهد داشت و همه می‌دانند که در هر لحظه ممکن است از سوی مردم یا نهادهای مستقل به چالش کشیده شوند.این الگو همان نقطه‌ای است که یک جمهوری مردم‌سالار را از یک حکومت نمایشی متمایز می‌کند: قدرت به جای آنکه حاکم بر مردم باشد، خادم مردم است.

امنیت در یک جمهوری نوین دیگر نباید به معنای صرفاً «قدرت نظامی» یا «کنترل پلیسی» تعریف شود. مفهوم امنیت انسانی بر این اصل استوار است که شهروندان زمانی احساس امنیت واقعی می‌کنند که نیازهای اساسی‌شان، غذا، بهداشت، آموزش، آزادی، محیط زیست سالم و عدالت اجتماعی، تضمین شده باشد. بدون این مؤلفه‌ها، حتی قوی‌ترین ارتش هم نمی‌تواند حس امنیت را در جامعه به وجود آورد.امنیت انسانی هفت بُعد اصلی دارد: امنیت اقتصادی، امنیت غذایی، امنیت بهداشتی، امنیت محیط زیستی، امنیت فردی، امنیت اجتماعی- فرهنگی و امنیت سیاسی. جمهوری نوین باید هر هفت بُعد را در قالب سیاست‌های ملی و محلی به رسمیت بشناسد و برنامه‌ریزی کند.از نظر اقتصادی، امنیت به معنای دسترسی همگانی به فرصت‌های شغلی پایدار و عادلانه است. دولت باید از طریق سیاست‌های اشتغال‌زایی، حمایت از صنایع کوچک و متوسط و ایجاد بیمه‌های بیکاری و حمایتی، شهروندان را در برابر بحران‌های اقتصادی محافظت کند. فقر ساختاری بزرگ‌ترین تهدید امنیت انسانی است، چرا که ناامیدی و خشونت اجتماعی را تقویت می‌کند.امنیت غذایی یعنی هیچ خانواده‌ای نباید نگران دسترسی به غذای سالم و کافی باشد. این امر با اصلاح الگوی کشت، کاهش وابستگی به واردات، حمایت از کشاورزان بومی و ایجاد شبکه‌های توزیع عادلانه ممکن می‌شود. اگر مردم غذای سالم و ارزان در دسترس داشته باشند، بسیاری از تنش‌های اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی کاهش می‌یابد.امنیت بهداشتی نیازمند نظام سلامت عمومی و فراگیر است. بهداشت و درمان باید یک حق عمومی باشد، نه یک کالا. جمهوری نوین باید بیمارستان‌های دولتی باکیفیت، بیمه همگانی و خدمات درمانی ارزان یا رایگان برای اقشار ضعیف فراهم کند. پاندمی‌ها مانند کووید-۱۹ نشان دادند که ضعف در نظام بهداشت عمومی می‌تواند به یک بحران ملی و حتی امنیتی تبدیل شود.امنیت محیط زیستی در کشوری مثل ایران حیاتی است. بحران آب، آلودگی هوا، فرسایش خاک و نابودی جنگل‌ها مستقیماً بر زندگی مردم اثر می‌گذارند. هیچ توسعه‌ای پایدار نیست اگر محیط زیست و منابع طبیعی نابود شوند. بنابراین امنیت انسانی به معنای حفاظت از منابع حیاتی برای نسل‌های آینده است.امنیت فردی به معنای حفاظت از جان و کرامت شهروندان در برابر خشونت، جرم و سوءاستفاده قدرت است. پلیس و دستگاه قضایی باید حافظ حقوق مردم باشند، نه ابزار سرکوب. آزادی فردی باید به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر امنیت تعریف شود، به این معنا که امنیت و آزادی در تقابل با هم نیستند، بلکه مکمل هم‌اند.امنیت اجتماعی–فرهنگی بر احترام به هویت‌های گوناگون قومی، زبانی، مذهبی و جنسیتی بنا شده است. هیچ جامعه‌ای وقتی بخشی از اعضایش احساس حذف یا تبعیض کنند، پایدار نمی‌ماند. تنوع باید به رسمیت شناخته شود و دولت موظف است فرصت برابر برای همه گروه‌ها فراهم آورد.امنیت سیاسی یعنی شهروندان بدون ترس بتوانند در سیاست مشارکت کنند، رأی بدهند، نامزد شوند و آزادانه نقد کنند. سرکوب سیاسی در نهایت امنیت را از میان می‌برد، چون بی‌اعتمادی و خشونت تولید می‌کند. مشارکت آزاد و گسترده بهترین تضمین برای ثبات سیاسی است.برای پیوند امنیت انسانی با توسعه پایدار، جمهوری نوین باید مدل برنامه‌ریزی ملی خود را بازطراحی کند. توسعه پایدار تنها زمانی محقق می‌شود که سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی به‌صورت هماهنگ پیش بروند. این یعنی:

- رشد اقتصادی نباید به قیمت تخریب محیط زیست باشد.
- سرمایه‌گذاری‌های بزرگ باید همزمان اشتغال پایدار و رفاه اجتماعی ایجاد کنند.

• عدالت منطقه‌ای باید بخشی از برنامه توسعه باشد تا شکاف تهران، حاشیه و مرکز پیرامون کمتر شود.

امنیت انسانی و توسعه پایدار رابطه‌ای دوطرفه دارند: توسعه پایدار بدون امنیت انسانی امکان‌پذیر نیست، و امنیت انسانی بدون توسعه پایدار دوام نمی‌آورد. تنها با ترکیب این دو است که شهروندان احساس خواهند کرد جمهوری نوین نه‌تنها آزادی‌هایشان را تضمین می‌کند، بلکه آینده‌ای امن و پایدار برای آن‌ها و فرزندانشان می‌سازد. برای اینکه امنیت انسانی از سطح شعار فراتر برود و در عمل به ستون سیاست‌گذاری جمهوری نوین بدل شود، لازم است یک نقشه اجرایی ملی طراحی گردد که همه ابعاد آن را پوشش دهد. این نقشه باید مرحله‌بندی، منابع مالی و شاخص‌های ارزیابی روشن داشته باشد تا به یک برنامه واقعی بدل شود، نه صرفاً یک سند تزئینی.

مرحله اول: تثبیت حقوقی (سال اول تا دوم)

• درج اصل «امنیت انسانی» به‌عنوان یکی از اصول بنیادین در قانون اساسی.

• تصویب قوانین الزام‌آور برای حق سلامت، حق غذا، حق آموزش، حق مسکن و حق محیط زیست سالم.

• ایجاد یک «شورای ملی امنیت انسانی» با حضور نمایندگان دولت، پارلمان، دانشگاه‌ها و نهادهای مدنی.

مرحله دوم: سیاست‌های فوری برای رفع بحران‌ها (سال دوم تا چهارم)

• برنامه ملی مبارزه با فقر مطلق: تأمین حداقل درآمد برای همه خانواده‌های زیر خط فقر.

• اصلاح فوری نظام توزیع غذا و دارو برای تضمین دسترسی عادلانه.

• آغاز طرح ملی نوسازی بیمارستان‌های دولتی و توسعه بیمه همگانی.

• پروژه‌های اضطراری احیای منابع آبی و کاهش آلودگی هوا در شهرهای بزرگ.

مرحله سوم: توسعه زیرساخت‌های پایدار (سال چهارم تا هفتم)

• گسترش سیستم آموزش رایگان و باکیفیت تا مقطع متوسطه، و ارزان‌سازی آموزش عالی.

• توسعه سیستم حمل‌ونقل عمومی سبز برای کاهش آلودگی و مصرف سوخت.

• ایجاد شبکه‌های گسترده امنیت اجتماعی شامل بیمه بیکاری، بازنشستگی پایدار و خدمات حمایتی.

• حمایت از کشاورزی پایدار، اصلاح الگوی کشت و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین آبیاری.

مرحله چهارم: مشارکت مردمی و محلی (سال پنجم تا هشتم)

• تشکیل شوراهای محلی امنیت انسانی برای پایش وضعیت سلامت، محیط زیست و خدمات اجتماعی در هر استان.

• اجرای طرح بودجه‌ریزی مشارکتی، یعنی اختصاص بخشی از بودجه شهری به تصمیم مستقیم مردم.

• حمایت قانونی و مالی از سازمان‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه امنیت انسانی و توسعه پایدار.

• آموزش عمومی درباره حقوق انسانی و پیوند آن با زندگی روزمره (مثلاً حق هوای پاک یا حق مسکن).

مرحله پنجم: تثبیت و جهانی‌سازی (سال هشتم به بعد)

• پیوستن فعال به ابتکارهای بین‌المللی توسعه پایدار مانند «اهداف توسعه پایدار سازمان ملل» (SDGs).

• انتشار گزارش سالانه «وضعیت امنیت انسانی ایران» با شاخص‌های روشن (فقر، بهداشت، آموزش، محیط زیست، مشارکت سیاسی).

• مشارکت در پروژه‌های منطقه‌ای برای مقابله با بحران‌های مشترک مانند کم‌آبی و تغییرات اقلیمی.
• ایجاد «مرکز مطالعات امنیت انسانی و توسعه پایدار» در دانشگاه‌ها برای پیوند سیاست‌گذاری با پژوهش علمی.
در این مدل، امنیت انسانی به شاخصی واقعی برای ارزیابی حکومت تبدیل می‌شود. اگر نرخ فقر کاهش یابد، اگر همه کودکان به مدرسه بروند، اگر دسترسی به درمان برابر شود، اگر هوای شهرها پاک‌تر شود و اگر مردم در تصمیم‌های محلی مشارکت کنند، آن وقت می‌توان گفت امنیت انسانی محقق شده است.این نقشه اجرایی همچنین نشان می‌دهد که امنیت انسانی و توسعه پایدار تنها وظیفه دولت مرکزی نیست. دولت ملی چارچوب‌ها را تعیین می‌کند، اما بخش بزرگی از کار باید توسط شوراهای محلی، جامعه مدنی، بخش خصوصی و حتی خود شهروندان انجام شود. مشارکت همگانی در این روند همان چیزی است که هم اعتماد را بازمی‌گرداند و هم امنیت واقعی را پایدار می‌سازد. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات سیاست‌گذاری در ایران گذشته این بود که امنیت، رفاه یا توسعه پایدار اندازه‌گیری‌پذیر نبودند. هر دولتی آمار دلخواه خود را منتشر می‌کرد و هیچ شاخص عینی و مستقل برای سنجش وضعیت واقعی مردم وجود نداشت. برای اینکه امنیت انسانی به یک سیاست واقعی بدل شود، لازم است یک مدل شاخص‌گذاری ملی طراحی گردد تا بتوان وضعیت کشور را به‌طور دوره‌ای سنجید، مقایسه کرد و اصلاحات لازم را انجام داد.این مدل باید ترکیبی از شاخص‌های کمی و کیفی باشد:
• امنیت اقتصادی: نرخ بیکاری واقعی (نه دستکاری‌شده)، میزان دسترسی مردم به بیمه بیکاری، درصد جمعیت زیر خط فقر مطلق و فقر نسبی، توزیع درآمد (ضریب جینی).
• امنیت غذایی: درصد خانوارهایی که غذای کافی و سالم دارند، نسبت تولید داخلی به واردات در کالاهای اساسی، نرخ سوءتغذیه کودکان.
• امنیت بهداشتی: امید به زندگی، نرخ مرگ‌ومیر کودکان، پوشش بیمه درمانی همگانی، نسبت پزشک به جمعیت، میزان دسترسی به داروهای اساسی.
• امنیت محیط زیستی: سطح آلودگی هوا در شهرها، دسترسی پایدار به آب آشامیدنی سالم، شاخص فرسایش خاک، مساحت جنگل‌ها و مراتع باقی‌مانده، سطح انتشار کربن سرانه.
• امنیت فردی: نرخ جرم و خشونت، تعداد پرونده‌های خشونت خانگی، اعتماد به پلیس و دستگاه قضایی بر اساس نظرسنجی‌ها، تعداد قربانیان شکنجه یا رفتارهای غیرانسانی (باید به صفر برسد).
• امنیت اجتماعی– فرهنگی: میزان مشارکت اقلیت‌ها در نهادهای حکومتی، دسترسی برابر زنان و مردان به آموزش و اشتغال، میزان استفاده رسمی از زبان‌های بومی در آموزش و رسانه.
• امنیت سیاسی: سطح مشارکت انتخاباتی، شاخص آزادی رسانه‌ها، تعداد زندانیان سیاسی (باید صفر باشد)، میزان اعتماد عمومی به نهادهای انتخابی.
برای اجرای این شاخص‌گذاری باید یک مرکز ملی آمار و پایش امنیت انسانی تشکیل شود که مستقل از دولت کار کند. این مرکز باید داده‌ها را گردآوری، تحلیل و به‌طور عمومی منتشر کند. همچنین باید با دانشگاه‌ها و سازمان‌های مدنی همکاری کند تا آمارها واقعی باشند و نه دست‌کاری‌شده.یک ویژگی مهم این مدل، مقایسه‌پذیری بین‌المللی است. شاخص‌های ملی باید با شاخص‌های سازمان ملل، بانک جهانی و برنامه توسعه ملل متحد

(UNDP) هم‌راستا باشند تا بتوان وضعیت ایران را با کشورهای دیگر مقایسه کرد. این مقایسه هم ابزار فشار مثبت بر دولت‌هاست و هم نشان می‌دهد که سیاست‌ها در عمل چه نتایجی دارند.شاخص‌ها باید به‌طور سالانه منتشر شوند و هر سال دولت موظف باشد گزارش دهد که در کدام بخش‌ها بهبود ایجاد شده و در کدام بخش‌ها عقب‌ماندگی وجود دارد. این گزارش‌ها باید مبنای تصمیم‌گیری بودجه، سیاست‌گذاری و حتی استیضاح مقامات باشند.اگر چنین مدل شاخص‌گذاری اجرا شود، شهروندان برای نخستین‌بار می‌توانند تصویر واقعی و شفاف از وضعیت امنیت انسانی داشته باشند. دیگر نمی‌توان با آمارسازی و شعار گفت «وضعیت خوب است». هر عدد و هر نمودار نشان خواهد داد که آیا حکومت در عمل موفق بوده یا نه.به این ترتیب، امنیت انسانی از یک مفهوم کلی به یک ابزار عملی برای پاسخ‌گویی و اصلاح مستمر تبدیل می‌شود. امنیت انسانی اگر فقط در مرزهای ملی تعریف شود، ناقص خواهد بود. بسیاری از تهدیدهایی که شهروندان را تحت فشار قرار می‌دهند ماهیتی فراملی دارند: تغییرات اقلیمی، مهاجرت‌های اجباری، بیماری‌های واگیردار، قاچاق مواد مخدر، تروریسم و بحران‌های زیست‌محیطی. بنابراین جمهوری نوین باید امنیت انسانی را نه فقط به‌عنوان یک سیاست داخلی، بلکه به‌عنوان بخشی از سیاست خارجی و همکاری منطقه‌ای خود ببیند.

یکی از مهم‌ترین حوزه‌ها، **آب و منابع مشترک** است. ایران با کشورهای همسایه رودخانه‌ها، تالاب‌ها و سفره‌های آبی مشترک دارد. اگر همکاری منطقه‌ای برای مدیریت این منابع وجود نداشته باشد، بحران آب می‌تواند به درگیری سیاسی و حتی جنگ منجر شود. بنابراین باید معاهدات منطقه‌ای برای مدیریت پایدار آب امضا شود و کمیسیون‌های مشترک با حضور کشورهای همسایه تشکیل گردد.

حوزه دوم، **محیط زیست و تغییرات اقلیمی** است. ریزگردها، بیابان‌زایی و گرمایش جهانی مرز نمی‌شناسند. تنها با همکاری منطقه‌ای می‌توان پروژه‌های بزرگ مقابله با بیابان‌زایی، جنگل‌کاری و کاهش آلودگی را پیش برد. جمهوری نوین باید به کنوانسیون‌های جهانی اقلیمی بپیوندد و طرح‌های مشترک با کشورهای منطقه برای حفاظت از منابع طبیعی اجرا کند.

حوزه سوم، **سلامت و بیماری‌های واگیردار** است. تجربه کووید-۱۹ نشان داد که ضعف یک کشور در مهار بیماری می‌تواند کل منطقه را به خطر بیندازد. بنابراین جمهوری نوین باید عضو فعال سازمان جهانی بهداشت باشد، با همسایگان سیستم هشدار سریع بهداشتی ایجاد کند و همکاری‌های علمی برای مقابله با پاندمی‌ها داشته باشد.

حوزه چهارم، **مهاجرت و پناهندگان** است. ایران همواره میزبان جمعیت بزرگی از پناهندگان بوده و در آینده نیز به‌دلیل بحران‌های اقلیمی و سیاسی در منطقه با موج‌های مهاجرتی روبه‌رو خواهد شد. سیاست‌های امنیت انسانی باید هم حقوق پناهندگان را تضمین کند و هم از ظرفیت‌های بین‌المللی برای تأمین منابع مالی و خدمات حمایتی استفاده نماید.

حوزه پنجم، **مبارزه با قاچاق و جرایم سازمان‌یافته** است. فقر و ناامنی در کشورهای همسایه مستقیماً بر ایران اثر می‌گذارد. همکاری منطقه‌ای در زمینه کنترل مرزها، مبارزه با شبکه‌های قاچاق و تبادل اطلاعات می‌تواند امنیت فردی و اجتماعی را تقویت کند.پیوند امنیت انسانی با سیاست خارجی همچنین به اعتبار بین‌المللی جمهوری نوین کمک خواهد کرد. کشوری که در سیاست داخلی امنیت انسانی را رعایت می‌کند و در سیاست خارجی به همکاری

۲۱. امنیت انسانی و توسعه پایدار

منطقه‌ای برای امنیت پایدار متعهد است، می‌تواند به یک بازیگر مثبت و قابل اعتماد در منطقه بدل شود. این امر نه‌تنها ثبات داخلی را افزایش می‌دهد بلکه زمینه را برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، گردشگری و توسعه اقتصادی فراهم می‌کند.به بیان ساده، امنیت انسانی در جمهوری نوین فقط به معنای امنیت «ایرانیان» نخواهد بود، بلکه به معنای ایفای نقشی مسئولانه در تأمین امنیت انسانی در کل منطقه است. در دنیای امروز، کشوری که نتواند امنیت انسانی را در سیاست خارجی خود بگنجاند، حتی در داخل هم ثبات نخواهد داشت.

فساد در ایران نه یک آسیب جزئی بلکه یک بیماری ساختاری بوده است. وقتی دستگاه اداری آلوده به رانت، رشوه، انحصار و بی‌قانونی باشد، هیچ اصلاحی در اقتصاد، سیاست یا عدالت اجتماعی دوام نمی‌آورد. بنابراین جمهوری نوین باید از همان ابتدا ستون محکمی برای نهادهای ضدفساد و سلامت اداری بنا کند؛ نهادهایی که مستقل از قدرت سیاسی، با اختیار قانونی و پشتوانه مردمی کار کنند.ساختار این نهادها باید بر چند اصل بنا شود:

نخست، استقلال کامل از قوه مجریه. تجربه نشان داده هر زمان نهادهای ضدفساد زیر نظر دولت‌ها بوده‌اند، خودشان به ابزار حذف رقیب یا سرپوش گذاشتن بر فساد دولتی تبدیل شده‌اند. بنابراین نهاد اصلی ضدفساد باید با رأی پارلمان و نظارت دادگاه قانون اساسی تشکیل شود و بودجه‌اش مستقیماً از خزانه ملی تخصیص یابد.

دوم، قدرت قضایی و اجرایی هم‌زمان. سازمان ضدفساد تنها نباید گزارشگر باشد، بلکه باید اختیار تحقیق، احضار، بازداشت و ارجاع مستقیم پرونده به دادگاه را داشته باشد. در غیر این صورت، مثل گذشته به یک اداره تشریفاتی بدل می‌شود.

سوم، شفافیت و گزارش‌دهی عمومی. همه پرونده‌های فساد، حتی اگر مقامات عالی‌رتبه درگیر باشند، باید به‌طور علنی اطلاع‌رسانی شوند. پنهان‌کاری بزرگ‌ترین حامی فساد است. این نهاد باید سالانه گزارشی منتشر کند که در آن آمار پرونده‌ها، میزان پول‌های بازگردانده‌شده و نام نهادهای متخلف ذکر شده باشد.

چهارم، حمایت از افشاگران و خبرنگاران. بخش مهمی از مبارزه با فساد به گزارش‌های مردمی و رسانه‌ای وابسته است. باید قانونی تصویب شود که افشاگران فساد از هرگونه پیگرد قضایی، تهدید یا اخراج مصون باشند و حتی در صورت خطر جانی، تحت حمایت ویژه قرار گیرند.

پنجم، دیجیتال‌سازی و هوش مصنوعی در نظارت. در عصر امروز، بسیاری از فسادها از طریق قراردادهای صوری، حساب‌های ساختگی یا معاملات پنهان صورت می‌گیرند. استفاده از هوش مصنوعی برای ردیابی تراکنش‌های مالی، کشف الگوهای غیرعادی و کنترل پروژه‌های بزرگ می‌تواند کارایی مبارزه با فساد را چند برابر کند.

ششم، مجازات‌های بازدارنده و مصادره اموال نامشروع. فساد زمانی کاهش می‌یابد که هزینه‌اش سنگین‌تر از منفعتش باشد. بنابراین قوانین باید مجازات‌های سخت و قطعی برای رشوه‌گیران، اختلاس‌گران و مقامات فاسد در نظر بگیرد. در کنار زندان و محرومیت سیاسی، همه اموال نامشروع باید مصادره و به خزانه عمومی بازگردانده شود.

هفتم، پیوند با شبکه‌های بین‌المللی ضد فساد. بسیاری از فسادهای کلان مرز نمی‌شناسند و با حساب‌های بانکی خارجی یا قراردادهای بین‌المللی گره خورده‌اند. جمهوری نوین باید عضو کنوانسیون‌های جهانی مبارزه با فساد باشد و با نهادهایی مانند «شفافیت بین‌الملل» همکاری کند تا سرمایه‌های غارت‌شده مردم قابل ردیابی و بازگردانی باشند.برای اجرای این اصول، پیشنهاد می‌شود یک «سازمان ملی مبارزه با فساد و سلامت اداری» ایجاد شود. این سازمان دارای سه بازوی اصلی خواهد بود:

- بازوی تحقیق و بازرسی با شبکه‌ای از دفاتر استانی.
- بازوی قضایی برای ارجاع مستقیم پرونده‌ها به دادگاه ویژه فساد.
- بازوی فناوری برای تحلیل داده‌ها و کشف الگوهای فساد.

سلامت اداری نیز صرفاً به معنای «نبود فساد» نیست، بلکه یعنی وجود یک نظام کارآمد، شفاف و پاسخ‌گو. در این

نظام، کارمند دولت نه به‌خاطر رابطه و سفارش، بلکه بر اساس شایستگی ارتقا می‌گیرد. خدمات عمومی باید سریع، ارزان و دیجیتال باشند تا مردم برای گرفتن یک مجوز ساده مجبور به پرداخت رشوه یا اتلاف وقت نشوند.با ایجاد چنین نهادی، جمهوری نوین می‌تواند چرخه تاریخی فساد و ناکارآمدی را بشکند. این نهادها نه‌تنها باید فساد را مجازات کنند، بلکه باید الگوی جدیدی از اداره سالم و شفاف به جامعه معرفی نمایند تا اعتماد عمومی دوباره ساخته شود. فساد ساختاری فقط با برخوردهای موردی از بین نمی‌رود. اگر جمهوری نوین بخواهد ادارات سالم و شفاف داشته باشد، باید یک برنامه ده‌ساله ملی برای مبارزه سیستماتیک با فساد تدوین کند. این برنامه باید هم بُعد قضایی داشته باشد و هم بُعد فرهنگی و نهادی، تا هم جلوی فساد گرفته شود و هم سلامت اداری به یک فرهنگ پایدار بدل گردد.

دوره اول: اقدامات فوری (سال ۱ تا ۲)

• تشکیل «سازمان ملی مبارزه با فساد و سلامت اداری» با استقلال کامل از دولت.

• الزام قانونی همه مقامات برای ثبت و اعلام دارایی‌ها و درآمدهایشان پیش از شروع و پس از پایان مسئولیت.

• دیجیتال‌سازی فوری فرایندهای اداری کلیدی (ثبت شرکت، مجوز ساخت، مالیات) برای کاهش ارتباط مستقیم کارمند و ارباب‌رجوع.

• آغاز رسیدگی به پرونده‌های بزرگ فساد و انتشار عمومی نتایج.

دوره دوم: اصلاحات ساختاری (سال ۳ تا ۵)

• بازنویسی قوانین اداری برای حذف امضاهای طلایی و فرآیندهای پر از بروکراسی.

• پیاده‌سازی کامل «سامانه ملی شفافیت» شامل همه قراردادها، بودجه‌ها و پروژه‌های عمرانی.

• آموزش ضدفساد برای کارکنان دولت، قضات و نیروهای امنیتی.

• راه‌اندازی دادگاه‌های تخصصی رسیدگی به جرایم اقتصادی و اداری.

• تقویت قوانین حمایت از افشاگران و خبرنگاران تحقیقی.

دوره سوم: فرهنگ‌سازی و نهادینه‌سازی (سال ۶ تا ۸)

• آموزش عمومی درباره حقوق شهروندی، اهمیت شفافیت و نقش مردم در نظارت.

• تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد ضدفساد و ایجاد امکان نظارت اجتماعی گسترده.

• ایجاد نظام پاداش برای کارمندان و نهادهایی که بهترین عملکرد شفافیت و سلامت اداری را دارند.

• راه‌اندازی «شاخص سلامت اداری» برای رتبه‌بندی وزارتخانه‌ها و استان‌ها و انتشار آن در رسانه‌ها.

دوره چهارم: تثبیت و همکاری بین‌المللی (سال ۹ تا ۱۰)

• پیوستن کامل به کنوانسیون‌های بین‌المللی مبارزه با فساد و همکاری برای بازگرداندن دارایی‌های غارت‌شده.

• انتشار گزارش سالانه ملی با جزئیات پرونده‌های فساد، پول‌های بازگردانده‌شده و اصلاحات اداری انجام‌شده.

• ایجاد بانک اطلاعاتی مشترک با نهادهای بین‌المللی برای ردیابی پول‌شویی و معاملات مشکوک.

• تثبیت سلامت اداری از طریق قانون استخدام و ارتقای شغلی شفاف بر اساس شایستگی، نه رابطه و سفارش.

در پایان این دهه، ساختار اداری کشور باید به جایی برسد که:

• فساد پرهزینه‌تر و پرخطرتر از هر منفعتی باشد.
• کارمند دولت نه به‌خاطر رابطه بلکه صرفاً بر اساس تخصص و کارآمدی ارتقا بگیرد.
• مردم برای دریافت خدمات عمومی نیازی به واسطه یا رشوه نداشته باشند.
• رسانه‌ها و نهادهای مدنی بتوانند آزادانه فساد را افشا کنند.

سلامت اداری یعنی شهروند بتواند در کوتاه‌ترین زمان و با کمترین هزینه، خدمات عمومی را دریافت کند و بداند که هر ریالی که از مالیات او گرفته شده، کجا و چگونه هزینه می‌شود. مبارزه با فساد یعنی بازگرداندن اعتماد عمومی به دولت و شکستن چرخه تاریخی رانت و بی‌عدالتی. برای اینکه سلامت اداری از شعار به واقعیت برسد، باید درون هر دستگاه اجرایی سازوکاری برای شفافیت درونی و پاسخ‌گویی اداری وجود داشته باشد. شهرداری‌ها، وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی بیشترین تماس مستقیم با مردم را دارند و فساد خرد در همین سطوح است که اعتماد عمومی را می‌سوزند. بنابراین طراحی سازوکارهای ضدفساد در این نهادها اهمیت حیاتی دارد.در شهرداری‌ها، که همواره یکی از آلوده‌ترین حوزه‌ها به فساد مالی بوده‌اند، باید سیستم مجوزها و پروانه‌ها کاملاً دیجیتال شود. صدور پروانه ساخت، تغییر کاربری و عوارض شهری باید از طریق سامانه آنلاین انجام گیرد و هرگونه ملاقات حضوری بین ارباب‌رجوع و کارمند حذف شود. همه قراردادهای شهری (از جمع‌آوری زباله تا پروژه‌های عمرانی) باید در سامانه شفافیت شهری منتشر شوند. شوراهای شهر باید کمیسیون‌های مستقل حسابرسی داشته باشند که هر سال گزارش عملکرد شهرداری را علناً اعلام کنند.در وزارتخانه‌ها، سلامت اداری به معنای حذف «امضاهای طلایی» است. امضاهای طلایی همان مجوزهایی هستند که تنها یک مقام یا مدیر می‌تواند صادر کند و همین نقطه فساد است. باید فرایندهای صدور مجوز به‌صورت سیستمی و قابل رهگیری شود. هر وزارتخانه باید «واحد سلامت اداری» داشته باشد که به‌طور مستقیم زیر نظر سازمان ملی مبارزه با فساد کار کند، نه زیر نظر همان وزیر یا مدیر.در شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی، شفافیت مالی باید به یک قاعده تبدیل شود. این شرکت‌ها به دلیل گردش مالی بالا و ارتباط با بخش خصوصی، اغلب مرکز رانت و فساد بوده‌اند. باید ملزم شوند صورت‌های مالی‌شان را همانند شرکت‌های بورسی به‌طور علنی منتشر کنند. قراردادهای کلان نفتی، گازی، معدنی یا پتروشیمی نباید در پشت درهای بسته منعقد شوند؛ تمام جزئیات باید در دسترس مردم و رسانه‌ها باشد. همچنین مدیران این شرکت‌ها باید پیش از ورود به سمت، دارایی‌های خود را اعلام کنند و پس از پایان خدمت، دوباره حسابرسی شوند.در کنار این موارد، نظام استخدام و ارتقا در همه نهادهای اداری باید بازسازی شود. تا زمانی که استخدام‌ها بر اساس رابطه و سفارش باشد، سلامت اداری محقق نمی‌شود. استخدام باید از طریق آزمون‌های شفاف، رقابتی و بر اساس شایستگی باشد. ارتقا و پاداش هم باید بر اساس کارآمدی و عملکرد سنجیده شود، نه وفاداری سیاسی یا روابط شخصی.یکی دیگر از ابزارها، کد رفتاری کارکنان دولت است. همه کارمندان باید یک منشور اخلاقی و اداری را امضا کنند که در آن اصولی مانند منع دریافت هدیه، اجتناب از تضاد منافع و حفظ بی‌طرفی سیاسی تصریح شده است. نقض این کد باید پیامد قانونی و اداری داشته باشد.سلامت اداری همچنین نیازمند فرهنگ سازمانی ضدفساد است. این فرهنگ تنها با آموزش و الگوسازی ساخته می‌شود. کارمندانی که در برابر فساد مقاومت می‌کنند باید تشویق و حمایت شوند. مدیرانی که نمونه‌ای از صداقت و شفافیت هستند باید به‌عنوان الگو

معرفی شوند. در مقابل، حتی فساد کوچک مانند رشوه‌های خرد باید جدی گرفته شود تا پیام روشنی به جامعه مخابره گردد: هیچ سطحی از فساد قابل تحمل نیست.با این اصلاحات، شهروند وقتی وارد یک اداره، شهرداری یا وزارتخانه می‌شود، دیگر احساس نمی‌کند باید «راه پیدا کند» یا «پارتی داشته باشد». او می‌داند که روندها روشن، قوانین عادلانه و نهادهای ناظر قوی هستند. این همان نقطه‌ای است که سلامت اداری به معنای واقعی تحقق پیدا می‌کند و اعتماد عمومی بازسازی می‌شود. سلامت اداری فقط یک مسئله درون‌سازمانی یا مربوط به رابطه کارمند و ارباب‌رجوع نیست، بلکه مستقیماً بر اقتصاد ملی و آینده سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارد. هیچ سرمایه‌گذاری، چه داخلی و چه خارجی، حاضر نیست در کشوری سرمایه‌گذاری کند که روندهای اداری مبهم، قوانین پر از استثنا و فساد سیستماتیک وجود دارد. به همین دلیل، پیوند میان سلامت اداری و اقتصاد ملی حیاتی است.در وهله **نخست،** سلامت اداری به معنای کاهش هزینه‌های پنهان است. در نظام‌های فاسد، هر قرارداد یا مجوز نیازمند رشوه و زدوبند است. این هزینه‌ها به قیمت نهایی کالا و خدمات افزوده می‌شود و قدرت رقابت اقتصاد ملی را در بازار جهانی کاهش می‌دهد. وقتی سلامت اداری برقرار باشد، هزینه‌های غیررسمی حذف می‌شوند و سرمایه‌گذاری واقعی جایگزین رانت‌جویی می‌گردد.**دوم،** سلامت اداری باعث افزایش اعتماد بخش خصوصی می‌شود. وقتی کارآفرین یا سرمایه‌گذار بداند که برای دریافت وام، مجوز یا قرارداد نیازی به پرداخت رشوه ندارد و می‌تواند در چارچوب قانونی روشن فعالیت کند، رغبت بیشتری برای گسترش کسب‌وکار خود خواهد داشت. این امر نه‌تنها باعث افزایش تولید ملی می‌شود بلکه به اشتغال‌زایی پایدار هم کمک می‌کند.**سوم،** سلامت اداری عامل اصلی جذب سرمایه‌گذاری خارجی است. سرمایه‌گذاران خارجی به شاخص‌های شفافیت و رتبه‌های جهانی ضد فساد نگاه می‌کنند. اگر ایران در شاخص‌هایی مانند «شفافیت بین‌الملل» و «سهولت کسب‌وکار» جایگاه مناسبی پیدا کند، میلیاردها دلار سرمایه خارجی می‌تواند جذب شود. در غیر این صورت، حتی با منابع طبیعی عظیم، سرمایه‌گذاران از ورود به بازار ایران اجتناب خواهند کرد.**چهارم،** سلامت اداری از فرار سرمایه و مغزها جلوگیری می‌کند. فساد سیستماتیک باعث می‌شود که سرمایه‌داران سالم و کارآفرینان به جای فعالیت در کشور، دارایی‌های خود را به خارج منتقل کنند. متخصصان نیز در محیط آلوده به فساد انگیزه‌ای برای ماندن ندارند. اگر سلامت اداری برقرار شود، هم سرمایه مادی و هم سرمایه انسانی در کشور باقی خواهند ماند و به توسعه ملی کمک خواهند کرد.**پنجم،** سلامت اداری زمینه‌ساز اقتصاد رقابتی است. وقتی رانت و رابطه حذف شود، شرکت‌ها و کارآفرینان باید صرفاً بر اساس کیفیت، نوآوری و کارآمدی رقابت کنند. این رقابت سالم باعث رشد بهره‌وری و نوآوری در اقتصاد ملی خواهد شد.از منظر بین‌المللی، سلامت اداری باعث افزایش جایگاه سیاسی و اقتصادی کشور نیز می‌شود. کشوری که نهادهای ضدفساد قوی دارد و در شاخص‌های جهانی شفافیت رشد کرده است، به‌عنوان شریک مطمئن برای تجارت و همکاری اقتصادی شناخته می‌شود. این امر نه‌تنها سرمایه‌گذاری بلکه تجارت خارجی را نیز تقویت خواهد کرد.بنابراین، سرمایه‌گذاری روی سلامت اداری در واقع سرمایه‌گذاری روی آینده اقتصاد ملی است. هر ریالی که صرف ایجاد سامانه‌های شفافیت، دادگاه‌های ضدفساد، آموزش کارمندان و حمایت از افشاگران می‌شود، چندین برابر بازگشت اقتصادی خواهد داشت. به‌بیان دیگر، سلامت اداری موتور اعتماد است و اعتماد موتور اقتصاد. بدون آن، حتی اگر کشور منابع عظیم طبیعی داشته باشد، ثروت به‌جای توسعه، به فساد و رانت می‌انجامد. با آن، حتی

منابع محدود می‌تواند به شکوفایی اقتصادی و عدالت اجتماعی تبدیل شود. سلامت اداری تنها مسئله‌ای اقتصادی یا مدیریتی نیست؛ بلکه به‌طور مستقیم با عدالت اجتماعی و برابری شهروندان گره خورده است. فساد و رانت همیشه بیشترین ضربه را به اقشار ضعیف جامعه وارد می‌کند، زیرا ثروتمندان با پول و رابطه راه خود را باز می‌کنند، اما فقرا مجبورند یا در صف‌های طولانی بمانند یا از حقوق خود محروم شوند.وقتی یک سیستم اداری سالم و شفاف باشد، دسترسی برابر به خدمات عمومی تضمین می‌شود. مثلاً اگر دریافت یک وام خرد، یک پروانه کسب یا یک مجوز ساخت به فرایندی شفاف و آنلاین تبدیل شود، دیگر پولدار یا فقیر بودن شهروند تفاوتی ایجاد نمی‌کند. همه می‌دانند که بر اساس قانون و شایستگی نتیجه می‌گیرند، نه براساس پارتی یا رشوه.سلامت اداری همچنین از بازتولید تبعیض ساختاری جلوگیری می‌کند. فساد اداری معمولاً باعث می‌شود فرصت‌های شغلی، تحصیلی یا اقتصادی در اختیار کسانی قرار گیرد که به مراکز قدرت نزدیک‌اند. این روند باعث می‌شود شکاف طبقاتی عمیق‌تر شود و احساس بی‌عدالتی در جامعه گسترش یابد. وقتی نظام اداری سالم باشد، فرصت‌ها بر اساس معیارهای عمومی (مثل مهارت و شایستگی) توزیع می‌شوند و نه بر اساس روابط سیاسی یا خانوادگی.یکی از پیامدهای مهم سلامت اداری، احیای کرامت شهروندان است. در جامعه فاسد، شهروند عادی برای کوچک‌ترین نیازهای خود مجبور است به کارمند یا مدیر التماس کند یا رشوه بدهد. این فرایند تحقیرآمیز روحیه اجتماعی را تخریب می‌کند. در مقابل، وقتی اداره سالم باشد، شهروند احساس می‌کند که نظام حکمرانی به او احترام می‌گذارد و او را صاحب حق می‌داند، نه مشتری یا زیردست.سلامت اداری همچنین ابزار مهمی برای کاهش نابرابری جنسیتی و قومی است. فساد معمولاً زنان، اقلیت‌ها و گروه‌های حاشیه‌ای را بیشتر قربانی می‌کند، چون دسترسی کمتری به شبکه‌های قدرت دارند. وقتی نهادهای ضدفساد قوی باشند و قوانین اداری شفاف اجرا شوند، زنان و اقلیت‌ها می‌توانند بدون تبعیض از حقوق خود استفاده کنند.از منظر سیاسی، سلامت اداری بنیان برابری شهروندی در برابر قانون است. در نظام فاسد، قانون برای ثروتمندان و مقامات قابل خرید و تغییر است، اما برای فقرا سخت و غیرقابل عبور. سلامت اداری این چرخه را می‌شکند و همه را در برابر قانون برابر می‌کند.بنابراین سلامت اداری فقط ابزاری برای بهبود اقتصاد نیست؛ بلکه یک پروژه عدالت اجتماعی است. هر قدم در جهت مبارزه با فساد و ایجاد نظام اداری سالم، یک قدم در جهت کاهش فقر، نابرابری و تبعیض است.اگر جمهوری نوین بتواند سلامت اداری را به یک اصل بنیادین تبدیل کند، نتیجه‌اش نه‌تنها افزایش اعتماد اقتصادی بلکه تقویت انسجام اجتماعی و همبستگی ملی خواهد بود. مردم وقتی عدالت را در زندگی روزمره لمس کنند، از مدرسه و بیمارستان گرفته تا دادگاه و شهرداری، به جمهوری نوین اعتماد خواهند کرد و خود را بخشی از آن خواهند دانست. یکی از مؤثرترین ابزارها برای تقویت سلامت اداری در دنیای امروز، **راهکارهای فنی و دیجیتال** هستند. فناوری می‌تواند همان جایی وارد شود که انسان‌ها بیشتر در معرض فساد قرار می‌گیرند: یعنی تعامل مستقیم میان ارباب‌رجوع و کارمند. هرچه تصمیم‌ها و فرایندها کمتر به سلیقه فرد وابسته باشند و بیشتر بر اساس سامانه‌های شفاف و استاندارد انجام شوند، امکان فساد کاهش می‌یابد.نخستین راهکار، دولت الکترونیک یکپارچه است. باید تمام خدمات عمومی، از پرداخت مالیات گرفته تا صدورگواهی‌نامه یا پروانه کسب، در یک درگاه ملی دیجیتال ارائه شوند. این درگاه باید ساده، کاربرپسند و در دسترس همه باشد. حذف تماس حضوری میان شهروند و کارمند اداری بزرگ‌ترین ضربه را به

رشوه‌گیری و پارتی‌بازی وارد می‌کند.راهکار دوم، **سامانه‌های رهگیری و ردیابی آنلاین** است. هر شهروند باید بتواند فرایند درخواست خود (مثلاً مجوز ساخت یا وام دولتی) را در سامانه ببیند و بداند پرونده‌اش در چه مرحله‌ای است. این شفافیت باعث می‌شود کارمند نتواند با تأخیر عمدی یا اعمال فشار، از ارباب‌رجوع رشوه طلب کند.راهکار سوم، **انتشار داده های باز** (Open Data) است. همه قراردادهای دولتی، پروژه‌های عمرانی، بودجه‌ها و هزینه‌های عمومی باید به‌صورت داده باز منتشر شوند. پژوهشگران، روزنامه‌نگاران و حتی شهروندان عادی باید بتوانند این داده‌ها را تحلیل کنند و موارد مشکوک را گزارش دهند. تجربه کشورهایی مانند استونی و کره جنوبی نشان داده که داده‌باز قوی‌ترین ابزار برای کشف فساد است.راهکار چهارم، **هوش مصنوعی و داده‌کاوی در کشف فساد** است. با استفاده از الگوریتم‌های پیشرفته می‌توان الگوهای مشکوک را شناسایی کرد: مثلاً یک پیمانکار که بارها و بارها برنده مناقصه‌ها شده، یا حساب بانکی یک مدیر که تغییرات غیرعادی داشته است. هوش مصنوعی می‌تواند صدها هزار تراکنش مالی را در چند ثانیه تحلیل کند و هشدار دهد.راهکار پنجم، **سامانه‌های گزارش‌دهی محرمانه** برای افشاگران است. این سامانه باید به‌گونه‌ای طراحی شود که کارمند یا شهروند بتواند فساد را بدون ترس از افشا شدن گزارش کند. اطلاعات باید رمزگذاری و هویت گزارش‌دهنده محفوظ بماند. هم‌زمان باید قانونی برای حمایت از افشاگران وجود داشته باشد.راهکار ششم، **امضای دیجیتال و بلاک‌چین در قراردادهای دولتی** است. استفاده از این فناوری‌ها باعث می‌شود هیچ قرارداد یا تراکنشی قابل دست‌کاری نباشد و مسیر همه پرداخت‌ها به‌طور شفاف ثبت شود. بلاک‌چین به‌ویژه در حوزه قراردادهای کلان نفتی، معدنی و بانکی می‌تواند مانع جعل یا فساد شود.راهکار هفتم، **سامانه ارزیابی عملکرد کارکنان با مشارکت شهروندان** است. مردم باید بتوانند تجربه خود از دریافت خدمات اداری را در سامانه ثبت کنند و کارمندان و ادارات بر اساس این بازخوردها رتبه‌بندی شوند. این رتبه‌بندی باید علنی باشد و مبنای ارتقا یا توبیخ قرار گیرد.این راهکارهای فنی باعث می‌شوند که سلامت اداری از یک اصل انتزاعی به یک تجربه روزمره برای مردم تبدیل شود. وقتی شهروند ببیند بدون رشوه و واسطه می‌تواند کارش را انجام دهد، وقتی داده‌ها و قراردادها در دسترس عموم باشند، وقتی گزارش فساد به‌سادگی و بدون خطر امکان‌پذیر باشد، فساد به یک استثناء پرهزینه بدل می‌شود، نه یک عادت فراگیر.به این ترتیب، فناوری نه‌تنها ابزار کاهش فساد است بلکه به یک ضامن عدالت اجتماعی و اعتماد عمومی تبدیل خواهد شد.

۲۳. بازطراحی نهادهای امنیت ملی

امنیت ملی در جمهوری نوین دیگر نمی‌تواند بر اساس مدل‌های قدیمی «امنیت حکومتی» تعریف شود؛ مدلی که در آن همه تمرکز بر حفاظت از قدرت سیاسی و کنترل جامعه بود. بازطراحی نهادهای امنیت ملی باید بر پایه‌ی امنیت شهروندان، شفافیت، پاسخ‌گویی و هماهنگی نهادی صورت گیرد، نه بر سرکوب و پنهان‌کاری.نهادهای امنیتی موجود در ایران بیشتر به ابزار حفظ یک ساختار ایدئولوژیک و منافع گروه‌های خاص تبدیل شده‌اند. این مدل نه‌تنها امنیت واقعی نیاورده بلکه باعث بی‌اعتمادی عمومی، فساد گسترده و تضاد با جامعه جهانی شده است. در بازطراحی جدید، امنیت ملی باید معطوف به حفظ تمامیت ارضی، ثبات اجتماعی، دفاع از حقوق شهروندان و تعامل سازنده با جهان باشد.اولین گام، **تفکیک روشن مأموریت‌ها** است. دستگاه‌های امنیتی نباید همه‌چیز را در اختیار بگیرند. باید میان نهادهای اطلاعاتی (برای گردآوری داده و تحلیل تهدیدات)، نهادهای نظامی (برای دفاع مرزی و بازدارندگی) و نهادهای انتظامی (برای امنیت داخلی و مبارزه با جرم) مرز روشن کشیده شود. این تفکیک مانع از انباشت قدرت و فساد می‌شود.دومین گام، **شفافیت و پاسخ‌گویی نهادی** است. در جمهوری نوین، سازمان‌های امنیتی باید تحت نظارت پارلمان و دادگاه قانون اساسی باشند. بودجه، ساختار و مأموریت‌های آن‌ها باید در سطح کلان علنی باشد، حتی اگر جزئیات عملیاتی محرمانه بماند. هرگونه نقض حقوق شهروندان توسط نهادهای امنیتی باید قابل شکایت و پیگیری قضایی باشد.سومین گام، **تمرکز بر تهدیدات واقعی** است. تهدید اصلی ایران نه آزادی‌خواهی مردم، بلکه بحران‌های منطقه‌ای، تروریسم، جنگ سایبری، قاچاق، جرایم سازمان‌یافته و تغییرات اقلیمی است. نهادهای امنیتی باید از سرکوب مخالفان سیاسی دست بردارند و تمرکزشان را بر تهدیداتی بگذارند که واقعاً امنیت کشور و زندگی مردم را به خطر می‌اندازند.چهارمین گام، **دیجیتال‌سازی و مدرن‌سازی امنیت** است. تهدیدات قرن ۲۱ بیشتر در فضای سایبری و شبکه‌های مالی جهانی رخ می‌دهند. بنابراین نهادهای امنیت ملی باید بازوی قدرتمند در حوزه‌ی امنیت سایبری، حفاظت از داده‌های ملی و مبارزه با پول‌شویی داشته باشند.پنجمین گام، **بازطراحی نظام فرماندهی** است. نهادهای امنیتی و نظامی نباید زیر فرمان جناح‌ها یا گروه‌های خاص باشند. باید یک «شورای عالی امنیت ملی» متشکل از رئیس‌جمهور، رئیس پارلمان، رئیس دادگاه قانون اساسی و فرماندهان عالی‌رتبه ارتش و پلیس تشکیل شود. این شورا باید تصمیم‌های کلان امنیتی را اتخاذ کند و پاسخ‌گوی پارلمان باشد.ششمین گام، **حرفه‌ای‌سازی نیروی انسانی** است. استخدام در نهادهای امنیتی باید صرفاً بر اساس شایستگی، تخصص و آموزش حرفه‌ای باشد، نه بر اساس وفاداری ایدئولوژیک. آموزش حقوق بشر و احترام به قانون باید بخشی جدایی‌ناپذیر از آموزش نیروهای امنیتی باشد.هفتمین گام، **ارتباط مثبت با جامعه** است. در نظام‌های سالم، نهادهای امنیتی نه دشمن مردم بلکه حافظ امنیت و آرامش آن‌ها هستند. بنابراین باید مکانیسم‌هایی برای ارتباط مستقیم میان جامعه مدنی و نهادهای امنیتی ایجاد شود تا اعتماد متقابل شکل بگیرد.با این بازطراحی، نهادهای امنیت ملی از ابزار سرکوب به ستون‌های حافظ صلح و ثبات تبدیل می‌شوند. در چنین مدلی، امنیت به معنای «امنیت حکومت در برابر مردم» نیست، بلکه به معنای «امنیت مردم در برابر تهدیدات داخلی و خارجی» است. بازطراحی نهادهای امنیت ملی بدون بازسازی و ادغام ساختارهای موجود امکان‌پذیر نیست. ایران امروز با مجموعه‌ای متورم، موازی‌کار و فاسد از دستگاه‌های امنیتی روبه‌روست که بسیاری از آن‌ها وظایف تکراری دارند یا در رقابت و تضاد با یکدیگرند. این ساختار نه‌تنها پرهزینه است بلکه موجب بی‌اعتمادی و

ناکارآمدی شده است.گام نخست در این بازسازی، **ادغام و کوچک‌سازی** است. به جای چندین سازمان اطلاعاتی و امنیتی موازی، تنها دو نهاد کلیدی باید باقی بمانند:

• یک «سازمان اطلاعات ملی» برای گردآوری، تحلیل و حفاظت اطلاعات در حوزه داخلی و خارجی.

• یک «پلیس امنیت و انتظامی» برای اجرای قانون در سطح داخلی و حفظ امنیت عمومی.

تمام سازمان‌های امنیتی موازی باید یا ادغام شوند یا به‌طور کامل منحل گردند. این تغییر باعث کاهش هزینه‌های هنگفت، حذف رقابت‌های غیرسالم و افزایش کارآمدی خواهد شد.گام دوم، **قرار دادن همه نهادهای امنیتی** تحت فرماندهی غیرنظامی و قانونی است. رئیس «سازمان اطلاعات ملی» باید با پیشنهاد رئیس‌جمهور و رأی پارلمان منصوب شود. فرمانده کل پلیس نیز باید به همین شکل انتخاب شود. هیچ نهاد امنیتی نباید مستقیماً زیر نظر یک جناح سیاسی یا قدرت غیرقانونی باشد.گام سوم، **نظارت چندلایه** است. برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت، چند نهاد باید هم‌زمان نهادهای امنیتی را کنترل کنند:

• کمیسیون امنیت ملی پارلمان جلسات منظم با رؤسای امنیتی برگزار کند.

• دادگاه قانون اساسی مرجع رسیدگی به شکایات شهروندان از نقض حقوقشان توسط نیروهای امنیتی باشد.

• یک «بازرس کل امنیت ملی» مستقل منصوب شود که وظیفه‌اش حسابرسی، بررسی و گزارش‌دهی علنی درباره عملکرد دستگاه‌های امنیتی است.

گام چهارم، **تمرکز بر امنیت سایبری و زیرساختی** است. در جهان امروز، تهدیدات سایبری، حملات به شبکه‌های مالی و حمله به زیرساخت‌های حیاتی (آب، برق، اینترنت) بزرگ‌ترین تهدیدات امنیتی محسوب می‌شوند. بنابراین «سازمان اطلاعات ملی» باید یک مرکز پیشرفته امنیت سایبری داشته باشد که بتواند حملات خارجی و داخلی را شناسایی و خنثی کند.گام پنجم، **حرفه‌ای‌سازی نیروی انسانی** است. همه نیروهای امنیتی باید بر اساس رقابت آزاد، آزمون‌های روانی، تحصیلی و تخصصی انتخاب شوند. آموزش‌های آنان باید شامل احترام به حقوق بشر، مهارت‌های ارتباطی، مدیریت بحران و استفاده از فناوری‌های نوین باشد. نیروهایی که به فساد یا نقض حقوق متهم می‌شوند باید بدون تعارف برکنار شوند.گام ششم، **بازتعریف مأموریت امنیت ملی** است. مأموریت اصلی نهادهای امنیتی باید دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی، مبارزه با تروریسم، جرایم سازمان‌یافته و حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی باشد. سرکوب سیاسی، کنترل رسانه‌ها یا دخالت در زندگی خصوصی مردم نباید هیچ جایگاهی در مأموریت آنان داشته باشد.گام هفتم، **ارتباط شفاف با مردم** است. سازمان‌های امنیتی باید بخشی از گزارش‌های سالانه خود را به‌صورت علنی منتشر کنند. این گزارش‌ها می‌توانند شامل تهدیدات شناسایی‌شده، اقدامات پیشگیرانه و نتایج عملکردی باشند. شفافیت موجب افزایش اعتماد عمومی و جلوگیری از شایعات می‌شود.بازسازی نهادهای امنیت ملی اگر به‌درستی انجام گیرد، نتیجه‌اش کاهش هزینه‌ها، افزایش اعتماد اجتماعی، تمرکز بر تهدیدات واقعی و تبدیل امنیت ملی به یک سرمایه عمومی خواهد بود. در چنین سیستمی مردم می‌دانند که امنیت نه ابزاری برای سرکوب، بلکه ضامن آزادی و آرامش آنان است. برای اینکه بازطراحی نهادهای امنیت ملی به یک تغییر واقعی و پایدار تبدیل شود، لازم است یک نقشه ده‌ساله تحول امنیتی تدوین گردد. این نقشه باید هم اصلاحات فوری را در بر بگیرد و هم مسیر درازمدت را روشن کند تا از بازتولید همان ساختارهای معیوب گذشته جلوگیری شود.

مرحله اول: اصلاحات فوری (سال ۱ تا ۲)

• انحلال نهادهای امنیتی موازی و ادغام آن‌ها در دو سازمان اصلی: «سازمان اطلاعات ملی» و «پلیس امنیت و انتظامی».

• تصویب قوانین تازه در پارلمان برای تعریف روشن مأموریت‌ها، حدود اختیارات و نظارت بر عملکرد امنیتی.

• برکناری مقامات امنیتی متهم به نقض حقوق بشر یا فساد و جایگزینی آن‌ها با افراد متخصص و بی‌طرف.

• ایجاد دفتر «بازرس کل امنیت ملی» به‌عنوان یک نهاد مستقل زیر نظر پارلمان.

مرحله دوم: بازسازی ساختاری (سال ۳ تا ۵)

• طراحی و اجرای نظام آموزش نوین برای نیروهای امنیتی با محوریت حقوق بشر، مدیریت بحران و فناوری‌های جدید.

• ایجاد مرکز ملی امنیت سایبری برای مقابله با حملات دیجیتال و حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی.

• راه‌اندازی «سامانه شفافیت امنیتی» برای انتشار بودجه، گزارش‌های کلان و سیاست‌های عمومی نهادهای امنیتی (بدون افشای اطلاعات عملیاتی).

• پیاده‌سازی سازوکارهای پاسخ‌گویی شهروندی، شامل امکان شکایت رسمی مردم از نیروهای امنیتی و رسیدگی سریع دادگاه قانون اساسی.

مرحله سوم: تثبیت حرفه‌ای‌سازی (سال ۶ تا ۸)

• اجرای نظام استخدام رقابتی بر اساس آزمون‌های ملی، بررسی‌های روان‌شناختی و گزینش علمی.

• جداسازی کامل نیروهای امنیتی از سیاست و ایدئولوژی؛ عضویت در احزاب یا گروه‌های سیاسی برای مقامات امنیتی ممنوع شود.

• تقویت همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه مبارزه با تروریسم، جرایم سازمان‌یافته و امنیت سایبری.

• توسعه سیستم‌های هشدار سریع برای پیش‌بینی بحران‌های اجتماعی، زیست‌محیطی یا اقتصادی که می‌توانند امنیت ملی را تهدید کنند.

مرحله چهارم: نهادینه‌سازی امنیت شهروندی (سال ۹ تا ۱۰)

• نهادینه شدن مفهوم «امنیت انسانی» در سیاست‌گذاری امنیتی: یعنی شهروندان خود را شریک و ذی‌نفع امنیت بدانند، نه قربانی آن.

• ایجاد سازوکارهای دائمی گفت‌وگوی جامعه مدنی با نهادهای امنیتی، مثلاً کمیته‌های مشورتی با حضور دانشگاهیان، وکلا و فعالان اجتماعی.

• انتشار گزارش سالانه امنیت ملی که شامل ارزیابی تهدیدات، موفقیت‌ها، خطاها و برنامه‌های آینده باشد.

• ایجاد شاخص «اعتماد عمومی به نهادهای امنیتی» و الزام سازمان‌ها به ارتقای آن از طریق شفافیت و عملکرد واقعی.

این نقشه ده‌ساله تضمین می‌کند که نهادهای امنیتی جمهوری نوین به‌جای بازتولید ساختارهای سرکوبگر گذشته، به سازمان‌هایی حرفه‌ای، قانون‌مدار، شفاف و شهروندمحور تبدیل شوند. چنین تحولی علاوه بر تقویت انسجام

داخلی، باعث افزایش اعتبار بین‌المللی کشـور نیز خواهد شـد، زیرا جهان نیز امنیت پایدار را در چارچوب احترام به حقوق بشـر و همکاری‌های منطقه‌ای تعریف می‌کند.در نهایت، امنیت ملی پایدار تنها زمانی ممکن اسـت که مردم باور کنند نهادهای امنیتی برای محافظت از آن‌ها وجود دارند، نه برای کنترل و سـرکوبشـان. یکی از حسـاس‌ترین بخش‌های بازطراحی امنیت ملی، بازتعریف نقش ارتش و پلیس است. این دو نهاد ستون‌های اصلی امنیت کشورند، اما اگر مأموریت‌هایشـان به‌درسـتی تعریف نشـود، یا به ابزار سـیاسـی و جناحی بدل شـوند، نه‌تنها امنیت را تأمین نمی‌کنند بلکه خودشـان به منبع ناامنی تبدیل می‌شـوند.ارتش باید کاملاً به مأموریت دفاعی محدود شـود. وظیفه ارتش حفاظت از مرزها، بازدارندگی در برابر تجاوز خارجی و مشارکت در عملیات‌های صلح‌جویانه بین‌المللی است. ارتش نباید هیچ‌گونه فعالیت سـیاسـی، اقتصـادی یا امنیت داخلی داشـته باشـد. تجربه نشـان داده که ورود ارتش به سـیاسـت یا اقتصـاد، فسـاد مالی و سـرکوب اجتماعی ایجاد می‌کند و اعتبار ارتش را از بین می‌برد. بنابراین قانون اسـاسـی باید تصـریح کند که ارتش نهادی بی‌طرف و ملی اسـت که فقط در حوزه دفاعی عمل می‌کند. همچنین، فرماندهان ارتش باید با معیارهای حرفه‌ای و از طریق نظام شـفاف ارتقا یابند، نه به‌واسـطه وفاداری جناحی یا سیاسی.پلیس در جمهوری نوین باید بازسازی اساسی شود. پلیس نباید ابزاری برای سرکوب سیاسی یا کنترل فرهنگی باشـد؛ مأموریتش صـرفاً تأمین امنیت عمومی، مبارزه با جرم، حفاظت از جان و مال مردم و کمک در بحران‌های طبیعی است. پلیس باید سـاختاری محلی‌تر و پاسخ‌گو به شـوراهای شـهری و اسـتانی داشـته باشـد تا شـهروندان احسـاس کنند پلیس از آن‌هاست، نه بر ضـد آن‌ها. آموزش نیروهای پلیس باید شـامل حقوق شـهروندی، مدیریت بحران، میانجی‌گری اجتماعی و اسـتفاده از فناوری نوین باشـد.یکی از اصـلاحات حیاتی، جداسـازی پلیس انتظامی از پلیس سیاسی است. در مدل‌های گذشته، پلیس اغلب وظایف سیاسی و امنیتی داشت و به جای خدمت به مردم، به دنبال کنترل اندیشـه‌ها و رفتارهای اجتماعی بود. در جمهوری نوین چنین چیزی نباید وجود داشـته باشد. اگر تهدیدی علیه امنیت ملی وجود دارد، رسیدگی به آن وظیفه سازمان اطلاعات ملی است، نه پلیس شهری. پلیس باید تنها و تنها حافظ آرامش خیابان‌ها، محله‌ها و خانواده‌ها باشد.از منظر ساختاری، باید یک سیستم نظارت مردمی بر پلیس ایجاد شـود. این سـیسـتم می‌تواند شـامل کمیسـیون‌های محلی با حضـور وکلا، اسـاتید دانشـگاه و نمایندگان جامعه مدنی باشد که عملکرد پلیس را بررسی می‌کنند و شکایات مردم را می‌شنوند. همچنین، هرگونه تخلف پلیس (از خشـونت غیرقانونی گرفته تا تبعیض) باید به‌سـرعت در دادگاه‌های عمومی بررسـی شـود.از نظر فناوری، پلیس باید به‌جای روش‌های سـنتی و سـرکوبگرانه، به ابزارهای مدرن تکیه کند: سـیسـتم‌های نظارت دیجیتال شـفاف (با رعایت حریم خصـوصـی)، پایگاه‌های داده ملی برای ردیابی جرایم، و سـامانه‌های هوشـمند برای پیش‌بینی و پیشگیری از جرم. این فناوری‌ها اگر در چارچوب حقوق بشر استفاده شوند، امنیت شهری را چند برابر خواهند کرد.هم ارتش و هم پلیس باید زیر چتر یک شـورای عالی امنیت ملی مردمی قرار گیرند که در آن علاوه بر مقامات حکومتی، نمایندگان منتخب مردم هم حضور داشته باشند. این شورا وظیفه دارد تضمین کند که ارتش و پلیس به اصـول قانون اسـاسـی پایبندند و از وظایف خود فراتر نمی‌روند.در نهایت، بازتعریف ارتش و پلیس در جمهوری نوین بر یک اصل ساده استوار است: ارتش برای دفاع از مرزهاست، پلیس برای خدمت به مردم. هرگونه خروج از این مأموریت‌ها باید غیرقانونی تلقی شود و با برخورد جدی روبه‌رو گردد.

یکی از کلیدی‌ترین تغییرات در بازطراحی نهادهای امنیتی، جایگاه جامعه مدنی و رسانه‌ها در نظارت بر آن‌ها است. در نظام‌های بسته، امنیت به حوزه‌ای «محرمانه» تبدیل می‌شود که هیچ‌کس حق پرسشگری درباره آن ندارد. همین فضای تاریک، بستر فساد، نقض حقوق بشر و گسترش قدرت بی‌مهار نهادهای امنیتی می‌شود. در حالی که در جمهوری نوین، امنیت باید در خدمت مردم باشد و مردم نیز حق دارند از سازوکار آن آگاه باشند.جامعه مدنی می‌تواند از سه طریق بر نهادهای امنیتی نظارت کند:

اول، کمیته‌های مستقل مدنی. این کمیته‌ها متشکل از نمایندگان سازمان‌های مردم‌نهاد، وکلا، اساتید دانشگاه و فعالان حقوق بشر هستند و وظیفه دارند گزارش‌های عمومی درباره عملکرد نهادهای امنیتی منتشر کنند. کمیته‌ها می‌توانند به شکایات مردم رسیدگی کنند و یافته‌های خود را به پارلمان و رسانه‌ها ارائه دهند.

دوم، مکانیزم دادخواست و شکایت عمومی. شهروندان باید بتوانند به‌سادگی علیه عملکرد غیرقانونی پلیس یا نهادهای امنیتی شکایت کنند. این شکایات نباید پشت درهای بسته بمانند، بلکه باید در دادگاه‌های علنی بررسی شوند. برای جلوگیری از ترس یا فشار، امکان شکایت محرمانه نیز باید وجود داشته باشد.

سوم، نظارت رسانه‌ها. رسانه‌های آزاد قوی‌ترین ابزار کنترل قدرت‌اند. روزنامه‌نگاران باید اجازه داشته باشند درباره عملکرد ارتش، پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی تحقیق کنند، به شرط آنکه امنیت ملی واقعی (مثلاً اسرار عملیاتی حساس) به خطر نیفتد. انتشار فساد یا سوءاستفاده در نهادهای امنیتی نباید جرم تلقی شود، بلکه باید به‌عنوان خدمت عمومی شناخته شود.برای اینکه این سازوکارها عملی شوند، چند شرط لازم است:

• قانون باید حق دسترسی به اطلاعات عمومی—even در حوزه امنیتی—را تضمین کند، مگر در موارد محدود تعریف‌شده.

• خبرنگاران و فعالان مدنی باید تحت حمایت قانونی باشند و از تهدید و تعقیب مصون بمانند.

• گزارش‌های نهادهای امنیتی به پارلمان باید علنی باشند، مگر بخش‌های خاص عملیاتی.

• در دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها باید امکان نقد و بررسی سیاست‌های امنیتی وجود داشته باشد.

این نظارت مدنی و رسانه‌ای دو اثر مهم دارد:

یکی اینکه اعتماد عمومی به نهادهای امنیتی افزایش می‌یابد، زیرا مردم می‌بینند این نهادها در برابرشان پاسخ‌گو هستند. دیگری اینکه خود نهادهای امنیتی نیز سالم‌تر می‌شوند، چون می‌دانند عملکردشان دائماً زیر ذره‌بین افکار عمومی است.در نهایت، رابطه نهادهای امنیتی با جامعه مدنی و رسانه‌ها باید از «محرمانه و تقابلی» به «شفاف و تعاملی» تغییر کند. این تغییر همان نقطه‌ای است که امنیت ملی از ابزار قدرت سیاسی به امانت مردم بدل می‌شود.

برای اینکه بحث بازطراحی نهادهای امنیتی به یک طرح عملی منتهی شود، لازم است یک مدل بومی برای ایران تدوین شود. این مدل باید هم از تجربه کشورهای موفق الهام بگیرد و هم ویژگی‌های جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی ایران را در نظر داشته باشد.مدل پیشنهادی می‌تواند بر سه ستون استوار باشد: ساختار نهادی ساده و شفاف، پاسخ‌گویی چندلایه، و امنیت شهروندی به‌عنوان محور مأموریت.در بعد ساختاری، ایران نیازی به ده‌ها سازمان امنیتی موازی ندارد. یک سازمان اطلاعات ملی برای گردآوری و تحلیل داده‌های امنیتی و یک پلیس ملی با شاخه‌های محلی برای اجرای قانون کافی است. ارتش نیز باید صرفاً در حوزه دفاع خارجی باقی بماند. این تمرکز

باعث می‌شود منابع محدود کشور هدر نروند و قدرت امنیتی از درون دچار فساد و رقابت داخلی نشود.در بعد پاسخ‌گویی، نهادهای امنیتی باید سه سطح نظارت را تجربه کنند:

• نظارت قانونی و سیاسی از طریق پارلمان و دادگاه قانون اساسی.

• نظارت مدنی و رسانه‌ای از طریق کمیته‌های مستقل و روزنامه‌نگاری تحقیقی.

• نظارت مردمی از طریق دادخواست‌ها و شکایات مستقیم شهروندان.

این سه لایه نظارتی باعث می‌شود هیچ نهادی، قوی‌ترین سازمان امنیتی خود را فراتر از قانون و مردم نداند.در بعد مأموریتی، اصل «امنیت انسانی» باید مبنا قرار گیرد. یعنی امنیت ملی تنها زمانی محقق می‌شود که شهروندان احساس کنند از تهدیدات واقعی (جنگ، تروریسم، جرایم سازمان‌یافته، بحران‌های زیست‌محیطی) در امان‌اند و حقوق و آزادی‌هایشان هم حفظ شده است. نهاد امنیتی نباید وقت خود را صرف کنترل کتاب، موسیقی، پوشش یا عقاید کند؛ این‌ها نه تهدید امنیتی‌اند و نه در شأن یک جمهوری مدرن.اجرای این مدل بومی نیازمند چند اصلاح کلیدی است:

• بازنویسی قوانین امنیت ملی در قانون اساسی و قوانین عادی.

• انحلال فوری نهادهای امنیتی موازی و ادغام آن‌ها در ساختار جدید.

• ایجاد «شورای عالی امنیت ملی مردمی» با ترکیب سه قوه و نمایندگان منتخب جامعه مدنی.

• تصویب قوانین حمایت از حقوق شهروندی در برابر نهادهای امنیتی، شامل حق شکایت، حق دسترسی به اطلاعات و حق مصونیت از نظارت غیرقانونی.

• آموزش و تربیت نسل جدیدی از نیروهای امنیتی بر اساس معیارهای حرفه‌ای، نه وفاداری جناحی.

اگر این مدل پیاده شود، نهادهای امنیتی ایران از یک شبکه سنگین و فاسد به سازمانی کوچک، کارآمد، شفاف و در خدمت مردم بدل خواهند شد. چنین تحولی نه‌تنها اعتماد داخلی را بازسازی می‌کند بلکه جایگاه ایران را در عرصه بین‌المللی ارتقا می‌دهد، زیرا کشوری که امنیت خود را بر پایه حقوق شهروندان بنا می‌کند، شریک مطمئن‌تری برای همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی خواهد بود.به بیان روشن، امنیت ملی در جمهوری نوین دیگر نه «سایه‌ای بر سر مردم» بلکه «سپر حفاظتی در کنار مردم» خواهد بود. برای اینکه مدل بومی بازطراحی نهادهای امنیتی از سطح نظریه خارج شود و در عمل پیاده گردد، لازم است یک طرح مرحله‌ای اجرایی تدوین شود. این طرح باید هم به‌لحاظ زمان‌بندی مشخص باشد و هم مسیر گذار از ساختار فعلی به ساختار نوین را روشن کند.

مرحله اول: پاک‌سازی و انحلال ساختارهای موازی (سال ۱ تا ۲)

در نخستین گام باید همه سازمان‌های امنیتی و شبه‌امنیتی موازی که در طول دهه‌ها ایجاد شده‌اند شناسایی و منحل شوند. وظایف آن‌ها باید به دو نهاد اصلی منتقل گردد: «سازمان اطلاعات ملی» و «پلیس ملی». این کار نیازمند یک قانون انتقال است که وضعیت کارکنان، دارایی‌ها و پرونده‌ها را مشخص کند. هم‌زمان باید مقامات متهم به نقض حقوق بشر یا فساد برکنار شوند تا اعتماد اولیه بازسازی شود.

مرحله دوم: بازسازی حقوقی و قانونی (سال ۲ تا ۳)

در این مرحله، قوانین تازه برای تعریف حدود اختیارات و مأموریت‌های نهادهای امنیتی تصویب می‌شود. قانون

اساسی باید صراحتاً ذکر کند که مأموریت ارتش دفاع از مرزهاست، مأموریت سازمان اطلاعات ملی مقابله با تهدیدات واقعی است و مأموریت پلیس حفظ امنیت داخلی. هرگونه دخالت در سیاست یا زندگی شخصی شهروندان ممنوع شود. دادگاه قانون اساسی و پارلمان نقش ناظر دائمی داشته باشند.

مرحله سوم: آموزش و حرفه‌ای‌سازی نیروها (سال ۳ تا ۵)

نیروهای امنیتی جدید باید از مسیر رقابتی و شفاف جذب شوند. معیار اصلی شایستگی، توان تخصصی و تعهد به قانون است، نه وفاداری جناحی یا ایدئولوژیک. آموزش‌های نوین باید شامل حقوق بشر، مدیریت بحران، فناوری‌های اطلاعاتی و اخلاق حرفه‌ای باشد. در این مرحله، یک «آکادمی ملی امنیت» تأسیس می‌شود تا نیروهای امنیتی آینده را تربیت کند.

مرحله چهارم: مدرن‌سازی و فناوری (سال ۴ تا ۶)

نهادهای امنیتی باید به‌سرعت به فناوری‌های نوین مجهز شوند. مرکز ملی امنیت سایبری ایجاد می‌شود تا از زیرساخت‌های حیاتی دفاع کند و توان مقابله با جنگ‌های دیجیتال را داشته باشد. هم‌زمان باید سامانه‌های دیجیتال شفافیت در بودجه، استخدام و قراردادهای امنیتی راه‌اندازی شوند تا از فساد و رانت جلوگیری شود.

مرحله پنجم: مشارکت اجتماعی و نظارت مدنی (سال ۵ تا ۷)

برای اینکه نهادهای امنیتی به ابزار قدرت سیاسی بدل نشوند، لازم است جامعه مدنی و رسانه‌ها نقش نظارتی فعال ایفا کنند. کمیته‌های مدنی نظارت بر پلیس، روزنامه‌نگاری تحقیقی درباره فساد امنیتی و مکانیزم‌های دادخواست عمومی باید در این مرحله نهادمند شوند. گزارش‌های سالانه نهادهای امنیتی نیز باید در اختیار عموم قرار گیرد.

مرحله ششم: همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی (سال ۶ تا ۱۰)

در نهایت، نهادهای امنیتی بازسازی‌شده باید وارد تعامل سازنده با جهان شوند. همکاری با سازمان‌های بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم، جرایم سازمان‌یافته و قاچاق، عضویت فعال در معاهدات بین‌المللی و همکاری اطلاعاتی با همسایگان برای مقابله با تهدیدات مشترک (مانند تروریسم یا جرایم سایبری) بخشی از این مرحله خواهد بود.این نقشه مرحله‌ای تضمین می‌کند که تحول امنیتی ناگهانی و پرهزینه نباشد، بلکه در یک مسیر تدریجی اما قطعی پیش برود. در پایان دهه نخست، ساختار امنیتی کشور باید از یک دستگاه متورم، سیاسی و غیرشفاف به سیستمی قانون‌مدار، تخصصی، شفاف و در خدمت مردم بدل شود.چنین تحولی نه‌تنها امنیت واقعی شهروندان را تضمین می‌کند، بلکه جلوی بازتولید استبداد و فساد را هم خواهد گرفت. زیرا هر نهاد امنیتی تنها تا زمانی مشروعیت دارد که مردم احساس کنند امنیتشان را پاسداری می‌کند، نه آزادی‌شان را تهدید. هیچ اصلاح بزرگی بدون مقاومت و ریسک پیش نمی‌رود، و بازطراحی نهادهای امنیت ملی نیز از این قاعده مستثنی نیست. نهادهای امنیتی در طول سال‌ها نه‌تنها به ابزار کنترل جامعه بدل شده‌اند، بلکه خودشان منافع اقتصادی، سیاسی و حتی مافیایی گسترده‌ای ساخته‌اند. بنابراین طبیعی است که در برابر هرگونه اصلاح عمیق، واکنش‌های منفی و کارشکنی به وجود بیاید.یکی از بزرگ‌ترین مقاومت‌ها از جانب بخش‌های فاسد درون دستگاه‌های امنیتی خواهد بود. فرماندهان و مدیرانی که از قراردادهای غیرشفاف، قاچاق سازمان‌یافته، زمین‌خواری یا رانت‌های امنیتی سود می‌برند، حاضر نیستند به‌سادگی قدرت و ثروت خود را از دست بدهند. این افراد ممکن است با ایجاد بحران‌های ساختگی، عملیات روانی یا حتی

تحریک خشونت اجتماعی سعی کنند اصلاحات را متوقف کنند.دومین مقاومت از سوی جناح‌های سیاسی وابسته به نهادهای امنیتی شکل می‌گیرد. این جناح‌ها سال‌ها از نیروهای امنیتی به‌عنوان بازوی سرکوب مخالفان و تضمین قدرت خود استفاده کرده‌اند. در مدل جدید که نهادهای امنیتی بی‌طرف و شفاف می‌شوند، آن‌ها ابزار اصلی خود را از دست می‌دهند. بنابراین تلاش می‌کنند اصلاحات را بی‌اعتبار جلوه دهند یا آن را «توطئه خارجی» معرفی کنند.سومین ریسک، کمبود اعتماد عمومی است. چون نهادهای امنیتی سال‌ها نقش سرکوبگر داشته‌اند، مردم به‌سختی به تغییر آن‌ها اعتماد می‌کنند. حتی اگر ساختار جدید شفاف و پاسخ‌گو باشد، بازسازی اعتماد زمان می‌برد. این بی‌اعتمادی می‌تواند باعث شود بخشی از جامعه همواره نهادهای امنیتی را دشمن بداند.چهارمین ریسک، مقاومت بدنه نیروها است. بسیاری از نیروهای امنیتی عادت کرده‌اند که بدون پاسخ‌گویی و با مصونیت عمل کنند. تغییر این فرهنگ سازمانی دشوار است. اگر این نیروها احساس کنند جایگاه و منافعشان تهدید می‌شود، ممکن است دست به شورش اداری یا ترک خدمت گسترده بزنند.پنجمین خطر، تهدیدات خارجی در دوران گذار است. دشمنان خارجی ممکن است از دوران بازسازی امنیتی سوءاستفاده کنند و سعی کنند بی‌ثباتی یا حملات هدفمند ایجاد کنند. اگر ساختار جدید به‌اندازه کافی آماده نباشد، ممکن است کشور در برابر این تهدیدات آسیب‌پذیر شود.

برای مقابله با این ریسک‌ها باید راهکارهای مشخص در نظر گرفته شود:

- **پاک‌سازی تدریجی و نه یک باره، تا مقاومت ها کمتر شود.**
- **ایجاد مشوق برای نیروهایی که به اصلاحات می‌پیوندند، مثل تضمین امنیت شغلی و بازنشستگی.**
- **شفاف سازی مداوم برای مردم تا اعتماد عمومی تقویت شود.**
- **نظارت شدید بر فرماندهان و مدیران سابق برای جلوگیری از خرابکاری.**
- **تقویت همکاری‌های بین‌المللی در حوزه امنیت برای پر کردن خلأهای دوران گذار.**

در نهایت، بازطراحی نهادهای امنیتی همان‌قدر که ضروری است، پرخطر هم هست. اما بدون این اصلاح، هیچ جمهوری نوینی نمی‌تواند پایدار باشد. زیرا اگر نهادهای امنیتی همچنان در دست گروه‌های فاسد و سرکوبگر باقی بمانند، دیر یا زود هر اصلاح سیاسی و اقتصادی دیگری نیز نابود خواهد شد.بنابراین، باید پذیرفت که مسیر دشوار است، اما تنها راه رسیدن به امنیت ملی پایدار و امنیت انسانی واقعی، شکستن چرخه تاریخی سوءاستفاده از نهادهای امنیتی و بازسازی آن‌ها بر پایه قانون، شفافیت و مردم‌محوری است.

۲۴. مبارزه با فساد سیستماتیک

فساد سیستماتیک بدترین شکل فساد است، زیرا دیگر به یک انحراف فردی یا یک خطای کوچک محدود نمی‌شود، بلکه به بخشی از ساختار حکمرانی و اقتصاد تبدیل می‌گردد. در چنین وضعیتی، قوانین، نهادها و حتی فرهنگ عمومی به شکلی ساخته می‌شوند که فساد در آن‌ها بازتولید می‌شود. در ایران سال‌هاست که فساد از این سطح گذشته و به یک بافت نهادی بدل شده است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از شهروندان برای کوچک‌ترین خدمات ناچارند رشوه بدهند و مدیران برای رسیدن به قدرت مجبور به ورود به شبکه‌های رانتی‌اند.مبارزه با فساد سیستماتیک نیازمند تغییر ریشه‌ای ساختارها است، نه صرفاً دستگیری چند فرد یا صدور بیانیه‌های سیاسی. برای شکستن چرخه فساد باید همزمان در چهار سطح کار کرد: قانون‌گذاری، ساختار نهادی، اقتصاد، و فرهنگ اجتماعی.در سطح قانون‌گذاری، نخست باید قوانین مبهم و چندلایه‌ای که امکان تفسیر دلخواه دارند، بازنویسی شوند. بسیاری از فسادها از دل همین قوانین مبهم و متناقض بیرون می‌آیند. باید قوانین ساده، شفاف و قابل اجرا تدوین شود که امکان دور زدن یا تفسیر شخصی در آن‌ها وجود نداشته باشد. هم‌زمان باید قوانین تضاد منافع وضع گردد؛ یعنی هیچ مقام یا کارمندی نباید هم‌زمان در موقعیت تصمیم‌گیری و ذی‌نفعی شخصی باشد.در سطح نهادی، کلید کار ایجاد نهادهای ضدفساد مستقل و قدرتمند است که در فصل ۲۲ توضیح داده شد. این نهادها باید اختیار تحقیق، محاکمه و مصادره اموال نامشروع را داشته باشند و تحت هیچ فشار سیاسی قرار نگیرند. علاوه بر آن، باید نظام حسابرسی عمومی اجباری شود؛ یعنی همه وزارتخانه‌ها، شرکت‌های دولتی و حتی نهادهای مذهبی و نظامی باید هر سال حسابرسی مستقل و علنی ارائه دهند.در سطح اقتصادی، باید انحصارهای دولتی و شبه‌دولتی شکسته شود. انحصار همیشه منبع فساد است، زیرا چند نفر محدود می‌توانند میلیاردها تومان منابع عمومی را بدون نظارت مدیریت کنند. خصوصی‌سازی واقعی (نه رانت‌خواری)، تقویت بخش تعاونی و شفاف‌سازی شرکت‌های خصولتی، بخش مهمی از این اصلاح است. همچنین باید سامانه‌های دیجیتال برای مناقصه‌ها، مزایده‌ها و قراردادهای دولتی راه‌اندازی شود تا همه چیز قابل رهگیری و بررسی باشد.در سطح فرهنگی، باید این ذهنیت خطرناک شکسته شود که «بدون رابطه هیچ کاری پیش نمی‌رود». آموزش عمومی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها باید بر ارزش صداقت، شفافیت و مطالبه‌گری مدنی تأکید کند. شهروندان باید بدانند که رشوه دادن همان‌قدر زیان‌بار است که رشوه گرفتن، و فساد کوچک به فساد بزرگ دامن می‌زند.مبارزه با فساد سیستماتیک نیازمند اراده سیاسی و اجتماعی توأمان است. اگر تنها دولت بخواهد بدون حمایت جامعه این کار را انجام دهد، شبکه‌های رانتی آن را خنثی می‌کنند. اگر فقط مردم بخواهند اما قانون و نهاد پشتیبان وجود نداشته باشد، فساد ادامه می‌یابد. تنها زمانی چرخه شکسته می‌شود که نهادهای مستقل ضدفساد، رسانه‌های آزاد، جامعه مدنی و مردم مطالبه‌گر در کنار یکدیگر قرار گیرند.در جمهوری نوین، مبارزه با فساد سیستماتیک باید به ستون اصلی حکمرانی تبدیل شود. هیچ پروژه توسعه‌ای، هیچ اصلاح اقتصادی و هیچ دموکراسی پایداری بدون ریشه‌کن کردن فساد دوام نخواهد داشت. به بیان ساده، یا نظام اداری و سیاسی فساد را نابود می‌کند، یا فساد دوباره نظام سیاسی را فرو می‌بلعد. برای نابودی فساد سیستماتیک باید یک نقشه مرحله‌ای و چندبُعدی طراحی شود، چون این نوع فساد به‌سادگی با چند حکم قضایی یا چند تغییر کوچک ریشه‌کن نمی‌شود. باید تمام منافذی که فساد در آن‌ها زایش و بازتولید می‌شود بسته شوند. این کار شبیه عمل جراحی سنگین است: پرخطر، زمان‌بر، اما تنها راه نجات.

مرحله اول: شکستن چرخه مصونیت (سال ۱ تا ۲)

• تصویب قوانین «اعلام دارایی مقامات» که همه مسئولان رده‌بالا موظف شوند قبل و بعد از مسئولیت، تمام دارایی‌ها و حساب‌های بانکی خود را شفاف‌سازی کنند.

• تشکیل «دادگاه عالی فساد» با صلاحیت رسیدگی به پرونده‌های کلان مقامات سیاسی، اقتصادی و امنیتی. این دادگاه باید علنی و زیر نظر مستقیم پارلمان و دادگاه قانون اساسی فعالیت کند.

• حذف فوری مصونیت‌های قضایی و امنیتی برای مسئولان. در جمهوری نوین هیچ مقامی، رئیس‌جمهور یا وزیر نمی‌تواند در برابر قانون سپر بگیرد.

مرحله دوم: بستن منافذ نهادی فساد (سال ۲ تا ۴)

• انحلال یا اصلاح بنیادها، شرکت‌ها و نهادهای شبه‌دولتی که عملاً خارج از نظارت عمل می‌کنند.

• ایجاد سامانه ملی مناقصه و مزایده که تمام قراردادهای دولتی و شهرداری‌ها در آن به‌طور آنلاین و علنی برگزار شوند.

• ایجاد بانک اطلاعاتی عمومی از همه پروژه‌های عمرانی، با ذکر هزینه، پیمانکار و زمان‌بندی.

• حسابرسی اجباری و علنی سالانه همه وزارتخانه‌ها و نهادهای عمومی.

مرحله سوم: اصلاح اقتصاد سیاسی (سال ۴ تا ۷)

• شکستن انحصارهای اقتصادی در نفت، گاز، معادن و بانک‌ها. مدیریت این منابع باید شفاف، مردمی و در چارچوب قانون اساسی باشد.

• محدود کردن نقش نهادهای نظامی و امنیتی در اقتصاد؛ هیچ نیروی مسلح نباید شرکت اقتصادی داشته باشد.

• تقویت بخش خصوصی واقعی و تعاونی‌ها برای رقابت سالم.

• بازطراحی نظام مالیاتی بر اساس عدالت و شفافیت؛ جلوگیری از فرار مالیاتی شرکت‌های بزرگ و افراد پرنفوذ.

مرحله چهارم: فرهنگ‌سازی و مشارکت عمومی (سال ۵ تا ۸)

• آموزش ضدفساد در مدارس و دانشگاه‌ها. دانش‌آموزان باید از همان ابتدا بیاموزند که رشوه دادن یا گرفتن نقض عدالت و قانون است.

• تقویت رسانه‌های آزاد و روزنامه‌نگاری تحقیقی با حمایت قانونی؛ خبرنگاری که فساد را افشا می‌کند باید مثل یک قاضی مورد حمایت قانون باشد.

• راه‌اندازی سامانه گزارش مردمی فساد با امکان محرمانگی و پاداش برای افشاگران.

• استفاده از شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان ابزار عمومی برای مطالبه شفافیت و افشای فساد.

مرحله پنجم: تثبیت شفافیت نهادی (سال ۸ تا ۱۰)

• انتشار سالانه «شاخص ملی فساد» که وضعیت وزارتخانه‌ها، استان‌ها و شهرداری‌ها را رتبه‌بندی کند.

• ایجاد پاداش مالی و سیاسی برای نهادهایی که بالاترین سطح شفافیت و سلامت اداری را دارند.

• همکاری گسترده با نهادهای بین‌المللی ضدفساد برای ردیابی و بازگرداندن سرمایه‌های غارت‌شده مردم.

• تثبیت یک فرهنگ اجتماعی که در آن فساد نه عادی و پذیرفته، بلکه ننگ و جرم جدی تلقی شود.

با این نقشه مرحله‌ای، مبارزه با فساد سیستماتیک از یک حرکت مقطعی به یک فرایند ملی و ماندگار بدل می‌شود. هر مرحله بر مرحله قبلی استوار است و شبکه فساد را گام‌به‌گام خشک می‌کند.در نهایت، هدف این است که در جمهوری نوین هیچ مقام یا نهادی نتواند پشت پرده مصونیت یا ابهام پنهان شود. مردم باید مطمئن باشند که هر ریال از دارایی عمومی دقیقاً در جای درست مصرف می‌شود، و اگر کسی دست در جیب ملت برد، سریع و قاطع مجازات خواهد شد. هیچ کشوری به‌طور کامل از فساد رها نیست، اما برخی کشورها توانسته‌اند فساد سیستماتیک را مهار کنند و آن را به استثنا تبدیل نمایند، نه قاعده. بررسی تجربه این کشورها می‌تواند برای ایران آموزنده باشد، به‌شرط آنکه تقلید کورکورانه نشود و درس‌ها با واقعیت بومی سازگار شوند.

تجربه سنگاپور

سنگاپور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یکی از فاسدترین کشورهای آسیا بود. اما با ایجاد «اداره مبارزه با فساد» (CPIB) که مستقیماً زیر نظر نخست‌وزیر کار می‌کرد و استقلال کامل داشت، فساد به‌سرعت کاهش یافت. مهم‌ترین اقدام سنگاپور افزایش حقوق کارمندان دولتی همراه با مجازات‌های بسیار سنگین برای فساد بود. پیام روشن این بود: کارمند دولت زندگی شرافتمندانه خواهد داشت، اما اگر به فساد روی آورد، آینده‌اش نابود می‌شود. امروز سنگاپور در میان شفاف‌ترین نظام‌های اداری دنیاست.

تجربه گرجستان

بعد از انقلاب گل رز (۲۰۰۳)، گرجستان یکی از فاسدترین کشورهای اروپای شرقی بود. دولت جدید همه پلیس‌های راهنمایی و رانندگی را یک‌باره اخراج کرد و با نیروهای جدید و آموزش‌دیده جایگزین نمود. هم‌زمان، خدمات اداری به‌سرعت دیجیتال شد و رشوه‌گیری تقریباً از بین رفت. پیام اصلی این تجربه این است که در بعضی بخش‌ها مثل پلیس یا گمرک، اصلاح تدریجی جواب نمی‌دهد و تنها پاک‌سازی کامل سیستم کارساز است.

تجربه کشورهای اسکاندیناوی

سوئد، نروژ و دانمارک جزو شفاف‌ترین کشورها هستند. دلیل اصلی موفقیت آن‌ها فرهنگ اجتماعی است: مردم فساد را تحمل نمی‌کنند و رسانه‌های آزاد هر تخلفی را به‌سرعت افشا می‌کنند. در این کشورها اصل «دسترسی عمومی به اطلاعات» در قانون اساسی آمده است؛ یعنی هر شهروند حق دارد اسناد دولتی را ببیند مگر در موارد بسیار محدود. این تجربه نشان می‌دهد که شفافیت ساختاری و فرهنگ مطالبه‌گری از هر دادگاه و نهاد ضدفسادی مؤثرتر است.

تجربه کره جنوبی

در کره جنوبی مبارزه با فساد با اتکا به تکنولوژی دیجیتال پیش رفت. دولت سامانه‌های الکترونیکی برای مناقصه‌ها و مالیات ایجاد کرد و تمام تراکنش‌های مالی را قابل رهگیری ساخت. نتیجه این بود که نه‌تنها فساد کاهش یافت بلکه اعتماد عمومی به دولت افزایش پیدا کرد و اقتصاد شتاب گرفت.

درس‌ها برای ایران

• مثل سنگاپور: ترکیب «حقوق عادلانه» و «مجازات قاطع» باید به اصل تبدیل شود. کارمند سالم نباید فقیر باشد، اما کارمند فاسد باید هزینه سنگین بدهد.

• مثل گرجستان: در حوزه‌هایی که فساد نهادینه است (مثل گمرک و شهرداری‌ها) باید پاک‌سازی کامل انجام شود، نه اصلاح تدریجی.

• مثل اسکاندیناوی: حق دسترسی آزاد به اطلاعات باید در قانون اساسی ثبت شود تا فرهنگ شفافیت اجتماعی نهادینه گردد.

• مثل کره جنوبی: دیجیتال‌سازی و استفاده از فناوری برای کشف و پیشگیری از فساد باید به ستون اصلاحات تبدیل شود.

ایران می‌تواند با ترکیب این تجربه‌ها، یک مدل بومی برای مبارزه با فساد سیستماتیک بسازد: پاک‌سازی فوری در حوزه‌های آلوده، دیجیتال‌سازی گسترده در خدمات عمومی، تقویت نهادهای مستقل ضدفساد، و نهادینه‌سازی فرهنگ مطالبه‌گری و شفافیت.اگر چنین مدلی اجرا شود، ایران نه‌تنها می‌تواند فساد سیستماتیک را مهار کند، بلکه تجربه‌اش به الگویی برای منطقه تبدیل خواهد شد؛ منطقه‌ای که سال‌هاست با فساد ساختاری دست‌وپنجه نرم می‌کند. فساد سیستماتیک بدون حضور فعال رسانه‌ها و جامعه مدنی هرگز فرو نمی‌پاشد. حتی اگر نهادهای رسمی ضدفساد تشکیل شوند، باز هم اگر مردم، روزنامه‌نگاران و نهادهای مستقل مدنی در میدان نباشند، دیر یا زود همان نهادها هم فاسد یا بی‌اثر می‌شوند. تجربه جهانی نشان می‌دهد که وجدان بیدار جامعه، همان نیرویی است که می‌تواند سیستم را در مسیر سلامت نگه دارد.رسانه‌ها نخستین خط دفاعی در برابر فسادند. یک خبرنگار تحقیقی می‌تواند شبکه‌ای از فساد میلیاردی را افشا کند، کاری که هیچ دادگاه و نهادی شاید نتواند آغاز کند. اما برای این نقش باید دو شرط فراهم باشد: آزادی و حمایت قانونی. آزادی یعنی رسانه‌ها بتوانند بدون سانسور و تهدید درباره مقامات و قراردادهای کلان تحقیق کنند. حمایت قانونی یعنی خبرنگاری که فسادی را افشا کرده تحت تعقیب قضایی یا فشار امنیتی قرار نگیرد، بلکه از حمایت نهادهای ضدفساد برخوردار شود. حتی می‌توان صندوقی برای حمایت مالی و حقوقی از خبرنگاران ضدفساد ایجاد کرد.جامعه مدنی نیز بازوی نظارتی و مردمی است. انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و حتی گروه‌های محلی می‌توانند فساد را شناسایی و گزارش کنند. برای نمونه، یک انجمن صنفی معلمان می‌تواند فساد در بودجه آموزش و پرورش را افشا کند یا یک انجمن محیط زیستی می‌تواند رشوه‌های پشت پرده در تغییر کاربری جنگل‌ها را برملا سازد. شرط این کار وجود حق ثبت و فعالیت آزادانه برای نهادهای مدنی و دسترسی آن‌ها به اسناد عمومی است.در کنار رسانه‌ها و نهادهای مدنی، شهروندان عادی هم باید ابزار مشارکت داشته باشند. سامانه‌های گزارش فساد که محرمانه و امن باشند، می‌توانند این امکان را فراهم کنند. شهروندی که شاهد رشوه‌گیری یا رانت‌خواری است، باید بتواند آن را ثبت کند و بداند که پیگیری خواهد شد. در بسیاری از کشورها افشاگران حتی پاداش مالی دریافت می‌کنند؛ این پاداش‌ها می‌تواند انگیزه قوی برای شکستن سکوت باشد.رسانه‌ها و جامعه مدنی همچنین در فرهنگ‌سازی ضدفساد نقشی بی‌بدیل دارند. وقتی روزنامه‌ها و شبکه‌های اجتماعی هر روز درباره پرونده‌های فساد، پیامدهای اقتصادی آن و راهکارهای مبارزه با آن بحث کنند، فساد به‌جای اینکه عادی و پذیرفته شود، به موضوعی شرم‌آور و ضد اجتماعی تبدیل خواهد شد.از سوی دیگر، رسانه‌ها می‌توانند ابزار فشار اجتماعی بر دولت‌ها باشند. حتی اگر یک دولت تمایلی به مبارزه با فساد نداشته باشد، موج افکار عمومی ایجادشده توسط رسانه‌ها و نهادهای مدنی می‌تواند آن را مجبور به واکنش کند.

بنابراین، در جمهوری نوین باید این اصل تثبیت شود: رسانه‌ها و جامعه مدنی بخشی از نهادهای ضدفساد هستند، نه دشمن آن‌ها. بودجه عمومی باید برای حمایت از رسانه‌های مستقل و آموزش جامعه مدنی اختصاص یابد. تنها در این صورت است که مبارزه با فساد سیستماتیک از یک پروژه حکومتی به یک جنبش اجتماعی پایدار بدل می‌شود. یکی از حساس‌ترین بخش‌های مبارزه با فساد سیستماتیک، بازگرداندن سرمایه‌های غارت‌شده و اموال نامشروع است. اگر این سرمایه‌ها به اقتصاد ملی بازنگردند، عملاً نتیجه مبارزه نیمه‌کاره خواهد ماند. مردمی که شاهد اختلاس‌های میلیاردی هستند، انتظار دارند نه‌فقط مفسدان مجازات شوند بلکه ثروت دزدیده‌شده به زندگی عمومی بازگردد.برای این کار باید یک چارچوب قانونی محکم وجود داشته باشد:

اول، جرم‌انگاری دارایی نامشروع. در جمهوری نوین اصل بر شفافیت دارایی مقامات و مدیران است. هر دارایی‌ای که منشأ قانونی و شفاف نداشته باشد، به‌طور خودکار «نامشروع» تلقی شده و باید به خزانه عمومی بازگردانده شود. در این مدل، نیازی نیست شاکی خصوصی وجود داشته باشد؛ خودِ دستگاه ضدفساد موظف است بررسی کند.**دوم،** تشکیل دادگاه ویژه مصادره اموال نامشروع. این دادگاه باید مستقل و علنی باشد. همه شهروندان بتوانند روند رسیدگی را مشاهده کنند تا اعتماد عمومی تقویت شود. مفسدان نمی‌توانند پشت پرده زدوبند کنند یا پرونده را به تعویق بیندازند.**سوم،** همکاری بین‌المللی. بخش زیادی از ثروت‌های غارت‌شده به خارج منتقل شده است. جمهوری نوین باید عضو فعال کنوانسیون ملل متحد علیه فساد (UNCAC) شود و از مکانیزم‌های آن برای ردیابی و بازگرداندن دارایی‌ها استفاده کند. این کار نیازمند همکاری قضایی و بانکی با کشورها و نهادهای بین‌المللی است. هر قراردادی که در گذشته برای پول‌شویی یا انتقال سرمایه بسته شده، باید بازبینی شود.**چهارم،** تشکیل صندوق ملی بازگرداندن دارایی‌های غارت‌شده. سرمایه‌هایی که به کشور بازگردانده می‌شوند، نباید دوباره وارد چرخه فساد شوند. این دارایی‌ها باید به‌طور شفاف به پروژه‌های عمومی اختصاص یابند: ساخت مدارس، بیمارستان‌ها، زیرساخت‌های حمل‌ونقل و حمایت از مناطق محروم. انتشار عمومی جزئیات این پروژه‌ها نشان می‌دهد که اموال غارت‌شده به دست مردم بازگشته است.**پنجم،** حمایت از افشاگران دارایی‌های پنهان. بسیاری از دارایی‌های نامشروع در قالب شرکت‌های صوری، املاک خارجی یا حساب‌های بانکی پوشیده مخفی شده‌اند. کارکنان بانکی، حسابداران یا نزدیکان مفسدان که این اطلاعات را افشا کنند، باید از حمایت قانونی و حتی پاداش برخوردار شوند.**ششم،** زمان‌بندی مشخص برای بازبینی دارایی‌ها. هر مقام یا مدیر رده‌بالا باید در آغاز و پایان دوره خدمت دارایی‌هایش را اعلام کند و حسابرسی شود. همچنین هر پنج سال یک بار بازبینی عمومی برای دارایی‌های کلان انجام گیرد تا از تجمع ثروت مشکوک جلوگیری شود.بازگرداندن سرمایه‌های غارت‌شده فقط یک اقدام مالی نیست، بلکه اقدامی نمادین و سیاسی است. این کار به مردم نشان می‌دهد که عدالت واقعاً اجرا می‌شود و هیچ‌کس قدرتمندترین‌ها نمی‌تولند از چنگ قانون فرار کند. چنین اقدامی، اعتماد عمومی به جمهوری نوین را چند برابر خواهد کرد.به‌علاوه، بازگشت این سرمایه‌ها می‌تواند نقطه شروعی برای توسعه پایدار باشد. میلیاردها دلار سرمایه‌ای که سال‌ها از کشور خارج شده، می‌تواند صرف بازسازی زیرساخت‌ها، بهبود آموزش و سلامت و ایجاد فرصت‌های شغلی شود.به بیان ساده، مبارزه با فساد سیستماتیک زمانی کامل است که ثروت مردم از دست غارتگران پس گرفته شده و دوباره به خود مردم بازگردانده شود.

۲۵. شفافیت ساختاری در حکمرانی

شفافیت ساختاری یعنی اینکه همه فرآیندهای حکمرانی، از قانون‌گذاری و بودجه‌ریزی گرفته تا قراردادهای دولتی و انتصابات—چنان طراحی و اجرا شوند که امکان پنهان‌کاری، زدوبند و تصمیم‌گیری پشت پرده وجود نداشته باشد. شفافیت فقط یک شعار سیاسی یا یک ابزار تبلیغاتی نیست، بلکه یک زیرساخت نهادی است که باید در تار و پود حکومت تنیده شود.برای تحقق شفافیت ساختاری باید چند محور اساسی رعایت شود:

نخست، شفافیت بودجه‌ای و مالی. در جمهوری نوین، هیچ نهادی، نهادهای نظامی، مذهبی یا شرکت‌های دولتی نباید خارج از بودجه عمومی عمل کند. تمام درآمدها و هزینه‌ها باید در بودجه ملی ثبت و علنی شوند. علاوه بر آن، همه قراردادهای کلان (از نفت و گاز گرفته تا خریدهای نظامی) باید در سامانه عمومی منتشر شوند. شهروندان باید بدانند یک قرارداد چند میلیاردی با چه شرکتی بسته شده، چه کسی آن را امضا کرده و تعهداتش چیست.**دوم،** شفافیت در فرایند قانون‌گذاری. جلسات پارلمان باید علنی باشند و متن همه لوایح، طرح‌ها و مذاکرات در دسترس عمومی قرار گیرد. شهروندان باید بتوانند ببینند نمایندگانشان چه موضعی گرفته‌اند و بر اساس همین اطلاعات در انتخابات بعدی تصمیم بگیرند.**سوم،** شفافیت در انتصابات و استخدام‌ها. تمام فرآیندهای استخدام در بخش دولتی باید رقابتی و عمومی باشد. اگر کسی به یک سمت مهم منصوب می‌شود، رزومه، سوابق و معیار انتخاب او باید برای مردم روشن باشد. با این کار، انتصابات فامیلی، سیاسی یا رانتی کاهش پیدا می‌کند.**چهارم،** دسترسی آزاد به اطلاعات عمومی. اصل باید بر این باشد که همه اسناد دولتی عمومی هستند، مگر آنکه در قانون با دلایل مشخص (مانند امنیت ملی واقعی) محرمانه شده باشند. شهروندان، رسانه‌ها و نهادهای مدنی باید حق داشته باشند درخواست دسترسی به اطلاعات بدهند و دولت موظف باشد در زمان کوتاه پاسخ دهد.**پنجم،** شفافیت در عملکرد نهادهای نظارتی و قضایی. دادگاه‌ها، کمیسیون‌های تحقیق و دیوان محاسبات باید گزارش‌های سالانه علنی منتشر کنند. اگر یک پرونده فساد یا تخلف بررسی می‌شود، نتیجه‌اش باید در دسترس عموم قرار گیرد. شفافیت قضایی مانع از زدوبندهای پنهانی و تبعیض میان پرونده‌ها می‌شود.**ششم،** دیجیتال‌سازی به‌عنوان ستون شفافیت. در دنیای امروز، شفافیت بدون فناوری ممکن نیست. باید سامانه‌های دیجیتال یکپارچه برای بودجه، قراردادها، مناقصه‌ها، مالیات، گمرک و خدمات عمومی ایجاد شوند. این سامانه‌ها باید در دسترس همگانی باشند و امکان رهگیری، تحلیل و نظارت عمومی فراهم کنند.شفافیت ساختاری یک اثر مهم دیگر هم دارد: افزایش اعتماد عمومی به حکومت. مردم وقتی ببینند که همه تصمیمات کلان روشن است و چیزی پشت پرده پنهان نمی‌شود، احساس می‌کنند در نظام حکمرانی شریک‌اند، نه بیگانه. این اعتماد، بزرگ‌ترین سرمایه هر جمهوری است.اما شفافیت نباید تنها به سطح رسمی محدود شود. فرهنگ حکمرانی نیز باید تغییر کند. مدیران باید بپذیرند که هر تصمیمی که می‌گیرند، زیر ذره‌بین مردم است. این تغییر فرهنگ فقط با الزام قانونی رخ نمی‌دهد، بلکه نیازمند آموزش، فشار اجتماعی و رسانه‌های آزاد است.به بیان روشن، شفافیت ساختاری یعنی پایان دادن به «اتاق‌های دربسته» و جایگزینی آن با «پنجره‌های باز»؛ جایی که مردم بتوانند ببینند حکومت چگونه عمل می‌کند و به همان اندازه بتوانند آن را نقد و اصلاح کنند. شفافیت ساختاری اگر تنها در سطح قانون یا شعار باقی بماند، خیلی زود فراموش می‌شود و به یک تابلو زینتی بدل خواهد شد. برای اینکه این اصل در عمل پیاده شود، لازم است ابزارها و سامانه‌های فنی شفافیت طراحی و اجرا گردند؛ ابزارهایی که شهروندان، رسانه‌ها و حتی مدیران خود حکومت

بتوانند با آن‌ها جریان تصمیم‌گیری و خرج منابع عمومی را زیر نظر داشته باشند.یکی از اصلی‌ترین ابزارها، **سامانه ملی شفافیت بودجه** است. در این سامانه همه درآمدها و هزینه‌های دولت، وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها و شرکت‌های دولتی به‌صورت عمومی و آنلاین ثبت می‌شود. هر شهروند باید بتواند با یک جست‌وجوی ساده ببیند که مالیات پرداختی‌اش کجا خرج شده، بودجه هر استان چه‌قدر است و پروژه‌های محلی چگونه تأمین مالی می‌شوند. چنین سامانه‌ای جلوی دست‌کاری، هزینه‌های بی‌حساب و بودجه‌های مخفی را خواهد گرفت.ابزار دوم، **سامانه عمومی قراردادها و مناقصه‌ها** است. همه قراردادهای دولتی و عمومی، چه کوچک و چه بزرگ، باید در یک پایگاه داده علنی منتشر شوند. در این پایگاه، نام پیمانکار، مبلغ قرارداد، جزئیات پروژه و تاریخ تحویل مشخص است. با این شفافیت، امکان رانت و زدوبند کاهش می‌یابد، چون همه می‌توانند ببینند چه کسانی برنده قراردادهای دولتی می‌شوند و آیا شرایط عادلانه بوده یا نه.ابزار سوم، **سامانه اعلام دارایی و تضاد منافع مقامات** است. همه مقامات و مدیران ارشد موظفند دارایی‌های خود و خانواده نزدیکشان را در آغاز و پایان دوره مسئولیت ثبت کنند. این اطلاعات باید علنی باشد تا مردم بتوانند رشد غیرعادی ثروت مقامات را رصد کنند. همچنین، هر مقام موظف است اعلام کند که آیا در شرکتی سهام‌دار است یا نه، تا از تصمیم‌گیری‌های مغرضانه جلوگیری شود.ابزار چهارم، **سامانه مشارکت و پیشنهادات مردمی** است. شفافیت فقط درباره داده‌ها نیست، بلکه باید مردم بتوانند نظر بدهند. این سامانه به شهروندان امکان می‌دهد درباره سیاست‌های کلان یا پروژه‌های محلی نظر دهند و دولت موظف باشد به این پیشنهادات پاسخ دهد. حتی می‌توان برای برخی مسائل، رفراندوم‌های دیجیتال محلی برگزار کرد.ابزار پنجم، **پایگاه داده باز** (Open Data) است. دولت باید داده‌های خام مربوط به اقتصاد، سلامت، آموزش، محیط زیست و زیرساخت‌ها را منتشر کند تا پژوهشگران، خبرنگاران و شهروندان بتوانند آن‌ها را تحلیل کنند. این کار هم باعث کشف فساد می‌شود و هم امکان نوآوری را فراهم می‌کند.ابزار ششم، **داشبورد عمومی عملکرد مدیران** است. هر مدیر دولتی، از وزیر گرفته تا استاندار و شهردار، باید صفحه‌ای عمومی داشته باشد که در آن اهداف، وعده‌ها، عملکرد و ارزیابی او ثبت شده باشد. مردم بتوانند ببینند چه وعده‌ای داده شده، چه‌قدر محقق شده و چه ایرادهایی وجود دارد.ابزار هفتم، **سامانه گزارش فساد و تخلف** است. این سامانه باید امن، محرمانه و در دسترس باشد تا شهروندان بتوانند موارد فساد را ثبت کنند. گزارش‌دهندگان باید از حمایت قانونی برخوردار شوند و در صورت اثبات فساد، پاداش نیز دریافت کنند.این ابزارها وقتی در کنار هم به کار گرفته شوند، شفافیت از یک اصل نظری به یک فرهنگ نهادی روزمره بدل خواهد شد. یعنی شهروندان هر روز ببینند که می‌توانند پرسشگری کنند، رسانه‌ها بتوانند آزادانه گزارش تهیه کنند و مقامات بدانند که زیر نگاه دائمی جامعه قرار دارند.شفافیت ساختاری به این معناست که حکومت دیگر «صندوق بسته» نیست، بلکه به یک «پنجره باز» تبدیل می‌شود؛ پنجره‌ای که همه بتوانند از آن ببینند و مطمئن باشند چیزی پنهان نمانده است. شفافیت ساختاری تنها یک اصل اخلاقی یا ابزار دموکراسی نیست، بلکه مستقیماً با اقتصاد، سرمایه‌گذاری و رفاه عمومی پیوند دارد. هرجا که شفافیت بالا رفته، فساد کاهش یافته، هزینه‌های عمومی کنترل شده و سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی رونق گرفته است.وقتی بودجه، قراردادها و تصمیمات دولتی شفاف باشند، فضای رانت و زدوبند بسته می‌شود. دیگر کسی نمی‌تواند در پشت درهای بسته قرارداد میلیاردی بگیرد یا پروژه‌ای را با چند برابر قیمت به پیمانکار نزدیک به خود بسپارد. این کاهش

رانت به معنای آزاد شدن منابع برای توسعه واقعی است. برای نمونه، پولی که قبلاً در جیب دلالان و واسطه‌ها می‌رفت، اکنون می‌تواند صرف ساخت مدارس، بیمارستان‌ها و زیرساخت‌ها شود.شفافیت همچنین به افزایش اعتماد بخش خصوصی داخلی می‌انجامد. وقتی کارآفرینان بدانند که رقابت در بازار عادلانه است و قراردادهای دولتی پشت پرده تقسیم نمی‌شوند، انگیزه بیشتری برای سرمایه‌گذاری و توسعه کسب‌وکار خواهند داشت. این اعتماد کلید ایجاد اشتغال پایدار و رشد اقتصادی است.از منظر بین‌المللی، شفافیت یکی از اصلی‌ترین شاخص‌هایی است که سرمایه‌گذاران خارجی پیش از ورود به یک کشور بررسی می‌کنند. اگر رتبه ایران در شاخص شفافیت بین‌المللی ارتقا یابد، حجم سرمایه‌گذاری خارجی می‌تواند چند برابر شود. این سرمایه‌گذاری‌ها نه‌تنها منابع مالی تازه به کشور می‌آورند، بلکه دانش، فناوری و بازارهای جدید را نیز در اختیار اقتصاد ملی قرار می‌دهند.شفافیت همچنین هزینه‌های دولت را کاهش می‌دهد. در سیستم‌های غیرشفاف، بخش بزرگی از بودجه صرف پروژه‌های ناکارآمد یا تکراری می‌شود. وقتی همه هزینه‌ها در معرض دید عموم باشند، مدیران مجبورند منابع را دقیق و کارآمد خرج کنند، چون می‌دانند که مردم و رسانه‌ها به‌سرعت خطاها و حیف‌ومیل‌ها را افشا خواهند کرد.نکته مهم دیگر این است که شفافیت با کاهش فساد خرد نیز پیوند دارد. شهروندی که برای گرفتن مجوز یا خدمات دولتی مجبور به پرداخت رشوه نباشد، احساس می‌کند حکومت منصف و کارآمد است. همین تجربه روزمره باعث می‌شود اعتماد عمومی افزایش یابد و مشارکت سیاسی و اجتماعی بیشتر شود.در واقع، شفافیت یک چرخه مثبت ایجاد می‌کند: شفافیت، کاهش فساد، افزایش اعتماد عمومی، جذب سرمایه‌گذاری، رشد اقتصادی، افزایش منابع برای توسعه، شفافیت بیشتر. این چرخه می‌تواند موتور اصلی تحول در جمهوری نوین باشد.در غیاب شفافیت، هرچقدر هم قوانین ضدفساد نوشته شود یا دادگاه‌های ویژه تشکیل شوند، فساد دوباره راه خود را پیدا می‌کند. اما وقتی شفافیت به ساختار حکمرانی گره بخورد، دیگر فساد نیازمند مخفی‌کاری‌های پرهزینه می‌شود و ریسک آن آن‌قدر بالا می‌رود که صرفه‌اش از بین می‌رود.به بیان روشن، شفافیت ساختاری همان اکسیژنی است که دموکراسی و اقتصاد سالم برای نفس کشیدن به آن نیاز دارند. بدون آن، حکومت دیر یا زود به سمت فساد، بی‌اعتمادی و فروپاشی اقتصادی خواهد رفت. با آن، حتی کشورهایی با منابع محدود هم توانسته‌اند به ثبات، رفاه و عدالت اجتماعی برسند. شفافیت نه فقط در اقتصاد و مدیریت منابع، بلکه در حقوق شهروندی و آزادی رسانه‌ها نقشی حیاتی دارد. بدون شفافیت، حقوق شهروندان روی کاغذ باقی می‌ماند و آزادی رسانه‌ها به یک شعار توخالی تقلیل پیدا می‌کند. اما وقتی شفافیت ساختاری در حکمرانی نهادینه شود، شهروندان می‌توانند هم از حقوق خود آگاه شوند و هم در عمل آن را مطالبه کنند.در حوزه حقوق شهروندی، شفافیت یعنی حق دانستن. هر شهروند باید بداند قوانین چگونه نوشته می‌شوند، مالیات او کجا خرج می‌شود، مسئولان چه تصمیماتی می‌گیرند و چرا. این آگاهی پایه مشارکت واقعی است. وقتی مردم از روندها بی‌اطلاع باشند، حق انتخاب و رأی‌دادنشان نیز بی‌معنا می‌شود، چون نمی‌دانند نمایندگان و مدیرانشان چه کرده‌اند. شفافیت به شهروندان ابزار نظارت می‌دهد و از آنان ناظران فعال می‌سازد، نه تماشاگران منفعل.رسانه‌ها نیز بدون دسترسی به اطلاعات شفاف نمی‌توانند آزاد باشند. روزنامه‌نگار یا خبرنگاری که مجبور است برای به دست آوردن هر سند دولتی به روابط شخصی و منابع غیررسمی متوسل شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند نقش واقعی «چشم بیدار جامعه» را ایفا کند. شفافیت ساختاری تضمین می‌کند که رسانه‌ها بتوانند

آزادانه داده‌ها و اسناد رسمی را بررسی کنند و یافته‌های خود را به جامعه گزارش دهند.رابطه شفافیت و رسانه‌های آزاد یک رابطه دوطرفه است. شفافیت داده‌ها، سوختی است که رسانه‌ها برای کارکرد خود به آن نیاز دارند؛ و رسانه‌های آزاد، ضامن اجرای شفافیت هستند، چون افکار عمومی را نسبت به پنهان‌کاری حساس می‌کنند. اگر یکی نباشد، دیگری هم ناقص خواهد بود.شفافیت همچنین از تمرکز قدرت در دست نهادهای بسته جلوگیری می‌کند. هرچه شفافیت بیشتر باشد، امکان نقض حقوق شهروندان کمتر می‌شود، زیرا تصمیمات پنهانی یا قراردادهای پشت پرده سریع‌تر افشا خواهند شد. به همین دلیل است که شفافیت یک ابزار غیرمستقیم برای پاسداری از آزادی بیان، آزادی تجمع، حق اعتراض و دیگر حقوق سیاسی و مدنی محسوب می‌شود.از منظر اجتماعی، شفافیت ساختاری به شهروندان حس شراکت در حکومت می‌دهد. وقتی مردم بتوانند به‌سادگی به داده‌های عمومی دسترسی داشته باشند، احساس می‌کنند حکومت چیزی را از آن‌ها پنهان نمی‌کند و آنان را شریک تصمیم‌گیری می‌داند. این حس شراکت بزرگ‌ترین عامل تقویت اعتماد اجتماعی و جلوگیری از شکاف دولت، ملت است.بنابراین، شفافیت فقط برای جلوگیری از فساد یا جذب سرمایه نیست، بلکه برای پاسداری از کرامت انسانی و آزادی شهروندان نیز ضروری است. بدون شفافیت، دموکراسی به یک پوسته خالی تبدیل می‌شود. با شفافیت، حتی قوی‌ترین حکومت‌ها هم مجبورند پاسخ‌گو باشند و حقوق فردی و جمعی را رعایت کنند.به بیان روشن، شفافیت ساختاری در جمهوری نوین باید نه یک سیاست اجرایی موقت، بلکه یک حق بنیادین شهروندی باشد؛ حقی که تضمین می‌کند قدرت هیچ‌گاه فراتر از نظارت مردم نرود. برای اینکه شفافیت ساختاری در ایران از حد شعار فراتر رود، لازم است یک مدل بومی شفافیت طراحی شود؛ مدلی که هم از تجربه کشورهای موفق بهره ببرد و هم با شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران سازگار باشد.

این مدل می‌تواند بر سه پایه اصلی استوار باشد: نهادهای قانونی الزام‌آور، سامانه‌های دیجیتال فراگیر و مشارکت مردمی فعال.در سطح قانونی، باید شفافیت به‌عنوان یک اصل بنیادین در قانون اساسی ثبت شود: «همه تصمیمات، منابع و اسناد عمومی در دسترس همگانی است مگر آنکه دلایل روشن امنیت ملی مانع شود.» چنین اصلی، هر دولتی را موظف می‌کند که پیش‌فرض کار خود را بر شفافیت بگذارد و نه پنهان‌کاری. در کنار آن، قوانینی مثل «قانون دسترسی آزاد به اطلاعات»، «قانون تضاد منافع» و «قانون اعلام دارایی مقامات» باید با ضمانت اجرایی قوی تصویب شوند.در سطح سامانه‌های دیجیتال، شفافیت باید به‌گونه‌ای طراحی شود که هیچ شهروندی نیاز به رابطه یا رشوه برای دسترسی به اطلاعات نداشته باشد. همه داده‌ها، از قراردادهای نفتی گرفته تا بودجه شهرداری‌های کوچک، باید در یک «درگاه ملی شفافیت» به‌صورت ساده و قابل جست‌وجو منتشر شوند. سامانه باید به زبان‌های مختلف (از جمله زبان‌های محلی) در دسترس باشد و امکان تحلیل داده‌ها برای پژوهشگران و خبرنگاران را فراهم کند.در سطح مشارکت مردمی، باید فرهنگ مطالبه‌گری تقویت شود. مردم باید بدانند که شفافیت حق آن‌هاست و ابزار استفاده از آن در اختیارشان قرار گیرد. شوراهای محلی می‌توانند جلسات دوره‌ای برگزار کنند که در آن گزارش‌های مالی و اجرایی علنی ارائه شود و شهروندان پرسش مستقیم از مسئولان بپرسند. رسانه‌های آزاد و شبکه‌های اجتماعی نیز باید بتوانند داده‌های منتشرشده را تحلیل و به بحث عمومی تبدیل کنند.این مدل بومی باید یک ویژگی خاص ایران را نیز در نظر بگیرد: وجود منابع عظیم طبیعی و درآمدهای نفتی و معدنی. تجربه

نشان داده که در کشورهای رانتی، نبود شفافیت در این حوزه‌ها بیشترین فساد را ایجاد می‌کند. بنابراین شفافیت در حوزه انرژی و منابع طبیعی باید اولویت ویژه داشته باشد. همه قراردادهای نفتی، معدنی و انرژی باید از روز نخست به‌صورت علنی در دسترس مردم باشد و هیچ درآمدی نباید خارج از خزانه عمومی گردش کند.مدل بومی شفافیت در ایران همچنین باید بر عدالت منطقه‌ای تمرکز کند. داده‌های مربوط به بودجه، پروژه‌ها و منابع باید به تفکیک استان‌ها و مناطق منتشر شوند تا مردم ببینند که توزیع منابع عادلانه است یا نه. این کار جلوی تبعیض و تمرکزگرایی در تخصیص منابع را خواهد گرفت.در نهایت، این مدل زمانی موفق می‌شود که شفافیت از یک سیاست دولتی به یک مطالبه اجتماعی دائمی تبدیل شود. یعنی اگر دولتی خواست شفافیت را کاهش دهد یا داده‌ها را پنهان کند، جامعه مدنی و رسانه‌ها بلافاصله واکنش نشان دهند و اجازه ندهند چرخه فساد بازتولید شود.به بیان ساده، مدل بومی شفافیت برای ایران باید چنین باشد: قانون الزام‌آور + فناوری شفاف‌ساز + جامعه مطالبه‌گر. این سه ضلع، مثلثی می‌سازند که فساد را محدود می‌کند، اعتماد عمومی را بازسازی می‌کند و جمهوری نوین را روی پایه‌ای محکم نگه می‌دارد.

نظارت مردمی و مشارکت مستقیم شهروندان در حکمرانی یکی از ارکان اصلی جمهوری نوین است. تجربه تاریخی نشان داده که هرگاه مردم از روند تصمیم‌گیری کنار گذاشته شوند، فساد، بی‌عدالتی و تمرکز قدرت رشد می‌کند. اما اگر مردم ابزار و بستر مشارکت واقعی داشته باشند، هم شفافیت بیشتر می‌شود و هم کیفیت تصمیمات بالا می‌رود، چون سیاست‌ها و برنامه‌ها بر اساس تجربه روزمره جامعه اصلاح می‌شوند.نظام پیشنهادات و نظارت مردمی باید چند ویژگی کلیدی داشته باشد:

نخست، سازوکار دائمی برای دریافت پیشنهادات شهروندان. این سازوکار می‌تواند یک سامانه ملی دیجیتال باشد که هر فرد بتواند ایده، نقد یا راهکار خود را ثبت کند. پیشنهادها باید دسته‌بندی شوند و از سطح محلی تا ملی مورد بررسی قرار گیرند. در کنار سامانه دیجیتال، شوراهای محلی و نشست‌های عمومی نیز باید فضایی برای گفت‌وگوی مستقیم شهروندان با مسئولان باشند.

دوم، تعهد حکومت به پاسخ‌گویی. نظام پیشنهادات زمانی جدی گرفته می‌شود که مسئولان موظف باشند در بازه زمانی مشخص به هر پیشنهاد پاسخ دهند. حتی اگر پیشنهاد پذیرفته نشود، باید توضیح دهند چرا. این پاسخ‌گویی، حس احترام به شهروندان را تقویت می‌کند و مانع از بی‌اعتمادی عمومی می‌شود.

سوم، مکانیزم پیگیری و رأی‌گیری عمومی. برخی پیشنهادات مهم می‌توانند به رأی عمومی گذاشته شوند، به‌ویژه در سطح محلی. برای مثال، مردم یک شهر می‌توانند در سامانه‌ای رأی دهند که بودجه شهرداری صرف کدام پروژه شود: بازسازی مدرسه‌ها یا ساخت فضای سبز. این نوع مشارکت، شهروندان را از تماشاگر به بازیگر فعال تبدیل می‌کند.

چهارم، نظارت مستقیم مردم بر اجرای پروژه‌ها. شفافیت داده‌ها باید به مردم امکان دهد که ببینند یک پروژه دقیقاً چگونه پیش می‌رود. اگر مثلاً قرار بوده یک پل ظرف دو سال ساخته شود و هزینه آن مشخص شده، مردم باید بتوانند آنلاین روند پیشرفت، میزان هزینه‌شده و تأخیرها را ببینند. در این مدل، هر شهروند ناظر بالقوه دولت است.

پنجم، ایجاد شوراهای مردمی نظارتی. این شوراها می‌توانند در سطوح محلی، استانی و ملی تشکیل شوند و متشکل از نمایندگان جامعه مدنی، دانشگاهیان و شهروندان عادی باشند. وظیفه آن‌ها بررسی سیاست‌های دولت، نظارت بر بودجه و ارائه گزارش به عموم مردم است. این شوراها باید مستقل باشند و حق دسترسی به اسناد عمومی را داشته باشند.

ششم، پاداش برای پیشنهادهای مؤثر. اگر شهروندی ایده‌ای ارائه دهد که منجر به صرفه‌جویی بزرگ یا حل یک مشکل مهم شود، باید پاداش مالی یا اجتماعی دریافت کند. این کار انگیزه مشارکت را افزایش می‌دهد و شهروندان را به همکاران واقعی حکومت تبدیل می‌کند.

هفتم، حمایت از افشاگران فساد. بخشی از نظارت مردمی افشای فساد است. کسانی که تخلف یا سوءاستفاده از منابع را گزارش می‌دهند، باید تحت حمایت قانونی قرار گیرند و مطمئن باشند که با تهدید و فشار مواجه نخواهند شد. حتی می‌توان پاداش ویژه‌ای برای افشاگران فساد کلان در نظر گرفت.این نظام اگر درست طراحی شود، به چند نتیجه مهم منتهی خواهد شد: کاهش فاصله میان مردم و دولت، افزایش اعتماد عمومی، بهبود کیفیت تصمیمات و کاهش فساد. زیرا هیچ مقام و نهادی نمی‌تواند از نگاه دائمی مردم پنهان شود.

به بیان ساده، نظام پیشنهادات و نظارت مردمی یعنی این اصل بنیادین: حکومت از آنِ مردم است و مردم نه فقط در انتخابات، بلکه در همه روزها و همه تصمیم‌ها شریک حکومت‌اند. در دنیای امروز، مهم‌ترین ابزار برای عملی کردن مشارکت و نظارت مردمی، فناوری دیجیتال و شبکه‌های ارتباطی است. بدون استفاده از این ابزارها، مشارکت شهروندان محدود به جلسات حضوری یا گزارش‌های کاغذی می‌ماند و عملاً بخش بزرگی از جامعه کنار گذاشته می‌شود. اما اگر ابزارهای دیجیتال درست طراحی شوند، هر شهروند می‌تواند در فرآیند حکمرانی مشارکت کند، حتی از خانه یا محل کار خود.یکی از پایه‌های این تحول، **سامانه ملی مشارکت مردمی** است. این سامانه باید یک درگاه دیجیتال یکپارچه باشد که تمام شهروندان بتوانند در آن پیشنهاد بدهند، نظر بدهند، تخلف گزارش کنند و حتی در رأی‌گیری‌های محلی یا ملی شرکت کنند. امنیت و محرمانگی این سامانه اهمیت حیاتی دارد؛ شهروند باید مطمئن باشد که نظر یا گزارشی که ثبت می‌کند به ضررش تمام نمی‌شود و هیچ‌کس او را بابت نقد یا افشاگری تحت فشار قرار نخواهد داد.ابزار دوم، **بودجه‌ریزی مشارکتی دیجیتال** است. این مدل که در بسیاری از شهرهای پیشرفته دنیا اجرا شده، به شهروندان اجازه می‌دهد در تصمیم‌گیری درباره بخشی از بودجه عمومی نقش مستقیم داشته باشند. برای نمونه، شهرداری می‌تواند درصدی از بودجه سالانه‌اش را در اختیار مردم قرار دهد تا آن‌ها با رأی دیجیتال انتخاب کنند که صرف چه پروژه‌ای شود: ساخت کتابخانه، بازسازی مدارس یا توسعه حمل‌ونقل عمومی. چنین سیستمی باعث می‌شود مردم به‌طور ملموس اثر مشارکت خود را در زندگی روزمره ببینند.ابزار سوم، **داشبوردهای عمومی آنلاین** است. این داشبوردها باید برای هر پروژه ملی یا محلی ایجاد شوند و شامل اطلاعات کامل درباره هزینه‌ها، پیشرفت کار و پیمانکاران باشند. به‌این‌ترتیب مردم می‌توانند در لحظه روند اجرای پروژه‌ها را ببینند و در صورت مشاهده تأخیر یا فساد، اعتراض کنند. داشبوردهای عمومی یکی از ساده‌ترین ولی قدرتمندترین ابزارهای نظارت اجتماعی هستند.ابزار چهارم، **شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های محلی** است. دولت می‌تواند فضاهایی امن و مستقل از پلتفرم‌های جهانی ایجاد کند تا شهروندان بتوانند مسائل محلی را مطرح کنند. شوراهای محلی موظف باشند به این مباحث پاسخ دهند و نتیجه اقداماتشان را گزارش کنند. این مدل مشارکت اجتماعی می‌تواند مشکلات کوچک شهری (مثل زباله، ترافیک یا فضای سبز) را سریع‌تر حل کند.ابزار پنجم، **هوش مصنوعی برای تحلیل مشارکت مردمی** است. وقتی میلیون‌ها پیشنهاد و نظر مردمی ثبت می‌شود، نیاز به سیستمی هوشمند است که آن‌ها را دسته‌بندی و تحلیل کند. هوش مصنوعی می‌تواند موضوعات پرتکرار، مشکلات اصلی و ایده‌های نوآورانه را شناسایی کند و در اختیار مدیران بگذارد. این کار هم از اتلاف وقت جلوگیری می‌کند و هم باعث می‌شود هیچ صدایی در میان انبوه داده‌ها گم نشود.ابزار ششم، **بلاک‌چین برای تضمین شفافیت رأی‌گیری و نظارت** است. هر نوع رأی‌گیری یا ثبت داده مردمی می‌تواند بر بستر بلاک‌چین انجام شود تا هیچ مقام یا نهادی نتواند نتایج را دست‌کاری کند. این فناوری باعث می‌شود مردم مطمئن باشند مشارکتشان واقعی است و رأی یا گزارششان حذف یا تغییر نخواهد کرد.ابزار هفتم، **اپلیکیشن‌های موبایلی ساده و در دسترس** است. مشارکت نباید محدود به قشر تحصیل‌کرده یا کسانی باشد که دسترسی پیشرفته به اینترنت دارند. طراحی اپلیکیشن‌های ساده به زبان‌های محلی، با امکان استفاده حتی در مناطق محروم، تضمین می‌کند که همه اقشار جامعه در فرآیند مشارکت حضور داشته باشند.اگر این ابزارهای دیجیتال و شبکه‌ای به‌درستی پیاده شوند، نظارت و پیشنهاد مردمی به بخشی

جدایی‌ناپذیر از حکمرانی تبدیل خواهد شد. در این مدل، حکومت دیگر «از بالا به پایین» تصمیم نمی‌گیرد، بلکه «از پایین به بالا» داده و بازخورد می‌گیرد و سیاست‌ها را اصلاح می‌کند.به بیان روشن، فناوری اگر در خدمت دموکراسی و حقوق شهروندی قرار گیرد، می‌تواند همان پلی باشد که میان مردم و حکومت فاصله‌ها را پر می‌کند و مشارکت اجتماعی را از یک شعار به یک واقعیت روزمره تبدیل می‌سازد. برای اینکه نظام پیشنهادات و نظارت مردمی در ایران کارآمد شود، باید یک مدل بومی مشارکت طراحی شود؛ مدلی که با واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور سازگار باشد و بتواند همه اقشار جامعه ازشهرنشینان تحصیل‌کرده تا روستاییان محروم را در بر بگیرد.نخستین رکن این مدل، **شوراهای مردمی محلی** است. این شوراها باید در سطح روستا، محله، شهر و استان تشکیل شوند و وظیفه اصلی‌شان جمع‌آوری پیشنهادات مردم، بررسی مشکلات و انتقال آن‌ها به نهادهای بالادستی باشد. شوراها باید منتخب مستقیم مردم باشند و نه منصوب دولت. این ساختار، پیوند میان حکومت مرکزی و مردم عادی را کوتاه و کارآمد می‌کند.دومین رکن، **سامانه ملی شفافیت و مشارکت** است که به‌صورت دیجیتال طراحی می‌شود، اما باید قابلیت آفلاین و دسترسی کم‌هزینه هم داشته باشد تا مردم در مناطق محروم یا بدون اینترنت پرسرعت نیز بتوانند از آن استفاده کنند. این سامانه باید به زبان‌های محلی نیز در دسترس باشد تا هیچ گروه قومی یا زبانی کنار گذاشته نشود.سومین رکن، **بودجه‌ریزی مشارکتی** است. هر استان و هر شهر باید بخشی از بودجه خود را به انتخاب مردم اختصاص دهد. این کار می‌تواند هم در شوراهای محلی و هم از طریق سامانه‌های دیجیتال انجام شود. وقتی مردم ببینند که نظرشان واقعاً بر سرنوشت بودجه اثر گذاشته، انگیزه مشارکتشان چند برابر خواهد شد.چهارمین رکن، **نظارت میدانی مستقیم شهروندان** است. در بسیاری از پروژه‌های محلی، مردم خود بهترین ناظران‌اند. مثلاً اگر قرار است در یک روستا شبکه آب‌رسانی اجرا شود، روستاییان بهتر از هر نهاد دولتی می‌توانند بررسی کنند که پروژه درست پیش می‌رود یا نه. برای این کار باید کمیته‌های نظارت مردمی ایجاد شود و گزارش‌هایشان به‌طور رسمی در فرایند تصمیم‌گیری لحاظ گردد.پنجمین رکن، **رسانه‌های آزاد محلی و ملی** است. رسانه‌ها باید پل ارتباطی میان پیشنهادات مردم و ساختار حکومت باشند. یک خبرنگار محلی می‌تواند مشکلات یک شهر کوچک را برجسته کند و آن را به بحث ملی تبدیل نماید. بدون رسانه آزاد، پیشنهادات و اعتراضات مردمی در سکوت گم می‌شود.ششمین رکن، **پاداش اجتماعی و اقتصادی برای مشارکت مؤثر** است. مثلاً اگر یک شهروند یا گروه مردمی پیشنهادی ارائه دهند که باعث صرفه‌جویی بزرگ یا حل یک معضل جدی شود، باید نامشان علناً اعلام و از آن‌ها تقدیر شود. حتی می‌توان بخشی از صرفه‌جویی مالی را به‌عنوان پاداش به پیشنهاددهندگان بازگرداند. این کار مشارکت را از یک وظیفه اخلاقی به یک انگیزه ملموس بدل می‌کند.هفتمین رکن، **حمایت قانونی از افشاگران فساد و ناکارآمدی** است. بسیاری از مردم مشکلات را می‌بینند اما می‌ترسند آن‌ها را گزارش دهند. اگر قانون صراحتاً از افشاگران حمایت کند و امنیت شغلی و اجتماعی‌شان را تضمین کند، شهروندان جرئت خواهند داشت فساد و ناکارآمدی را افشا کنند.این مدل بومی می‌تواند ایران را از یک حکمرانی بسته به یک حکمرانی مشارکتی تبدیل کند. مردمی که امروز خود را بی‌قدرت و نادیده‌شده می‌بینند، در چنین ساختاری احساس می‌کنند واقعاً شریک در حکومت‌اند. این مشارکت، علاوه بر افزایش اعتماد اجتماعی، بار دولت را هم سبک‌تر می‌کند، چون هزاران چشم و گوش مردمی جایگزین بوروکراسی سنگین و پرهزینه خواهد شد.

به بیان ساده، نظارت مردمی در ایران باید هم محلی باشد، هم ملی، هم دیجیتال و هم میدانی. ترکیب این چهار عنصر است که می‌تواند چرخه فساد و ناکارآمدی را بشکند و حکمرانی را به معنای واقعی کلمه «مردم‌سالار» کند. برای اینکه نظام پیشنهادات و نظارت مردمی از حد ایده بیرون بیاید و به یک نهاد پایدار بدل شود، باید یک نقشه راه مرحله‌ای طراحی شود. این نقشه باید روشن کند که در هر بازه زمانی چه اقداماتی لازم است و چگونه می‌توان مشارکت مردم را از یک حرکت نمادین به یک ستون ثابت حکمرانی تبدیل کرد.

مرحله اول: ایجاد بستر قانونی (سال ۱ تا ۲)

• تصویب «قانون مشارکت و نظارت مردمی» که شوراهای محلی، سامانه‌های دیجیتال و حق دسترسی به اطلاعات را تضمین کند.

• الزام تمام نهادهای دولتی و عمومی به ثبت و پاسخ‌گویی به پیشنهادات مردمی در بازه زمانی مشخص.

• حمایت قانونی از افشاگران فساد و ناکارآمدی، با ضمانت امنیت شغلی و اجتماعی.

مرحله دوم: ساختار نهادی (سال ۲ تا ۳)

• تشکیل شوراهای مردمی محلی در سطح روستا، محله و شهر، با انتخاب مستقیم شهروندان.

• راه‌اندازی سامانه ملی مشارکت مردمی با قابلیت دسترسی ساده، چندزبانه و امکان استفاده در مناطق محروم.

• ایجاد کمیسیون‌های پارلمانی ویژه برای بررسی پیشنهادات و گزارش‌های مردمی.

مرحله سوم: بودجه‌ریزی مشارکتی (سال ۳ تا ۵)

• تخصیص درصدی از بودجه استانی و شهری به تصمیم مستقیم مردم از طریق شوراها یا سامانه دیجیتال.

• گزارش عمومی درباره اثرگذاری مشارکت مردم بر پروژه‌های محلی.

• انتشار فهرست پروژه‌هایی که به پیشنهاد شهروندان اجرا شده‌اند.

مرحله چهارم: نظارت میدانی و اجتماعی (سال ۴ تا ۶)

• تشکیل کمیته‌های نظارت مردمی بر پروژه‌های عمرانی، آموزشی، بهداشتی و زیست‌محیطی.

• الزام پیمانکاران و مقامات محلی به ارائه گزارش به کمیته‌های مردمی.

• پشتیبانی رسانه‌های محلی از گزارش‌های این کمیته‌ها و انعکاس آن‌ها در سطح ملی.

مرحله پنجم: تثبیت و فرهنگ‌سازی (سال ۵ تا ۸)

• گنجاندن آموزش مشارکت و مطالبه‌گری مدنی در مدارس و دانشگاه‌ها.

• ایجاد برنامه‌های رسانه‌ای برای آموزش شهروندان در استفاده از ابزارهای نظارتی.

• پاداش اجتماعی و مالی برای پیشنهادات و نظارت‌های مؤثر که به بهبود خدمات عمومی منجر شده‌اند.

مرحله ششم: یکپارچه‌سازی و ارتقای فناوری (سال ۸ تا ۱۰)

• اتصال تمام سامانه‌های محلی به سامانه ملی مشارکت و شفافیت.

• استفاده از فناوری‌های نوین مثل بلاک‌چین برای تضمین شفافیت رأی‌گیری و هوش مصنوعی برای تحلیل پیشنهادات.

• انتشار گزارش سالانه «شاخص مشارکت مردمی» که میزان اثرگذاری شهروندان بر تصمیم‌گیری‌ها را نشان دهد.

این نقشـــه راه باعث می‌شـــود که مشـــارکت و نظارت مردمی نه یک اقدام مقطعی و تبلیغاتی، بلکه یک بخش جدایی‌ناپذیر از ســاختار جمهوری باشــد. مردم خواهند دانســت که پیشــنهادات و نظارت‌هایشــان واقعاً اثر دارد، و حکومت نیز خواهد فهمید که بدون حضور فعال مردم نمی‌تواند مشروعیت و کارآمدی خود را حفظ کند.

به‌این‌ترتیب، نظام پیشـنهادات و نظارت مردمی به یک سـتون پایدار حکمرانی تبدیل می‌شـود: سـتونی که هم جلوی فساد و ناکارآمدی را می‌گیرد و هم کیفیت تصمیم‌گیری و اعتماد عمومی را بالا می‌برد.

۲۷. آموزش شهروندی و حاکمیت قانون

هیچ نظام دموکراتیک و عدالت‌محوری بدون آموزش شـــهروندی پایدار نمی‌ماند. قانون زمانی معنا پیدا می‌کند که مردم آن را بشناسند، حق و تکلیف خود را بدانند و بتوانند در زندگی روزمره از آن استفاده کنند. در ایران، سال‌ها قانون به‌جای اینکه ابزار دفاع شهروند باشد، ابزاری برای کنترل و فشار بوده است. نتیجه آن، بی‌اعتمادی عمومی به قانون و عادت به دور زدن آن اسـت. بازسـازی جمهوری نوین نیازمند شـکسـتن این چرخه و جایگزین کردنش با فرهنگ قانون‌مداری و مسئولیت‌پذیری شهروندی است.آموزش شهروندی باید از دوران کودکی آغاز شود. مدرسه‌ها نباید تنها جای آموزش ریاضـی و علوم باشـند، بلکه باید به دانش‌آموزان بیاموزند که قانون چیسـت، چرا برابری در برابر قانون اهمیت دارد، چه حقوقی دارند و چه مســئولیت‌هایی. برای مثال، کودک باید یاد بگیرد که در برابر خشـونت یا تبعیض می‌تواند به نهادهای قانونی شـکایت کند، و دولت موظف به حمایت از اوسـت.در دانشـگاه‌ها، آموزش شهروندی باید در قالب واحدهای عمومی اجباری ارائه شود. دانشجو باید با قانون اساسی، نظام حقوق بشر، اصول دموکراسی و مکانیزم‌های نظارت اجتماعی آشنا شود. دانشگاه تنها محل تولید متخصص نیست، بلکه محل پرورش شـهروندانی اسـت که می‌دانند چگونه از حقوق خود دفاع کنند و چگونه در سـرنوشـت جمعی مشـارکت کنند.اما آموزش شهروندی فقط در کلاس و دانشگاه باقی نمی‌ماند. رسانه‌ها باید نقش دانشگاه عمومی را ایفا کنند. تلویزیون، رادیو، مطبوعات و شـــبکه‌های اجتماعی باید برنامه‌های مســـتمر برای آموزش حقوق شـــهروندی، نحوه اسـتفاده از ابزارهای قانونی و اهمیت حاکمیت قانون تولید کنند. برای مثال، برنامه‌ای ساده می‌تواند نشـان دهد که یک شـــهروند در برابر یک تخلف اداری چه‌طور می‌تواند شـکایت کند و روند قانونی آن چیسـت.یکی از بخش‌های حیاتی آموزش شهروندی، تمرین عملی دموکراسی در زندگی روزمره است. دانش‌آموزان می‌توانند شوراهای مدرسه تشکیل دهند و درباره مسائل واقعی مدرسه تصمیم بگیرند. دانشجویان می‌توانند در انتخابات صنفی شرکت کنند و نمایندگان خود را انتخاب کنند. حتی در محیط کار نیز شوراهای کارکنان می‌توانند تجربه مشـارکت و مطالبه‌گری را تقویت کنند. این تمرین‌ها نسل آینده‌ای می‌سازند که به مشارکت، مسئولیت و قانون باور دارند.آموزش شهروندی بدون حاکمیت قانون ناقص می‌ماند. اگر مردم حقوق خود را بدانند اما ببینند که قانون تبعیض‌آمیز یا غیرقابل اجراست، آموزش به سرخوردگی تبدیل می‌شود. بنابراین باید هم‌زمان با آموزش، قانون نیز بازسازی شود: قوانینی ساده، شفاف، قابل اجرا و برابر برای همه. در جمهوری نوین، هیچ‌کس مقامات عالی‌رتبه؛ نباید فراتر از قانون باشد. اصل برابری در برابر قانون باید نه یک شعار، بلکه یک واقعیت روزمره باشد.برای اینکه این اصل در عمل پیاده شود، سـه شـرط لازم اسـت: اسـتقلال قوه قضـائیه، نظارت مردمی و آموزش حقوقی همگانی. اگر شـهروندان بدانند چگونه شـکایت کنند، دادگاه‌ها مسـتقل باشـند و نهادهای نظارتی فعال، آنگاه قانون به‌جای ابزار قدرت، به سـپر مردم تبدیل خواهد شـد.به بیان سـاده، آموزش شـهروندی و حاکمیت قانون دو روی یک سـکه‌اند. آموزش شـهروندی شـهروندانی آگاه و مطالبه‌گر می‌سازد؛ حاکمیت قانون به آن‌ها ابزار می‌دهد تا حقوق خود را عملی کنند. تنها با این پیوند است که جمهوری نوین می‌تواند پایدار بماند و اعتماد عمومی را بازسـازی کند. برای اینکه آموزش شـهروندی از سـطح شـعار خارج شـود و به یک نهاد پایدار بدل گردد، باید راهکارهای اجرایی در سـه حوزه اصـلی مدارس، دانشـگاه‌ها و رسـانه‌ها طراحی شـود.در مدارس، آموزش شـهروندی باید بخشـی جدایی‌ناپذیر از برنامه درسـی باشـد. نه به شـکل خشک و حفظی، بلکه به صورت کاربردی و عملی. مثلاً:

• در کتاب‌های درسی باید فصل‌هایی درباره حقوق کودک، اصول قانون اساسی و مسئولیت‌های اجتماعی وجود داشته باشد.

• معلمان باید با روش‌های خلاقانه مثل بازی، نمایش یا شبیه‌سازی دادگاه و شورا، مفاهیم قانون و حقوق را به کودکان آموزش دهند.

• هر مدرسه می‌تواند «شورای دانش‌آموزی» واقعی داشته باشد که اختیار تصمیم‌گیری در بعضی مسائل داخلی مدرسه (مثل فعالیت‌های فرهنگی یا ورزشی) را به دست گیرد. این تجربه، تمرین عملی دموکراسی و قانون‌مداری است.در دانشگاه‌ها، آموزش شهروندی باید به سطح پژوهش و نقد اجتماعی ارتقا یابد.

• واحدهای درسی اجباری درباره قانون اساسی، حقوق بشر، مدیریت عمومی و اخلاق مدنی باید برای همه رشته‌ها تعریف شوند.

• انجمن‌های دانشجویی باید قانونی و آزاد باشند تا دانشجویان در محیطی امن، تجربه مشارکت سیاسی و اجتماعی کسب کنند.

• دانشگاه‌ها می‌توانند کلینیک‌های حقوقی رایگان ایجاد کنند که دانشجویان حقوق، زیر نظر استادان، به شهروندان کمک کنند مشکلات حقوقی روزمره‌شان را حل کنند. این کار هم آموزش عملی است و هم خدمت به جامعه.

در رسانه‌ها، آموزش شهروندی باید در قالب اطلاع‌رسانی عمومی و برنامه‌های آموزشی نهادینه شود.

• برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی می‌توانند با زبان ساده نشان دهند که شهروندان در برابر تخلفات اداری، تبعیض، خشونت خانگی یا فساد چگونه باید عمل کنند.

• روزنامه‌ها و سایت‌های خبری باید ستون‌های ثابت «حقوق شهروندی» داشته باشند که مسائل روز را از منظر قانونی تحلیل کنند.

• شبکه‌های اجتماعی می‌توانند کارزارهای آگاهی‌بخش درباره موضوعاتی مثل حق اعتراض، حق دسترسی به اطلاعات یا مسئولیت اجتماعی شهروندان راه‌اندازی کنند.

بخش دیگری از آموزش شهروندی باید به آموزش بزرگسالان اختصاص یابد. بسیاری از مردم که در دوران گذشته آموزش ندیده‌اند، باید فرصت دوباره پیدا کنند تا با حقوق و وظایف خود آشنا شوند. این کار می‌تواند از طریق دوره‌های رایگان در مراکز محلی، کارگاه‌های آموزشی برای کارگران و کارمندان، یا محتوای آنلاین انجام گیرد.هم‌زمان، باید یک مرکز ملی آموزش شهروندی تأسیس شود. این مرکز وظیفه دارد برنامه‌های آموزشی را تدوین کند، معلمان و مربیان را آموزش دهد و بر کیفیت آموزش نظارت کند. چنین مرکزی می‌تواند تضمین کند که آموزش شهروندی یک پروژه مقطعی نیست، بلکه بخشی دائمی از نظام آموزشی و رسانه‌ای کشور است.در کنار آموزش، باید فرصت تجربه عملی هم فراهم شود. مثلاً در هر شهر می‌توان «مجمع شهروندی» برگزار کرد که مردم در آن مسائل محلی را مطرح و درباره آن‌ها رأی‌گیری کنند. دانش‌آموزان و دانشجویان هم می‌توانند در این مجامع شرکت کنند تا یاد بگیرند دموکراسی فقط یک درس نظری نیست، بلکه یک تمرین روزانه است.به این ترتیب، آموزش شهروندی به یک چرخه مداوم تبدیل می‌شود: مدرسه ، دانشگاه ، رسانه ، زندگی روزمره. این چرخه نسلی

می‌سازد که قانون را می‌شناسد، آن را مطالبه می‌کند و از آن پاسداری می‌کند. و وقتی چنین نسلی شکل بگیرد، حاکمیت قانون نه یک اجبار دولتی، بلکه یک خواست اجتماعی خواهد بود. اجرای آموزش شهروندی در ایران با چند چالش جدی روبه‌رو خواهد بود، و اگر این چالش‌ها از ابتدا در نظر گرفته نشود، برنامه‌ها یا بی‌اثر می‌شوند یا به ضد خود بدل خواهند شد.نخستین چالش، **بی‌اعتمادی عمومی به قانون و نهادها** است. سال‌ها قانون در ایران نه برای حمایت از مردم، بلکه برای کنترل و سرکوب آن‌ها به کار رفته است. همین تجربه تلخ باعث شده بخش بزرگی از جامعه قانون را جدی نگیرد و حتی دور زدن آن را نوعی هوشمندی بداند. غلبه بر این بی‌اعتمادی فقط با آموزش ممکن نیست؛ مردم باید در عمل ببینند که قانون جدید از آن‌ها حمایت می‌کند. برای مثال، وقتی یک کارگر شکایت می‌کند و واقعاً در دادگاه حقش را می‌گیرد، این تجربه به‌اندازه صدها کتاب آموزشی ارزش دارد.دومین چالش، **مقاومت بوروکراسی سنتی** است. بسیاری از مدیران و نهادهای اداری عادت کرده‌اند که شهروند را ناآگاه نگه دارند تا راحت‌تر بتوانند از او سوءاستفاده کنند. اجرای آموزش شهروندی یعنی شهروندان یاد بگیرند سؤال بپرسند، اعتراض کنند و پیگیری کنند، و این برای کسانی که به اداره غیرپاسخ‌گو عادت کرده‌اند تهدید محسوب می‌شود. راه‌حل این است که آموزش شهروندی هم‌زمان با اصلاح بوروکراسی و دیجیتال‌سازی خدمات اجرا شود تا مدیران نتوانند جلوی آگاهی مردم بایستند.سومین چالش، **ناهمگونی فرهنگی و زبانی** است. ایران سرزمینی متکثر است؛ آموزش شهروندی اگر فقط به زبان رسمی و با رویکرد مرکزگرا ارائه شود، بسیاری از اقوام و گروه‌ها احساس بیگانگی خواهند کرد. بنابراین لازم است محتوای آموزشی به زبان‌های محلی هم تولید شود و نمونه‌ها و مثال‌ها بر اساس فرهنگ‌های متنوع بومی طراحی شوند. تنها در این صورت است که همه شهروندان احساس خواهند کرد قانون و حقوق متعلق به آن‌هاست.چهارمین چالش، **تأثیر سنت‌های اقتدارگرایانه در خانواده و جامعه** است. اگرچه مدرسه و دانشگاه می‌توانند آموزش شهروندی ارائه دهند، اما بسیاری از کودکان و جوانان در خانواده‌هایی بزرگ می‌شوند که در آن‌ها حق پرسش و نقد سرکوب می‌شود. این تضاد ممکن است باعث شود آموزش مدرسه بی‌اثر شود. برای غلبه بر این مشکل، باید برنامه‌های آموزشی برای والدین و بزرگسالان هم طراحی شود تا ارزش‌های دموکراتیک و قانون‌مدار به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل شود.پنجمین چالش، **خطر تبدیل آموزش شهروندی به آموزش ایدئولوژیک** است. در گذشته، حکومت‌ها بارها با شعار آموزش اجتماعی، در واقع تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک را وارد مدرسه‌ها کرده‌اند. اگر چنین خطری تکرار شود، اعتماد عمومی به آموزش شهروندی نابود خواهد شد. بنابراین ضروری است که محتوای آموزش شهروندی توسط نهادهای مستقل و با مشارکت جامعه مدنی طراحی شود، نه فقط توسط دولت.ششمین چالش، **شکاف طبقاتی و دسترسی نابرابر به آموزش** است. اگر آموزش شهروندی فقط در مدارس مدرن یا دانشگاه‌های بزرگ اجرا شود، بخش زیادی از جامعه محروم از آن خواهد ماند. راه‌حل این است که محتوای آموزشی به‌صورت رایگان و آنلاین منتشر شود و برنامه‌های ویژه‌ای برای مناطق محروم، روستاها و حاشیه‌نشین‌ها در نظر گرفته شود.برای غلبه بر این چالش‌ها، چند اقدام کلیدی ضروری است:

- آغاز آموزش شهروندی هم‌زمان با اصلاحات واقعی در قوه قضائیه و نظام اداری، تا مردم نتیجه عملی را ببینند.
- مشارکت نهادهای مدنی، دانشگاه‌ها و رسانه‌های مستقل در طراحی محتوا، برای جلوگیری از تبدیل آموزش به ابزار تبلیغات دولتی.

• تولید محتوای چندزبانه و بومی‌سازی مثال‌ها برای جذب اقوام مختلف.
• اختصاص بودجه برای گسترش آموزش شهروندی در مناطق محروم.
• ایجاد سازوکار نظارتی مردمی برای بررسی کیفیت و بی‌طرفی آموزش شهروندی.

اگر این چالش‌ها مدیریت شوند، آموزش شهروندی می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌های جمهوری نوین باشد: سرمایه‌گذاری روی آگاهی جمعی و قدرت مردم. برای اینکه آموزش شهروندی در ایران به یک نهاد پایدار و عملیاتی تبدیل شود، لازم است یک مدل اجرایی چندلایه طراحی شود؛ مدلی که هم آموزش رسمی و هم آموزش غیررسمی را پوشش دهد و به‌مرور فرهنگ قانون‌مداری و دموکراسی را در جامعه نهادینه کند.

در لایه نخست، نظام آموزشی رسمی قرار دارد.

• وزارت آموزش و پرورش باید در برنامه درسی مدارس، واحدهای اجباری «حقوق شهروندی» و «حاکمیت قانون» را بگنجاند. این واحدها باید از ابتدایی آغاز شوند و متناسب با سن و توانایی دانش‌آموزان طراحی شوند. برای کودکان خردسال، می‌توان با داستان و بازی مفاهیم عدالت، برابری و احترام به قانون را آموزش داد. در دوره متوسطه، موضوعات جدی‌تری مثل حقوق بشر، ساختار حکومت و اصول دموکراسی مطرح شود.

• در دانشگاه‌ها، همه رشته‌ها باید واحدهای عمومی در زمینه حقوق اساسی، اصول شهروندی و مطالبه‌گری اجتماعی داشته باشند. علاوه بر آن، کارگاه‌های عملی در قالب انجمن‌های دانشجویی، شوراهای دانشگاهی و پروژه‌های میدانی باید به دانشجویان فرصت تجربه مشارکت و دموکراسی بدهند.

در لایه دوم، رسانه‌ها و فضای عمومی نقش کلیدی دارند.

• رسانه‌های ملی و محلی باید به‌طور منظم برنامه‌های آموزشی درباره حقوق شهروندی تولید کنند. این برنامه‌ها باید به زبان ساده و برای عموم مردم قابل‌فهم باشند. مثلاً آموزش مراحل شکایت در برابر تخلفات اداری یا معرفی حقوق کارگران در محیط کار.

• شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های دیجیتال باید بستری برای گفت‌وگوی آزاد میان شهروندان درباره مسائل حقوقی و اجتماعی باشند. دولت باید این فضا را نه محدود، بلکه تقویت کند، چون رسانه آزاد همان دانشگاه عمومی برای آموزش مدنی است.

در لایه سوم، آموزش غیررسمی و مادام‌العمر اهمیت دارد.

• شوراهای محلی می‌توانند کلاس‌های رایگان آموزش حقوق و قانون برگزار کنند، مخصوصاً در محلات محروم و روستاها.

• سازمان‌های مردم‌نهاد باید مأموریت ویژه در آموزش شهروندی داشته باشند و بتوانند محتوای آموزشی را در سطح جامعه منتشر کنند.

• حتی کارگاه‌های آموزشی برای والدین می‌تواند طراحی شود تا خانواده‌ها همزمان با فرزندان، اصول قانون‌مداری و دموکراسی را بیاموزند.

در لایه چهارم، نهادهای ملی پشتیبان آموزش شهروندی باید شکل بگیرند.

• یک «مرکز ملی آموزش شهروندی» می‌تواند مسئول تدوین محتوا، آموزش مربیان و نظارت بر کیفیت باشد. این

مرکز باید مستقل از دولت عمل کند و با دانشگاه‌ها، نهادهای مدنی و رسانه‌ها همکاری کند.

• بودجه مشخصی از خزانه عمومی باید به آموزش شهروندی اختصاص یابد، چون این یک سرمایه‌گذاری بلندمدت برای توسعه کشور است.

در لایه پنجم، تجربه عملی دموکراسی باید فراهم شود. آموزش تنها با کتاب و کلاس کامل نمی‌شود؛ شهروند باید فرصت عمل داشته باشد.

• انتخابات شفاف شوراهای دانش‌آموزی، شوراهای دانشجویی و شوراهای محلی باید به‌طور جدی برگزار شود.

• بودجه‌ریزی مشارکتی در سطح محلات باید به مردم فرصت دهد درباره تخصیص بخشی از منابع عمومی تصمیم بگیرند.

• پروژه‌های داوطلبانه و محلی (مثل پاک‌سازی محیط‌زیست یا کمک‌رسانی اجتماعی) می‌توانند تمرینی برای مسئولیت‌پذیری و همکاری مدنی باشند.

این مدل چندلایه به‌مرور نسلی را پرورش می‌دهد که قانون را می‌شناسد، ارزش آن را می‌داند و توانایی دفاع از آن را دارد. در چنین جامعه‌ای، حاکمیت قانون نه فقط یک اصل حقوقی، بلکه یک خواست عمومی و غیرقابل عقب‌نشینی خواهد بود.به بیان دیگر، آموزش شهروندی باید به‌گونه‌ای نهادینه شود که حتی اگر دولتی بخواهد از قانون عدول کند یا شفافیت را کاهش دهد، جامعه آگاه و سازمان‌یافته بتواند در برابر آن بایستد. تنها در این صورت است که دموکراسی و عدالت اجتماعی پایدار می‌شوند.

۲۸. جایگاه احزاب سیاسی و مشارکت حزبی

احزاب سیاسی ستون فقرات دموکراسی هستند. بدون آن‌ها، جامعه به‌جای رقابت سالم ایده‌ها گرفتار فردگرایی سیاسی، پوپولیسم یا سلطه گروه‌های بسته قدرت می‌شود. در جمهوری نوین، نقش احزاب نه فقط در انتخابات بلکه در شکل‌دهی به افکار عمومی، نظارت بر حکومت و آموزش سیاسی شهروندان حیاتی است.حزب سیاسی در معنای واقعی باید نهادی شفاف، دموکراتیک و پاسخ‌گو باشد. یعنی برنامه روشن داشته باشد، منابع مالی‌اش شفاف باشد و تصمیماتش از طریق سازوکارهای داخلی دموکراتیک گرفته شود. حزبی که فقط حول یک فرد شکل بگیرد یا تأمین مالی‌اش از مسیرهای پنهانی باشد، دیر یا زود به بخشی از چرخه فساد بدل خواهد شد.در ایران، یکی از مشکلات تاریخی این بوده که احزاب یا وابسته به دولت و قدرت بوده‌اند، یا آن‌قدر ضعیف و محدود که نتوانسته‌اند در جامعه ریشه بگیرند. نتیجه آن، غیبت یک سنت حزبی پایدار است. برای بازسازی این حوزه باید چند اصل رعایت شود:**نخست،** حق تشکیل آزادانه احزاب باید در قانون اساسی تضمین شود. هیچ گروهی نباید برای ثبت حزب نیازمند مجوز امنیتی یا سیاسی باشد. تنها شرط باید پایبندی به قانون اساسی و عدم استفاده از خشونت باشد.**دوم،** شفافیت مالی احزاب. همه منابع مالی باید ثبت و علنی شود تا از نفوذ پول‌های کثیف، رانت و دخالت منافع اقتصادی در سیاست جلوگیری شود. کمک‌های مردمی باید بخش اصلی تأمین مالی باشند، نه حمایت‌های پشت پرده صاحبان قدرت یا ثروت.**سوم،** تضمین دسترسی برابر احزاب به رسانه‌ها و عرصه عمومی. در جمهوری نوین هیچ حزب یا جریان سیاسی نباید انحصار رسانه‌ای داشته باشد. احزاب باید فرصت برابر برای ارائه برنامه‌ها، تبلیغات انتخاباتی و مشارکت در مناظرات داشته باشند.**چهارم،** نهادینه‌سازی رقابت حزبی در انتخابات. نظام انتخاباتی باید بر مبنای فهرست‌های حزبی طراحی شود تا افراد نه بر اساس روابط شخصی بلکه بر پایه برنامه‌های حزبی به مجلس یا شوراها راه پیدا کنند. این کار هم به تقویت احزاب کمک می‌کند و هم باعث می‌شود رأی‌دهندگان به برنامه‌ها رأی دهند، نه به چهره‌ها.**پنجم،** آموزش سیاسی و اجتماعی توسط احزاب. یکی از وظایف اصلی احزاب در جمهوری نوین این است که به دانشگاه‌های عمومی سیاست تبدیل شوند. شهروندان از طریق عضویت در حزب، جلسات، کارگاه‌ها و بحث‌های حزبی می‌توانند سیاست را در عمل بیاموزند. این فرآیند باعث می‌شود مشارکت سیاسی از حد رأی‌دادن هر چند سال یک بار فراتر برود و به یک فعالیت روزمره بدل شود.**ششم،** تضمین گردش قدرت درون احزاب. احزاب نباید به ملک شخصی رهبران سنتی تبدیل شوند. باید قوانینی وضع شود که انتخابات داخلی منظم و شفاف برگزار شود و اعضا بتوانند رهبران خود را انتخاب یا عزل کنند.**هفتم،** پیوند احزاب با جامعه مدنی. حزب سیاسی نباید فقط یک دفتر و چند فعال سیاسی در پایتخت باشد. باید شبکه‌های محلی، صنفی، دانشجویی و کارگری را در خود جای دهد و به نماینده واقعی گروه‌های اجتماعی تبدیل شود.اگر این اصول عملی شوند، احزاب در جمهوری نوین می‌توانند نقش‌های زیر را ایفا کنند:

- ارائه برنامه‌های بلندمدت برای توسعه کشور.
- نظارت بر عملکرد دولت و نمایندگان.
- تربیت نسل جدید سیاست‌مداران و مدیران.
- افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم.
- جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه خاص.

به بیان روشن، دموکراسی بدون احزاب فقط یک پوسته توخالی است. با احزاب آزاد، شفاف و پاسخ‌گو، جامعه می‌تواند میان گزینه‌های واقعی انتخاب کند، حکومت می‌تواند پاسخ‌گو بماند و سیاست به عرصه رقابت ایده‌ها تبدیل می‌شود، نه جنگ قدرت‌های پنهانی. برای اینکه احزاب در ایران به نهادهای واقعی و پایدار بدل شوند، باید یک مدل بومی توسعه حزبی طراحی شود؛ مدلی که هم با تاریخ و فرهنگ سیاسی ایران سازگار باشد و هم مانع تکرار تجربه‌های ناکام گذشته شود.یکی از ریشه‌ای‌ترین مشکلات، این است که در ایران سنت حزبی هیچ‌گاه نهادینه نشده و اغلب احزاب یا وابسته به قدرت بوده‌اند یا موقتی و شکننده. بنابراین نخستین گام، ایجاد اعتماد اجتماعی به احزاب است. مردم باید ببینند که حزب فقط یک دفتر سیاسی یا تریبون انتخاباتی نیست، بلکه نهادی است که به دغدغه‌های روزمره شهروندان پاسخ می‌دهد. برای این کار، احزاب باید در محلات، شهرها و روستاها حضور واقعی داشته باشند؛ جلسات عمومی برگزار کنند، مشکلات محلی را پیگیری کنند و در کنار مردم بایستند.دومین اصل، پیوند احزاب با اقشار و طبقات اجتماعی است. حزب واقعی از دل جامعه بیرون می‌آید. یعنی باید حزب کارگری، حزب کشاورزی، حزب دانشجویی، حزب زنان، حزب کارآفرینان و حزب اقوام و اقلیت‌ها داشته باشیم. هر کدام از این احزاب می‌توانند نماینده یک بخش از جامعه باشند و مطالبات خاص آن گروه را به سطح ملی بیاورند.سومین اصل، حمایت قانونی و ساختاری از فعالیت حزبی است. جمهوری نوین باید صندوق حمایت از فعالیت حزبی ایجاد کند که بر اساس رأی و میزان مشارکت مردمی به احزاب یارانه بدهد. در عوض، احزاب موظف‌اند همه هزینه‌ها و درآمدهایشان را شفاف اعلام کنند. این مدل مانع از آن می‌شود که احزاب به پول‌های کثیف یا حمایت پنهانی ثروتمندان متکی شوند.چهارمین اصل، آموزش و کادرسازی حزبی است. حزب باید مدرسه سیاست باشد. در ایران آینده، احزاب باید دوره‌های آموزشی برای اعضای خود برگزار کنند، از سطح مدیریت محلی تا ملی. این آموزش‌ها شهروندان عادی را به کنشگران سیاسی و مدیران آینده تبدیل می‌کند. وقتی احزاب کادر حرفه‌ای تربیت کنند، دیگر هر بار با تغییر دولت نیاز نیست همه چیز از صفر ساخته شود.پنجمین اصل، حمایت از تنوع حزبی و ائتلاف‌سازی است. وجود احزاب متعدد نه ضعف، بلکه نشانه سلامت سیاسی است. مردم باید بتوانند میان گزینه‌های گوناگون انتخاب کنند. اما برای جلوگیری از پراکندگی بیش‌ازحد، باید سازوکارهایی برای ائتلاف و تشکیل جبهه‌های سیاسی وجود داشته باشد. ائتلاف‌ها باعث می‌شوند احزاب کوچک هم بتوانند در حکومت نقش ایفا کنند، بدون آنکه صحنه سیاسی دچار آشوب شود.ششمین اصل، آزادی رسانه‌ای برای احزاب است. حزب بدون رسانه مثل انسانی بدون صداست. در جمهوری نوین باید رسانه‌های حزبی آزاد باشند و هیچ حزب یا جناحی انحصار رسانه‌ای نداشته باشد. رسانه‌های عمومی نیز موظف‌اند در ایام انتخابات فرصت برابر به همه احزاب بدهند تا برنامه‌هایشان را معرفی کنند.هفتمین اصل، جلوگیری از تمرکزگرایی حزبی است. تجربه نشان داده که اگر احزاب فقط در پایتخت فعال باشند و ارتباط واقعی با استان‌ها و مناطق نداشته باشند، به نهادهای بی‌اثر تبدیل می‌شوند. بنابراین، احزاب باید به‌طور ساختاری دفاتر استانی و محلی داشته باشند و اعضای آن‌ها از دل همان مناطق انتخاب شوند.اگر این مدل بومی اجرا شود، احزاب در ایران می‌توانند به نهادهایی تبدیل شوند که:

- نماینده واقعی جامعه و گروه‌های مختلف باشند.
- کادر سیاسی و مدیریتی تربیت کنند.

• برنامه‌های بلندمدت و عملی برای اداره کشور ارائه دهند.
• قدرت را به‌طور مسالمت‌آمیز و قانونی میان خود جابه‌جا کنند.
• مانع تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه شوند.

به این ترتیب، فرهنگ حزبی به بخشی از زندگی اجتماعی تبدیل می‌شود، نه یک فعالیت لوکس یا محدود به انتخابات. و زمانی که احزاب در جامعه ریشه بدوانند، دموکراسی دیگر تنها بر دوش افراد یا جنبش‌های مقطعی نخواهد بود، بلکه بر شانه نهادهایی پایدار و پاسخ‌گو استوار می‌شود. برای تضمین مشارکت حزبی سالم، تنها تشکیل احزاب کافی نیست؛ باید زیرساخت‌های قانونی و نهادی وجود داشته باشد که مانع از انحراف احزاب به سمت فساد، استبداد درونی یا تبدیل شدنشان به ابزار دست قدرت‌های اقتصادی و سیاسی شود.اولین اقدام، **قانون جامع احزاب** است. این قانون باید بر آزادی مطلق تشکیل حزب (جز در صورت استفاده از خشونت یا نفرت‌پراکنی) تأکید کند، اما در عین حال شفافیت مالی و دموکراسی درونی را الزامی سازد. هیچ حزبی نباید بدون انتخابات داخلی و گزارش مالی عمومی بتواند فعالیت کند. این قانون همچنین باید سازوکاری برای حل اختلافات حزبی و جلوگیری از انشعاب‌های مکرر ایجاد کند.دوم، **کمیسیون مستقل نظارت بر احزاب.** این کمیسیون نباید زیر نظر دولت یا قوه مجریه باشد، بلکه باید نهادی مستقل و زیر نظر پارلمان و قوه قضائیه تشکیل شود. وظیفه‌اش تنها یک چیز است: تضمین شفافیت مالی و رعایت دموکراسی داخلی احزاب. این کمیسیون نباید حق دخالت سیاسی در فعالیت حزبی داشته باشد، بلکه صرفاً ناظر باشد تا فساد یا سوءاستفاده رخ ندهد.سوم، **سامانه مالی شفاف احزاب.** همه کمک‌های مالی و هزینه‌های احزاب باید در یک سامانه عمومی ثبت شود که هر شهروند بتواند آن را ببیند. اگر یک حزب از یک منبع بزرگ کمک مالی گرفته، باید روشن باشد آن منبع کیست و چرا. این شفافیت باعث می‌شود احزاب نتوانند در پشت پرده به منافع اقتصادی خاص وابسته شوند.چهارم، **تضمین دسترسی برابر به رسانه‌ها.** در زمان انتخابات، رسانه‌های عمومی موظف‌اند زمان و امکانات برابر برای همه احزاب فراهم کنند. علاوه بر آن، باید امکان استفاده از رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی بدون محدودیت سیاسی وجود داشته باشد. اگر تنها یک یا دو حزب به رسانه‌های بزرگ دسترسی داشته باشند، رقابت عادلانه از بین می‌رود.پنجم، **تضمین امنیت فعالیت حزبی.** اعضا و فعالان حزبی باید مطمئن باشند که به‌خاطر عضویت یا فعالیت سیاسی‌شان تهدید یا سرکوب نمی‌شوند. این اصل در جمهوری نوین باید در قانون اساسی ثبت شود: «هیچ شهروندی به‌دلیل فعالیت حزبی یا ابراز عقیده سیاسی نباید مورد تعقیب یا مجازات قرار گیرد.» بدون امنیت، مشارکت حزبی تنها روی کاغذ خواهد ماند.ششم، **ترویج فرهنگ ائتلاف‌سازی.** نظام انتخاباتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که احزاب کوچک بتوانند با تشکیل ائتلاف‌های شفاف، در قدرت سهیم شوند. این کار هم به تنوع سیاسی کمک می‌کند و هم از پراکندگی مفرط جلوگیری می‌نماید.هفتم، تضمین **مشارکت زنان و جوانان در احزاب.** قانون باید احزاب را ملزم کند که درصد مشخصی از کرسی‌های داخلی و فهرست‌های انتخاباتی خود را به زنان و جوانان اختصاص دهند. این اقدام مانع از آن می‌شود که احزاب فقط به نهادهای مردسالار و بسته تبدیل شوند.هشتم، **ارتباط مستقیم احزاب با شوراهای محلی و نهادهای مدنی.** احزاب نباید تنها در سطح ملی فعال باشند؛ باید شبکه‌های استانی و محلی داشته باشند که به‌طور مستمر با مردم در ارتباط باشند. این ارتباط می‌تواند به شکل دفاتر حزبی محلی، همکاری با انجمن‌های

مدنی و مشارکت در پروژه‌های اجتماعی باشد.اگر این زیرساخت‌های قانونی و نهادی برقرار شود، مشارکت حزبی در ایران می‌تواند سالم و پایدار باشد. در چنین مدلی، احزاب نه ابزار قدرت‌طلبی فردی یا گروهی، بلکه پل میان مردم و حکومت خواهند بود. آن‌ها هم مطالبات جامعه را به دولت منتقل می‌کنند و هم سیاست‌های دولت را برای مردم توضیح می‌دهند.بدون این اصلاحات، خطر این وجود دارد که احزاب دوباره به ابزارهای پوششی برای قدرت‌های غیرپاسخ‌گو یا محافل رانتی بدل شوند. اما با نهادینه‌سازی شفافیت، امنیت و برابری، احزاب می‌توانند به موتور اصلی دموکراسی و توسعه سیاسی کشور تبدیل شوند. یکی از حیاتی‌ترین نقش‌های احزاب در جمهوری نوین، تربیت نخبگان سیاسی و تضمین گردش قدرت است. بدون احزاب قدرتمند و پایدار، سیاست‌مداران و مدیران کشور یا به‌طور تصادفی از دل بحران‌ها سربرمی‌آورند یا توسط محافل پشت‌پرده انتخاب می‌شوند. این همان چیزی است که هم به ناکارآمدی می‌انجامد و هم به تکرار چرخه استبداد.حزب سیاسی، اگر به‌درستی عمل کند، تبدیل به یک مدرسه سیاست می‌شود. جوانانی که به حزب می‌پیوندند، در جلسات، مناظرات، کارزارهای انتخاباتی و فعالیت‌های محلی تجربه عملی مشارکت می‌یابند. در این مسیر، آن‌ها یاد می‌گیرند که چگونه برنامه بنویسند، چگونه در جمع سخنرانی کنند، چگونه منابع مالی شفاف مدیریت کنند و چگونه با مردم گفت‌وگو کنند. این تجربه‌ها سرمایه‌ای است که هیچ کلاس دانشگاهی به‌تنهایی نمی‌تواند فراهم کند.احزاب می‌توانند برای اعضای خود برنامه‌های آموزشی ساختارمند طراحی کنند. دوره‌های آموزش قانون اساسی، اصول دموکراسی، سیاست‌گذاری عمومی، ارتباطات اجتماعی و مدیریت انتخاباتی می‌تواند بخشی از این آموزش‌ها باشد. در کشورهای دموکراتیک، بسیاری از رهبران سیاسی ابتدا در احزاب محلی فعالیت کرده‌اند، سپس به سطح ملی رسیده‌اند. چنین مدلی باعث می‌شود که قدرت سیاسی بر اساس شایستگی و تجربه توزیع شود، نه رابطه و باندبازی.گردش قدرت نیز از طریق احزاب ممکن می‌شود. وقتی نظام انتخاباتی بر پایه فهرست‌های حزبی باشد، مردم می‌دانند که با تغییر حزب حاکم، مجموعه‌ای از مدیران و سیاست‌مداران تازه روی کار می‌آیند. این تغییر منظم و قانونی، جلوی تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه را می‌گیرد و به جامعه امکان می‌دهد مسیرهای متفاوت سیاسی و اقتصادی را تجربه کند.در جمهوری نوین، قانون باید احزاب را ملزم کند که انتخابات داخلی شفاف و منظم برگزار کنند. رهبران حزبی نباید مادام‌العمر باشند. اعضا باید بتوانند با رأی خود رهبران را تغییر دهند و نسلی تازه به رهبری برسد. تنها با این سازوکار است که خود احزاب هم دموکراتیک می‌مانند و به کانون‌های بسته قدرت بدل نمی‌شوند.یکی دیگر از وظایف احزاب، ایجاد پل میان جامعه مدنی و حکومت است. نخبگان سیاسی که از دل احزاب می‌آیند، معمولاً تجربه کار با اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و گروه‌های محلی را دارند. این تجربه باعث می‌شود که وقتی به قدرت می‌رسند، نگاهشان از بالا به پایین نباشد و بدانند چگونه با جامعه گفت‌وگو کنند.همچنین، احزاب می‌توانند کادرهای متخصص را به عرصه عمومی بیاورند. مثلاً یک حزب می‌تواند کمیته سیاست اقتصادی، کمیته محیط‌زیست یا کمیته آموزش داشته باشد که متشکل از کارشناسان و استادان دانشگاه باشد. این کارشناسان، برنامه‌های علمی و عملی تدوین می‌کنند و در آینده به مدیران اجرایی کشور تبدیل می‌شوند. به این ترتیب، سیاست از سطح شعار به سطح برنامه اجرایی ارتقا پیدا می‌کند.اگر چنین سیستمی ایجاد شود، جمهوری نوین دیگر گرفتار خلأ مدیریتی نخواهد شد. هرگاه دولتی ناکارآمد شود، حزب رقیب با تیمی آماده و برنامه‌ای روشن جایگزین خواهد شد. این گردش قدرت آرام و منظم،

هم مانع بحران‌های سیاسی می‌شود و هم اعتماد مردم را به نظام سیاسی تقویت می‌کند.به بیان دیگر، احزاب نه فقط ابزار رقابت انتخاباتی، بلکه کارخانه‌های تولید سیاست‌مدار و مدیر هستند. و تا زمانی که این نقش ایفا نشود، دموکراسی روی پای خود نمی‌ایستد. احزاب برای اینکه به نهادهای واقعی و ملی تبدیل شوند، باید بتوانند اقوام، اقلیت‌ها و مناطق محروم را در خود جای دهند. در ایران، یکی از ریشه‌های بی‌اعتمادی تاریخی نسبت به سیاست، این بوده که احزاب و حکومت‌ها اغلب مرکزگرا بوده‌اند و مناطق دور از مرکز، چه قومی و چه جغرافیایی، کمتر نمایندگی واقعی یافته‌اند.حزبی که فقط در تهران یا چند شهر بزرگ دفتر داشته باشد و تنها به زبان رسمی سخن بگوید، نمی‌تواند خود را «ملی» بنامد. اگر احزاب بخواهند به ستون‌های دموکراسی بدل شوند، باید شاخک‌های محلی و منطقه‌ای فعال داشته باشند. این یعنی دفاتر حزبی در استان‌ها، ارتباط مستقیم با شوراهای محلی و تشکیل کمیته‌های ویژه برای مسائل مناطق محروم.یکی از ابزارهای اصلی برای این کار، شورای استانی و محلی حزب است. هر حزب باید ساختار خود را به‌گونه‌ای طراحی کند که تصمیمات از پایین به بالا منتقل شوند. مثلاً کمیته حزب در سیستان‌وبلوچستان یا خوزستان بتواند برنامه‌های خود را به شورای مرکزی ارائه دهد و در تدوین سیاست‌های کلان حزب نقش واقعی داشته باشد. این مشارکت مستقیم باعث می‌شود مردم مناطق حاشیه‌ای احساس کنند صدایشان در سطح ملی شنیده می‌شود.موضوع زبان و فرهنگ نیز اهمیت حیاتی دارد. حزب سیاسی باید به زبان مردم سخن بگوید. یعنی بیانیه‌ها، برنامه‌ها و نشست‌های حزبی در مناطق مختلف باید به زبان محلی هم ارائه شوند. این کار نه تهدیدی برای وحدت ملی، بلکه تقویتی برای آن است، چون مردم احساس می‌کنند که حزب هویت و فرهنگشان را به رسمیت می‌شناسد.اقلیت‌های دینی نیز باید جایگاهی روشن در احزاب داشته باشند. در جمهوری نوین، هیچ شهروندی نباید به خاطر دین یا مذهبش از مشارکت سیاسی محروم باشد. احزاب باید نه‌تنها در سطح شعار، بلکه در ساختار داخلی خود کرسی‌هایی برای نمایندگان اقلیت‌ها در نظر بگیرند. این اقدام مانع از آن می‌شود که اقلیت‌ها خود را بی‌پناه یا نادیده گرفته‌شده بدانند.در مناطق محروم، نقش احزاب حتی از مرکز هم مهم‌تر است. این مناطق سال‌ها از توسعه عقب مانده‌اند و مردمشان نسبت به سیاست‌مداران بدبین هستند. اگر حزب بتواند در این مناطق پروژه‌های اجتماعی کوچک، مثل کلاس‌های آموزش، طرح‌های محیط زیستی یا خدمات داوطلبانه، اجرا کند، اعتماد عمومی به‌تدریج بازسازی خواهد شد. به این ترتیب، حزب نه‌فقط در انتخابات، بلکه در زندگی روزمره مردم حضور پیدا می‌کند.از سوی دیگر، باید مراقب بود که احزاب به ابزار سوءاستفاده از شکاف‌های قومی و مذهبی تبدیل نشوند. قانون باید روشن کند که احزاب حق ندارند از قومیت یا مذهب برای تفرقه‌افکنی و نفرت‌پراکنی استفاده کنند. در عوض، احزاب باید بستر گفت‌وگو میان اقوام و گروه‌های مختلف باشند.در نهایت، حضور واقعی اقوام، اقلیت‌ها و مناطق محروم در احزاب باعث می‌شود سیاست ملی به سیاستی شامل و متکثر تبدیل شود. چنین سیاستی هم وحدت کشور را تقویت می‌کند و هم به رفع تبعیض‌های تاریخی کمک می‌نماید.به بیان دیگر، حزبی که در دل مناطق محروم ریشه بدواند و همه اقوام و گروه‌ها را در خود جای دهد، حزبی واقعی و پایدار خواهد بود. و تنها چنین احزابی می‌توانند پایه‌های دموکراسی و عدالت اجتماعی را محکم کنند.

یکی از اساسی‌ترین چالش‌های ایران در یک قرن گذشته، تمرکز افراطی منابع و قدرت در مرکز و محروم‌سازی مناطق پیرامونی بوده است. تهران و چند کلان‌شهر بخش عمده بودجه، زیرساخت‌ها، صنایع و فرصت‌ها را بلعیده‌اند، درحالی‌که استان‌ها و نواحی دیگر با فقر، بیکاری، مهاجرت اجباری و نابودی محیط‌زیست دست‌وپنجه نرم می‌کنند. عدالت فضایی و توازن منطقه‌ای یعنی بازطراحی ساختار توسعه و حکمرانی به‌گونه‌ای که همه شهروندان، صرف‌نظر از محل زندگی‌شان، از فرصت‌های برابر بهره‌مند شوند.این عدالت نخست از بازتوزیع عادلانه منابع آغاز می‌شود. درآمدهای نفت، گاز، معادن و سایر منابع طبیعی نباید صرفاً در مرکز خرج شود، بلکه باید به‌طور متوازن میان همه استان‌ها توزیع گردد. هر استان باید سهم مشخص و شفافی از درآمد ملی داشته باشد و شهروندان بتوانند ببینند این سهم در کجا خرج می‌شود.گام بعدی، تمرکززدایی واقعی در مدیریت است. عدالت منطقه‌ای تنها با اختصاص بودجه محقق نمی‌شود، بلکه باید به استان‌ها و شهرها اختیار تصمیم‌گیری داده شود. شوراهای استانی باید بتوانند درباره توسعه محلی خود تصمیم بگیرند: کدام پروژه اولویت دارد، چه نوع سرمایه‌گذاری لازم است و چگونه باید منابع هزینه شود. حکومت مرکزی تنها وظیفه نظارت و هماهنگی کلان را داشته باشد، نه اداره جزئیات زندگی محلی.عدالت فضایی همچنین با توسعه زیرساخت‌های متوازن گره خورده است. بسیاری از مناطق ایران هنوز از راه‌های استاندارد، راه‌آهن، اینترنت پرسرعت یا خدمات بهداشتی مناسب محروم‌اند. بدون این زیرساخت‌ها، توسعه‌ای پایدار شکل نمی‌گیرد. سیاست‌گذاری باید به‌گونه‌ای باشد که سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مناطق محروم اولویت بیشتری نسبت به توسعه مراکز اشباع‌شده داشته باشد.مسئله دیگر، اشتغال و فرصت‌های اقتصادی محلی است. جوانان بسیاری در استان‌های مرزی یا محروم مجبور به مهاجرت به کلان‌شهرها می‌شوند، چون شغل و امکانات در منطقه خودشان وجود ندارد. این روند هم باعث نابودی سرمایه انسانی محلی می‌شود و هم فشار شدیدی بر شهرهای بزرگ وارد می‌کند. راهکار، حمایت از صنایع بومی، کشاورزی پایدار، گردشگری محلی و سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارهای کوچک و متوسط در همان مناطق است.عدالت فضایی باید به عدالت محیط‌زیستی هم توجه کند. بسیاری از مناطق محروم ایران مثل خوزستان، سیستان‌وبلوچستان یا کردستان نه‌تنها از نظر اقتصادی عقب نگه‌داشته شده‌اند، بلکه قربانی سیاست‌های مخرب زیست‌محیطی نیز بوده‌اند: خشک شدن تالاب‌ها، آلودگی هوا، بی‌آبی و نابودی جنگل‌ها. عدالت منطقه‌ای یعنی منابع طبیعی هر منطقه در وهله نخست برای رفاه مردم همان منطقه به کار رود و توسعه پایدار جایگزین بهره‌کشی کوتاه‌مدت شود.بُعد فرهنگی نیز حیاتی است. عدالت فضایی تنها به اقتصاد و زیرساخت محدود نیست، بلکه به به‌رسمیت شناختن هویت‌های محلی هم نیاز دارد. مناطق مختلف ایران فرهنگ، زبان و سنت‌های غنی دارند که باید در نظام آموزشی و رسانه‌ای منعکس شوند. اگر شهروندان احساس کنند که فرهنگ و زبانشان در حاشیه قرار گرفته، عدالت اقتصادی هم نمی‌تواند نارضایتی آن‌ها را جبران کند.نکته کلیدی در عدالت فضایی، شفافیت در توزیع منابع است. همه بودجه‌ها، پروژه‌ها و شاخص‌های توسعه باید به تفکیک استان‌ها منتشر شود. مردم هر استان باید بتوانند ببینند چه سهمی از منابع ملی به منطقه‌شان رسیده و در چه پروژه‌هایی هزینه شده است. این شفافیت هم جلوی تبعیض را می‌گیرد و هم اعتماد عمومی را تقویت می‌کند.به بیان ساده، عدالت فضایی و توازن منطقه‌ای یعنی پایان دادن به نگاه مرکزگرایانه و آغاز دوره‌ای که ایران از مجموع مناطق برابر و توانمند تشکیل شود. اگر این اصل محقق نشود، شکاف‌های اقتصادی،

اجتماعی و قومی هر روز عمیق‌تر خواهد شد و انسجام ملی به خطر می‌افتد. اما اگر اجرا شود، ایران می‌تواند به کشوری بدل شود که هر شهروند، در هر گوشه‌ای از سرزمین، فرصت زندگی شرافتمندانه و برابر دارد. برای اجرای عدالت فضایی، لازم است ابزارهای عملی و سازوکارهای روشن طراحی شوند تا این اصل به یک شعار تزئینی تبدیل نشود. تجربه تاریخی نشان داده هر جا سیاست‌های منطقه‌ای بدون ضمانت اجرایی و سازوکار عملی تدوین شده‌اند، عملاً به حاشیه رانده شده‌اند.

ابزار نخست: بودجه‌بندی عادلانه: سهم هر استان باید بر اساس شاخص‌های جمعیت، محرومیت، سطح توسعه و نیازهای زیست‌محیطی تعیین شود. این سهم باید در قالب «فرمول توزیع بودجه ملی» مشخص گردد و همه ساله در سامانه‌ای شفاف منتشر شود. به‌عنوان نمونه، اگر استان خوزستان به دلیل تولید نفت و گاز فشار زیست‌محیطی بالاتری را تحمل می‌کند، باید سهم بیشتری از درآمدهای نفتی مستقیماً به پروژه‌های توسعه محلی آن اختصاص یابد.

ابزار دوم: تمرکززدایی نهادی: برای آنکه عدالت منطقه‌ای از سطح بودجه فراتر رود، باید اختیار تصمیم‌گیری به شوراهای استانی و محلی منتقل شود. این شوراها می‌توانند درباره اولویت‌های توسعه‌ای تصمیم بگیرند: آیا استان نیاز فوری به شبکه آبرسانی دارد یا به سرمایه‌گذاری در آموزش و دانشگاه‌ها؟ حکومت مرکزی تنها نقش هماهنگ‌کننده و ناظر داشته باشد، نه تصمیم‌گیرنده جزئی.

ابزار سوم: توسعه زیرساخت‌های متوازن: زیرساخت‌های ارتباطی و خدماتی (راه‌آهن، جاده، اینترنت پرسرعت، برق پایدار و بیمارستان‌های مجهز) باید به‌طور متوازن در سراسر کشور گسترش یابد. این توسعه زیربنایی شرط اصلی جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در استان‌هاست. اگر یک استان زیرساخت مناسب نداشته باشد، سرمایه‌گذار هم به آن وارد نمی‌شود و توسعه متوقف می‌ماند.

ابزار چهارم: سیاست‌گذاری ویژه برای مناطق محروم و مرزی: استان‌های مرزی معمولاً بیشترین عقب‌ماندگی و هم‌زمان بیشترین ظرفیت برای تجارت و همکاری‌های منطقه‌ای را دارند. سیاست‌های ویژه می‌تواند شامل معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌گذاری در این مناطق، ایجاد مناطق آزاد با نظارت شفاف، و توسعه پروژه‌های مشترک با کشورهای هم‌مرز باشد. این کار هم توسعه اقتصادی ایجاد می‌کند و هم انسجام ملی را تقویت می‌کند.

ابزار پنجم: عدالت زیست‌محیطی: مناطق محروم نباید قربانی سیاست‌های ملی شوند. مثلاً اگر سدی برای تأمین برق یا کشاورزی ساخته می‌شود، نباید باعث خشک‌شدن تالاب یا مهاجرت اجباری مردم محلی شود. اصل «توسعه پایدار منطقه‌ای» باید در همه پروژه‌ها رعایت شود، به این معنا که مردم همان منطقه نخستین بهره‌برداران از منابع طبیعی محل زندگی‌شان باشند.

ابزار ششم: پیوند اقتصاد محلی با سیاست ملی: هر منطقه باید بر پایه ظرفیت‌های بومی خود توسعه یابد. کشاورزی در شمال و غرب، انرژی در جنوب، گردشگری در مرکز و شرق، و تجارت مرزی در استان‌های پیرامونی باید تقویت شوند. این سیاست متنوع، هم عدالت اقتصادی می‌آورد و هم اقتصاد ملی را در برابر بحران‌ها مقاوم‌تر می‌کند.

ابزار هفتم: شفافیت و پاسخ‌گویی منطقه‌ای: هر استان باید گزارش سالانه «توسعه منطقه‌ای» منتشر کند. این گزارش شامل بودجه دریافتی، پروژه‌های اجراشده، شاخص‌های توسعه (مثل نرخ بیکاری، دسترسی به آب سالم،

کیفیت آموزش و خدمات درمانی) و مقایسه آن با سال‌های قبل باشد. انتشار این گزارش‌ها به شهروندان امکان می‌دهد تا کارآمدی مدیران محلی و ملی را بسنجند و مطالبه‌گری کنند.اگر این ابزارها به‌طور هم‌زمان اجرا شوند، عدالت فضایی و توازن منطقه‌ای نه یک سیاست نمادین بلکه به یک اصل بنیادین حکمرانی بدل خواهد شد. در چنین الگویی، هر شهروند ایرانی، صرف‌نظر از محل زندگی‌اش، فرصت برابر برای رشد و زندگی انسانی خواهد داشت و دیگر تفاوت میان «مرکز» و «حاشیه» معنای سابق را نخواهد داشت. برای آنکه عدالت فضایی از شعار به عمل برسد، لازم است یک نقشه راه مرحله‌ای طراحی شود که گام‌به‌گام نشان دهد چگونه می‌توان تمرکززدایی، توزیع عادلانه منابع و توسعه متوازن را محقق کرد.

مرحله اول: بازنگری در قانون اساسی و بودجه‌بندی ملی (سال ۱ تا ۲)

• اصل «عدالت فضایی» باید به‌طور صریح در قانون اساسی ثبت شود، تا هیچ دولت یا مجلسی نتواند آن را نادیده بگیرد.

• فرمول توزیع بودجه میان استان‌ها باید بر اساس جمعیت، محرومیت و ظرفیت‌های محلی تعیین شود.

• ایجاد سامانه شفاف «بودجه ملی به تفکیک استان» تا مردم ببینند سهم منطقه‌شان از درآمد کشور چیست و چگونه هزینه می‌شود.

مرحله دوم: تشکیل شوراهای استانی و محلی قدرتمند (سال ۲ تا ۳)

• شوراهای منتخب استانی باید اختیار تصمیم‌گیری درباره اولویت‌های توسعه محلی داشته باشند.

• دولت مرکزی تنها نقش نظارتی و هماهنگ‌کننده داشته باشد، نه تصمیم‌گیری جزئی.

• ایجاد نهاد «دیوان عدالت فضایی» برای بررسی شکایات مناطق در صورت تبعیض در تخصیص منابع.

مرحله سوم: تمرکز بر زیرساخت‌های پایه‌ای (سال ۳ تا ۵)

• اولویت نخست توسعه راه‌آهن، جاده‌های استاندارد، اینترنت پرسرعت و بیمارستان‌های مجهز در استان‌های محروم باشد.

• طرح «یک استان، یک دانشگاه جامع» برای تضمین دسترسی برابر به آموزش عالی.

• ایجاد صندوق ویژه توسعه زیرساختی برای مناطق مرزی و محروم.

مرحله چهارم: توانمندسازی اقتصاد محلی (سال ۴ تا ۷)

• حمایت از صنایع کوچک و متوسط متناسب با ظرفیت‌های محلی.

• اعطای معافیت‌های مالیاتی و تسهیلات ویژه برای سرمایه‌گذاری در مناطق کم‌برخوردار.

• توسعه کشاورزی پایدار، گردشگری محلی و تجارت مرزی به‌عنوان پایه‌های اقتصاد منطقه‌ای.

مرحله پنجم: عدالت زیست‌محیطی (سال ۵ تا ۸)

• الزام همه پروژه‌های ملی و محلی به ارزیابی دقیق زیست‌محیطی.

• اولویت دادن به احیای تالاب‌ها، مراتع و منابع آبی در استان‌هایی که دچار بحران محیطی شده‌اند.

• ایجاد «صندوق جبران خسارت زیست‌محیطی» برای استان‌هایی که منابعشان برای منافع ملی استخراج می‌شود (مثل نفت و معادن).

مرحله ششم: شفافیت و ارزیابی مردمی (سال ۶ تا ۱۰)

• انتشار گزارش‌های سالانه «توسعه منطقه‌ای» به تفکیک استان‌ها.

• برگزاری نشست‌های عمومی در استان‌ها برای بررسی عملکرد مدیران محلی در تحقق عدالت فضایی.

• ایجاد شاخص ملی عدالت فضایی و رتبه‌بندی استان‌ها بر اساس سطح دسترسی به آموزش، بهداشت، زیرساخت و اشتغال.

مرحله هفتم: تثبیت و فرهنگ‌سازی (از سال ۱۰ به بعد)

• آموزش عدالت فضایی در مدارس و دانشگاه‌ها، تا نسل آینده این اصل را به‌عنوان یک ارزش غیرقابل‌چشم‌پوشی بپذیرد.

• رسانه‌های ملی و محلی موظف باشند به‌طور مستمر درباره عدالت فضایی اطلاع‌رسانی کنند.

• تقویت هویت ملی بر پایه برابری همه مناطق، نه تمرکز بر یک یا دو شهر بزرگ.

این نقشه راه، عدالت فضایی را از یک سیاست مقطعی به یک اصل نهادی و فرهنگی تبدیل می‌کند. در چنین ساختاری، مردم مناطق محروم دیگر احساس نمی‌کنند که شهروند درجه‌دو هستند و انسجام ملی نه با اجبار سیاسی، بلکه با احساس واقعی برابری تقویت خواهد شد. برای درک بهتر اینکه عدالت فضایی چگونه می‌تواند در عمل پیاده شود، نگاه به نمونه‌های جهانی مفید است. کشورهای مختلف با شرایط گوناگون نشان داده‌اند که اگر سیاست‌گذاری درست و نهادهای پایدار وجود داشته باشند، شکاف‌های منطقه‌ای قابل کاهش‌اند. ایران می‌تواند از این تجربه‌ها درس بگیرد، هرچند باید آن‌ها را متناسب با شرایط بومی خود تطبیق دهد.نمونه آلمان: پس از اتحاد دو آلمان، شرق آلمان نسبت به غرب بسیار محروم‌تر بود. دولت فدرال با برنامه‌ای به نام «پیمان همبستگی» بخشی از مالیات ملی را مستقیماً به توسعه شرق اختصاص داد. نتیجه این شد که طی دو دهه، شکاف اقتصادی و زیرساختی شرق و غرب به‌طور چشمگیری کاهش یافت. درس مهم این تجربه برای ایران این است که می‌توان با انتقال هدفمند منابع و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، مناطق عقب‌مانده را به سطح مناطق پیشرفته رساند.نمونه برزیل: در برزیل، شهر پورتو آلگره مدل «بودجه‌ریزی مشارکتی» را اجرا کرد. در این مدل، شهروندان هر سال به‌طور مستقیم تصمیم می‌گیرند که بخشی از بودجه شهر صرف چه پروژه‌هایی شود. این سیاست هم به بهبود عدالت شهری کمک کرد و هم اعتماد مردم به حکومت محلی را افزایش داد. برای ایران، چنین الگویی می‌تولند به‌ویژه در استان‌های محروم مفید باشد، جایی که مردم باید احساس کنند در تخصیص منابع نقشی واقعی دارند.نمونه هند: هند کشوری با تنوع عظیم قومی و منطقه‌ای است. برای جلوگیری از تمرکز قدرت، ساختار اداری این کشور به‌گونه‌ای طراحی شده که ایالت‌ها اختیار گسترده در مدیریت اقتصادی، آموزشی و فرهنگی خود دارند. همین تمرکززدایی یکی از دلایل بقای دموکراسی هند در کشوری به‌شدت متنوع بوده است. پیام این تجربه برای ایران روشن است: تمرکززدایی نهادی نه تهدید، بلکه تضمینی برای انسجام ملی است.نمونه کره جنوبی: در دهه‌های گذشته، سئول تقریباً همه سرمایه‌ها و فرصت‌ها را جذب می‌کرد. دولت کره جنوبی با سیاست «شهرهای نوین» سرمایه‌گذاری را به مناطق دیگر هدایت کرد، دانشگاه‌ها و مراکز صنعتی در استان‌ها ایجاد نمود و مهاجرت به سئول را کنترل کرد. ایران هم می‌تواند با توسعه شهرهای متوسط و ایجاد قطب‌های صنعتی و دانشگاهی در

خارج از تهران، تعادل فضـــایی ایجاد کند.نمونه نروژ: نروژ درآمد نفتی عظیمی دارد، اما برای جلوگیری از تبعیض منطقه‌ای، این درآمد را در «صندوق ثروت ملی» ذخیره کرده و به‌طور متوازن میان نسل‌ها و مناطق توزیع می‌کند. در نتیجه، هیچ منطقه‌ای احساس نمی‌کند که از منابع طبیعی خود بی‌بهره مانده است. ایران با منابع گسترده نفت، گاز و معادن می‌تواند الگویی مشابه ایجاد کند: تخصیص بخشی از درآمدهای نفتی و معدنی به صندوق‌های توسعه منطقه‌ای.

از همه این نمونه‌ها می‌توان سه درس اصلی گرفت:

۱. توزیع هدفمند منابع به نفع مناطق محروم کلید کاهش شکاف‌هاست.

۲. تمرکززدایی نهادی مشارکت مردم را افزایش می‌دهد و احساس تعلق به کشور را تقویت می‌کند.

۳. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و آموزش اساس هرگونه توسعه پایدار منطقه‌ای است.

اگر ایران این درس‌ها را با شرایط بومی خود تلفیق کند، می‌تواند ظرف یک دهه شکاف‌های تاریخی مرکز و پیرامون را به‌طور چشـــمگیری کاهش دهد. چنین تحولی نه‌تنها عدالت اقتصـــادی و اجتماعی می‌آورد، بلکه پایه‌ای برای انسجام ملی و ثبات سیاسی خواهد بود. چشم‌انداز عدالت فضایی در ایران باید به‌گونه‌ای طراحی شود که نه فقط شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی را ترمیم کند، بلکه به‌تدریج نوعی همبستگی ملی پایدار بیافریند. در این چشم‌انداز، ایران دیگر به دوگانه «مرکز قدرتمند – پیرامون محروم» تقسیم نمی‌شود، بلکه شبکه‌ای از مناطق توانمند است که هر کدام بر پایه ظرفیت‌های خود نقش ویژه‌ای در توسعه ملی ایفا می‌کنند.در این چشم‌انداز، تهران و کلان‌شهرها دیگر مرکز مطلق سیاست، اقتصاد و فرهنگ نیستند، بلکه یکی از چندین قطب ملی محسوب می‌شوند. اصفهان می‌تواند قطب فناوری‌های نوین و صنایع دانش‌بنیان باشد، خوزستان مرکز انرژی و پتروشیمی، کردستان پایگاه صنایع کشاورزی و دامداری پایدار، سیستان‌وبلوچستان دروازه تجارت با شرق، هرمزگان قطب دریایی و بندری، و خراســـان پایگاه علمی و آموزشـــی در ارتباط با آســـیای مرکزی. چنین الگویی توزیع هوشـــمندانه قدرت و منابع را جایگزین تمرکزگرایی فرساینده می‌کند.عدالت فضایی همچنین چشم‌اندازی فرهنگی دارد. در این چشم‌انداز، همه زبان‌ها و فرهنگ‌های محلی در نظام آموزشی و رسانه‌ای جایگاه رسمی دارند. کودکان در هر استان، علاوه بر زبان ملی، زبان مادری خود را نیز در مدرسه می‌آموزند و احساس می‌کنند هویتشان به رسمیت شناخته شده است. رسانه‌های ملی به همان اندازه که به فرهنگ تهران و مرکز توجه دارند، به موسیقی، ادبیات و آیین‌های محلی هم می‌پردازند. این سیاست فرهنگی، تنوع را به عامل انسجام بدل می‌کند، نه به تهدیدی برای وحدت.از نظر اقتصادی، عدالت فضایی آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن دیگر مهاجرت اجباری به کلان‌شهرها شرط زندگی بهتر نیست. جوان کرد، بلوچ یا ترکمن می‌تواند در شهر خود شغلی آبرومند پیدا کند، دانشگاهی معتبر در نزدیکی محل زندگی داشته باشد و از خدمات درمانی استاندارد بهره‌مند شود. این تغییر الگو، هم فشار جمعیتی بر کلان‌شهرها را کاهش می‌دهد و هم زندگی محلی را زنده می‌سازد.چشم‌انداز عدالت فضایی مستلزم ایجاد یک فرهنگ جدید حکمرانی است. در این فرهنگ، سیاست‌مداران و مدیران به‌جای آنکه نگاهشان به مرکز دوخته شود، خود را پاسخ‌گو به مردم منطقه می‌دانند. بودجه و پروژه‌ها نه بر اســـاس نفوذ ســـیاســـی نمایندگان مرکز، بلکه بر پایه شـــاخص‌های علمی و نیازهای واقعی توزیع می‌شوند.

از نظر زیست‌محیطی، عدالت فضایی یعنی بازسازی و حفاظت از منابع طبیعی به نفع مردم محلی. آب کارون پیش از آنکه به استان‌های دیگر منتقل شود، باید نیازهای خوزستان را تأمین کند. معادن زغال‌سنگ کرمان باید پیش از هر چیز برای توسعه پایدار همان منطقه به کار گرفته شوند. جنگل‌های شمال تنها منبع درآمد کوتاه‌مدت نیستند، بلکه سرمایه ملی‌اند که حفاظتشان حق مردم محلی و نسل‌های آینده است.چشم‌انداز عدالت فضایی به معنای برابری مطلق ریاضی میان استان‌ها نیست، بلکه یعنی هر منطقه بر اساس ظرفیت‌ها و نیازهای خود از فرصت‌های متناسب بهره‌مند شود و هیچ شهروندی صرفاً به خاطر محل تولدش محروم نباشد.

در نهایت، عدالت فضایی آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن:

- هر کودک ایرانی در هر نقطه کشور به مدرسه‌ای با کیفیت مشابه دسترسی دارد.
- هر خانواده به خدمات درمانی و زیرساخت‌های اساسی دسترسی برابر دارد.
- هر جوان فرصت اشتغال و مشارکت در توسعه محلی خود را دارد.
- هر فرهنگ و زبانی بخشی از هویت ملی شناخته می‌شود.

این چشم‌انداز نه یک آرمان دور، بلکه یک ضرورت تاریخی است. بدون آن، شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی همچنان عمیق‌تر خواهند شد و انسجام ملی در معرض تهدید دائمی قرار می‌گیرد. با آن، ایران می‌تواند الگویی از وحدت در تنوع و توسعه متوازن بسازد که هم عدالت اجتماعی را محقق کند و هم آینده‌ای پایدار و امن برای نسل‌های بعدی فراهم آورد. چشم‌انداز عدالت فضایی در ایران باید به‌گونه‌ای طراحی شود که نه فقط شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی را ترمیم کند، بلکه به‌تدریج نوعی همبستگی ملی پایدار بیافریند. در این چشم‌انداز، ایران دیگر به دوگانه «مرکز قدرتمند – پیرامون محروم» تقسیم نمی‌شود، بلکه شبکه‌ای از مناطق توانمند است که هر کدام بر پایه ظرفیت‌های خود نقش ویژه‌ای در توسعه ملی ایفا می‌کنند.در این چشم‌انداز، تهران و کلان‌شهرها دیگر مرکز مطلق سیاست، اقتصاد و فرهنگ نیستند، بلکه یکی از چندین قطب ملی محسوب می‌شوند. اصفهان می‌تواند قطب فناوری‌های نوین و صنایع دانش‌بنیان باشد، خوزستان مرکز انرژی و پتروشیمی، کردستان پایگاه صنایع کشاورزی و دامداری پایدار، سیستان‌وبلوچستان دروازه تجارت با شرق، هرمزگان قطب دریایی و بندری، و خراسان پایگاه علمی و آموزشی در ارتباط با آسیای مرکزی. چنین الگویی توزیع هوشمندانه قدرت و منابع را جایگزین تمرکزگرایی فرساینده می‌کند.عدالت فضایی همچنین چشم‌اندازی فرهنگی دارد. در این چشم‌انداز، همه زبان‌ها و فرهنگ‌های محلی در نظام آموزشی و رسانه‌ای جایگاه رسمی دارند. کودکان در هر استان، علاوه بر زبان ملی، زبان مادری خود را نیز در مدرسه می‌آموزند و احساس می‌کنند هویتشان به رسمیت شناخته شده است. رسانه‌های ملی به همان اندازه که به فرهنگ تهران و مرکز توجه دارند، به موسیقی، ادبیات و آیین‌های محلی هم می‌پردازند. این سیاست فرهنگی، تنوع را به عامل انسجام بدل می‌کند، نه به تهدیدی برای وحدت.از نظر اقتصادی، عدالت فضایی آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن دیگر مهاجرت اجباری به کلان‌شهرها شرط زندگی بهتر نیست. جوان کرد، بلوچ یا ترکمن می‌تواند در شهر خود شغلی آبرومند پیدا کند، دانشگاهی معتبر در نزدیکی محل زندگی داشته باشد و از خدمات درمانی استاندارد بهره‌مند شود. این تغییر الگو، هم فشار جمعیتی بر کلان‌شهرها را کاهش می‌دهد و هم زندگی محلی را زنده می‌سازد.چشم‌انداز عدالت فضایی مستلزم ایجاد یک فرهنگ جدید حکمرانی است. در این

فرهنگ، سیاست‌مداران و مدیران به‌جای آنکه نگاهشان به مرکز دوخته شود، خود را پاسخ‌گو به مردم منطقه می‌دانند. بودجه و پروژه‌ها نه بر اساس نفوذ سیاسی نمایندگان مرکز، بلکه بر پایه شاخص‌های علمی و نیازهای واقعی توزیع می‌شوند.از نظر زیست‌محیطی، عدالت فضایی یعنی بازسازی و حفاظت از منابع طبیعی به نفع مردم محلی. آب کارون پیش از آنکه به استان‌های دیگر منتقل شود، باید نیازهای خوزستان را تأمین کند. معادن زغال‌سنگ کرمان باید پیش از هر چیز برای توسعه پایدار همان منطقه به کار گرفته شوند. جنگل‌های شمال تنها منبع درآمد کوتاه‌مدت نیستند، بلکه سرمایه ملی‌اند که حفاظتشان حق مردم محلی و نسل‌های آینده است.چشم‌انداز عدالت فضایی به معنای برابری مطلق ریاضی میان استان‌ها نیست، بلکه یعنی هر منطقه بر اساس ظرفیت‌ها و نیازهای خود از فرصت‌های متناسب بهره‌مند شود و هیچ شهروندی صرفاً به خاطر محل تولدش محروم نباشد.در نهایت، عدالت فضایی آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن:

- **هر کودک ایرانی در هر نقطه کشور به مدرسه‌ای با کیفیت مشابه دسترسی دارد.**
- **هر خانواده به خدمات درمانی و زیرساخت‌های اساسی دسترسی برابر دارد.**
- **هر جوان فرصت اشتغال و مشارکت در توسعه محلی خود را دارد.**
- **هر فرهنگ و زبانی بخشی از هویت ملی شناخته می‌شود.**

این چشم‌انداز نه یک آرمان دور، بلکه یک ضرورت تاریخی است. بدون آن، شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی همچنان عمیق‌تر خواهند شد و انسجام ملی در معرض تهدید دائمی قرار می‌گیرد. با آن، ایران می‌تواند الگویی از وحدت در تنوع و توسعه متوازن بسازد که هم عدالت اجتماعی را محقق کند و هم آینده‌ای پایدار و امن برای نسل‌های بعدی فراهم آورد. برای اینکه عدالت فضایی در ایران تنها یک اصل اخلاقی یا آرزو نباشد و به‌عنوان سیاستی نهادی و پایدار عمل کند، نیاز به طراحی یک مدل نهادی ویژه است؛ مدلی که تضمین کند توزیع منابع، تمرکززدایی و توسعه متوازن تحت تأثیر سلیقه دولت‌های مقطعی قرار نگیرد و بخشی دائمی از حکمرانی کشور باشد.

۱. شورای ملی عدالت فضایی:یک نهاد مستقل و فرابخشی باید ایجاد شود که مسئول اصلی سیاست‌گذاری و پایش عدالت فضایی باشد. این شورا متشکل از نمایندگان استان‌ها، اقتصاددانان، متخصصان محیط‌زیست، جامعه‌شناسان و نمایندگان جامعه مدنی خواهد بود. وظیفه‌اش تعیین شاخص‌های عدالت فضایی، نظارت بر توزیع بودجه و ارائه گزارش سالانه به عموم مردم است. این شورا باید خارج از نفوذ دولت‌ها فعالیت کند و گزارش‌هایش الزام‌آور باشد.

۲. دیوان عدالت فضایی:یک مرجع قضایی ویژه برای رسیدگی به شکایات استان‌ها و شهروندان در زمینه تبعیض منطقه‌ای. اگر استانی مدعی شود سهم بودجه‌اش به‌طور غیرعادلانه کاهش یافته یا پروژه‌هایش متوقف شده، می‌تواند به این دیوان شکایت کند. دیوان موظف است با اتکا به قانون اساسی و شاخص‌های ملی عدالت فضایی، حکم صادر کند و دولت را ملزم به اصلاح رویه کند.

۳. صندوق توسعه منطقه‌ای:درآمدهای نفت، گاز و معادن باید بخشی الزاماً به صندوق‌های توسعه منطقه‌ای اختصاص یابد. هر استان سهم مشخص خود را در این صندوق دارد و این منابع فقط برای پروژه‌های زیرساختی و توسعه‌ای همان منطقه قابل استفاده است، نه برای هزینه‌های جاری دولت مرکزی. به این ترتیب، مردم مناطق

منابع طبیعی احساس می‌کنند سهمی مستقیم از آن دارند.

۴. سامانه ملی شفافیت منطقه‌ای: تمامی داده‌های مربوط به بودجه، پروژه‌ها، نرخ بیکاری، کیفیت خدمات بهداشتی و آموزشی، وضعیت محیط‌زیست و زیرساخت‌ها باید به تفکیک استان‌ها منتشر شود. این سامانه یک «داشبورد ملی عدالت فضایی» خواهد بود که هر شهروند بتواند وضعیت منطقه خود را ببیند و آن را با دیگر مناطق مقایسه کند. شفافیت، بزرگ‌ترین ابزار برای جلوگیری از تبعیض پنهان است.

۵. پارلمان منطقه‌ای: در کنار مجلس ملی، می‌توان نهادی به نام «مجمع مناطق» یا «پارلمان منطقه‌ای» ایجاد کرد. نمایندگان این پارلمان از شوراهای استانی انتخاب می‌شوند و وظیفه‌شان بررسی سیاست‌های توسعه‌ای و تأثیر آن‌ها بر مناطق مختلف است. این پارلمان می‌تواند لوایح ملی را از منظر عدالت فضایی بررسی کند و در صورت مشاهده تبعیض، خواستار اصلاح آن‌ها شود.

۶. بودجه‌ریزی مشارکتی استانی: هر استان موظف باشد بخشی از بودجه خود را از طریق سازوکار مشارکتی با مردم هزینه کند. به این معنا که شهروندان و شوراهای محلی تصمیم بگیرند بودجه صرف کدام پروژه شود: مدرسه، بیمارستان، شبکه آبرسانی یا جاده. این مشارکت هم شفافیت را بالا می‌برد و هم احساس تعلق مردم به توسعه محلی را تقویت می‌کند.

۷. شاخص ملی عدالت فضایی: برای سنجش پیشرفت، باید شاخصی ترکیبی طراحی شود که دسترسی به آموزش، بهداشت، شغل، زیرساخت، محیط‌زیست سالم و مشارکت سیاسی را در همه استان‌ها اندازه‌گیری کند. این شاخص هر سال منتشر شود و رتبه استان‌ها را نشان دهد. به این ترتیب، فشار افکار عمومی و رسانه‌ها به سمت بهبود وضعیت مناطق محروم افزایش می‌یابد.

با چنین مدلی، عدالت فضایی نه وابسته به دولت‌ها و نه یک سیاست کوتاه‌مدت، بلکه نهادی پایدار و الزام‌آور خواهد شد. این نهادها تضمین می‌کنند که هیچ استان یا منطقه‌ای صرفاً به دلیل دور بودن از مرکز یا نداشتن نفوذ سیاسی، از توسعه محروم نماند.به بیان ساده، این مدل نهادی عدالت فضایی را از سطح شعار و اراده سیاسی به سطح قانون، قضا، شفافیت و مشارکت اجتماعی منتقل می‌کند. و تنها در این سطح است که می‌توان مطمئن بود عدالت منطقه‌ای به بخشی پایدار از جمهوری نوین تبدیل خواهد شد.

یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های کشورداری در ایران این است که دین چه جایگاهی در سیاست و حکومت باید داشته باشد. تجربه دهه‌های گذشته نشان داده که آمیزش مستقیم دین و حکومت نه‌تنها به تقویت اخلاق اجتماعی نینجامیده، بلکه خود به منبع فساد، تبعیض و سرکوب بدل شده است. وقتی دین ابزار قدرت می‌شود، هم ایمان مردم تضعیف می‌شود و هم سیاست از مسیر عقلانیت و عدالت خارج می‌گردد. بنابراین، در جمهوری نوین اصل بنیادین باید بر جدا کردن دین از حکومت و تأمین آزادی کامل باورها استوار باشد.این جدایی به معنای دشمنی با دین نیست، بلکه به معنای احترام به ایمان شهروندان است. هر کس حق دارد دین، مذهب یا جهان‌بینی شخصی خود را داشته باشد و آزادانه آن را در زندگی فردی و جمعی‌اش ابراز کند، اما هیچ دین یا مذهب خاصی نباید جایگاه رسمی در ساختار حکومت داشته باشد. قانون باید تنها بر پایه حقوق برابر شهروندان و اصول دموکراسی نوشته شود، نه بر اساس تفاسیر دینی یا ایدئولوژیک.برای روشن شدن این اصل، باید چند نکته اساسی رعایت شود: **نخست،** حکومت لائیک و بی‌طرف. یعنی دولت هیچ دینی را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد، بودجه عمومی را صرف ترویج یک مذهب نمی‌کند و قوانین عمومی را از منابع دینی استخراج نمی‌سازد. وظیفه دولت، تأمین برابری و آزادی است، نه داوری در امور ایمانی.**دوم،** آزادی دین و وجدان. هر شهروند آزاد است دین داشته باشد یا نداشته باشد، دینش را تغییر دهد یا حتی هیچ باوری نداشته باشد. هیچ نهاد دولتی حق ندارد فردی را بابت باور یا بی‌باوری‌اش مجازات یا تبعیض کند.**سوم،** قانون بالاتر از تفسیر دینی. قوانین کشور باید بر اساس حقوق بشر، عدالت اجتماعی و منافع ملی نوشته شوند. اگرچه متون دینی می‌توانند الهام‌بخش اخلاق فردی باشند، اما نباید مبنای الزام‌آور قوانین عمومی قرار گیرند.**چهارم،** جایگاه دین در جامعه مدنی، نه در حکومت. مؤمنان می‌توانند انجمن‌ها، مؤسسات و نهادهای مذهبی خود را داشته باشند، همان‌طور که گروه‌های فرهنگی یا صنفی فعالیت می‌کنند. اما این نهادها بخشی از جامعه مدنی‌اند، نه حکومت. آن‌ها می‌توانند در چارچوب قانون فعالیت کنند، اما حق دخالت در اداره کشور را ندارند.**پنجم،** آموزش عمومی بی‌طرف. نظام آموزشی نباید ابزار تبلیغ یک مذهب خاص باشد. مدارس باید بر علوم، مهارت‌ها و آموزش حقوق شهروندی تمرکز کنند. آموزش دینی می‌تواند به‌صورت اختیاری و در چارچوب خانواده یا نهادهای مدنی ارائه شود، اما نباید بخشی از برنامه اجباری دولت باشد.**ششم،** جلوگیری از سوءاستفاده سیاسی از دین. قانون باید صراحتاً استفاده از نمادها و باورهای دینی برای کسب قدرت سیاسی را محدود کند. دین وقتی ابزار قدرت شود، فسادآورترین شکل خود را پیدا می‌کند.با این چارچوب، دین جایگاه شرافتمندانه خود را به‌عنوان یک انتخاب فردی و فرهنگی حفظ می‌کند و دیگر به ابزار تبعیض یا سرکوب بدل نمی‌شود. شهروندان دیندار و بی‌دین در کنار هم زندگی می‌کنند و تنها معیار مشترکشان برای همزیستی، قانون برابر و دموکراتیک خواهد بود.به بیان دیگر، نقش دین در سیاست و حکومت باید به سطح جامعه و اخلاق فردی محدود شود، نه به قانون و قدرت. جمهوری نوین اگر می‌خواهد پایدار بماند، باید دین را از حکومت جدا کند و هم‌زمان آزادی دینی را تضمین نماید. این تنها مدلی است که هم ایمان را از فساد قدرت محافظت می‌کند و هم حکومت را از دخالت ایدئولوژی در قانون‌گذاری و مدیریت دور نگه می‌دارد. جدایی دین از حکومت اگر صرفاً به‌صورت یک اصل انتزاعی بیان شود، در عمل ممکن است با سوءبرداشت یا مقاومت روبه‌رو شود. به همین دلیل لازم است یک مدل بومی لائیسیته طراحی شود که با واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران سازگار باشد.

در ایران، دین همواره بخشی از هویت فرهنگی و اجتماعی مردم بوده است، اما تجربه حکومت دینی نشان داد که وقتی مذهب به قدرت گره می‌خورد، نه دین باقی می‌ماند و نه عدالت. بنابراین مدل بومی لائیسیته در ایران باید بر سه ستون استوار باشد: آزادی دین، بی‌طرفی دولت و محدودسازی قدرت مذهبی در سیاست.در سطح نهادی، باید چند گام اساسی برداشته شود:

۱. قانون اساسی لائیک

قانون اساسی باید صراحتاً اعلام کند که هیچ دین یا مذهب خاصی جایگاه رسمی در حکومت ندارد. اصل برابری همه شهروندان صرف‌نظر از باورشان باید پایه‌ای غیرقابل تغییر باشد. این اصل باید فراتر از هر تفسیر یا تغییر سیاسی تضمین شود.

۲. دادگستری مستقل از شریعت

قوه قضائیه باید صرفاً بر پایه قانون مدنی و اصول حقوق بشر عمل کند، نه متون یا تفاسیر دینی. اگر فردی بخواهد در زندگی شخصی‌اش از قواعد دینی پیروی کند، آزاد است، اما هیچ دادگاهی نباید حکم خود را بر اساس شریعت صادر کند.

۳. آموزش عمومی بی‌طرف

مدارس و دانشگاه‌ها باید فضایی خنثی از نظر دینی داشته باشند. درس‌های علوم، تاریخ و حقوق باید بر پایه پژوهش علمی و اصول حقوق شهروندی باشد. آموزش دینی می‌تواند به شکل اختیاری و خارج از نظام اجباری آموزش دولتی ارائه شود، اما هرگز نباید ابزار ایدئولوژیک حکومت شود.

۴. ممنوعیت دخالت نهادهای مذهبی در سیاست

هیچ نهاد دینی نباید حق تأسیس حزب سیاسی یا دخالت مستقیم در انتخابات داشته باشد. روحانیون و رهبران مذهبی می‌توانند مانند هر شهروندی رأی دهند و دیدگاهشان را ابراز کنند، اما نهاد مذهبی به‌عنوان یک قدرت سازمان‌یافته نباید در ساختار سیاسی حضور داشته باشد.

۵. تضمین آزادی وجدان و باور

هر شهروند حق دارد مذهب خود را تغییر دهد یا هیچ مذهبی نداشته باشد. این آزادی باید به‌صورت قانونی و عملی تضمین شود. جرم‌انگاری تغییر دین یا بی‌باوری باید کاملاً لغو شود.

۶. حمایت قانونی از تنوع دینی و فرهنگی

اقلیت‌های دینی باید به‌طور کامل از حقوق شهروندی برابر برخوردار باشند، از حق انتخاب شدن در بالاترین مقام‌های سیاسی گرفته تا دسترسی به آموزش و خدمات عمومی. هیچ تبعیضی نباید به بهانه دین یا مذهب توجیه شود.در کنار این گام‌های نهادی، باید یک فرهنگ لائیسیته در جامعه پرورش یابد. این فرهنگ بر این اصل ساده استوار است: ایمان مسئله‌ای شخصی است، و حکومت تنها وظیفه دارد برابری و آزادی را برای همه تضمین کند.

برای پرورش این فرهنگ، رسانه‌ها و آموزش عمومی باید توضیح دهند که لائیسیته ضد دین نیست، بلکه دقیقاً برای حفظ حرمت دین و جلوگیری از آلوده‌شدن آن به قدرت است. در واقع، در یک نظام لائیک، مؤمنان و غیرمؤمنان در کنار هم زندگی می‌کنند و هیچ‌کس احساس نمی‌کند شهروند درجه‌دو است.

مدل بومی لائیسیته در ایران می‌تواند بر پایه احترام به سنت‌های دینی، اما با قطع کامل پیوند آن‌ها با حکومت شکل بگیرد. این مدل همان‌قدر که از آزادی فردی محافظت می‌کند، از دین هم محافظت می‌کند تا ابزار دست قدرت و سیاست نشود.چشم‌انداز این مدل، جامعه‌ای است که در آن مساجد، کلیساها، کنیسه‌ها، آتشکده‌ها و مراکز فرهنگی آزادانه فعالیت می‌کنند، اما هیچ‌کدام قانون‌گذار یا حاکم بر زندگی دیگران نیستند. معیار مشترک همه شهروندان فقط و فقط قانون برابر است. گذار از حکومت دینی به جمهوری لائیک، حساس‌ترین مرحله در بازسازی سیاسی ایران است. این گذار اگر به‌درستی مدیریت نشود، هم می‌تواند باعث تقویت نیروهای افراطی شود و هم به بی‌ثباتی سیاسی دامن بزند. بنابراین باید نقشه‌ای عملی طراحی کرد که هم حرمت باورهای دینی مردم حفظ شود و هم جدایی کامل دین و حکومت تحقق یابد.

گام نخست: بازنویسی قانون اساسی: در قانون اساسی جدید باید اصل «لائیسیته» به‌روشنی درج شود. این اصل شامل سه بند کلیدی است:

- حکومت هیچ دینی را رسمی نمی‌شناسد.
- همه شهروندان فارغ از دین یا بی‌دینی حقوق برابر دارند.
- هیچ قانونی نمی‌تواند بر پایه آموزه‌های دینی وضع شود، مگر آنکه با اصول حقوق بشر و برابری سازگار باشد.

گام دوم: اصلاح فوری قوه قضائیه: یکی از فوری‌ترین تغییرات باید حذف دادگاه‌های شرعی و جایگزینی کامل آن‌ها با نظام حقوق مدنی باشد. قوانین خانواده، ارث، ازدواج و طلاق باید بر پایه حقوق برابر زن و مرد بازنویسی شوند. هر فرد می‌تواند در زندگی شخصی‌اش به سنت‌های دینی پایبند باشد، اما قانون عمومی باید بی‌طرف بماند.

گام سوم: آزادی کامل وجدان و باور: جرم‌انگاری «ارتداد»، «تغییر دین» یا «بی‌دینی» باید فوراً لغو شود. هیچ‌کس نباید به خاطر باور یا بی‌باوری‌اش تحت فشار اجتماعی یا سیاسی قرار گیرد. برای اجرای عملی این اصل، باید نهادهایی برای حمایت از آزادی دینی و جلوگیری از تبعیض مذهبی تأسیس شوند.

گام چهارم: اصلاح نظام آموزشی: مدارس باید از آموزش اجباری دینی رها شوند. به جای آن، واحدهای «اخلاق شهروندی»، «حقوق بشر» و «تفکر انتقادی» تدریس شود. آموزش دینی می‌تواند به‌صورت اختیاری و غیر اجباری در چارچوب خانواده یا نهادهای مدنی انجام گیرد. این کار تضمین می‌کند که نسل جدید با حقوق برابر، آزادی اندیشه و احترام به تنوع باورها پرورش یابد.

گام پنجم: بازتعریف جایگاه نهادهای مذهبی: نهادهای مذهبی می‌توانند مانند سایر سازمان‌های مدنی فعالیت کنند: مراسم برگزار کنند، خدمات اجتماعی ارائه دهند و در زندگی فرهنگی نقش ایفا کنند. اما این نهادها هیچ نقش قانونی یا رسمی در سیاست و حکومت نخواهند داشت. بودجه عمومی نیز نباید صرف فعالیت‌های مذهبی شود؛ منابع مالی آن‌ها باید از کمک‌های داوطلبانه پیروان تأمین گردد.

گام ششم: تضمین آزادی رسانه‌ها و هنر در بیان موضوعات دینی: یکی از راه‌های جلوگیری از بازگشت سیاست دینی، ایجاد فضای آزاد برای نقد و گفت‌وگو درباره دین است. هنرمندان، نویسندگان و رسانه‌ها باید بدون ترس از سانسور یا مجازات بتوانند دین و نقش آن در جامعه را تحلیل کنند. این آزادی باعث می‌شود که جامعه با دید انتقادی و آگاهانه به موضوع دین بنگرد، نه با ترس یا تقدس‌گرایی اجباری.

گام هفتم: مدیریت دوران گذار با احترام به باورها: در جامعه‌ای مثل ایران که دین در زندگی بخش بزرگی از مردم ریشه‌دار است، جدایی دین و حکومت نباید به معنای توهین یا حذف نمادهای دینی باشد. مساجد، تکایا، معابد و آیین‌های مذهبی باید آزادانه ادامه یابند، اما بدون نقش حکومتی. بدین ترتیب، مؤمنان مطمئن می‌شوند که آزادی مذهبی‌شان محفوظ است و جدایی دین از سیاست به معنای نابودی دین نیست.

گام هشتم: تضمین امنیت در برابر افراط‌گرایی: هر گذار سیاسی فرصت‌طلبی افراط‌گرایان را به همراه دارد. بنابراین لازم است نهادهای امنیتی و قضایی مستقل به‌طور جدی جلوی گروه‌هایی را بگیرند که بخواهند با سوءاستفاده از دین یا تحریک مذهبی، روند دموکراتیک را برهم بزنند. این حفاظت باید با قانون روشن انجام شود، نه با سرکوب کور.اگر این گام‌ها به‌طور هماهنگ برداشته شود، گذار از حکومت دینی به جمهوری لائیک نه‌تنها به بحران منجر نخواهد شد، بلکه باعث بازسازی اعتماد اجتماعی و تقویت انسجام ملی خواهد شد. شهروندان درمی‌یابند که حکومت نه دشمن دین است و نه ابزار آن، بلکه نهادی بی‌طرف است که تنها مأموریتش تضمین آزادی، عدالت و برابری است. جدایی دین از حکومت اگر تنها در قانون اساسی نوشته شود ولی در فرهنگ عمومی جا نیفتد، همواره در معرض تهدید بازگشت ایدئولوژی دینی به سیاست خواهد بود. بنابراین، گذار به جمهوری لائیک باید هم‌زمان یک فرآیند فرهنگی و اجتماعی باشد، نه صرفاً حقوقی و سیاسی.برای فرهنگ‌سازی لائیسیته در ایران چند محور کلیدی ضروری است:

۱. آموزش عمومی و نسل آینده

نظام آموزشی باید به‌گونه‌ای بازسازی شود که دانش‌آموزان از همان ابتدا یاد بگیرند دین یک انتخاب شخصی است و حکومت وظیفه‌ای جز بی‌طرفی ندارد. آموزش تاریخ ایران و جهان می‌تولند نشان دهد که چگونه حکومت‌های دینی اغلب به استبداد و تبعیض منجر شده‌اند، و چگونه جدایی دین از سیاست به آزادی و توسعه کمک کرده است. به‌جای تحمیل یک ایدئولوژی، مدارس باید به کودکان بیاموزند که تفاوت باورها طبیعی است و همه در برابر قانون برابرند.

۲. نقش رسانه‌ها در تغییر گفتمان عمومی

رسانه‌های ملی و محلی باید مفهوم لائیسیته را به‌زبان ساده برای مردم توضیح دهند. بسیاری ممکن است لائیسیته را دشمنی با دین تصور کنند، در حالی که در واقع هدف آن حفاظت از دین در برابر آلوده‌شدن به قدرت است. برنامه‌های مستند، مناظره‌ها، و تولیدات فرهنگی می‌توانند این تفاوت را روشن کنند.

۳. تقویت جامعه مدنی و نهادهای غیرمذهبی

سال‌ها سیاست در ایران از طریق نهادهای مذهبی سامان یافته است. برای ایجاد توازن، باید نهادهای فرهنگی، صنفی، هنری و اجتماعی غیرمذهبی تقویت شوند تا شهروندان دریابند که زندگی جمعی می‌تواند خارج از چارچوب دینی نیز سازمان یابد. این نهادها ستون‌های جامعه مدنی نوین خواهند شد.

۴. احترام به باورهای دینی در حوزه شخصی

لائیسیته تنها زمانی پذیرفته می‌شود که مؤمنان مطمئن شوند جدایی دین و حکومت به معنای ستیز با دین نیست. مساجد، حسینیه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و آتشکده‌ها باید آزادانه به فعالیت خود ادامه دهند و حتی از نظر

قانونی حمایت شوند، اما هیچ‌کدام جایگاهی در سیاست و حکومت نداشته باشند. این جدایی محترمانه، هم آزادی دینی را تضمین می‌کند و هم اعتماد دینداران را جلب خواهد کرد.

۵. ترویج گفت‌وگو میان باورهای گوناگون

یکی از روش‌های تثبیت لائیسیته، عادی‌سازی حضور عقاید متنوع در فضای عمومی است. گفت‌وگوهای بین‌دینی، مناظره‌های آزاد میان مؤمنان و غیرمؤمنان، و برنامه‌های مشترک فرهنگی می‌تواند نشان دهد که تفاوت در باورها تهدید نیست، بلکه بخشی از واقعیت جامعه است.

۶. نقش هنر و ادبیات در فرهنگ‌سازی

شعر، رمان، سینما و تئاتر می‌توانند با زبانی ملموس تجربه مردم از سلطه دین بر سیاست و هزینه‌های آن را بازتاب دهند. هم‌زمان می‌توانند آینده‌ای را تصویر کنند که در آن شهروندان فارغ از دین یا بی‌دینی، در کنار هم با حقوق برابر زندگی می‌کنند. هنر قدرتی دارد که خشک‌ترین مفاهیم سیاسی را به تجربه‌ای انسانی و قابل لمس تبدیل کند.

۷. تجربه عملی در زندگی روزمره

فرهنگ‌سازی تنها با آموزش نظری ممکن نیست. وقتی مردم ببینند در یک اداره، بیمارستان یا دادگاه کسی به خاطر دین یا بی‌دینی‌اش تبعیض نمی‌بیند، لائیسیته برایشان به یک تجربه واقعی تبدیل می‌شود. برعکس، اگر قانون لائیک باشد ولی در عمل تبعیض ادامه یابد، اعتماد عمومی از بین خواهد رفت.به این ترتیب، لائیسیته نه‌تنها در متن قانون، بلکه در ذهن و زندگی روزمره مردم جای خواهد گرفت. جامعه‌ای که این فرهنگ را درونی کند، دیگر نه از دین برای سرکوب استفاده خواهد کرد و نه از بی‌دینی برای حذف دین. نتیجه، همزیستی آزاد و برابر همه شهروندان است. چشم‌انداز نهایی جمهوری نوین ایران در موضوع دین باید بر یک اصل ساده و روشن استوار باشد: دین در جایگاه ایمان و فرهنگ می‌ماند، حکومت در جایگاه قانون و مدیریت. این تفکیک به معنای مرزبندی خصمانه نیست، بلکه تقسیم وظایف برای حفاظت از هر دو حوزه است.در این چشم‌انداز، حکومت لائیک ایران باید سه ویژگی بنیادین داشته باشد:**اول،** بی‌طرفی کامل دولت در برابر ادیان و بی‌دینی. دولت نه مبلغ یک دین است و نه مخالف هیچ دین. همه ادیان و جهان‌بینی‌ها در فضای عمومی حق حضور دارند، اما هیچ‌کدام به‌عنوان «دین رسمی» یا «ایدئولوژی حکومتی» معرفی نمی‌شوند. این بی‌طرفی اعتماد هم دینداران و هم بی‌دینان را جلب می‌کند.**دوم،** تضمین عملی آزادی دین و وجدان. شهروندان آزادند باور داشته باشند، تغییر دهند یا هیچ دینی نداشته باشند. این آزادی شامل حق داشتن عبادتگاه، مراسم مذهبی و آموزش خصوصی است، اما هیچ‌گاه به قانون عمومی تحمیل نمی‌شود. در چنین الگویی، آزادی دینی بخشی از آزادی شهروندی است، نه ابزار کنترل سیاسی.**سوم،** برابری کامل حقوقی. هیچ شهروندی به دلیل دین یا بی‌دینی خود از حق انتخاب شدن یا انتخاب کردن محروم نمی‌شود. اقلیت‌های دینی و کسانی که هیچ باوری ندارند، دقیقاً همان حقوقی را دارند که پیروان اکثریت دارند. در این چارچوب، دین دیگر مبنای امتیاز یا محرومیت نخواهد بود.فراتر از این اصول، چشم‌انداز فرهنگی جامعه باید به سمتی برود که همزیستی باورهای متنوع بخشی از زندگی روزمره شود. در یک جمهوری لائیک، هم مسجد پررونق است و هم انجمن‌های سکولار؛ هم آیین‌های سنتی برگزار می‌شود و هم آزادی نقد آن‌ها

وجود دارد. چنین جامعه‌ای نه بر اساس حذف، بلکه بر اساس احترام متقابل استوار می‌شود.نقش نهادهای مذهبی در این چشم‌انداز، ارائه خدمات اجتماعی، فرهنگی و معنوی است، نه دخالت در قانون‌گذاری یا سیاست. آن‌ها می‌توانند مانند هر سازمان مدنی دیگر در جامعه حضور داشته باشند، اما منابع مالی‌شان باید شفاف و داوطلبانه باشد و هیچ بودجه‌ای از خزانه عمومی دریافت نکنند.چشم‌انداز نهایی جمهوری لائیک ایران این است که هر ایرانی، صرف‌نظر از دین، جنسیت، قومیت یا باور، در برابر قانون یکسان دیده شود. ایمان و وجدان به حوزه خصوصی و فرهنگی شهروندان تعلق دارد، و سیاست به حوزه عمومی و عقلانی اداره کشور. تنها در این مدل است که هم دین از آلوده‌شدن به قدرت در امان می‌ماند و هم حکومت از گرفتارشدن در دام ایدئولوژی.به این ترتیب، در جمهوری نوین، دین نه دشمن سیاست است و نه ابزار آن؛ بلکه بخشی از زندگی فرهنگی جامعه باقی می‌ماند. آنچه همه را به هم پیوند می‌دهد، نه یک عقیده مشترک، بلکه قانون مشترک و حقوق برابر است.

امنیت در جمهوری نوین نباید محدود به تعریف کلاسیک آن یعنی «دفاع نظامی از مرزها» باشد. امنیت امروز مفهومی چندبعدی است که حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی، دیجیتال و حتی فرهنگی را دربر می‌گیرد. اگر یک کشور در برابر جنگ خارجی مقاوم باشد اما مردمش از فقر، آلودگی، بیماری یا بی‌اعتمادی اجتماعی رنج ببرند، آن کشور واقعاً امن نیست. بنابراین باید به سمت امنیت فراگیر رفت؛ امنیتی که همه ابعاد زندگی شهروندان را پوشش دهد.در این الگو، امنیت ملی از امنیت انسانی جدا نیست. یعنی امنیت کشور تنها زمانی معنا دارد که تک‌تک شهروندان احساس امنیت کنند: امنیت جانی، امنیت شغلی، امنیت اجتماعی، امنیت قضایی و امنیت محیط‌زیستی. برای تحقق چنین امنیتی، باید ساختارهای حکمرانی بحران بازطراحی شوند.یکی از پایه‌های امنیت فراگیر، تاب‌آوری در برابر بحران‌هاست. ایران کشوری بحران‌خیز است: زلزله، سیل، خشکسالی، فرونشست زمین، آلودگی هوا و تغییرات اقلیمی تنها بخشی از تهدیدات طبیعی و زیست‌محیطی‌اند. در کنار آن، بحران‌های اجتماعی مثل مهاجرت گسترده، بیکاری و نابرابری نیز می‌توانند امنیت ملی را تهدید کنند. حکمرانی بحران یعنی داشتن سازوکارهایی که بتوانند این تهدیدات را پیش‌بینی، مدیریت و پس از وقوع بازسازی کنند.ساختار پیشنهادی برای حکمرانی بحران شامل چند محور است:

۱. نظام هشدار و پیش‌بینی: ایران نیازمند یک شبکه ملی هشدار سریع است که بتواند زلزله، سیل، خشکسالی یا بحران‌های بهداشتی را قبل از وقوع شناسایی و اطلاع‌رسانی کند. این سامانه باید به فناوری‌های پیشرفته مجهز باشد و اطلاعاتش شفاف در اختیار عموم مردم قرار گیرد.

۲. نهاد مدیریت بحران مستقل: باید نهادی ملی اما مستقل از دولت‌های مقطعی برای مدیریت بحران تشکیل شود. این نهاد باید اختیارات اجرایی گسترده، بودجه پایدار و نیروهای آموزش‌دیده داشته باشد تا در لحظه بحران بدون تأخیر عمل کند.

۳. امنیت اقتصادی و معیشتی:فقر و بیکاری به همان اندازه جنگ خارجی می‌توانند تهدید امنیت ملی باشند. ایجاد نظام رفاه اجتماعی، بیمه بیکاری و دسترسی برابر به خدمات بهداشتی از عناصر حیاتی امنیت فراگیر است. کشوری که نیمی از مردمش زیر خط فقر زندگی کنند، هرچقدر هم ارتش نیرومند داشته باشد، ناامن است.

۴. امنیت زیست‌محیطی: فرونشست زمین در اصفهان و کرمان، خشک‌شدن تالاب‌های خوزستان، و بحران آب در سیستان‌وبلوچستان نمونه‌هایی‌اند که نشان می‌دهند تهدید محیط‌زیستی می‌تواند به تهدید امنیتی تبدیل شود. حکمرانی بحران باید اولویت ویژه‌ای به مدیریت پایدار منابع طبیعی بدهد.

۵. امنیت دیجیتال: با گسترش فناوری‌های ارتباطی، حملات سایبری و سوءاستفاده از داده‌های شخصی به یکی از مهم‌ترین تهدیدات امنیتی بدل شده‌اند. امنیت فراگیر یعنی حفاظت از داده‌های شهروندان، ایجاد زیرساخت‌های سایبری مقاوم و در عین حال تضمین آزادی دسترسی به اینترنت آزاد.

۶. مشارکت شهروندان در امنیت: امنیت نباید فقط وظیفه دولت یا نیروهای نظامی باشد. آموزش همگانی درباره مدیریت بحران، تشکیل گروه‌های داوطلب محلی، و شفاف‌سازی اطلاعات باعث می‌شود شهروندان خود بخشی از سیستم امنیتی باشند. جامعه‌ای که آماده باشد، کمتر غافلگیر می‌شود.

۷. همکاری منطقه‌ای و جهانی: بسیاری از بحران‌ها مرزی نمی‌شناسند: تغییر اقلیم، مهاجرت‌های گسترده،

بیماری‌های واگیردار و حتی حملات سایبری. ایران باید در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای مدیریت این بحران‌ها فعالانه مشارکت کند. امنیت فراگیر یک پروژه ملی است، اما بدون همکاری فراملی پایدار نمی‌ماند.چشم‌انداز امنیت فراگیر این است که مردم در هر شرایطی، از یک زلزله و بیماری فراگیر گرفته تا بحران اقتصادی، احساس کنند تنها نیستند و حکومت توان و اراده حفاظت از آن‌ها را دارد. در چنین الگویی، امنیت نه ابزاری برای سرکوب، بلکه خدمتی عمومی و بخشی از حقوق شهروندی خواهد بود. برای اینکه امنیت فراگیر در ایران به یک اصل اجرایی تبدیل شود و حکمرانی بحران از حالت واکنشی و پراکنده خارج گردد، باید یک مدل عملیاتی طراحی شود. این مدل باید چند ویژگی داشته باشد: سرعت در تصمیم‌گیری، هماهنگی میان نهادها، استفاده از فناوری و مشارکت واقعی مردم.ساختار نهادی پیشنهادی:یک «سازمان ملی مدیریت بحران و امنیت انسانی» باید شکل بگیرد که مستقیماً زیر نظر مجلس و با نظارت شورای ملی امنیت انسانی فعالیت کند، نه به‌عنوان بخشی از دولت یا ارتش. این استقلال مانع از آن می‌شود که مدیریت بحران قربانی رقابت‌های سیاسی و جناحی شود. این سازمان باید سه بازوی اصلی داشته باشد: بازوی پیش‌بینی و هشدار، بازوی عملیات میدانی، و بازوی بازسازی و بازتوانی.

مرحله اول: پیش‌بینی و پیشگیری

• ایجاد شبکه‌ای از مراکز علمی و فناوری که داده‌های زلزله، سیل، تغییرات اقلیمی، بیماری‌های واگیردار و تهدیدات سایبری را رصد کنند.

• استفاده از هوش مصنوعی و تحلیل داده‌های بزرگ برای مدل‌سازی بحران‌ها.

• طراحی نقشه‌های خطر برای همه استان‌ها و الزام دولت‌ها و شهرداری‌ها به پایبندی به آن‌ها در پروژه‌های عمرانی.

مرحله دوم: واکنش سریع

• تشکیل تیم‌های واکنش سریع در همه استان‌ها با تجهیزات استاندارد و آموزش مداوم.

• هماهنگی این تیم‌ها با هلال‌احمر، ارتش، پلیس و نهادهای محلی، اما تحت فرماندهی واحد سازمان ملی بحران.

• ایجاد سامانه هشدار عمومی که از طریق پیامک، اپلیکیشن، رادیو و تلویزیون در لحظه خطر مردم را آگاه کند.

مرحله سوم: بازسازی و بازتوانی

• ایجاد صندوق ملی بازسازی که منابع آن از بخشی از درآمدهای نفت و گاز تأمین شود و فقط برای جبران خسارت‌ها و بازسازی مناطق آسیب‌دیده استفاده شود.

• اجرای برنامه‌های روان‌درمانی و اجتماعی برای بازماندگان بحران‌ها تا از تبدیل آسیب روانی به بی‌اعتمادی اجتماعی جلوگیری شود.

• بازنگری در قوانین ساخت‌وساز و زیرساخت‌ها بر اساس درس‌های آموخته‌شده از هر بحران.

مشارکت مردمی: یکی از نقاط ضعف مدیریت بحران در ایران این بوده که مردم تنها در لحظه حادثه فراخوانده می‌شوند، آن هم بدون آموزش کافی. در مدل جدید باید شهروندان بخشی از حکمرانی بحران باشند. این یعنی:

• آموزش همگانی در مدارس و رسانه‌ها درباره اقدامات اولیه هنگام بحران.

• تشکیل گروه‌های داوطلب محلی با آموزش استاندارد.
• ایجاد مشوق‌های مالی و حقوقی برای خانواده‌ها و شرکت‌هایی که خود را برای بحران آماده می‌کنند (مثل داشتن تجهیزات ایمنی یا بیمه حوادث).

امنیت فراگیر در حوزه‌های غیرطبیعی: بحران‌ها فقط زلزله یا سیل نیستند. بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم می‌توانند امنیت ملی را به خطر بیندازند. بنابراین سازمان ملی بحران باید واحدهای تخصصی برای رصد و مدیریت بحران‌های اقتصادی (مثل تورم یا بیکاری گسترده)، بحران‌های اجتماعی (مثل شورش ناشی از تبعیض یا بی‌اعتمادی به حکومت)، و بحران‌های دیجیتال (حملات سایبری یا قطع اینترنت گسترده) داشته باشد.

همکاری منطقه‌ای و جهانی: ایران به‌تنهایی نمی‌تواند با بسیاری از بحران‌ها مقابله کند. تغییر اقلیم، مهاجرت اقلیمی، و بیماری‌های واگیردار نیازمند همکاری با کشورهای منطقه و نهادهای بین‌المللی است. بنابراین، عضویت فعال در توافق‌نامه‌های زیست‌محیطی، بهداشتی و امنیت سایبری باید بخشی از سیاست امنیت فراگیر باشد.اگر این مدل عملیاتی پیاده شود، امنیت از سطح «قدرت سخت نظامی» فراتر می‌رود و به یک چتر حفاظتی چندبعدی برای شهروندان بدل می‌شود. در چنین الگویی، مردم نه‌تنها مخاطب امنیت هستند، بلکه خود بازیگران فعال آن خواهند بود. این مشارکت، اعتماد عمومی به حکومت را افزایش می‌دهد و انسجام ملی را در برابر هر بحرانی تقویت می‌کند. چشم‌انداز بلندمدت امنیت فراگیر در ایران باید به‌گونه‌ای طراحی شود که نه‌تنها نیازهای داخلی را پاسخ دهد، بلکه جایگاه کشور را در منطقه و جهان به‌عنوان یک بازیگر پایدار و قابل‌اعتماد تقویت کند. این چشم‌انداز سه لایه اصلی دارد: امنیت انسانی در سطح فردی، امنیت ملی در سطح کشور، و امنیت منطقه‌ای در سطح همکاری‌های بین‌المللی.در سطح امنیت انسانی، هدف این است که شهروندان در زندگی روزمره‌شان احساس امنیت واقعی کنند. یعنی هیچ‌کس به‌خاطر محل زندگی، جنسیت، قومیت یا باورش احساس تهدید نداشته باشد. خانواده‌ها مطمئن باشند که اگر بحرانی مثل زلزله یا بیماری فراگیر رخ دهد، خدمات اضطراری و حمایتی در دسترس خواهد بود. این امنیت روانی و اجتماعی، پایه اعتماد به حکومت است و جلوی بسیاری از تنش‌های سیاسی و اجتماعی را می‌گیرد.در سطح امنیت ملی، چشم‌انداز این است که ایران از کشوری آسیب‌پذیر در برابر بحران‌ها به کشوری مقاوم و تاب‌آور تبدیل شود. این یعنی زیرساخت‌ها در برابر زلزله و سیل مقاوم باشند، اقتصاد توانایی جذب شوک‌های ناگهانی داشته باشد، و نهادهای حکمرانی بتوانند بدون فروپاشی یا فلج‌شدن با بحران‌ها مقابله کنند. در این الگو، امنیت دیگر صرفاً به معنای داشتن ارتش قوی نیست، بلکه به معنای داشتن جامعه‌ای منسجم و نهادی پاسخ‌گوست.در سطح امنیت منطقه‌ای و جهانی، ایران می‌تواند نقش مثبت ایفا کند. بسیاری از بحران‌ها فراملی‌اند: ریزگردها مرز نمی‌شناسند، بیماری‌های واگیردار با سفرهای بین‌المللی منتقل می‌شوند، و حملات سایبری می‌توانند از هر نقطه جهان رخ دهند. اگر ایران به‌جای رویکرد تقابلی، رویکرد همکاری را انتخاب کند، می‌تواند با کشورهای همسایه و سازمان‌های جهانی برای مدیریت بحران‌ها وارد مشارکت شود. این همکاری نه‌تنها امنیت منطقه را افزایش می‌دهد، بلکه جایگاه ایران را به‌عنوان یک شریک قابل‌اعتماد ارتقا می‌دهد.چشم‌انداز امنیت فراگیر همچنین باید به عدالت و برابری پیوند بخورد. امنیتی که فقط برای طبقه‌ای خاص یا شهری خاص فراهم باشد، دیر یا زود به منبع بحران تبدیل می‌شود. بنابراین، سیاست امنیت فراگیر باید تضمین کند که روستایی

در بلوچستان همان‌قدر به خدمات ایمنی و بهداشتی دسترسی دارد که شهروندی در تهران یا اصفهان. این عدالت فضایی و اجتماعی، مهم‌ترین سرمایه امنیت ملی خواهد بود.در بلندمدت، امنیت فراگیر می‌تواند به عامل انسجام ملی بدل شود. وقتی مردم ببینند حکومت در لحظه بحران کنارشان است، اعتمادشان به نهادهای ملی افزایش می‌یابد. این اعتماد، قوی‌ترین سپر در برابر تهدیدهای خارجی و داخلی است. جامعه‌ای که حکومتش را قابل‌اعتماد بداند، به‌راحتی فریب تبلیغات یا تحریک‌های بیرونی را نخواهد خورد.در نهایت، چشم‌انداز امنیت فراگیر ایران باید الگویی برای منطقه باشد. منطقه خاورمیانه یکی از بی‌ثبات‌ترین نقاط جهان است، پر از جنگ، رقابت‌های فرقه‌ای و بحران‌های زیست‌محیطی. اگر ایران بتواند الگویی از حکمرانی بحران و امنیت انسانی ارائه دهد، می‌تواند نقشی سازنده در منطقه ایفا کند و از کشوری بحران‌زا به کشوری بحران‌زُدا تبدیل شود.این چشم‌انداز نیازمند سیاست‌گذاری بلندمدت، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و فرهنگ‌سازی عمومی است. اما اگر دنبال شود، ایران نه‌تنها کشوری امن برای شهروندانش خواهد بود، بلکه به نقطه‌ای باثبات در یک منطقه پرآشوب بدل خواهد شد. برای جمع‌بندی، می‌توان گفت که امنیت فراگیر تنها یک سیاست مقطعی نیست، بلکه ستون فقرات جمهوری نوین خواهد بود. اگر این رویکرد به‌صورت نهادی و پایدار اجرا نشود، هر بحرانی می‌تواند به بی‌ثباتی ملی تبدیل شود. اما اگر امنیت در همه ابعادش تضمین گردد، ایران می‌تواند به کشوری مقاوم و آینده‌نگر بدل شود.نکته نخست در این جمع‌بندی، پیوند امنیت با حقوق شهروندی است. امنیت نباید بهانه‌ای برای سرکوب آزادی‌ها باشد. برعکس، باید بخشی از حقوق بنیادین مردم تعریف شود. یعنی هر ایرانی حق دارد در برابر بحران‌ها حمایت شود، به اطلاعات درست دسترسی داشته باشد و در فرآیند مدیریت بحران مشارکت کند.نکته دوم، همگرایی نهادهای مختلف است. امنیت فراگیر در صورتی تحقق می‌یابد که نیروهای نظامی، نهادهای مدنی، دولت، بخش خصوصی و جامعه محلی هم‌زمان و هماهنگ عمل کنند. این هماهنگی باید بر پایه قانون و شفافیت باشد، نه دستورات لحظه‌ای یا نفوذ جناحی.نکته سوم، تبدیل امنیت از هزینه به سرمایه است. بسیاری تصور می‌کنند امنیت فقط هزینه است: خرید تجهیزات، آموزش نیروها، یا ساخت پناهگاه‌ها. اما اگر درست مدیریت شود، امنیت می‌تواند به سرمایه اجتماعی و اقتصادی بدل شود. مثلاً شهری که در برابر زلزله ایمن‌سازی شده، نه‌تنها جان شهروندانش حفظ می‌شود، بلکه برای سرمایه‌گذاران هم جذاب‌تر خواهد بود.نکته چهارم، گسترش مفهوم امنیت به نسل‌های آینده است. امنیت تنها به معنای آرامش امروز نیست، بلکه یعنی تضمین زندگی پایدار برای فرزندان فردا. اگر امروز منابع آب به‌طور ناعادلانه مصرف شود، یا جنگل‌ها نابود گردند، امنیت نسل‌های آینده از بین خواهد رفت. بنابراین، سیاست امنیت فراگیر باید همواره افق‌های بلندمدت را در نظر بگیرد.در نهایت، باید گفت که امنیت فراگیر و حکمرانی بحران، تصویر یک کشور تازه را ترسیم می‌کند: کشوری که شهروندانش نه با ترس، بلکه با اعتماد زندگی می‌کنند؛ کشوری که حکومتش به‌جای پنهان‌کاری و انکار بحران‌ها، آن‌ها را شفاف اعلام و با همکاری جامعه مدیریت می‌کند؛ و کشوری که امنیتش نه از سرکوب، بلکه از تاب‌آوری، عدالت و همبستگی اجتماعی می‌آید.چنین امنیتی پایدارترین شکل امنیت است، چون بر پایه رضایت و اعتماد عمومی بنا می‌شود، نه صرفاً قدرت سخت. این همان نقطه‌ای است که ایران می‌تواند از یک سرزمین پر از بحران‌های تکراری به کشوری با حکمرانی عقلانی، عادلانه و مقاوم گذر کند.

دوران گذار یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ یک ملت است. این دوره نه ثبات کامل گذشته را دارد و نه نظم تثبیت‌شده آینده را؛ شکاف‌ها و بحران‌ها در اوج‌اند و هم‌زمان امید به تغییر نیز بالاست. اگر این مرحله به‌درستی مدیریت نشود، می‌تواند کشور را وارد چرخه هرج‌ومرج، بازگشت استبداد یا فروپاشی اجتماعی کند. بنابراین طراحی مدل اداره دوران گذار برای ایران حیاتی است.دوران گذار معمولاً پس از سقوط یا تغییر یک نظام سیاسی اقتدارگرا آغاز می‌شود و هدفش ایجاد بستر لازم برای استقرار یک جمهوری مردم‌سالار و مبتنی بر قانون است. تجربه کشورهایی مثل اسپانیا پس از فرانکو، آفریقای جنوبی پس از آپارتاید و اروپای شرقی پس از فروپاشی کمونیسم نشان می‌دهد که دوران گذار اگر با نقشه روشن و نهادهای قابل اعتماد همراه نباشد، یا به بن‌بست می‌رسد یا به بازتولید همان مشکلات پیشین.مدل اداره دوران گذار برای ایران باید چند ویژگی بنیادین داشته باشد:

۱. حاکمیت قانون موقت اما شفاف

در دوران گذار باید یک «منشور موقت» یا «قانون اساسی انتقالی» تدوین شود که چارچوب اداره کشور را روشن کند. این قانون نباید وارد جزئیات بلندمدت شود، اما باید سه اصل را تضمین نماید: برابری همه شهروندان، تفکیک قوا و نظارت عمومی. این سند موقت جلوی سوءاستفاده از خلأ قانونی را می‌گیرد.

۲. دولت موقت محدود و پاسخ‌گو

دولت موقت نباید فراتر از وظیفه خود یعنی اداره روزمره کشور، آماده‌سازی انتخابات آزاد و فراهم‌کردن شرایط تدوین قانون اساسی جدید عمل کند. برای جلوگیری از انحصار قدرت، مدت فعالیت آن باید محدود (مثلاً ۱۸ تا ۲۴ ماه) و تحت نظارت نهادهای مستقل باشد.

۳. عدالت انتقالی

یکی از دشوارترین مسائل دوران گذار، برخورد با جنایت‌ها و فسادهای رژیم پیشین است. اگر بی‌عدالتی‌ها نادیده گرفته شوند، زخم اجتماعی باقی می‌ماند؛ اگر انتقام‌گیری فراگیر شود، خشونت ادامه می‌یابد. مدل درست عدالت انتقالی شامل دادگاه‌های عادلانه، مستندسازی جنایت‌ها، جبران خسارت قربانیان و در عین حال پرهیز از انتقام‌جویی کور است.

۴. مشارکت گسترده جامعه مدنی

هیچ دولتی به‌تنهایی قادر به مدیریت دوران گذار نیست. اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، احزاب نوپا، رسانه‌ها و نهادهای مردمی باید در فرآیند تصمیم‌گیری دخیل باشند. این مشارکت هم مشروعیت تصمیم‌ها را بالا می‌برد و هم مانع از تمرکز دوباره قدرت می‌شود.

۵. تضمین امنیت و جلوگیری از هرج‌ومرج

یکی از بزرگ‌ترین خطرهای دوران گذار، بی‌ثباتی امنیتی است. باید نیروی انتظامی و امنیتی بازسازی و تحت فرماندهی نهادهای غیرسیاسی قرار گیرد. ارتش و نیروهای نظامی باید بی‌طرف بمانند و صرفاً وظیفه حفاظت از مرزها و ثبات عمومی را برعهده داشته باشند.

۶. اقتصاد اضطراری و عدالت معیشتی

دوران گذار معمولاً با بحران اقتصادی همراه است. برای جلوگیری از فروپاشی، دولت موقت باید طرحی اضطراری

برای کنترل تورم، تأمین کالاهای اساسی، ایجاد اشتغال کوتاه‌مدت و جلوگیری از رانت‌خواری ارائه دهد. توزیع عادلانه منابع و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در این دوره حیاتی است.

۷. نقشه راه به سوی انتخابات آزاد

هدف نهایی دوران گذار برگزاری انتخابات آزاد و تدوین قانون اساسی دموکراتیک است. بنابراین باید تقویمی شفاف وجود داشته باشد: نخست، انتخابات شوراها و پارلمان موقت برای تدوین قانون اساسی؛ سپس همه‌پرسی درباره قانون اساسی جدید؛ و در نهایت، انتخابات عمومی بر اساس آن.

۸. فرهنگ‌سازی و آشتی ملی

گذار فقط تغییر نهادها نیست، بلکه تغییر ذهنیت‌هاست. رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای مدنی باید درباره حقوق شهروندی، دموکراسی و همزیستی مسالمت‌آمیز آموزش دهند. در کنار آن، سیاست آشتی ملی باید شکاف‌های قومی، مذهبی و سیاسی را کاهش دهد و جامعه را به سوی آینده مشترک هدایت کند.

مدل اداره دوران گذار برای ایران باید بر پایه عقلانیت، تجربه جهانی و نیازهای بومی طراحی شود. این دوره آزمون بزرگی خواهد بود: یا پلی به سوی جمهوری آزاد و برابر می‌سازد، یا اگر بد مدیریت شود، کشور را به چرخه بحران‌های تازه می‌کشاند. یکی از الزامات طراحی مدل اداره دوران گذار، شناسایی سناریوهای ممکن و ریسک‌های هرکدام است. هیچ کشوری از پیش تضمین‌شده وارد دموکراسی پایدار نمی‌شود؛ مسیر پر از خطر، چالش و تصمیم‌های حساس است. ایران هم از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین شناخت سناریوها و آماده‌سازی برای مدیریت ریسک‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌ریزی دوران گذار است.

سناریوی اول: گذار آرام و توافقی

در این حالت، بخش مهمی از نخبگان حکومت قبلی با نیروهای جدید به توافق می‌رسند تا انتقال قدرت بدون خشونت گسترده رخ دهد. نمونه آن اسپانیا پس از فرانکو یا آفریقای جنوبی پس از آپارتاید است. مزیت این مدل، کاهش خشونت و هرج‌ومرج است. ریسک اصلی آن، باقی ماندن بخشی از ساختارهای فاسد یا افراد مسئله‌دار در قدرت است که ممکن است در آینده دوباره بحران ایجاد کنند.

سناریوی دوم: گذار انقلابی و کامل

در این سناریو، حکومت پیشین به‌طور کامل فرو می‌پاشد و نیروهای جدید همه ارکان قدرت را در دست می‌گیرند. نمونه آن اروپای شرقی پس از سقوط کمونیسم یا لیبی پس از قذافی است. مزیت این مدل، پاک‌سازی سریع ساختارهای قدیمی است. اما ریسک آن، هرج‌ومرج، جنگ داخلی یا بازتولید استبداد جدید در غیاب نهادهای پایدار است.

سناریوی سوم: گذار تدریجی و مرحله‌ای

در این مدل، تغییرات به‌صورت گام‌به‌گام اجرا می‌شوند: ابتدا اصلاحات حقوقی و اقتصادی، سپس برگزاری انتخابات نیمه‌آزاد، و در نهایت استقرار دموکراسی کامل. نمونه این مدل در شیلی پس از پینوشه دیده شد. مزیت آن کاهش شوک‌های اجتماعی و اقتصادی است. ریسک آن طولانی‌شدن فرآیند و خستگی مردم است که می‌تواند به بی‌اعتمادی یا بازگشت اقتدارگرایی منجر شود.

سناریوی چهارم: گذار با نظارت بین‌المللی

در این حالت، سازمان‌های بین‌المللی یا کشورهای منطقه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در فرآیند گذار نقش ایفا می‌کنند؛ مثلاً نظارت بر انتخابات یا حمایت مالی از بازسازی. مزیت آن تضمین حدی از شفافیت و امنیت است. ریسک آن وابستگی به قدرت‌های خارجی و تهدید استقلال ملی است.

سناریوی پنجم: گذار ناکام و بازگشت اقتدارگرایی

این بدترین سناریوست. در آن، مردم امید زیادی به تغییر دارند، اما مدیریت ناکارآمد یا اختلاف شدید میان نیروهای سیاسی باعث می‌شود خلأ قدرت ایجاد شود. نتیجه می‌تواند هرج‌ومرج، جنگ داخلی یا بازگشت یک حکومت اقتدارگرای جدید باشد. نمونه این سناریو در مصر پس از ۲۰۱۱ مشاهده شد.برای ایران، محتمل‌ترین حالت ترکیبی از سناریوهاست. احتمال دارد برخی عناصر حکومت پیشین در فرآیند گذار باقی بمانند، برخی اصلاحات فوری و انقلابی رخ دهد، و در عین حال نیاز به همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی وجود داشته باشد. بنابراین مهم‌ترین مسئله، مدیریت ریسک‌هاست:

- **برای جلوگیری از خشونت، باید مکانیزم آشتی ملی و عدالت انتقالی شفاف طراحی شود.**
- **برای جلوگیری از بازگشت استبداد، باید نهادهای نظارتی و رسانه‌های آزاد به‌سرعت فعال شوند.**
- **برای جلوگیری از هرج‌ومرج اقتصادی، باید برنامه اضطراری معیشتی و کنترل تورم در دسترس باشد.**
- **برای جلوگیری از وابستگی خارجی، باید همکاری‌ها محدود، شفاف و در خدمت منافع ملی باشد.**

به‌بیان دیگر، دوران گذار میدان مین است؛ هر قدم اشتباه می‌تواند به بحران منجر شود. اما با شناخت دقیق سناریوها، طراحی نهادهای پایدار و مشارکت واقعی جامعه، می‌توان این میدان را با حداقل هزینه و حداکثر دستاورد پشت سر گذاشت. برای اینکه دوران گذار در ایران به‌جای یک دوره بی‌ثباتی و آشوب، به پلی امن برای رسیدن به جمهوری مردم‌سالار تبدیل شود، باید مجموعه‌ای از راهکارهای اجرایی دقیق طراحی و اجرا گردد. این راهکارها باید هم به نیازهای فوری پاسخ دهند و هم بستر آینده پایدار را فراهم کنند.

۱. تشکیل دولت موقت با اختیارات محدود

دولت موقت باید مأموریت مشخص و زمان‌بندی محدود داشته باشد: تأمین امنیت عمومی، مدیریت خدمات روزمره، آماده‌سازی برای انتخابات آزاد، و تسهیل تدوین قانون اساسی جدید. هرگونه تصمیم‌گیری بلندمدت در حوزه سیاست خارجی، اقتصادی یا فرهنگی باید به دولت منتخب بعدی واگذار شود. برای تضمین محدودیت قدرت، دولت موقت باید تحت نظارت یک نهاد مستقل مانند «شورای ملی گذار» فعالیت کند.

۲. ایجاد شورای ملی گذار

این شورا باید متشکل از نمایندگان گروه‌های سیاسی، مدنی، صنفی، اقوام و زنان باشد تا به‌عنوان بازوی نظارتی و هماهنگ‌کننده عمل کند. شورای ملی گذار وظیفه دارد تقویم انتخابات، روند تدوین قانون اساسی و چارچوب عدالت انتقالی را تعیین کند. حضور گروه‌های متنوع در شورا مانع از انحصار یک جریان خاص می‌شود.

۳. برگزاری انتخابات آزاد در چند مرحله

اولین انتخابات باید برای تشکیل یک مجلس مؤسسان یا پارلمان موقت برگزار شود. این مجلس مأموریت دارد

قانون اساسی جدید را بنویسد. پس از تصویب آن در یک همه‌پرسی عمومی، انتخابات رسمی برای تشکیل دولت و پارلمان دائمی برگزار می‌شود. شفافیت، نظارت مردمی و بین‌المللی، و تضمین امنیت رأی‌دهندگان باید جزو اولویت‌ها باشد.

۴. اجرای عدالت انتقالی

دادگاه‌های مستقل باید برای رسیدگی به جنایت‌ها، فسادها و نقض حقوق بشر گذشته تشکیل شوند. در کنار آن، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب باید واقعیت‌ها را مستند کنند و به قربانیان فرصت شنیده‌شدن بدهند. اما این عدالت نباید به انتقام‌جویی کور تبدیل شود. اصل اساسی این است که «عدالت برای قربانیان برقرار شود، بدون آنکه چرخه خشونت تکرار گردد».

۵. تأمین امنیت عمومی و بازسازی نیروهای انتظامی

نیروی پلیس و ارتش باید تحت فرماندهی غیرسیاسی و موقت قرار گیرند تا امنیت خیابان‌ها و مرزها حفظ شود. هرگونه استفاده از این نیروها برای منافع جناحی باید ممنوع باشد. در همین دوره باید ساختارهای امنیتی و اطلاعاتی بازسازی و پاک‌سازی شوند تا اعتماد عمومی بازگردد.

۶. طرح اضطراری اقتصادی و معیشتی

برای جلوگیری از سقوط اقتصادی و بی‌ثباتی اجتماعی، دولت موقت باید طرحی فوری شامل تأمین کالاهای اساسی، کنترل تورم، حمایت از بیکاران و بازگشایی اقتصاد به سرمایه‌گذاری‌های شفاف ارائه دهد. منابع طبیعی و مالی کشور باید تحت نظارت شورای ملی گذار مدیریت شوند تا از غارت یا رانت‌خواری جلوگیری شود.

۷. تضمین آزادی‌های فوری

یکی از مهم‌ترین راهکارها در دوران گذار، آزادی مطبوعات، احزاب، تشکل‌های مدنی و اجتماعات است. این آزادی‌ها باید به‌سرعت قانونی شوند تا جامعه مدنی فعال شود و به‌عنوان ستون پشتیبان گذار عمل کند.

۸. سیاست آشتی ملی و کاهش شکاف‌ها

برای جلوگیری از فروپاشی اجتماعی، باید سیاستی فعال برای آشتی ملی اتخاذ شود: گفت‌وگوی میان اقوام، مذاهب، جریان‌های سیاسی و حتی بخش‌هایی از بدنه حکومت پیشین. این آشتی به معنای فراموشی گذشته نیست، بلکه به معنای ایجاد توافق برای حرکت مشترک به‌سوی آینده است.

۹. نقش جامعه جهانی

هرچند استقلال ملی اصل اساسی است، اما دوران گذار نیازمند حمایت بین‌المللی است: از کمک‌های فنی و اقتصادی گرفته تا نظارت بر انتخابات. این همکاری باید شفاف، محدود و بر اساس منافع ملی تعریف شود تا به وابستگی یا دخالت خارجی منجر نشود.

۱۰. فرهنگ‌سازی دموکراسی

دوران گذار فرصتی است برای آموزش و تمرین دموکراسی. رسانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها باید در این دوره نقش فعالی در آموزش حقوق شهروندی، فرهنگ گفت‌وگو، پذیرش تفاوت‌ها و مسئولیت‌پذیری اجتماعی ایفا کنند.اگر این راهکارها در کنار هم اجرا شوند، دوران گذار به‌جای تبدیل‌شدن به یک خلأ قدرت یا دوره بی‌ثباتی، به

آزمایشگاهی برای تمرین دموکراسی و همزیستی مسالمت‌آمیز بدل خواهد شد. نتیجه این فرآیند، ایجاد جمهوری نوینی است که نه بر ویرانه‌های گذشته، بلکه بر پایه اعتماد، شفافیت و مشارکت عمومی بنا می‌شود. یکی از مهم‌ترین عناصر موفقیت در دوران گذار، داشتن یک نقشه زمان‌بندی شفاف است. اگر روند گذار بدون جدول زمانی روشن پیش برود، خطر طولانی شدن وضعیت موقت، سوءاستفاده از قدرت و خستگی مردم بالا می‌رود. بنابراین باید یک «تقویم گذار» تدوین شود که هم واقع‌بینانه باشد و هم امید و اعتماد عمومی را حفظ کند.

مرحله اول، تثبیت فوری (ماه‌های ۱ تا ۶): در این دوره اولویت اصلی تأمین امنیت عمومی، جلوگیری از هرج‌ومرج و تضمین خدمات اساسی است. دولت موقت تشکیل می‌شود، شورای ملی گذار فعالیتش را آغاز می‌کند، و ساختارهای امنیتی و قضایی اولیه بازسازی می‌شوند. آزادی زندانیان سیاسی، لغو قوانین تبعیض‌آمیز و تضمین آزادی مطبوعات باید در همین مرحله انجام گیرد.

مرحله دوم، آماده‌سازی حقوقی و نهادی (ماه‌های ۶ تا ۱۲): در این بازه باید منشور موقت یا قانون اساسی انتقالی تصویب شود. نهادهای مستقل نظارتی مانند کمیسیون انتخابات و کمیسیون حقیقت‌یاب آغاز به کار می‌کنند. اصلاح فوری نظام انتخاباتی و ثبت احزاب سیاسی در این مرحله حیاتی است تا همه گروه‌ها امکان حضور برابر داشته باشند.

مرحله سوم، انتخابات مجلس مؤسسان (ماه‌های ۱۲ تا ۱۸): انتخابات آزاد برای تشکیل یک مجلس مؤسسان یا پارلمان موقت برگزار می‌شود. این نهاد مأمور تدوین قانون اساسی جدید خواهد بود. انتخابات باید زیر نظارت شفاف داخلی و بین‌المللی برگزار شود تا مشروعیت آن تضمین گردد.

مرحله چهارم، تدوین و همه‌پرسی قانون اساسی (ماه‌های ۱۸ تا ۲۴): مجلس مؤسسان قانون اساسی جدید را با مشارکت گسترده متخصصان و نمایندگان جامعه مدنی تدوین می‌کند. سپس متن قانون در یک همه‌پرسی ملی به رأی مردم گذاشته می‌شود. این همه‌پرسی مهم‌ترین نقطه مشروعیت‌بخشی به نظم نوین خواهد بود.

مرحله پنجم، انتخابات عمومی (ماه‌های ۲۴ تا ۳۰): پس از تصویب قانون اساسی، انتخابات سراسری برای تشکیل نخستین دولت و پارلمان دائمی برگزار می‌شود. این مرحله نقطه انتقال رسمی از دوران گذار به جمهوری نوین است.

مرحله ششم، بازسازی بلندمدت (سال‌های ۳ تا ۵): دولت منتخب جدید باید فرآیند بازسازی اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را آغاز کند. عدالت انتقالی ادامه پیدا می‌کند، اما تمرکز اصلی بر توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و تثبیت نهادهای دموکراتیک خواهد بود.

این جدول زمانی پیشنهادی نشان می‌دهد که دوران گذار یک پروژه کوتاه‌مدت نیست، اما نباید هم بی‌انتها شود. حدود دو تا سه سال زمان کافی است تا کشور از حالت موقت به وضعیت نهادینه‌شده برسد. شرط اصلی موفقیت، پایبندی به تقویم، شفافیت کامل و مشارکت واقعی مردم است.به این ترتیب، نقشه زمان‌بندی گذار تبدیل به چراغ راه می‌شود: هم به نخبگان سیاسی نشان می‌دهد که تا کجا اختیار دارند و هم به مردم اطمینان می‌دهد که مسیر تغییر روشن و قابل پیگیری است. این شفافیت بزرگ‌ترین سلاح در برابر بی‌اعتمادی و سوءاستفاده از قدرت خواهد بود. هیچ کشوری بدون چالش از دوران گذار عبور نکرده است. ایران نیز با مجموعه‌ای از چالش‌های ویژه روبه‌رو

خواهد بود که اگر از پیش برای آن‌ها برنامه‌ریزی نشـود، می‌توانند کل روند دموکراتیک را مختل کنند. چهار حوزه اصلی بیشترین حساسیت را دارند: قومیت، اقتصاد، امنیت و نفوذ خارجی.

چالش قومی و هویتی، ایران کشـوری متنوع از نظر قومی، زبانی و مذهبی اسـت. در دوران گذار، گروه‌های مختلف ممکن اسـت مطالبات خودمختاری یا امتیازات ویژه را مطرح کنند. اگر این مطالبات به‌جای گفت‌وگو و راه‌حل‌های حقوقی با سـرکوب پاسـخ داده شـوند، خطر درگیری‌های داخلی بالا می‌رود. راه‌حل این اسـت که اصـل برابری کامل حقوق شـهروندی در همان ابتدای گذار تثبیت شـود و سـاختارهای خودگردانی محلی یا تمرکززدایی اداری به‌طور شـفاف تعریف گردند. به این ترتیب، همه اقوام احسـاس می‌کنند سـهم واقعی در اداره کشـور دارند، بی‌آنکه وحدت ملی تهدید شـود.**چالش اقتصـادی،** بزرگ‌ترین تهدید گذار، بحران معیشـتی اسـت. سـقوط ارزش پول ملی، بیکاری گسترده و کاهش سرمایه‌گذاری می‌تواند نارضایتی اجتماعی را شعله‌ور کند و به بی‌ثباتی سیاسی منجر شود. دولت موقت باید یک «برنامه اقتصاد اضطراری» اجرا کند: کنترل فوری تورم، توزیع کالاهای اساسـی با سیسـتم عادلانه، حمایت مستقیم از اقشار آسیب‌پذیر و شفاف‌سازی کامل درآمدهای ملی (به‌ویژه نفت و گاز). بدون مدیریت اقتصاد، دموکراسی هم ریشه نمی‌گیرد.**چالش امنیتی،** در دوران گذار، فروپاشی بخشی از ساختارهای امنیتی اجتناب‌ناپذیر اسـت. این خلأ می‌تواند زمینه‌ساز افزایش جرم، تروریسم یا مداخله گروه‌های افراطی شود. برای مقابله با این خطر، بازسـازی سـریع نیروهای پلیس و امنیت داخلی تحت فرماندهی غیرسـیاسـی ضـروری اسـت. ارتش باید بی‌طرف و حرفه‌ای باقی بماند و از هرگونه ورود به نزاع سیاسی منع شود. در عین حال، مشـارکت شـهروندان در امنیت محلی (از طریق شـوراها و گروه‌های داوطلب) می‌تواند اعتماد و تاب‌آوری اجتماعی را افزایش دهد.**چالش نفوذ خارجی،** در شـرایط خلأ قدرت، همسـایگان و قدرت‌های جهانی تلاش خواهند کرد بر روند گذار اثر بگذارند. این نفوذ می‌تواند به شکل حمایت از گروه‌های خاص، فشار اقتصادی یا مداخله نظامی غیرمستقیم باشد. برای مهار آن، سیاست خارجی دوران گذار باید بر سـه اصـل اسـتوار باشـد: بی‌طرفی فعال، همکاری محدود و شـفاف با جامعه جهانی، و پرهیز از ائتلاف‌های یک‌جانبه. ایران باید نشـان دهد که گذارش یک پروژه ملی است و اجازه نمی‌دهد ابزار رقابت قدرت‌های خارجی شـود.گذشـتن از این چهار چالش نیازمند ظرفیت نهادی قوی و رهبری خردمندانه اسـت. بدون آن، حتی بهترین قانون اسـاسـی هم روی کاغذ می‌ماند. راه موفقیت این اسـت که گذار نه با انکار چالش‌ها، بلکه با پذیرش واقعیت‌ها و طراحی سـازوکارهای پیشـگیرانه مدیریت شـود.به بیان سـاده، دوران گذار ایران آزمونی اسـت میان فروپاشی و بازسازی. اگر قومیت‌ها احساس برابری کنند، اقتصاد اضطراری کنترل شود، امنیت از دست نرود و نفوذ خارجی مهار گردد، این دوران می‌تواند به سـکوی پرش به سـوی جمهوری لائیک و مردم‌سـالار تبدیل شـود. در غیر این صـورت، خطر بازگشـت به چرخه اسـتبداد یا هرج‌ومرج بسـیار بالاسـت. برای ایران می‌توان یک مدل ترکیبی پیشـنهادی برای دوران گذار ترسـیم کرد که بر اسـاس شـرایط تاریخی، تنوع قومی–فرهنگی، موقعیت ژئوپلیتیک و بحران‌های ساختاری کشور طراحی شود. این مدل باید نه تقلید صرف از دیگر کشورها باشد و نه صرفاً آرمان‌گرایانه، بلکه مجموعه‌ای از سازوکارهای عملی برای مدیریت چالش‌های واقعی ایران.

۱. ساختار حکمرانی دوران گذار

- یک «شورای ملی گذار» به‌عنوان نهاد عالی تصمیم‌گیری شکل می‌گیرد. ترکیب این شورا شامل نمایندگان

نیروهای سیاسی، اقوام، زنان، جوانان، جامعه مدنی و متخصصان مستقل است. وظیفه آن تعیین چارچوب‌های کلان و نظارت بر دولت موقت خواهد بود.

• دولت موقت به‌عنوان بازوی اجرایی عمل می‌کند، با اختیارات محدود و مدت زمان مشـــخص (۱۸ تا ۲۴ ماه). مأموریت اصلی آن اداره خدمات روزانه، تضمین امنیت، اجرای عدالت انتقالی و آماده‌سازی انتخابات آزاد است.

• قوه قضائیه موقت با کمک قضات مستقل و نهادهای حقوق بشری داخلی و بین‌المللی بازسازی می‌شود تا عدالت انتقالی اجرا گردد.

۲. مدیریت تنوع قومی و فرهنگی

• اصل «برابری کامل شهروندی» در منشور موقت تضمین می‌شود؛ هیچ شهروندی به‌دلیل قومیت، زبان یا مذهب از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم نمی‌ماند.

• شـــوراهای محلی و اســـتانی با اختیارات واقعی در حوزه آموزش، فرهنگ، اقتصـــاد محلی و مدیریت منابع شـــکل می‌گیرند.

• زبان‌های محلی به‌عنوان زبان دوم در آموزش رسمی مناطق به رسمیت شناخته می‌شوند، در کنار زبان مشترک ملی. این سیاست احساس تعلق و اعتماد اقوام را تقویت می‌کند.

۳. اقتصاد دوران گذار

• تشکیل «صـندوق ملی گذار» از محل درآمدهای نفت، گاز و معادن، با هدف تأمین کالاهای اسـاسـی و جلوگیری از شوک اقتصادی.

• اجرای یک برنامه اضـــطراری شـــامل کنترل تورم، تثبیت ارز، توزیع عادلانه یارانه‌های نقدی و کالایی، و حمایت ویژه از مناطق محروم.

• آغاز اصلاحات ساختاری در نظام مالیاتی و بانکی، اما به‌صورت تدریجی تا شوک اجتماعی ایجاد نکند.

• اولویت با ایجاد اشتغال کوتاه‌مدت در پروژه‌های عمرانی و زیربنایی برای کاهش بیکاری است.

۴. امنیت و حکمرانی بحران

• ارتش با وظیفه حراست از مرزها و بی‌طرفی سیاسی تثبیت می‌شود.

• نیروی پلیس بازسازی شده و تحت فرماندهی نهاد غیرسیاسی قرار می‌گیرد.

• گروه‌های داوطلب محلی با آموزش استاندارد در مدیریت بحران (زلزله، سیل، خشکسالی) سازمان‌دهی می‌شوند.

• انتشار شفاف اطلاعات بحران‌ها به‌عنوان اصل اعتمادسازی پذیرفته می‌شود.

۵. عدالت انتقالی و آشتی ملی

• تشـکیل «کمیسـیون حقیقت و عدالت» برای مسـتندسـازی نقض حقوق بشـر، رسـیدگی به جنایت‌ها و جبران خسارت قربانیان.

• دادگاه‌های عادلانه برای مسئولان جنایت‌ها، با پرهیز از مجازات‌های دسته‌جمعی یا انتقام‌جویی کور.

• سیاست آشتی ملی: گفت‌وگوی میان گروه‌های سیاسی، قومی و مذهبی برای جلوگیری از شکاف‌های تازه.

۶. تقویم گذار

• ۶ ماه نخست: تثبیت امنیت، آزادی زندانیان سیاسی، تدوین منشور موقت، آغاز عدالت انتقالی.
• ۶ تا ۱۲ ماه: بازسازی قوه قضائیه، آغاز اصلاحات اقتصادی اضطراری، سازمان‌دهی انتخابات مجلس مؤسسان.
• ۱۲ تا ۱۸ ماه: برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان، تدوین قانون اساسی جدید.
• ۱۸ تا ۲۴ ماه: همه‌پرسی قانون اساسی و آماده‌سازی انتخابات عمومی.
• ۲۴ ماه به بعد: انتخابات سراسری و پایان دوره گذار.

۷. سیاست خارجی دوران گذار

• اعلام «بی‌طرفی فعال»؛ نه ورود به ائتلاف‌های نظامی، نه قطع همکاری با جامعه جهانی.
• تمرکز بر همکاری‌های منطقه‌ای در حوزه محیط‌زیست، انرژی، تجارت و امنیت مرزی.
• استفاده از حمایت فنی و نظارتی سازمان‌های بین‌المللی برای تضمین شفافیت انتخابات و عدالت انتقالی.

این مدل ترکیبی مزیتش این است که از یک‌سو مانع از هرج‌ومرج می‌شود و از سوی دیگر، خطر بازتولید استبداد را کاهش می‌دهد. نقطه قوت آن در محدود کردن قدرت دولت موقت، مشارکت واقعی جامعه مدنی و شفافیت کامل فرآیندها است.اگر چنین مدلی با پایبندی به قانون، شفافیت و مشارکت عمومی اجرا شود، دوران گذار می‌تواند نه به یک خلأ قدرت، بلکه به سکویی محکم برای تأسیس جمهوری مردم‌سالار و لائیک بدل گردد. یکی از حیاتی‌ترین عناصر دوران گذار در ایران، طراحی قانون اساسی موقت و نهادهای کلیدی است. بدون یک چارچوب قانونی روشن، هرج‌ومرج سیاسی و کشمکش میان گروه‌ها می‌تواند کل روند گذار را مختل کند. قانون اساسی موقت باید ساده، شفاف و کوتاه‌مدت باشد، اما چند اصل بنیادین را تضمین کند.

اصول کلیدی قانون اساسی موقت

• حاکمیت مردم: منشأ مشروعیت حکومت تنها رأی آزاد شهروندان است. هیچ فرد، نهاد یا گروهی نمی‌تواند خود را بالاتر از مردم یا فراتر از قانون قرار دهد.
• برابری کامل شهروندی: همه ایرانیان، فارغ از دین، مذهب، قومیت، زبان یا جنسیت، از حقوق یکسان برخوردارند. هیچ تبعیضی در حق انتخاب شدن یا انتخاب کردن وجود ندارد.
• جدایی دین از حکومت: هیچ دین یا مذهبی جایگاه رسمی ندارد و قوانین کشور تنها بر پایه حقوق بشر و منافع ملی نوشته می‌شوند.
• تفکیک قوا: قوه مجریه (دولت موقت)، قوه مقننه (شورای ملی گذار/مجلس مؤسسان) و قوه قضائیه (دادگاه‌های مستقل) به‌صورت جداگانه و با نظارت متقابل عمل می‌کنند.
• محدودیت زمان گذار: مدت فعالیت دولت موقت و شورای ملی گذار حداکثر ۲۴ ماه است و تمدید آن نیازمند رأی عمومی است.
• انتخابات آزاد: کمیسیون مستقل انتخابات تشکیل می‌شود تا همه انتخابات دوران گذار را با شفافیت و نظارت عمومی برگزار کند.
• آزادی‌های اساسی: آزادی بیان، رسانه، تجمع، تشکل و اعتصاب تضمین می‌شود و هیچ نهادی حق محدود کردن آن‌ها را ندارد.

نهادهای کلیدی دوران گذار

۱. شورای ملی گذار: عالی‌ترین نهاد نظارتی، متشکل از نمایندگان نیروهای سیاسی، مدنی، اقوام، زنان و جوانان. وظیفه آن تدوین سیاست‌های کلان، تصویب منشور موقت و نظارت بر دولت موقت است. جلسات این شورا باید علنی و با انتشار عمومی صورت‌جلسات همراه باشد.

۲. دولت موقت: بازوی اجرایی با مأموریت محدود. اعضای آن از سوی شورای ملی گذار انتخاب می‌شوند و موظف‌اند خدمات عمومی، امنیت داخلی و سیاست‌های اضطراری اقتصادی را مدیریت کنند. دولت موقت حق ندارد قراردادهای بلندمدت اقتصادی یا نظامی امضا کند.

۳. کمیسیون مستقل انتخابات: نهادی کاملاً بی‌طرف و مستقل از دولت و احزاب سیاسی که مسئول برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی، انتخابات مجلس مؤسسان و انتخابات سراسری است. اعضای آن باید از میان متخصصان حقوقی و نمایندگان جامعه مدنی انتخاب شوند.

۴. دادگاه‌های عدالت انتقالی: برای رسیدگی به جرائم حکومت پیشین، به‌ویژه نقض حقوق بشر و فساد سیستماتیک. این دادگاه‌ها باید تحت نظارت بین‌المللی فعالیت کنند تا اعتماد عمومی حفظ شود.

۵. کمیسیون حقیقت و آشتی: نهادی برای مستندسازی جنایت‌ها، شنیدن شهادت قربانیان و پیشنهاد جبران خسارت‌ها. هدف آن ایجاد حافظه تاریخی و جلوگیری از تکرار گذشته است.

۶. دیوان عالی دوران گذار: نهادی قضایی با اختیار بررسی قوانین و تصمیمات دولت موقت و شورای ملی گذار از منظر حقوق بشر و منشور موقت. این دیوان تضمین می‌کند که حتی در دوران گذار هم هیچ قدرتی فراتر از قانون عمل نکند.

۷. صندوق ملی گذار: نهادی اقتصادی برای مدیریت درآمدهای نفت، گاز و معادن در این دوره. منابع این صندوق باید شفاف، با حسابرسی عمومی و صرفاً برای نیازهای اضطراری و عدالت اجتماعی مصرف شوند.

ویژگی‌های اجرایی

• همه نهادهای دوران گذار باید شفافیت کامل داشته باشند: جلسات علنی، انتشار عمومی بودجه‌ها و گزارش‌های ماهانه.

• رسانه‌ها و نهادهای مدنی باید نقش نظارتی فعال داشته باشند، حتی فراتر از نهادهای رسمی.

• هر نهادی که از حدود قانونی خود فراتر رود، با حکم دیوان عالی دوران گذار محدود یا منحل خواهد شد.

این چارچوب باعث می‌شود که دوران گذار، به‌جای ورود به هرج‌ومرج یا بازتولید استبداد، تبدیل به یک دوره آموزش عملی دموکراسی شود. مردم یاد می‌گیرند که حکومت شفاف، مشارکتی و پاسخ‌گو چگونه کار می‌کند، و نهادها فرصت می‌یابند پایه‌های جمهوری نوین را مستحکم کنند.

فلسفه سیاست به‌مثابه شالوده نظری هر نظام حکومتی، تعیین می‌کند که قدرت از کجا می‌آید، چرا مشروعیت دارد و چگونه باید محدود شود. بدون یک بنیان فلسفی روشن، هیچ ساختار حکمرانی پایداری نخواهد داشت؛ زیرا قوانین، نهادها و سیاست‌ها تنها زمانی کارآمدند که بر پایه اصول فکری مشترک و پذیرفته‌شده بنا شوند.در ایران، یکی از مشکلات تاریخی این بوده که فلسفه سیاست یا از بیرون وارد شده (استبداد شرقی، سلطنت مطلقه، اقتباس ناقص از غرب) یا به‌وسیله ایدئولوژی دینی مصادره گردیده است. در نتیجه، مردم نه خود را صاحب قدرت دانسته‌اند و نه حکومت را موظف به پاسخ‌گویی. جمهوری نوین نیازمند یک فلسفه سیاسی است که هم با تجربه تاریخی ایران سازگار باشد و هم با دستاوردهای مدرن دموکراسی جهانی هم‌خوانی داشته باشد.در این فلسفه، چند اصل بنیادین باید روشن شود:

۱. منشأ قدرت سیاسی: قدرت از مردم سرچشمه می‌گیرد. هیچ مرجع دیگری—نه دین، نه سنت سلطنتی و نه نخبگان نظامی نمی‌تواند خود را بالاتر از مردم قرار دهد. مردم با قرارداد اجتماعی و از طریق قانون اساسی، بخشی از قدرت خود را به نهادهای عمومی می‌سپارند تا نظم و عدالت برقرار کنند.

۲. هدف حکمرانی: حکومت ابزار است، نه غایت. هدف آن تأمین آزادی، عدالت و رفاه شهروندان است. هرگاه حکومتی از این مسیر خارج شود و خود را هدف بداند، فلسفه وجودی‌اش زیر سؤال می‌رود و باید جایگزین گردد.

۳. حدود و نظارت بر قدرت: هیچ قدرتی نباید مطلق باشد. تفکیک قوا، حاکمیت قانون و نظارت مردمی ابزارهایی هستند برای مهار قدرت. فلسفه سیاسی جمهوری نوین باید بر این باور بنا شود که «قدرت همواره فسادآور است مگر آنکه محدود و شفاف باشد».

۴. رابطه فرد و جامعه: در این فلسفه، فرد نه قربانی جامعه است و نه جدا از آن. حقوق بنیادین فرد (حق زندگی، آزادی اندیشه، برابری در برابر قانون) غیرقابل‌لغو هستند. در عین حال، هر فرد وظیفه دارد در چارچوب قانون به خیر عمومی کمک کند. این توازن، مانع استبداد اکثریت و هرج‌ومرج اقلیت می‌شود.

۵. عدالت به‌عنوان ستون حکمرانی: بدون عدالت اجتماعی، هیچ فلسفه سیاسی دوام نمی‌آورد. عدالت به معنای توزیع عادلانه منابع، فرصت‌ها و حقوق است، نه برابری مطلق. فلسفه حکمرانی باید عدالت را نه‌فقط به‌عنوان یک شعار، بلکه به‌عنوان معیار سنجش مشروعیت حکومت بپذیرد.

۶. آزادی به‌عنوان بستر توسعه: آزادی اندیشه، بیان، اجتماع و انتخاب، پایه مشارکت سیاسی و شکوفایی اجتماعی است. فلسفه سیاست در جمهوری نوین باید آزادی را نه امتیازی اعطایی از سوی حکومت، بلکه حقی ذاتی برای هر انسان بداند.

۷. پیوند با تجربه تاریخی ایران:ایران سابقه‌ای طولانی از حکومت‌های متمرکز و اقتدارگرا دارد. فلسفه سیاسی آینده باید آگاهانه در برابر این میراث بایستد و آن را بازسازی نکند. یعنی هر ساختار حکمرانی باید تضمین کند که دیگر امکان تمرکز مطلق قدرت، چه در دست شاه و چه در دست یک ایدئولوژی، وجود نداشته باشد.

۸. جهانی بودن اصول: در نهایت، فلسفه سیاست جمهوری نوین ایران نمی‌تواند جدا از دستاوردهای بشری در زمینه حقوق بشر، دموکراسی و عدالت باشد. اصولی مانند جدایی دین از حکومت، برابری جنسیتی، آزادی اندیشه و حق مشارکت سیاسی، جزو ارزش‌های جهانی‌اند که باید در فلسفه حکمرانی ایران نهادینه شوند.

این فلسفه سیاسی، در عمل به چارچوبی بدل می‌شود که قانون اساسی، نهادهای حکومتی و سیاست‌گذاری‌های عمومی بر اساس آن ساخته می‌شوند. اگر این چارچوب محکم نباشد، حتی بهترین قانون‌ها هم به‌سرعت توسط قدرت‌طلبان تضعیف خواهند شد. برای درک بهتر فلسفه سیاست در جمهوری نوین ایران، لازم است نگاهی مقایسه‌ای به دو منبع اصلی اندیشه سیاسی داشته باشیم: سنت ایرانی و فلسفه‌های مدرن غربی. این مقایسه نشان می‌دهد که چگونه می‌توان عناصر سازگار با دموکراسی و حقوق بشر را از هر دو سنت استخراج کرد و پایه‌ای بومی–جهانی برای حکمرانی نوین ساخت.

سنت ایرانی: اندیشه سیاسی در ایران تاریخی طولانی دارد. از شاهنشاهی‌های باستان تا دوره اسلامی و سپس دوران مدرن، همواره یک پرسش اصلی وجود داشته است: «چه کسی باید حکومت کند و چگونه باید حکومت کند؟» در ایران باستان، مفهوم «فره ایزدی» مشروعیت پادشاهان را توجیه می‌کرد؛ شاه نماد نظم کیهانی بود و شورش علیه او نوعی شورش علیه هستی تلقی می‌شد. این نگاه اگرچه انسجام ایجاد می‌کرد، اما به تمرکز مطلق قدرت و بی‌حقوقی مردم انجامید.با ورود اسلام، فلسفه سیاست بیشتر رنگ دینی گرفت. متفکرانی چون فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی در پی سازگاری میان شریعت و عقل سیاسی بودند. اما باز هم قدرت در دست حاکم (خلیفه یا سلطان) متمرکز باقی ماند و مردم بیشتر رعیت بودند تا شهروند. در دوره مشروطه برای نخستین بار ایده حاکمیت قانون و مشارکت مردم وارد فلسفه سیاسی ایران شد. روشنفکران مشروطه‌خواه با الهام از غرب، قانون اساسی را به‌عنوان مرز قدرت مطرح کردند. اما این تجربه به دلیل ضعف نهادها و دخالت خارجی نیمه‌کاره ماند.در قرن بیستم، بازگشت به ایدئولوژی دینی و ملی‌گرایی اقتدارگرا دو روایت متعارض اما مشابه از تمرکز قدرت را رقم زد. هر دو جریان، مشارکت واقعی مردم را محدود کردند. نتیجه آنکه سنت ایرانی هنوز درگیر میراث تمرکز قدرت و بی‌اعتمادی به مردم است.

فلسفه‌های مدرن غربی: در اروپا پس از رنسانس و انقلاب‌های سیاسی، فلسفه سیاست به‌سمت تمرکز بر «قرارداد اجتماعی» رفت. متفکرانی چون هابز، لاک و روسو هر یک مدلی برای رابطه مردم و حکومت ارائه دادند. هابز قدرت مطلق حاکم را برای جلوگیری از هرج‌ومرج لازم می‌دانست؛ لاک آزادی فردی و حقوق طبیعی را محور قرار داد؛ روسو بر اراده عمومی تأکید کرد.در قرون بعد، منتسکیو نظریه تفکیک قوا را مطرح کرد تا هیچ قدرتی مطلق نشود. جان استوارت میل بر آزادی اندیشه و بیان به‌عنوان شرط پیشرفت تأکید کرد. در قرن بیستم، نظریه‌پردازانی چون رالز عدالت را به‌عنوان انصاف و توزیع عادلانه منابع بازتعریف کردند. این جریان‌ها نشان دادند که فلسفه سیاست مدرن بر سه اصل استوار است: حاکمیت مردم، محدودیت قدرت و برابری حقوقی.

مقایسه و ترکیب: سنت ایرانی به ما یادآوری می‌کند که انسجام ملی و هویت فرهنگی برای ثبات سیاسی ضروری است، اما نباید بهانه‌ای برای تمرکز قدرت شود. فلسفه غربی ابزارهایی چون تفکیک قوا، قرارداد اجتماعی و حقوق بشر را در اختیار می‌گذارد که می‌توانند از استبداد جلوگیری کنند. جمهوری نوین ایران باید این دو را ترکیب کند: از یک‌سو بر هویت ملی و تاریخ مشترک ایرانیان تکیه داشته باشد، و از سوی دیگر، اصول جهانی دموکراسی و آزادی را به‌عنوان شالوده بپذیرد.نتیجه چنین ترکیبی، فلسفه سیاسی‌ای خواهد بود که هم ریشه در تجربه تاریخی ایران دارد و هم با نیازهای دنیای امروز هم‌خوان است. در این فلسفه، حکومت نه نماینده خداست و نه مالک کشور،

بلکه «نماینده مردم و خادم جامعه» است. مردم نیز نه رعیت یا امت، بلکه شهروندانی برابر و صاحب حق‌اند. ترجمه فلسفه سیاسی به قانون اساسی نوین ایران به معنای تبدیل اصول نظری به قواعد حقوقی الزام‌آور است. هرچند فلسفه سیاسی بیشتر در سطح مفاهیم و ارزش‌ها سخن می‌گوید، اما قانون اساسی وظیفه دارد این ارزش‌ها را به نهادی عملی و پایدار بدل کند. اگر این ترجمه به‌درستی انجام نشود، فلسفه سیاسی در حد شعار باقی می‌ماند و ساختار واقعی قدرت مسیر دیگری می‌رود.

اصل حاکمیت مردم در قانون اساسی: فلسفه سیاسی جمهوری نوین بر این باور استوار است که مردم تنها منبع مشروعیت قدرت‌اند. قانون اساسی باید این اصل را با سازوکارهایی عینی تضمین کند: انتخابات آزاد و منظم، امکان عزل نمایندگان، همه‌پرسی در مسائل بنیادین و نظارت شفاف شهروندان بر حکومت. بدین ترتیب، اراده مردم نه به شکل نمادین، بلکه به‌صورت نهادی اعمال می‌شود.

اصل تفکیک قوا و محدودیت قدرت: از دل فلسفه سیاسی مدرن، این اصل استخراج می‌شود که قدرت بدون محدودیت فسادآور است. قانون اساسی باید سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه را کاملاً جدا کند و میانشان توازن ایجاد نماید. علاوه بر آن، نهادهای نظارتی مستقل مانند دیوان محاسبات، کمیسیون حقوق بشر و رسانه‌های آزاد باید در متن قانون اساسی به رسمیت شناخته شوند.

اصل برابری شهروندان: فلسفه سیاسی جمهوری نوین تأکید می‌کند که هیچ تفاوتی میان شهروندان بر اساس دین، مذهب، جنسیت، قومیت یا طبقه وجود ندارد. قانون اساسی باید این اصل را به‌صراحت ذکر کند و هرگونه تبعیض را غیرقابل توجیه بداند. در عمل، این به معنای دسترسی برابر همه شهروندان به مناصب دولتی، آموزش، اشتغال و خدمات عمومی است.

اصل آزادی‌های اساسی: آزادی اندیشه، بیان، تجمع، تشکل، رسانه و مذهب باید به‌عنوان حقوق غیرقابل‌لغو در قانون اساسی درج شوند. این حقوق حتی در شرایط اضطراری هم نباید کاملاً معلق گردند. تنها محدودیت‌ها باید در چارچوب ضرورت‌های قانونی و با نظارت قضائی مستقل تعریف شوند.

اصل عدالت اجتماعی: فلسفه سیاسی مدرن عدالت را معیار سنجش مشروعیت حکومت می‌داند. بنابراین قانون اساسی باید دولت را موظف کند که فرصت‌های برابر، دسترسی به آموزش و بهداشت و توزیع عادلانه منابع را تضمین نماید. وجود یک نظام مالیاتی عادلانه و شفاف باید به‌عنوان رکن حقوقی عدالت در متن قانون اساسی ذکر شود.

اصل جدایی دین از حکومت: یکی از ترجمه‌های مستقیم فلسفه سیاسی لائیک به قانون اساسی، اصل بی‌طرفی دولت در برابر ادیان است. قانون اساسی باید اعلام کند که هیچ دینی رسمی نیست و هیچ قانون یا سیاستی نمی‌تواند بر اساس آموزه‌های دینی تبعیض‌آمیز نوشته شود. این اصل در عمل به معنای تضمین آزادی باور، حذف دادگاه‌های شرعی از نظام قضائی و بی‌طرفی آموزش عمومی است.

اصل شفافیت و پاسخ‌گویی: فلسفه سیاست جمهوری نوین بر این باور است که حکومت خدمت‌گزار مردم است و باید همواره پاسخ‌گو باشد. قانون اساسی باید شفافیت مالی و سیاسی نهادهای دولتی را اجباری کند و حق دسترسی آزاد شهروندان به اطلاعات عمومی را تضمین نماید.

اصل پایداری و آینده‌نگری: یکی از نوآوری‌هایی که باید از دل فلسفه سیاسی مدرن استخراج شود، مسئولیت حکومت در برابر نسل‌های آینده است. قانون اساسی باید دولت را ملزم به حفاظت از محیط زیست، منابع طبیعی و میراث فرهنگی کند تا امنیت و رفاه نسل‌های بعدی تضمین شود.به این ترتیب، فلسفه سیاسی از سطح نظری به چارچوب عملی بدل می‌شود که رفتار واقعی حکومت را شکل می‌دهد. اگر قانون اساسی این اصول را نهادینه کند و ضمانت اجرایی قوی برای آن‌ها در نظر بگیرد، دیگر هیچ فرد یا نهادی نمی‌تواند با ادعای سنت، دین یا ضرورت، حقوق بنیادین مردم را نقض کند. یکی از نقاط ضعف بسیاری از کشورهایی که قانون اساسی نوشتند، این بود که اصول عالی و مترقی روی کاغذ ذکر شد اما در عمل ضمانت اجرایی کافی نداشت. تجربه ایران مشروطه یا بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه نشان می‌دهد که بدون سازوکارهای الزام‌آور، حتی بهترین متون حقوقی هم می‌توانند بی‌اثر یا دستکاری شوند. بنابراین، فلسفه سیاست وقتی به قانون اساسی نوین ایران ترجمه می‌شود باید همراه با ضمانت‌های اجرایی واقعی باشد.

دادگاه قانون اساسی مستقل: باید نهادی عالی با عنوان دادگاه یا دیوان قانون اساسی وجود داشته باشد که وظیفه‌اش بررسی مطابقت قوانین و تصمیمات حکومت با اصول بنیادین قانون اساسی باشد. این دادگاه باید استقلال کامل داشته باشد و قضات آن از میان حقوق‌دانان خبره، منتخب مجلس و با تأیید جامعه مدنی انتخاب شوند. این نهاد باید اختیار ابطال قوانین یا تصمیماتی را داشته باشد که حقوق اساسی مردم را نقض می‌کنند.

حق شکایت شهروندان از حکومتهر شهروند باید بتواند به‌طور مستقیم از دولت، مجلس، قوه قضائیه یا هر مقام رسمی به دادگاه قانون اساسی یا دیوان عدالت اداری شکایت کند. این حق شکایت عمومی باعث می‌شود که حکومت همواره زیر نگاه مردم باشد و از هرگونه سوءاستفاده یا تجاوز به حقوق فردی پرهیز کند.

استقلال رسانه و دسترسی آزاد به اطلاعات: برای اینکه ضمانت‌های قانونی کار کنند، مردم باید بتوانند آزادانه از عملکرد حکومت آگاه شوند. قانون اساسی باید تضمین کند که رسانه‌ها نه تحت مالکیت دولت باشند و نه تحت کنترل گروه‌های انحصاری. علاوه بر آن، هر شهروند حق دارد به اطلاعات عمومی دسترسی داشته باشد، مگر در موارد استثنائی که به امنیت ملی مرتبط است و آن هم باید تحت نظارت قضائی باشد.

نهاد ملی حقوق بشر: تشکیل یک نهاد مستقل حقوق بشری در سطح ملی که هم نظارت داخلی داشته باشد و هم با نهادهای بین‌المللی همکاری کند. این نهاد باید گزارش‌های سالانه منتشر کند، قدرت تحقیق مستقل داشته باشد و امکان پیگیری نقض حقوق شهروندان را در دستگاه قضائی فراهم نماید.

مکانیزم عزل و پاسخ‌گویی مقامات: رئیس‌جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس و حتی قضات عالی‌رتبه باید در برابر تخلف یا نقض قانون اساسی قابل عزل باشند. این عزل می‌تواند از طریق رأی مستقیم مردم (همه‌پرسی یا انتخابات میان‌دوره‌ای) یا رأی نهادهای نظارتی انجام شود. اصل پاسخ‌گویی باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ مقامی «مصونیت مطلق» نداشته باشد.

تضمین استقلال مالی و نهادی قوه قضائیه: قوه قضائیه اگر وابسته به دولت یا مجلس باشد، نمی‌تواند حافظ حقوق اساسی باشد. بودجه و ساختار آن باید مستقل باشد و قضاتش از طریق روند شفاف و غیرسیاسی انتخاب شوند.

ممنوعیت تغییر اصول بنیادین: باید در متن قانون اساسی ذکر شود که برخی اصول غیرقابل تغییرند: برابری حقوق

شهروندان، جدایی دین و حکومت، آزادی‌های اساسی و حاکمیت مردم. حتی اگر اکثریتی بخواهد این اصول را لغو کند، قانون اساسی باید از آن جلوگیری کند. این اصول به‌مثابه ستون‌های هویت جمهوری نوین‌اند.

نظارت جامعه مدنی و مشارکت مردمی: هیچ ضمانت قانونی بدون حضور فعال مردم کارساز نیست. انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، سازمان‌های مدنی و دانشگاه‌ها باید نقش نظارتی داشته باشند. قانون اساسی باید حق تشکیل و فعالیت آزادانه انجمن‌ها را تضمین کند تا جامعه مدنی ستون نگه‌دارنده دموکراسی باشد.با چنین ضمانت‌هایی، قانون اساسی نوین نه‌تنها مجموعه‌ای از آرمان‌ها، بلکه یک «سیستم عملی و قابل اجرا» خواهد شد. هر نهادی که بخواهد از مسیر منحرف شود، با مقاومت ساختارهای حقوقی، رسانه‌ای و اجتماعی روبه‌رو خواهد شد.در نتیجه، فلسفه سیاست و حکمرانی در ایران دیگر در حد نظریه باقی نمی‌ماند، بلکه به چارچوبی تبدیل می‌شود که واقعیت قدرت را محدود، حقوق مردم را تضمین و مسیر توسعه پایدار را هموار می‌کند.

دولت و حکومت دو مفهوم به‌ظاهر نزدیک اما در عمل متفاوت‌اند. حکومت مجموعه‌ای از نهادهای اجرایی و سیاسی است که در مقطعی قدرت را در دست دارد، اما دولت ساختاری پایدارتر است که سازماندهی عمومی جامعه از قانون‌گذاری و اجرا تا تأمین امنیت و خدمات را بر عهده دارد. برای طراحی جمهوری نوین، شناخت نظریه‌های دولت و حکومت ضروری است؛ چرا که هر نظریه پاسخی متفاوت به پرسش‌های بنیادین درباره قدرت، مشروعیت و وظایف حکومت می‌دهد.

نظریه اقتدارگرایانه دولت: در این نظریه، دولت مظهر قدرت مطلق است و مردم رعایا یا تابعان آن هستند. وظیفه اصلی دولت حفظ نظم و امنیت است و آزادی‌های فردی یا برابری چندان اهمیت ندارد. این نظریه در تاریخ ایران و بسیاری از کشورهای شرقی تجربه شده است. مزیتش ثبات کوتاه‌مدت است، اما نتیجه بلندمدت آن فساد، تبعیض و سرکوب است.

نظریه دولت لیبرال: ایده دولت لیبرال بر پایه حقوق طبیعی و آزادی فردی بنا شده است. در این مدل، دولت تنها زمانی مشروعیت دارد که آزادی‌ها را تضمین کند و در زندگی شهروندان حداقل دخالت را داشته باشد. تمرکز بر اقتصاد آزاد، مالکیت خصوصی و حقوق مدنی است. این نظریه اگرچه آزادی‌های فردی را پاس می‌دارد، اما در جوامعی با نابرابری شدید اقتصادی می‌تواند به بی‌عدالتی اجتماعی منجر شود.

نظریه دولت دموکراتیک–اجتماعی: این نظریه توازنی میان آزادی فردی و عدالت اجتماعی ایجاد می‌کند. دولت نه‌تنها وظیفه دارد آزادی‌های مدنی را تضمین کند، بلکه باید در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت، اشتغال و تأمین اجتماعی دخالت کند تا برابری فرصت‌ها فراهم شود. بسیاری از کشورهای اروپایی این مدل را تجربه کرده‌اند. برای ایران، این نظریه می‌تواند الگوی مناسبی باشد، زیرا هم نیاز به آزادی و هم ضرورت عدالت را پوشش می‌دهد.

نظریه دولت فدرال: در این مدل، قدرت میان دولت مرکزی و دولت‌های محلی تقسیم می‌شود. هر واحد فدرال در بسیاری از امور خودمختاری دارد، اما در چارچوب یک قانون اساسی مشترک عمل می‌کند. این نظریه در کشورهایی چون آمریکا و آلمان موفق بوده است. با این حال، برای ایران که تاریخ تمرکز قدرت و حساسیت نسبت به تمامیت ارضی دارد، این مدل نیازمند دقت فراوان و سازگاری با شرایط ملی است.

نظریه دولت لائیک: این نظریه بر جدایی کامل دین از سیاست تأکید دارد. دولت بی‌طرف است و هیچ دین یا مذهب رسمی ندارد. وظیفه‌اش تضمین آزادی باور و وجدان شهروندان است. این نظریه به‌ویژه در کشورهایی مانند فرانسه و ترکیه تجربه شده و در ایران آینده نیز می‌تواند ضامن برابری و جلوگیری از سوءاستفاده دینی در سیاست باشد.

نظریه دولت توسعه‌گرا: در این مدل، دولت مأموریت اصلی‌اش را هدایت توسعه اقتصادی و صنعتی می‌داند. نمونه‌های موفق آن در شرق آسیا (ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور) دیده می‌شود. دولت با برنامه‌ریزی اقتصادی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها کشور را به سوی مدرنیزاسیون سوق می‌دهد. برای ایران با منابع گسترده طبیعی و انسانی، ترکیب این نظریه با دولت دموکراتیک–اجتماعی می‌تواند بسیار کارآمد باشد.

نظریه دولت رفاه: این نظریه بر ایجاد یک شبکه حمایتی قوی از شهروندان تأکید دارد. بیمه بیکاری، بازنشستگی، بهداشت عمومی و آموزش رایگان از وظایف اصلی دولت است. کشورهای اسکاندیناوی بهترین نمونه‌های دولت

رفاه‌اند. چنین مدلی در ایران می‌تواند شکاف طبقاتی را کاهش دهد و امنیت اجتماعی را تقویت کند.

جمع‌بندی: هیچ نظریه‌ای به‌تنهایی پاسخ‌گوی همه نیازهای ایران نیست. جمهوری نوین باید ترکیبی از نظریه‌های موفق باشد: از لیبرالیسم آزادی‌های فردی را بگیرد، از دموکراسی اجتماعی عدالت را، از دولت توسعه‌گرا برنامه‌ریزی اقتصادی را، و از دولت لائیک بی‌طرفی در برابر دین را. نتیجه چنین ترکیبی، الگویی بومی خواهد بود که نه تکرار تجربه‌های شکست‌خورده گذشته است و نه تقلید کورکورانه از غرب.به این ترتیب، نظریه دولت و حکومت در ایران آینده باید بر سه پایه استوار باشد: آزادی، عدالت و توسعه پایدار. این سه اصل نه‌فقط در فلسفه سیاسی، بلکه در متن قانون اساسی و عمل روزمره نهادهای حکومتی باید منعکس شوند. الگوی ترکیبی پیشنهادی برای ایران باید به‌گونه‌ای طراحی شود که هم ضعف‌های تاریخی کشور را جبران کند و هم ظرفیت‌های بالفعل آن را فعال سازد. ایران در طول تاریخ گرفتار دو مشکل اصلی بوده است: نخست، تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه که به استبداد و فساد منجر شده، و دوم، بی‌اعتمادی متقابل میان حکومت و مردم که چرخه‌ای از شورش و سرکوب را تکرار کرده است. بنابراین، هر الگویی که این دو مشکل را حل نکند، دیر یا زود به شکست می‌انجامد.این الگو باید بر پنج ستون اصلی بنا شود:

۱. دولت لائیک و بی‌طرف

پایه نخست، جدایی کامل دین از حکومت است. تجربه دهه‌های اخیر نشان داد که آمیختن دین و سیاست نه‌تنها آزادی‌های فردی را نابود می‌کند، بلکه خود دین را هم به ابزار قدرت تبدیل می‌سازد. در الگوی ترکیبی، دولت در برابر همه باورها بی‌طرف است. نه تبلیغ دین می‌کند، نه علیه آن عمل می‌کند. این بی‌طرفی تضمین می‌کند که همه شهروندان، صرف‌نظر از باورشان، در برابر قانون برابر باشند.

۲. دولت دموکراتیک–اجتماعی

پایه دوم، پیوند میان آزادی و عدالت است. آزادی‌های فردی بدون عدالت اجتماعی دوام نمی‌آورد، همان‌طور که عدالت بدون آزادی به کنترل دولتی و فساد می‌انجامد. بنابراین دولت باید آزادی بیان، رسانه، اجتماع و اندیشه را تضمین کند و هم‌زمان وظیفه داشته باشد دسترسی برابر به آموزش، بهداشت و فرصت‌های شغلی را فراهم آورد. مالیات تصاعدی، بیمه اجتماعی و خدمات عمومی رایگان از ابزارهای تحقق این اصل‌اند.

۳. دولت توسعه‌گرا

پایه سوم، جهت‌گیری آگاهانه به سوی توسعه پایدار است. دولت باید موتور محرک رشد اقتصادی باشد، به‌ویژه در بخش‌هایی که بازار خصوصی توانایی کافی ندارد: زیرساخت‌ها، فناوری‌های نوین، انرژی‌های تجدیدپذیر و صنایع دانش‌بنیان. این مداخله توسعه‌ای باید با نظارت شفاف همراه باشد تا به رانت و فساد منجر نشود.

۴. دولت پاسخ‌گو و شفاف

پایه چهارم، الزام به شفافیت و پاسخ‌گویی است. هر مقام دولتی موظف است درآمد و دارایی‌های خود را علنی کند. قراردادهای دولتی باید در معرض دید عموم قرار گیرند. نهادهای مستقل رسانه‌ای و جامعه مدنی باید امکان نظارت واقعی داشته باشند. در این مدل، فساد نه‌تنها غیرقانونی، بلکه پرهزینه و پرریسک می‌شود.

۵. دولت توزیع‌شده و غیرمتمرکز

پایه پنجم، واگذاری بخشی از قدرت به استان‌ها و شوراهای محلی است. این تمرکززدایی نه به معنای فدرالیسم، بلکه به معنای خودگردانی اداری و مالی است. استان‌ها حق دارند درباره آموزش محلی، توسعه اقتصادی و مدیریت منابع طبیعی تصمیم بگیرند، اما چارچوب کلی کشور واحد باقی می‌ماند. این الگو باعث می‌شود احساس محرومیت در مناطق کاهش یابد و مشارکت محلی تقویت شود.الگوی ترکیبی پیشنهادی برای ایران درواقع تلاشی است برای آموختن از شکست‌ها و دستاوردهای گذشته. از دولت لیبرال آزادی‌های فردی را می‌گیرد، از دولت رفاه عدالت اجتماعی را، از دولت توسعه‌گرا برنامه‌ریزی اقتصادی را، و از دولت لائیک بی‌طرفی دینی را. نتیجه این ترکیب، دولتی است که هم آزاد است، هم عادل، هم توسعه‌گرا و هم پایدار.چالش اصلی چنین الگویی، اجرای آن در عمل است. برای جلوگیری از انحراف، باید نهادهای نظارتی مستقل، رسانه‌های آزاد و جامعه مدنی نیرومند وجود داشته باشند. تنها در این صورت است که دولت ترکیبی پیشنهادی نه یک رؤیا، بلکه واقعیتی ماندگار خواهد شد. الگوی دولت پیشنهادی برای ایران تنها زمانی می‌تواند پایدار بماند که جامعه مدنی و مردم نه در حاشیه، بلکه در مرکز آن قرار گیرند. اگر دولت، با بهترین قانون اساسی و ساختار به یک ماشین اداری بسته تبدیل شود، دوباره همان چرخه قدیمی تمرکز قدرت و فساد تکرار خواهد شد. تجربه نشان داده است که دولت‌های موفق در جهان آن‌هایی‌اند که مردمشان تنها رأی‌دهنده نیستند، بلکه شریک دائمی در حکمرانی محسوب می‌شوند.جامعه مدنی در این الگو به معنای شبکه‌ای گسترده از نهادها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، شوراها و رسانه‌های مستقل است که بین دولت و مردم نقش واسطه و ناظر را ایفا می‌کنند. این شبکه باعث می‌شود قدرت سیاسی همواره در معرض بازخواست باشد. به‌طور مشخص، نقش جامعه مدنی و مردم در نظریه دولت پیشنهادی ایران را می‌توان در چند بعد اصلی توضیح داد:

نظارت دائمی بر قدرت، شهروندان باید حق داشته باشند هر تصمیم و سیاستی را به چالش بکشند. از انتشار آزاد اطلاعات و داده‌های دولتی گرفته تا امکان شکایت مستقیم مردم علیه مقامات در دادگاه قانون اساسی، همه این‌ها ابزارهایی‌اند برای اینکه حکومت نتواند در تاریکی عمل کند. نهادهای مدنی، رسانه‌ها و گروه‌های داوطلب در این فرآیند بازوی اصلی مردم‌اند.

مشارکت در تصمیم‌گیری‌های محلی، در الگوی غیرمتمرکز پیشنهادی، شوراهای محلی و استانی قدرت واقعی خواهند داشت. این شوراها باید مستقیماً توسط مردم انتخاب شوند و درباره آموزش محلی، مدیریت منابع، محیط زیست و توسعه اقتصادی منطقه تصمیم‌گیری کنند. چنین سازوکاری هم بار دولت مرکزی را سبک می‌کند و هم مشارکت مردم را معنادار می‌سازد.

حق اعتراض و مطالبه‌گری، آزادی تجمع، اعتصاب و اعتراض مسالمت‌آمیز یکی از مهم‌ترین ابزارهای جامعه مدنی است. این حق باید بدون محدودیت سیاسی یا امنیتی تضمین شود. دولت موظف است به جای سرکوب، پاسخ‌گو باشد و سیاست‌های خود را اصلاح کند. در واقع، اعتراض نه تهدید حکومت، بلکه یکی از اشکال سلامت سیاسی جامعه است.

تقویت اتحادیه‌ها و انجمن‌های صنفی، کارگران، معلمان، پرستاران، کشاورزان و سایر گروه‌های شغلی باید اتحادیه‌های مستقل داشته باشند تا از منافع خود دفاع کنند. دولت نمی‌تواند نقش این نهادها را مصادره کند، بلکه

باید آن‌ها را به رسمیت بشناسد و برای مذاکره با آن‌ها مکانیزم رسمی ایجاد کند. این اتحادیه‌ها در عمل نقش چانه‌زنی جمعی را ایفا می‌کنند و مانع بی‌عدالتی اقتصادی می‌شوند.

نقش رسانه‌ها و فضای دیجیتال، در نظریه دولت پیشنهادی ایران، رسانه‌های آزاد و اینترنت بدون سانسور نه ابزار تبلیغات، بلکه ابزار آگاهی و نظارت‌اند. هر شهروند باید بتواند به‌عنوان یک خبرنگار یا تحلیل‌گر در فضای عمومی مشارکت کند. شفافیت سیاسی تنها زمانی ممکن است که جریان آزاد اطلاعات برقرار باشد.

آموزش شهروندی، جامعه‌ای که از حقوق خود آگاه نباشد، نمی‌تواند آن‌ها را مطالبه کند. بنابراین آموزش حقوق شهروندی و فرهنگ دموکراسی از مدرسه تا دانشگاه باید بخشی جدایی‌ناپذیر از وظایف دولت باشد. این آموزش‌ها باعث می‌شود مردم بدانند چگونه مشارکت کنند، چگونه از حقوقشان دفاع کنند و چگونه در برابر سوءاستفاده قدرت بایستند.

قدرت نهایی در دست مردم، در نهایت، باید اصل بازگشت‌پذیری قدرت تضمین شود. یعنی هیچ مقامی رئیس‌جمهور یا پارلمان مصونیت دائمی نداشته باشد. مردم باید بتوانند از طریق انتخابات آزاد، همه‌پرسی یا فرآیند عزل قانونی، مسئولان ناکارآمد یا متخلف را کنار بزنند. این اصل یادآور همان فلسفه سیاسی است که می‌گوید «قدرت از مردم می‌آید و تنها به مردم بازمی‌گردد».اگر این نقش‌ها به رسمیت شناخته شوند، دولت پیشنهادی ایران نه یک موجود بالای سر مردم، بلکه یک شبکه همکاری میان شهروندان و نهادهای عمومی خواهد بود. در چنین الگویی، جامعه مدنی همان قلب تپنده‌ای است که به دولت مشروعیت می‌دهد و جلوی انحراف آن را می‌گیرد.

حکمرانی در ایران را نمی‌توان صرفاً در قالب سلسله‌های سیاسی یا تغییر حکومت‌ها بررسی کرد، بلکه باید آن را به‌عنوان یک جریان ممتد فرهنگی، اجتماعی و نهادی دید. ایران سرزمینی است که بارها مرکز قدرت منطقه‌ای و جهانی بوده و در عین حال، بارها نیز دچار فروپاشی، تضعیف و بازسازی شده است. فهم این سیر تاریخی به ما کمک می‌کند که چرایی ضعف نهادهای حکمرانی، چرایی بازتولید استبداد، و در عین حال ظرفیت‌های موجود برای دموکراسی و حکمرانی قانون‌مدار را بهتر بشناسیم.

ریشه‌های باستانی حکمرانی در ایران

ایران باستان یکی از نخستین کانون‌های شکل‌گیری دولت‌های بزرگ امپراتوری بود. هخامنشیان نه‌فقط مرزهای جغرافیایی گسترده‌ای را اداره کردند، بلکه نوعی نظم اداری و حکمرانی را بنا گذاشتند که قرن‌ها اثرگذار ماند. ساتراپی‌ها (استان‌ها) نمونه‌ای از تقسیمات کشوری بودند که با وجود تمرکز قدرت در شاه، نوعی مدیریت منطقه‌ای را فراهم می‌کردند. همین ساختار بعدها در دوره‌های سلوکی، اشکانی و ساسانی نیز ادامه یافت.اما نقطه‌ضعف اصلی این الگو، تقدس‌بخشی به قدرت شاه بود. شاه نه به‌عنوان یک مقام سیاسی پاسخ‌گو، بلکه به‌عنوان صاحب «فره ایزدی» و نماینده نظم الهی تلقی می‌شد. بنابراین امکان نقد، اعتراض یا مشارکت مردم در حکومت وجود نداشت. مردم بیشتر رعایا بودند تا شهروندان. این الگو در کوتاه‌مدت انسجام و توسعه عمرانی ایجاد کرد، اما در بلندمدت جامعه را در برابر بحران‌ها آسیب‌پذیر ساخت؛ چون نهادهای مستقل و مردمی برای مهار قدرت وجود نداشتند.درس این دوران برای امروز ایران روشن است: بدون نهادهای مستقل و بدون حاکمیت قانون، حتی بهترین نظام اداری هم به استبداد و فروپاشی می‌انجامد.

ورود اسلام و تغییر ماهیت مشروعیت

با ورود اسلام و سقوط ساسانیان، ایران وارد دوره‌ای شد که مشروعیت سیاسی بیش از پیش رنگ دینی گرفت. خلافت اسلامی در ابتدا مدعی مشروعیت الهی بود، اما در عمل سلسله‌های ایرانی مانند سامانیان و صفاریان بخشی از استقلال سیاسی خود را باز یافتند. در این دوران، نظریه «امام عادل» یا «خلیفه عادل» به‌عنوان توجیه قدرت رایج شد.با اینکه اندیشه‌ورزانی چون فارابی و ابن‌سینا کوشیدند میان عقل فلسفی و سیاست پیوند برقرار کنند، اما در عمل حکمرانی همچنان متمرکز و مردم‌ناباور باقی ماند. خواجه نظام‌الملک طوسی در «سیاست‌نامه» خود توصیه‌های دقیقی درباره نظم و مدیریت ارائه داد، اما محور همه آن‌ها پادشاه بود، نه مردم.درس این دوران برای ما این است که اگر مشروعیت قدرت بر اساس تفسیر دینی یا ایدئولوژیک بنا شود، به‌جای پاسخ‌گویی در برابر مردم، قدرت به نام دین یا خدا تثبیت می‌شود. این همان خطری است که امروز نیز در جمهوری اسلامی تکرار شده است.

صفویان: نهادینه‌سازی اتحاد دین و دولت

صفویان نقطه عطف مهمی در تاریخ حکمرانی ایران‌اند. برای نخستین بار تشیع دوازده‌امامی مذهب رسمی کشور اعلام شد و دین به بخشی جدایی‌ناپذیر از دولت بدل گردید. شاه صفوی نه‌تنها قدرت سیاسی، بلکه نوعی اقتدار مذهبی نیز داشت. این الگو سبب ایجاد هویت ملی–مذهبی جدیدی شد و انسجام سیاسی ایران را در برابر امپراتوری عثمانی و ازبکان تقویت کرد.اما پیامد منفی آن، انحصار دینی و تبعیض علیه اقلیت‌ها بود. اقوام و مذاهبی که خارج از مذهب رسمی بودند، به حاشیه رانده شدند. همچنین نهاد روحانیت به یکی از ابزارهای مشروعیت‌بخشی

به قدرت بدل شد. از این دوره به بعد، دخالت دین در سیاست به یک سنت تاریخی تبدیل گردید که تا امروز ادامه یافته است.درس صفویان این است که هرگاه حکومت به یک دین خاص گره بخورد، به‌جای وحدت ملی، شکاف و تبعیض تولید می‌کند.

قاجار: ضعف حکومت و فشار خارجی

در دوره قاجار، ایران گرفتار ضعف شدید حکمرانی شد. دستگاه اداری ناکارآمد، فساد گسترده و بی‌کفایتی حاکمان باعث شد که کشور بارها در برابر فشارهای خارجی شکست بخورد. قراردادهای استعماری، امتیازدهی به خارجی‌ها و واگذاری منابع ملی به بیگانگان، نشانه بارز این دوران بود.اما همین ضعف‌ها بستر نخستین جنبش مدرن ایران را فراهم کرد: انقلاب مشروطه. ایرانیان برای نخستین بار به‌طور جدی خواستار «قانون» و «پارلمان» شدند. قانون اساسی مشروطه نقطه آغاز ورود مفاهیمی چون تفکیک قوا، مسئولیت دولت در برابر ملت و حق نمایندگی مردم بود. هرچند این تجربه به دلیل دخالت خارجی و مقاومت درباریان نیمه‌کاره ماند، اما فرهنگ سیاسی ایران را برای همیشه تغییر داد.درس قاجار این است که اگر حکومت نتواند منافع ملی را حفظ کند و ساختار اداری کارآمد بسازد، مشروعیت خود را از دست می‌دهد و مردم برای تغییر به میدان می‌آیند.

پهلوی: مدرنیزاسیون بدون دموکراسی

دولت پهلوی تلاشی جدی برای مدرن‌سازی ایران انجام داد: ایجاد ارتش ملی، راه‌آهن، دانشگاه‌ها، قوانین مدنی و برنامه‌های عمرانی. اما این مدرنیزاسیون از بالا و بدون مشارکت مردم بود. احزاب واقعی اجازه فعالیت نداشتند، رسانه‌ها محدود بودند و مخالفان سرکوب می‌شدند.رضاشاه و محمدرضاشاه هر دو کوشیدند ایران را به یک دولت مدرن تبدیل کنند، اما چون آزادی و برابری سیاسی را نپذیرفتند، پایه‌های حکومتشان باقی ماند. سرکوب و فساد موجب شد که اعتراض‌های مردمی به‌جای اصلاح تدریجی، به انقلاب گسترده و سقوط ناگهانی بینجامد.درس پهلوی‌ها این است که توسعه اقتصادی و اجتماعی بدون آزادی‌های سیاسی پایدار نمی‌ماند.

جمهوری اسلامی: بازتولید استبداد دینی

انقلاب ۱۳۵۷ با شعار آزادی، استقلال و عدالت آغاز شد، اما در عمل به بازتولید همان الگوی استبدادی منجر شد که ریشه در صفویه داشت: حکومت دینی متمرکز. ولایت فقیه، تمرکز قدرت در یک نهاد دینی، سرکوب مخالفان و تبعیض علیه زنان و اقلیت‌ها ویژگی‌های اصلی این نظام‌اند.ساختار جمهوری اسلامی نشان داد که اگر دین دوباره به سیاست گره بخورد، نه‌تنها دموکراسی محقق نمی‌شود، بلکه فساد، تبعیض و بحران مشروعیت تشدید می‌شود. اکنون نیز همین مشکلات باعث شده نظام در یک بحران چندوجهی گرفتار شود. اگر تاریخ حکمرانی ایران را در کنار کشورهای دیگر قرار دهیم، شباهت‌ها و تفاوت‌های مهمی آشکار می‌شود. برای مثال، امپراتوری عثمانی و ایران صفوی تقریباً هم‌زمان در دو سوی منطقه شکل گرفتند. هر دو نظام مذهبی،سیاسی بودند، هر دو ارتش‌های بزرگ داشتند و هر دو به‌واسطه دین و پادشاهی مشروعیت می‌یافتند. اما تفاوت مهم این بود که عثمانی توانست نوعی نظام بوروکراسی و دیوان‌سالاری کارآمد ایجاد کند که تا سده‌ها دوام آورد، درحالی‌که ایران بارها دچار فروپاشی و تجزیه درونی شد. علت این تفاوت را باید در تولنایی عثمانی برای جذب اقوام و مذاهب مختلف در چارچوب یک نظم سیاسی و اداری دانست؛ چیزی که در ایران صفوی و پساصفوی به‌خوبی تحقق نیافت و همواره اقلیت‌ها در

حاشیه نگه داشته شدند.مقایسه با ژاپن نیز آموزنده است. ژاپن تا نیمه قرن نوزدهم کشوری بسته و فئودالی بود، اما با اصلاحات میجی توانست ساختار حکمرانی خود را به‌سرعت مدرن کند و در عین حال هویت فرهنگی و ملی خود را حفظ نماید. در ایران اما هر بار تلاش برای مدرنیزاسیون یا ناقص ماند (مانند اصلاحات امیرکبیر) یا از بالا و بدون مشارکت جامعه تحمیل شد (مانند اصلاحات پهلوی‌ها). همین مسئله باعث شد که توسعه در ایران شکننده و فاقد پشتوانه اجتماعی باشد.نمونه دیگر اسپانیاست. این کشور قرن‌ها تحت سلطنت مطلقه و سپس دیکتاتوری فرانکو بود، اما پس از مرگ فرانکو توانست با یک گذار تدریجی، نظام دموکراتیک پایدار ایجاد کند. رمز موفقیت اسپانیا وجود توافق نخبگان سیاسی و اجتماعی بر سر قواعد جدید و ایجاد نهادهایی بود که حتی در برابر فشارها پایدار ماندند. در ایران اما هر بار که نظامی سقوط کرد، نخبگان نتوانستند قواعد مشترک تازه‌ای برای نظم سیاسی تدوین کنند، و همین باعث بازگشت دوباره به استبداد شد.یکی دیگر از مشکلات ساختاری حکمرانی در ایران، نبود فرهنگ پاسخ‌گویی و شفافیت است. در بسیاری از کشورها حتی اگر حکومت اقتدارگرا بوده، نوعی سنت حساب‌کشی وجود داشته است. برای مثال، در چین باستان مقامات موظف بودند به دربار گزارش‌های دوره‌ای بدهند، یا در عثمانی دیوان همواره محلی برای نظارت بر وزرا بود. اما در ایران، فرهنگ سیاسی بر پایه اطاعت بی‌چون‌وچرا از شاه یا رهبر مذهبی شکل گرفته بود. همین فرهنگ باعث شد که حتی با ورود قانون اساسی مشروطه، بسیاری از مقامات همچنان خود را پاسخ‌گو به مردم ندانند.از نظر اقتصادی نیز الگوهای حکمرانی ایران به تمرکز بر منابع طبیعی و مالیات‌های مستقیم متکی بوده‌اند. دولت‌ها به‌جای آنکه بر پایه مالیات شهروندان مشروعیت بگیرند، بیشتر بر کنترل زمین‌ها، معادن یا بعدها نفت تکیه داشتند. این وابستگی به منابع مستقل از مردم، دولت‌ها را از نیاز به جلب رضایت شهروندان بی‌نیاز کرد. در حالی که در اروپا، فشار برای مالیات‌دهی عادلانه یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری پارلمان‌ها و دموکراسی بود، در ایران ثروت حاصل از نفت و منابع طبیعی به دولت‌ها امکان داد که بدون اتکا به مالیات مردم حکومت کنند و همین چرخه استبداد را تقویت کرد.نکته دیگر در تاریخ حکمرانی ایران، ضعف نهادهای واسطه‌ای است. در کشورهای موفق، میان مردم و حکومت نهادهایی مانند شوراهای محلی، انجمن‌های صنفی، احزاب سیاسی و رسانه‌های آزاد وجود داشت که نقش پل ارتباطی و نظارتی داشتند. در ایران این نهادها یا هرگز به‌طور پایدار شکل نگرفتند یا به‌محض قدرت‌گیری، سرکوب شدند. از همین رو رابطه حکومت و مردم همواره مستقیم، تنش‌آلود و پر از بی‌اعتمادی بود.این سیر تاریخی نشان می‌دهد که مشکل اصلی ایران نه صرفاً در اشخاص یا سلسله‌ها، بلکه در ساختار حکمرانی متمرکز، ایدئولوژیک و غیرپاسخ‌گو بوده است. هر بار که نظامی سقوط کرده، ساختار مشابهی با چهره‌ای جدید دوباره برپا شده است. تغییر واقعی تنها زمانی رخ می‌دهد که این الگو دگرگون شود و نهادهای مستقل، شفاف و مردمی جایگزین سنت تمرکز قدرت شوند. برای درک چرایی بازتولید استبداد در ایران، باید دو سطح اصلی بررسی شود: سطح نهادی و سطح فرهنگی. این دو سطح مانند دو بازوی مکمل عمل کرده‌اند و سبب شده‌اند که هر بار پس از فروپاشی یک نظام استبدادی، ساختاری مشابه دوباره برپا شود.در سطح نهادی، یکی از عوامل اصلی تمرکز قدرت سیاسی بوده است. از دوران باستان تا امروز، تقریباً هیچ‌گاه نهادهای پایدار توزیع‌کننده قدرت شکل نگرفته‌اند. حتی وقتی مجلس شورای ملی در مشروطه تأسیس شد، ساختارهای واقعی قدرت همچنان در دست شاه و دربار باقی ماند. در جمهوری اسلامی نیز با وجود

نهادهایی چون مجلس و شوراها، قدرت واقعی در دست ولی‌فقیه متمرکز است. این تمرکز نهادی به‌گونه‌ای است که سقوط یک فرد یا یک گروه عملاً به معنای سقوط کل نظام بوده، زیرا نهادهای مستقل و خودگردان که بتوانند کشور را حفظ کنند وجود نداشته‌اند.دلیل دوم نهادی، وابستگی مالی دولت به منابع مستقل از مردم است. در بسیاری از کشورها، نیاز دولت به مالیات مردم سبب شد که پارلمان‌ها ایجاد شوند و دولت ناچار به پاسخ‌گویی گردد. در ایران اما منابع طبیعی—از زمین‌های کشاورزی و انحصارات تجاری در گذشته گرفته تا نفت و گاز در دوران معاصر—به دولت‌ها امکان داد که بدون نیاز به مشارکت مالی مردم، کشور را اداره کنند. این وضعیت دولت را از جامعه مستقل ساخت و در نتیجه، انگیزه‌ای برای مشارکت‌دادن مردم در تصمیم‌گیری باقی نماند.سومین دلیل نهادی، ضعف یا سرکوب نهادهای واسطه‌ای است. شوراهای محلی، اصناف، اتحادیه‌ها، احزاب و رسانه‌های مستقل هیچ‌گاه نتوانستند ریشه بدوانند. یا توسط حکومت سرکوب شدند، یا از درون به ابزار قدرت حاکم بدل گشتند. همین خلأ نهادی سبب شد که رابطه مردم و حکومت همیشه مستقیم، شکننده و خصمانه باشد؛ در حالی که در کشورهایی با دموکراسی پایدار، این نهادهای واسطه نقش ضربه‌گیر و پل ارتباطی میان جامعه و دولت را بازی می‌کنند.در سطح فرهنگی، نخستین عامل سنت دیرپای اطاعت از قدرت متمرکز است. قرن‌ها زندگی در نظام‌های شاهنشاهی و دینی، نوعی ذهنیت سیاسی ایجاد کرده است که در آن «رهبر» یا «شاه» فراتر از قانون و اراده مردم قرار دارد. این فرهنگ سیاسی، حتی در میان روشنفکران و نخبگان نیز نفوذ داشته و بارها دیده شده که گروه‌های مخالف پس از کسب قدرت، به‌جای ساختن نهادی مردمی، همان الگوی تمرکز قدرت را بازتولید کرده‌اند.دلیل دوم فرهنگی، بی‌اعتمادی عمیق میان مردم و حکومت است. چون حکومت‌ها همواره غیرپاسخ‌گو و سرکوبگر بوده‌اند، مردم به‌جای مشارکت در اصلاح آن‌ها، بیشتر به فکر مقاومت پنهانی، شورش یا انقلاب ناگهانی بوده‌اند. این فرهنگ سیاسی باعث شده است که تغییرات تدریجی و نهادی کمتر امکان‌پذیر شود. در نتیجه، هر بار تغییر به‌شکل انفجار اجتماعی رخ داده و پس از آن دوباره استبداد تازه‌ای شکل گرفته است.عامل سوم فرهنگی، نقش دین در مشروعیت سیاسی بوده است. از صفویه به بعد، دین به‌عنوان ابزاری برای توجیه قدرت به کار گرفته شد. حتی در دوره‌هایی که حکومت سکولارتر بود، مشروعیت دینی همچنان در جامعه ریشه داشت و نخبگان از آن استفاده می‌کردند. این پیوند دین و سیاست مانع از شکل‌گیری فرهنگ حقوق‌محور و شهروندی شد، زیرا همواره بخشی از جامعه قدرت را «الهی» و نه «مردمی» تلقی می‌کرد.عامل چهارم، فقدان آموزش شهروندی و حقوقی است. در بسیاری از کشورها، فرهنگ دموکراسی از طریق آموزش، رسانه‌ها و نهادهای مدنی گسترش یافت. در ایران اما آموزش عمومی بیشتر بر حفظ اقتدار و اطاعت تأکید داشته است. حتی در دوران پهلوی که آموزش مدرن گسترش یافت، تأکید بر حقوق شهروندی و دموکراسی وجود نداشت. در جمهوری اسلامی نیز آموزش عمومی بیشتر ابزاری برای تربیت نیروی وفادار به ایدئولوژی دینی بوده است.در نتیجه این عوامل نهادی و فرهنگی، هر بار که نظامی سقوط کرده، نخبگان و جامعه به‌جای ساختن مدل جدیدی از حکمرانی، به همان الگوی متمرکز و اقتدارگرا بازگشته‌اند. این چرخه تکراری نشان می‌دهد که تغییر پایدار در ایران نیازمند اصلاح هم‌زمان نهادها و فرهنگ سیاسی است. برای طراحی جمهوری نوین و عبور از چرخه بازتولید استبداد، باید از تاریخ ایران درس‌های مشخص و کاربردی گرفت. مرور تجربه‌ها نشان می‌دهد که مشکل اصلی نه در اشخاص، بلکه در ساختارها و فرهنگ سیاسی بوده است. اگر همان

ساختارها و همان ذهنیت‌ها ادامه یابند، حتی با تغییر حکومت یا تغییر قانون اساسی نیز استبداد دوباره بازخواهد گشت. بنابراین، چند درس مهم را می‌توان استخراج کرد:نخستین درس این است که قدرت باید توزیع شود. در ایران همواره قدرت در دست یک فرد یا یک گروه کوچک متمرکز شده است؛ شاه، سلطان، ولی‌فقیه یا رهبر کاریزماتیک. برای جلوگیری از تکرار این چرخه، جمهوری نوین باید تفکیک واقعی قوا، استقلال قضایی، رسانه‌های آزاد و نهادهای نظارتی مستقل ایجاد کند. هر نهادی باید بتواند دیگری را کنترل و محدود کند، به‌گونه‌ای که تمرکز قدرت غیرممکن شود.دومین درس، وابستگی مالی دولت به مردم است. در ایران دولت‌ها اغلب با درآمد نفت و منابع طبیعی حکومت کرده‌اند، نه با مالیات شهروندان. این مسئله باعث شده دولت نیازی به پاسخ‌گویی نداشته باشد. در جمهوری نوین، باید بخش اصلی درآمد دولت از مالیات شفاف و عادلانه تأمین شود، تا دولت برای بقا ناچار به جلب رضایت مردم باشد. منابع طبیعی باید به‌صورت صندوق‌های ملی اداره شوند که درآمدشان به همه مردم به‌طور برابر بازگردد و دولت حق خرج کردن آن‌ها بدون نظارت عمومی را نداشته باشد.سومین درس، ضرورت نهادهای واسطه‌ای و جامعه مدنی است. تاریخ نشان داده که بدون شوراها، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و احزاب مستقل، رابطه مردم و حکومت مستقیم و شکننده می‌شود. این رابطه مستقیم معمولاً یا به سرکوب می‌انجامد یا به شورش و انقلاب. بنابراین جمهوری نوین باید اجازه دهد نهادهای مدنی آزادانه رشد کنند، زیرا آن‌ها ستون‌های اصلی پایداری دموکراسی‌اند.چهارمین درس، آموزش و فرهنگ شهروندی است. در ایران آموزش سیاسی یا وجود نداشته یا در خدمت قدرت بوده است. اگر مردم از حقوق خود آگاه نباشند، نمی‌توانند آن‌ها را مطالبه کنند. جمهوری نوین باید از دبستان تا دانشگاه، آموزش حقوق شهروندی، تاریخ دموکراسی و مهارت‌های مشارکت مدنی را در برنامه رسمی قرار دهد. رسانه‌های عمومی نیز باید ابزار آموزش شهروندی باشند، نه ابزار تبلیغات قدرت.پنجمین درس، جدایی کامل دین از حکومت است. تجربه صفویه و جمهوری اسلامی نشان داد که پیوند دین و سیاست هم حکومت را فاسد می‌کند و هم دین را. دین وقتی به ابزار قدرت بدل شود، آزادی‌های فردی، برابری اجتماعی و حقوق بشر زیر پا گذاشته می‌شوند. تنها با جدایی کامل دین از حکومت می‌توان برابری واقعی میان شهروندان تضمین کرد.ششمین درس، ضرورت شفافیت مطلق در حکمرانی است. فساد ساختاری در تاریخ ایران همواره به دلیل نبود شفافیت ریشه دوانده است. در جمهوری نوین، بودجه دولت، قراردادهای عمومی، دارایی مقامات و هزینه‌های انتخاباتی باید در دسترس عموم باشد. شفافیت، بزرگ‌ترین دشمن فساد و مهم‌ترین ابزار اعتمادسازی میان مردم و حکومت است.هفتمین درس، پرهیز از مدرنیزاسیون از بالا و بدون مشارکت مردم است. تجربه پهلوی نشان داد که توسعه اقتصادی و اجتماعی بدون آزادی‌های سیاسی و بدون حضور فعال مردم پایدار نیست. جمهوری نوین باید توسعه را با مشارکت جامعه و بر اساس نیازهای واقعی آن پیش ببرد، نه صرفاً بر اساس برنامه‌های نخبگان.هشتمین درس، مدیریت تنوع قومی و فرهنگی است. ایران کشوری متنوع است، اما حکومت‌ها اغلب این تنوع را تهدید دانسته‌اند نه فرصت. نتیجه آن سرکوب و تبعیض بوده که نارضایتی عمیق ایجاد کرده است. جمهوری نوین باید این تنوع را به رسمیت بشناسد، زبان‌ها و فرهنگ‌های محلی را حمایت کند و اختیارات واقعی به شوراهای استانی بدهد تا همه اقوام خود را بخشی از کشور بدانند.نهمین درس، پیوستگی اصلاحات و تداوم نهادی است. تاریخ ایران پر از انقلاب‌ها و فروپاشی‌هاست، اما کمبود اصلاحات پایدار باعث شده هیچ‌گاه نهادهای

دموکراتیک فرصت ریشه‌دوانی پیدا نکنند. جمهوری نوین باید از همان ابتدا سازوکاری برای بازبینی مستمر و اصلاح تدریجی قوانین و نهادها ایجاد کند، تا نیاز به انقلاب‌های ناگهانی و پرهزینه از بین برود.دهمین درس، ارتباط میان مشروعیت داخلی و استقلال خارجی است. حکومت‌های ضعیف و غیرمردمی ایران اغلب به‌راحتی در برابر فشار و دخالت خارجی تسلیم شده‌اند. تنها حکومتی که مشروعیت خود را از مردم بگیرد و بر اساس منافع عمومی عمل کند، می‌تواند استقلال واقعی کشور را حفظ نماید.این درس‌ها نشان می‌دهد که اگر جمهوری نوین بخواهد از چرخه تاریخی استبداد بیرون بیاید، باید همزمان نهادهای قانونی شفاف بسازد، منابع قدرت را توزیع کند، مردم را توانمند سازد و فرهنگ سیاسی جدیدی را پرورش دهد. بدون این تغییرات بنیادی، خطر بازتولید همان الگوهای کهنه همچنان باقی خواهد بود. مقایسه تطبیقی با کشورهایی که تجربه‌های مشابه داشته‌اند می‌تواند روشن کند ایران چگونه می‌تواند از چرخه استبداد خارج شود. چند نمونه برجسته برای تحلیل عبارتند از اسپانیا، ژاپن، کره جنوبی و آفریقای جنوبی.اسپانیا پس از مرگ فرانکو در ۱۹۷۵، در شرایطی قرار داشت که شباهت‌های زیادی با وضعیت ایران داشت: جامعه‌ای چندقومیتی (کاتالان، باسک و اندلسی)، تاریخ طولانی استبداد، نفوذ کلیسا در سیاست و ضعف نهادهای مدنی. بااین‌حال، نخبگان سیاسی اسپانیا توانستند «پیمان ملی گذار» را امضا کنند. این پیمان شامل توافق میان جناح‌های مختلف سیاسی برای عبور از دیکتاتوری، تدوین قانون اساسی جدید و تضمین حقوق همه اقوام بود. نتیجه این شد که در عرض چند سال، اسپانیا به یک دموکراسی پایدار اروپایی تبدیل شد. تفاوت اساسی با ایران این بود که در اسپانیا نخبگان حاضر شدند از منافع کوتاه‌مدت خود بگذرند و قواعدی مشترک برای بازی سیاسی بپذیرند. در ایران اما هر بار نخبگان پس از سقوط یک نظام، به جای توافق جمعی، به رقابت برای قبضه کامل قدرت پرداخته‌اند.ژاپن نمونه‌ای است از اصلاحات نهادی سریع و موفق. پیش از اصلاحات میجی (۱۸۶۸)، ژاپن یک جامعه فئودالی بسته بود. اما با تهدید نفوذ خارجی، نخبگان تصمیم گرفتند کشور را به‌سرعت مدرن کنند. ارتش، بوروکراسی، آموزش عمومی و اقتصاد صنعتی به‌سرعت توسعه یافتند. نکته کلیدی این بود که ژاپن ضمن اقتباس از الگوهای غربی، هویت فرهنگی خود را حفظ کرد و نظامی مبتنی بر امپراتوری مشروطه ایجاد کرد. تفاوت با ایران این بود که اصلاحات در ژاپن بر پایه اجماع نخبگان و مشارکت گسترده جامعه انجام شد، در حالی که در ایران اغلب اصلاحات از بالا و بدون پشتوانه مردمی تحمیل شد.کره جنوبی تا دهه ۱۹۸۰ تحت حکومت‌های نظامی بود. اما فشار اجتماعی، اعتراضات دانشجویی و جنبش کارگری توانستند نظام را وادار به پذیرش انتخابات آزاد کنند. کره جنوبی پس از آن نه‌تنها دموکراسی را تثبیت کرد، بلکه یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان شد. دلیل موفقیت کره این بود که جامعه مدنی قوی شکل گرفته بود و مردم به‌طور سازمان‌یافته مطالبات خود را دنبال کردند. ایران نیز ظرفیت مشابهی دارد، اما ضعف سازمان‌یافتگی و سرکوب نهادهای مدنی مانع تحقق آن شده است.آفریقای جنوبی شاید بهترین نمونه برای ایران باشد. این کشور دهه‌ها تحت نظام آپارتاید بود که تبعیض ساختاری و سرکوب شدید را اعمال می‌کرد. با رهبری نلسون ماندلا و همراهی نخبگان سیاسی، گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی آغاز شد. نکته مهم این بود که «کمیسیون حقیقت و آشتی» ایجاد شد تا گذشته بررسی شود، اما کشور به‌سمت انتقام‌گیری کور نرود. برای ایران، این تجربه می‌تواند الهام‌بخش باشد: عدالت انتقالی بدون خشونت، همراه با بازسازی اعتماد اجتماعی.

این مقایسه‌ها نشان می‌دهند که ایران نه در خلأ، بلکه در مسیری جهانی قرار دارد. بسیاری از کشورها توانسته‌اند از استبداد به دموکراسی عبور کنند. عوامل مشترک موفقیت آن‌ها عبارت‌اند از: وجود یک توافق جمعی میان نخبگان، مشارکت فعال جامعه مدنی، طراحی نهادهای مستقل و شفاف، و مهم‌تر از همه، فرهنگ سیاسی جدیدی که قدرت را نه به‌عنوان یک امتیاز شخصی بلکه به‌عنوان یک مسئولیت عمومی می‌بیند.اگر ایران بتواند از این درس‌ها استفاده کند، امکان عبور از چرخه استبداد و ایجاد یک جمهوری پایدار لائیک و مردم‌سالار وجود دارد. اما اگر همان اشتباهات گذشته تکرار شود، تمرکز قدرت، بی‌اعتمادی، سرکوب جامعه مدنی و پیوند دین و سیاست خطر بازتولید همان الگوی کهنه همچنان باقی خواهد ماند.

آینده‌پژوهی به معنای پیش‌بینی قطعی آینده نیست، بلکه شناسایی سناریوهای ممکن و طراحی سیاست‌هایی است که جامعه را برای مواجهه با این سناریوها آماده سازد. در حوزه حکمرانی، آینده‌پژوهی بررسی می‌کند که چه مدل‌هایی از دولت و حکومت می‌توانند در شرایط آینده جهان و ایران کارآمد باشند. ایران با توجه به بحران‌های اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و سیاسی، نمی‌تواند تنها به گذشته یا حال تکیه کند، بلکه باید به‌طور فعال آینده‌های ممکن را ترسیم کند و از میان آن‌ها مسیر بهینه را برگزیند.در آینده‌پژوهی نظام‌های حکمرانی، چند روند کلان جهانی باید مدنظر قرار گیرد. نخست، افزایش اهمیت شفافیت و پاسخ‌گویی است. در جهان امروز، دولت‌ها حتی اگر اقتدارگرا باشند، ناچارند اطلاعات بیشتری منتشر کنند و زیر نظر افکار عمومی جهانی عمل کنند. شبکه‌های اجتماعی و فناوری‌های دیجیتال امکان کنترل کامل اطلاعات را از حکومت‌ها گرفته‌اند. دوم، افزایش نقش جامعه مدنی و مشارکت مردمی است. شهروندان امروز نه‌تنها رأی‌دهندگان دوره‌ای، بلکه کنشگران دائمی هستند که از طریق پلتفرم‌های دیجیتال، رسانه‌های مستقل و شبکه‌های مدنی در تصمیم‌گیری‌ها حضور دارند. سوم، چالش‌های زیست‌محیطی و اقلیمی است که دولت‌ها را مجبور می‌کند به‌جای تمرکز صرف بر اقتصاد و امنیت نظامی، به پایداری زیست‌محیطی و عدالت بین‌نسلی بیندیشند.برای ایران، آینده‌پژوهی حکمرانی یعنی تصور چند سناریو و بررسی پیامدهای هرکدام. یک سناریو آن است که ساختارهای متمرکز و اقتدارگرا ادامه یابند؛ در این صورت، بحران‌های اقتصادی و اجتماعی عمیق‌تر می‌شوند و کشور در معرض فروپاشی نهادی قرار می‌گیرد. سناریوی دیگر این است که ایران به سمت نوعی دموکراسی نیم‌بند برود، با انتخابات محدود و آزادی‌های نسبی اما بدون نهادهای شفاف؛ این مدل شاید در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کند، اما در بلندمدت فساد و ناکارآمدی دوباره چرخه استبداد را بازتولید خواهد کرد. سناریوی بهینه آن است که ایران به‌سوی جمهوری مردم‌سالار لائیک با نهادهای شفاف و پایدار حرکت کند، جایی که توزیع قدرت، عدالت اجتماعی و آزادی‌های بنیادین هم‌زمان تضمین شوند.برای رسیدن به این سناریوی بهینه، باید ابزارهای آینده‌پژوهی وارد سیاست‌گذاری شوند. این ابزارها شامل تحلیل روندها، طراحی سناریو، پیش‌بینی ریسک‌ها و برنامه‌ریزی منعطف‌اند. به‌عنوان نمونه، ایران می‌تواند «مرکز ملی آینده‌پژوهی حکمرانی» تأسیس کند که وظیفه‌اش شناسایی تحولات جهانی (مانند انقلاب هوش مصنوعی یا تغییرات اقلیمی) و پیشنهاد اصلاحات نهادی متناسب با آن‌ها باشد. چنین نهادی می‌تواند به دولت کمک کند تا همواره چند گام جلوتر از بحران‌ها حرکت کند، نه اینکه منفعلانه واکنش نشان دهد.یکی از جنبه‌های مهم آینده‌پژوهی، مدیریت گذارها است. کشورها ناگزیرند در دوره‌هایی از تاریخ خود وارد دوره گذار شوند: گذار سیاسی (از استبداد به دموکراسی)، گذار اقتصادی (از اقتصاد نفتی به اقتصاد دانش‌بنیان)، یا گذار زیست‌محیطی (از مصرف بی‌رویه منابع به توسعه پایدار). آینده‌پژوهی می‌تولند نقشه راهی برای این گذارها طراحی کند تا از بحران‌های شدید جلوگیری شود.در ایران، آینده‌پژوهی باید چند حوزه کلیدی را در مرکز توجه قرار دهد:

- گذار سیاسی: طراحی سازوکارهایی که انتقال قدرت از نظام استبدادی به نظام دموکراتیک را بدون هرج‌ومرج امکان‌پذیر کند.
- گذار اقتصادی: کاهش وابستگی به نفت و گاز و حرکت به سمت صنایع دانش‌بنیان و اقتصاد دیجیتال.
- گذار زیست‌محیطی: اصلاح الگوی مصرف آب، انرژی و خاک برای جلوگیری از فروپاشی اکولوژیک.

• گذار اجتماعی: پرورش فرهنگ شهروندی و نهادهای مدنی که بتوانند دموکراسی را پایدار سازند.

آینده‌پژوهی همچنین به ما یادآوری می‌کند که حکمرانی موفق تنها در چارچوب ملی معنا ندارد. در دنیای به‌هم‌پیوسته امروز، بحران‌ها (مانند پاندمی‌ها، تغییرات اقلیمی و مهاجرت‌های گسترده) مرز نمی‌شناسند. بنابراین حکمرانی آینده باید انعطاف‌پذیر و شبکه‌ای باشد، یعنی هم در سطح ملی مستحکم باشد و هم توان همکاری در سطح منطقه‌ای و جهانی را داشته باشد.به‌این‌ترتیب، آینده‌پژوهی نظام‌های حکمرانی برای ایران فرصتی است تا از چرخه تاریخی استبداد و بحران فاصله بگیرد و مسیر پایدارتری برای توسعه و آزادی انتخاب کند. این امر نه یک انتخاب لوکس، بلکه ضرورتی برای بقا و پیشرفت کشور است. آینده‌پژوهی تنها در سطح تحلیل کلان باقی نمی‌ماند، بلکه ابزارها و روش‌هایی دارد که می‌تواند مستقیماً در طراحی قانون اساسی، ساختار حکومت و سیاست‌گذاری عمومی به‌کار گرفته شود. اگر این ابزارها در جمهوری نوین ایران به‌کار روند، احتمال گرفتار شدن دوباره در چرخه استبداد یا خطاهای تاریخی به‌مراتب کمتر خواهد شد.

۱. روش سناریونویسی

یکی از اصلی‌ترین ابزارهای آینده‌پژوهی است. در این روش، چند سناریوی محتمل درباره آینده کشور ترسیم می‌شود: سناریوی خوش‌بینانه، بدبینانه و محتمل‌ترین حالت. سپس قانون اساسی و سیاست‌ها طوری طراحی می‌شوند که در هر سه حالت کارآمد باشند. برای مثال، در طراحی قانون اساسی باید سناریوهایی چون بحران‌های منطقه‌ای، فشارهای بین‌المللی یا تغییرات جمعیتی در نظر گرفته شود. اگر این سناریوها در طراحی اولیه دیده نشوند، قانون اساسی به‌محض مواجهه با بحران دچار ضعف می‌شود.

۲. تحلیل روندها

آینده‌پژوهی بر پایه شناسایی روندهای بلندمدت عمل می‌کند. روندهایی مانند کاهش منابع آبی، رشد فناوری‌های دیجیتال، تغییرات جمعیتی (افزایش سالمندان، کاهش نرخ باروری)، یا مهاجرت نخبگان بر ساختار حکمرانی اثر مستقیم دارند. اگر قانون اساسی و نهادهای حکومتی این روندها را نادیده بگیرند، در آینده ناکارآمد خواهند شد. برای مثال، روند دیجیتالی شدن جهان ایجاب می‌کند که از همین حالا قوانین مربوط به مالکیت داده‌ها، حریم خصوصی و حکمرانی سایبری طراحی شوند.

۳. بک‌کستینگ (Backcasting)

این روش از آینده مطلوب آغاز می‌کند و به عقب برمی‌گردد تا مسیر دستیابی به آن را ترسیم کند. مثلاً اگر آینده مطلوب ایران یک جمهوری لائیک، مردم‌سالار و توسعه‌گرا در سال ۲۰۴۰ باشد، باید از امروز به عقب نگاه کنیم و ببینیم چه مراحلی لازم است: گذار سیاسی آرام، بازسازی اقتصاد، تقویت نهادهای مدنی، اصلاح نظام آموزشی و غیره. این روش کمک می‌کند تا آینده‌پژوهی صرفاً به «آینده محتمل» محدود نشود، بلکه برای ساختن «آینده مطلوب» برنامه‌ریزی کند.

۴. رصد سیگنال‌های ضعیف

بسیاری از تحولات بزرگ ابتدا به‌صورت تغییرات کوچک و پراکنده ظاهر می‌شوند که به آن‌ها «سیگنال‌های ضعیف» می‌گویند. برای مثال، در دهه ۹۰ میلادی استفاده از اینترنت یک پدیده محدود بود، اما امروز کل

حکمرانی دیجیتال به آن وابسته است. جمهوری نوین ایران باید نهادی داشته باشد که این سیگنال‌های ضعیف را رصد کند تا بتواند زودتر از بحران‌ها یا فرصت‌ها آماده شود.

۵. تحلیل ذی‌نفعان

آینده‌پژوهی تأکید می‌کند که باید همه گروه‌های اجتماعی، از زنان و جولنان گرفته تا اقلیت‌های قومی و مذهبی، در فرآیند طراحی آینده حضور داشته باشند. قانون اساسی اگر تنها توسط نخبگان نوشته شود، در برابر فشارهای اجتماعی پایدار نخواهد بود. تحلیل ذی‌نفعان کمک می‌کند تا بدانیم هر تصمیم چه تأثیری بر کدام گروه دارد و چگونه می‌توان تعادل ایجاد کرد.

۶. آینده‌پژوهی تطبیقی

ابزاری است که تجربه‌های موفق و ناموفق سایر کشورها را بررسی می‌کند. مثلاً مطالعه گذار اسپانیا، آفریقای جنوبی یا کشورهای اروپای شرقی نشان می‌دهد که چه عواملی باعث موفقیت یا شکست آن‌ها شد. این روش به ایران کمک می‌کند که اشتباهات تکراری نکند و از تجربیات جهانی به‌طور فعال بیاموزد.

۷. نهادینه‌سازی آینده‌پژوهی در ساختار حکمرانی

آینده‌پژوهی نباید یک پروژه مقطعی باشد، بلکه باید به بخشی از نهادهای حکومتی تبدیل شود. پیشنهاد می‌شود «مرکز ملی آینده‌پژوهی حکمرانی» زیر نظر پارلمان یا یک نهاد مستقل تشکیل شود که وظیفه آن پایش روندها، طراحی سناریوها و ارائه توصیه‌های سیاستی باشد. گزارش‌های این مرکز باید عمومی باشد تا مردم نیز در جریان آینده‌های ممکن و گزینه‌های پیش‌رو قرار بگیرند.اگر چنین ابزارهایی به‌کار گرفته شوند، جمهوری نوین ایران به جای واکنش منفعلانه به بحران‌ها، می‌تواند پیش‌دستانه و هوشمندانه عمل کند. آینده‌پژوهی کمک می‌کند که قانون اساسی و نهادهای سیاسی نه‌تنها برای امروز، بلکه برای نسل‌های آینده نیز کارآمد باشند. برای نشان دادن کارکرد عملی آینده‌پژوهی، می‌توان یک نمونه سناریونویسی درباره آینده حکمرانی ایران تا سال ۲۰۴۰ ترسیم کرد. سناریونویسی کمک می‌کند که سیاست‌گذاران و جامعه بدانند در چه مسیرهایی ممکن است قرار گیرند و برای هر مسیر چه اقداماتی لازم است.

سناریوی اول: تداوم استبداد و تمرکز قدرت

در این حالت، ساختار سیاسی تغییر بنیادین نمی‌کند. قدرت در دست یک گروه محدود باقی می‌ماند، شفافیت ایجاد نمی‌شود و نهادهای مدنی اجازه رشد نمی‌یابند. نتیجه این مسیر تشدید بحران‌های اقتصادی، افزایش مهاجرت نخبگان، تخریب محیط زیست و در نهایت احتمال فروپاشی نهادی است. تجربه تاریخی نشان داده که این مسیر دیر یا زود به بحران‌های انفجاری ختم می‌شود.

سناریوی دوم: دموکراسی نیم‌بند

در این حالت، تغییراتی محدود صورت می‌گیرد: انتخابات آزادتر برگزار می‌شود، رسانه‌ها آزادی نسبی پیدا می‌کنند و برخی اصلاحات اقتصادی اجرا می‌شوند. اما چون نهادهای نظارتی مستقل ایجاد نمی‌شوند و تمرکز قدرت همچنان بالاست، فساد و تبعیض باقی می‌مانند. در کوتاه‌مدت ثبات نسبی ایجاد می‌شود، اما در بلندمدت چرخه نارضایتی و بی‌اعتمادی بازتولید خواهد شد.

سناریوی سوم: جمهوری مردم‌سالار لائیک

این سناریو مسیر بهینه است. قانون اساسی جدید با محوریت حقوق بشر، جدایی دین از حکومت، تفکیک قوا و شفافیت کامل نوشته می‌شود. منابع طبیعی در صندوق‌های ملی شفاف مدیریت می‌شوند و دولت به جای اتکا به نفت، از مالیات مردم درآمد کسب می‌کند. جامعه مدنی آزادانه رشد می‌کند و آموزش شهروندی نهادینه می‌شود. در این مدل، ایران می‌تواند تا ۲۰۴۰ به کشوری با حکمرانی کارآمد، توسعه پایدار و ثبات سیاسی تبدیل شود.

مسیر رسیدن به سناریوی سوم (بک‌کستینگ تا ۲۰۴۰)

• تا سال ۲۰۲۵: طراحی و تصویب قانون اساسی جدید، ایجاد دولت موقت گذار، تشکیل نهادهای نظارتی مستقل.

• تا سال ۲۰۳۰: تثبیت نهادهای دموکراتیک، بازسازی اقتصاد بر پایه تنوع منابع، اصلاح نظام آموزشی و گسترش رسانه‌های آزاد.

• تا سال ۲۰۳۵: تقویت جامعه مدنی، کاهش وابستگی به نفت به کمتر از ٪۲۰ بودجه، گسترش عدالت اجتماعی و خدمات عمومی.

• تا سال ۲۰۴۰: ایران به یک جمهوری پایدار، لائیک و مردم‌سالار تبدیل می‌شود که قدرت در آن توزیع‌شده و پاسخ‌گوست.این سناریونویسی نشان می‌دهد که آینده به‌خودی‌خود شکل نمی‌گیرد، بلکه محصول انتخاب‌ها و تصمیم‌های امروز است. اگر انتخاب‌ها بر پایه آینده‌پژوهی و طراحی نهادی دقیق انجام شوند، مسیر بهینه قابل تحقق خواهد بود. اما اگر انتخاب‌ها بر اساس تداوم سنت‌های تاریخی و منافع کوتاه‌مدت باشند، سناریوهای اول و دوم محتمل‌تر خواهند بود.آینده‌پژوهی در واقع نوعی هشدار و راهنماست: هشدار می‌دهد که ادامه مسیر گذشته به بحران منجر می‌شود و راهنماست برای نشان دادن اینکه چگونه می‌توان مسیر دیگری را انتخاب کرد. برای اینکه آینده‌پژوهی در حد تحلیل باقی نماند و به قانون اساسی و ساختار حکومتی جمهوری نوین ایران ترجمه شود، باید اصول و مواد مشخصی در متن قانون اساسی گنجانده شوند. این مواد باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که هم به نیازهای کنونی پاسخ دهند و هم برای مواجهه با آینده‌های ناشناخته انعطاف‌پذیر باشند.

۱. اصل شفافیت مطلق

تمامی نهادهای حکومتی موظف به انتشار دوره‌ای اطلاعات مالی، تصمیمات کلان و قراردادهای عمومی باشند. این اصل باید در قانون اساسی درج شود و هرگونه نقض آن جرم محسوب گردد. شفافیت نه‌تنها فساد را کاهش می‌دهد، بلکه امکان مشارکت آگاهانه مردم در تصمیم‌گیری‌ها را فراهم می‌کند.

۲. اصل تفکیک قوا و استقلال نهادهای نظارتی

تفکیک قوا به‌تنهایی کافی نیست. باید نهادهای نظارتی مستقل مانند دیوان حسابرسی، کمیسیون ملی ضد فساد و نهاد حقوق بشر در قانون اساسی تعریف شوند و منابع مالی و ساختاری مستقل داشته باشند. این نهادها باید گزارش‌های عمومی منتشر کنند و در برابر مردم پاسخ‌گو باشند.

۳. اصل مشارکت دیجیتال و شهروندی الکترونیک

با توجه به روند دیجیتالی شدن جهان، قانون اساسی باید حق دسترسی آزاد به اینترنت، امنیت داده‌ها و مالکیت اطلاعات شخصی را تضمین کند. همچنین باید امکان مشارکت دیجیتال مردم در فرآیندهای قانون‌گذاری،

بودجه‌ریزی و نظارت پیش‌بینی شود.

۴. اصل عدالت بین‌نسلی و پایداری زیست‌محیطی

قانون اساسی باید دولت را موظف کند که منابع طبیعی (آب، خاک، انرژی) را نه برای مصرف نسل کنونی، بلکه برای پایداری نسل‌های آینده مدیریت کند. هرگونه سیاستی که منجر به نابودی محیط زیست شود، باید غیرقانونی تلقی شود.

۵. اصل بازنگری ادواری قانون اساسی

یکی از مشکلات قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی این بود که امکان اصلاح و بازنگری ساختاری وجود نداشت یا بسیار محدود بود. قانون اساسی نوین باید مکانیزم بازنگری ادواری (مثلاً هر ۲۰ سال) را پیش‌بینی کند، اما با شرط حفظ اصول بنیادین مانند حقوق بشر، آزادی و جدایی دین از حکومت.

۶. اصل عدالت اجتماعی و بازتوزیع ثروت

قانون اساسی باید دولت را ملزم کند که با ابزارهایی مانند مالیات تصاعدی، بیمه اجتماعی و خدمات عمومی رایگان، شکاف طبقاتی را کاهش دهد. صندوق‌های ملی منابع طبیعی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که سود آن‌ها به‌طور مستقیم میان همه شهروندان تقسیم شود.

۷. اصل برابری مطلق شهروندان

هیچ شهروندی نباید بر اساس دین، مذهب، قومیت، جنسیت یا گرایش سیاسی از حقوقی محروم شود. قانون اساسی باید تصریح کند که تمام مقامات عمومی بدون استثنا در برابر قانون پاسخ‌گو هستند و هیچ مصونیتی فراتر از قانون وجود ندارد.

۸. اصل توزیع قدرت محلی

برای جلوگیری از تمرکز بیش‌ازحد قدرت، قانون اساسی باید شوراهای استانی و محلی را با اختیارات واقعی در زمینه آموزش، بهداشت، اقتصاد محلی و محیط زیست به رسمیت بشناسد. این اصل باعث می‌شود که تصمیم‌گیری نزدیک‌تر به مردم انجام شود و مشارکت سیاسی عمق بیشتری پیدا کند.

۹. اصل جدایی دین از حکومت

برای تضمین لائیسیته، قانون اساسی باید اعلام کند که هیچ دین یا ایدئولوژی‌ای مبنای مشروعیت حکومت نیست. قوانین تنها بر اساس اصول حقوق بشر و اجماع اجتماعی نوشته می‌شوند و دولت موظف به بی‌طرفی کامل در برابر باورهاست.

۱۰. اصل مسئولیت در برابر جامعه جهانی

قانون اساسی باید ایران را متعهد به رعایت معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، عدالت اقلیمی و همکاری‌های صلح‌آمیز کند. این اصل تضمین می‌کند که کشور در مسیر انزوا گرفتار نشود و در تعامل مثبت با جهان آینده حرکت کند.گنجاندن این اصول در قانون اساسی باعث می‌شود که نظام سیاسی نه‌تنها پاسخ‌گوی نیازهای امروز باشد، بلکه توانایی انطباق با تحولات آینده را نیز داشته باشد. این همان نقطه‌ای است که آینده‌پژوهی از سطح نظری به یک سازوکار عملی و حقوقی تبدیل می‌شود. برای اینکه آینده‌پژوهی در حکمرانی ایران دائمی و کارآمد باشد، باید به

یک نهاد رسمی و ساختاری درون جمهوری نوین تبدیل شود، نه صرفاً یک پروژه تحقیقاتی کوتاه‌مدت یا فعالیت محدود دانشگاهی. بسیاری از کشورهایی که در مسیر توسعه پایدار موفق بوده‌اند، چنین نهادی را ایجاد کرده‌اند. فنلاند «مرکز آینده پارلمان» دارد، سنگاپور «مرکز آینده‌پژوهی استراتژیک» را تأسیس کرده، و اتحادیه اروپا نیز یک شبکه آینده‌پژوهی میان دولت‌ها ایجاد کرده است. ایران نیز می‌تواند با الهام از این الگوها نهادی مشابه را در ساختار جمهوری نوین خود بنا کند.این نهاد می‌تواند «شورای عالی آینده‌پژوهی حکمرانی» نام داشته باشد. شورا باید جایگاهی مستقل از قوه مجریه و تحت نظارت پارلمان یا حتی مردم داشته باشد. استقلال آن به این معناست که دولت روز نتواند آن را به ابزار تبلیغاتی خود تبدیل کند. ترکیب شورا باید چندلایه باشد: کارشناسان دانشگاهی و پژوهشگران، نمایندگان جامعه مدنی و بخش خصوصی، و متخصصان حوزه‌های مختلف مانند محیط زیست، اقتصاد دیجیتال، انرژی و امنیت ملی.وظایف چنین شورایی چند محور کلیدی خواهد داشت:**نخست،** رصد روندها و سیگنال‌های ضعیف. این شورا باید دائماً تغییرات داخلی و جهانی را پایش کند: از تحولات فناوری و جمعیتی گرفته تا بحران‌های زیست‌محیطی و ژئوپلیتیک. گزارش‌های این رصد باید عمومی باشد و سالانه در اختیار مردم و پارلمان قرار گیرد.**دوم،** طراحی سناریوهای آینده برای ایران. شورا باید چند سناریوی مختلف برای مسیر آینده کشور تدوین کند، مثلاً آینده بدون اصلاحات، آینده با اصلاحات جزئی، یا آینده با تغییرات بنیادین—و پیامدهای هر سناریو را به‌طور شفاف توضیح دهد. این کار کمک می‌کند که سیاست‌گذاران و مردم بدانند انتخاب‌های امروز چه آینده‌ای خواهد ساخت.**سوم،** پیشنهاد اصلاحات نهادی. شورا تنها ناظر نباشد، بلکه پیشنهاددهنده سیاست‌های مشخص هم باشد. برای مثال، اگر روندهای جمعیتی نشان دهد که ایران در دهه آینده با بحران سالمندی مواجه خواهد شد، شورا باید پیشنهاد اصلاحات نظام بازنشستگی و بیمه اجتماعی را به پارلمان ارائه دهد.**چهارم،** ایجاد پیوند میان علم و سیاست. یکی از مشکلات تاریخی ایران شکاف میان دانشگاه و سیاست بوده است. این شورا باید پلی باشد میان پژوهشگران و قانون‌گذاران، به‌گونه‌ای که تصمیمات کلان سیاسی بر پایه داده‌ها و پژوهش‌های علمی اتخاذ شوند.**پنجم،** آموزش عمومی آینده‌پژوهی. شورا باید وظیفه آموزش و فرهنگ‌سازی را هم بر عهده داشته باشد. مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها باید با مفهوم آینده‌پژوهی آشنا شوند تا کل جامعه نگاه آینده‌نگر پیدا کند، نه فقط نخبگان سیاسی.برای تضمین استقلال و کارآمدی این شورا، چند شرط ضروری است:

• بودجه آن باید از طریق ردیف مشخصی در قانون اساسی تأمین شود، نه از طریق دولت روز.

• اعضای آن باید با ترکیبی از انتخاب پارلمان، انجمن‌های علمی و رأی مستقیم بخشی از جامعه مدنی تعیین شوندو گزارش‌های شورا باید الزاماً در دستور کار پارلمان قرار گیرد و هیچ دولتی حق بایگانی یا سانسور آن‌ها را نداشته باشد.

• شورا باید امکان همکاری بین‌المللی داشته باشد تا از تجربیات جهانی بهره گیرد و ایران را در شبکه‌های آینده‌پژوهی جهانی قرار دهد.چنین نهادی می‌تولند تضمین کند که جمهوری نوین ایران نه‌تنها برای مشکلات امروز، بلکه برای بحران‌ها و فرصت‌های فردا هم آماده باشد. در واقع، اگر چنین شورایی وجود داشت، ایران هیچ‌گاه با شوک‌هایی مانند بحرانآب، وابستگی مطلق به نفت یا مهاجرت گسترده نخبگان غافلگیر نمی‌شد. یکی از پایه‌های حیاتی آینده‌پژوهی در حکمرانی، مشارکت مستقیم مردم است. اگر آینده‌پژوهی تنها در سطح نخبگان سیاسی و

دانشگاهی باقی بماند، نه مقبولیت اجتماعی خواهد داشت و نه می‌تواند نیازها و دغدغه‌های واقعی جامعه را بازتاب دهد. بنابراین، باید ابزارهایی طراحی شوند که مردم به‌طور فعال در فرآیند آینده‌پژوهی شرکت کنند و صدای آنان در شکل‌گیری سیاست‌های آینده شنیده شود.یکی از مهم‌ترین ابزارها **همه‌پرسی‌های موضوعی آینده‌محور** است. به‌جای محدود کردن همه‌پرسی به مسائل سیاسی فوری، می‌توان از آن‌ها برای تصمیم‌گیری درباره اولویت‌های بلندمدت استفاده کرد. مثلاً پرسش‌هایی درباره الگوی توسعه انرژی: «ایران باید سرمایه‌گذاری اصلی خود را بر نفت و گاز متمرکز کند یا بر انرژی‌های تجدیدپذیر؟» یا پرسش‌هایی درباره نظام آموزشی: «آیا آموزش چندزبانه باید به بخشی از برنامه رسمی مدارس تبدیل شود؟» چنین همه‌پرسی‌هایی نه‌تنها مسیر آینده را روشن می‌کنند، بلکه حس مشارکت و مالکیت مردم نسبت به تصمیمات کلان را تقویت می‌نمایند.ابزار دیگر، پ**لتفرم‌های دیجیتال مشارکت عمومی** است. در دنیای امروز، فناوری این امکان را می‌دهد که میلیون‌ها نفر هم‌زمان در فرآیند سیاست‌گذاری مشارکت کنند. جمهوری نوین ایران می‌تواند سامانه‌ای ملی ایجاد کند که مردم از طریق آن ایده‌ها، نقدها و پیشنهادهای خود را درباره سناریوهای آینده ارائه دهند. این پلتفرم باید شفاف باشد و نتایج مشارکت مردم به‌طور علنی در گزارش‌های رسمی آینده‌پژوهی بازتاب یابد.سومین ابزار، **شوراهای آینده محلی** است. در هر استان و شهر می‌توان شوراهایی متشکل از شهروندان داوطلب، نمایندگان جوانان، معلمان، کارگران، کشاورزان و فعالان مدنی تشکیل داد. این شوراها موظف باشند چشم‌اندازهای محلی را تدوین کنند و آن‌ها را به شورای عالی آینده‌پژوهی حکمرانی منتقل نمایند. چنین سازوکاری باعث می‌شود آینده‌پژوهی نه صرفاً ملی و انتزاعی، بلکه محلی و ملموس باشد.چهارمین ابزار، **کارگاه‌های آینده‌نگری مردمی** است. این کارگاه‌ها می‌توانند در دانشگاه‌ها، مدارس، مساجد، مراکز فرهنگی و حتی محیط‌های کاری برگزار شوند. در این کارگاه‌ها مردم سناریوهای مختلف آینده را بررسی می‌کنند، ایده‌های خود را بیان می‌کنند و یاد می‌گیرند چگونه تفکر آینده‌نگر داشته باشند. هدف این است که آینده‌پژوهی از سطح یک علم تخصصی به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل شود.پنجمین ابزار، **نهادینه‌سازی نقش نسل جوان** است. آینده بیش از همه به جوانان تعلق دارد، اما در تاریخ ایران جوانان اغلب در تصمیم‌گیری‌های کلان نادیده گرفته شده‌اند. جمهوری نوین باید تضمین کند که درصدی از اعضای شورای عالی آینده‌پژوهی و شوراهای محلی آینده از میان جوانان زیر ۳۰ سال انتخاب شوند. این کار هم نوآوری را تقویت می‌کند و هم حس تعلق نسل جدید به سرنوشت کشور را افزایش می‌دهد.ششمین ابزار، **شفافیت نتایج و پاسخ‌گویی حکومت** است. مشارکت مردمی زمانی معنا دارد که نتایج آن در سیاست‌ها بازتاب یابد. بنابراین هر بار که مردم در یک فرآیند آینده‌پژوهی شرکت می‌کنند، چه در پلتفرم دیجیتال، چه در همه‌پرسی یا شوراهای محلی، حکومت موظف باشد گزارش دهد که چگونه نظرات مردم در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ شده است.این ابزارها نشان می‌دهند که آینده‌پژوهی حکمرانی نه یک فعالیت پشت درهای بسته، بلکه فرآیندی باز، شفاف و مردم‌محور است. تنها در این صورت است که سیاست‌گذاری آینده می‌تواند ریشه در جامعه داشته باشد و از حمایت واقعی مردم برخوردار گردد.

یکی از کارکردهای کلیدی آینده‌پژوهی در حکمرانی، آمادگی برای بحران‌های ناگهانی است. تاریخ ایران و بسیاری از کشورهای دیگر نشان داده که بحران‌ها همیشه زمانی رخ می‌دهند که حکومت غافلگیر است: جنگ‌ها، کودتاها، سقوط قیمت نفت، خشکسالی‌های شدید، یا حتی پاندمی‌ها. آینده‌پژوهی می‌تواند این غافلگیری را به حداقل

برســـاند، چون به‌جای واکنش منفعل، حکومت را برای ســـناریوهای احتمالی آماده می‌کند.برای این کار، جمهوری نوین باید سیستم ملی مدیریت بحران آینده‌محور طراحی کند. این سیستم بر پایه چند اصل عمل خواهد کرد: نخســـت، **طراحی ســـناریوهای بحران.** پیش از وقوع بحران، نهادهای آینده‌پژوهی باید چند ســـناریوی مشـــخص از بحران‌های محتمل تهیه کنند. مثلاً در حوزه انرژی: «اگر صادرات نفت ایران به صفر برسد چه می‌شود؟» در حوزه محیط زیســـت: «اگر منابع آب زیرزمینی در ۱۰ ســـال آینده به نصـــف کاهش یابد چه پیامدی خواهد داشـــت؟» در حوزه امنیت: «اگر در مرزهای کشور موج گسترده مهاجران اقلیمی وارد شود، چه واکنشی لازم است؟» هر یک از این ســـناریوها باید همراه با نقشـــه راه پاسخ مشخص باشـــند.دوم، **ایجاد بانک داده بحران.** مدیریت بحران بدون داده دقیق ممکن نیســـت. جمهوری نوین باید نهادی برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌های مرتبط با ریســـک‌ها ایجاد کند: از آمار بارش و ذخایر آبی گرفته تا وضـــعیت ذخایر اســـتراتژیک غذا و انرژی. این بانک داده باید به‌روز و در دســـترس نهادهای حکومتی و حتی عموم مردم باشد، چون شفافیت خود بخشی از آمادگی برای بحران است.سوم، **تمرین‌ها و شبیه‌سازی‌های ملی.** آینده‌پژوهی تنها در سطح کاغذ معنا ندارد. حکومت باید به‌طور دوره‌ای تمرین‌های ملی برگزار کند تا نهادهای مختلف آمادگی هماهنگی در بحران را داشـــته باشـــند. مثلاً شـــبیه‌ســـازی بحران زلزله در تهران یا خشـــکســـالی در اســـتان‌های شـــرقی باید هر ســـال اجرا شـــود. این تمرین‌ها علاوه بر نهادهای حکومتی، باید شـــامل مشـــارکت شـــهروندان و ســـازمان‌های مدنی نیز باشـــند.چهارم، **نهاد پاسخ‌گویی سریع.** در بســـیاری از کشـــورها، واحدی مســـتقل از دولت روز وجود دارد که وظیفه‌اش واکنش فوری به بحران‌هاســـت. این واحد باید از قبل منابع مالی و لجســـتیکی داشـــته باشـــد و منتظر تصـــمیم‌های طولانی اداری نماند. آینده‌پژوهی کمک می‌کند تا مأموریت‌های این نهاد بر اســـاس ســـناریوهای محتمل از پیش تعریف شـــده باشـــند.پنجم، **تنوع‌ســـازی منابع و کاهش وابســـتگی.** آینده‌پژوهی نشـــان می‌دهد که بحران‌ها اغلب زمانی شـــدید می‌شـــوند که یک کشـــور بیش از حد به یک منبع متکی است. ایران در طول تاریخ بارها قربانی همین وابستگی بوده؛چه وابستگی به مالیات زمین‌داران در دوره قاجار، چه وابســـتگی به نفت در قرن اخیر. بنابراین یکی از کارکردهای آینده‌پژوهی این اســـت که ســـیاســـت‌های اقتصـــادی و اجتماعی را به ســـمت تنوع‌ســـازی منابع هدایت کند تا هیچ بحرانی نتواند کل کشـــور را فلج کند.ششـــم، **مکانیزم یادگیری از بحران‌ها.** بســـیاری از بحران‌های ایران در طول تاریخ تکرار شـــده‌اند چون هیچ مکانیزم نهادی برای یادگیری از آن‌ها وجود نداشته است. آینده‌پژوهی باید قانونی کند که پس از هر بحران بزرگ، کمیســـیون مســـتقلی تشـــکیل شـــود تا علل، ضـــعف‌ها و راهکارها را بررســـی کند و نتایج آن به‌طور عمومی منتشـــر شـــود. به این ترتیب، هر بحران فرصـــتی برای بهبود حکمرانی خواهد شـــد، نه تکرار اشـــتباهات گذشـــته.هفتم، **گنجاندن آینده‌پژوهی بحران در قانون اساسی.** قانون اساسی باید دولت را ملزم کند که برنامه‌های آینده‌پژوهی در حوزه بحران را هر پنج سال یک بار بازبینی و منتشـــر کند. این الزام قانونی تضـــمین می‌کند که آینده‌پژوهی صـــرفاً یک انتخاب داوطلبانه نباشـــد، بلکه بخشی از وظایف حکمرانی باشد.به این شکل، جمهوری نوین ایران می‌تواند به‌جای اینکه با هر بحران غافلگیر شود، همیشه چند گام جلوتر حرکت کند. چنین ساختاری نه‌تنها از هزینه‌های انسانی و اقتصادی بحران‌ها می‌کاهد، بلکه اعتماد مردم به حکومت را نیز افزایش می‌دهد، چون شهروندان می‌بینند که حکومت برای آینده آماده است و بی‌برنامه عمل نمی‌کند.

گذار سیاسی یکی از حساس‌ترین و پرمخاطره‌ترین مراحل در تاریخ هر کشوری است. لحظه‌ای که یک نظام اقتدارگرا به پایان می‌رسد و نظم جدیدی شکل می‌گیرد، می‌تواند سرنوشت چند نسل را تعیین کند. در این مرحله، کشور ممکن است به سمت دموکراسی پایدار حرکت کند، یا دوباره در چرخه استبداد گرفتار شود. تاریخ معاصر جهان پر است از نمونه‌هایی که نشان می‌دهد گذار سیاسی اگر بدون برنامه، بدون نهادسازی و بدون مشارکت مردم انجام شود، به شکست می‌انجامد.مدل‌های مختلفی از گذار سیاسی در جهان تجربه شده‌اند. **نخست،** مدل انقلاب ناگهانی و رادیکال است؛ مانند فرانسه در ۱۷۸۹ یا روسیه در ۱۹۱۷. این مدل معمولاً با شورش‌های مردمی، فروپاشی کامل نظم پیشین و ظهور نظم جدیدی همراه است که اغلب رادیکال و ایدئولوژیک است. مزیت این مدل سرعت در تغییر است، اما خطر آن این است که نهادهای پایدار ساخته نمی‌شوند و قدرت دوباره در دست یک گروه انحصاری متمرکز می‌شود. تجربه روسیه نشان داد که انقلاب می‌تواند استبداد تزاری را سرنگون کند، اما دیکتاتوری بلشویکی را جایگزین آن سازد.**مدل دوم،** گذار تدریجی و توافقی است. در این مدل، نخبگان نظام پیشین و نیروهای مخالف بر سر قواعد مشترکی برای انتقال قدرت به توافق می‌رسند. نمونه برجسته آن اسپانیا پس از مرگ فرانکو است. در این کشور، سلطنت‌طلبان و دموکرات‌ها با هم پیمان بستند و قانون اساسی جدیدی نوشتند که راه را برای دموکراسی پارلمانی باز کرد. این مدل اگرچه کندتر است، اما به دلیل ایجاد نهادهای مشترک، پایدارتر از مدل انقلابی است.**مدل سوم،** گذار با رهبری کاریزماتیک و ملی است. در این حالت، یک رهبر مورد اعتماد مردم و مخالفان نظام پیشین نقش اصلی را ایفا می‌کند. نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی نمونه‌ای از این مدل است. او توانست جامعه‌ای عمیقاً تقسیم‌شده بر پایه نژاد را به سمت دموکراسی و آشتی ملی هدایت کند. خطر این مدل وابستگی شدید به شخص رهبر است؛ اگر رهبر کاریزماتیک از میان برود یا جانشینی شایسته نداشته باشد، دستاوردها شکننده می‌شوند.**مدل چهارم،** گذار تحت فشار خارجی است. در اروپای شرقی، سقوط دیوار برلین و فشارهای بین‌المللی بر شوروی باعث شد کشورهای این منطقه به‌سرعت به سمت دموکراسی حرکت کنند. مزیت این مدل سرعت و حمایت جهانی است، اما ضعف آن این است که ممکن است نهادهای داخلی به‌اندازه کافی قوی نباشند و وابستگی به قدرت‌های خارجی افزایش یابد.برای ایران، درس اصلی این مدل‌ها روشن است: هیچ گذار موفقی بدون نهادسازی، توافق ملی و مشارکت عمومی پایدار نخواهد ماند. تجربه مشروطه نشان داد که بدون نهادهای قوی و بدون فرهنگ پاسخ‌گویی، قانون اساسی روی کاغذ می‌ماند. تجربه انقلاب ۵۷ نشان داد که شورش مردمی اگر به ساختارهای شفاف و دموکراتیک ختم نشود، می‌تواند استبداد تازه‌ای ایجاد کند.بنابراین، مدل گذار سیاسی مناسب برای ایران باید ترکیبی باشد: انرژی و خواست عمومی مردم برای تغییر، همراه با توافق میان نیروهای سیاسی بر سر اصول بنیادین یک جمهوری لائیک و مردم‌سالار؛ تشکیل نهادهای مستقل موقت برای مدیریت دوران گذار؛ تضمین عدالت انتقالی برای بررسی گذشته بدون انتقام‌گیری کور؛ و طراحی قانون اساسی‌ای که مانع تمرکز دوباره قدرت شود.گذار سیاسی موفق در ایران نیازمند نقشه راهی روشن است. این نقشه باید شامل زمان‌بندی مشخص، نهادهای موقت شفاف، نقش فعال جامعه مدنی، و تضمین حمایت بین‌المللی برای حفظ ثبات باشد. تنها در این صورت است که می‌توان از تجربه‌های تلخ گذشته فاصله گرفت و آینده‌ای پایدار ساخت. برای طراحی نقشه راه گذار ایران، باید از تجربیات دیگر کشورها درس گرفت اما آن‌ها را با واقعیت‌های ایران بومی‌سازی

کرد. ایران سرزمینی با تنوع قومی، مذهبی و زبانی، اقتصاد نفت‌محور، بحران‌های محیط‌زیستی شدید، و تجربه طولانی استبداد دینی و پادشاهی است. بنابراین هر مدلی که بخواهد در ایران اجرا شود باید چند ویژگی اساسی داشته باشد.نخستین ویژگی، **مرحله‌بندی دقیق گذار** است. تجربه نشان داده که هرگاه تغییرات سیاسی یکباره و بدون برنامه اتفاق بیفتد، بی‌ثباتی و هرج‌ومرج افزایش می‌یابد و نهایتاً به استبداد تازه ختم می‌شود. نقشه راه ایران باید شامل سه مرحله باشد:

۱. مرحله فروپاشی نظم پیشین که نیازمند مدیریت آرام، پرهیز از خشونت کور و جلوگیری از انتقام‌گیری‌های بی‌ضابطه است.

۲. مرحله گذار موقت که در آن دولت موقت یا شورای انتقالی وظیفه اداره کشور را دارد و انتخابات آزاد برای تدوین قانون اساسی برگزار می‌شود.

۳. مرحله تثبیت جمهوری نوین که شامل اجرای قانون اساسی جدید، نهادینه‌سازی دموکراسی و بازسازی اقتصادی و اجتماعی است.

ویژگی دوم، **توافق ملی بر سر اصول بنیادین** است. در ایران گذار موفق تنها زمانی ممکن است که گروه‌های سیاسی و اجتماعی، با همه اختلافاتشان، بر سر چند اصل غیرقابل مذاکره توافق کنند: لائیسیته (جدایی دین از حکومت)، حاکمیت قانون، برابری همه شهروندان، توزیع قدرت و شفافیت. این اصول باید پیش از هر انتخاباتی مورد توافق عمومی قرار گیرند، تا هیچ گروهی نتواند با بهانه‌گیری یا سوءاستفاده، دوباره استبداد را بازسازی کند.ویژگی سوم، **ایجاد نهادهای موقت شفاف و مستقل** است. یکی از اشتباهات رایج در گذارها این است که دولت موقت یا نهادهای انتقالی بیش از حد قدرت می‌گیرند و خودشان به مشکل تبدیل می‌شوند. برای ایران، شورای انتقالی باید با مأموریت محدود و زمان‌بندی مشخص تشکیل شود: مثلاً تنها برای ۱۸ ماه، با وظیفه برگزاری انتخابات آزاد، تدوین قانون اساسی و مدیریت امور فوری کشور. این شورا باید ترکیبی از نمایندگان جامعه مدنی، نخبگان دانشگاهی، احزاب و حتی متخصصان فنی باشد، نه صرفاً سیاست‌مداران حرفه‌ای.ویژگی چهارم، **عدالت انتقالی** است. بدون بررسی جنایات، فساد و تبعیض‌های گذشته، اعتماد عمومی بازسازی نمی‌شود. اما عدالت انتقالی باید متوازن باشد: نه فراموشی و چشم‌پوشی مطلق، و نه انتقام‌گیری کور. کمیسیون‌های حقیقت‌یاب، دادگاه‌های ویژه اما شفاف، و بازگرداندن دارایی‌های غارت‌شده به ملت از ابزارهای ضروری این مرحله‌اند. هدف این است که جامعه هم از گذشته درس بگیرد و هم بتواند با آشتی ملی به جلو حرکت کند.ویژگی پنجم، **تقویت فوری جامعه مدنی و رسانه‌های آزاد** است. در دوران گذار، نهادهای مدنی باید فرصت رشد سریع پیدا کنند، چون آن‌ها ستون‌های اصلی دموکراسی پایدار هستند. رسانه‌های آزاد باید تضمین شوند تا بتوانند عملکرد نهادهای موقت و سپس حکومت دائمی را نقد کنند. بدون این ابزارها، حتی بهترین قانون اساسی هم روی کاغذ باقی خواهد ماند.ویژگی ششم، **نقشه اقتصادی دوران گذار** است. تجربه کشورهای دیگر نشان داده که گذار سیاسی بدون برنامه اقتصادی شکست‌خورده است. ایران باید در همان دوران انتقالی، اصلاحات فوری برای کاهش وابستگی به نفت، مقابله با فساد، و ایجاد فرصت‌های شغلی سریع طراحی کند. در غیر این صورت، بحران اقتصادی می‌تواند دموکراسی نوپا را تضعیف کند.ویژگی هفتم، **حمایت بین‌المللی هوشمندانه** است. گذار ایران بدون تعامل با جهان دشوار خواهد بود. جامعه بین‌المللی می‌تواند از

طریق کمک‌های فنی، تضمین امنیتی و حمایت از اصلاحات نهادی نقش مثبت ایفا کند. اما این حمایت نباید به دخالت مستقیم تبدیل شود، چون وابستگی خارجی می‌تواند مشروعیت داخلی جمهوری نوین را تضعیف کند.در نهایت، نقشه راه گذار ایران باید ترکیبی باشد از تجربه‌های موفق جهان و درس‌های شکست‌های داخلی. آنچه گذار را موفق می‌سازد، نه صرفاً تغییر چهره‌ها، بلکه ایجاد ساختارهای پایدار است: نهادی که هر فردی اگر بخواهد، نتواند قدرت را دوباره انحصاری کند. برای طراحی یک نقشه عملی مرحله‌به‌مرحله گذار ایران، باید واقع‌بینانه به شرایط داخلی کشور، ظرفیت‌های اجتماعی، منابع اقتصادی و تهدیدهای خارجی نگاه کرد. گذار بدون برنامه می‌تواند به بی‌ثباتی شدید یا بازتولید استبداد منجر شود. بنابراین، لازم است هر مرحله با مأموریت‌های روشن، نهادهای مشخص و جدول زمانی معین همراه باشد.

مرحله اول: فروپاشی نظم پیشین و آغاز دوران گذار (۶ تا ۱۲ ماه نخست)

در این مرحله، نظام استبدادی یا از طریق فشار اجتماعی، یا نافرمانی مدنی گسترده، یا شکست در مدیریت بحران‌های داخلی و خارجی سقوط می‌کند. خطر اصلی در این مقطع، خلأ قدرت و هرج‌ومرج است. بنابراین فوراً باید یک «شورای موقت ملی» تشکیل شود. این شورا نه دولت دائمی، بلکه نهادی برای حفظ نظم عمومی است. مأموریت آن شامل کنترل امنیت، جلوگیری از انتقام‌گیری و خشونت کور، تضمین خدمات ضروری (آب، برق، بهداشت) و برگزاری انتخابات آزاد برای مجلس مؤسسان خواهد بود.ترکیب این شورا باید متنوع باشد: نمایندگان نیروهای مدنی، دانشگاهیان، احزاب سیاسی مختلف و گروه‌های اجتماعی کلیدی مانند کارگران، زنان، جوانان و اقلیت‌های قومی و مذهبی. مشروعیت این شورا از شفافیت، تنوع و زمان‌بندی محدودش ناشی می‌شود، نه از تمرکز قدرت.

مرحله دوم: انتخابات مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی (۱۲ تا ۱۸ ماه دوم)

در این مقطع باید نخستین انتخابات آزاد و سراسری برگزار شود. مأموریت اصلی مجلس مؤسسان تدوین قانون اساسی جدید است. این قانون اساسی باید بر اصولی استوار باشد: جدایی دین از حکومت، تفکیک واقعی قوا، شفافیت مطلق در حکمرانی، برابری حقوقی همه شهروندان، و توزیع قدرت میان دولت مرکزی و شوراهای محلی. مجلس مؤسسان همچنین باید سازوکاری برای بازنگری ادواری قانون اساسی پیش‌بینی کند تا نظام سیاسی بتواند خود را با تغییرات آینده تطبیق دهد.در همین دوره، «کمیسیون حقیقت و آشتی» آغاز به کار می‌کند تا جنایات و فسادهای گذشته را بررسی کند. این کمیسیون باید عمومی و شفاف باشد، با هدف مستندسازی حقیقت، بازگرداندن دارایی‌های ملت و جلوگیری از تکرار گذشته، نه صرفاً انتقام‌گیری.

مرحله سوم: استقرار نهادهای دائمی جمهوری نوین (۲ تا ۵ سال)

پس از تصویب قانون اساسی جدید در همه‌پرسی، انتخابات سراسری برای تشکیل دولت، پارلمان و قوه قضاییه مستقل برگزار می‌شود. نهادهای نظارتی مانند کمیسیون ملی ضد فساد، دیوان محاسبات شفاف و شورای عالی آینده‌پژوهی حکمرانی باید بلافاصله آغاز به کار کنند. در این مرحله، جمهوری نوین باید به‌سرعت اعتماد عمومی را از طریق شفافیت و عدالت اجتماعی جلب کند.از نظر اقتصادی، دولت باید در همین دوره یک «برنامه ملی بازسازی اقتصاد» اجرا کند. این برنامه شامل کاهش تدریجی وابستگی به نفت، توسعه صنایع دانش‌بنیان و کشاورزی پایدار،

جذب سرمایه ایرانیان خارج از کشور، و ایجاد زیرساخت‌های ملی برای آموزش، بهداشت و حمل‌ونقل است. مهم‌تر از همه، صندوق ملی منابع طبیعی باید تشکیل شود و درآمدهای نفت و گاز مستقیماً در آن واریز شود، تا به‌صورت برابر میان مردم توزیع شود و دولت تنها با مالیات اداره گردد.

مرحله چهارم: تثبیت و نهادینه‌سازی دموکراسی (۵ تا ۱۰ سال)

در این مرحله، تمرکز بر تقویت جامعه مدنی، نهادهای محلی و فرهنگ سیاسی دموکراتیک است. رسانه‌های آزاد باید گسترش یابند، احزاب سیاسی متنوع شکل بگیرند و اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های مدنی تقویت شوند. آموزش عمومی باید بر حقوق شهروندی و مهارت‌های مشارکت مدنی متمرکز شود، تا نسل‌های آینده بتوانند دموکراسی را حفظ کنند.همچنین ایران باید در این دوره سیاست خارجی متوازن و صلح‌محور اتخاذ کند. عضویت فعال در معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، همکاری‌های منطقه‌ای برای مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی، و دیپلماسی علمی و فرهنگی از ابزارهای کلیدی خواهند بود. این سیاست‌ها هم استقلال ملی را حفظ می‌کنند و هم ایران را به یک بازیگر مسئول در جهان تبدیل می‌سازند.

مرحله پنجم: ورود به توسعه پایدار و آینده‌محور (۱۰ سال به بعد)

پس از تثبیت جمهوری نوین، تمرکز اصلی باید بر آینده‌پژوهی و توسعه پایدار باشد. ایران باید یک «چشم‌انداز ملی ۲۰۵۰» تدوین کند که در آن اهداف مشخصی مانند تبدیل‌شدن به اقتصاد دانش‌بنیان، انرژی ٪۱۰۰ تجدیدپذیر، آموزش عمومی باکیفیت جهانی و عدالت اجتماعی کامل ترسیم شود.در این مرحله، نهادهای آینده‌پژوهی باید به‌طور دائم سیاست‌ها را بازبینی کنند و کشور را برای تغییرات فناوری، اقلیمی و جمعیتی آماده سازند. ایران تنها زمانی از چرخه تاریخی استبداد بیرون می‌آید که به جای واکنش منفعلانه به بحران‌ها، آینده را فعالانه بسازد. در هیچ کشوری گذار سیاسی تنها به‌دست نخبگان یا رهبران سیاسی پایدار نشده است؛ نقش جامعه مدنی و مردم در این فرایند حیاتی است. در ایران نیز اگر مردم و نهادهای مدنی نقشی فعال و سازمان‌یافته در دوران گذار ایفا نکنند، خطر بازتولید استبداد و بازگشت به چرخه گذشته همچنان جدی خواهد بود.جامعه مدنی در دوران گذار سه کارکرد اصلی دارد. نخست، پایش قدرت و جلوگیری از انحصارطلبی است. در لحظه‌ای که یک نظم سیاسی فرو می‌ریزد و نظم جدیدی هنوز شکل نگرفته، خلأ قدرت می‌تواند وسوسه انحصار را در برخی گروه‌ها تقویت کند. اتحادیه‌های صنفی، انجمن‌های دانشجویی، سازمان‌های زنان، گروه‌های زیست‌محیطی و رسانه‌های مستقل باید همچون چشم و گوش جامعه عمل کنند و اجازه ندهند هیچ جریان سیاسی تمام قدرت را به‌دست گیرد.کارکرد دوم، سازمان‌دهی مطالبات اجتماعی است. مردم پس از فروپاشی نظام پیشین انتظارات فراوانی دارند: عدالت، آزادی، بهبود معیشت و رفع تبعیض. اگر این مطالبات پراکنده و بی‌برنامه باشند، می‌توانند به آشوب یا ناامیدی منجر شوند. جامعه مدنی می‌تواند این مطالبات را در قالب برنامه‌ها و پیشنهادهای مشخص به نهادهای موقت و مجلس مؤسسان منتقل کند، تا مسیر گذار منظم و پاسخ‌گو باقی بماند.کارکرد سوم، پرورش فرهنگ دموکراتیک از پایین است. تاریخ ایران نشان داده که حتی اگر قانون اساسی مترقی نوشته شود، بدون فرهنگ سیاسی دموکراتیک در جامعه، این قانون روی کاغذ باقی می‌ماند. انجمن‌های محلی، شوراهای محلی و گروه‌های داوطلبی باید از همان روزهای نخست گذار فعال شوند و تمرین دموکراسی را به سطح محلات و روستاها ببرند. این کار به مردم می‌آموزد

که دموکراسی فقط یک ساختار سیاسی کلان نیست، بلکه شیوه‌ای از زندگی جمعی است.برای تحقق این نقش‌ها، چند شرط اساسی لازم است. نخست، آزادی فوری برای جامعه مدنی در دوران گذار. دولت موقت نباید هیچ محدودیتی برای تشکیل انجمن‌ها، رسانه‌ها و اتحادیه‌ها وضع کند. دوم، حمایت مالی و فنی از نهادهای مدنی است، به‌ویژه در مناطق محروم که ظرفیت سازمان‌دهی پایین‌تر است. صندوق‌های ویژه می‌توانند از دل منابع عمومی برای توانمندسازی جامعه مدنی اختصاص یابند. سوم، دسترسی آزاد به اطلاعات است. جامعه مدنی تنها زمانی می‌تواند نقش نظارتی ایفا کند که به داده‌ها و گزارش‌های حکومتی دسترسی داشته باشد.نقش زنان و جوانان در این فرآیند باید برجسته شود. زنان در طول تاریخ ایران بارها نیروی اصلی تغییر اجتماعی بوده‌اند، اما در ساختارهای سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند. در دوران گذار، تضمین مشارکت برابر زنان در نهادهای تصمیم‌گیری و جامعه مدنی باید اصل بنیادین باشد. همچنین جوانان که بخش بزرگی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، باید فرصت حضور در شوراهای محلی و ملی را پیدا کنند تا تجربه عملی دموکراسی را بیاموزند.در نهایت، جامعه مدنی نه رقیب حکومت گذار، بلکه شریک و ناظر آن است. هرگاه این دو در تعارض شدید قرار بگیرند، گذار به آشوب کشیده می‌شود. اما اگر میان آن‌ها رابطه‌ای شفاف و سازنده شکل گیرد، گذار می‌تواند به نهادینه شدن دموکراسی منجر شود. به همین دلیل، در طراحی نقشه راه گذار ایران، جایگاه جامعه مدنی باید به‌صورت صریح و قانونی تعریف شود، نه اینکه به حاشیه رانده شود یا صرفاً به‌عنوان نیرویی نمادین حضور یابد. یکی از حساس‌ترین بخش‌های هر گذار سیاسی، عدالت انتقالی است. بدون مواجهه شفاف و منصفانه با گذشته، هیچ نظم جدیدی نمی‌تواند مشروعیت پایدار پیدا کند. در عین حال، اگر عدالت انتقالی به انتقام‌گیری کور تبدیل شود، کشور وارد چرخه جدیدی از خشونت خواهد شد. بنابراین، طراحی سازوکاری برای عدالت انتقالی در ایران حیاتی است.عدالت انتقالی چهار ستون اصلی دارد: حقیقت‌یابی، مسئولیت‌پذیری، جبران خسارت و اصلاحات نهادی.ستون نخست، حقیقت‌یابی است. جامعه باید بداند در دوران استبداد چه رخ داده است: چه کسانی مسئول کشتارها، فسادهای اقتصادی، شکنجه‌ها و تبعیض‌ها بوده‌اند و قربانیان چه کسانی بوده‌اند. این کار از طریق «کمیسیون حقیقت و آشتی» انجام می‌شود. کمیسیون باید عمومی، شفاف و مستقل باشد. جلسات آن باید علنی پخش شوند و اسناد جمع‌آوری‌شده در دسترس عموم قرار گیرند. این حقیقت‌یابی نه برای انتقام، بلکه برای ثبت حافظه تاریخی ملت و جلوگیری از تحریف تاریخ ضروری است.ستون دوم، مسئولیت‌پذیری است. همه مقامات و نهادهایی که در نقض حقوق بشر و فساد ساختاری دست داشته‌اند باید پاسخ‌گو باشند. اما این پاسخ‌گویی باید متناسب با نقش آن‌ها باشد. کسانی که دستور مستقیم کشتار یا شکنجه داده‌اند باید در دادگاه‌های علنی و عادلانه محاکمه شوند. کسانی که مسئولیت‌های فرعی داشته‌اند یا تحت فشار ساختاری عمل کرده‌اند، می‌توانند با اعتراف و عذرخواهی عمومی از مجازات سنگین معاف شوند. اصل «عدالت متناسب» باید رعایت شود تا هم عدالت اجرا شود و هم کشور به‌سمت انتقام کور نرود.ستون سوم، جبران خسارت قربانیان است. قربانیان زندان‌ها، خانواده‌های کشته‌شدگان، اقلیت‌های تبعیض‌دیده و کسانی که اموالشان مصادره شده باید مورد جبران قرار گیرند. این جبران می‌تواند مالی، حقوقی یا نمادین باشد. مثلاً بازگرداندن زمین‌ها و خانه‌های مصادره‌شده، پرداخت غرامت به خانواده‌های قربانیان، یا ایجاد یادمان‌های ملی برای گرامی‌داشت قربانیان. بدون این جبران، زخم‌های تاریخی باز می‌مانند و مانع آشتی ملی

می‌شوند.ستون چهارم، اصلاحات نهادی است. اگر تنها افراد محاکمه شوند اما نهادها اصلاح نشوند، ساختارهای سرکوب دوباره بازتولید خواهند شد. بنابراین نیروهای امنیتی، قضایی و اداری باید بازسازی کامل شوند. برای مثال، دستگاه قضایی باید از افرادی که در گذشته به‌عنوان ابزار سرکوب عمل کرده‌اند پاک‌سازی شود و با استانداردهای حقوق بشری دوباره سازمان‌دهی شود. نیروهای امنیتی باید کوچک‌سازی و شفاف‌سازی شوند و تحت نظارت پارلمان و جامعه مدنی قرار گیرند.عدالت انتقالی همچنین نیازمند ابعاد نمادین و فرهنگی است. جامعه باید به‌طور عمومی با گذشته روبه‌رو شود. این امر شامل آموزش تاریخ در مدارس، ساخت موزه‌ها و یادمان‌های ملی، و برگزاری روزهای یادبود قربانیان است. این اقدامات نه‌تنها برای قربانیان، بلکه برای نسل‌های آینده اهمیت دارد تا بدانند آزادی و دموکراسی چه هزینه‌ای داشته است.برای ایران، عدالت انتقالی باید با چند اصل راهبردی همراه باشد:

- شفافیت کامل و عمومی بودن فرآیندها.
- **پرهیز از انتقام‌گیری کور و رعایت عدالت متناسب.**
- **ترکیب دادگاه‌های علنی با کمیسیون‌های حقیقت‌یاب.**
- **جبران مادی و نمادین برای قربانیان.**
- **اصلاح نهادی برای جلوگیری از تکرار گذشته.**

نمونه آفریقای جنوبی نشان داد که عدالت انتقالی می‌تواند به آشتی ملی منجر شود، اگر هدفش حقیقت و جبران باشد، نه انتقام. در مقابل، تجربه برخی کشورها مانند عراق پس از سقوط صدام نشان داد که حذف گسترده و کور مقامات پیشین (مثلاً «بعثی‌زدایی») می‌تواند به بی‌ثباتی و جنگ داخلی بینجامد.بنابراین، ایران باید مدلی طراحی کند که میان عدالت و آشتی تعادل برقرار کند: هم قربانیان و مردم احساس کنند عدالت اجرا شده است، و هم کشور فرصت یابد با همزیستی و اعتمادسازی به جلو حرکت کند.

فساد ساختاری یکی از ریشه‌های اصلی فروپاشی اعتماد عمومی و ناکارآمدی حکومت‌هاست. تاریخ ایران، از دربار قاجار تا درآمدهای نفتی پهلوی و سپس ساختار رانتی جمهوری اسلامی، نشان داده است که فساد نه یک پدیده فردی بلکه یک سیستم سازمان‌یافته بوده است. هرگاه نظارت مؤثر وجود نداشته، قدرت و ثروت در دست گروهی کوچک متمرکز شده و در نهایت کل نظام سیاسی را از درون پوسانده است. بنابراین، طراحی یک نظام نظارتی و ضد فساد در جمهوری نوین نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت حیاتی است.نخستین اصل در این نظام، **شفافیت مطلق در گردش مالی حکومت** است. بودجه کل کشور باید به‌طور عمومی و آنلاین منتشر شود، به‌گونه‌ای که هر شهروند بتواند ببیند مالیات‌ها چگونه خرج می‌شوند و درآمدهای منابع طبیعی به کجا می‌روند. قراردادهای دولتی، مزایده‌ها، مناقصه‌ها و دارایی‌های مقامات باید شفاف و قابل دسترس باشند.اصل دوم، **ایجاد نهاد مستقل ضد فساد** است. این نهاد باید خارج از کنترل دولت و تحت نظارت پارلمان و جامعه مدنی عمل کند. وظیفه آن تحقیق درباره پرونده‌های فساد، پیگیری حقوقی و گزارش‌دهی عمومی است. استقلال مالی و قانونی این نهاد تضمین می‌کند که هیچ مقام قدرتمندی نتواند آن را خاموش کند.اصل سوم، **حمایت از افشاگران فساد** است. در بسیاری از کشورها، فساد تنها زمانی آشکار می‌شود که کارمندان شجاع یا روزنامه‌نگاران آن را افشا کنند. قانون باید از این افراد به‌طور کامل حمایت کند: چه از طریق امنیت شغلی و جانی، و چه با ایجاد سازوکارهای گزارش‌دهی محرمانه.اصل چهارم، **دیجیتالی‌سازی خدمات عمومی** است. هرچه فرآیندهای اداری کمتر با تماس مستقیم کارمند و ارباب‌رجوع انجام شود، امکان فساد کمتر می‌شود. استفاده از دولت الکترونیک و سامانه‌های دیجیتال می‌تواند بسیاری از فرصت‌های رشوه‌گیری و پارتی‌بازی را از بین ببرد.اصل پنجم، **نظارت مردمی سازمان‌یافته** است. شوراهای محلی، سازمان‌های مردم‌نهاد و رسانه‌های آزاد باید بتوانند عملکرد مقامات را پایش کنند. برای این کار، قانون باید دسترسی آزاد به اطلاعات و حق پرسشگری شهروندان از مقامات را تضمین کند.اصل ششم، **مجازات سنگین برای فساد کلان** است. تاریخ نشان داده که فساد در ایران اغلب بی‌هزینه بوده است. قانون باید برای فسادهای بزرگ، مانند اختلاس‌های ملی یا سوءاستفاده از منابع طبیعی، مجازات‌های قاطع و علنی در نظر بگیرد. این مجازات نه‌تنها جنبه کیفری دارد، بلکه نماد بازسازی اعتماد عمومی نیز هست.اصل هفتم، **فرهنگ‌سازی ضد فساد** است. مبارزه با فساد تنها کار قانون و نهادهای رسمی نیست. مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها باید ارزش‌های صداقت، امانت‌داری و مسئولیت‌پذیری را تقویت کنند. جامعه‌ای که فساد را «حق‌الناس» و خیلنت به ملت بدلند، کمتر اجازه می‌دهد این چرخه بازتولید شود.اگر چنین نظامی طراحی و اجرا شود، جمهوری نوین ایران می‌تواند از چرخه تاریخی فساد سیستماتیک بیرون بیاید و اعتماد عمومی را بازسازی کند. بدون این اصلاح بنیادین، هیچ حکومتی اگر دموکراتیک و مردمی باشد، پایدار نخواهد ماند. برای اینکه نظام ضد فساد در جمهوری نوین ایران واقعی و کارآمد باشد، لازم است مدل نهادی دقیق و چندلایه‌ای طراحی شود. فساد یک بیماری تک‌بعدی نیست؛ شبکه‌ای است که سیاست، اقتصاد، قضاوت و حتی فرهنگ اجتماعی را درگیر می‌کند. بنابراین، مبارزه با آن نیز باید شبکه‌ای و چندلایه باشد.در رأس این ساختار، می‌توان نهادی مستقل به نام «سازمان ملی شفافیت و مبارزه با فساد» ایجاد کرد. این سازمان باید جایگاهی هم‌سطح قوا داشته باشد، نه زیرمجموعه دولت یا قوه قضائیه. استقلال آن باید به‌طور صریح در قانون اساسی تضمین شود، تا هیچ مقام سیاسی نتواند عملکردش را محدود کند. اعضای هیئت مدیره این سازمان باید با

ترکیبی از انتخاب پارلمان، رأی مستقیم مردم و معرفی نهادهای مدنی انتخاب شوند. مأموریت اصلی آن سه چیز است: رصد دائمی منابع مالی کشور، بررسی و پیگیری پرونده‌های فساد، و انتشار عمومی گزارش‌های دوره‌ای.در کنار این سازمان، باید دیوان حسابرسی ملی تقویت شود. این دیوان وظیفه دارد دخل و خرج کل دولت، شهرداری‌ها و نهادهای عمومی را بررسی کند. برخلاف گذشته، گزارش‌های دیوان حسابرسی نباید محرمانه باشد، بلکه باید سالانه منتشر و در رسانه‌ها تحلیل شود. به این ترتیب، مردم بدانند مالیاتشان و منابع کشور چگونه خرج می‌شوند.بخش مهم دیگر، دادگاه‌های ویژه ضد فساد است. یکی از مشکلات تاریخی ایران این بوده که پرونده‌های فساد در دادگاه‌های عادی سال‌ها طول کشیده و یا با فشار سیاسی مختومه شده‌اند. در جمهوری نوین باید دادگاه‌هایی علنی و سریع برای رسیدگی به فسادهای کلان ایجاد شوند. این دادگاه‌ها باید استقلال مالی و اداری داشته باشند و قضات آن‌ها توسط نهادی مستقل انتخاب شوند.برای جلوگیری از شکل‌گیری فساد در همان ابتدا، باید سامانه ملی شفافیت مالی مقامات ایجاد شود. تمام مقامات دولتی، نمایندگان پارلمان، مدیران ارشد و قضات موظف باشند قبل و بعد از دوره مسئولیت دارایی‌های خود و خانواده‌شان را ثبت کنند. این اطلاعات باید علنی باشد. هرگونه افزایش ناموجه دارایی باید به‌طور خودکار تحت بررسی قرار گیرد.لایه دیگر این ساختار، شوراهای نظارت مردمی است. در هر استان و شهر، شوراهایی متشکل از نمایندگان مردم، اصناف و نهادهای مدنی تشکیل شوند که وظیفه‌شان نظارت بر اجرای سیاست‌های ضد فساد در سطح محلی است. این شوراها می‌توانند گزارش‌های خود را مستقیماً به سازمان ملی شفافیت ارسال کنند.در کنار همه این‌ها، باید یک سامانه ملی افشاگری امن ایجاد شود. کارمندان دولت یا شهروندانی که از فساد مطلع می‌شوند، بتوانند بدون ترس از انتقام‌گیری، گزارش خود را ثبت کنند. قانون باید از این افشاگران حمایت کامل کند؛ هم از نظر امنیت جانی و هم از نظر شغلی.بخش تکمیلی این نظام، فرهنگ‌سازی ضد فساد است. آموزش و رسانه‌ها باید فساد را به‌عنوان خیانت به ملت معرفی کنند، نه به‌عنوان زرنگی یا «راه دور زدن قانون». برای این کار می‌توان مسابقات، برنامه‌های آموزشی، و حتی دروس ویژه در مدارس و دانشگاه‌ها طراحی کرد تا نسل آینده از همان ابتدا به ارزش شفافیت و امانت‌داری پایبند شود.ترکیب این ابزارها، سازمان ملی شفافیت، دیوان حسابرسی، دادگاه‌های ویژه، سامانه ثبت دارایی‌ها، شوراهای مردمی و فرهنگ‌سازی، یک شبکه نهادی ضد فساد می‌سازد که امکان دور زدن آن بسیار کم خواهد بود. اگر این نظام به‌درستی طراحی و اجرا شود، می‌تواند ریشه فساد سیستماتیک در ایران را بخشکاند و اعتماد عمومی به حکومت را بازسازی کند. برای طراحی نهادی ضد فساد در ایران، بررسی تجربه کشورهای موفق ضروری است. فساد پدیده‌ای جهانی است، اما برخی کشورها توانسته‌اند با اقدامات قاطع، از وضعیت فساد گسترده به یکی از شفاف‌ترین نظام‌های حکمرانی در جهان برسند. سه نمونه شاخص که درس‌های مهمی برای ایران دارند عبارت‌اند از هنگ‌کنگ، سنگاپور و کشورهای اسکاندیناوی.هنگ‌کنگ در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یکی از فاسدترین مناطق آسیا بود. پلیس، نظام اداری و حتی نظام بهداشت و آموزش آلوده به رشوه‌گیری بودند. نقطه عطف زمانی بود که در سال ۱۹۷۴ «کمیسیون مستقل مبارزه با فساد» (ICAC) تشکیل شد. این کمیسیون از همان ابتدا مستقل از دولت طراحی شد، بودجه مشخص داشت و مستقیماً به فرماندار گزارش می‌داد. سه بازوی اصلی آن عبارت بودند از: بازوی قضایی برای پیگرد فساد، بازوی پیشگیرانه برای اصلاح قوانین و فرآیندها، و بازوی آموزشی برای تغییر فرهنگ عمومی. در کمتر از دو

دهه، هنگ‌کنگ توانست از یک نظام فاسد به یکی از پاک‌ترین ادارات عمومی جهان تبدیل شود. درس اصلی برای ایران این است که مبارزه با فساد تنها با محاکمه مجرمان کافی نیست؛ باید هم‌زمان پیشگیری و فرهنگ‌سازی نیز صورت گیرد.سنگاپور نمونه دیگری است. این کشور پس از استقلال در دهه ۱۹۶۰ با فساد گسترده اداری روبه‌رو بود. دولت لی کوان یو سیاستی بسیار سخت‌گیرانه در پیش گرفت: حقوق بالای کارمندان دولتی برای کاهش انگیزه رشوه، مجازات‌های بسیار شدید برای فساد، و نهادهای نظارتی با اختیارات گسترده. در سنگاپور، حتی کوچک‌ترین مورد رشوه به‌سرعت پیگیری می‌شود و رسانه‌ها آن را علنی می‌کنند. در نتیجه، فساد به امری پرهزینه و پرخطر تبدیل شده است. درسی که ایران می‌تواند از این تجربه بگیرد این است که فساد زمانی ریشه‌کن می‌شود که هزینه آن به‌مراتب بیشتر از منافعش باشد.کشورهای اسکاندیناوی (سوئد، نروژ، دانمارک و فنلاند) مسیر متفاوتی پیموده‌اند. در این کشورها فساد هرگز به اندازه آسیا یا آمریکای لاتین فراگیر نشد، چون از همان ابتدا شفافیت نهادی و اعتماد اجتماعی بالایی وجود داشت. دولت‌ها موظف به انتشار کامل اطلاعات مالی و تصمیم‌گیری‌های خود هستند. مردم می‌توانند آزادانه به اسناد دولتی دسترسی پیدا کنند. رسانه‌ها مستقل‌اند و جامعه مدنی قوی است. نتیجه آن سطح بالای اعتماد میان مردم و حکومت است که خود به‌طور طبیعی مانع فساد می‌شود. این مدل نشان می‌دهد که اگر شفافیت و اعتماد نهادینه شود، نیازی به سرکوب شدید یا مجازات‌های سخت‌گیرانه کمتر خواهد بود.برای ایران، ترکیب این سه مدل می‌تواند بهترین نتیجه را بدهد. از هنگ‌کنگ می‌توان ایده کمیسیون مستقل سه‌بعدی (قضایی، پیشگیرانه و آموزشی) را گرفت. از سنگاپور می‌توان سیاست مجازات سنگین و هزینه‌زا برای فساد را الهام گرفت. و از اسکاندیناوی می‌توان اصل شفافیت مطلق و دسترسی آزاد مردم به اطلاعات را اقتباس کرد.اما بومی‌سازی این مدل‌ها برای ایران نیازمند توجه به شرایط خاص کشور است. ایران اقتصادی نفت‌محور و دولتی دارد، بنابراین فساد بیشتر در حوزه رانت نفتی و پروژه‌های دولتی شکل می‌گیرد. راه‌حل این است که درآمدهای نفت و گاز مستقیماً وارد «صندوق ملی شفاف» شوند که زیر نظر مردم و پارلمان اداره می‌شود، نه دولت. همچنین، با توجه به تاریخ طولانی فساد سیستماتیک، آموزش عمومی و فرهنگ‌سازی ضد فساد باید از مدارس و رسانه‌ها آغاز شود.از سوی دیگر، ایران جامعه‌ای جوان دارد که می‌تواند به موتور مبارزه با فساد تبدیل شود. مشارکت فعال جوانان در شوراهای محلی نظارت، روزنامه‌نگاری تحقیقی و استارتاپ‌های فناوری شفافیت (مانند پلتفرم‌های ردیابی بودجه) می‌تواند به‌سرعت دامنه فساد را محدود کند.به این ترتیب، اگر ایران بتواند از مدل‌های جهانی موفق درس بگیرد و آن‌ها را با شرایط خود سازگار کند، مبارزه با فساد نه یک شعار سیاسی بلکه یک پروژه ملی خواهد شد که پایه‌های جمهوری نوین را مستحکم می‌سازد. ایران به دلیل اقتصاد نفتی‌اش یکی از بسترهای اصلی فساد در جهان معاصر بوده است. درآمدهای نفت و گاز به‌جای آنکه به‌طور مستقیم به مردم برسد، در اختیار دولت‌ها قرار گرفته و به منبع رانت، رشوه، اختلاس و خرید وفاداری سیاسی بدل شده است. در چنین ساختاری حتی اگر نهادهای نظارتی وجود داشته باشند، قدرت عظیم ناشی از دلارهای نفتی می‌تواند آن‌ها را تضعیف یا بی‌اثر کند. بنابراین، طراحی استراتژی‌های ضد فساد برای یک اقتصاد نفتی ضروری است.اولین استراتژی، حذف رابطه مستقیم دولت با درآمدهای نفتی است. این به معنای آن است که هیچ دولتی نباید اختیار داشته باشد مستقیماً درآمد نفت و گاز را خرج کند. همه درآمدهای حاصل از منابع طبیعی باید مستقیماً وارد «صندوق ملی شفاف منابع

طبیعی» شود. این صندوق باید نهادی مستقل، با هیئت‌مدیره‌ای منتخب از پارلمان، جامعه مدنی و متخصصان اقتصادی باشد. وظیفه صندوق تقسیم عادلانه درآمدها میان مردم و سرمایه‌گذاری بلندمدت برای نسل‌های آینده است. دولت تنها می‌تواند از طریق مالیات بر فعالیت‌های اقتصادی درآمد کسب کند.دومین استراتژی، توزیع مستقیم بخشی از درآمدهای نفتی میان شهروندان است. تجربه موفق آلاسکا نشان می‌دهد که اگر سود منابع طبیعی به‌طور مستقیم به حساب شهروندان واریز شود، هم فساد کاهش می‌یابد و هم مردم خود ناظر بر نحوه مدیریت منابع خواهند بود. در ایران نیز بخشی از درآمد صندوق ملی باید به شکل «سهمیه سالانه شهروندی» به همه ایرانیان بدون تبعیض پرداخت شود.سومین استراتژی، شفافیت قراردادهای نفتی و معدنی است. تاریخ ایران پر است از قراردادهای محرمانه‌ای که میان دولت‌ها و شرکت‌های خارجی بسته شده و زمینه فساد گسترده را فراهم کرده است. در جمهوری نوین، هیچ قراردادی در حوزه منابع طبیعی نباید محرمانه باشد. تمام مفاد قراردادها باید به‌صورت عمومی منتشر شود و هرگونه پرداخت یا امتیازدهی باید قابل ردیابی باشد.چهارمین استراتژی، تقویت اقتصاد غیرنفتی است. هرچه وابستگی به نفت بیشتر باشد، فساد نیز گسترده‌تر خواهد بود. بنابراین باید بخش‌هایی مانند کشاورزی پایدار، صنایع دانش‌بنیان، گردشگری و انرژی‌های تجدیدپذیر توسعه یابند. تنوع‌بخشی به اقتصاد به‌طور طبیعی دامنه فساد را محدود می‌کند، چون منابع درآمدی پراکنده‌تر و قابل نظارت‌تر می‌شوند.پنجمین استراتژی، مکانیزم ضد فساد در پروژه‌های زیرساختی بزرگ است. تجربه نشان داده که بزرگ‌ترین پرونده‌های فساد معمولاً در پروژه‌های کلان مانند سدسازی، پالایشگاه‌ها یا قراردادهای واردات شکل می‌گیرند. در جمهوری نوین، تمام این پروژه‌ها باید تحت نظارت نهادهای مستقل و رسانه‌های آزاد باشند. هر قرارداد بالاتر از یک سقف مشخص باید علنی شود و در صورت بروز فساد، همه مراحل آن قابل پیگیری عمومی باشد.ششمین استراتژی، حمایت از روزنامه‌نگاری تحقیقی و جامعه مدنی در حوزه اقتصاد نفتی است. رسانه‌ها باید آزادی داشته باشند که قراردادهای نفتی و فعالیت شرکت‌های بزرگ را بررسی کنند. همچنین سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند به‌طور تخصصی بر منابع طبیعی نظارت کنند. این نظارت مردمی مکمل نهادهای رسمی ضد فساد خواهد بود.هفتمین استراتژی، ایجاد سیستم هشدار سریع فساد است. با استفاده از فناوری‌های دیجیتال، می‌توان تراکنش‌های مالی و قراردادهای دولتی را رصد کرد. الگوریتم‌های تحلیل داده می‌توانند نشانه‌های غیرعادی از فساد (مانند افزایش ناگهانی دارایی یک مقام یا هزینه‌های نامعقول در یک پروژه) را شناسایی کنند. چنین سیستمی می‌تواند قبل از آنکه فساد گسترده شود، جلوی آن را بگیرد.در نهایت، باید تأکید کرد که فساد در اقتصاد نفتی صرفاً نتیجه طمع افراد نیست، بلکه ناشی از ساختار غلط حکمرانی منابع است. اگر این ساختار تغییر نکند، هر دولت و هر فردی، با نیت خیر، در نهایت در همان چرخه گرفتار خواهد شد. بنابراین، جمهوری نوین ایران باید از همان ابتدا اصل «حاکمیت مردم بر منابع طبیعی» را در قانون اساسی خود تضمین کند و ابزارهای نهادی شفاف برای اجرای آن ایجاد نماید. فناوری‌های دیجیتال در دهه‌های اخیر به ابزاری کلیدی برای مبارزه با فساد تبدیل شده‌اند. در کشوری مانند ایران، که ساختارهای سنتی نظارتی بارها ناکارآمد بوده‌اند، بهره‌گیری از فناوری می‌تواند شفافیتی ایجاد کند که هیچ مقام سیاسی نتواند آن را نادیده بگیرد. یکی از مهم‌ترین این فناوری‌ها بلاک‌چین است.بلاک‌چین به‌طور ساده یک دفترکل توزیع‌شده و غیرقابل‌دستکاری است. اگر معاملات مالی دولت، قراردادهای عمومی یا حتی تخصیص بودجه

بر بستر بلاک‌چین ثبت شود، هیچ مقام یا نهادی نمی‌تواند بعدها آن را تغییر دهد یا پنهان کند. در جمهوری نوین ایران، تمام درآمدها و هزینه‌های صندوق ملی منابع طبیعی می‌تواند روی بلاک‌چین ثبت شود و هر شهروند در هر زمان بتواند به‌صورت آنلاین آن را مشاهده کند. چنین شفافیتی به‌تنهایی می‌تواند فساد در سطح کلان را تا حد زیادی کاهش دهد.علاوه بر بلاک‌چین، سامانه‌های دیجیتال دولت الکترونیک نیز حیاتی‌اند. اگر مردم بتوانند خدمات اداری، مانند صدور مجوز، پرداخت مالیات یا ثبت اسناد—را به‌طور کامل آنلاین انجام دهند، نیاز به مراجعه حضوری و ارتباط مستقیم با کارمندان دولتی کاهش می‌یابد. این کاهش تماس مستقیم، فرصت‌های رشوه‌گیری و پارتی‌بازی را از میان می‌برد.فناوری‌های داده‌بزرگ (Big Data) و هوش مصنوعی نیز می‌توانند در کشف فساد نقش داشته باشند. برای نمونه، الگوریتم‌های هوشمند می‌توانند الگوهای غیرعادی در تراکنش‌های مالی مقامات یا پیمانکاران دولتی را شناسایی کنند. اگر دارایی یک مقام در مدت کوتاهی به‌طور غیرمنطقی افزایش یابد، یا یک پیمانکار در مدت کوتاه صدها قرارداد کلان دریافت کند، سیستم هشدار سریع فعال می‌شود و پرونده برای بررسی بیشتر ارجاع داده می‌شود.یکی دیگر از ابزارها، سامانه گزارش‌دهی محرمانه آنلاین است. این سامانه به شهروندان و کارمندان دولت امکان می‌دهد بدون افشای هویت خود، موارد فساد را گزارش دهند. گزارش‌ها به‌طور خودکار در یک پایگاه داده ثبت می‌شوند و قابل حذف یا دست‌کاری نیستند. در کنار آن، قانون باید به‌صراحت تضمین کند که افشاگران فساد از هرگونه پیگرد یا فشار سیاسی مصون هستند.فناوری همچنین می‌تواند شفافیت را در سطح محلی تقویت کند. مثلاً شهرداری‌ها موظف شوند تمام قراردادها و هزینه‌های خود را در پلتفرم‌های باز داده (Open Data) منتشر کنند. شهروندان و خبرنگاران بتوانند این داده‌ها را تحلیل کرده و موارد مشکوک را افشا کنند. این مشارکت عمومی دیجیتال مکملی برای نهادهای رسمی ضد فساد خواهد بود.نمونه‌های موفق جهانی نشان می‌دهد که این روش‌ها عملی‌اند. در استونی، تقریباً همه خدمات دولتی دیجیتال شده‌اند و سطح فساد به حداقل رسیده است. در گرجستان، ثبت اسناد ملکی روی بلاک‌چین باعث شد فساد گسترده در این حوزه متوقف شود. ایران نیز می‌تواند با الهام از این تجربه‌ها، زیرساخت دیجیتال ضد فساد خود را بسازد.با این حال، استفاده از فناوری به‌تنهایی کافی نیست. اگر نهادهای سیاسی مستقل و اراده واقعی برای مبارزه با فساد وجود نداشته باشد، حتی پیشرفته‌ترین فناوری‌ها هم می‌توانند به ابزاری برای کنترل و سرکوب تبدیل شوند. بنابراین، فناوری باید در چارچوب شفافیت نهادی، نظارت عمومی و تضمین حقوق شهروندی به‌کار رود.در جمهوری نوین ایران، ترکیب فناوری‌های نوین با نهادهای مستقل و مشارکت مردمی می‌تواند الگویی تازه در مبارزه با فساد بیافریند؛ الگویی که نه‌تنها مشکلات گذشته را حل کند، بلکه ایران را به یکی از کشورهای پیشرو در شفافیت مالی و اداری بدل سازد. مبارزه با فساد تنها در سطح ملی معنا ندارد؛ بخش بزرگی از فساد در ایران در سطح محلی رخ داده است: شهرداری‌ها، شوراهای شهر و استان، ادارات محلی و پروژه‌های عمرانی منطقه‌ای. اگر این حوزه‌ها شفاف و پاسخ‌گو نباشند، حتی بهترین اصلاحات در سطح ملی هم به نتیجه نمی‌رسند. بنابراین، طراحی یک نظام ضد فساد در سطح محلی همان‌قدر مهم است که در سطح کلان.اولین گام، بودجه‌ریزی و حسابداری شفاف شهرداری‌ها و استان‌ها است. هر شهرداری باید موظف باشد کل بودجه سالانه، هزینه‌ها و قراردادهایش را به‌طور عمومی در وب‌سایت رسمی منتشر کند. مردم باید بتوانند ببینند عوارضی که پرداخت می‌کنند چگونه خرج می‌شود؛ از

پروژه‌های عمرانی گرفته تا خرید تجهیزات یا حقوق کارکنان. این داده‌ها باید به‌صورت استاندارد و قابل مقایسه باشند، نه گزارش‌های مبهم و غیرقابل فهم.دومین گام، ایجاد شوراهای محلی نظارت مردمی است. در کنار شوراهای شهر و روستا، باید نهادهایی متشکل از شهروندان داوطلب، فعالان مدنی، اصناف و دانشگاهیان شکل بگیرند که وظیفه نظارت بر پروژه‌های شهرداری و ادارات محلی را داشته باشند. این شوراها می‌توانند جلسات علنی برگزار کنند و گزارش‌های خود را به سازمان ملی شفافیت ارسال کنند.سومین گام، سامانه ملی شفافیت محلی است. تمامی قراردادهای عمومی، از ساخت جاده و پل گرفته تا خرید تجهیزات برای مدارس، باید در یک سامانه دیجیتال واحد ثبت و منتشر شوند. این سامانه باید در دسترس همگان باشد و امکان جست‌وجوی ساده بر اساس شهر، پروژه و پیمانکار فراهم شود. چنین شفافیتی به رسانه‌ها و شهروندان اجازه می‌دهد تا هرگونه تخلف یا انحراف مالی را شناسایی کنند.چهارمین گام، انتخاب و نظارت دقیق بر پیمانکاران محلی است. بسیاری از فسادها در قراردادهای پیمانکاری رخ می‌دهند. باید قانونی باشد که همه مناقصه‌ها و مزایده‌ها به‌صورت عمومی و رقابتی برگزار شوند، نه در جلسات پشت‌پرده. همچنین پیمانکاران باید موظف باشند سوابق مالی و کیفیت پروژه‌های گذشته خود را علنی کنند.پنجمین گام، شفافیت در استخدام و انتصاب‌های محلی است. در بسیاری از شهرداری‌ها و ادارات محلی، استخدام‌ها بر اساس روابط و نفوذ سیاسی یا خانوادگی انجام می‌شوند. برای پایان دادن به این روند، باید سامانه ملی استخدام عمومی راه‌اندازی شود که تمام آگهی‌های شغلی دولتی در آن ثبت شود و فرایند گزینش بر اساس معیارهای شفاف و قابل پیگیری انجام گیرد.ششمین گام، گزارش‌دهی مردمی و حمایت از افشاگران محلی است. شهروندان باید بتوانند فساد را در سطح محلی گزارش دهند، بدون اینکه هویتشان فاش شود یا در معرض فشار قرار گیرند. این گزارش‌ها می‌توانند از طریق سامانه‌های دیجیتال مستقیماً به سازمان ملی شفافیت ارسال شوند.هفتمین گام، مجازات علنی برای فساد محلی است. وقتی یک شهردار یا عضو شورای شهر در فساد دست دارد، مردم باید محاکمه علنی او را ببینند. این نه‌تنها بازدارنده است، بلکه اعتماد مردم به نظام نظارتی را نیز افزایش می‌دهد.در نهایت، آموزش و فرهنگ‌سازی در سطح محلی اهمیت ویژه‌ای دارد. مدارس، انجمن‌های محلی و رسانه‌های استانی باید به مردم بیاموزند که فساد تنها یک مشکل ملی نیست، بلکه در زندگی روزمره آن‌ها هم اثر مستقیم دارد: از کیفیت آب آشامیدنی تا ساخت مدرسه و بیمارستان. وقتی مردم بدانند هر ریال هدررفته از بودجه محلی درواقع از جیب آن‌هاست، حساسیت عمومی به فساد افزایش می‌یابد.اگر این سازوکارها به‌طور جدی اجرا شوند، سطح محلی به جای آنکه نقطه ضعف حکمرانی باشد، به خط مقدم مبارزه با فساد تبدیل خواهد شد. مردمی که در شهر و روستای خود تجربه نظارت شفاف و مؤثر پیدا کنند، همین فرهنگ را به سطح ملی منتقل خواهند کرد و به ستون اصلی جمهوری نوین بدل خواهند شد.

حقوق بشر ستون اصلی هر جمهوری مدرن و لائیک است. بدون تضمین کامل این حقوق، هیچ قانون اساسی و هیچ نهادی، اگر در ظاهر دموکراتیک باشند، پایدار نخواهد ماند. در ایران، مسئله حقوق بشر با دو چالش اساسی گره خورده است: نخست، تاریخ طولانی استبداد که حقوق فردی و جمعی را پایمال کرده است؛ دوم، تنوع قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی که اگر به رسمیت شناخته نشود، می‌تواند همواره منبع تنش و بحران باشد.حقوق بشر در جمهوری نوین باید نه صرفاً در شعار، بلکه به‌صورت حقوقی الزام‌آور در متن قانون اساسی درج شود. این حقوق شامل آزادی بیان، آزادی تجمع، آزادی رسانه، آزادی انتخاب سبک زندگی، حق دسترسی برابر به آموزش و بهداشت، حق مالکیت خصوصی، و امنیت فردی در برابر بازداشت‌های خودسرانه و شکنجه است. هر شهروند صرف‌نظر از دین، مذهب، قومیت، زبان، جنسیت یا گرایش سیاسی باید دقیقاً از حقوقی برابر برخوردار باشد. هیچ مقام یا نهادی نباید بتولند این حقوق را محدود یا تعلیق کند، حتی در دوران بحران یا جنگ.مسئله اقلیت‌ها در ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترکمن‌ها، ترک‌های آذری، ارامنه، یهودیان، زرتشتیان، بهاییان و بسیاری دیگر بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ و فرهنگ ایران هستند. جمهوری نوین باید اصل برابری کامل اقلیت‌ها را در قانون اساسی تضمین کند. این برابری صرفاً به معنای منع تبعیض نیست، بلکه شامل حق آموزش به زبان مادری، حق مشارکت سیاسی برابر، حق توسعه متوازن منطقه‌ای، و حق حفظ هویت فرهنگی نیز می‌شود.برای مثال، آموزش چندزبانه باید به‌عنوان یک حق پایه‌ای در قانون اساسی گنجانده شود. هر کودک ایرانی باید بتواند در کنار زبان ملی، زبان مادری خود را نیز در مدرسه بیاموزد. این نه تهدیدی برای انسجام ملی، بلکه تضمینی برای احساس تعلق همه گروه‌ها به جمهوری نوین است.از نظر سیاسی، باید سازوکاری طراحی شود که اقلیت‌ها در پارلمان و نهادهای تصمیم‌گیری حضور واقعی داشته باشند، نه صرفاً به‌عنوان نماد. نظام انتخاباتی می‌تواند با ترکیب نمایندگی نسبی و حوزه‌های محلی این حضور را تضمین کند. همچنین، شوراهای محلی و منطقه‌ای باید قدرت واقعی برای اداره امور خود داشته باشند تا اقلیت‌ها احساس کنند در سرنوشت خویش نقش مستقیم دارند.در حوزه مذهبی، جدایی دین از حکومت اصل کلیدی است. این به معنای آن است که هیچ دینی نباید بر دیگران برتری قانونی داشته باشد. پیروان هر دین و عقیده‌ای حق دارند آزادانه آیین‌های خود را انجام دهند، اما هیچ‌کس حق ندارد قوانین مذهبی را بر شهروندان تحمیل کند. این اصل از یک سو آزادی مذهبی را تضمین می‌کند و از سوی دیگر مانع آن می‌شود که حکومت دوباره ابزار دست یک ایدئولوژی خاص شود.از نظر نهادی، باید «کمیسیون ملی حقوق بشر» به‌عنوان نهادی مستقل از دولت تشکیل شود. این کمیسیون وظیفه دارد موارد نقض حقوق بشر را رصد کند، گزارش‌های عمومی منتشر نماید و امکان شکایت شهروندان از نهادهای دولتی را فراهم آورد. استقلال مالی و قانونی آن باید در قانون اساسی تضمین شود تا هیچ دولتی نتواند فعالیتش را محدود کند.فراتر از نهادهای رسمی، حقوق بشر باید در آموزش و فرهنگ عمومی نهادینه شود. مدارس و دانشگاه‌ها باید دروس ویژه‌ای درباره حقوق بشر داشته باشند. رسانه‌ها باید آزاد باشند تا موارد نقض حقوق بشر را افشا کنند. جامعه مدنی باید بتواند آزادانه در این حوزه فعالیت کندبه این ترتیب، جمهوری نوین ایران نه تنها می‌تولند از چرخه تاریخی نقض حقوق بشر فاصله بگیرد، بلکه الگویی نوین در منطقه ارائه دهد: کشوری که تنوع قومی و مذهبی را نه تهدید، بلکه سرمایه‌ای برای دموکراسی و توسعه می‌داند. تضمین واقعی حقوق اقلیت‌ها در جمهوری نوین ایران نیازمند

سازوکارهای اجرایی و حقوقی روشن است. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده که صرفِ درج شعارگونه برابری در قانون اساسی کافی نیست؛ بلکه باید ابزارهایی طراحی شود که این برابری در زندگی روزمره شهروندان قابل لمس باشد.اولین راهکار، قانون اساسی با ضمانت اجرایی سخت‌گیرانه است. باید بندی صریح در متن قانون اساسی وجود داشته باشد که هرگونه تبعیض بر اساس قومیت، مذهب، زبان، جنسیت یا گرایش فکری جرم محسوب شود و پیگرد قانونی داشته باشد. به‌علاوه، دادگاه قانون اساسی باید نهادی فعال و مستقل باشد تا بتواند هرگونه قانون یا تصمیم دولتی ناقض این اصل را لغو کند.دومین راهکار، آموزش به زبان مادری است. هر کودک ایرانی باید این حق را داشته باشد که در مدارس ابتدایی زبان مادری‌اش آموزش داده شود، در کنار زبان ملی (فارسی). این سیاست باید در چارچوبی علمی و منظم طراحی شود تا هم کیفیت آموزش بالا بماند و هم انسجام ملی تقویت شود. تجربه کشورهایی مانند کانادا (با زبان‌های انگلیسی و فرانسوی) یا سوئیس (با چهار زبان رسمی) نشان داده که چندزبانی نه‌تنها تهدیدی برای وحدت ملی نیست، بلکه ابزار همزیستی و اعتماد متقابل است.سومین راهکار، نظام انتخاباتی عادلانه است. باید ترکیبی از نمایندگی نسبی و حوزه‌های محلی به‌کار گرفته شود تا اقلیت‌های قومی و مذهبی بتوانند نمایندگان واقعی خود را در پارلمان داشته باشند. مثلاً در مناطق کردنشین، بلوچ‌نشین یا عرب‌نشین، نظام انتخاباتی باید تضمین کند که صدای این جوامع در سطح ملی شنیده شود. در عین حال، سهمیه‌های حداقلی برای اقلیت‌های کوچک‌تر (مانند ارامنه، آشوری‌ها و زرتشتی‌ها) باید در نظر گرفته شود.چهارمین راهکار، قدرت واقعی شوراهای محلی و منطقه‌ای است. شوراهای محلی نباید صرفاً نمادین باشند، بلکه باید اختیار واقعی در زمینه‌های آموزش، فرهنگ، محیط زیست و اقتصاد محلی داشته باشند. این امر به اقلیت‌ها اجازه می‌دهد تا در اداره امور روزمره خود نقش مستقیم داشته باشند و احساس کنند بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام سیاسی‌اند.پنجمین راهکار، حمایت قانونی از آزادی‌های مذهبی و سبک زندگی است. هیچ قانونی نباید بر اساس یک مذهب خاص تدوین شود. شهروندان باید آزاد باشند آیین‌های مذهبی یا غیرمذهبی خود را انجام دهند، پوشش و سبک زندگی دلخواه خود را انتخاب کنند و باورهایشان را بدون ترس از مجازات بیان نمایند. این اصل لائیک نه تنها از حقوق اقلیت‌ها محافظت می‌کند، بلکه حقوق اکثریت را نیز تضمین می‌نماید، چون هیچ دین یا ایدئولوژی‌ای نمی‌تواند خود را برتر از دیگری بداند.ششمین راهکار، ایجاد نهادهای مستقل حقوق بشری است. «کمیسیون ملی حقوق بشر» باید امکان دریافت شکایت مستقیم شهروندان را داشته باشد، بازرسی‌های میدانی انجام دهد و گزارش‌های عمومی سالانه منتشر کند. در کنار آن، سازمان‌های مردم‌نهاد حقوق بشری باید بدون محدودیت فعالیت کنند و از حمایت قانونی برخوردار باشند.هفتمین راهکار، عدالت منطقه‌ای و توسعه متوازن است. تبعیض علیه اقلیت‌ها تنها فرهنگی یا سیاسی نیست، بلکه اقتصادی نیز هست. بسیاری از مناطق اقلیت‌نشین ایران (مانند بلوچستان یا خوزستان) با فقر ساختاری و محرومیت مزمن روبه‌رو هستند. جمهوری نوین باید سیاستی فعال برای سرمایه‌گذاری در این مناطق، ایجاد زیرساخت‌ها و توزیع عادلانه منابع ملی داشته باشد. بدون توسعه اقتصادی متوازن، برابری حقوقی در عمل تحقق نخواهد یافت.هشتمین راهکار، حضور اقلیت‌ها در نهادهای کلان حکومتی است. قانون اساسی باید تضمین کند که اقلیت‌ها امکان حضور در دستگاه قضایی، ارتش، نیروهای امنیتی و نهادهای اجرایی را داشته باشند. تبعیض‌های پنهان یا آشکار در استخدام و ارتقا باید غیرقانونی باشد و با مکانیزم‌های نظارتی مستقل کنترل شود.

نهمین راهکار، فرهنگ‌سازی ملی برای پذیرش تنوع است. مدارس و رسانه‌ها باید روایت رسمی‌ای را ترویج کنند که تنوع قومی و مذهبی ایران را سرمایه‌ای مشترک بداند. تاریخ و فرهنگ اقلیت‌ها باید بخشی از برنامه درسی ملی باشد، تا کودکان از همان ابتدا بیاموزند که ایرانی بودن به معنای تک‌صدایی نیست، بلکه همزیستی در تنوع است.
این راهکارها اگر به‌صورت نهادی، قانونی و فرهنگی اجرا شوند، می‌توانند تضمین کنند که حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در جمهوری نوین ایران نه یک شعار، بلکه واقعیتی زنده و پایدار باشند. چنین جمهوری‌ای می‌تواند الگویی در منطقه باشد، جایی که تبعیض قومی و مذهبی اغلب منبع اصلی جنگ‌ها و بی‌ثباتی‌هاست. بررسی مدل‌های جهانی برای تضمین حقوق اقلیت‌ها نشان می‌دهد که هیچ نسخه واحدی وجود ندارد، اما الگوهایی در جهان تجربه شده‌اند که می‌توانند برای ایران الهام‌بخش باشند، به شرطی که با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی این سرزمین سازگار شوند.مدل کانادا نمونه‌ای است از چگونگی مدیریت یک جامعه چندزبانه و چندفرهنگی. در این کشور، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی هر دو جایگاه رسمی دارند و استان کبک به‌طور قانونی حق دارد هویت زبانی و فرهنگی خود را حفظ کند. علاوه بر آن، کانادا سیاست «چندفرهنگی رسمی» را اتخاذ کرده است که به مهاجران و گروه‌های قومی اجازه می‌دهد هویت خود را بدون فشار برای یکسان‌سازی حفظ کنند. درسی که ایران می‌تواند از این تجربه بگیرد، پذیرش چندزبانی و چندفرهنگی به‌عنوان بخشی از هویت ملی است. مثلاً کردها، بلوچ‌ها یا عرب‌های ایران باید بتوانند زبان و فرهنگ خود را آزادانه حفظ کنند و همزمان بخشی از هویت ملی ایران باشند.مدل سوئیس نمونه دیگری است. سوئیس کشوری کوچک اما با چهار زبان رسمی (آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانش) است. این کشور با ساختار فدرالی و دموکراسی مستقیم توانسته است میان زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف تعادل ایجاد کند. هر کانتون (استان) در سوئیس اختیارات گسترده‌ای در آموزش، فرهنگ و سیاست محلی دارد. اگرچه ایران قرار نیست به سمت فدرالیسم قومی برود، اما می‌تواند از اصل خودگردانی محلی در چارچوب جمهوری واحد الهام بگیرد. این یعنی استان‌ها و مناطق کشور اختیار داشته باشند درباره آموزش زبان مادری، مدیریت منابع محلی و توسعه فرهنگی تصمیم بگیرند، در حالی که حاکمیت ملی واحد حفظ می‌شود.مدل هند نیز اهمیت دارد. این کشور پس از استقلال با تنوع عظیم زبانی و مذهبی مواجه بود. قانون اساسی هند بیش از ۲۰ زبان رسمی را به رسمیت شناخت و ایالات مختلف بر اساس هویت زبانی سازمان‌دهی شدند. در عین حال، نظام قضایی و سیاسی ملی توانست انسجام کلی را حفظ کند. تجربه هند نشان می‌دهد که تنوع زبانی اگر به‌طور رسمی به رسمیت شناخته شود، می‌تواند به عامل ثبات بدل شود، نه تهدید. در ایران نیز پذیرش آموزش چندزبانه در کنار فارسی می‌تواند عامل اعتمادسازی میان اقوام مختلف باشد.در کنار این مدل‌ها، اروپا نیز تجربه ارزشمندی در حمایت از اقلیت‌ها دارد. اتحادیه اروپا اصول سخت‌گیرانه‌ای در زمینه حقوق اقلیت‌ها دارد و هر کشوری که بخواهد عضو شود، موظف است به آن پایبند باشد. برای مثال، مجارستان باید حقوق اقلیت‌های رُما و اسلواک‌ها را رعایت کند. ایران نیز می‌تولند از این تجربه بیاموزد که پذیرش معاهدات بین‌المللی حقوق اقلیت‌ها بهترین راه برای جلوگیری از نقض این حقوق در سطح داخلی است.
بومی‌سازی این مدل‌ها برای ایران چند اصل کلیدی دارد:

- چندزبانی رسمی در سطح آموزش: هر دانش‌آموز ایرانی باید علاوه بر فارسی، حق آموزش زبان مادری داشته

باشد.

• خودگردانی فرهنگی و آموزشی محلی: شوراهای محلی اختیار داشته باشند سیاست‌های فرهنگی منطقه خود را تعیین کنند.

• نمایندگی سیاسی تضمین‌شده برای اقلیت‌ها: نظام انتخاباتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که اقلیت‌ها نمایندگان واقعی خود را در پارلمان داشته باشند.

• حمایت از آزادی‌های مذهبی: هیچ دینی نباید در قانون اساسی برتر از دیگران معرفی شود.

• پذیرش تنوع به‌عنوان سرمایه ملی: رسانه‌ها، مدارس و برنامه‌های عمومی باید بر ارزش تنوع تأکید کنند.

با اجرای چنین مدلی، جمهوری نوین ایران می‌تواند جامعه‌ای بسازد که در آن تنوع قومی و مذهبی نه منبع شکاف، بلکه منبع قدرت و همزیستی باشد. در کشوری به غنای ایران، تنها از طریق پذیرش و تضمین این تنوع است که دموکراسی واقعی و پایدار شکل می‌گیرد. برای اینکه تضمین حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در جمهوری نوین ایران صرفاً به قانون روی کاغذ محدود نشود، باید سازوکارهای نظارتی شفاف، مستقل و الزام‌آور طراحی شوند؛ سازوکارهایی که هم در سطح داخلی کارآمد باشند و هم در سطح بین‌المللی پیوند بخورند تا حکومت نتواند تعهداتش را نادیده بگیرد.در سطح داخلی، نخستین گام **ایجاد یک کمیسیون ملی حقوق بشر** است. این کمیسیون باید نهادی مستقل از سه قوه باشد، با بودجه مشخص و مصونیت قانونی. اعضای آن می‌توانند ترکیبی از نمایندگان پارلمان، دانشگاهیان، سازمان‌های مردم‌نهاد و حتی نمایندگان اقلیت‌ها باشند. وظیفه اصلی کمیسیون رسیدگی به شکایت‌های شهروندان، رصد دائمی وضعیت حقوق بشر، و انتشار گزارش‌های عمومی سالانه است. مهم‌تر از همه، این کمیسیون باید قدرت الزام‌آور داشته باشد؛ یعنی اگر موردی از نقض حقوق بشر توسط هر نهادی شناسایی شد، آن نهاد موظف به اصلاح فوری باشد.گام دوم، **دادگاه قانون اساسی با اختیارات گسترده** است. این دادگاه باید بتواند هرگونه قانون یا تصمیم دولتی که ناقض حقوق بشر یا برابری شهروندان است را لغو کند. دادگاه باید مستقل باشد و قضات آن توسط ترکیبی از پارلمان، دانشگاه‌ها و انجمن‌های مدنی انتخاب شوند، نه صرفاً توسط دولت یا یک نهاد خاص.گام سوم، **نظارت مردمی مستقیم** است. شهروندان باید ابزارهای دیجیتال و حقوقی برای پیگیری و افشای نقض حقوق بشر داشته باشند. سامانه‌ای ملی می‌تواند ایجاد شود که مردم بتوانند موارد تبعیض یا نقض حقوق را ثبت کنند؛ این داده‌ها به‌طور خودکار به کمیسیون حقوق بشر منتقل شوند و نتیجه پیگیری عمومی شود. رسانه‌های آزاد نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از این نظارت هستند، زیرا تنها با انتشار آزادانه موارد نقض حقوق است که می‌توان از تکرار آن‌ها جلوگیری کرد.در سطح بین‌المللی، جمهوری نوین ایران باید به تمام معاهدات جهانی حقوق بشر بپیوندد، از جمله میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون منع شکنجه، کنوانسیون رفع تبعیض نژادی و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان. پذیرش این معاهدات به معنای آن است که ایران موظف خواهد بود گزارش‌های دوره‌ای به سازمان ملل ارائه دهد و پاسخ‌گوی پرسش‌ها و نقدهای جامعه جهانی باشد.برای افزایش شفافیت، می‌توان نهادی به نام دفتر همکاری‌های حقوق بشری ایران و جهان ایجاد کرد که وظیفه‌اش تعامل با نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی جهانی و گزارشگران ویژه سازمان ملل باشد. این دفتر باید مستقل از دولت عمل کند تا هیچ حکومتی نتواند گزارش‌های بین‌المللی را

دستکاری یا سانسور کند.علاوه بر آن، باید اصل حمایت قضایی جهانی در قانون اساسی گنجانده شود. به این معنا که اگر مقامات یا نهادهای ایرانی مرتکب جنایت علیه بشریت یا نقض گسترده حقوق بشر شوند و امکان رسیدگی در داخل کشور وجود نداشته باشد، پرونده می‌تواند در دادگاه‌های بین‌المللی پیگیری شود. این اصل نوعی ضمانت مضاعف است که مانع مصونیت ناقضان حقوق بشر می‌شود.در کنار این نظارت‌ها، آموزش عمومی اهمیت حیاتی دارد. مردم باید بدانند چگونه از حقوق خود دفاع کنند و چگونه موارد نقض را گزارش دهند. برنامه‌های آموزشی در مدارس، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها باید حقوق بشر را به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل کنند.به این ترتیب، ترکیب سه لایه نظارت؛ داخلی نهادی (کمیسیون و دادگاه قانون اساسی)، داخلی مردمی (رسانه‌ها و سامانه‌های گزارش‌دهی) و بین‌المللی (معاهدات و دادگاه‌های جهانی)—می‌تولند شبکه‌ای قدرتمند ایجاد کند که نقض حقوق بشر در جمهوری نوین ایران را نه‌تنها دشوار، بلکه پرهزینه و غیرممکن کند. برابری جنسیتی یکی از بنیادی‌ترین ستون‌های حقوق بشر است. در ایران اما زنان در طول تاریخ معاصر همواره با محدودیت‌های ساختاری، قانونی و فرهنگی روبه‌رو بوده‌اند. از دوران قاجار که زنان از حق آموزش و مشارکت اجتماعی محروم بودند، تا امروز که قوانین رسمی به‌طور مستقیم علیه آنان تبعیض اعمال می‌کند، مسیر طولانی و پررنجی طی شده است. جمهوری نوین ایران تنها زمانی می‌تواند مشروعیت و ثبات واقعی پیدا کند که حقوق زنان به‌طور کامل تضمین و در همه عرصه‌ها نهادینه شود.اولین گام، **لغو تمامی قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان** است. قوانین موجود درباره ارث، حضانت فرزند، دیه، پوشش اجباری، محدودیت در انتخاب شغل یا سفر، و نابرابری در حق طلاق باید به‌طور کامل بازنگری و حذف شوند. قانون اساسی باید اصل صریح برابری حقوقی زن و مرد را تضمین کند؛ به‌گونه‌ای که هیچ نهادی نتواند با توجیه مذهبی یا فرهنگی آن را محدود نماید.گام دوم، **حمایت قانونی از مشارکت زنان در سیاست و اقتصاد** است. تجربه کشورهای مختلف نشان داده که حتی پس از لغو قوانین تبعیض‌آمیز، موانع فرهنگی و ساختاری همچنان حضور زنان در عرصه‌های کلان را محدود می‌کند. بنابراین، باید مکانیزم‌های حمایتی طراحی شود، مانند سهمیه حداقلی حضور زنان در پارلمان، دولت و شوراهای محلی؛ یا برنامه‌های ویژه برای حمایت از زنان کارآفرین و مدیران زن در اقتصاد.گام سوم، **آزادی کامل در انتخاب سبک زندگی و پوشش** است. یکی از بارزترین نمادهای نقض حقوق زنان در ایران، اجبار در پوشش بوده است. در جمهوری نوین، زنان باید همانند مردان حق داشته باشند آزادانه درباره پوشش و سبک زندگی خود تصمیم بگیرند. قانون تنها باید در چارچوب حقوق عمومی (مانند ممنوعیت خشونت یا آزار) مداخله کند، نه در حوزه انتخاب فردی.گام چهارم، **حمایت از زنان در برابر خشونت خانگی و اجتماعی** است. باید قوانین ویژه‌ای برای جرم‌انگاری خشونت خانگی تصویب شود. پلیس و دادگاه‌ها باید سازوکارهای سریع و حمایتی برای زنان قربانی داشته باشند. ایجاد خانه‌های امن، مشاوره‌های حقوقی رایگان و کمک‌های مالی فوری می‌تواند امنیت زنان را در عمل تضمین کند.گام پنجم، **برابری اقتصادی** است. زنان باید حق دسترسی برابر به بازار کار، فرصت‌های شغلی، و دستمزد برابر برای کار برابر داشته باشند. قانون کار باید صریحاً هرگونه تبعیض جنسیتی در استخدام و ارتقا را ممنوع کند. علاوه بر آن، دولت باید سیاست‌هایی طراحی کند که امکان کار زنان در کنار مسئولیت‌های خانوادگی فراهم شود، مانند مرخصی والدین مشترک برای مادر و پدر، خدمات نگهداری از کودک و ساعات کاری انعطاف‌پذیر.گام ششم، **نهادینه‌سازی برابری جنسیتی در آموزش** است.

از مدارس ابتدایی تا دانشگاه‌ها، دختران و پسران باید دقیقاً فرصت‌های یکسان برای یادگیری و پیشرفت داشته باشند. محتوای آموزشی باید از کلیشه‌های جنسیتی پاک‌سازی شود و فرهنگ احترام به برابری تقویت گردد.گام هفتم، **حضور زنان در نهادهای تصمیم‌گیری ضد تبعیض** است. کمیسیون ملی حقوق بشر، دادگاه قانون اساسی و شوراهای محلی باید ترکیبی از زنان و مردان باشند. حضور زنان نه تنها تضمین می‌کند که مسائل آنان دیده شود، بلکه کیفیت تصمیم‌گیری‌ها را نیز ارتقا می‌دهد.از نظر فرهنگی، رسانه‌ها نقش حیاتی دارند. باید الگوهای کلیشه‌ای زن‌ستیز جای خود را به روایت‌هایی از زنان توانمند در سیاست، علم، هنر و اقتصاد بدهند. این تغییر فرهنگی تدریجی است، اما بدون آن حتی بهترین قوانین نیز در عمل به‌طور کامل اجرا نخواهند شد.جمهوری نوین ایران اگر بخواهد دموکراسی واقعی باشد، نمی‌تواند نیمی از جمعیت کشور را به حاشیه براند. حقوق زنان نه یک «امتیاز اضافی» بلکه ستون اصلی جامعه‌ای عادلانه، آزاد و توسعه‌یافته است. هیچ اصلاح سیاسی یا اقتصادی بدون برابری جنسیتی پایدار نخواهد بود. برای تضمین حقوق زنان در جمهوری نوین ایران، تنها تغییر در قوانین مدنی کافی نیست؛ بلکه باید سازوکارهای نهادی، حقوقی و اجرایی روشن طراحی شوند تا این برابری پایدار بماند و از بازتولید تبعیض جلوگیری شود.**نخست،** قانون اساسی باید ماده‌ای صریح داشته باشد که هرگونه تبعیض جنسیتی را ممنوع کند. این ماده باید نه تنها به برابری حقوقی زن و مرد اشاره کند، بلکه دولت را موظف سازد در تمام سیاست‌گذاری‌ها «تضمین برابری جنسیتی» را رعایت کند. چنین بندی، به‌ویژه در تفسیر قوانین و تصمیمات قضایی، نقش بنیادین خواهد داشت.**دوم،** تشکیل شورای عالی برابری جنسیتی ضروری است. این شورا نهادی مستقل از دولت خواهد بود که وظیفه‌اش بررسی همه قوانین و سیاست‌های عمومی از منظر تأثیر بر زنان است. اگر قانونی یا سیاستی موجب تبعیض یا نابرابری شود، شورا باید بتواند آن را وتو کرده یا برای اصلاح به پارلمان بازگرداند. ترکیب شورا باید متشکل از حقوقدانان، فعالان زن، جامعه‌شناسان و نمایندگان سازمان‌های مدنی باشد.**سوم،** ایجاد دادگاه‌های ویژه حقوق زنان برای رسیدگی به پرونده‌های تبعیض و خشونت. این دادگاه‌ها باید فرآیند سریع، محرمانه و حمایتی داشته باشند تا زنان قربانی تبعیض یا خشونت بتوانند بدون ترس از انگ اجتماعی یا فشار خانواده، حق خود را پیگیری کنند.**چهارم،** تصویب قانون جامع منع خشونت علیه زنان. این قانون باید اشکال مختلف خشونت—اعم از فیزیکی، روانی، اقتصادی و جنسی را تعریف و جرم‌انگاری کند. پلیس و دستگاه قضایی باید واحدهای تخصصی برای رسیدگی به این پرونده‌ها داشته باشند. همچنین، دولت موظف به ایجاد خانه‌های امن، مراکز مشاوره رایگان و خط تلفن‌های اضطراری خواهد بود.**پنجم،** تضمین برابری اقتصادی از طریق نظارت سخت‌گیرانه بر بازار کار. هرگونه تبعیض در استخدام، دستمزد و ارتقا باید جرم محسوب شود و کارفرمایان موظف باشند آمار دقیق جنسیتی استخدام و پرداخت حقوق را منتشر کنند. ایجاد «کمیسیون ملی عدالت شغلی» می‌تواند بر اجرای این قوانین نظارت کند.**ششم،** طراحی سیاست‌های حمایتی از زنان کارگر و شاغل. خدمات دولتی مانند مهدکودک‌های عمومی، مرخصی زایمان و والدین (برای هر دو والد، نه فقط مادر)، و برنامه‌های آموزش حرفه‌ای ویژه زنان باید در قانون نهادینه شوند. این سیاست‌ها امکان حضور پایدار زنان در بازار کار را تضمین می‌کنند.**هفتم،** نهادینه‌سازی سهمیه حداقلی حضور زنان در سیاست. تا زمانی که موانع ساختاری برطرف نشده، باید در پارلمان، شوراهای محلی و حتی کابینه دولت سهمیه مشخصی برای زنان در نظر گرفته شود. این اقدام

موقتی است اما به مرور زمان موجب عادی‌سازی حضور زنان در سیاست و تصمیم‌گیری خواهد شد.

هشتم، آموزش حقوقی و آگاهی‌بخشی عمومی. دولت موظف است از طریق رسانه‌ها، مدارس و برنامه‌های آموزشی، آگاهی زنان و مردان را از حقوق برابر افزایش دهد. بسیاری از تبعیض‌ها نه از قانون، بلکه از ناآگاهی یا فرهنگ سنتی ناشی می‌شوند.

نهم، همکاری فعال با نهادهای بین‌المللی. پیوستن به کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان (CEDAW) و اجرای کامل آن یک گام ضروری است. همچنین، دولت باید گزارش‌های دوره‌ای درباره وضعیت زنان منتشر کند و پاسخ‌گوی نهادهای جهانی باشد.

دهم، حضور زنان در نهادهای امنیتی و قضایی. قاضی، پلیس، وکلا و مدیران زن باید در همه سطوح دستگاه قضایی و امنیتی حضور داشته باشند تا ساختارهای قدرت از نگاه مردانه مطلق خارج شوند. این امر نه‌تنها عدالت را تضمین می‌کند، بلکه اعتماد زنان به این نهادها را افزایش می‌دهد.در نهایت، تضمین حقوق زنان تنها وظیفه دولت نیست. جامعه مدنی، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و حتی خانواده‌ها نقش حیاتی در تغییر فرهنگ عمومی دارند. اگر زنان در عمل ببینند که قانون از آنان حمایت می‌کند، نهادهای مستقل مراقب حقوقشان هستند، و جامعه ارزش برابری را پذیرفته است، آن‌گاه جمهوری نوین ایران می‌تواند برای نخستین بار در تاریخ خود برابری واقعی جنسیتی را تجربه کند.

هیچ حکومتی، اگر مردمی و شفاف باشد، نمی‌تواند در خلأ عمل کند. جهان امروز شبکه‌ای از روابط سیاسی، اقتصادی و حقوقی است که هر کشور ناچار به تعامل در آن است. جمهوری نوین ایران برای تثبیت جایگاه خود و تضمین امنیت و توسعه، باید رابطه‌ای فعال، سازنده و پایدار با حقوق بین‌الملل و معاهدات جهانی برقرار کند.

اولین اصل، **پذیرش و اجرای کامل منشور سازمان ملل** است. منشور سازمان ملل ستون اصلی حقوق بین‌الملل معاصر است و اصولی مانند منع تجاوز، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، و احترام به حقوق بشر را در بر دارد. جمهوری نوین ایران باید با پایبندی واقعی، فقط در شعار، به این منشور نشان دهد که عضوی مسئول در جامعه جهانی است.دومین اصل، **پیوستن و اجرای معاهدات جهانی حقوق بشر** است. ایران در گذشته بسیاری از این معاهدات را یا نپذیرفته یا به‌طور کامل اجرا نکرده است. در جمهوری نوین، باید همه معاهدات اصلی، از جمله میثاق حقوق مدنی و سیاسی، میثاق اقتصادی و اجتماعی، کنوانسیون منع شکنجه، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون حمایت از اقلیت‌ها—بدون تحفظ و استثناء پذیرفته و در قوانین داخلی اجرایی شوند.سومین اصل، **تعهد به معاهدات زیست‌محیطی و اقلیمی** است. تغییر اقلیم، آلودگی هوا و بحران آب مرز نمی‌شناسد. ایران باید به توافق‌نامه پاریس و سایر پیمان‌های محیط زیستی بپیوندد و در آن‌ها نقش فعال داشته باشد. این مشارکت هم به نفع محیط‌زیست داخلی است و هم وجهه بین‌المللی کشور را تقویت می‌کند.چهارمین اصل، **حقوق بین‌الملل اقتصادی** است. برای جذب سرمایه‌گذاری و توسعه پایدار، ایران باید به سازمان تجارت جهانی (WTO) بپیوندد و استانداردهای آن را بپذیرد. همچنین، معاهدات حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی و مقابله با پول‌شویی باید تصویب و اجرایی شوند. این امر تضمین می‌کند که اقتصاد ایران شفاف و قابل اعتماد برای شرکای جهانی باشد.پنجمین اصل، **همکاری با دادگاه‌ها و نهادهای قضایی بین‌المللی** است. جمهوری نوین ایران باید اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) را بپذیرد تا هرگونه جنایت علیه بشریت یا نقض گسترده حقوق بشر در داخل کشور قابل پیگیری جهانی باشد. این اصل نوعی ضمانت مضاعف برای شهروندان است که هیچ مقام یا نهادی بالاتر از قانون نخواهد بود.ششمین اصل، **دیپلماسی چندجانبه فعال** است. ایران نباید خود را در محورهای سیاسی محدود کند، بلکه باید با همه بلوک‌های جهانی، اروپا، آمریکا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، رابطه‌ای متوازن و مبتنی بر منافع ملی داشته باشد. عضویت فعال در سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی می‌تواند دست ایران را برای همکاری‌های اقتصادی، علمی و فرهنگی باز کند.هفتمین اصل، **هم‌سویی قوانین داخلی با تعهدات بین‌المللی** است. یکی از مشکلات تاریخی ایران این بوده که معاهدات جهانی پذیرفته شده، اما در قوانین داخلی بازتاب نیافته‌اند. جمهوری نوین باید نهادی قانونی داشته باشد که وظیفه‌اش تطبیق قوانین داخلی با معاهدات جهانی باشد. هرگاه تناقضی میان قانون داخلی و تعهد بین‌المللی به وجود آمد، اولویت با حقوق بین‌الملل خواهد بود.هشتمین اصل، **استفاده فعال از حقوق بین‌الملل برای دفاع از منافع ملی** است. حقوق بین‌الملل تنها تعهد نیست، بلکه ابزار دفاعی نیز هست. ایران می‌تواند از این چارچوب برای حفاظت از مرزهای خود، مدیریت منابع آبی مشترک، حل اختلافات منطقه‌ای و مقابله با تجاوزهای احتمالی استفاده کند.به این ترتیب، جمهوری نوین ایران می‌تواند جایگاهی تازه در جهان پیدا کند: کشوری که نه‌تنها به تعهدات بین‌المللی پایبند است، بلکه از آن‌ها برای تقویت دموکراسی، توسعه پایدار و امنیت ملی بهره می‌گیرد. چنین رویکردی ایران را از انزوای تاریخی خارج کرده

و به شریک قابل اعتماد در جامعه جهانی بدل خواهد ساخت. همسوسازی قوانین داخلی با تعهدات بین‌المللی یکی از چالش‌های اساسی هر کشوری است که می‌خواهد به‌طور واقعی به حقوق بین‌الملل پایبند باشد. در ایرانِ گذشته بارها دیده‌ایم که معاهداتی امضا شده‌اند اما به دلیل تناقض با قوانین داخلی یا نبود اراده سیاسی، در عمل اجرا نشده‌اند. برای جلوگیری از تکرار این چرخه در جمهوری نوین، باید مجموعه‌ای از راهکارهای عملی و نهادی طراحی شود.اولین گام، **ایجاد نهادی تخصصی در پارلمان** است. این نهاد می‌تواند «کمیسیون تطبیق قوانین با معاهدات بین‌المللی» باشد که وظیفه‌اش بررسی هر قانون جدید و مقایسه آن با تعهدات جهانی ایران است. اگر تناقضی وجود داشته باشد، قانون قبل از تصویب باید اصلاح شود. این کمیسیون باید متشکل از حقوق‌دانان بین‌الملل، نمایندگان مدنی و متخصصان مستقل باشد، نه صرفاً سیاست‌مداران.گام دوم، **اصل اولویت حقوق بین‌الملل بر قوانین داخلی در قانون اساسی** است. باید بندی صریح وجود داشته باشد که اگر تعارضی میان قانون داخلی و معاهدات بین‌المللی ایران ایجاد شد، معاهدات برتر شناخته شوند. این اصل در بسیاری از کشورهای دموکراتیک پذیرفته شده و تضمین می‌کند که دولت نتواند به بهانه قانون داخلی از تعهدات خود شانه خالی کند.گام سوم، **دادگاه قانون اساسی با اختیارات نظارتی بر تعهدات بین‌المللی** است. این دادگاه باید امکان ابطال قوانین مغایر با معاهدات جهانی را داشته باشد. همچنین، شهروندان باید بتوانند در صورت نقض حقوقشان بر اساس معاهدات جهانی، به این دادگاه شکایت کنند.گام چهارم، **ترجمه و آموزش عمومی معاهدات بین‌المللی** است. بسیاری از مردم حتی نمی‌دانند چه حقوقی طبق معاهدات جهانی دارند. دولت موظف است نسخه‌های ساده‌سازی‌شده و آموزشی از این معاهدات را منتشر کند و آن‌ها را وارد برنامه‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها نماید. وقتی مردم بدانند چه حقوقی دارند، نظارت اجتماعی بر اجرای معاهدات بسیار قوی‌تر خواهد شد.گام پنجم، **الزام نهادهای دولتی به گزارش‌دهی دوره‌ای** است. هر وزارتخانه و سازمان دولتی باید سالانه گزارشی درباره اجرای تعهدات بین‌المللی مربوط به حوزه خود منتشر کند. این گزارش‌ها باید عمومی باشند و رسانه‌ها و سازمان‌های مدنی حق نقد و بررسی آن‌ها را داشته باشند.گام ششم، **همکاری با نهادهای بین‌المللی در فرآیند نظارت**. ایران باید به‌طور منظم گزارش‌های دوره‌ای به سازمان ملل و سایر نهادهای جهانی ارائه دهد. علاوه بر آن، باید اجازه دهد هیئت‌های مستقل بین‌المللی برای بررسی وضعیت حقوق بشر، محیط‌زیست یا سایر حوزه‌ها به کشور سفر کنند. این شفافیت، فشار مثبتی بر دولت وارد می‌کند تا تعهداتش را به‌طور واقعی اجرا کند.گام هفتم، **ایجاد بانک ملی معاهدات و تطبیق قوانین**. این بانک باید سامانه‌ای عمومی باشد که در آن همه معاهدات بین‌المللی ایران، وضعیت تصویب و اجرای آن‌ها، و مقایسه با قوانین داخلی به‌طور شفاف ثبت شود. چنین سامانه‌ای ابزار نظارت عمومی و رسانه‌ها را فراهم می‌کند.گام هشتم، **آموزش قضات و وکلا در حوزه حقوق بین‌الملل** است. اگر دستگاه قضایی نسبت به معاهدات بین‌المللی بی‌اطلاع باشد، حتی بهترین قوانین نیز در عمل اجرا نخواهند شد. بنابراین، باید برنامه‌های آموزشی تخصصی برای قضات و وکلا طراحی شود تا بتوانند به‌طور مستقیم به معاهدات بین‌المللی استناد کنند.گام نهم، **تضمین مشارکت جامعه مدنی در اجرای معاهدات** است. سازمان‌های مردم‌نهاد باید بتوانند گزارش‌های موازی (shadow reports) به سازمان‌های بین‌المللی ارائه دهند تا تصویر واقعی‌تری از وضعیت ایران منعکس شود. این مکانیسم در بسیاری از کشورها اجرا می‌شود و مانع سانسور یا تحریف گزارش‌های دولتی

می‌گردد.به این ترتیب، همسوسازی قوانین داخلی با معاهدات بین‌المللی نه‌تنها امکان‌پذیر، بلکه یک ضرورت است. تنها با این سازوکارهاست که شهروندان اطمینان می‌یابند حقوقشان در سطح جهانی تضمین شده و دولت نمی‌تواند با بازی‌های حقوقی داخلی از مسئولیت‌هایش فرار کند. جمهوری نوین ایران در صورتی موفق خواهد بود که تعهدات بین‌المللی را بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام حقوقی خود بداند، نه یک بار اضافی یا محدودیت خارجی. یکی از بزرگ‌ترین ظرفیت‌های حقوق بین‌الملل، امکان استفاده از آن برای دفاع از منافع ملی و منابع طبیعی کشورهاست. جمهوری نوین ایران اگر بخواهد جایگاه خود را تثبیت کند، باید به‌جای نگاه صرفاً تدافعی به حقوق بین‌الملل، از آن به‌عنوان ابزار فعال برای حفاظت از منابع و امنیت خود بهره ببرد.در حوزه منابع طبیعی مشترک، ایران در موقعیت حساسی قرار دارد. رودخانه‌ها و منابع آبی مشترک با کشورهای همسایه (هیرمند با افغانستان، ارس با جمهوری آذربایجان و ارمنستان، و اروند رود با عراق) سال‌ها منبع مناقشه بوده‌اند. حقوق بین‌الملل آب، به‌ویژه «کنوانسیون ۱۹۹۷ سازمان ملل درباره استفاده غیرکشتی‌رانی از آبراه‌های بین‌المللی»، اصل تقسیم منصفانه و معقول را به رسمیت می‌شناسد. ایران باید با پیوستن و اجرای این معاهده، مکانیزم‌های داوری و میانجی‌گری بین‌المللی را فعال کند تا از هدررفت منابع آبی و بحران‌های مرزی جلوگیری شود.در حوزه انرژی و منابع زیرزمینی، حقوق بین‌الملل امکان حفاظت از منافع ایران در میادین مشترک نفت و گاز را فراهم می‌آورد. ایران با قطر، عراق، ترکمنستان و دیگر کشورها میادین مشترک دارد که در نبود توافق‌های روشن، یک‌جانبه توسط طرف مقابل برداشت می‌شوند. با استناد به حقوق بین‌الملل در زمینه «منابع طبیعی مشترک»، جمهوری نوین می‌تواند قراردادهای الزام‌آور برای بهره‌برداری عادلانه امضا کند و در صورت تخلف طرف مقابل، موضوع را به داوری بین‌المللی ارجاع دهد.در حوزه امنیت ملی، حقوق بین‌الملل اصل منع توسل به زور و حق دفاع مشروع را تضمین می‌کند. این اصل به ایران اجازه می‌دهد در برابر هرگونه تجاوز یا تهدید خارجی از خود دفاع کند، اما در عین حال راه را برای دیپلماسی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات باز می‌گذارد. جمهوری نوین باید با عضویت فعال در سازمان‌های منطقه‌ای و استفاده از مکانیزم‌های حقوقی مانند دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ)، اختلافات مرزی و امنیتی را از مسیر حقوقی حل کند، نه صرفاً از طریق تنش نظامی.در حوزه محیط‌زیست، ایران با بحران‌های مشترک منطقه‌ای مانند ریزگردها، خشک‌شدن تالاب‌ها و آلودگی خلیج فارس روبه‌رو است. حقوق بین‌الملل محیط‌زیست مجموعه‌ای از معاهدات دارد که همکاری منطقه‌ای را تقویت می‌کند. با عضویت در این معاهدات، ایران می‌تواند هم از کمک‌های مالی و فنی جهانی برای احیای محیط‌زیست استفاده کند و هم کشورهای همسایه را در برابر اقدامات مخرب مسئول نگه دارد.یکی دیگر از ظرفیت‌ها، حمایت از سرمایه‌گذاری ملی در سطح جهانی است. ایران می‌تواند با امضای معاهدات دوجانبه حمایت از سرمایه‌گذاری (BITs) و پیوستن به کنوانسیون‌هایی مانند «کنوانسیون مرکز بین‌المللی حل‌وفصل اختلافات سرمایه‌گذاری» (ICSID)، امنیت حقوقی سرمایه‌گذاران ایرانی در خارج و همچنین سرمایه‌گذاران خارجی در داخل کشور را تضمین کند. این اقدام اعتماد اقتصادی ایجاد کرده و منابع مالی جدیدی برای توسعه ملی فراهم می‌کند.همچنین، حقوق بین‌الملل ابزار قدرتمندی برای مبارزه با قاچاق منابع و آثار تاریخی در اختیار ایران قرار می‌دهد. معاهدات یونسکو درباره میراث فرهنگی و طبیعی، به جمهوری نوین امکان می‌دهند تا آثار باستانی به‌غارت‌رفته را بازگرداند و از میراث فرهنگی کشور محافظت کند.

اما استفاده مؤثر از این ظرفیت‌ها نیازمند چند پیش‌شرط است:

- آموزش تخصصی دیپلمات‌ها، وکلا و قضات ایرانی در حوزه حقوق بین‌الملل.
- ایجاد «مرکز ملی حقوق بین‌الملل» برای هماهنگی همه پرونده‌ها و دعاوی ایران در عرصه جهانی.
- شفافیت کامل در امضای معاهدات تا مردم بدانند چه تعهداتی داده و چه حقوقی به‌دست آورده‌اند.
- تعامل فعال با نهادهای داوری و قضایی جهانی برای افزایش اعتبار حقوقی ایران.

به این ترتیب، حقوق بین‌الملل نه تهدید، بلکه سپر و ابزار توسعه برای ایران خواهد بود. جمهوری نوین اگر هوشمندانه از این چارچوب استفاده کند، می‌تواند از منابع طبیعی‌اش حفاظت کند، امنیت مرزهایش را تثبیت نماید، و جایگاهی معتبر در جامعه جهانی به دست آورد. سیاست خارجی هر کشور در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ بازتابی از ساختار داخلی قدرت و نوع حکمرانی است. در جمهوری نوین ایران، سیاست خارجی باید بر مبنای حقوق بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی و شفافیت طراحی شود تا هم منافع ملی را تأمین کند و هم به تقویت دموکراسی داخلی یاری رساند.**نخست،** پایبندی به تعهدات بین‌المللی نه‌تنها اعتبار جهانی کشور را بالا می‌برد، بلکه در داخل نیز به تقویت نهادهای دموکراتیک کمک می‌کند. وقتی دولت مجبور باشد گزارش‌های دوره‌ای به سازمان ملل و نهادهای جهانی بدهد، خودبه‌خود پاسخ‌گوتر می‌شود و جامعه مدنی ابزار بیشتری برای مطالبه‌گری پیدا می‌کند. به‌عنوان مثال، اجرای کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW) دولت را ملزم می‌کند قوانینی تصویب کند که حقوق برابر زنان و مردان را تضمین نماید، و این فشار مثبت از خارج به تحول حقوقی در داخل می‌انجامد.**دوم،** دیپلماسی چندجانبه فعال می‌تواند سپری در برابر بازگشت به استبداد باشد. اگر جمهوری نوین ایران بخشی از شبکه‌ای گسترده از معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی باشد، خروج از مسیر دموکراسی برای حاکمان آینده پرهزینه خواهد شد. همان‌طور که کشورهای اروپای شرقی با پیوستن به اتحادیه اروپا ناگزیر شدند اصلاحات حقوقی و سیاسی داخلی را اجرا کنند، ایران نیز می‌تواند با پیوستن به سازوکارهای بین‌المللی دموکراسی خود را در سطح جهانی تثبیت کند.**سوم،** حقوق بین‌الملل به‌عنوان ابزار محدودکننده قدرت داخلی عمل می‌کند. اگر یک دولت یا گروه سیاسی در داخل بخواهد حقوق بشر را نقض کند یا آزادی‌های مدنی را محدود سازد، جامعه جهانی می‌تواند از طریق نهادهای حقوق بشری و دادگاه‌های بین‌المللی فشار وارد کند. این نوع «مهار خارجی» به‌ویژه در دوره‌های گذار می‌تواند ضامن پایداری دموکراسی باشد.**چهارم،** سیاست خارجی مبتنی بر همکاری به جای تقابل می‌تواند منابع بیشتری برای توسعه داخلی فراهم کند. با عضویت در معاهدات اقتصادی و همکاری‌های منطقه‌ای، ایران می‌تواند سرمایه‌گذاری، فناوری و دانش جهانی را جذب کند. این توسعه اقتصادی اگر شفاف و عادلانه مدیریت شود، به تقویت طبقه متوسط و جامعه مدنی خواهد انجامید که پایه‌های دموکراسی‌اند.**پنجم،** استفاده از حقوق بین‌الملل برای حل اختلافات منطقه‌ای از ورود به جنگ‌های پرهزینه جلوگیری می‌کند. جمهوری نوین ایران به جای مداخله‌جویی نظامی باید پرونده‌های اختلافی خود را از طریق داوری یا دیوان بین‌المللی دادگستری پیگیری کند. این رویکرد نه تنها امنیت کشور را افزایش می‌دهد، بلکه به مردم نشان می‌دهد که حکومت جدید به‌جای نظامی‌گری، بر پایه عقلانیت و قانون عمل می‌کند.**ششم،** دیپلماسی حقوق‌بنیان می‌تواند به الگویی تازه در منطقه بدل شود. در خاورمیانه‌ای که اغلب حکومت‌ها بر مبنای اقتدارگرایی و نقض حقوق بشر اداره می‌شوند، ایران

می‌تواند با تکیه بر معاهدات بین‌المللی و احترام به دموکراسی داخلی، نقش پیشگام در ترویج نظم حقوقی و انسانی داشته باشد. این امر هم وجهه بین‌المللی کشور را بالا می‌برد و هم اعتماد مردم داخل را تقویت می‌کند.به این ترتیب، سیاست خارجی و حقوق بین‌الملل دو روی یک سکه‌اند. جمهوری نوین ایران اگر بخواهد دموکراسی‌اش پایدار باشد، باید سیاست خارجی‌اش را بر حقوق بین‌الملل بنا کند و از این چارچوب به‌عنوان ابزاری برای تقویت حقوق بشر و آزادی در داخل استفاده کند. این وابستگی دوسویه است: دموکراسی داخلی سیاست خارجی شفاف و حقوقی می‌طلبد، و سیاست خارجی حقوق‌بنیان به نوبه خود دموکراسی داخلی را تثبیت می‌کند. حضور فعال در نهادهای منطقه‌ای و جهانی یکی از ابزارهای کلیدی برای تثبیت جمهوری نوین ایران در عرصه بین‌المللی و تقویت مشروعیت داخلی آن خواهد بود. کشورهایی که از سازوکارهای چندجانبه فاصله گرفته‌اند، معمولاً در انزوا گرفتار شده و یا به بازیچه رقابت‌های قدرت‌های بزرگ بدل گشته‌اند. ایران به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک و منابع طبیعی غنی‌اش نمی‌تواند منزوی بماند؛ بلکه باید از حقوق بین‌الملل و معاهدات برای تثبیت جایگاه خود بهره بگیرد.در سطح منطقه‌ای، ایران باید نقشی فعال در سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو) ایفا کند. این سازمان که ایران یکی از بنیان‌گذاران آن بوده، می‌تواند بستری برای همکاری‌های تجاری، انرژی و ترانزیتی میان کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه باشد. اما اکو تاکنون به دلیل بی‌ثباتی سیاسی و رقابت‌های درونی کشورها ضعیف عمل کرده است. جمهوری نوین ایران می‌تواند با پیشنهاد چارچوب‌های شفاف حقوقی، این سازمان را به نهادی کارآمد تبدیل کند که منافع مشترک اقتصادی را تضمین کند.در سطح جهانی، پیوستن به سازمان تجارت جهانی (WTO) یک گام ضروری است. عضویت در این سازمان به معنای تعهد به شفافیت تجاری، حذف موانع تبعیض‌آمیز و پذیرش استانداردهای جهانی است. چنین اقدامی نه‌تنها اقتصاد ایران را مدرن می‌کند، بلکه روابط خارجی کشور را نیز متعادل می‌سازد، چون شرکای تجاری مطمئن می‌شوند که قوانین ایران همسو با نظام اقتصادی بین‌المللی است.همچنین، عضویت فعال در سازمان جهانی بهداشت (WHO)، یونسکو، سازمان بین‌المللی کار (ILO) و معاهدات محیط‌زیستی جهانی مانند توافق‌نامه پاریس، می‌تواند به ایران کمک کند تا در حوزه‌های علمی، آموزشی، سلامت و زیست‌محیطی از دانش و منابع جهانی بهره‌مند شود. این مشارکت نه‌تنها کیفیت زندگی مردم را بهبود می‌بخشد، بلکه اعتماد جامعه جهانی به جمهوری نوین را نیز افزایش می‌دهد.در حوزه امنیتی، ایران باید به جای سیاست‌های یک‌جانبه و تقابل‌محور، به سمت همکاری منطقه‌ای در قالب نهادهای امنیت جمعی حرکت کند. برای مثال، همکاری در زمینه مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جرائم سازمان‌یافته می‌تواند در چارچوب معاهدات منطقه‌ای و زیر نظر سازمان ملل صورت گیرد. چنین سیاستی نشان می‌دهد که ایران به جای ایجاد بی‌ثباتی، به ثبات و امنیت جمعی پایبند است.یکی از گام‌های کلیدی، پذیرش و اجرای کامل اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) است. این اقدام نه‌تنها جمهوری نوین را در زمره کشورهای پیشرو قرار می‌دهد، بلکه تضمین می‌کند که هیچ مقام یا نهادی در داخل کشور مصون از پیگرد بین‌المللی نخواهد بود. این اصل در دوره گذار به دموکراسی اهمیت ویژه دارد، زیرا مانع آن می‌شود که ناقضان حقوق بشر با خیالی آسوده در ساختار جدید جایگیر شوند.ایران همچنین باید نقش فعالی در شورای حقوق بشر سازمان ملل ایفا کند. به‌جای آنکه همواره در موقعیت دفاعی قرار گیرد، می‌تواند به کشوری تبدیل شود که پیشنهاددهنده سازوکارهای جدید حقوق بشری است. چنین تغییری

نه‌تنها وجهه بین‌المللی ایران را ارتقا می‌دهد، بلکه در داخل نیز به جامعه مدنی این اعتماد را می‌دهد که حقوق آنان در سطح جهانی مورد حمایت قرار دارد.به‌طور خلاصه، حضور جمهوری نوین ایران در نهادهای منطقه‌ای و جهانی یک ضرورت استراتژیک است. این حضور باعث می‌شود کشور از انزوا خارج شود، فرصت‌های اقتصادی و علمی بیشتری بیابد، و در نهایت دموکراسی داخلی‌اش با پشتیبانی و نظارت جهانی تقویت شود. جمهوری نوین نمی‌تواند تنها بر نیروهای داخلی تکیه کند؛ بلکه باید بخشی از شبکه جهانی معاهدات و سازمان‌ها باشد تا از پایداری و توسعه خود اطمینان حاصل کند. بازسازی روابط ایران با کشورهای همسایه یکی از مهم‌ترین آزمون‌های سیاست خارجی جمهوری نوین خواهد بود. تجربه تاریخی نشان داده است که بی‌ثباتی و دشمنی در منطقه نه‌تنها امنیت ملی ایران را تهدید کرده، بلکه بهانه‌ای برای قدرت‌های خارجی بوده تا در امور داخلی کشور دخالت کنند. حقوق بین‌الملل می‌تواند چارچوبی شفاف و الزام‌آور برای حل این مشکلات فراهم آورد، به شرط آنکه ایران آن را جدی بگیرد و همسایگان نیز در این مسیر همراه شوند.نخستین حوزه، **منابع آبی مشترک** است. ایران با افغانستان، عراق، ترکیه و جمهوری‌های قفقاز رودخانه‌ها و منابع آبی مشترکی دارد که سال‌ها منبع تنش بوده‌اند. قراردادهای یک‌جانبه یا نقض‌شده گذشته (مانند حقابه هیرمند از سوی افغانستان) نشان می‌دهد که تنها راه پایدار، استفاده از کنوانسیون‌های جهانی آب و سازوکارهای داوری بین‌المللی است. جمهوری نوین باید اصل «تقسیم منصفانه و معقول» را در روابط آبی منطقه به رسمیت بشناسد و همسایگان را نیز به پذیرش آن ترغیب کند. ایجاد کمیسیون‌های مشترک دائمی و شفاف، راهی است برای جلوگیری از منازعات آینده.حوزه دوم، **امنیت مرزها** است. ایران مرزهای طولانی با کشورهای متنوع دارد؛ از عراق و ترکیه گرفته تا افغانستان و پاکستان. این مرزها در بسیاری موارد محل عبور قاچاق، تروریسم و گروه‌های مسلح بوده‌اند. به‌جای برخورد صرفاً نظامی، جمهوری نوین باید با همسایگان «پیمان‌نامه‌های امنیت مرزی» منعقد کند که تحت نظارت نهادهای بین‌المللی یا منطقه‌ای اجرا شوند. این پیمان‌ها می‌توانند شامل گشت‌های مشترک، تبادل اطلاعات و همکاری قضایی باشند. چنین توافق‌هایی هزینه نقض مرزی را برای هر دو طرف بالا می‌برد و زمینه را برای اعتمادسازی فراهم می‌کند.حوزه سوم، **انرژی و ترانزیت** است. ایران به‌عنوان کشوری در قلب خاورمیانه، شاهراه طبیعی ترانزیت کالا، انرژی و ارتباطات است. جمهوری نوین می‌تواند با امضای قراردادهای چندجانبه بر پایه حقوق بین‌الملل، مسیرهای ترانزیتی را به منبع درآمد پایدار و همکاری منطقه‌ای تبدیل کند. عضویت فعال در کنوانسیون‌های بین‌المللی حمل‌ونقل و انرژی باعث می‌شود که اختلافات در این حوزه به جای منازعه سیاسی، در داوری‌های حقوقی حل‌وفصل شوند.حوزه چهارم، **اقلیت‌های فرامرزی** است. بخشی از چالش‌های ایران با همسایگان مربوط به جمعیت‌های قومی و مذهبی مشترک است (کردها در ایران، عراق و ترکیه؛ بلوچ‌ها در ایران و پاکستان؛ عرب‌ها در ایران و عراق). جمهوری نوین باید سیاستی روشن اتخاذ کند: احترام به حقوق اقلیت‌ها در داخل و مطالبه متقابل از همسایگان بر اساس حقوق بین‌الملل. این سیاست مانع از آن می‌شود که اقلیت‌ها ابزار فشار سیاسی شوند و در عین حال زمینه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز در سطح منطقه فراهم می‌آورد.حوزه پنجم، **محیط‌زیست منطقه‌ای** است. بحران ریزگردها، خشک‌شدن تالاب‌ها و آلودگی دریای خزر و خلیج فارس مشکلاتی‌اند که مرز نمی‌شناسند. جمهوری نوین باید ابتکار عمل را در دست گیرد و پیمان‌های منطقه‌ای محیط‌زیستی با نظارت سازمان ملل پیشنهاد دهد. برای نمونه،

یک «پیمان خلیج فارس برای حفاظت از محیط‌زیست و منابع دریایی» می‌تواند هم امنیت زیست‌محیطی و هم همکاری سیاسی میان کشورهای ساحلی را تقویت کند.در نهایت، بازسازی روابط با همسایگان تنها از طریق دیپلماسی حقوق‌بنیان پایدار خواهد بود. به‌جای رویکردهای ایدئولوژیک یا سیاست‌های مداخله‌جویانه گذشته، جمهوری نوین باید اصل «عدم مداخله، احترام متقابل و همکاری بر پایه منافع مشترک» را راهنمای عمل قرار دهد. حقوق بین‌الملل بهترین زبان مشترکی است که می‌تولند این اصول را الزام‌آور کندبه این ترتیب، ایران می‌تواند به‌جای کشوری منزوی یا تهدیدکننده، به پلی برای همکاری منطقه‌ای بدل شود. چنین جایگاهی نه‌تنها امنیت ملی را تقویت می‌کند، بلکه به توسعه پایدار داخلی نیز کمک خواهد کرد. دیپلماسی ایران در سده گذشته اغلب بر پایه بده‌بستان‌های پشت‌پرده، وابستگی به قدرت‌های خارجی یا شعارهای ایدئولوژیک بنا شده است. این سبک دیپلماسی نه‌تنها به منافع ملی آسیب زده، بلکه بی‌اعتمادی عمیقی در داخل و خارج ایجاد کرده است. جمهوری نوین برای آنکه هم در سطح جهانی اعتبار کسب کند و هم در داخل پاسخ‌گو بماند، نیازمند دیپلماسی حقوق‌محور و شفاف است؛ دیپلماسی‌ای که قوانین بین‌الملل و منافع شهروندان، نه منافع گروه‌های خاص یا ایدئولوژی‌های محدود، راهنمای آن باشند.اولین اصل در این بازسازی، شفافیت در مذاکرات و قراردادها است. تجربه‌های تلخی مانند قراردادهای نفتی محرمانه، توافق‌های امنیتی پنهانی یا قراردادهای زیان‌بار اقتصادی نشان داده که مخفی‌کاری در دیپلماسی بستر اصلی فساد و خیانت به منافع ملی است. در جمهوری نوین، هر قرارداد بین‌المللی باید به تأیید پارلمان برسد و متن کامل آن برای مردم منتشر شود. تنها در شرایط امنیتی خاص و موقت است که بخشی از مذاکرات می‌تواند محرمانه بماند، آن هم تحت نظارت نهادهای منتخب مردمی.اصل دوم، پایان دادن به دیپلماسی شخص‌محور و محفلی است. در گذشته سرنوشت روابط خارجی ایران اغلب در دست گروه کوچکی از افراد بوده که بدون پاسخ‌گویی عمومی تصمیم‌گیری می‌کردند. در مدل جدید، دیپلماسی باید نهادمحور باشد: وزارت خارجه با ساختار شفاف، کمیسیون سیاست خارجی پارلمان با حق نظارت و جامعه مدنی با امکان اظهار نظر در سیاست‌های کلان. این ساختار مانع می‌شود که سیاست خارجی ابزار جاه‌طلبی‌های شخصی یا گروهی شود.اصل سوم، ترکیب دیپلماسی سنتی با دیپلماسی عمومی و دیجیتال است. در جهان امروز، سیاست خارجی تنها در اتاق‌های دربسته میان دیپلمات‌ها تعیین نمی‌شود. شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌ها و ارتباط مستقیم میان ملت‌ها نقشی روزافزون دارند. جمهوری نوین باید دیپلماسی عمومی را جدی بگیرد: ارتباط مستقیم با ملت‌های دیگر، حمایت از پروژه‌های فرهنگی و علمی مشترک، و شفاف‌سازی مداوم سیاست خارجی برای شهروندان خود.اصل چهارم، دیپلماسی حقوق‌محور است. این بدان معناست که ایران در روابط خارجی خود به‌جای چانه‌زنی صرفاً سیاسی، بر معاهدات و چارچوب‌های حقوق بین‌الملل تکیه کند. این رویکرد هم از ایران چهره‌ای قابل اعتماد می‌سازد و هم ابزار دفاعی قدرتمندی در برابر فشارهای غیرقانونی دیگران خواهد بود. برای نمونه، اختلافات مرزی، آبی یا انرژی باید در دادگاه‌های بین‌المللی یا داوری‌های حقوقی حل شود، نه با تنش نظامی یا لابی‌های پنهانی.اصل پنجم، دیپلماسی چندسطحی و چندجانبه است. ایران نباید خود را محدود به رابطه با چند قدرت جهانی کند، بلکه باید شبکه‌ای گسترده از روابط متوازن با اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برقرار کند. همچنین عضویت فعال در سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای باید بخشی از سیاست خارجی پایدار باشد. این تنوع

روابط مانع وابستگی به یک قدرت و ابزار فشار آن می‌شود.اصل ششم، دیپلماسی توسعه‌محور است. سیاست خارجی باید به‌طور مستقیم در خدمت توسعه داخلی باشد. هر قرارداد یا همکاری خارجی باید با این پرسش سنجیده شود: چه سهمی در بهبود زندگی شهروندان دارد؟ این معیار ساده اما حیاتی، جلوی بسیاری از توافق‌های غیرشفاف و زیان‌بار را خواهد گرفت.اصل هفتم، پاسخ‌گویی مداوم سیاست خارجی به مردم است. وزارت خارجه باید موظف باشد گزارش‌های دوره‌ای به مردم ارائه دهد: چه قراردادهایی بسته شده، چه مذاکراتی در جریان است، چه اهدافی دنبال می‌شوند. این شفافیت اعتماد عمومی به سیاست خارجی را افزایش داده و مانع شکل‌گیری بیگانگی میان مردم و حاکمیت می‌شود.به این ترتیب، جمهوری نوین ایران با عبور از دیپلماسی سنتی و ورود به دیپلماسی حقوق‌محور و شفاف، می‌تواند هم اعتماد داخلی را جلب کند و هم در جامعه جهانی اعتبار تازه‌ای به دست آورد. این تحول نه‌تنها روابط خارجی کشور را متوازن و پایدار می‌کند، بلکه به تثبیت دموکراسی و حاکمیت قانون در داخل نیز یاری می‌رساند.

فساد اقتصادی یکی از ریشه‌ای‌ترین بیماری‌های ساختار حکمرانی ایران بوده است؛ بیماری‌ای که نه تنها منابع کشور را نابود کرده، بلکه اعتماد عمومی به دولت و قانون را هم از بین برده است. فساد در اقتصاد فقط رشوه‌خواری و اختلاس نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط ناسالم و ساختارهای معیوب است که باعث می‌شود منابع عمومی به جای آنکه صرف توسعه و رفاه مردم شود، در جیب گروهی خاص و شبکه‌های قدرت فرو رود. اگر جمهوری نوین بخواهد دولت مدرن و کارآمدی داشته باشد، مبارزه با فساد اقتصادی باید در قلب سیاست‌های عمومی قرار گیرد.فساد در ایران چند چهره دارد. یکی، **رانت و انحصار** است. وقتی امتیازات خاص در اختیار گروه‌های نزدیک به قدرت قرار می‌گیرد، از مجوزهای واردات گرفته تا معافیت‌های مالیاتی و دسترسی به ارز دولتی، رقابت آزاد از بین می‌رود. نتیجه آن، بازارهای انحصاری است که قیمت‌ها را بالا می‌برد و کیفیت را پایین می‌آورد. چهره دیگر، **فساد اداری و بروکراسی فاسد** است؛ یعنی مردم برای دریافت ساده‌ترین خدمات مجبور به پرداخت رشوه می‌شوند، یا قراردادهای دولتی تنها به کسانی داده می‌شود که روابط پشت پرده دارند. شکل سوم، **فساد کلان یا مافیایی** است، جایی که شبکه‌های سازمان‌یافته در سطوح بالای قدرت منابع عظیم را می‌بلعند و هر نوع نظارت و شفافیتی را خنثی می‌کنند.برای مبارزه با این فساد چند لایه، باید هم‌زمان اصلاحات نهادی، حقوقی و فرهنگی انجام شود. نخستین گام، **ایجاد نهاد مستقل و قدرتمند ضد فساد** است. این نهاد باید فراتر از قوه مجریه، قضاییه یا مقننه باشد و تنها در برابر مردم و پارلمان پاسخ‌گو باشد. وظیفه آن پیگیری پرونده‌های فساد، رصد شفافیت مالی مقامات و نهادهای عمومی و ارائه گزارش‌های سالانه علنی است.گام دوم، **شفاف‌سازی مالی و دارایی‌های مقامات** است. همه مسئولان دولتی، قضایی و پارلمانی باید پیش از ورود به سمت، فهرست کامل دارایی‌ها و منافع اقتصادی خود و خانواده‌شان را اعلام کنند. این فهرست‌ها باید عمومی شود تا هرگونه تضاد منافع مشخص باشد. در کشورهای موفق در مبارزه با فساد، چنین شفافیتی از ابزارهای اصلی کنترل اجتماعی است.گام سوم، **دیجیتالی‌سازی فرآیندهای اداری و اقتصادی** است. وقتی صدور مجوز، قراردادهای دولتی، و پرداخت‌ها از طریق سامانه‌های دیجیتال انجام شود، امکان اعمال نفوذ و فساد کاهش می‌یابد. هر شهروند باید بتواند به‌طور آنلاین مسیر درخواست خود را دنبال کند و بداند چرا رد یا قبول شده است.گام چهارم، **اصلاح نظام قضایی و جرم‌انگاری شدید فساد اقتصادی** است. فساد نباید یک تخلف اداری ساده تلقی شود، بلکه باید به‌عنوان جرمی علیه منافع عمومی شناخته شود. دادگاه‌های ویژه فساد اقتصادی باید تشکیل شوند که در آن‌ها پرونده‌ها سریع و شفاف رسیدگی شوند. احکام باید بازدارنده باشند، شامل مصادره دارایی‌های ناشی از فساد و ممنوعیت دائمی مقامات فاسد از تصدی هرگونه سمت عمومی.گام پنجم، **شفافیت بودجه‌ای** است. همه درآمدها و هزینه‌های دولت باید به‌صورت عمومی منتشر شوند. هر شهروند باید بتواند در یک سامانه شفافیت مشاهده کند که مالیات پرداختی او یا درآمدهای نفتی در چه پروژه‌هایی هزینه شده است. این شفافیت نه تنها جلوی فساد را می‌گیرد، بلکه حس مالکیت شهروندان بر منابع عمومی را تقویت می‌کند.گام ششم، **آزادی رسانه‌ها و حمایت از افشاگران فساد** است. رسانه‌های آزاد و روزنامه‌نگاران تحقیقی در خط مقدم مبارزه با فساد قرار دارند. قانون باید از افشاگران فساد حمایت کند، به‌گونه‌ای که هیچ مقام یا نهادی نتواند به خاطر افشای فساد آن‌ها را تحت تعقیب یا فشار قرار دهد.گام هفتم، **بازطراحی نظام اقتصادی برای کاهش رانت** است. وقتی اقتصاد بر پایه انحصارات و یارانه‌های پنهان بنا شود، فساد اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. با آزادسازی

تدریجی اقتصاد، تقویت رقابت سالم و حذف یارانه‌های رانتی، بسیاری از زمینه‌های فساد از بین می‌روند.فساد اقتصادی نه فقط یک مسئله اقتصادی، بلکه مسئله‌ای سیاسی و اخلاقی است. اگر مردم باور داشته باشند که قانون برای همه یکسان اجرا می‌شود و هیچ‌کس فراتر از نظارت عمومی نیست، اعتماد اجتماعی بازسازی خواهد شد. تنها در چنین فضایی است که می‌توان انتظار داشت منابع ملی به جای چپاول توسط گروهی محدود، به سرمایه‌ای برای توسعه و رفاه همگانی تبدیل شود. مبارزه با فساد تنها با قانون‌گذاری و اعلام نیت سیاسی موفق نمی‌شود. بسیاری از کشورها نشان داده‌اند که بدون طراحی نهادی هوشمند، شفافیت ساختاری و نظارت مردمی، فساد حتی پس از انقلاب‌ها و تغییرات بزرگ دوباره بازتولید می‌شود. بررسی تجربه‌های جهانی می‌تواند راهی برای تدوین راهبردی عملی در ایران باشد.یکی از نمونه‌های موفق، سنگاپور است. در دهه ۱۹۶۰ این کشور یکی از فاسدترین دولت‌ها را داشت، اما طی چند دهه به یکی از پاک‌ترین نظام‌های حکمرانی جهان بدل شد. عامل اصلی موفقیت آن‌ها ایجاد «اداره تحقیقات فساد» به‌عنوان نهادی مستقل، اعطای حقوق کافی به کارمندان دولت، و اجرای بی‌امان قوانین ضدفساد بود. در سنگاپور هیچ‌کس، وزرا و نزدیک‌ترین افراد به دولت، از نظارت مستثنی نیست. نکته مهم‌تر اینکه پرونده‌های فساد همیشه علنی می‌شود و مقامات خاطی بدون استثنا محاکمه می‌شوند.مثال دوم، کشورهای اسکاندیناوی هستند. در این کشورها فساد نه به دلیل وجود قوانین سختگیرانه، بلکه به دلیل شفافیت مطلق به حداقل رسیده است. همه اطلاعات مالی، قراردادهای دولتی و حتی مالیات‌های پرداختی افراد عمومی است. شهروندان می‌توانند ببینند مقامات چقدر درآمد دارند و پول مالیات کجا خرج می‌شود. همین شفافیت دائمی باعث شده فرصت فساد به‌طور طبیعی از بین برود. ایران هم می‌تواند با راه‌اندازی «سامانه شفافیت عمومی» به چنین الگویی نزدیک شود.مثال سوم، جورجیا (گرجستان) پس از انقلاب گل رز است. در این کشور پلیس و ادارات دولتی از فاسدترین بخش‌ها بودند. دولت جدید تصمیم گرفت به‌طور کامل ساختار پلیس و گمرک را منحل و از نو بازسازی کند. نیروهای جدید با آموزش شفافیت، حقوق مناسب و نظارت دائمی جایگزین شدند. نتیجه آن شد که ظرف کمتر از یک دهه، رشوه در خدمات عمومی تقریباً به صفر رسید. این تجربه نشان می‌دهد که در برخی حوزه‌ها، اصلاحات جزئی کافی نیست و نیاز به بازسازی کامل نهادهای آلوده وجود دارد.نمونه چهارم، هنگ‌کنگ است. این شهر در دهه ۱۹۷۰ با فساد گسترده پلیس و بوروکراسی مواجه بود. دولت با ایجاد «کمیسیون مستقل ضدفساد» که نه زیر نظر دولت و نه زیر نظر قوه قضاییه، بلکه تحت نظارت یک هیئت مردمی بود، توانست فساد سیستماتیک را مهار کند. این کمیسیون علاوه بر پیگرد قضایی، مسئولیت آموزش عمومی و فرهنگ‌سازی ضدفساد را نیز بر عهده گرفت. به بیان دیگر، مبارزه با فساد تنها سرکوب مجرمان نبود، بلکه تغییر فرهنگ اجتماعی بود.ایران برای مبارزه با فساد می‌تواند از ترکیب این الگوها بهره گیرد. نخست، نهاد ضدفساد مستقل که در سطح ملی ایجاد شود و تحت فشار هیچ دولت یا جناحی نباشد. دوم، علنی بودن همه قراردادهای دولتی و مزایده‌ها؛ هیچ قراردادی نباید محرمانه تلقی شود مگر در شرایط امنیت ملی بسیار خاص و با نظارت پارلمان. سوم، بازسازی کامل برخی نهادهای آلوده مثل گمرک، شرکت‌های نفتی و سازمان‌های وابسته به منابع طبیعی. چهارم، فرهنگ‌سازی ضدفساد از طریق آموزش در مدارس، رسانه‌ها و برنامه‌های عمومی.یکی از نقاط کلیدی، افزایش حقوق و امنیت شغلی کارمندان دولت است. وقتی کارمندان با حقوق اندک و ناامن کار می‌کنند، احتمال فساد کوچک (مثل

رشوه‌های روزمره) افزایش می‌یابد. اما اگر حقوق مناسب، نظارت جدی و مجازات قطعی در کنار هم باشند، انگیزه رشوه‌گیری کاهش می‌یابد.فساد اقتصادی در ایران تنها به بخش عمومی محدود نیست؛ بخش خصوصی رانتی، بنیادها و نهادهای شبه‌دولتی نیز در این چرخه نقش کلیدی دارند. برای مقابله با این نوع فساد، باید اصل «یک قانون برای همه» برقرار شود. هیچ نهادی—حتی مذهبی یا نظامی—نباید از شفافیت مالی و نظارت عمومی معاف باشد. اگر یک شرکت وابسته به نهادی خاص قرارداد میلیاردی می‌گیرد، همان‌طور باید پاسخ‌گو باشد که یک شرکت خصوصی کوچک پاسخ‌گو است.در نهایت، مبارزه با فساد یک پروژه مقطعی نیست، بلکه فرآیندی دائمی است. فساد همواره راه‌های تازه برای بازتولید پیدا می‌کند و تنها با نظارت مستمر، شفافیت نهادی و مشارکت فعال مردم می‌توان آن را کنترل کرد. اگر جمهوری نوین ایران این اصل را در قانون اساسی و ساختارهای اجرایی خود نهادینه کند، اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی بازسازی خواهد شد؛ چیزی که بدون آن هیچ اصلاح اقتصادی یا سیاسی پایدار نخواهد ماند. یکی از ابزارهای قرن بیست‌ویکم برای مقابله با فساد، فناوری‌های نوین است. اگر فساد در گذشته بیشتر پشت درهای بسته و با کاغذبازی و روابط شخصی رخ می‌داد، امروز بخش عمده‌ای از آن در فضای دیجیتال، قراردادهای الکترونیکی و سیستم‌های مالی پیچیده جریان دارد. بنابراین، مبارزه با فساد نیز باید هم‌گام با تحول فناوری پیش برود.در قدم نخست، دولت دیجیتال و سامانه‌های یکپارچه خدمات عمومی می‌تواند فرصت فساد را به‌شدت کاهش دهد. وقتی صدور مجوز، ثبت شرکت، تخصیص بودجه یا حتی مناقصات و مزایده‌ها از طریق سامانه‌های الکترونیک و شفاف انجام شود، امکان زدوبندهای پنهانی کم خواهد شد. برای مثال، اگر مناقصات دولتی به‌صورت کاملاً آنلاین برگزار شوند و همه شرکت‌ها بتوانند شرایط و پیشنهادات رقبا را ببینند، احتمال تبانی یا اعطای انحصاری قرارداد تقریباً از بین می‌رود.در کنار این، استفاده از فناوری بلاک‌چین برای ثبت تراکنش‌های مالی و قراردادها می‌تواند انقلابی در شفافیت ایجاد کند. بلاک‌چین به دلیل ماهیت غیرقابل تغییر و شفاف خود، این امکان را فراهم می‌کند که هیچ تراکنشی قابل حذف یا دست‌کاری نباشد. اگر دولت بخواهد قراردادهای کلان نفتی یا معدنی را ثبت کند، می‌تواند از بلاک‌چین استفاده کند تا مردم مطمئن باشند هیچ بندی از قرارداد بعدها تغییر نکرده است. همچنین، بودجه‌های تخصیصی به استان‌ها و پروژه‌ها می‌تواند در بلاک‌چین ثبت شود تا مسیر هر ریال از خزانه تا مصرف نهایی قابل ردیابی باشد.یکی دیگر از ابزارهای مؤثر، سامانه‌های شفافیت مالیاتی و بودجه‌ای است. شهروندان باید بتوانند با ورود به یک سامانه عمومی ببینند مالیات پرداختی‌شان چگونه هزینه شده است. برای مثال، فردی که سالانه ده میلیون تومان مالیات می‌پردازد، باید بتواند در یک نمودار شفاف ببیند چه مقدار از آن صرف آموزش، بهداشت، زیرساخت یا محیط زیست شده است. چنین سامانه‌ای نه تنها فساد را کاهش می‌دهد، بلکه حس اعتماد و مالکیت شهروندان بر منابع عمومی را تقویت می‌کند.هوش مصنوعی نیز می‌تولند به‌عنوان ابزاری برای شناسایی الگوهای غیرعادی و ردیابی فساد به کار گرفته شود. مثلاً الگوریتم‌ها می‌توانند تشخیص دهند که در یک اداره خاص، چرا درصد بالایی از قراردادها به یک شرکت خاص تعلق می‌گیرد، یا چرا هزینه یک پروژه عمرانی به‌طور غیرمعمولی از برآورد اولیه بالاتر رفته است. این تحلیل‌های خودکار می‌تولند به نهادهای نظارتی هشدار دهد و از شکل‌گیری فساد گسترده جلوگیری کند.در عین حال، فناوری به‌تنهایی کافی نیست. اگر فرهنگ پاسخ‌گویی و شفافیت نهادی وجود نداشته باشد، حتی پیشرفته‌ترین سامانه‌ها نیز می‌توانند

دست‌کاری شوند. بنابراین، باید قوانین سختگیرانه‌ای برای الزام استفاده از فناوری‌های شفاف‌ساز وضع شود و هر مقام یا نهادی که بخواهد از اجرای این قوانین طفره برود، پاسخ‌گو باشد.ایران با داشتن نیروی انسانی متخصص در حوزه فناوری اطلاعات، ظرفیت بالایی برای اجرای این مدل‌ها دارد. برای مثال، ایجاد یک «سامانه ملی شفافیت دیجیتال» که شامل مناقصات، قراردادها، بودجه‌ها، مالیات‌ها و املاک دولتی باشد، می‌تواند طی چند سال بخش بزرگی از فساد ساختاری را مهار کند. چنین سامانه‌ای باید تحت نظارت نهادی مستقل باشد و گزارش‌های آن به‌طور دوره‌ای به مردم ارائه شود.در نهایت، باید به نقش شهروندان در استفاده از فناوری ضد فساد اشاره کرد. اگر مردم دسترسی آزاد به داده‌ها داشته باشند، خودشان به بزرگ‌ترین ناظران تبدیل خواهند شد. رسانه‌های مستقل، روزنامه‌نگاران تحقیقی و حتی شهروندان عادی می‌توانند با استفاده از داده‌های عمومی، فساد را افشا کنند. به همین دلیل، اصل بنیادین باید این باشد: «هیچ داده‌ای محرمانه نیست مگر با دلیل موجه و تأیید قضایی.»فناوری‌های نو، اگر درست به کار گرفته شوند، می‌توانند دیوارهای سنتی فساد را فرو بریزند و شفافیتی بی‌سابقه ایجاد کنند. جمهوری نوین ایران برای بازسازی اعتماد عمومی باید این ابزارها را نه به‌عنوان تجمل، بلکه به‌عنوان ضرورتی حیاتی در ساختار حکمرانی وارد کند. فناوری و قانون می‌توانند زمینه‌های فساد را محدود کنند، اما بدون تغییر فرهنگی و آموزش عمومی، این پدیده به‌طور کامل ریشه‌کن نمی‌شود. فساد در بسیاری جوامع تنها یک عمل غیرقانونی نیست، بلکه به مرور به یک هنجار اجتماعی بدل شده است: شهروندان برای گرفتن خدمات ساده رشوه می‌دهند، کارمندان کوچک برای جبران حقوق پایین رشوه می‌گیرند، و مدیران بزرگ از طریق شبکه‌های رانتی به ثروت‌های کلان دست پیدا می‌کنند. وقتی جامعه به این وضعیت عادت کند، حتی شدیدترین قوانین هم نمی‌تواند فساد را ریشه‌کن کند. بنابراین باید یک انقلاب فرهنگی ضد فساد در کشور آغاز شود.نخستین گام در این مسیر، آموزش در مدارس و دانشگاه‌ها است. دانش‌آموزان باید از همان سال‌های ابتدایی بیاموزند که فساد تنها یک خلاف فردی نیست، بلکه دزدی از جیب همه شهروندان است. برای مثال، اگر پزشکی با رشوه مجوزی غیرقانونی بگیرد، نتیجه آن می‌تواند مرگ بیماران باشد. اگر پیمانکاری با فساد پروژه‌ای را ارزان‌تر و بی‌کیفیت اجرا کند، نتیجه آن می‌تواند فرو ریختن یک پل یا ساختمان باشد. این مثال‌ها باید بخشی از کتب درسی شوند تا نسل جدید به‌طور عمیق با پیامدهای فساد آشنا گردد.گام دوم، آموزش عمومی از طریق رسانه‌ها است. تلویزیون، رادیو و شبکه‌های اجتماعی می‌توانند نقش بزرگی در فرهنگ‌سازی ایفا کنند. مستندهای تحقیقی درباره پرونده‌های فساد، برنامه‌های آموزشی درباره حقوق شهروندی، و حتی سریال‌ها و فیلم‌های داستانی که قهرمانانشان علیه فساد مبارزه می‌کنند، می‌توانند ارزش‌های ضد فساد را در جامعه نهادینه کنند.گام سوم، الگوسازی از مقامات پاک‌دست است. اگر مردم ببینند که مقام‌های عالی‌رتبه خودشان زندگی ساده و شفاف دارند، اعتماد عمومی تقویت می‌شود. برای نمونه، در برخی کشورها وزرا و نخست‌وزیران حتی استفاده از خودرو و خانه دولتی خود را به‌طور علنی گزارش می‌دهند. چنین الگوهایی نشان می‌دهد که شفافیت فقط وظیفه کارمندان رده پایین نیست، بلکه از بالاترین سطح آغاز می‌شود.گام چهارم، ایجاد سازوکارهای تشویقی برای رفتار درست است. مبارزه با فساد نباید فقط تنبیهی باشد، بلکه باید جنبه تشویقی هم داشته باشد. برای مثال، کارمندی که تخلف مالی را گزارش می‌دهد، باید پاداش بگیرد و تحت حمایت قانونی قرار گیرد. یا اداره‌ای که عملکرد شفاف‌تری دارد،

باید از امتیازات بودجه‌ای و تقدیر عمومی برخوردار شود. این تشویق‌ها به ایجاد رقابت مثبت میان سازمان‌ها کمک می‌کند.گام پنجم، تغییر نگاه جامعه به موفقیت و ثروت است. در جامعه‌ای که ثروت‌های سریع و بادآورده تحسین می‌شوند، فساد رشد خواهد کرد. باید ارزش اجتماعی موفقیت بر پایه کار شرافتمندانه، خلاقیت و نوآوری قرار گیرد، نه دسترسی به رانت و روابط. این تغییر فرهنگی شاید دشوار باشد، اما با نقش‌آفرینی رسانه‌ها، آموزش و رهبران اجتماعی امکان‌پذیر است.گام ششم، مشارکت مردم در نظارت است. شهروندان باید ابزارهایی داشته باشند تا بتوانند فساد را گزارش کنند و پیگیری کنند. ایجاد سامانه‌های گزارش‌دهی محرمانه، خط تلفن ویژه، و امکان ثبت آنلاین شکایات می‌تواند هر فردی را به یک ناظر بالقوه تبدیل کند. البته این گزارش‌ها باید به‌طور جدی بررسی شوند تا اعتماد مردم به این سازوکار از بین نرود.گام هفتم، تقویت اخلاق حرفه‌ای در مشاغل مختلف است. پزشکان، معلمان، مهندسان، وکلا و سایر حرفه‌ها باید انجمن‌های حرفه‌ای داشته باشند که بر رفتار اعضا نظارت کنند و ارزش‌های ضد فساد را ترویج دهند. برای نمونه، یک انجمن پزشکی باید علاوه بر مهارت علمی، صداقت و پاک‌دستی اعضایش را هم ملاک اعتبار بداند.فرهنگ ضد فساد زمانی نهادینه می‌شود که فساد نه تنها غیرقانونی، بلکه غیرقابل‌قبول اجتماعی تلقی گردد. اگر شهروندی که رشوه می‌دهد یا می‌گیرد در جامعه طرد شود، اگر پیمانکار فاسد هیچ اعتباری برای گرفتن پروژه نداشته باشد، اگر مقام فاسد برای همیشه از حضور در عرصه عمومی محروم گردد، آن وقت فساد از یک عادت اجتماعی به یک ننگ اجتماعی تبدیل می‌شود.مبارزه پایدار با فساد، جنگی است که هم در عرصه قانون و نهاد و هم در عرصه فرهنگ و وجدان جمعی باید پیش برده شود. جمهوری نوین تنها زمانی می‌تواند اعتماد عمومی را بازگرداند که مردم باور کنند فساد نه عادی و اجتناب‌ناپذیر، بلکه عملی زشت و غیرقابل تحمل است. برای اینکه مبارزه با فساد به نتیجه‌ای پایدار برسد، باید سه لایه اصلی—نهادهای مستقل، فناوری‌های نو و فرهنگ اجتماعی—به‌طور هم‌زمان و هماهنگ عمل کنند. هرکدام به تنهایی می‌تولند بخشی از مشکل را حل کند، اما تنها ترکیب این سه است که می‌تواند ریشه‌های فساد را خشک کند.از نظر نهادی، وجود یک سازمان ملی مبارزه با فساد ضروری است؛ نهادی که نه زیر دست دولت، نه وابسته به قوه قضاییه، و نه اسیر فشار سیاسی باشد. این سازمان باید با اختیارات گسترده برای تحقیق، دسترسی به اسناد، و پیگرد قضایی فعالیت کند و گزارش‌هایش مستقیماً به مردم و پارلمان منتشر شود. استقلال مالی آن نیز باید تضمین گردد تا به ابزار چانه‌زنی سیاسی بدل نشود.از نظر فناوری، راه‌اندازی سامانه ملی شفافیت می‌تواند نقطه عطفی باشد. این سامانه باید شامل تمام قراردادهای دولتی، مناقصات، بودجه‌های عمومی، دارایی‌های مقامات و حتی شاخص‌های عملکرد سازمان‌ها باشد. هر شهروند باید بتواند در چند دقیقه ببیند منابع کشور چگونه و کجا هزینه می‌شوند. اگر چنین سامانه‌ای به‌درستی اجرا شود، نیمی از فساد ساختاری به‌طور طبیعی حذف خواهد شد، زیرا پنهان‌کاری دیگر ممکن نخواهد بود.از نظر فرهنگی، باید وجدان اجتماعی ضد فساد شکل بگیرد. فساد نباید تنها ترسی از مجازات قانونی باشد، بلکه باید به‌عنوان عملی ضد ارزش در ذهن جامعه نهادینه شود. همان‌طور که امروز دزدی آشکار از مال دیگران ننگ اجتماعی محسوب می‌شود، فساد اداری و اقتصادی نیز باید همان نگاه را پیدا کند: عملی که هم به ضرر فرد و هم به ضرر کل جامعه است. این نگاه تنها با آموزش، رسانه و الگوسازی از مقامات پاک‌دست تقویت می‌شود.نکته مهم دیگر، تضمین عدالت در مبارزه با فساد است. اگر شهروندان ببینند که قوانین تنها علیه افراد

کوچک و ضعیف اجرا می‌شود، در حالی که مقامات عالی‌رتبه و شبکه‌های قدرتمند مصون می‌مانند، مبارزه با فساد به سخره گرفته خواهد شد. هیچ‌کس نباید فراتر از قانون باشد؛ از پایین‌ترین کارمند تا بالاترین مقام اجرایی. مجازات‌های نمادین علیه چند فرد کوچک نه‌تنها مفید نیست، بلکه بی‌اعتمادی را بیشتر می‌کند.از سوی دیگر، باید مسیرهای سالم برای موفقیت اقتصادی باز شود. اگر اقتصاد کشور همچنان در انحصار شبکه‌های رانتی باشد، شهروندان ناگزیر به فساد می‌شوند تا بتوانند در رقابت بمانند. ایجاد بازار آزاد، رقابت سالم، و فرصت‌های برابر باعث می‌شود فساد از یک «نیاز بقا» به یک «خطر و هزینه» بدل شود. وقتی شهروندی بداند می‌تواند بدون رشوه و رانت موفق شود، انگیزه‌ای برای ورود به چرخه فساد نخواهد داشت.سرانجام، مبارزه با فساد نیازمند پیوستگی سیاسی و اجتماعی است. این پروژه نمی‌تواند فقط شعار یک دولت یا یک مجلس باشد. باید در قانون اساسی و ساختارهای بنیادی کشور نهادینه شود تا حتی با تغییر دولت‌ها یا مجالس ادامه پیدا کند. مبارزه با فساد نباید ابزار جناحی برای حذف رقیب باشد، بلکه باید پروژه‌ای ملی و همگانی باشد که همه نیروهای سیاسی و اجتماعی حول آن توافق داشته باشند.اگر این سه لایه؛ نهاد، فناوری و فرهنگ؛ به‌طور یکپارچه به کار گرفته شوند، می‌توان امید داشت که ایران در عرض یک یا دو دهه از یکی از کشورهای گرفتار فساد ساختاری به کشوری با حکمرانی شفاف و سالم بدل شود. تنها در چنین بستری است که توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و دموکراسی واقعی امکان‌پذیر خواهد شد.

هیچ نظام سیاسی پایداری نمی‌تواند بر پایه حذف، تبعیض و انکار گروه‌های مختلف اجتماعی بنا شود. جامعه ایران متکثر است؛ از نظر قومیت، زبان، مذهب، فرهنگ و سبک زندگی. این تنوع نه تهدید، بلکه سرمایه‌ای ملی است؛ مشروط بر اینکه ساختار سیاسی به‌گونه‌ای طراحی شود که همه گروه‌ها احساس کنند سهمی واقعی در اداره کشور دارند. اگر مشارکت اقلیت‌ها تضمین نشود، نارضایتی و حاشیه‌نشینی به تدریج به بحران‌های جدی سیاسی و امنیتی بدل خواهد شد.ساختار سیاسی فراگیر یعنی حکومتی که برابری حقوقی را در همه سطوح تضمین کند. هیچ شهروندی نباید به خاطر قومیت، مذهب، زبان، جنسیت یا گرایش فکری‌اش از حقوق سیاسی محروم شود. اصل «شهروندی برابر» باید هسته مرکزی قانون اساسی باشد. این برابری نه فقط در کلام، بلکه در عمل باید در نظام انتخاباتی، نهادهای حکومتی و سیاست‌گذاری‌ها تجلی پیدا کند.نخستین گام برای مشارکت واقعی اقلیت‌ها، **نظام انتخاباتی عادلانه** است. حوزه‌های انتخابیه باید طوری طراحی شوند که اقلیت‌های قومی و مذهبی امکان واقعی برای ورود به پارلمان داشته باشند. در بسیاری از کشورها، سهمیه‌هایی برای اقلیت‌ها در نظر گرفته شده است تا حضور آن‌ها در قانون‌گذاری تضمین شود. برای مثال، می‌توان کرسی‌هایی مشخص برای اقلیت‌های دینی (مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان، بهاییان و دیگران) و قومی (کرد، بلوچ، ترکمن، عرب، ترک آذری و غیره) در نظر گرفت تا مطمئن باشیم صدای آنان در تصمیم‌گیری‌های ملی شنیده می‌شود.گام دوم، **زبان و فرهنگ** است. یکی از مهم‌ترین مطالبات اقلیت‌های قومی در ایران، به رسمیت شناختن زبان مادری در کنار زبان فارسی است. ساختار سیاسی فراگیر باید حق آموزش به زبان مادری را تضمین کند، هم‌زمان با حفظ فارسی به‌عنوان زبان مشترک ملی. این سیاست نه تنها انسجام ملی را تهدید نمی‌کند، بلکه اعتماد و حس تعلق اقلیت‌ها را به کشور افزایش می‌دهد.گام سوم، **حضور اقلیت‌ها در قوه مجریه و نهادهای عالی** است. مشارکت واقعی به معنای صرفاً داشتن چند کرسی در پارلمان نیست. باید تضمین شود که شهروندان از هر قوم و مذهبی بتوانند وزیر، استاندار، سفیر و حتی رئیس‌جمهور شوند. هیچ تبعیض قانونی نباید مانع حضور اقلیت‌ها در سطوح بالای تصمیم‌گیری شود.گام چهارم، **عدالت منطقه‌ای و توسعه متوازن** است. بسیاری از اقلیت‌ها در مناطق محروم زندگی می‌کنند که به دلیل سیاست‌های تبعیض‌آمیز تاریخی عقب نگه داشته شده‌اند. اگر ساختار سیاسی فراگیر باشد، باید سرمایه‌گذاری‌های عمومی به گونه‌ای انجام شود که شکاف توسعه‌ای میان مناطق کاهش یابد. توسعه زیرساخت‌ها، آموزش، بهداشت و فرصت‌های اقتصادی در استان‌های مرزی و قومی، بخشی جدایی‌ناپذیر از مشارکت واقعی است.گام پنجم، **حقوق فرهنگی و اجتماعی اقلیت‌ها** است. هر گروه باید حق داشته باشد آیین‌ها، جشن‌ها، موسیقی، لباس و سبک زندگی خود را آزادانه حفظ و ترویج کند. دولت مدرن نباید در پی یکسان‌سازی فرهنگی باشد، بلکه باید تنوع فرهنگی را به‌عنوان بخشی از هویت ملی به رسمیت بشناسد.گام ششم، **سازوکارهای حل اختلاف** است. در کشوری متکثر مانند ایران، اختلاف‌های قومی و مذهبی طبیعی است. ساختار سیاسی باید نهادهایی برای گفت‌وگوی دائمی میان گروه‌های مختلف داشته باشد. شوراهای بین‌قومیتی و بین‌مذهبی، نهادهای مشورتی و حتی دادگاه‌های ویژه حل اختلافات قومی می‌توانند مانع از تبدیل شدن تنش‌های کوچک به بحران‌های بزرگ شوند.در یک جمهوری لائیک و دموکراتیک، مشارکت اقلیت‌ها نه لطف حکومت، بلکه حق بنیادین شهروندی است. تنها با تضمین این حق است که می‌توان به وحدت واقعی دست یافت؛ وحدتی که بر پایه اجبار یا حذف نیست، بلکه بر پایه احترام متقابل و

برابری حقوقی شکل می‌گیرد. ساختار سیاسی فراگیر یعنی نظامی که همه اقشار و گروه‌های جامعه ـــ فارغ از مذهب، قومیت، جنسیت، طبقه اجتماعی یا موقعیت جغرافیایی ـ در آن سهم واقعی از قدرت و تصمیم‌گیری داشته باشند. این موضوع برای ایران اهمیت حیاتی دارد، زیرا جامعه ایرانی تاریخی طولانی از تنوع قومی و فرهنگی دارد و هرگاه این تنوع به حاشیه رانده شده، تنش‌های اجتماعی و سیاسی پدید آمده است.در یک ساختار فراگیر، قانون اساسی و نهادهای حکومتی باید بر پایه اصل برابری مطلق شهروندان بنا شوند. یعنی هیچ‌کس به دلیل تعلق قومی یا مذهبی از حقوق سیاسی محروم نشود و همه بتوانند در انتخابات آزاد، احزاب و نهادهای مدنی مشارکت کنند. این اصل نیازمند بازنگری جدی در قوانین انتخاباتی و حزبی است. برای مثال، نظام انتخاباتی باید به گونه‌ای طراحی شود که اقلیت‌ها و گروه‌های کوچک‌تر نیز امکان حضور در پارلمان و شوراهای محلی داشته باشند. مدل‌هایی مانند نظام انتخاباتی تناسبی (Proportional Representation) می‌تواند تضمین کند که حتی گروه‌های کوچک اما معنادار سهمی واقعی در تصمیم‌گیری‌های ملی داشته باشند.از سوی دیگر، نهادهای حکومتی باید متنوع و چندسطحی باشند تا مشارکت همه گروه‌ها امکان‌پذیر شود. پارلمان ملی به‌عنوان مرکز قانون‌گذاری، باید مکمل شوراهای محلی و منطقه‌ای باشد. این شوراها فرصتی برای اقوام و مناطق مختلف ایجاد می‌کنند تا دغدغه‌ها و اولویت‌های خود را مطرح کرده و در تصمیمات محلی نقش ایفا کنند. چنین ساختاری به تمرکززدایی کمک می‌کند و مانع احساس بی‌عدالتی در مناطق دور از مرکز می‌شود.ساختار فراگیر همچنین مستلزم آزادی کامل احزاب و سازمان‌های مدنی است. احزاب سیاسی باید بتوانند بدون محدودیت قومی یا مذهبی فعالیت کنند و نمایندگان اقلیت‌ها باید حق داشته باشند احزاب خود را تشکیل دهند یا در احزاب ملی عضو شوند. این تنوع حزبی، رقابت سالم ایجاد کرده و مانع انحصار قدرت می‌شود.برای مشارکت واقعی اقلیت‌ها، تنها وجود حق قانونی کافی نیست، بلکه باید موانع عملی نیز برداشته شوند. بسیاری از اقلیت‌ها به دلیل فقر، محرومیت جغرافیایی یا تبعیض تاریخی، عملاً امکان حضور در سیاست ندارند. دولت باید سیاست‌های جبرانی مانند تخصیص بودجه ویژه برای آموزش و پرورش مناطق محروم، برنامه‌های توانمندسازی زنان و جولنان، و طرح‌های حمایت از مشارکت سیاسی اقلیت‌ها را اجرا کند.نکته دیگر، رسمیت‌بخشیدن به زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع در کنار زبان ملی است. آموزش زبان مادری در مدارس، انتشار رسانه‌های محلی و برگزاری جشنواره‌های فرهنگی قومی نه‌تنها تهدیدی برای وحدت ملی نیست، بلکه انسجام را تقویت می‌کند. وقتی مردم هویت خود را به رسمیت‌شناخته ببینند، با شور بیشتری در ساختار ملی مشارکت خواهند کرد.ساختار سیاسی فراگیر باید در سطح عالی نیز متجلی شود. یعنی در دولت مرکزی، قوه قضاییه، ارتش و سایر نهادهای کلان، حضور نمایندگان اقلیت‌ها تضمین شود. این حضور نه به‌عنوان نماد یا سهمیه ظاهری، بلکه به‌عنوان مشارکت واقعی در تصمیم‌گیری و مدیریت کشور.در نهایت، ساختار سیاسی فراگیر و مشارکت اقلیت‌ها به معنای حرکت از نظام مبتنی بر انحصار به سمت نظامی است که در آن قدرت به‌طور عادلانه توزیع شود و همه شهروندان احساس کنند مالک سرنوشت کشورند. تنها در چنین شرایطی است که وحدت ملی پایدار خواهد بود و جمهوری قانون‌مدار می‌تواند روی پایه‌های واقعی مردم‌سالاری و برابری بنا شود. برای آنکه مشارکت اقلیت‌ها و فراگیری سیاسی صرفاً به یک شعار یا وعده سیاسی محدود نشود، باید سیاست‌های اجرایی مشخص و قابل اندازه‌گیری طراحی شود. این سیاست‌ها باید در سه سطح: قانون‌گذاری،

نهادسازی و فرهنگ‌سازی به اجرا درآیند.در سطح قانون‌گذاری، نخستین گام تصویب قانون برابری حقوق سیاسی و اجتماعی شهروندان است که به‌طور صریح هرگونه تبعیض بر اساس مذهب، قومیت، جنسیت یا زبان را ممنوع کند. این قانون باید ضمانت اجرایی قوی داشته باشد و نقض آن موجب پیگرد قضایی شود. در کنار آن، باید نظام انتخاباتی به سمت تناسبی و چندحوزه‌ای اصلاح گردد تا گروه‌های کوچک و اقلیت‌ها امکان دسترسی واقعی به کرسی‌های پارلمان و شوراهای محلی پیدا کنند. تجربه کشورهایی مانند بلژیک و هند نشان می‌دهد که این مدل، ابزار مؤثری برای مشارکت اقلیت‌ها و کاهش تنش‌های قومی است.در سطح نهادسازی، ایجاد شورای ملی تنوع فرهنگی ضروری است. این شورا می‌تواند با حضور نمایندگان اقوام، مذاهب، زنان، و گروه‌های اجتماعی گوناگون شکل بگیرد و وظیفه آن ارائه مشاوره در سیاست‌گذاری ملی، نظارت بر رعایت حقوق اقلیت‌ها و مدیریت اختلاف‌ها باشد. همچنین در سطح محلی باید شوراهای منطقه‌ای با اختیارات واقعی در زمینه آموزش، فرهنگ و توسعه اقتصادی ایجاد شوند. این شوراها نه تنها به اقلیت‌ها امکان تصمیم‌گیری می‌دهند، بلکه مشارکت آن‌ها را در فرآیند حکمرانی تثبیت می‌کنند.در سطح فرهنگ‌سازی، مهم‌ترین اقدام تغییر نگرش عمومی نسبت به تنوع است. رسانه‌های ملی، مدارس و دانشگاه‌ها باید به جای نادیده گرفتن یا کلیشه‌سازی درباره اقلیت‌ها، فرهنگ و زبان آن‌ها را به‌عنوان بخشی از هویت ملی معرفی کنند. برنامه‌های آموزشی دو زبانه، فیلم‌ها و مستندهای فرهنگی، و جشنواره‌های ملی تنوع می‌توانند ابزارهایی برای این کار باشند. به مرور زمان، جامعه می‌آموزد که تنوع یک تهدید نیست بلکه یک سرمایه است.از نظر اجرایی، سیاست‌های جبرانی مثبت (Affirmative Action) نیز می‌توانند نقش‌آفرین باشند. برای مثال، اختصاص سهمیه‌هایی در دانشگاه‌ها، استخدام‌های دولتی و حتی پارلمان برای گروه‌های محروم و اقلیت‌ها تا زمانی که تبعیض‌های تاریخی جبران شود. این سیاست‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که موقتی و هدفمند باشند، نه دائمی و تبعیض‌آمیز.در عرصه امنیتی نیز، باید به‌جای رویکرد سرکوب، رویکرد اعتمادسازی و مشارکت در امنیت محلی دنبال شود. مشارکت اقلیت‌ها در نیروهای انتظامی و نظامی نه تنها موجب وفاداری بیشتر آن‌ها به ساختار ملی می‌شود، بلکه احساس مالکیت نسبت به امنیت کشور را تقویت می‌کند. همچنین، توسعه اقتصادی مناطق اقلیت‌نشین یک بخش جدایی‌ناپذیر از مشارکت سیاسی است. اگر مناطق قومی و محروم همچنان از نظر زیرساخت، آموزش و بهداشت عقب‌مانده باشند، مشارکت سیاسی واقعی شکل نخواهد گرفت. بنابراین باید صندوق‌های توسعه ویژه‌ای برای سرمایه‌گذاری در این مناطق ایجاد شود تا فرصت‌های اقتصادی برابر فراهم گردد.در نهایت، مشارکت اقلیت‌ها نباید تنها به عنوان یک سیاست مدیریتی دیده شود، بلکه باید به جزئی از فرهنگ سیاسی جدید ایران تبدیل گردد؛ فرهنگی که بر پایه برابری حقوقی، احترام متقابل و پذیرش تنوع بنا شده است. تنها در چنین چارچوبی است که ساختار سیاسی فراگیر می‌تواند به انسجام ملی پایدار و حکومتی قانون‌مدار منجر شود. برای درک بهتر ضرورت ساختار سیاسی فراگیر در ایران، مرور برخی الگوهای موفق جهانی در مشارکت اقلیت‌ها می‌تواند آموزنده باشد. این تجربه‌ها نشان می‌دهند که چگونه کشورها با تنوع قومی، زبانی و مذهبی توانسته‌اند انسجام ملی و ثبات سیاسی خود را حفظ کنند.کانادا نمونه‌ای روشن از سیاست‌های فراگیر است. این کشور دو زبان رسمی (انگلیسی و فرانسوی) دارد و به اقلیت‌های بومی و مهاجران گسترده حقوق فرهنگی و اجتماعی اعطا کرده است. سیاست چندفرهنگی (Multiculturalism) در کانادا به

معنای به رسمیت شناختن و حمایت از هویت‌های گوناگون است، نه ذوب‌کردن آن‌ها در یک فرهنگ واحد. این سیاست موجب شده که اقوام و گروه‌های مختلف، در عین حفظ هویت خود، احساس تعلق به ساختار ملی داشته باشند. درس کانادا برای ایران این است که به رسمیت شناختن رسمی تنوع زبانی و فرهنگی، تهدیدی برای وحدت ملی نیست بلکه عامل تقویت آن است.هند با بیش از یک میلیارد جمعیت و صدها زبان و مذهب مختلف، توانسته است با ایجاد یک نظام دموکراتیک فراگیر، انسجام نسبی خود را حفظ کند. در هند نه تنها زبان‌های مختلف رسمیت دارند، بلکه ایالت‌ها اختیارات گسترده‌ای در اداره امور خود دارند. حضور اقلیت‌های مذهبی و قومی در بالاترین سطوح سیاسی هند، نشان می‌دهد که دموکراسی فراگیر می‌تواند حتی در جوامع بسیار متنوع هم پایدار بماند. ایران نیز با الهام از تجربه هند می‌تولند در قانون‌گذاری و مدیریت منطقه‌ای، اختیارات بیشتری به جوامع محلی بدهد.آفریقای جنوبی پس از پایان رژیم آپارتاید، با چالش بزرگی در زمینه انسجام ملی روبه‌رو بود. راه‌حل آن‌ها ایجاد یک قانون اساسی فراگیر بود که حقوق برابر برای همه شهروندان تضمین کرد و تبعیض نژادی را به‌طور رسمی ممنوع ساخت. در این کشور همچنین سیاست‌های جبرانی برای توانمندسازی اقلیت‌ها اجرا شد تا نابرابری‌های تاریخی کاهش یابد. این تجربه نشان می‌دهد که بدون سیاست‌های فعال جبرانی، صرفاً اعلام برابری حقوقی کافی نیست؛ باید برای جبران بی‌عدالتی‌های گذشته اقدام عملی کرد.سوئیس نیز نمونه‌ای از ساختار سیاسی فراگیر است. این کشور چهار زبان رسمی دارد و نظام فدرالی آن اجازه می‌دهد که هر کانتون (استان) متناسب با فرهنگ و زبان خود اداره شود. نکته کلیدی در سوئیس، فرهنگ مصالحه و مشارکت همگانی در تصمیم‌گیری‌ها است. تقریباً همه گروه‌ها در فرآیند سیاسی سهم دارند و هیچ تصمیمی بدون اجماع گسترده گرفته نمی‌شود.این نمونه‌ها نشان می‌دهند که تنوع، اگر به رسمیت شناخته شود و در ساختار سیاسی جایگاه واقعی پیدا کند، می‌تواند به سرمایه‌ای برای انسجام و پیشرفت بدل شود. اما اگر نادیده گرفته شود یا سرکوب گردد، به تهدیدی جدی برای ثبات ملی تبدیل خواهد شد.برای ایران، الگوی مناسب می‌تواند ترکیبی از این تجربه‌ها باشد: رسمیت‌بخشیدن به زبان‌ها و فرهنگ‌های محلی مانند کانادا، اعطای اختیارات محلی در حد معقول مانند هند و سوئیس، و اجرای سیاست‌های جبرانی برای رفع محرومیت‌های تاریخی مانند آفریقای جنوبی. تنها با چنین رویکردی می‌توان به یک جمهوری قانون‌مدار و فراگیر رسید که همه شهروندان ـــ صرف‌نظر از تعلقات قومی و مذهبی ــ خود را بخشی از آن بدانند. برای ایران، صرف درس گرفتن از الگوهای جهانی کافی نیست، بلکه باید یک نقشه‌راه اجرایی بومی تدوین شود که متناسب با تاریخ، جغرافیا و شرایط اجتماعی کشور باشد. این نقشه‌راه می‌تواند در سه محور اصلی طراحی شود: اصلاحات حقوقی و قانونی، نهادسازی فراگیر، و سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی.

در محور نخست، یعنی اصلاحات حقوقی و قانونی، باید بازنگری در قانون اساسی صورت گیرد. اصل نخست این بازنگری، تضمین برابری مطلق حقوق شهروندی است. هیچ ماده یا تبصره‌ای نباید زمینه تبعیض بر اساس مذهب، قومیت یا جنسیت ایجاد کند. زبان فارسی همچنان می‌تواند زبان ملی و رسمی کشور باقی بماند، اما آموزش زبان‌های محلی و استفاده از آن‌ها در رسانه‌های منطقه‌ای باید به رسمیت شناخته شود. همچنین نظام انتخاباتی باید از مدل اکثریتی که اقلیت‌ها را حذف می‌کند به مدل تناسبی تغییر یابد تا همه گروه‌ها سهمی واقعی در پارلمان داشته باشند.

در محور دوم، یعنی نهادسازی فراگیر، باید شوراهای محلی و منطقه‌ای با اختیارات واقعی ایجاد شوند. این شوراها نه‌تنها در امور عمرانی و اقتصادی، بلکه در حوزه‌های آموزش، فرهنگ و زبان نیز اختیار داشته باشند. برای نمونه، یک شورای منطقه‌ای در کردستان یا خوزستان باید بتواند بخشی از بودجه آموزشی را برای تدریس زبان مادری تخصیص دهد یا جشنواره‌های فرهنگی محلی برگزار کند. در سطح ملی نیز می‌توان شورایی مشورتی با حضور نمایندگان اقلیت‌ها و گروه‌های اجتماعی تشکیل داد تا در تصمیمات کلان کشور نقش داشته باشند.در محور سوم، یعنی سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی، باید به جبران محرومیت‌های تاریخی اقلیت‌ها توجه ویژه شود. این کار از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مناطق محروم، اختصاص سهمیه‌های آموزشی و استخدامی به گروه‌های کمتر برخوردار و حمایت از صنایع محلی امکان‌پذیر است. همچنین باید رسانه‌ها و نظام آموزشی ملی بازتعریف شوند تا فرهنگ‌های محلی و قومی را به‌عنوان بخشی از هویت ملی معرفی کنند. وقتی کودکی در مدرسه می‌بیند که زبان مادری او ارزشمند است و بخشی از میراث کشور محسوب می‌شود، احساس تعلق بیشتری به ملت پیدا خواهد کرد.نکته کلیدی در اجرای این نقشه‌راه، مرحله‌بندی و مدیریت هوشمند است. نمی‌توان همه تغییرات را به یک‌باره اجرا کرد، زیرا ممکن است واکنش‌های منفی یا سوءاستفاده‌های سیاسی به دنبال داشته باشد. باید از گام‌های کوچک اما مؤثر آغاز کرد: تصویب قوانین ضد تبعیض، ایجاد رسانه‌های محلی، آغاز آموزش زبان مادری در مدارس منتخب، و سپس حرکت به سمت اصلاحات ساختاری بزرگ‌تر مانند تغییر نظام انتخاباتی.به موازات این اقدامات، دیالوگ ملی نیز باید شکل بگیرد. برگزاری کنفرانس‌های ملی درباره تنوع فرهنگی، ایجاد شبکه‌های گفت‌وگو میان گروه‌های قومی و مذهبی و تشکیل مجامع عمومی برای طرح مطالبات، می‌تواند زمینه تفاهم اجتماعی را فراهم آورد. این گفت‌وگوها باید به‌گونه‌ای مدیریت شوند که به جای تقابل، بر همکاری و همزیستی تأکید داشته باشند.در نهایت، مشارکت اقلیت‌ها تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که در عمل، قدرت و منابع به‌طور عادلانه توزیع شوند. اگر همچنان تمرکز سیاسی و اقتصادی در پایتخت یا میان گروه‌های خاص باقی بماند، هیچ اصلاح حقوقی یا نمادین کارساز نخواهد بود. اما اگر سیاست‌های اجرایی بر توزیع عادلانه قدرت و ثروت متمرکز شوند، ساختار سیاسی فراگیر می‌تواند پایه‌های یک جمهوری مدرن، لائیک و قانون‌مدار را بنا کند؛ جمهوری‌ای که همه شهروندان، فارغ از هویت قومی یا مذهبی، خود را صاحب آن بدانند. برای ایران، صرف درس گرفتن از الگوهای جهانی کافی نیست، بلکه باید یک نقشه‌راه اجرایی بومی تدوین شود که متناسب با تاریخ، جغرافیا و شرایط اجتماعی کشور باشد. این نقشه‌راه می‌تواند در سه محور اصلی طراحی شود: اصلاحات حقوقی و قانونی، نهادسازی فراگیر، و سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی.در محور نخست، یعنی اصلاحات حقوقی و قانونی، باید بازنگری در قانون اساسی صورت گیرد. اصل نخست این بازنگری، تضمین برابری مطلق حقوق شهروندی است. هیچ ماده یا تبصره‌ای نباید زمینه تبعیض بر اساس مذهب، قومیت یا جنسیت ایجاد کند. زبان فارسی همچنان می‌تواند زبان ملی و رسمی کشور باقی بماند، اما آموزش زبان‌های محلی و استفاده از آن‌ها در رسانه‌های منطقه‌ای باید به رسمیت شناخته شود. همچنین نظام انتخاباتی باید از مدل اکثریتی که اقلیت‌ها را حذف می‌کند به مدل تناسبی تغییر یابد تا همه گروه‌ها سهمی واقعی در پارلمان داشته باشند.در محور دوم، یعنی نهادسازی فراگیر، باید شوراهای محلی و منطقه‌ای با اختیارات واقعی ایجاد شوند. این شوراها نه‌تنها در امور عمرانی و اقتصادی، بلکه در حوزه‌های آموزش،

فرهنگ و زبان نیز اختیار داشته باشند. برای نمونه، یک شورای منطقه‌ای در کردستان یا خوزستان باید بتواند بخشی از بودجه آموزشی را برای تدریس زبان مادری تخصیص دهد یا جشنواره‌های فرهنگی محلی برگزار کند. در سطح ملی نیز می‌توان شورایی مشورتی با حضور نمایندگان اقلیت‌ها و گروه‌های اجتماعی تشکیل داد تا در تصمیمات کلان کشور نقش داشته باشند.در محور سوم، یعنی سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی، باید به جبران محرومیت‌های تاریخی اقلیت‌ها توجه ویژه شود. این کار از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مناطق محروم، اختصاص سهمیه‌های آموزشی و استخدامی به گروه‌های کمتر برخوردار و حمایت از صنایع محلی امکان‌پذیر است. همچنین باید رسانه‌ها و نظام آموزشی ملی بازتعریف شوند تا فرهنگ‌های محلی و قومی را به‌عنوان بخشی از هویت ملی معرفی کنند. وقتی کودکی در مدرسه می‌بیند که زبان مادری او ارزشمند است و بخشی از میراث کشور محسوب می‌شود، احساس تعلق بیشتری به ملت پیدا خواهد کرد.نکته کلیدی در اجرای این نقشه‌راه، مرحله‌بندی و مدیریت هوشمند است. نمی‌توان همه تغییرات را به یک‌باره اجرا کرد، زیرا ممکن است واکنش‌های منفی یا سوءاستفاده‌های سیاسی به دنبال داشته باشد. باید از گام‌های کوچک اما مؤثر آغاز کرد: تصویب قوانین ضد تبعیض، ایجاد رسانه‌های محلی، آغاز آموزش زبان مادری در مدارس منتخب، و سپس حرکت به سمت اصلاحات ساختاری بزرگ‌تر مانند تغییر نظام انتخاباتی.به موازات این اقدامات، دیالوگ ملی نیز باید شکل بگیرد. برگزاری کنفرانس‌های ملی درباره تنوع فرهنگی، ایجاد شبکه‌های گفت‌وگو میان گروه‌های قومی و مذهبی و تشکیل مجامع عمومی برای طرح مطالبات، می‌تولند زمینه تفاهم اجتماعی را فراهم آورد. این گفت‌وگوها باید به‌گونه‌ای مدیریت شوند که به جای تقابل، بر همکاری و همزیستی تأکید داشته باشند.

در نهایت، مشارکت اقلیت‌ها تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که در عمل، قدرت و منابع به‌طور عادلانه توزیع شوند. اگر همچنان تمرکز سیاسی و اقتصادی در پایتخت یا میان گروه‌های خاص باقی بماند، هیچ اصلاح حقوقی یا نمادین کارساز نخواهد بود. اما اگر سیاست‌های اجرایی بر توزیع عادلانه قدرت و ثروت متمرکز شوند، ساختار سیاسی فراگیر می‌تواند پایه‌های یک جمهوری مدرن، لائیک و قانون‌مدار را بنا کند؛ جمهوری‌ای که همه شهروندان، فارغ از هویت قومی یا مذهبی، خود را صاحب آن بدانند.

هر کشوری که از یک نظام بسته و اقتدارگرا به سوی یک جمهوری مبتنی بر قانون و دموکراسی حرکت می‌کند، با مرحله‌ای حساس به نام دوران گذار روبه‌رو است. در این دوره، انسجام ملی بیش از هر زمان دیگری شکننده می‌شود، زیرا شکاف‌های قدیمی سر باز می‌کنند، نیروهای سیاسی جدید سر بر می‌آورند، و گروه‌های مختلف برای جایگاه خود در نظم نوین رقابت می‌کنند. اگر سیاست‌گذاری درست برای انسجام ملی وجود نداشته باشد، گذار می‌تواند به بی‌ثباتی، خشونت و حتی تجزیه‌طلبی منجر شود.انسجام ملی در این دوره به معنای پیوستگی اجتماعی و همبستگی سیاسی است، نه یکسان‌سازی اجباری. جامعه ایران پر از تنوع قومی، زبانی، دینی و طبقاتی است. بنابراین سیاست انسجام ملی نباید بر حذف یا نادیده‌گرفتن تفاوت‌ها استوار باشد، بلکه باید بر مدیریت هوشمند این تنوع و تبدیل آن به سرمایه اجتماعی تکیه کند.نخستین اصل سیاست‌گذاری انسجام ملی در گذار، **اعتمادسازی میان مردم و حاکمیت جدید** است. دهه‌ها سرکوب و فساد، اعتماد عمومی را از بین برده است. بنابراین دولت گذار باید شفاف‌ترین دولت تاریخ باشد: تمام تصمیمات باید علنی، قراردادها و بودجه‌ها قابل دسترس، و مسئولان پاسخ‌گو باشند. اعتماد تنها در فضایی ساخته می‌شود که شهروندان حس کنند صدایشان شنیده می‌شود و حقوقشان رعایت می‌گردد.اصل دوم، **عدالت انتقالی** است. شکاف‌های تاریخی ناشی از تبعیض، خشونت و سرکوب نمی‌توانند بدون سازوکاری برای رسیدگی و جبران نادیده گرفته شوند. تشکیل «کمیسیون حقیقت‌یاب و آشتی ملی» می‌تواند ابزار مؤثری باشد. در این کمیسیون قربانیان نقض حقوق بشر و تبعیض‌های قومی یا مذهبی فرصت خواهند داشت روایت خود را بیان کنند، و جامعه به‌طور جمعی مسئولیت تاریخی را بپذیرد. این فرآیند نه برای انتقام، بلکه برای بازسازی اعتماد و جلوگیری از تکرار گذشته است.اصل سوم، **تقویت هویت ملی فراگیر** است. در ایران هویت ملی نباید به معنای برتری یک قوم یا مذهب باشد، بلکه باید بر پایه مفهوم «شهروندی برابر» تعریف شود. شهروند ایرانی بودن یعنی برخورداری از حقوق یکسان، صرف‌نظر از زبان، مذهب یا محل زندگی. سیاست‌های فرهنگی باید این هویت جدید را ترویج کنند، از طریق آموزش چندزبانه، جشن گرفتن تنوع فرهنگی، و روایت تاریخ به‌گونه‌ای که همه اقوام و گروه‌ها سهم خود را در آن ببینند.اصل چهارم، **توسعه متوازن منطقه‌ای** است. شکاف اقتصادی میان مرکز و پیرامون از عوامل اصلی نارضایتی در ایران بوده است. سیاست‌گذاری در دوران گذار باید سرمایه‌گذاری‌های فوری در مناطق محروم را اولویت دهد: ایجاد زیرساخت‌های بهداشتی، آموزشی و حمل‌ونقل، و فراهم کردن فرصت‌های شغلی برای جوانان. توسعه متوازن نه فقط عدالت اقتصادی، بلکه انسجام ملی را نیز تقویت می‌کند.اصل پنجم، **مشارکت واقعی اقلیت‌ها در ساختار قدرت** است. اگر در دوران گذار اقلیت‌ها احساس کنند که دوباره نادیده گرفته می‌شوند، خطر گسست اجتماعی بسیار بالا می‌رود. بنابراین باید در طراحی دولت موقت و نهادهای گذار، حضور نمایندگان اقلیت‌ها تضمین شود؛ چه در کابینه، چه در پارلمان موقت، و چه در شوراهای محلی.اصل ششم، **مدیریت هوشمند رسانه‌ها و گفت‌وگوی عمومی** است. رسانه‌های آزاد باید امکان طرح همه دیدگاه‌ها را داشته باشند، اما در عین حال باید مراقبت شود که نفرت‌پراکنی قومی یا مذهبی به اسم آزادی بیان گسترش نیابد. قوانین ضد نفرت‌پراکنی باید به‌طور جدی اجرا شود و هم‌زمان برنامه‌های رسانه‌ای در جهت آشتی، گفت‌وگو و همزیستی طراحی گردند.اصل هفتم، **تقویت نهادهای مدنی و محلی** است. شوراهای مردمی، سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های محلی می‌توانند پل ارتباطی میان جامعه و دولت باشند. این نهادها به

شهروندان امکان می‌دهند که خود را بخشی از فرآیند گذار بدانند، نه صرفاً تماشاگر. مشارکت فعال مردم در این نهادها یکی از مؤثرترین راه‌های جلوگیری از قطبی‌سازی است.انسجام ملی در دوران گذار به معنای سکوت یا سرکوب اختلاف‌ها نیست، بلکه به معنای مدیریت اختلاف‌ها در چارچوب دموکراتیک و حقوق برابر است. اگر این سیاست‌گذاری‌ها به‌درستی اجرا شوند، ایران می‌تواند از دوران گذار نه با فروپاشی، بلکه با تقویت همبستگی و امید به آینده عبور کند. یکی از ابزارهای عملی برای ایجاد انسجام ملی، شورای آشتی ملی است. این شورا نهادی فرادولتی خواهد بود که نمایندگان گروه‌های مختلف سیاسی، قومی، مذهبی، صنفی و مدنی در آن حضور دارند. وظیفه اصلی شورا، نظارت بر روند گذار، تضمین مشارکت همه گروه‌ها و میانجی‌گری در بحران‌های احتمالی است. شورای آشتی ملی باید مشروعیت خود را از مردم بگیرد و استقلالش از دولت و احزاب حاکم تضمین شود تا به ابزاری برای تحمیل اراده یک جریان خاص تبدیل نشود.در کنار آن، ایجاد کمیسیون‌های حقیقت‌یاب ضروری است. این کمیسیون‌ها به بررسی گذشته می‌پردازند: تبعیض‌های ساختاری، نقض حقوق بشر، فساد گسترده و خشونت‌های سیاسی. قربانیان می‌توانند روایت خود را ارائه دهند و جامعه به‌طور جمعی با گذشته روبه‌رو شود. هدف این کمیسیون‌ها نه مجازات فوری، بلکه بازسازی اعتماد عمومی و جلوگیری از تکرار فجایع گذشته است. با این حال، یافته‌های کمیسیون می‌توانند مبنای اقدامات قضایی نیز قرار گیرند. تجربه آفریقای جنوبی در این زمینه نمونه موفقی است که نشان داد بدون مواجهه با حقیقت، هیچ آشتی ملی واقعی شکل نمی‌گیرد.سیاست‌گذاری اقتصادی نیز باید در خدمت انسجام ملی قرار گیرد. برنامه‌های فوری برای کاهش نابرابری و فقر حیاتی هستند. دولت گذار باید منابع ملی را به سمت پروژه‌های اشتغال‌زا در مناطق محروم هدایت کند، یارانه‌های هدفمند برای اقشار آسیب‌پذیر در نظر بگیرد و خدمات عمومی مانند بهداشت و آموزش را در دسترس همگان قرار دهد. اگر مردم در همان ماه‌های نخست گذار تغییر ملموسی در زندگی خود ببینند، اعتمادشان به ساختار نوین تقویت خواهد شد. یکی دیگر از ابزارهای مؤثر، توزیع عادلانه قدرت در سطح محلی است. شوراهای محلی باید اختیارات واقعی داشته باشند تا بتوانند در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای نقش ایفا کنند. این شوراها می‌توانند بودجه‌های مشخصی را در اختیار داشته باشند و درباره پروژه‌های محلی تصمیم بگیرند. وقتی مردم حس کنند در اداره محل زندگی خود نقش دارند، تعلقشان به کل کشور نیز تقویت خواهد شد.برای مدیریت تنش‌های احتمالی، باید مکانیسم‌های گفت‌وگوی دائمی میان گروه‌های مختلف برقرار شود. نشست‌های منظم میان رهبران قومی، مذهبی، مدنی و سیاسی می‌تواند مانع از انباشته شدن شکاف‌ها شود. این نشست‌ها باید رسمی و ثبت‌شده باشند و نتایجشان در اختیار عموم قرار گیرد.رسانه‌ها در این فرآیند نقشی کلیدی دارند. در دوران گذار، رسانه‌های آزاد باید به میدان گفت‌وگو بدل شوند، نه ابزار نفرت‌پراکنی. تولید برنامه‌هایی که تاریخ و فرهنگ مشترک همه اقوام ایران را برجسته می‌کند، می‌تواند احساس همبستگی را تقویت کند. در عین حال، قوانین ضد نفرت‌پراکنی باید به‌طور جدی اجرا شود تا هیچ گروهی قربانی تبلیغات خصمانه نشود.نکته حیاتی دیگر، عدالت در امنیت است. نیروهای امنیتی و انتظامی باید بازسازی شوند تا به جای ابزار سرکوب، ابزار حفاظت برابر از همه شهروندان باشند. حضور نمایندگان اقلیت‌ها در این نیروها می‌تواند حس اعتماد را افزایش دهد. اگر مردم ببینند که نیروهای امنیتی صرفاً حافظ نظم و امنیت عمومی‌اند و نه ابزاری برای سرکوب یک گروه خاص، انسجام ملی تقویت خواهد شد.

انسجام ملی در دوران گذار پروژه‌ای کوتاه‌مدت نیست، بلکه نیازمند یک برنامه جامع بلندمدت است که از بازنویسی قانون اساسی تا بازسازی نهادهای عمومی را شامل شود. اما موفقیت آن وابسته به گام‌های فوری و ملموس است: شفافیت کامل، مشارکت واقعی همه گروه‌ها، جبران تبعیض‌های تاریخی، و سیاست‌های اقتصادی عادلانه. اگر این گام‌ها در همان سال‌های نخست برداشته شوند، اعتماد و همبستگی به‌تدریج نهادینه خواهد شد و گذار به سوی جمهوری مبتنی بر قانون و آزادی با کمترین هزینه اجتماعی پیش خواهد رفت. یکی از ستون‌های کلیدی در حفظ انسجام اجتماعی طی دوران گذار، سیاست‌های اقتصادی کوتاه‌مدت است که بتوانند در فاصله یک تا سه سال اثر ملموس بر زندگی شهروندان بگذارند. جامعه‌ای که در بحران معیشتی به‌سر می‌برد، به سختی می‌تواند به دموکراسی و نهادهای نوپا اعتماد کند. بنابراین دولت گذار باید اولویت نخست خود را بر تأمین حداقل‌های زندگی عادلانه برای همه اقشار بگذارد.**نخستین سیاست** فوری، کنترل قیمت کالاهای اساسی و تضمین امنیت غذایی است. در شرایط گذار، معمولاً اقتصاد دچار نوسان و بی‌ثباتی می‌شود. اگر قیمت نان، برنج، دارو و سوخت سر به فلک بکشد، هیچ پروژه سیاسی و فرهنگی نمی‌تواند اعتماد مردم را جلب کند. بنابراین لازم است صندوقی ویژه برای حمایت از کالاهای اساسی ایجاد شود که با درآمدهای نفتی، گازی یا مالیاتی تأمین گردد و به‌طور مستقیم صرف تثبیت قیمت مواد اولیه زندگی شود.**سیاست دوم،** برنامه اشتغال‌زایی اضطراری است. دولت می‌تواند با سرمایه‌گذاری سریع در پروژه‌های عمرانی کوچک و متوسط—مثل بازسازی مدارس، بیمارستان‌ها، راه‌های روستایی و شبکه‌های آب‌رسانی، صدها هزار فرصت شغلی ایجاد کند. این پروژه‌ها علاوه بر بهبود زیرساخت‌ها، به مردم نشان می‌دهند که دولت جدید بلافاصله برای بهبود زندگی‌شان اقدام کرده است.**سیاست سوم،** پرداخت نقدی هدفمند به اقشار آسیب‌پذیر است. بسیاری از خانواده‌ها در دوره گذار توانایی تأمین هزینه‌های اولیه زندگی را ندارند. پرداخت مستقیم و موقت یارانه نقدی یا کوپن الکترونیک برای خوراک و دارو می‌تواند از سقوط این خانواده‌ها به زیر خط فقر جلوگیری کند. البته این پرداخت‌ها باید شفاف، عادلانه و موقت باشد تا به رانت و فساد تازه‌ای منجر نشود.**سیاست چهارم،** تمرکز بر مناطق محروم و اقلیت‌نشین است. انسجام ملی تنها زمانی تحقق می‌یابد که مردم مناطق مرزی و اقلیت‌های قومی احساس کنند در اولویت توسعه قرار گرفته‌اند. دولت گذار باید بودجه ویژه‌ای برای استان‌هایی چون سیستان‌وبلوچستان، خوزستان، کردستان و هرمزگان اختصاص دهد تا خدمات عمومی در آن مناطق به سرعت ارتقا پیدا کند. این سیاست نه تنها عدالت اقتصادی، بلکه همبستگی سیاسی را نیز تقویت خواهد کرد.**سیاست پنجم،** حمایت از کارآفرینی و کسب‌وکارهای کوچک است. بسیاری از مشاغل خرد در دوران بحران آسیب می‌بینند. دولت می‌تواند با اعطای وام‌های خرد، معافیت‌های مالیاتی کوتاه‌مدت، و آموزش مهارت‌های کارآفرینی، از فروپاشی این مشاغل جلوگیری کند. کسب‌وکارهای کوچک ستون فقرات اقتصاد محلی‌اند و حفظ آن‌ها برای ثبات اجتماعی حیاتی است.**سیاست ششم،** بازسازی فوری خدمات بهداشت و درمان است. هیچ چیز بیشتر از فروپاشی نظام درمانی اعتماد مردم را از بین نمی‌برد. دولت گذار باید اولویت را به تأمین داروهای اساسی، بازسازی بیمارستان‌های فرسوده و تأمین حقوق و مزایای کادر درمان بدهد. دسترسی برابر به خدمات درمانی یکی از مهم‌ترین نشانه‌های عدالت اجتماعی در چشم مردم است.**سیاست هفتم،** شفافیت کامل در هزینه‌کرد منابع عمومی است. حتی اگر دولت گذار بهترین برنامه‌های اقتصادی را داشته باشد، اما مردم ندانند

پول‌ها کجا می‌رود، اعتماد شکل نخواهد گرفت. انتشار آنلاین و روزانه دخل و خرج دولت، اعلام عمومی قراردادهای دولتی و گزارش ماهانه به مردم می‌تواند این اعتماد را تقویت کند.این سیاست‌های کوتاه‌مدت باید با چشم‌انداز بلندمدت توسعه پایدار پیوند بخورد. هدف از اقدامات فوری تنها آرام‌کردن جامعه نیست، بلکه فراهم کردن زیرساخت‌های اعتماد و انسجام برای ادامه مسیر دموکراسی است. مردمی که در سه سال اول گذار ببینند زندگی‌شان کمی بهبود یافته، راحت‌تر حاضر می‌شوند هزینه‌های اصلاحات بلندمدت را تحمل کنند و از ساختار جدید حمایت کنند. یکی از عناصر اساسی برای حفظ انسجام اجتماعی در دوره گذار، نهادهای مدنی و شوراهای مردمی هستند. دولت هرچقدر هم که بخواهد شفاف و پاسخ‌گو باشد، بدون مشارکت مستقیم شهروندان نمی‌تواند اعتماد عمومی را بازسازی کند. نهادهای مدنی به‌عنوان پل میان جامعه و حکومت، نقشی حیاتی در جلوگیری از شکاف‌ها و درگیری‌ها ایفا می‌کنند.شوراهای مردمی باید در سه سطح عمل کنند: محلی، منطقه‌ای و ملی. در سطح محلی، شوراهای روستا، محله یا شهر می‌توانند بستر گفت‌وگوی مستقیم میان مردم و مسئولان باشند. این شوراها باید اختیار واقعی داشته باشند تا درباره بخشی از بودجه محلی و پروژه‌های عمرانی تصمیم بگیرند. وقتی یک روستا یا محله خودش در انتخاب پروژه‌ها دخالت کند، احساس مالکیت و تعلق اجتماعی افزایش می‌یابد و از بی‌اعتمادی به دولت مرکزی کاسته می‌شود.در سطح منطقه‌ای، شوراهای استانی می‌توانند نمایندگان اقوام، مذاهب، گروه‌های شغلی و مدنی را گرد هم آورند. این شوراها نقشی مشورتی و نظارتی بر استانداران و مدیران استانی خواهند داشت و می‌توانند مطالبات خاص منطقه خود را به سطح ملی منتقل کنند. چنین شورایی به‌ویژه در استان‌های متکثر و مرزی حیاتی است، زیرا احساس مشارکت سیاسی و امنیت اجتماعی را تقویت می‌کند.در سطح ملی، ایجاد شورای آشتی ملی یا نهادی مشابه می‌تواند صداهای مختلف را گرد هم آورد. این شورا می‌تواند از نمایندگان اقلیت‌ها، رهبران دینی، فعالان مدنی، اتحادیه‌های صنفی و احزاب تشکیل شود و وظیفه‌اش مدیریت تنش‌های کلان، میانجی‌گری در بحران‌ها و نظارت بر دولت گذار باشد. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که چنین شوراهایی می‌توانند از لغزش گذار به سمت خشونت یا اقتدارگرایی جلوگیری کنند.علاوه بر شوراها، سازمان‌های غیردولتی (NGOها) نقشی کلیدی دارند. این سازمان‌ها می‌توانند در حوزه‌های گوناگون فعالیت کنند: دفاع از حقوق زنان، حمایت از کودکان، حفاظت از محیط زیست، نظارت بر حقوق بشر، و حتی کمک به اجرای پروژه‌های آموزشی و بهداشتی. دولت گذار باید فضای آزادی برای فعالیت این نهادها فراهم کند، از آن‌ها حمایت مالی و قانونی کند، و در تصمیم‌گیری‌های کلان از مشورتشان استفاده نماید.نهادهای مدنی به‌ویژه در حوزه گزارش‌دهی و نظارت اجتماعی مهم‌اند. اگر رسانه‌ها و نهادهای مدنی امکان افشای فساد، تبعیض یا سوءمدیریت را داشته باشند، انسجام اجتماعی تقویت می‌شود، زیرا مردم باور می‌کنند سازوکارهای اصلاحی در درون جامعه وجود دارد. در مقابل، سرکوب این نهادها باعث گسترش بی‌اعتمادی و افزایش شکاف‌های اجتماعی خواهد شد.نکته دیگر، ارتباط نهادهای مدنی با جامعه جهانی است. در دوران گذار، همکاری با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، محیط زیست و توسعه می‌تواند منابع فکری و مالی تازه‌ای در اختیار کشور قرار دهد. همچنین این ارتباط پیام مثبتی به جامعه داخلی می‌فرستد که مسیر گذار تحت نظارت و حمایت جهانی قرار دارد و احتمال بازگشت به دیکتاتوری کمتر است.به بیان دیگر، شوراهای مردمی و نهادهای مدنی به‌مثابه ستون‌های مکمل دولت عمل می‌کنند. دولت گذار

به‌تنهایی نمی‌تواند بار سنگین بازسازی اعتماد و انسجام را بر دوش بکشد. این نهادهای اجتماعی هستند که اعتماد از پایین به بالا را بازسازی می‌کنند، صداهای متنوع جامعه را در سیاست‌گذاری می‌گنجانند و مانع از تبدیل اختلاف‌ها به بحران می‌شوند. رسانه‌ها و آزادی بیان در دوران گذار ستون فقرات انسجام اجتماعی‌اند. جامعه‌ای که به‌تازگی از یک نظام بسته عبور می‌کند، تشنه بیان آزاد و شنیدن روایت‌های گوناگون است. اما همین آزادی، اگر بدون سیاست‌گذاری درست مدیریت نشود، می‌تواند به میدان نفرت‌پراکنی، شایعه‌سازی و قطبی‌سازی خطرناک بدل شود. بنابراین، رسانه‌ها باید هم آزاد باشند و هم مسئول.**نخستین اصل**، رفع سانسور کامل است. مردم باید بتوانند آزادانه اخبار و تحلیل‌های مختلف را بخوانند و نظر خود را بیان کنند. اما رفع سانسور به معنای نبود مقررات نیست؛ بلکه باید خطوط قرمز روشنی برای جلوگیری از نفرت‌پراکنی قومی، مذهبی یا جنسیتی وجود داشته باشد. این خطوط قرمز نباید دست دولت باشد، بلکه باید توسط نهادهای مستقل رسانه‌ای و قضایی تعریف و نظارت شوند.**دومین اصل،** تکثر رسانه‌ای است. رسانه ملی باید بازطراحی شود و به جای بلندگوی یک حکومت یا حزب، به سکویی برای همه جریان‌ها تبدیل شود. شبکه‌های تلویزیونی، رادیویی و اینترنتی خصوصی نیز باید مجوز فعالیت بگیرند تا هیچ صدایی در انحصار قرار نگیرد. در چنین فضایی، همه اقشار جامعه خود را در رسانه‌ها بازتاب‌یافته می‌بینند و این بازتاب اعتماد و انسجام می‌آورد.**سومین اصل،** شفافیت و آموزش رسانه‌ای است. رسانه‌ها باید نقش آموزشی داشته باشند و به مردم نشان دهند که چگونه می‌توانند اطلاعات درست را از نادرست تشخیص دهند. در دورانی که شایعات و اخبار جعلی به‌سرعت پخش می‌شوند، آموزش سواد رسانه‌ای به اندازه تأمین غذا و دارو اهمیت دارد. این آموزش می‌تواند از طریق مدارس، شبکه‌های اجتماعی و برنامه‌های عمومی انجام شود.**چهارمین اصل،** دسترسی برابر همه گروه‌ها به رسانه‌ها است. اقلیت‌ها، زنان، کارگران، کشاورزان و حتی مخالفان دولت باید فرصت حضور در رسانه‌ها را داشته باشند. وقتی مردم ببینند همه صداها شنیده می‌شود، احساس مشارکت ملی تقویت می‌شود. در غیر این صورت، گروه‌های حذف‌شده به سمت رسانه‌های خارج از مرز و گفتمان‌های تندرو کشیده می‌شوند.**پنجمین اصل،** حمایت از روزنامه‌نگاری تحقیقی است. رسانه‌ها باید بتوانند پرونده‌های فساد، تبعیض و سوءمدیریت را افشا کنند. در جمهوری نوین، روزنامه‌نگار نباید به خاطر افشای حقیقت تحت تعقیب یا تهدید قرار گیرد. در عوض، باید قانونی وجود داشته باشد که افشاگران فساد و خبرنگاران تحقیقی را حمایت کند. این کار هم اعتماد عمومی را تقویت می‌کند و هم دولت‌ها را از لغزش به سمت فساد بازمی‌دارد.**ششمین اصل،** رسانه به‌عنوان ابزار آشتی و گفت‌وگو است. برنامه‌های گفت‌وگو محور که رهبران قومی، مذهبی و سیاسی را دور یک میز می‌نشاند و درباره مسائل حساس بحث می‌کند، می‌تواند شکاف‌ها را به فرصتی برای یادگیری و تفاهم بدل کند. رسانه‌ها باید آینه‌ای باشند که تنوع جامعه را نشان دهند، نه ماشینی برای بازتولید کلیشه‌ها و دشمن‌سازی.**هفتمین اصل،** استقلال اقتصادی رسانه‌ها است. رسانه‌هایی که وابسته به دولت یا قدرت‌های خارجی باشند، استقلال واقعی ندارند. برای همین، باید مدل‌های مالی متنوع ایجاد شود: از تبلیغات شفاف و کمک‌های مردمی گرفته تا بودجه‌های حمایتی دولت که بر اساس معیارهای عادلانه و بدون دخالت سیاسی توزیع شود. استقلال مالی شرط استقلال حرفه‌ای است.آزادی رسانه و بیان در دوران گذار، مانند تیغ دو لبه است: اگر درست مدیریت شود، می‌تواند انسجام ملی و اعتماد عمومی را بازسازی کند؛ اگر رها و بی‌برنامه باشد، می‌تواند جامعه را قطبی و بی‌ثبات کند.

نقش دین در جامعه ایران تاریخی طولانی و پیچیده دارد. در طول قرن‌ها، دین نه تنها عامل انسجام اجتماعی بوده، بلکه بارها به ابزار قدرت سیاسی نیز تبدیل شده است. تجربه حکمرانی مذهبی در دهه‌های اخیر نشان داده که وقتی دین به ابزار قدرت دولتی بدل شود، هم اعتبار اخلاقی خود را از دست می‌دهد و هم به منبعی برای تبعیض، سرکوب و فساد تبدیل می‌گردد. بنابراین در یک جمهوری نوین مبتنی بر حکومت قانون و لائیسیته، جایگاه دین باید بازتعریف شود: نه حذف از عرصه اجتماعی، بلکه جدایی روشن از دولت و حفظ استقلال نهادهای دینی در حوزه عمومی.نخستین اصل، **جدایی دین از حکومت** است. دین یک امر اعتقادی، شخصی و اجتماعی است، اما دولت نهادی است که باید با قوانین عرفی و قابل‌بررسی اداره شود. اگر قوانین کشور بر پایه یک مذهب خاص نوشته شود، شهروندانی که به آن مذهب تعلق ندارند به حاشیه رانده می‌شوند و اصل برابری نقض می‌شود. قانون باید بر اساس حقوق بشر و اصول شهروندی تدوین شود، نه بر اساس تفاسیر مذهبی.دومین اصل، **آزادی کامل اعتقاد و عبادت** است. هر فرد باید آزاد باشد که دین داشته باشد یا نداشته باشد، و بتواند مراسم دینی خود را آزادانه برگزار کند، بدون ترس از تبعیض یا سرکوب. این آزادی شامل حق ساختن عبادتگاه، آموزش باورهای دینی و انتشار آن‌ها نیز می‌شود، البته در چارچوب قوانین عمومی و بدون تحریک به نفرت و خشونت.سومین اصل، **مشارکت نهادهای دینی در عرصه عمومی به‌عنوان بخشی از جامعه مدنی** است. روحانیون، متولیان دینی و سازمان‌های مذهبی می‌توانند در قالب انجمن‌ها و نهادهای مدنی فعالیت کنند: در حوزه‌های خیریه، آموزش، اخلاق اجتماعی و حتی نقد سیاست‌های عمومی. اما این مشارکت باید همانند هر نهاد مدنی دیگری باشد؛ بدون امتیاز ویژه و بدون حق تحمیل باورهای خود بر کل جامعه.چهارمین اصل، **شفافیت مالی نهادهای دینی** است. در جمهوری نوین، هیچ نهاد مذهبی نباید از نظارت عمومی و مالیاتی معاف باشد. نهادهای دینی اگر فعالیت اقتصادی یا مالی دارند، باید مانند هر نهاد دیگر حساب‌هایشان شفاف باشد. این شفافیت نه برای محدود کردن دین، بلکه برای جلوگیری از تبدیل شدن آن به ابزار فساد و انحصار است.پنجمین اصل، **نقش دین در اخلاق اجتماعی و همبستگی** است. جدایی دین و دولت به معنای حذف ارزش‌های اخلاقی دینی از جامعه نیست. بسیاری از آموزه‌های دینی مانند صداقت، عدالت، کمک به نیازمندان و همبستگی اجتماعی می‌توانند به تقویت انسجام جامعه کمک کنند. نهادهای دینی می‌توانند این ارزش‌ها را ترویج دهند، اما نه از جایگاه قدرت سیاسی، بلکه از جایگاه اخلاقی و فرهنگی.ششمین اصل، **حمایت برابر از همه مذاهب و باورها** است. دولت نباید تنها یک دین یا مذهب را به رسمیت بشناسد. همه ادیان و باورها از اسلام و مسیحیت تا یهودیت، زرتشتی‌گری، بهایی و حتی بی‌دینی؛ باید در عرصه عمومی فرصت برابر برای بیان و فعالیت داشته باشند. این برابری به معنای مشارکت برابر در رسانه‌ها، آموزش و حقوق شهروندی است.هفتمین اصل، **جلوگیری از سوءاستفاده سیاسی از دین** است. تجربه نشان داده که وقتی دین وارد سیاست می‌شود، بیشتر به خدمت منافع قدرت در می‌آید تا ارزش‌های معنوی. جمهوری نوین باید قوانینی داشته باشد که مانع استفاده تبلیغاتی از دین در انتخابات، قانون‌گذاری یا تصمیمات دولتی شود. دین می‌تواند در عرصه اخلاقی جامعه اثرگذار باشد، اما نباید به ابزار مشروعیت‌بخشی برای سیاست‌مداران تبدیل گردد.بنابراین، نهاد دین در عرصه عمومی جایگاهی مهم اما محدود دارد: مهم، زیرا بخش بزرگی از جامعه همچنان دین‌باور است و ارزش‌های دینی می‌تواند الهام‌بخش همبستگی و اخلاق باشد؛ محدود، زیرا دخالت مستقیم در دولت و قانون‌گذاری تنها به فساد دین و

سیاست هر دو منجر خواهد شد. تنها در چارچوب لائیسیته مثبت، یعنی تضمین آزادی دین همراه با جدایی کامل از حکومت—می‌توان به توازن سالم میان ایمان دینی و شهروندی مدرن رسید. نهادهای دینی در جامعه ایران از دیرباز نقش پررنگی در حوزه‌های اجتماعی داشته‌اند: از اداره مدارس سنتی و کتابخانه‌ها گرفته تا ساختن بیمارستان، یتیم‌خانه و مراکز خیریه. این نقش اجتماعی در ذات خود مثبت است و می‌تواند به رفاه عمومی کمک کند، اما زمانی مشکل‌ساز می‌شود که فعالیت‌های دینی بدون شفافیت و بدون نظارت عمومی انجام شوند و به جای خدمت اجتماعی، به ابزاری برای نفوذ سیاسی یا انباشت ثروت بدل گردند. در جمهوری نوین، این فعالیت‌ها باید به رسمیت شناخته شوند، اما در قالب جامعه مدنی شفاف و پاسخ‌گو.در حوزه آموزش، نهادهای دینی می‌توانند همچنان مدارس یا مراکز آموزشی داشته باشند، اما با دو شرط اساسی: نخست، رعایت کامل برنامه درسی ملی که بر پایه علوم مدرن و حقوق بشر طراحی شده است؛ دوم، ممنوعیت تحمیل عقاید مذهبی به دانش‌آموزان. آموزش دینی باید اختیاری باشد، نه اجباری. این یعنی یک مدرسه مذهبی می‌تواند در کنار دروس عمومی، کلاس‌هایی برای آموزش متون دینی ارائه دهد، اما هیچ دانش‌آموزی نباید به دلیل باور متفاوت، محروم یا تحقیر شود.در حوزه بهداشت و درمان، نهادهای دینی در تاریخ ایران بارها بیمارستان‌ها و درمانگاه‌هایی ساخته‌اند. این تجربه می‌تواند ادامه پیدا کند، اما با شفافیت مالی و رعایت استانداردهای علمی. هیچ مرکز درمانی نباید به بهانه وابستگی دینی، از نظارت وزارت بهداشت یا قوانین پزشکی معاف باشد. علاوه بر این، کمک‌های خیریه مذهبی باید در سامانه‌ای شفاف ثبت شود تا اطمینان حاصل گردد که منابع جمع‌آوری‌شده واقعاً صرف بیماران و نیازمندان می‌شوند.در حوزه خدمات اجتماعی، مثل کمک به فقرا، سرپرستی یتیمان و حمایت از سالمندان، نهادهای دینی می‌توانند همچنان فعال باشند، اما نباید این فعالیت‌ها به ابزار تبلیغ مذهبی یا کسب نفوذ سیاسی تبدیل شود. برای نمونه، یک مؤسسه خیریه دینی حق دارد از منابع خود برای کمک به فقرا استفاده کند، اما نباید دریافت کمک مشروط به حضور در مراسم مذهبی یا تغییر باور فرد باشد. خدمات اجتماعی باید بدون تبعیض ارائه شوند.از سوی دیگر، نهاد دین می‌تواند نقشی مثبت در تقویت اخلاق اجتماعی داشته باشد. برای مثال، ترویج فرهنگ صداقت در کسب‌وکار، کمک به نیازمندان، احترام به حقوق دیگران و حفاظت از طبیعت می‌توانند از آموزه‌های دینی الهام بگیرند. اما شرط آن است که این ارزش‌ها نه از راه اجبار حکومتی، بلکه از طریق گفت‌وگوی آزاد و مشارکت داوطلبانه در عرصه عمومی منتقل شوند.نکته حیاتی دیگر، جلوگیری از انحصار مذهبی در حوزه‌های اجتماعی است. همان‌گونه که نهادهای اسلامی می‌توانند در عرصه عمومی فعالیت کنند، نهادهای مسیحی، یهودی، زرتشتی، بهایی و حتی نهادهای غیرمذهبی نیز باید فرصت برابر داشته باشند. این برابری باعث می‌شود عرصه عمومی واقعاً متنوع و فراگیر باشد و هیچ شهروندی احساس نکند که برای دریافت خدمات یا مشارکت اجتماعی باید به یک دین خاص وابسته شود.در نهایت، مشارکت نهادهای دینی در عرصه عمومی باید بر پایه این اصل باشد: دین می‌تواند منبع الهام و خدمت اجتماعی باشد، اما نه ابزار قدرت سیاسی. جمهوری نوین اگر بتواند این تعادل را برقرار کند، هم از ظرفیت عظیم معنوی و اجتماعی نهادهای دینی بهره خواهد برد، و هم جلوی تکرار تجربه تلخ حکومت دینی و سوءاستفاده از ایمان مردم گرفته خواهد شد. برای اینکه رابطه دین و عرصه عمومی در چارچوب یک جمهوری لائیک و دموکراتیک به شکل سالم و پایدار تعریف شود، نیاز به سازوکارهای قانونی و نهادی روشن وجود دارد. این

سازوکارها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که هم آزادی دینی به‌طور کامل تضمین گردد و هم از ورود دوباره دین به قدرت سیاسی جلوگیری شود.اولین راهکار، **اصل لائیسیته در قانون اساسی** است. قانون اساسی باید به صراحت اعلام کند که دولت نه بر اساس دین خاصی مشروعیت دارد و نه هیچ مذهبی جایگاه رسمی در قانون‌گذاری یا سیاست‌گذاری دارد. این اصل باید غیرقابل تغییر باشد تا هیچ جریان سیاسی نتواند با فشار اکثریت، دین را دوباره به ابزار حکمرانی بدل کند.راهکار دوم، **تفکیک کامل نهادهای دینی و دولتی** است. هیچ مقام مذهبی نباید به‌طور خودکار در نهادهای حکومتی جایگاهی داشته باشد. اگر روحانی یا متولی مذهبی می‌خواهد وارد سیاست شود، باید مانند هر شهروند دیگری از مسیر انتخابات و بدون امتیاز ویژه عمل کند. همچنین، دولت نباید در انتخاب رهبران مذهبی یا مدیریت نهادهای دینی دخالت کند؛ استقلال دینی باید محترم شمرده شود.راهکار سوم، **قانون شفافیت مالی نهادهای دینی** است. هرگونه فعالیت اقتصادی یا مالی نهادهای مذهبی باید تحت همان قوانین مالیاتی و حسابرسی باشد که برای سایر نهادهای مدنی و اقتصادی اعمال می‌شود. این قانون باید مانع از آن شود که نهادهای دینی با استفاده از معافیت‌های مالی یا بودجه‌های پنهان به قدرت اقتصادی انحصاری بدل شوند.راهکار چهارم، **قانون منع استفاده ابزاری از دین در سیاست** است. تبلیغات انتخاباتی نباید بر اساس باورهای مذهبی تنظیم شود و هیچ حزب یا نامزدی نباید با شعارهای مذهبی یا با حمایت مستقیم نهادهای دینی در رقابت‌های سیاسی حضور یابد. این قانون باید با ضمانت اجرایی قوی همراه باشد تا هرگونه تلاش برای مشروعیت‌بخشی سیاسی از طریق دین فوراً متوقف شود.راهکار پنجم، **تضمین برابری همه ادیان و باورها در عرصه عمومی** است. هیچ دینی نباید «رسمی‌تر» یا «قانونی‌تر» از دیگری تلقی شود. دولت باید در برابر همه ادیان و بی‌دینی بی‌طرف باشد. برای مثال، اگر به یک نهاد مذهبی مجوز برگزاری مراسم در یک مکان عمومی داده می‌شود، نهاد مذهبی دیگر یا حتی گروه‌های سکولار نیز باید فرصت مشابهی داشته باشند.راهکار ششم، **نهاد مستقل نظارت بر آزادی دین و وجدان** است. این نهاد می‌تواند بخشی از کمیسیون حقوق بشر یا دیوان عالی کشور باشد و وظیفه‌اش رسیدگی به شکایات در مورد تبعیض مذهبی و نقض آزادی‌های دینی باشد. شهروندان باید مطمئن باشند که اگر به دلیل باور یا بی‌باوری‌شان مورد تبعیض قرار گرفتند، نهادی مستقل از دولت برای دفاع از حقوقشان وجود دارد.راهکار هفتم، **آموزش عمومی درباره جدایی دین و سیاست** است. بسیاری از شهروندان ممکن است تصور کنند جدایی دین از دولت به معنای حذف یا دشمنی با دین است. باید از طریق رسانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها آموزش داده شود که لائیسیته نه ضد دین، بلکه ضامن آزادی همه ادیان است. این آموزش کمک می‌کند تا جامعه به تدریج به این مدل اعتماد کند و آن را بخشی از هویت جمعی خود بداند.با چنین سازوکارهایی، جمهوری نوین می‌تواند به تعادلی برسد که هم ایمان دینی مردم آزادانه شکوفا شود و هم دولت و قانون‌گذاری بر پایه اصول شهروندی برابر اداره شود. دین در عرصه عمومی همچنان می‌تواند الهام‌بخش اخلاق، همبستگی و خدمت اجتماعی باشد، اما دیگر هرگز ابزار سرکوب، تبعیض یا مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی نخواهد بود.

۴۵. حکمرانی زیستی (Biopolitics)

مفهوم حکمرانی زیستی یا همان biopolitics به معنای مدیریت زندگی جمعی انسان‌ها توسط دولت‌هاست؛ یعنی شیوه‌ای که قدرت سیاسی نه فقط بر سرزمین یا منابع، بلکه بر بدن، سلامت، زاد و ولد، تغذیه، سبک زندگی و حتی مرگ افراد اعمال می‌شود. در دنیای مدرن، دولت‌ها از طریق سیاست‌های بهداشت عمومی، کنترل بیماری‌ها، واکسیناسیون، سیاست‌های جمعیتی، استانداردهای تغذیه، ورزش و حتی سبک زندگی، به شکلی گسترده بر حیات زیستی مردم دخالت می‌کنند. پرسش کلیدی این است: در یک جمهوری دموکراتیک و قانون‌مدار، این دخالت‌ها باید چگونه تنظیم شوند تا هم سلامت عمومی تضمین گردد و هم آزادی فردی پایمال نشود؟

نخستین محور حکمرانی زیستی، **سلامت عمومی** است. دولت وظیفه دارد از طریق سیاست‌های پیشگیرانه، نظام درمانی عادلانه و مراقبت همگانی، سلامت شهروندان را تضمین کند. این شامل واکسیناسیون همگانی، نظارت بر کیفیت آب و غذا، استانداردهای محیط زیست و کنترل بیماری‌های واگیردار است. در عین حال، این اقدامات باید با شفافیت کامل و احترام به حقوق فردی همراه باشند. برای مثال، واکسیناسیون می‌تواند اجباری باشد، اما همواره باید بر اساس دلایل علمی و در چارچوب اطلاع‌رسانی شفاف صورت گیرد، نه با اجبار کورکورانه و سرکوب مخالفت‌ها.دومین محور، **سیاست‌های جمعیتی و زاد و ولد** است. در بسیاری از کشورها دولت‌ها با تشویق یا محدود کردن باروری، ترکیب جمعیتی را تغییر داده‌اند. این سیاست‌ها اغلب با نقض آزادی‌های فردی همراه بوده‌اند. جمهوری نوین باید از هرگونه اجبار در این زمینه پرهیز کند. سیاست درست آن است که خانواده‌ها آزاد باشند درباره تعداد فرزندان خود تصمیم بگیرند، در حالی که دولت وظیفه دارد امکانات آموزش، بهداشت باروری و حمایت اجتماعی را فراهم کند تا این انتخاب‌ها آگاهانه و عادلانه باشند.سومین محور، **بدن و سبک زندگی شهروندان** است. در حکمرانی زیستی اقتدارگرا، دولت‌ها حتی درباره پوشش، روابط شخصی، یا عادات غذایی مردم تصمیم می‌گیرند. این دخالت‌ها نمونه بارز نقض آزادی‌های فردی‌اند. در جمهوری نوین، دولت نمی‌تواند به شهروندان بگوید چه بپوشند یا چگونه زندگی کنند. نقش دولت تنها باید محدود به اطلاع‌رسانی، آموزش عمومی و ایجاد شرایط سالم باشد، مثلاً از طریق ترویج ورزش همگانی، نظارت بر سلامت محصولات غذایی، و محدود کردن مصرف مواد مضر (مانند دخانیات یا الکل در سنین پایین).چهارمین محور، **مدیریت بحران‌های زیستی** است: بیماری‌های فراگیر، بلایای طبیعی، تغییرات اقلیمی یا فجایع زیست‌محیطی. در این شرایط، دولت ناگزیر است تصمیم‌هایی بگیرد که مستقیماً بر زندگی مردم اثر می‌گذارد، مانند قرنطینه یا محدودیت‌های رفت‌وآمد. چالش اینجاست که چنین اقدامات اضطراری باید موقتی، شفاف و تحت نظارت پارلمان باشند تا بهانه‌ای برای تثبیت اقتدارگرایی نشوند. تجربه دنیا در دوران همه‌گیری کرونا نشان داد که چگونه برخی دولت‌ها با توجیه بهداشت عمومی، آزادی‌های سیاسی را محدود کردند. جمهوری نوین باید از این تجربه بیاموزد و سازوکاری طراحی کند که هرگونه محدودیت اضطراری با رأی پارلمان و برای مدت معین اعمال شود.پنجمین محور، **عدالت زیستی** است. در بسیاری کشورها، دسترسی به خدمات بهداشتی، دارو یا تغذیه سالم تابع موقعیت اقتصادی است. نتیجه آن شکاف زیستی میان فقیر و غنی است؛ به‌گونه‌ای که فقرا عمر کوتاه‌تر و بیماری‌های بیشتری دارند. جمهوری نوین باید سیاستی اتخاذ کند که دسترسی به خدمات پایه بهداشتی و تغذیه سالم برای همه تضمین شود. بهداشت و سلامت نباید کالایی لوکس باشد، بلکه باید بخشی از حقوق بنیادین شهروندی محسوب گردد.ششمین محور، **فناوری‌های**

نوین زیستی است: از ژنتیک و کلونینگ گرفته تا هوش مصنوعی در پزشکی. این حوزه‌ها فرصت‌های عظیم و در عین حال تهدیدهای اخلاقی بزرگی دارند. جمهوری نوین باید نهادهای اخلاق زیستی (bioethics) را ایجاد کند تا این فناوری‌ها تحت نظارت دقیق، در خدمت رفاه عمومی باشند و نه به ابزار تبعیض یا کنترل تبدیل شوند. برای مثال، دسترسی به درمان‌های ژنتیکی نباید محدود به ثروتمندان باشد، یا داده‌های زیستی شهروندان نباید بدون رضایت آنان مورد استفاده دولت یا شرکت‌ها قرار گیرد.حکمرانی زیستی در یک جمهوری قانون‌مدار به معنای مدیریت هوشمند زندگی جمعی با حفظ آزادی فردی است. دولت باید ضامن سلامت، امنیت زیستی و عدالت در دسترسی باشد، اما هم‌زمان باید از هرگونه کنترل اجباری بر بدن و سبک زندگی شهروندان بپرهیزد. در چنین مدلی، بدن و زندگی شهروند نه دارایی دولت، بلکه بخشی از حقوق بنیادین اوست که دولت موظف به حفاظت از آن است، نه دخالت در آن. یکی از ابعاد مهم حکمرانی زیستی در قرن بیست‌ویکم، پیوند آن با بحران‌های اقلیمی و زیست‌محیطی است. تغییرات آب‌وهوایی، کمبود منابع طبیعی و جابه‌جایی‌های اجباری جمعیت، دولت‌ها را ناگزیر کرده است تا به شکل مستقیم بر زندگی زیستی مردم مداخله کنند. این مداخلات اگر بدون چارچوب دموکراتیک انجام شوند، به آسانی می‌توانند به ابزار کنترل اقتدارگرایانه بدل شوند؛ اما اگر در بستر حکومت قانون و حقوق برابر طراحی گردند، می‌توانند به افزایش تاب‌آوری جامعه کمک کنند.یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها، **بحران آب** است. در کشورهایی مانند ایران که با خشکسالی‌های گسترده روبه‌رو هستند، دسترسی به آب آشامیدنی سالم به مسئله‌ای حیاتی و سیاسی تبدیل شده است. حکمرانی زیستی در این حوزه یعنی مدیریت دقیق منابع آب به‌گونه‌ای که هیچ شهروندی از حق بنیادین خود برای دسترسی به آب محروم نشود. این به معنای بازطراحی الگوی مصرف، جلوگیری از کشاورزی پرمصرف و اولویت دادن به تأمین آب شرب بر کشاورزی و صنعت است. سیاست‌گذاری آب نباید در پشت درهای بسته انجام شود، بلکه باید در سطح ملی و با مشارکت جوامع محلی تدوین گردد.بحران دوم، **مهاجرت‌های اقلیمی** است. تغییرات آب‌وهوایی و نابودی منابع طبیعی موجب می‌شود میلیون‌ها نفر مجبور به ترک خانه‌های خود شوند. در ایران، فرونشست زمین، بیابان‌زایی و خشک‌شدن رودخانه‌ها و تالاب‌ها همین حالا باعث مهاجرت‌های داخلی شده است. حکمرانی زیستی در این زمینه یعنی طراحی سیاست‌هایی که از مهاجران اقلیمی حمایت کنند: ایجاد زیرساخت‌های سکونت جدید، تضمین دسترسی آنان به خدمات بهداشتی و آموزشی، و جلوگیری از حاشیه‌نشینی و محرومیت مضاعف.بحران سوم، **آلودگی هوا و محیط زیست** است. کیفیت هوا و خاک مستقیماً بر سلامت بدن شهروندان اثر می‌گذارد. دولت‌ها با سیاست‌های زیست‌محیطی در واقع بر زیست مردم حکمرانی می‌کنند: با تعیین استاندارد خودروها، کنترل صنایع آلاینده و گسترش حمل‌ونقل عمومی. در جمهوری نوین، این سیاست‌ها باید بر اساس حق شهروندان به محیط سالم تدوین شوند. هیچ فرد یا شرکتی نباید حق داشته باشد با آلوده کردن هوا و آب، سلامت دیگران را به خطر اندازد.بحران چهارم، **تغییرات در الگوی بیماری‌ها بر اثر گرمایش زمین** است. افزایش دما و تغییر اقلیم، گسترش بیماری‌های واگیردار جدید را محتمل‌تر می‌کند. دولت باید نظام مراقبت زیستی و بهداشت عمومی را تقویت کند، از شبکه‌های پایش بیماری‌ها گرفته تا آمادگی برای واکنش سریع در برابر همه‌گیری‌های آینده. تجربه کرونا نشان داد که آماده‌نبودن دولت‌ها چگونه می‌تواند به بحران انسانی و اقتصادی بدل شود.

بعد دیگر حکمرانی زیستی در شرایط اقلیمی، عدالت اقلیمی است. بحران‌های زیست‌محیطی همه را به یک اندازه تحت تأثیر قرار نمی‌دهند. گروه‌های فقیرتر و حاشیه‌نشین معمولاً بیشترین آسیب را می‌بینند، زیرا خانه‌هایشان در مناطق ناایمن است، به منابع پایدار دسترسی ندارند و توانایی مهاجرت یا جبران خسارت ندارند. بنابراین دولت باید سیاست‌هایی اتخاذ کند که به‌طور خاص از این گروه‌ها حمایت کند؛ مثلاً با بیمه‌های اقلیمی، کمک‌های فوری یا پروژه‌های توسعه‌ای در مناطق آسیب‌پذیر.در نهایت، حکمرانی زیستی در بستر بحران اقلیمی یعنی این‌که دولت نه تنها بر بدن شهروندان، بلکه بر رابطه آنان با طبیعت نیز اثرگذار می‌شود. جمهوری نوین باید این حکمرانی را نه بر اساس کنترل اقتدارگرایانه، بلکه بر اساس حقوق بنیادین زیستی بنا کند: حق آب، حق هوای پاک، حق سکونت امن و حق دسترسی به منابع طبیعی برای همه. این حقوق باید در قانون اساسی به رسمیت شناخته شوند تا دولت‌ها موظف باشند آن‌ها را در اولویت سیاست‌گذاری قرار دهند. یکی از حساس‌ترین عرصه‌های حکمرانی زیستی در قرن جدید، فناوری‌های نوین پزشکی و زیستی است؛ حوزه‌ای که هم فرصت‌های عظیمی برای ارتقای سلامت و طول عمر انسان دارد، و هم خطرهای بزرگی برای آزادی و کرامت فردی ایجاد می‌کند. اگر این فناوری‌ها بدون چارچوب اخلاقی و حقوقی به کار گرفته شوند، به‌راحتی می‌توانند به ابزار تبعیض، کنترل جمعیت و حتی دستکاری هویت انسان بدل شوند.نخستین عرصه، **ژنتیک و اصلاح نژادی** است. امروز فناوری‌هایی مانند مهندسی ژن (CRISPR) این امکان را فراهم کرده‌اند که بیماری‌های ژنتیکی درمان شوند یا حتی ویژگی‌های زیستی نوزادان تغییر داده شود. این پیشرفت علمی در عین حال پرسش‌های مهمی را ایجاد می‌کند: آیا دولت حق دارد بر انتخاب وللدین در این زمینه نظارت کند؟ آیا امکان دارد خانواده‌های ثروتمند با استفاده از این فناوری، فرزندان «برتر» داشته باشند و شکاف زیستی جدیدی در جامعه ایجاد شود؟ جمهوری نوین باید نهادی مستقل برای اخلاق زیستی ایجاد کند که چارچوب استفاده از این فناوری‌ها را تعیین کند: مجاز برای درمان بیماری‌ها، اما ممنوع برای دستکاری‌های تبعیض‌آمیز یا غیرضروری.دومین عرصه، **بانک‌های اطلاعات زیستی** است. در بسیاری کشورها، داده‌های ژنتیکی و پزشکی شهروندان جمع‌آوری می‌شود. این داده‌ها می‌توانند به کشف بیماری‌ها و بهبود نظام سلامت کمک کنند، اما اگر به دست دولت‌ها یا شرکت‌های خصوصی بیفتند، می‌توانند به ابزار کنترل و تبعیض بدل شوند. تصور کنید کارفرمایی به دلیل دسترسی به داده ژنتیکی یک فرد، او را استخدام نکند چون ریسک بیماری دارد. بنابراین جمهوری نوین باید قانون حفاظت از داده‌های زیستی را تصویب کند: هیچ نهاد دولتی یا خصوصی حق ندارد بدون رضایت فرد، داده‌های پزشکی یا ژنتیکی او را جمع‌آوری یا استفاده کند.سومین عرصه، **هوش مصنوعی در پزشکی** است. الگوریتم‌ها امروز قادرند بیماری‌ها را بهتر از پزشکان تشخیص دهند، اما هم‌زمان خطر دارند که بر اساس داده‌های ناقص یا سوگیرانه تصمیم بگیرند. همچنین، اگر شرکت‌های فناوری مالک این الگوریتم‌ها باشند، ممکن است درمان به کالایی گران و انحصاری بدل شود. سیاست درست این است که دولت از توسعه هوش مصنوعی پزشکی حمایت کند، اما آن را تحت نظارت عمومی قرار دهد و دسترسی برابر همه شهروندان به خدمات هوش مصنوعی را تضمین کند.چهارمین عرصه، **افزایش طول عمر و فناوری‌های ضد پیری** است. تحقیقات در زمینه داروهای ضد پیری یا حتی پیوند اعضای مصنوعی در حال گسترش است. این فناوری‌ها ممکن است در آینده عمر متوسط انسان‌ها را چند دهه افزایش دهند. اما اگر دسترسی به آن‌ها فقط برای

ثروتمندان باشد، جامعه به دو طبقه زیستی تقسیم خواهد شد: کسانی که عمر طولانی و سالم دارند و کسانی که در فقر و بیماری می‌میرند. جمهوری نوین باید اصل «عدالت زیستی» را در قانون اساسی بگنجاند: هیچ فناوری حیاتی نباید انحصاری باشد.پنجمین عرصه، **نظارت زیستی و دولت اقتدارگرا** است. برخی کشورها در بحران کرونا نشان دادند که چگونه می‌توان از ابزارهای زیستی برای کنترل جامعه استفاده کرد: ردیابی دیجیتال بدن‌ها، اجبار به آزمایش‌های مکرر، و محدودیت رفت‌وآمد. این اقدامات می‌توانند برای سلامت عمومی لازم باشند، اما خطر آن است که دائمی شوند و به بهانه امنیت زیستی، آزادی‌های فردی نابود گردد. جمهوری نوین باید قانون وضعیت اضطراری زیستی داشته باشد که به روشنی تعیین کند چه اقداماتی مجاز است، در چه شرایطی و برای چه مدتی. هیچ محدودیتی نباید بدون نظارت پارلمان و دادگاه‌ها اعمال شود.ششمین عرصه، **ابعاد فلسفی و هویتی** است. حکمرانی زیستی پرسش‌های عمیقی درباره خود مفهوم «انسان» مطرح می‌کند: اگر بتوانیم ژن‌ها را تغییر دهیم، بدن‌ها را ارتقا دهیم یا حتی ذهن را به رایانه منتقل کنیم، مرز میان طبیعی و مصنوعی کجاست؟ این پرسش‌ها صرفاً علمی نیستند، بلکه حقوقی و سیاسی‌اند. جمهوری نوین باید با مشارکت فلاسفه، پزشکان، جامعه‌شناسان و شهروندان، مرزهای اخلاقی استفاده از فناوری‌های زیستی را تعریف کند.به بیان دیگر، حکمرانی زیستی در دوران فناوری‌های نوین تنها یک مسئله پزشکی نیست، بلکه مسئله‌ای سیاسی و حقوقی است. بدن شهروندان و داده‌های زیستی آنان جزو دارایی عمومی بشر محسوب می‌شود و هیچ دولتی حق ندارد بدون رضایت آگاهانه مردم در آن‌ها دخالت کند. تنها با نهادهای شفاف، قوانین دقیق و فرهنگ عمومی آگاه می‌توان تضمین کرد که این فناوری‌ها به جای ابزاری برای کنترل و تبعیض، به خدمتی برای عدالت و رفاه همگانی بدل شوند. یکی از ابعاد بسیار حساس حکمرانی زیستی، پیوند آن با امنیت ملی و تهدیدهای بیولوژیک است. در جهان امروز، سلاح‌های زیستی و آزمایش‌های میکروبی نه تنها امکان‌پذیر شده‌اند، بلکه می‌توانند در آینده همان نقشی را بازی کنند که بمب‌های اتمی در قرن بیستم ایفا کردند. این تهدیدها به‌ویژه برای کشورهایی مانند ایران که در منطقه‌ای پرتنش قرار دارند، بسیار جدی است و بی‌توجهی به آن می‌تواند پیامدهای فاجعه‌بار داشته باشد.نخستین نکته، تهدید سلاح‌های زیستی است. ویروس‌ها و باکتری‌ها به‌راحتی می‌توانند دستکاری شوند تا مرگ‌بارتر و مقاوم‌تر شوند. برخلاف سلاح‌های متعارف، یک عامل بیولوژیک می‌تواند با هزینه اندک ساخته و به سرعت در میان جمعیت منتشر شود. تفاوت دیگر این است که شناسایی منبع آن دشوار است و همین امر مسئولیت‌پذیری را سخت می‌کند. جمهوری نوین باید از همین ابتدا خود را به قوانین بین‌المللی منع تولید و استفاده از سلاح‌های زیستی متعهد بداند و هم‌زمان ظرفیت‌های دفاعی و واکنشی خود را تقویت کند.دومین نکته، آمادگی زیستی ملی است. سیستم بهداشت عمومی تنها برای درمان بیماری‌های عادی کافی نیست. باید شبکه‌ای پیشرفته از آزمایشگاه‌های ایمنی زیستی، سامانه‌های تشخیص سریع و مراکز واکنش فوری ایجاد شود تا در صورت حمله بیولوژیک یا شیوع بیماری ناشناخته، کشور بتواند ظرف چند روز واکسن یا داروی مناسب را تولید و توزیع کند. این زیرساخت‌ها نه فقط برای جنگ، بلکه برای مدیریت بحران‌های طبیعی مانند پلندمی‌های آینده نیز حیاتی‌اند.سومین نکته، امنیت داده‌های زیستی است. در دنیای امروز، داده‌های ژنتیکی یک ملت به اندازه میادین نفتی یا ذخایر طلا اهمیت دارند. اگر این داده‌ها به دست دولت‌های متخاصم یا شرکت‌های سودجو بیفتند، می‌توانند برای طراحی سلاح‌های بیولوژیک

هدفمند علیه یک جمعیت خاص به کار روند. جمهوری نوین باید قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای حفاظت از داده‌های زیستی شهروندان وضع کند و هرگونه خروج یا فروش این داده‌ها بدون نظارت ملی را ممنوع سازد.چهارمین نکته، همکاری بین‌المللی است. هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند در برابر تهدیدهای زیستی مقاوم باشد. همکاری با سازمان جهانی بهداشت، سازمان ملل و نهادهای علمی بین‌المللی ضروری است. مشارکت در پروژه‌های تحقیقاتی جهانی و تبادل داده‌های علمی می‌تواند امنیت زیستی کشور را تقویت کند. در عین حال، این همکاری باید در چارچوبی انجام شود که استقلال و امنیت داده‌های داخلی حفظ گردد.پنجمین نکته، پیوستگی امنیت زیستی و امنیت اجتماعی است. یک حمله زیستی یا همه‌گیری گسترده می‌تواند جامعه را دچار ترس و بی‌اعتمادی کند و شکاف‌های اجتماعی را تشدید کند. بنابراین علاوه بر اقدامات فنی، دولت باید برنامه‌هایی برای اطلاع‌رسانی شفاف، جلوگیری از شایعات و تقویت اعتماد عمومی در زمان بحران داشته باشد. در شرایطی که مردم ندانند واقعیت چیست، ترس می‌تواند به بی‌نظمی و حتی شورش اجتماعی منجر شود.ششمین نکته، نقش ارتش و نهادهای دفاعی است. نیروهای مسلح باید واحدهای ویژه‌ای برای مقابله با تهدیدهای زیستی داشته باشند: از یگان‌های واکنش سریع و تیم‌های امدادی گرفته تا توانایی ضدعفونی گسترده و مراقبت از زیرساخت‌های حیاتی. با این حال، نباید اجازه داد که امنیت زیستی صرفاً به مسئله‌ای نظامی تبدیل شود. این حوزه بیش از هر چیز یک پروژه ملی است که به همکاری دولت، دانشگاه‌ها، نهادهای مدنی و مردم نیاز دارد.هفتمین نکته، بعد اخلاقی و حقوقی جنگ‌های زیستی است. همان‌طور که جامعه جهانی استفاده از سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای را جرم علیه بشریت می‌داند، سلاح‌های زیستی نیز باید مشمول همین حکم باشند. جمهوری نوین باید در سیاست خارجی خود پرچم‌دار کمپین جهانی برای ممنوعیت و نابودی کامل سلاح‌های زیستی باشد. این موضع نه فقط امنیت کشور را تقویت می‌کند، بلکه به اعتبار اخلاقی آن در سطح جهان می‌افزاید.به این ترتیب، حکمرانی زیستی تنها مسئله‌ای پزشکی یا علمی نیست، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از امنیت ملی و سیاست خارجی است. کشوری که می‌خواهد آینده‌ای پایدار و امن داشته باشد، باید هم از بدن تک‌تک شهروندان حفاظت کند و هم از پیکر جمعی ملت در برابر تهدیدهای زیستی جهانی. در جمهوری قانون‌مدار، امنیت زیستی حق بنیادین هر شهروند خواهد بود—حقی که دولت موظف است از آن پاسداری کند. تا اینجا بیشتر به جنبه‌های تهدید و خطر در حکمرانی زیستی پرداخته شد، اما حقیقت این است که اگر درست طراحی و اجرا شود، می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین فرصت‌های توسعه و رفاه عمومی بدل شود. دولت‌ها نه فقط برای دفاع در برابر بیماری یا حمله بیولوژیک، بلکه برای ارتقای کیفیت زندگی، افزایش طول عمر سالم و شکوفایی علمی می‌توانند از ابزارهای حکمرانی زیستی بهره ببرند.یکی از نخستین فرصت‌ها، توسعه صنعت پزشکی و دارویی است. ایران با منابع انسانی گسترده در حوزه علوم پزشکی و زیستی می‌تواند به یکی از قطب‌های منطقه‌ای در تولید دارو، واکسن و تجهیزات پزشکی بدل شود. سرمایه‌گذاری در این حوزه نه تنها سلامت عمومی را ارتقا می‌دهد، بلکه منبع درآمد ملی و صادراتی بزرگی ایجاد می‌کند. برای مثال، تولید واکسن یا داروهای ژنتیکی پیشرفته می‌تواند جایگزین بخشی از وابستگی به نفت شود.فرصت دوم، سلامت همگانی به‌عنوان سرمایه ملی است. جامعه‌ای که شهروندانش سالم، پرانرژی و دارای امید به زندگی بالا باشند، بهره‌وری اقتصادی بیشتری خواهد داشت. جمهوری نوین می‌تواند با توسعه ورزش همگانی، تغذیه سالم، خدمات بهداشتی فراگیر و آموزش سبک

زندگی سالم، سرمایه اجتماعی و اقتصادی عظیمی خلق کند. در واقع، هزینه برای بهداشت و سلامت در حکمرانی زیستی، نوعی سرمایه‌گذاری اقتصادی است نه بار مالی.فرصت سوم، نوآوری علمی و فناوری‌های نوین زیستی است. از بیوتکنولوژی گرفته تا هوش مصنوعی پزشکی، این حوزه‌ها می‌توانند انقلاب صنعتی جدیدی رقم بزنند. اگر کشور سرمایه‌گذاری هدفمند در دانشگاه‌ها و شرکت‌های دانش‌بنیان انجام دهد، می‌تواند در این عرصه جایگاه جهانی کسب کند. این نوآوری‌ها حتی می‌توانند به بخش‌های دیگر اقتصاد مثل کشاورزی پایدار، انرژی زیستی و محیط زیست کمک کنند.فرصت چهارم، عدالت اجتماعی از طریق سلامت است. در بسیاری کشورها، دسترسی برابر به خدمات بهداشتی یکی از شاخص‌های مهم دموکراسی و عدالت اجتماعی است. جمهوری نوین می‌تواند با ایجاد یک نظام سلامت عمومی، حس تعلق و اعتماد شهروندان به دولت را تقویت کند. وقتی مردم ببینند دولت تضمین می‌کند که هیچ‌کس به خاطر فقر بدون درمان نمی‌ماند، همبستگی اجتماعی افزایش می‌یابد.فرصت پنجم، دیپلماسی سلامت است. ایران می‌تواند از طریق صادرات خدمات پزشکی، اعزام پزشک، تولید دارو و واکسن، و همکاری علمی با کشورهای دیگر جایگاه بین‌المللی خود را تقویت کند. چنین سیاستی نه فقط منفعت اقتصادی دارد، بلکه به‌عنوان ابزاری برای اعتمادسازی و کاهش تنش‌های سیاسی منطقه‌ای عمل می‌کند. در جهانی که جنگ و رقابت فراوان است، سلامت و پزشکی یکی از معدود عرصه‌هایی است که همکاری جهانی در آن همیشه امکان‌پذیر و مطلوب است.فرصت ششم، افزایش طول عمر سالم و بازتعریف مفهوم پیری است. اگر سیاست‌های حکمرانی زیستی به سمت پیشگیری از بیماری‌ها، تغذیه سالم و مراقبت بهداشتی پیشرفته برود، متوسط عمر شهروندان افزایش می‌یابد و مهم‌تر از آن، سال‌های بیشتری از زندگی را در سلامت می‌گذرانند. این تغییر می‌تواند ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور را دگرگون کند، زیرا شهروندان سالم‌تر و فعال‌تر می‌توانند نقش طولانی‌تری در جامعه ایفا کنند.بنابراین حکمرانی زیستی در جمهوری نوین تنها به معنای دفاع در برابر بیماری و تهدید نیست، بلکه ابزاری برای ساختن جامعه‌ای سالم، پویا و خلاق است. دولت باید این حوزه را به‌عنوان یکی از پیشران‌های اصلی توسعه ملی ببیند و آن را در پیوند با اقتصاد، آموزش، پژوهش و سیاست خارجی طراحی کند.به این ترتیب، بدن و زندگی شهروندان دیگر نه صرفاً موضوع کنترل سیاسی، بلکه سرمایه‌ای مشترک برای توسعه و عدالت اجتماعی خواهد بود. در یک جمهوری قانون‌مدار، حکمرانی زیستی باید تضمین کند که همه شهروندان از حق زندگی سالم و باکیفیت برخوردار باشند، بدون تبعیض و بدون محرومیت. بررسی تجربه کشورهای دیگر نشان می‌دهد که حکمرانی زیستی اگر بر پایه حقوق شهروندی، شفافیت و عدالت بنا شود، می‌تواند موتور محرک توسعه باشد. اما اگر بر پایه کنترل، تبعیض یا اقتدارگرایی شکل گیرد، نتیجه‌اش بحران‌های اجتماعی و سیاسی خواهد بود. نمونه موفق نخست، کشورهای اسکاندیناوی هستند. در این کشورها حکمرانی زیستی بر اساس اصل «سلامت همگانی به‌عنوان حق شهروندی» طراحی شده است. خدمات درمانی برای همه رایگان یا بسیار ارزان است، تغذیه سالم و ورزش همگانی بخشی از سیاست‌های عمومی‌اند، و محیط زیست پاک اولویت دولت‌هاست. نتیجه این سیاست‌ها، امید به زندگی بالای ۸۰ سال و یکی از پایین‌ترین نرخ‌های بیماری‌های مزمن در جهان است. نکته کلیدی در تجربه اسکاندیناوی، پیوند سیاست سلامت با دموکراسی مشارکتی است: همه تصمیمات به‌طور شفاف در پارلمان و شوراهای محلی بررسی می‌شوند و مردم حس می‌کنند در مدیریت بدن جمعی جامعه نقش دارند.

نمونه دوم، کره جنوبی است. این کشور نشان داد که سرمایه‌گذاری در بیوتکنولوژی و نوآوری‌های پزشکی می‌تواند به رشد اقتصادی کمک کند. کره جنوبی با حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان در حوزه ژنتیک، دارو و فناوری پزشکی، امروز یکی از صادرکنندگان مهم محصولات زیستی در آسیا شده است. تجربه این کشور نشان می‌دهد که حکمرانی زیستی تنها یک پروژه بهداشتی نیست، بلکه می‌تواند به صنعتی راهبردی برای استقلال و قدرت ملی تبدیل شود.نمونه سوم، آلمان است که پس از بحران کرونا به الگویی در مدیریت بحران زیستی تبدیل شد. دولت آلمان با ایجاد شبکه‌ای گسترده از آزمایشگاه‌ها، شفافیت کامل در اطلاع‌رسانی و مشارکت شهروندان توانست بحران را بهتر از بسیاری از کشورهای دیگر مدیریت کند. تجربه آلمان نشان می‌دهد که در بحران‌های زیستی، اعتماد عمومی مهم‌تر از هر ابزار فنی است. مردم آلمان به دولت اعتماد داشتند چون اطلاعات پنهان نمی‌شد و تصمیمات بر پایه نظر کارشناسان گرفته می‌شد.نمونه چهارم، رواندا در آفریقا است. این کشور با وجود منابع محدود، توانست با ایجاد یک نظام بهداشت همگانی و تمرکز بر پیشگیری، نرخ مرگ‌ومیر را کاهش دهد و امید به زندگی را افزایش دهد. درس رواندا این است که حتی کشورهایی با درآمد کم نیز می‌توانند با اولویت‌بندی درست، حکمرانی زیستی موفقی داشته باشند.در مقابل، تجربه‌های منفی هم وجود دارند. برای مثال، چین در دوران کرونا نشان داد که چگونه حکمرانی زیستی می‌تولند به ابزار اقتدارگرایی بدل شود. کنترل شدید، نظارت دیجیتال بر بدن‌ها و محدودیت‌های طولانی‌مدت رفت‌وآمد شاید در کوتاه‌مدت مؤثر بود، اما در بلندمدت باعث بی‌اعتمادی و نارضایتی شدید شهروندان شد. این نمونه نشان می‌دهد که بدون آزادی و شفافیت، حکمرانی زیستی به کنترل سیاسی بدل می‌شود.از سوی دیگر، ایالات متحده نیز نشان داد که نبود سیاست واحد و عدالت در دسترسی به خدمات سلامت چگونه می‌تواند بحران‌زا باشد. در آمریکا میلیون‌ها نفر به دلیل نداشتن بیمه درمانی، در دوران کرونا آسیب‌پذیرتر شدند. این تجربه ثابت می‌کند که سلامت اگر به کالای لوکس بدل شود، نه تنها نابرابری را افزایش می‌دهد، بلکه کل جامعه را در برابر بحران‌ها آسیب‌پذیر می‌کند.درس اصلی این تجربه‌ها برای ایران آن است که حکمرانی زیستی باید بر پایه سه اصل غیرقابل مذاکره طراحی شود:

۱. سلامت همگانی به‌عنوان حق بنیادین شهروندی، نه امتیاز اقتصادی.

۲. شفافیت و اعتماد عمومی به‌عنوان شرط موفقیت هر سیاست زیستی.

۳. پیوند میان سلامت، نوآوری علمی و توسعه پایدار به‌عنوان موتور محرک آینده.

اگر جمهوری نوین این اصول را بپذیرد، می‌تواند نه تنها از بحران‌های زیستی عبور کند، بلکه از حکمرانی زیستی به‌عنوان فرصتی برای توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و قدرت ملی بهره بگیرد.

حکمرانی اقلیم به معنای مجموعه سیاست‌ها و نهادهایی است که برای مدیریت پیامدهای تغییرات آب‌وهوایی طراحی می‌شوند. در کشوری مانند ایران که با خشکسالی‌های مکرر، کاهش بارش‌ها، افزایش دما، بیابان‌زایی، آلودگی هوا و فرونشست زمین روبه‌رو است، حکمرانی اقلیم نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت حیاتی برای بقاست. اقلیم دیگر فقط موضوع محیط زیست نیست، بلکه به طور مستقیم با امنیت ملی، عدالت اجتماعی، سلامت عمومی و حتی بقای کشور گره خورده است.نخستین وظیفه حکمرانی اقلیم، **مدیریت پایدار منابع طبیعی** است. آب، خاک و پوشش گیاهی ستون‌های اصلی زیست در ایران‌اند. سیاست‌های نادرست گذشته مانند سدسازی‌های بی‌حساب، الگوهای کشت پرمصرف، تخریب جنگل‌ها و چرای بی‌رویه مراتع، منابع طبیعی را به مرز نابودی کشانده است. حکمرانی اقلیم باید این روند را معکوس کند: ممنوعیت کشت محصولات پرآب در مناطق خشک، بازچرخانی آب در صنعت، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های صرفه‌جویانه و بازسازی پوشش جنگلی از جمله اقدامات فوری هستند.دومین وظیفه، **سازگاری با تغییرات اقلیمی** است. حتی اگر بهترین سیاست‌های زیست‌محیطی هم اجرا شوند، روند تغییر اقلیم متوقف نخواهد شد. ایران باید خود را برای زندگی در شرایطی با دمای بالاتر، بارندگی کمتر و بلایای طبیعی بیشتر آماده کند. این یعنی بازطراحی شهرها برای مقابله با گرما، ایجاد زیرساخت‌های مقاوم در برابر سیل و زلزله، و توسعه سامانه‌های هشدار سریع برای حوادث طبیعی.سومین وظیفه، **مدیریت مهاجرت اقلیمی** است. تغییرات اقلیمی به‌طور مستقیم موجب جابه‌جایی جمعیت می‌شوند. در ایران، خشک‌شدن تالاب‌ها، فرونشست زمین و بیابان‌زایی بسیاری از روستاها و شهرها را غیرقابل سکونت کرده است. اگر این روند مدیریت نشود، موج‌های مهاجرت داخلی به حاشیه شهرها و درگیری‌های اجتماعی بر سر منابع محدود شدت خواهد گرفت. بنابراین، سیاست‌گذاری باید شامل برنامه‌های اسکان امن، ایجاد شغل در مناطق جدید و حمایت اجتماعی از مهاجران اقلیمی باشد.چهارمین وظیفه، **عدالت اقلیمی** است. تغییرات آب‌وهوایی همه را یکسان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. گروه‌های فقیرتر و مناطق محروم بیشتر آسیب می‌بینند، زیرا دسترسی به زیرساخت و منابع حمایتی ندارند. عدالت اقلیمی یعنی تخصیص بودجه و منابع بیشتر به این مناطق و اقشار، بیمه‌کردن کشاورزان و دامداران کوچک در برابر خشکسالی و ایجاد فرصت‌های برابر برای بازسازی زندگی.پنجمین وظیفه، **پیوند حکمرانی اقلیم با سیاست خارجی** است. تغییرات اقلیمی مرز نمی‌شناسند. ایران در منطقه‌ای خشک و پرتنش قرار دارد که رودخانه‌ها و منابع آبی‌اش میان چند کشور تقسیم شده است. حکمرانی اقلیم باید به معنای فعال‌شدن دیپلماسی منطقه‌ای برای مدیریت مشترک آب، مبارزه با گردوغبار و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر باشد. همکاری‌های اقلیمی می‌تواند فرصتی برای کاهش تنش‌های سیاسی و افزایش همبستگی منطقه‌ای نیز باشد.ششمین وظیفه، **گذار به اقتصاد سبز** است. بخش بزرگی از بحران اقلیمی ناشی از سوخت‌های فسیلی و صنایع آلاینده است. ایران به جای وابستگی به نفت و گاز باید مسیر انرژی‌های تجدیدپذیر (خورشیدی، بادی و زمین‌گرمایی) را در پیش گیرد. این تغییر هم به کاهش آلودگی و مصرف منابع کمک می‌کند و هم منبعی جدید برای اشتغال و درآمد پایدار ایجاد می‌کند.در نهایت، حکمرانی اقلیم تنها به معنای سیاست‌گذاری در سطح دولت نیست. این پروژه نیازمند مشارکت اجتماعی گسترده است: آموزش محیط‌زیستی در مدارس، فرهنگ‌سازی درباره مصرف پایدار، و تشویق شهروندان به تغییر سبک زندگی (مانند صرفه‌جویی در آب، استفاده از انرژی‌های پاک و کاهش پسماند). اقلیم یک مسئله

ملی و جهانی است که بدون همراهی مردم قابل حل نیست.بنابراین، جمهوری نوین باید اقلیم را در کانون قانون اساسی و سیاست‌گذاری خود قرار دهد. همان‌طور که حق آزادی و برابری در قانون تضمین می‌شود، حق برخورداری از محیط سالم و حق زندگی در شرایط اقلیمی پایدار نیز باید به‌عنوان حقوق بنیادین شهروندان شناخته شود. تنها در این صورت است که می‌توان آینده‌ای امن و پایدار برای نسل‌های کنونی و آینده ساخت. یکی از سخت‌ترین پیامدهای تغییرات اقلیمی برای ایران، مهاجرت‌های داخلی و منطقه‌ای است. خشک‌شدن رودخانه‌ها، نابودی تالاب‌ها، فرونشست زمین، بیابان‌زایی و افزایش دما در مناطق جنوبی و شرقی کشور باعث می‌شود بخش بزرگی از جمعیت این مناطق به‌تدریج یا ناگهانی ناچار به ترک خانه و کاشانه خود شوند. این پدیده پیشاپیش آغاز شده است: روستاهای خوزستان، سیستان و بلوچستان و کرمان نمونه‌های آشکار کوچ‌های اجباری زیست‌محیطی‌اند. اگر این روند بدون سیاست‌گذاری دقیق ادامه یابد، هم به فروپاشی اجتماعی در مناطق مبدأ منجر خواهد شد و هم به بحران‌های امنیتی و حاشیه‌نشینی در شهرهای مقصد.مدیریت مهاجرت اقلیمی پیش از هر چیز نیازمند پیش‌بینی و برنامه‌ریزی ملی است. باید نقشه‌ای جامع تهیه شود که بر اساس داده‌های اقلیمی، جمعیت مناطقی که در دهه‌های آینده غیرقابل سکونت می‌شوند مشخص گردد. این نقشه باید مبنای سیاست‌گذاری توسعه‌ای و زیرساختی قرار گیرد. برای مثال، اگر پیش‌بینی می‌شود بخشی از جنوب شرق کشور به دلیل خشکسالی غیرقابل سکونت خواهد شد، باید از همین امروز برای اسکان تدریجی جمعیت آن مناطق در استان‌های همجوار یا شهرهای جدید برنامه‌ریزی شود.یکی از ابزارهای مهم، ایجاد شهرها و سکونتگاه‌های جدید مقاوم در برابر تغییرات اقلیمی است. تجربه کشورهای دیگر نشان داده که می‌توان با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مدرن، شهرهایی ساخت که به‌طور ویژه برای پذیرش جمعیت مهاجر طراحی شوند. این شهرها باید مجهز به سیستم‌های آب‌رسانی پایدار، انرژی تجدیدپذیر، حمل‌ونقل عمومی کارآمد و خدمات آموزشی و درمانی باشند. ساخت چنین سکونتگاه‌هایی علاوه بر جلوگیری از بحران حاشیه‌نشینی، می‌تواند محرکی برای توسعه اقتصادی در مناطق جدید نیز باشد.مسئله دوم، اشتغال مهاجران اقلیمی است. اگر مهاجران تنها به شهرها منتقل شوند اما امکان کار و معیشت نداشته باشند، موجی از فقر و نارضایتی ایجاد خواهد شد. دولت باید برای آنان فرصت‌های شغلی پایدار فراهم کند؛ برای مثال در صنایع انرژی‌های تجدیدپذیر، پروژه‌های بازسازی محیط زیست، کشاورزی پایدار یا خدمات شهری. مهاجران می‌توانند نیروی انسانی مهمی برای اجرای پروژه‌های ملی باشند، به شرطی که جذب بازار کار رسمی شوند و در حاشیه اقتصاد غیررسمی رها نگردند.مسئله سوم، حمایت اجتماعی و روانی از مهاجران است. جابه‌جایی اجباری به معنای از دست دادن خانه، زمین، هویت محلی و شبکه‌های اجتماعی است. این از دست دادن‌ها می‌تواند به بحران‌های روانی و فرهنگی بینجامد. بنابراین سیاست مهاجرت اقلیمی باید شامل بسته‌های حمایتی باشد: بیمه برای خانواده‌های مهاجر، وام‌های کم‌بهره برای شروع دوباره زندگی، آموزش مهارت‌های جدید، و برنامه‌های فرهنگی برای تقویت هویت مشترک شهروندی.مسئله چهارم، پیشگیری از تبعیض علیه مهاجران اقلیمی است. تجربه نشان داده که در بسیاری کشورها، مهاجران داخلی در شهرهای مقصد با برچسب‌های منفی و تبعیض روبه‌رو می‌شوند. این تبعیض می‌تواند شکاف‌های اجتماعی جدید ایجاد کند. برای جلوگیری از آن، قوانین ضدتبعیض باید به‌طور جدی اجرا شوند و رسانه‌ها وظیفه دارند تصویر مثبت و انسانی از مهاجران ترسیم کنند.

مسئله پنجم، مدیریت مهاجرت‌های فرامرزی است. تغییرات اقلیمی ممکن است موج‌های مهاجرت از کشورهای همسایه (مانند افغانستان) به ایران را افزایش دهد یا حتی جمعیت ایران را به سوی کشورهای دیگر سوق دهد. در این زمینه نیاز به دیپلماسی منطقه‌ای و توافق‌های بین‌المللی است. ایران باید هم از ظرفیت همکاری با سازمان‌های جهانی (مانند کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل) استفاده کند و هم سیاستی انسانی اما واقع‌بینانه برای مهاجران خارجی اتخاذ نماید.در مجموع، مدیریت مهاجرت اقلیمی تنها یک پروژه انسانی نیست، بلکه بخشی از امنیت ملی و انسجام اجتماعی است. اگر بدون سیاست‌گذاری رها شود، می‌تواند به منبع بی‌ثباتی و بحران‌های امنیتی بدل گردد. اما اگر با برنامه‌ریزی علمی و عدالت اجتماعی همراه شود، می‌تولند فرصتی برای بازسازی جمعیتی، توسعه متوازن منطقه‌ای و گذار به اقتصاد پایدار باشد. مهاجرت اقلیمی تنها یک پدیده اجتماعی یا اقتصادی نیست، بلکه باید به‌عنوان یک حق بنیادین شهروندی در چارچوب قانون به رسمیت شناخته شود. درست همان‌طور که قانون اساسی حقوقی چون آزادی بیان، حق آموزش و حق سلامت را تضمین می‌کند، باید حق سکونت ایمن در برابر بحران‌های اقلیمی نیز در ردیف حقوق اساسی شهروندان قرار گیرد. این حق یعنی هیچ فردی نباید به دلیل تغییرات آب‌وهوایی و نابودی محیط طبیعی، از سرپناه و امکان زیست انسانی محروم شود.برای تحقق این حق، نخست باید در قانون اساسی اصل صریحی درج شود که بر اساس آن دولت موظف گردد شرایط زندگی ایمن از نظر اقلیمی را برای همه شهروندان فراهم کند. این اصل می‌تواند چنین بیان شود: «هر شهروند حق دارد در محیطی زندگی کند که از نظر اقلیمی و زیست‌محیطی ایمن باشد. دولت موظف است با سیاست‌های پایدار و عادلانه، این حق را تضمین و در برابر مهاجرت‌های اجباری ناشی از تغییرات اقلیمی حمایت لازم را به عمل آورد.»
در سطح اجرایی، باید قانون مدیریت مهاجرت اقلیمی تصویب شود. این قانون چند بخش اصلی خواهد داشت:

- شناسایی مناطق پرخطر و تهیه نقشه ملی سکونتگاه‌های در معرض بحران.
- تعیین سازوکار رسمی برای اعلام وضعیت «ناایمنی اقلیمی» در یک منطقه و آغاز فرآیند انتقال جمعیت.
- تضمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مهاجران، از جمله حق دریافت زمین یا مسکن جدید، بیمه و حمایت مالی.
- مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با جابه‌جایی اجباری، تا فرآیند مهاجرت نه تحمیلی بلکه توافقی باشد.

یکی از ابزارهای کلیدی، صندوق ملی سازگاری اقلیمی است. این صندوق باید با منابع عمومی (مانند بخشی از درآمد نفت و گاز، مالیات سبز یا کمک‌های بین‌المللی) تأمین شود و هدفش سرمایه‌گذاری در اسکان، زیرساخت‌های پایدار و حمایت از مهاجران اقلیمی باشد. وجود چنین صندوقی به دولت اجازه می‌دهد در زمان بحران، اقدامات سریع و مؤثر انجام دهد.همچنین لازم است دادگاه‌های تخصصی اقلیمی ایجاد شوند که به شکایات شهروندان درباره نقض حق سکونت ایمن رسیدگی کنند. برای مثال، اگر دولتی یا شرکتی با پروژه‌های مخرب محیط‌زیستی (مانند سدسازی‌های غیرکارشناسی یا صنایع آلاینده) باعث از بین رفتن سکونتگاه‌ها شد، مردم بتوانند به این دادگاه‌ها شکایت کنند و خسارت دریافت نمایند.یک جنبه مهم دیگر، قوانین حمایتی برای گروه‌های آسیب‌پذیر است. مهاجرت اقلیمی معمولاً بیشترین فشار را بر خانواده‌های فقیر، زنان، کودکان و سالمندان وارد

می‌کند. قوانین باید تضـــمین کنند که این گروه‌ها در اولویت حمایت‌های دولتی قرار بگیرند؛ برای مثال زنان سرپرست خانوار در مناطق مهاجرپذیر باید دسترسی ویژه به مسکن و شغل داشته باشند.در سطح بین‌المللی، ایران باید از طریق توافق‌های منطقه‌ای و جهانی حق مهاجران اقلیمی را پیگیری کند. تا امروز در کنوانســیون‌های بین‌المللی، «پناهنده اقلیمی» به رسمیت شناخته نشده است. جمهوری نوین می‌تواند با پیوستن به ائتلاف‌های جهانی، پیشگام به رسمیت شناختن این حق شود و تلاش کند سازوکارهای حمایتی بین‌المللی ایجاد گردد. این امر هم به نفع شهروندان ایران است و هم به نفع همسایگان، زیرا ایران هم در آینده مهاجر می‌پذیرد و هم مهاجر صـــادر می‌کندبدین ترتیب، حکمرانی اقلیم زمانی کارآمد خواهد بود که مهاجرت اقلیمی نه به‌عنوان یک بحران غیرقابل کنترل، بلکه به‌عنوان بخشی از حقوق اساسی شهروندان دیده شود. وقتی مردم بدانند که در صورت تهدید محیط زیست زندگی‌شان، دولت موظف به تأمین سکونت ایمن و حمایت کامل است، اعتماد و انسجام اجتماعی حفظ خواهد شد. در غیر این صورت، مهاجرت‌های اقلیمی می‌توانند به یکی از عوامل فروپاشی اجتماعی و امنیتی بدل شـــوند. بحث حکمرانی اقلیم بدون توجه به عدالت بین‌نســـلی ناقص اســـت. بحران‌های اقلیمی ویژگی منحصربه‌فردی دارند: پیامدهای آن‌ها نه تنها نسل امروز را تحت فشار قرار می‌دهد، بلکه بیشتر بر دوش نسل‌های آینده خواهد افتاد. خشـــک‌شـــدن ســـفره‌های آب زیرزمینی، نابودی جنگل‌ها، فرســـایش خاک و انتشـــار گازهای گلخانه‌ای، میراثی است که اگر امروز اصلاح نشود، فردا به کابوس فرزندان و نوه‌های ما بدل می‌شود. از این منظر، عدالت اقلیمی یک تعهد اخلاقی و حقوقی به نسل‌های آینده است.در جمهوری نوین، باید اصل حقوق نسل‌های آینده به‌طور صریح در قانون اساسی وارد شود. این اصل بیان می‌کند که منابع طبیعی و اقلیم، متعلق به همه نسل‌هاست و هیچ دولتی حق ندارد به بهانه منافع کوتاه‌مدت، آینده را به خطر اندازد. برای اجرای این اصل می‌توان نهادی به نام دادستانی نسل‌های آینده یا شورای عدالت بین‌نسلی تأسیس کرد که وظیفه‌اش نظارت بر سیاست‌های دولتی از منظر تأثیر بلندمدت باشد. برای مثال، اگر پروژه‌ای اقتصادی جنگل‌های هیرکانی را نابود کند، این شورا حق داشته باشد جلوی آن را بگیرد یا به دادگاه شکایت کند.یکی از راهکارهای اجرایی، شاخص‌های توسعه پایدار است. هر پروژه اقتصادی یا صنعتی باید پیش از اجرا از نظر اثرات اقلیمی و زیست‌محیطی بر نسل‌های آینده ارزیابی شود. این ارزیابی باید اجباری و شفاف باشد و نتایج آن در اختیار عموم مردم قرار گیرد. اگر پروژه‌ای خسارت غیرقابل جبران به محیط زیست وارد کند، باید متوقف یا اصلاح شود.بعد دیگر عدالت بین‌نسلی، مدیریت منابع غیرقابل تجدید است. نفت، گاز، معادن و سفره‌های آب زیرزمینی منابعی هستند که با مصرف بی‌رویه برای همیشه از دست می‌روند. جمهوری نوین باید سیاستی داشته باشد که بخشی از درآمد این منابع به صندوق‌های سرمایه‌گذاری بین‌نسلی واریز شود تا نسل‌های آینده نیز سهمی از ثروت امروز داشته باشند. چنین صندوقی می‌تواند برای توسعه انرژی‌های پاک، آموزش و پژوهش و پروژه‌های زیست‌محیطی مورد استفاده قرار گیرد.همچنین باید اصل احتیاط در سیاست‌گذاری اقلیمی رعایت شود. اصل احتیاط می‌گوید اگر فعالیتی اثرات بلندمدت و ناشناخته بر محیط زیست دارد، باید با احتیاط و محدودیت اجرا شود، حتی اگر شواهد علمی کامل درباره زیان آن وجود نداشته باشد. این اصل به‌ویژه در حوزه فناوری‌های جدید (مانند دستکاری ژنتیکی محصولات یا استخراج عمیق منابع) اهمیت دارد، زیرا ممکن است خسارت آن‌ها بعد از دهه‌ها آشکار شود.

عدالت بین‌نسلی تنها مسئله‌ای حقوقی نیست، بلکه به فرهنگ و آموزش نیز مربوط است. نسل امروز باید بیاموزد که سبک زندگی‌اش بر آینده اثر مستقیم دارد. کاهش مصرف انرژی، استفاده از انرژی‌های پاک، صرفه‌جویی در آب و تفکیک زباله تنها وظایف اخلاقی فردی نیستند، بلکه تعهدی به نسل‌های بعدی محسوب می‌شوند. بنابراین آموزش محیط‌زیستی باید بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام آموزشی باشد، از دبستان تا دانشگاه.در سطح جهانی، عدالت بین‌نسلی به معنای مسئولیت مشترک کشورها نیز هست. کشورهای توسعه‌یافته بیشترین نقش را در تولید گازهای گلخانه‌ای داشته‌اند، اما کشورهای در حال توسعه و مناطق خشک مثل خاورمیانه بیشترین آسیب را می‌بینند. جمهوری نوین باید در عرصه بین‌المللی از اصل عدالت اقلیمی جهانی دفاع کند و خواهان آن باشد که کشورهای صنعتی در قالب کمک‌های مالی، فناوری‌های سبز و کاهش بیشتر انتشار گازها سهم عادلانه‌ای در جبران خسارت‌ها بر عهده گیرند.در نهایت، عدالت بین‌نسلی یک اصل ساده اما بنیادین را یادآور می‌شود: ما امانت‌دار زمین برای فرزندانمان هستیم. منابع طبیعی و اقلیم نه میراث پدران ما، بلکه وامی است که از نسل‌های آینده گرفته‌ایم. اگر امروز در برابر تغییرات اقلیمی بی‌تفاوت باشیم، فردا آن‌ها ما را مسئول نابودی زمین خواهند دانست. حکمرانی اقلیم تنها زمانی مشروعیت واقعی دارد که بر پایه این تعهد اخلاقی و حقوقی به آینده بنا شود. یکی از ستون‌های اساسی حکمرانی اقلیم، مشارکت مستقیم جامعه محلی است. تجربه نشان داده هر زمان سیاست‌های اقلیمی و زیست‌محیطی بدون حضور و نقش‌آفرینی مردم محلی تدوین و اجرا شده‌اند، نه‌تنها به موفقیت نرسیده‌اند بلکه مقاومت اجتماعی، فساد و تخریب بیشتری ایجاد کرده‌اند. برای نمونه، پروژه‌های سدسازی یا انتقال آب که بدون مشورت با جوامع محلی اجرا شدند، نه تنها بحران آب را حل نکردند بلکه منجر به شورش‌های اجتماعی و بی‌اعتمادی شدید شدند. بنابراین مشارکت مردم باید اصل غیرقابل چشم‌پوشی در حکمرانی اقلیم باشد.مهم‌ترین سازوکار این مشارکت، شوراهای محلی اقلیمی هستند. این شوراها می‌توانند در سطح روستا، شهر یا استان تشکیل شوند و شامل نمایندگان کشاورزان، دامداران، زنان، جوانان، کارگران، دانشگاهیان و فعالان محیط زیست باشند. وظیفه این شوراها نظارت بر پروژه‌های اقلیمی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و انتقال دانش بومی به سیاست‌گذاران است. دانش بومی—مثل تجربه کشاورزان در مدیریت قنات یا شیوه‌های سنتی دامداری پایدار، ثروتی است که در کنار دانش علمی می‌تواند راه‌حل‌های بومی و کارآمد ارائه دهد.سازوکار دوم، مشارکت مردمی در اجرای پروژه‌ها است. مثلاً اگر قرار است طرح درخت‌کاری یا بازسازی تالاب‌ها اجرا شود، باید مردم همان منطقه مسئولیت اصلی را بر عهده بگیرند و دولت نقش پشتیبان داشته باشد. وقتی مردم حس کنند مالک پروژه هستند، از آن محافظت می‌کنند و مانع تخریب دوباره می‌شوند. این شیوه در بسیاری از کشورها باعث موفقیت پروژه‌های محیط زیستی شده است.سازوکار سوم، تضمین حقوق محلی در برابر پروژه‌های ملی است. بسیاری از پروژه‌های بزرگ (مانند احداث صنایع یا انتقال آب) پیامدهای جدی برای جامعه محلی دارند. حکمرانی اقلیم باید تضمین کند هیچ پروژه‌ای بدون رضایت و مشارکت مستقیم مردم منطقه اجرا نشود. این اصل می‌تواند در قالب «حق وتوی محلی» در قانون گنجانده شود؛ یعنی اگر اکثریت جامعه محلی مخالف پروژه‌ای بودند، آن پروژه متوقف یا بازطراحی شود.
سازوکار چهارم، توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی جامعه محلی است. مشارکت واقعی تنها زمانی امکان‌پذیر است که مردم از نظر اقتصادی و آموزشی توانمند باشند. کشاورز یا کارگری که درگیر بقاست، نمی‌تواند در

سیاست‌گذاری اقلیمی نقشی مؤثر ایفا کند. بنابراین دولت باید با آموزش محیط زیستی، وام‌های سبز، بیمه کشاورزی و حمایت از مشاغل پایدار، ظرفیت مشارکت جامعه محلی را تقویت کند.سازوکار پنجم، شفافیت و دسترسی به اطلاعات است. مردم باید بدانند چه میزان منابع آب در دسترس است، چه پروژه‌هایی در منطقه اجرا می‌شود، و پیامدهای زیست‌محیطی آن‌ها چیست. تنها با شفافیت است که مشارکت آگاهانه امکان‌پذیر می‌شود. دولت موظف است تمام داده‌های اقلیمی و محیط زیستی را به‌طور عمومی منتشر کند و هیچ اطلاعاتی را پنهان نکند.سازوکار ششم، مشارکت زنان در حکمرانی اقلیم است. در بسیاری از مناطق روستایی و عشایری، زنان نقش مهمی در مدیریت آب، کشاورزی خرد و حفظ منابع طبیعی دارند. با این حال، معمولاً از فرآیند تصمیم‌گیری کنار گذاشته می‌شوند. حکمرانی اقلیم باید جایگاه ویژه‌ای برای مشارکت زنان ایجاد کند، چه در شوراهای محلی و چه در برنامه‌های آموزشی و حمایتی.سازوکار هفتم، مهاجرت اقلیمی با محوریت جامعه محلی است. در مواردی که مهاجرت اجتناب‌ناپذیر است، مردم باید خود در انتخاب محل اسکان جدید، شیوه جابه‌جایی و نوع مشاغل آینده‌شان مشارکت داشته باشند. تجربه نشان داده وقتی جابه‌جایی اجباری و بدون رضایت مردم صورت گیرد، مهاجران در سکونتگاه جدید احساس بی‌ریشگی و محرومیت می‌کنند. اما اگر خود در طراحی فرآیند مهاجرت مشارکت کنند، انسجام اجتماعی‌شان حفظ می‌شود و زودتر با شرایط جدید سازگار می‌شوند.بنابراین، حکمرانی اقلیم بدون مشارکت مردمی بیشتر شبیه مدیریت از بالا به پایین و کوتاه‌مدت خواهد بود. اما با مشارکت واقعی جامعه محلی، سیاست‌ها هم پایداری بیشتری خواهند داشت و هم اعتماد و همبستگی اجتماعی تقویت می‌شود. اقلیم نه فقط مسئله‌ای علمی یا دولتی، بلکه پروژه‌ای جمعی برای بقا و عدالت است که همه شهروندان باید در آن سهم داشته باشند. یکی از ابزارهای حیاتی برای اجرای حکمرانی اقلیم، سیاست‌های اقتصادی و مالی سبز است. بحران‌های اقلیمی تنها با نصیحت و فرهنگ‌سازی حل نمی‌شوند؛ باید ساختار اقتصادی کشور به‌گونه‌ای بازطراحی شود که رفتارهای پایدار تشویق شوند و فعالیت‌های آلاینده و مخرب پرهزینه‌تر گردند. این تغییر نیازمند ترکیبی از مالیات‌ها، یارانه‌ها، سرمایه‌گذاری‌ها و صندوق‌های حمایتی است.یکی از مهم‌ترین ابزارها، مالیات سبز است. صنایع و شرکت‌هایی که بیشترین آلودگی و انتشار کربن را ایجاد می‌کنند باید مالیات بیشتری بپردازند. این مالیات دو هدف دارد: اول، کاهش فعالیت‌های آلاینده از طریق گران‌کردن آن‌ها؛ دوم، تأمین منابع مالی برای پروژه‌های محیط زیستی. برای مثال، مالیات بر سوخت‌های فسیلی می‌تواند منبعی پایدار برای توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر یا بازسازی تالاب‌ها باشد.در کنار مالیات، یارانه‌های سبز باید جایگزین یارانه‌های مخرب شوند. امروز بخش بزرگی از یارانه‌ها در ایران صرف انرژی‌های فسیلی می‌شود؛ این سیاست هم به اسراف انرژی دامن می‌زند و هم آلودگی را افزایش می‌دهد. در حکمرانی اقلیم، یارانه‌ها باید به سمت انرژی خورشیدی، بادی، خودروهای برقی، کشاورزی کم‌آب و فناوری‌های صرفه‌جویانه سوق داده شوند. این کار نه تنها مصرف منابع را کاهش می‌دهد، بلکه بازار جدیدی برای اشتغال و نوآوری ایجاد می‌کند.ابزار دیگر، صندوق‌های جبران خسارت اقلیمی است. خشکسالی، سیل و توفان بخشی اجتناب‌ناپذیر از آینده‌اند و همیشه گروه‌هایی از مردم آسیب خواهند دید. اگر این خسارت‌ها جبران نشود، مردم اعتماد خود را به دولت از دست می‌دهند و به مهاجرت یا شورش کشیده می‌شوند. صندوق‌های جبران خسارت باید به‌طور شفاف و منصفانه عمل کنند: کشاورزی که محصولش به دلیل خشکسالی نابود می‌شود یا

خانواده‌ای که خانه‌اش در سیل از بین می‌رود باید در سریع‌ترین زمان ممکن خسارت دریافت کند.یکی دیگر از سیاست‌ها، بیمه اقلیمی است. دولت می‌تواند با همکاری بخش خصوصی، بیمه‌هایی طراحی کند که کشاورزان، دامداران و حتی صاحبان کسب‌وکارهای کوچک را در برابر خسارت‌های ناشی از تغییرات اقلیمی حمایت کند. این بیمه‌ها نه تنها امنیت اقتصادی ایجاد می‌کنند، بلکه باعث می‌شوند مردم به جای مهاجرت سریع، برای سازگاری در محل زندگی خود تلاش کنند.ابزار مهم دیگر، سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی در پروژه‌های اقلیمی است. دولت باید بخش مهمی از بودجه عمرانی خود را به پروژه‌های پایدار اختصاص دهد: بازچرخانی آب، بازسازی جنگل‌ها، انرژی‌های تجدیدپذیر و شهرهای سبز. در عین حال باید شرایطی ایجاد شود که سرمایه‌گذاران خصوصی هم به این حوزه‌ها جذب شوند؛ مثلاً با معافیت مالیاتی برای شرکت‌هایی که در انرژی پاک یا فناوری سبز سرمایه‌گذاری می‌کنند.نکته کلیدی دیگر، مکانیزم‌های بازار برای کاهش آلودگی است. یکی از این مکانیزم‌ها، بازار «کربن» است. در این نظام، هر شرکت سهمیه‌ای مشخص برای انتشار گازهای گلخانه‌ای دارد. اگر بیشتر از آن تولید کند باید حق انتشار بخرد و اگر کمتر تولید کند می‌تواند سهمیه مازاد خود را بفروشد. این مکانیزم که در اروپا و برخی کشورها اجرا می‌شود، می‌تواند در ایران نیز با شرایط بومی پیاده شود.در کنار این سیاست‌ها، اصلاح نظام یارانه کشاورزی اهمیت دارد. به‌جای تشویق به تولید محصولات پرآب در مناطق خشک، باید یارانه‌ها به محصولاتی داده شوند که با شرایط اقلیمی کشور سازگارند. همچنین، کشاورزانی که روش‌های پایدار (مثل آبیاری قطره‌ای یا کشت دانه‌های مقاوم به خشکی) به کار می‌گیرند، باید یارانه و وام کم‌بهره بیشتری دریافت کنند.در نهایت، همه این ابزارهای اقتصادی باید تحت نظارت دقیق و با شفافیت کامل اجرا شوند. تجربه نشان داده که اگر یارانه‌ها یا صندوق‌های محیط زیستی به فساد آلوده شوند، نه تنها بحران حل نمی‌شود بلکه اعتماد عمومی نیز از بین می‌رود. بنابراین حکمرانی اقلیم نیازمند نهادهای مستقل حسابرسی و مشارکت جامعه مدنی در نظارت است.به این ترتیب، اقتصاد و اقلیم در هم تنیده‌اند. سیاست اقتصادی بدون در نظر گرفتن اقلیم، آینده‌ای ندارد و سیاست اقلیمی بدون ابزار اقتصادی بی‌اثر است. تنها با طراحی هوشمندانه نظام مالی سبز می‌توان هم مهاجرت‌های اقلیمی را مدیریت کرد و هم آینده‌ای پایدار برای کشور ساخت.

در دنیای امروز، داده‌ها همان نقشی را پیدا کرده‌اند که نفت در قرن بیستم داشت: منبع قدرت، ثروت و سلطه. هر پیامک، تراکنش بانکی، جست‌وجوی اینترنتی، تصویر ماهواره‌ای، داده پزشکی یا حتی حرکت ساده‌ای که یک شهروند با موبایل ثبت می‌کند، تبدیل به داده‌ای ارزشمند می‌شود که می‌تواند برای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، امنیتی و اجتماعی به‌کار رود. پرسش بنیادین اینجاست: چه کسی مالک این داده‌هاست و چگونه باید بر آن‌ها حکمرانی کرد؟

در یک جمهوری قانون‌مدار، نخستین اصل این است که داده متعلق به شهروند است، نه دولت یا شرکت‌ها. یعنی هر فرد حق دارد بداند چه داده‌ای از او جمع‌آوری می‌شود، کجا ذخیره می‌شود و چه کسی به آن دسترسی دارد. بدون این اصل، داده‌ها به ابزاری برای کنترل و سوءاستفاده بدل می‌شوند. برای مثال، در بسیاری کشورها دولت‌ها با استفاده از داده‌های دیجیتال شهروندان، آن‌ها را زیر نظر گرفته و آزادی فردی‌شان را محدود کرده‌اند.یکی از چالش‌های اساسی، توازن میان حریم خصوصی و منافع عمومی است. از یک‌سو داده‌ها می‌توانند برای خدمات عمومی استفاده شوند: داده‌های پزشکی برای کشف بیماری‌ها، داده‌های ترافیکی برای کاهش شلوغی، داده‌های اقلیمی برای مدیریت منابع طبیعی. اما از سوی دیگر، همین داده‌ها اگر بدون نظارت جمع‌آوری شوند، می‌توانند به ابزار نفوذ و کنترل بدل گردند. بنابراین باید قوانین روشن وجود داشته باشد که هرگونه استفاده از داده‌ها تنها با رضایت آگاهانه افراد امکان‌پذیر باشد، مگر در موارد خاص امنیت ملی که آن هم نیازمند نظارت قضایی و پارلمانی است.بُعد مهم دیگر، مالکیت جمعی بر داده‌های ملی است. داده‌هایی مانند منابع طبیعی، داده‌های ماهواره‌ای، داده‌های زیست‌محیطی یا حتی اطلاعات جمعیتی، ثروت ملی محسوب می‌شوند. این داده‌ها نباید در انحصار شرکت‌های خارجی یا گروه‌های محدود داخلی باشند. جمهوری نوین باید سامانه‌ای طراحی کند که این داده‌ها به‌طور شفاف در اختیار دانشگاه‌ها، شرکت‌های نوآور و جامعه مدنی قرار گیرند، البته با رعایت امنیت ملی.در حوزه اقتصادی، داده به‌عنوان سرمایه جدید شناخته می‌شود. شرکت‌های فناوری جهانی مانند گوگل، فیس‌بوک و آمازون از طریق جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها به غول‌های اقتصادی تبدیل شده‌اند. ایران نیز اگر بخواهد در اقتصاد دیجیتال نقش داشته باشد، باید زیرساخت حکمرانی داده‌ها را جدی بگیرد. این شامل ایجاد مراکز داده ملی، قوانین حمایت از استارتاپ‌های داده‌محور و جلوگیری از انحصار شرکت‌های بزرگ داخلی یا خارجی است.یکی دیگر از مسائل حساس، حق فراموش‌شدن است. هر شهروند باید بتواند بخشی از داده‌های خود را در صورت تمایل حذف کند. این اصل مانع از آن می‌شود که گذشته دیجیتال افراد (مثلاً اشتباهات یا رفتارهای دوران نوجوانی) برای همیشه در برابر آن‌ها استفاده شود. این حق هم‌اکنون در قوانین اتحادیه اروپا به رسمیت شناخته شده و می‌تواند الگویی برای جمهوری نوین باشد.در بُعد بین‌المللی، داده‌ها ابزار ژئوپلیتیکی هستند. کشورهایی که توانایی جمع‌آوری و تحلیل داده‌های بزرگ (Big Data) را دارند، در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و حتی فرهنگی قدرت بیشتری خواهند داشت. ایران نمی‌تواند نسبت به این حوزه بی‌تفاوت باشد. حکمرانی داده‌ها باید شامل سیاست‌های بین‌المللی برای حفاظت از داده‌های ملی و مشارکت فعال در تبادل داده‌های علمی و اقتصادی با سایر کشورها باشد.در سطح اجتماعی، حکمرانی داده‌ها باید به گونه‌ای طراحی شود که شفافیت دولت افزایش یابد، نه برعکس. داده‌های عمومی (مانند بودجه، قراردادهای دولتی، آلودگی هوا، وضعیت منابع آب) باید آزاد و در دسترس همه شهروندان قرار

گیرند. این اصل باعث می‌شود فساد کاهش یابد و مردم بتوانند دولت را بهتر نظارت کنند.در نهایت، آینده حکمرانی داده‌ها به معنای ایجاد قرارداد اجتماعی جدید میان شـــهروند، دولت و بازار اســـت. در این قرارداد، داده نه دارایی شرکت‌ها و نه ابزار دولت، بلکه حق بنیادین شهروند و سرمایه مشترک ملی خواهد بود. تنها با این رویکرد می‌توان از داده‌ها هم برای رفاه و توسعه استفاده کرد و هم از تبدیل‌شدن آن‌ها به ابزار سرکوب و انحصار جلوگیری نمود. حکمرانی داده‌ها یعنی ســازمان‌دهی و کنترل چرخه تولید، ذخیره، پردازش، انتقال و اســتفاده از داده‌ها در ســطح فردی، ملی و جهانی. در جهانی که هر ثانیه میلیون‌ها گیگابایت داده تولید می‌شود، سؤال اصلی این است که چه کســـی بر داده‌ها مالکیت دارد و چگونه باید میان منافع عمومی، حقوق فردی و امنیت ملی تعادل برقرار کرد.در جمهوری نوین، اصل نخست این است که مالکیت داده‌های شخصی متعلق به فرد است. هر شهروند باید اختیار کامل بر اطلاعات خود داشته باشد: چه زمانی داده جمع‌آوری شود، برای چه هدفی استفاده شود و چه کسی به آن دسترسی داشته باشد. بدون این اصل، داده‌ها به کالایی می‌شوند که دولت‌ها یا شرکت‌ها به‌راحتی از آن بهره‌برداری می‌کنند، بی‌آنکه افراد نقشی در تصمیم‌گیری داشته باشند.چالش نخست در حکمرانی داده، تعادل میان حریم خصوصی و منافع عمومی است. برای نمونه، داده‌های پزشکی می‌توانند به پژوهش‌های علمی و کنترل بیماری‌ها کمک کنند، اما اگر بدون اجازه فرد منتشر شوند، می‌توانند به تبعیض در بیمه یا اشتغال منجر شوند. بنابراین باید قانونی وجود داشته باشد که هرگونه استفاده از داده‌های شخصی تنها با رضایت آگاهانه شهروند امکان‌پذیر باشد، مگر در شرایط خاص و محدود امنیت ملی که آن هم نیازمند حکم قضایی و نظارت پارلمانی است.از سوی دیگر، داده‌هایی که ماهیت ملی و جمعی دارند، مانند اطلاعات منابع طبیعی، اقلیمی، جمعیتی و زیرســـاختی—باید به‌عنوان دارایی عمومی تلقی شـوند. این داده‌ها نباید در انحصـار نهادهای دولتی یا شـرکت‌های خاص قرار گیرند. ایجاد سامانه داده‌های باز ملی می‌تواند شفافیت را افزایش دهد، به دانشگاه‌ها و شرکت‌های نوآور امکان پژوهش دهد و از تمرکز قدرت جلوگیری کند.اقتصـاد داده یکی از عرصـه‌های آینده اسـت. شـرکت‌هایی که توانسـته‌اند داده‌های کلان را جمع‌آوری و تحلیل کنند، امروز قدرتی هم‌ســنگ دولت‌ها دارند. در ایران نیز باید بســتری فراهم شـود که اسـتارتاپ‌ها و شـرکت‌های کوچک بتوانند در این اقتصـاد مشـارکت کنند، نه این‌که میدان در اختیار چند غول انحصـاری قرار گیرد. این کار نیازمند قوانین ضـدانحصـار، حمایت مالی از کسـب‌وکارهای داده‌محور و ایجاد زیرسـاخت‌های ملی پردازش داده اسـت.در بعد اجتماعی، حق فراموش‌شـدن اهمیت زیادی دارد. هر شـهروند باید بتواند بخشی از داده‌های گذشته خود را حذف کند، به‌ویژه داده‌هایی که می‌توانند در آینده علیه او استفاده شوند. این حق جلوی ســـوءاســـتفاده از تاریخچه دیجیتال افراد را می‌گیرد و امکان بازتعریف هویت اجتماعی و فردی را فراهم می‌کند.حکمرانی داده‌ها بدون توجه به امنیت ملی ناقص خواهد بود. داده‌های زیســـتی، پزشـــکی و حتی ژنتیکی ایرانیان، اگر به‌دســت قدرت‌های خارجی بیفتند، می‌توانند علیه جمعیت کشـور مورد اسـتفاده قرار گیرند. بنابراین باید قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای خروج داده‌های حساس از کشور وضع شود و مراکز داده ملی تحت نظارت عمومی و فنی ایمن‌ســازی شــوند.بُعد دیگر، اســتفاده از داده برای شــفافیت دولت اســت. داده‌های عمومی مانند هزینه‌کرد بودجه، قراردادهای دولتی، آلودگی هوا یا میزان برداشـت از منابع آب باید در دسـترس همه شـهروندان قرار گیرد. این امر نه تنها اعتماد عمومی را تقویت می‌کند بلکه ابزار مؤثری برای مقابله با فساد است.

در سطح بین‌المللی، حکمرانی داده‌ها تبدیل به ابزار ژئوپلیتیک شده است. کشورهایی که کنترل داده و فناوری‌های مرتبط را در اختیار دارند، در عرصه‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی دست بالا را دارند. ایران اگر بخواهد از حاشیه‌نشینی دیجیتال پرهیز کند، باید سیاستی فعال در این حوزه داشته باشد: توسعه فناوری بومی، مشارکت در پروژه‌های منطقه‌ای و جهانی، و حفاظت از استقلال داده‌ای کشور.بنابراین آینده حکمرانی داده‌ها نه صرفاً مسئله‌ای فنی، بلکه پروژه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. جمهوری نوین باید قراردادی اجتماعی جدید تعریف کند: داده‌های شخصی در مالکیت فرد، داده‌های ملی در مالکیت عمومی، و استفاده از داده‌ها تنها در خدمت شفافیت، توسعه و رفاه شهروندان. برای آنکه حکمرانی داده‌ها در ایران تنها در حد شعار باقی نماند، باید به شکل یک برنامه اجرایی ملی طراحی و نهادینه شود. این برنامه چند ستون کلیدی دارد که بدون آن‌ها امکان مدیریت عادلانه و پایدار داده‌ها وجود نخواهد داشت.ستون نخست، قانون جامع حفاظت از داده‌ها است. این قانون باید همان جایگاهی را پیدا کند که قانون اساسی برای حقوق شهروندی دارد. بر اساس آن، هر شهروند حق دارد بداند چه داده‌ای از او جمع‌آوری می‌شود، چرا جمع‌آوری می‌شود و چه کسی از آن استفاده می‌کند. هرگونه انتقال داده‌های شخصی به خارج از کشور باید ممنوع یا تنها با رضایت فرد و مجوز قضایی امکان‌پذیر باشد. همچنین، باید مجازات‌های سنگینی برای فروش غیرقانونی داده‌ها یا نقض حریم خصوصی تعیین شود.ستون دوم، ایجاد نهاد مستقل حفاظت از داده‌ها است. این نهاد نباید زیرمجموعه دولت یا شرکت‌های خصوصی باشد، بلکه باید به‌صورت مستقل و با نظارت پارلمان فعالیت کند. وظایف آن شامل رسیدگی به شکایات شهروندان درباره نقض حریم خصوصی، صدور مجوز برای پردازش داده‌های حساس و نظارت بر امنیت مراکز داده خواهد بود. استقلال این نهاد شرط اساسی برای اعتماد عمومی است.ستون سوم، زیرساخت ملی داده‌ها است. باید مراکز داده بومی با استانداردهای جهانی ساخته شود تا داده‌های حساس کشور در اختیار سرویس‌دهنده‌های خارجی قرار نگیرد. این مراکز باید قابلیت ذخیره‌سازی، پردازش و تحلیل داده‌های کلان را داشته باشند و به دانشگاه‌ها، استارتاپ‌ها و شرکت‌های نوآور امکان دسترسی کنترل‌شده به داده‌ها بدهند. در عین حال، استفاده از داده‌ها باید در چارچوب قوانین شفاف و با ضمانت اجرایی صورت گیرد.ستون چهارم، اقتصاد داده‌محور است. داده‌ها باید به منبعی برای اشتغال و ثروت تبدیل شوند، نه صرفاً ابزاری برای کنترل. دولت می‌تواند با سرمایه‌گذاری در شرکت‌های دانش‌بنیان، ایجاد شتاب‌دهنده‌های داده‌محور و حمایت از استارتاپ‌های هوش مصنوعی و تحلیل داده، اکوسیستمی نوآور ایجاد کند. همچنین باید با قوانین ضدانحصار مانع شود که تنها چند شرکت بزرگ به داده‌ها دسترسی داشته باشند.ستون پنجم، شفافیت داده‌های دولتی است. همه اطلاعاتی که به منافع عمومی مربوط است، مانند بودجه‌ها، قراردادهای دولتی، آمارهای زیست‌محیطی، مصرف منابع و داده‌های شهری، باید به صورت آزاد در دسترس شهروندان، رسانه‌ها و محققان قرار گیرد. این کار نه تنها فساد را کاهش می‌دهد بلکه به مشارکت شهروندان در سیاست‌گذاری کمک می‌کند.ستون ششم، آموزش و فرهنگ‌سازی داده‌ای است. شهروندان باید از حقوق داده‌ای خود آگاه باشند و بدانند چگونه داده‌هایشان می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد. آموزش در مدارس و دانشگاه‌ها باید شامل مهارت‌های سواد داده‌ای باشد: از مدیریت حریم خصوصی در فضای مجازی گرفته تا شناخت اقتصاد داده. این آگاهی عمومی سپری است در برابر سوءاستفاده دولت‌ها و شرکت‌ها.

ستون هفتم، همکاری بین‌المللی و دیپلماسی داده است. ایران نمی‌تواند در انزوا حکمرانی داده‌ها را پیش ببرد، زیرا داده‌ها مرز نمی‌شناسند. جمهوری نوین باید در توافق‌نامه‌های بین‌المللی حفاظت از داده‌ها مشارکت کند، از فناوری‌های جهانی برای امنیت داده استفاده نماید و همزمان از استقلال داده‌ای خود دفاع کند. به عبارت دیگر، باید توازن میان «همکاری جهانی» و «حاکمیت ملی داده» برقرار شود.در کنار همه این موارد، اصل حق فراموش‌شدن باید به رسمیت شناخته شود. این اصل تضمین می‌کند که افراد بتوانند گذشته دیجیتال خود را پاک کنند و اجازه ندهند خطاهای قدیمی یا اطلاعات بی‌اهمیت، آینده شغلی و اجتماعی آن‌ها را نابود کندبا چنین ساختاری، حکمرانی داده‌ها در ایران می‌تواند به جای ابزار سرکوب یا انحصار، به زیربنای توسعه پایدار، شفافیت و عدالت اجتماعی تبدیل شود. داده دیگر «مالکیت پنهان دولت یا شرکت‌ها» نخواهد بود، بلکه سرمایه‌ای مشترک است که هم شهروندان فردی بر آن حق دارند و هم جامعه به‌عنوان یک کل. حکمرانی داده‌ها تنها به خود داده‌ها محدود نمی‌شود؛ بلکه به همه عرصه‌های زندگی مدرن گره خورده است. در عمل، هیچ بخشی از اقتصاد، آموزش، سلامت یا حتی امنیت بدون داده امکان کارکرد ندارد. بنابراین اگر چارچوبی شفاف و عادلانه برای مدیریت داده‌ها وجود نداشته باشد، نه تنها این حوزه‌ها دچار بی‌نظمی می‌شوند، بلکه شکاف‌های اجتماعی و فساد نیز افزایش می‌یابد.در حوزه سلامت، داده‌های پزشکی و زیستی شهروندان یکی از ارزشمندترین منابع‌اند. پرونده‌های سلامت دیجیتال، سوابق آزمایشگاهی، ژنتیک و داده‌های مربوط به سبک زندگی (از طریق دستگاه‌های پوشیدنی یا اپلیکیشن‌ها) می‌توانند به بهبود نظام بهداشت عمومی کمک کنند. با تحلیل این داده‌ها می‌توان بیماری‌های واگیر را سریع‌تر شناسایی کرد، درمان‌های شخصی‌سازی‌شده ارائه داد و هزینه‌های نظام درمانی را کاهش داد. اما اگر این داده‌ها در اختیار بیمه‌ها یا کارفرمایان قرار گیرد، می‌تولند به تبعیض علیه بیماران یا حذف افراد از بازار کار منجر شود. به همین دلیل، در حکمرانی داده باید صراحتاً مشخص شود که داده‌های سلامت تنها برای خدمات عمومی و درمان استفاده می‌شوند، نه برای کنترل یا محروم‌سازی شهروندان.در حوزه آموزش، داده‌ها می‌توانند نقش بزرگی در بهبود کیفیت یادگیری داشته باشند. تحلیل داده‌های آموزشی (مانند نتایج آزمون‌ها، پیشرفت تحصیلی و حتی رفتار دیجیتال دانش‌آموزان در پلتفرم‌های یادگیری) می‌تواند به معلمان و سیاست‌گذاران کمک کند تا نقاط ضعف سیستم آموزشی را بشناسند و برای رفع آن برنامه‌ریزی کنند. در عین حال، این داده‌ها باید به شکلی مدیریت شوند که به ابزار کنترل و فشار بر دانش‌آموزان یا معلمان تبدیل نشوند. اصل شفافیت و رضایت در اینجا هم حیاتی است.در حوزه اقتصاد، داده‌ها همان چیزی هستند که امروزه «طلای جدید» نامیده می‌شوند. صنایع بانکی، بیمه، حمل‌ونقل، خرده‌فروشی و تجارت دیجیتال همه به داده وابسته‌اند. اگر داده‌ها به‌طور انحصاری در اختیار یک یا چند شرکت بزرگ باشند، رقابت از بین می‌رود و نوآوری خفه می‌شود. بنابراین حکمرانی داده باید شامل سیاست‌های ضدانحصار باشد تا استارتاپ‌ها و شرکت‌های کوچک هم بتوانند به داده‌های عمومی (نه داده‌های شخصی) دسترسی داشته باشند و خدمات نوآورانه ارائه دهند.در حوزه امنیت، داده‌ها نقش دوگانه دارند. از یک سو، برای مقابله با جرایم سازمان‌یافته، حملات سایبری یا تهدیدهای تروریستی، دسترسی به داده‌های ارتباطی و مالی ضروری است. از سوی دیگر، همین دسترسی می‌تواند به بهانه امنیت، به نظارت دائمی بر شهروندان تبدیل شود. جمهوری نوین باید مرزی روشن میان امنیت و حریم خصوصی تعریف کند: استفاده از داده‌ها برای امنیت ملی تنها

با مجوز قضایی و در شرایط مشخص مجاز است، و هیچ نهادی نمی‌تواند به صورت نامحدود و بدون پاسخ‌گویی داده‌های شهروندان را زیر نظر بگیرد.نکته کلیدی دیگر، پیوند حکمرانی داده با محیط زیست و اقلیم است. امروز داده‌های ماهواره‌ای و سنسورهای هوشمند اطلاعات دقیقی درباره منابع آب، کیفیت خاک، پوشش جنگلی و آلودگی هوا تولید می‌کنند. این داده‌ها برای سیاست‌گذاری اقلیمی حیاتی‌اند، اما باید به‌طور عمومی در دسترس قرار گیرند تا جامعه مدنی و دانشگاه‌ها نیز بتوانند در نظارت بر محیط زیست مشارکت کنند. اگر این داده‌ها در انحصار نهادهای خاص باقی بمانند، سیاست‌های اقلیمی به سمت فساد و ناکارآمدی خواهند رفت.در نهایت، حکمرانی داده‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شود که به افزایش اعتماد اجتماعی منجر شود، نه کاهش آن. مردم باید مطمئن باشند داده‌هایشان ابزاری برای رفاه، توسعه و عدالت است، نه برای سرکوب یا بهره‌کشی. این اعتماد تنها زمانی شکل می‌گیرد که قوانین روشن، نهادهای مستقل، شفافیت کامل و مشارکت عمومی وجود داشته باشد.به این ترتیب، آینده حکمرانی داده در ایران نه فقط یک موضوع تکنولوژیک، بلکه یک پروژه ملی است که سرنوشت حوزه‌های سلامت، آموزش، اقتصاد، امنیت و محیط زیست به آن گره خورده است. داده اگر درست مدیریت شود، موتور توسعه و آزادی است؛ و اگر رها یا انحصاری شود، به ابزار فساد و اقتدارگرایی بدل خواهد شد. برای آنکه حکمرانی داده‌ها در جمهوری نوین صرفاً یک چارچوب نظری باقی نماند، باید معماری نهادی و ساختاری دقیق طراحی شود. این معماری باید هم در سطح قانونی و هم در سطح سازمانی کارآمد باشد و در عین حال به جامعه مدنی و شهروندان امکان نظارت واقعی بدهد.در سطح حقوقی، نیاز به یک «منشور حقوق داده‌ای» وجود دارد. این منشور باید به اندازه قانون اساسی جدی گرفته شود و اصول بنیادینی را تضمین کند: مالکیت فردی داده‌ها، حق دسترسی و آگاهی، حق فراموش‌شدن، ممنوعیت جمع‌آوری پنهانی داده‌ها، و حق جبران خسارت در صورت سوءاستفاده. این منشور باید در دادگاه‌ها قابل استناد باشد و هر شهروند بتواند علیه هر نهادی، دولتی یا خصوصی، که داده‌های او را نقض کرده شکایت کند.در سطح نهادی، باید یک سازمان ملی حفاظت از داده‌ها تأسیس شود. این سازمان باید کاملاً مستقل از دولت و شرکت‌ها باشد و بودجه آن از محل منابع عمومی و تحت نظارت پارلمان تأمین شود. وظایف آن شامل: صدور مجوز پردازش داده‌های حساس، نظارت بر امنیت مراکز داده، رسیدگی به شکایات شهروندان و اعمال جریمه بر ناقضان است. استقلال و شفافیت این سازمان شرط بقای اعتماد اجتماعی است.در سطح سازمانی و عملیاتی، هر وزارتخانه و نهاد دولتی باید «دفتر حفاظت از داده» داشته باشد که با سازمان ملی مرتبط باشد. این دفاتر موظف‌اند قبل از هرگونه جمع‌آوری داده، اثرات آن بر حریم خصوصی و حقوق شهروندان را بررسی و گزارش عمومی منتشر کنند.در سطح شفافیت و دسترسی عمومی، باید یک پورتال ملی داده‌های باز ایجاد شود. این سامانه باید داده‌های عمومی را (بودجه، قراردادها، آمارهای زیست‌محیطی، داده‌های ترافیکی، وضعیت منابع آب و غیره) در دسترس همه قرار دهد. تجربه جهانی نشان داده که شفافیت داده‌ای به کاهش فساد، افزایش نوآوری و تقویت مشارکت عمومی منجر می‌شود.در سطح اقتصادی، باید سیاست‌های ضدانحصار اجرا شوند. نباید اجازه داد تنها چند شرکت بزرگ داده‌ها را در انحصار خود بگیرند. داده‌های عمومی باید به شکل عادلانه در اختیار استارتاپ‌ها، پژوهشگران و دانشگاه‌ها قرار گیرند. همچنین دولت باید اکوسیستمی بسازد که سرمایه‌گذاری در حوزه داده و هوش مصنوعی سودآور و امن باشد، اما منافع آن به همه شهروندان برسد

نه به یک طبقه محدود.در سطح نظارتی و مردمی، باید شورای مدنی داده‌ها تشکیل شود؛ شورایی متشکل از نمایندگان دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد، اتحادیه‌های صنفی و فعالان حقوق دیجیتال. این شورا باید قدرت نظارتی بر سازمان ملی حفاظت از داده‌ها داشته باشد و گزارش‌های دوره‌ای منتشر کند. حضور جامعه مدنی در حکمرانی داده‌ها تضمین می‌کند که سیاست‌ها نه صرفاً فنی و امنیتی، بلکه اجتماعی و انسانی باشند.در سطح امنیت ملی، مراکز داده حساس باید تحت بالاترین استانداردهای امنیتی نگهداری شوند. داده‌های ژنتیکی، پزشکی، زیست‌محیطی و زیرساختی نباید بدون حفاظت کافی در اختیار شرکت‌ها یا دولت‌های خارجی قرار گیرند. جمهوری نوین باید استقلال داده‌ای خود را همان‌قدر مهم بداند که استقلال انرژی یا استقلال سرزمینی.در نهایت، حکمرانی داده‌ها بدون فرهنگ‌سازی عمومی امکان‌پذیر نیست. شهروندان باید بدانند داده‌هایشان چه ارزشی دارد، چگونه می‌تواند ابزار توسعه باشد و چگونه می‌تواند علیه آن‌ها به کار رود. آموزش سواد داده‌ای باید از مدارس آغاز شود و رسانه‌ها نقش فعالی در آگاه‌سازی ایفا کنند.به این ترتیب، معماری حکمرانی داده‌ها ترکیبی است از قانون روشن، سازمان‌های مستقل، زیرساخت ملی، مشارکت جامعه مدنی و فرهنگ عمومی. تنها در چنین مدلی است که می‌توان داده‌ها را به سرمایه‌ای مشترک و موتور توسعه بدل کرد، نه به ابزار سرکوب و انحصار.

۴۸. سیاست‌گذاری نوآوری‌های مخرب (Disruptive Innovation Governance)

نوآوری‌های مخرب به فناوری‌ها و مدل‌هایی گفته می‌شود که ناگهان نظم موجود را تغییر می‌دهند، صنایع سنتی را به حاشیه می‌رانند و شکل تازه‌ای از اقتصاد، سیاست و اجتماع را پدید می‌آورند. اینترنت، گوشی هوشمند، بلاکچین، هوش مصنوعی، چاپ سه‌بعدی و انرژی‌های تجدیدپذیر نمونه‌هایی از این نوآوری‌ها هستند. این تحولات نه فقط ابزارهای تازه‌اند، بلکه ساختارهای اقتصادی و سیاسی را دگرگون می‌کنند. به همین دلیل سیاست‌گذاری در این حوزه یکی از پیچیده‌ترین وظایف هر حکومتی است.نوآوری‌های مخرب فرصت‌هایی بزرگ و همزمان تهدیدهایی جدی به همراه دارند. برای نمونه، هوش مصنوعی می‌تولند بهره‌وری اقتصادی را چند برابر کند و خدمات درمانی، آموزشی و صنعتی را ارتقا دهد، اما در عین حال می‌تواند مشاغل میلیون‌ها نفر را نابود کند و حتی جایگزین تصمیم‌گیری‌های انسانی شود. بلاکچین می‌تواند شفافیت مالی ایجاد کند، ولی همزمان راه را برای پول‌شویی و جرایم سایبری باز می‌کند. انرژی‌های تجدیدپذیر می‌توانند وابستگی به نفت را کاهش دهند، اما صنایع قدیمی و مشاغل وابسته به سوخت‌های فسیلی را بی‌ارزش می‌سازند.بنابراین جمهوری قانون‌مدار باید سیاست‌گذاری خود را بر سه اصل استوار کند: پذیرش فرصت‌ها، مدیریت ریسک‌ها و تضمین عدالت اجتماعی.در حوزه اقتصادی، سیاست‌گذاری نوآوری‌های مخرب باید از طریق انعطاف و انطباق سریع قوانین صورت گیرد. قوانین سنتی معمولاً با سرعتی بسیار کندتر از فناوری‌ها تغییر می‌کنند. نتیجه این ناهماهنگی یا هرج‌ومرج و بی‌قانونی است، یا خفه‌شدن نوآوری به دست مقررات سخت‌گیرانه. جمهوری نوین باید نظامی از «قوانین چابک» طراحی کند که با تغییر فناوری‌ها به‌سرعت بازنگری شوند. برای مثال، در حوزه رمزارزها یا اقتصاد پلتفرمی، به جای ممنوعیت مطلق یا رهاسازی کامل، می‌توان چارچوب‌های انعطاف‌پذیر و آزمایشی (regulatory sandbox) ایجاد کرد تا هم نوآوری ادامه یابد و هم ریسک‌ها کنترل شوند.در حوزه اجتماعی، باید سیاست‌های حمایتی برای گروه‌های آسیب‌پذیر تدوین شود. وقتی یک فناوری جدید صنعت قدیمی را نابود می‌کند، کارگران و کارمندان آن صنعت نباید رها شوند. برنامه‌های آموزش مجدد، بیمه بیکاری و سرمایه‌گذاری در مشاغل نو باید بخش جدایی‌ناپذیر سیاست‌گذاری باشند. عدالت در گذار فناورانه همان‌قدر اهمیت دارد که خود نوآوری.در حوزه فرهنگی و آموزشی، جامعه باید به‌طور پیوسته با نوآوری‌های مخرب آشنا شود. سواد فناورانه (tech literacy) باید بخشی از آموزش عمومی باشد. دانش‌آموزان و دانشجویان باید بیاموزند که این فناوری‌ها چگونه کار می‌کنند، چه فرصت‌هایی دارند و چه خطرهایی. اگر شهروندان آگاهی نداشته باشند، یا به مصرف‌کنندگان منفعل فناوری‌های وارداتی تبدیل می‌شوند، یا اسیر ترس و مقاومت کورکورانه در برابر تغییر.در حوزه حکمرانی، نوآوری‌های مخرب می‌توانند ابزار دموکراسی و شفافیت شوند، به شرطی که درست به‌کار گرفته شوند. برای مثال، بلاکچین می‌تواند نظام انتخاباتی شفاف و غیرقابل‌تقلب ایجاد کند. داده‌های بزرگ می‌توانند به سیاست‌گذاری دقیق‌تر و پاسخ‌گوتر کمک کنند. اما اگر این فناوری‌ها بدون نظارت و چارچوب حقوقی استفاده شوند، به ابزار کنترل و اقتدارگرایی بدل می‌شوند.یک بعد مهم دیگر، پیوند نوآوری با عدالت فضایی و منطقه‌ای است. نباید اجازه داد نوآوری‌های فناورانه تنها در پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ متمرکز شوند. سیاست‌گذاری باید دسترسی به فناوری‌های نو را در همه مناطق کشور تضمین کند، از جمله روستاها و مناطق محروم. برای نمونه، اینترنت پرسرعت یا آموزش دیجیتال نباید تنها امتیاز قشر خاصی باشد، بلکه باید به‌عنوان یک حق عمومی برای همه شهروندان فراهم شود.

در سطح بین‌المللی، جمهوری نوین باید سیاستی فعال در دیپلماسی نوآوری داشته باشد. فناوری‌های مخرب مرز نمی‌شناسند و کشوری که منفعل باشد، صرفاً به بازار مصرف دیگران تبدیل خواهد شد. بنابراین ایران باید در پیمان‌ها، پروژه‌های مشترک تحقیقاتی و بازارهای جهانی فناوری حضور فعال داشته باشد، در عین حال از استقلال فناورانه خود نیز حفاظت کند.در نهایت، سیاست‌گذاری نوآوری‌های مخرب باید بر پایه یک قرارداد اجتماعی نوین میان دولت، شهروندان و بازار بنا شود: دولت زیرساخت و چارچوب حقوقی فراهم کند، بازار نوآوری را پیش ببرد، و شهروندان به‌طور برابر از مزایای آن بهره‌مند شوند. تنها در این صورت است که فناوری‌های جدید به ابزاری برای توسعه، رفاه و آزادی بدل می‌شوند، نه منبعی تازه برای تبعیض و نابرابری. نوآوری‌های مخرب زمانی اهمیت واقعی پیدا می‌کنند که با مثال‌های عینی در کشور سنجیده شوند. ایران ظرفیت‌های بزرگی برای پذیرش و هدایت این نوآوری‌ها دارد، اما در نبود سیاست‌گذاری هوشمند، همین فرصت‌ها می‌توانند به بحران بدل شوند.

در بخش انرژی خورشیدی و تجدیدپذیر، ایران یکی از آفتابی‌ترین کشورهای جهان است، اما همچنان وابسته به نفت و گاز مانده است. اگر سیاست‌گذاری نوآورانه وجود داشته باشد، می‌توان با نصب پنل‌های خورشیدی در بام خانه‌ها، روستاها و حتی مناطق بیابانی، هم اشتغال محلی ایجاد کرد و هم از اتلاف منابع فسیلی جلوگیری نمود. این نوآوری برای شرکت‌های نفتی و صنایع سنتی تهدید است، اما برای جامعه و محیط زیست فرصت بزرگ محسوب می‌شود. سیاست درست این است که بخشی از درآمد نفتی صرف گذار به انرژی خورشیدی شود و کارگران بخش نفتی به‌تدریج در صنایع سبز جذب شوند.در حوزه فین‌تک (فناوری‌های مالی)، پلتفرم‌های نوین پرداخت، رمزارزها و بانکداری دیجیتال می‌توانند سرعت مبادلات و شفافیت مالی را افزایش دهند. اما اگر بدون قانون رها شوند، امکان کلاه‌برداری، پول‌شویی و فرار مالیاتی افزایش می‌یابد. سیاست‌گذاری در اینجا باید به‌صورت «چارچوب آزمایشی» انجام شود: اجازه فعالیت به استارتاپ‌ها داده شود، اما تحت نظارت دقیق و با الزام به شفافیت تراکنش‌ها. این روش هم نوآوری را خفه نمی‌کند و هم ریسک‌ها را کنترل می‌نماید.در بخش هوش مصنوعی، ایران ظرفیت علمی بالایی دارد. استفاده از هوش مصنوعی در پزشکی، کشاورزی، حمل‌ونقل و آموزش می‌تواند جهشی بزرگ ایجاد کند. اما تهدیدهای آن نیز جدی است: جایگزینی کارگران در صنایع، سوءاستفاده از داده‌های شخصی، یا تبدیل‌شدن به ابزار نظارت و کنترل اجتماعی. سیاست‌گذاری باید بر دو اصل استوار باشد: اول، استفاده از هوش مصنوعی تنها در خدمت رفاه عمومی و توسعه پایدار مجاز است؛ دوم، هرگونه استفاده امنیتی یا نظارتی باید محدود، شفاف و تحت نظارت قضایی باشد.در حوزه آموزش دیجیتال، پلتفرم‌های آنلاین می‌توانند دسترسی برابر به آموزش را برای کودکان روستایی و مناطق محروم فراهم کنند. اما اگر اینترنت پرسرعت و تجهیزات دیجیتال در اختیار همه قرار نگیرد، شکاف طبقاتی عمیق‌تر می‌شود. بنابراین سیاست‌گذاری باید تضمین کند که آموزش دیجیتال یک حق عمومی است، نه امتیاز طبقه ثروتمند. توزیع تبلت یا لپ‌تاپ ارزان، اینترنت سراسری رایگان یا یارانه‌ای، و آموزش معلمان برای کار با فناوری‌های نوین از جمله اقدامات ضروری‌اند.در بخش کشاورزی هوشمند، نوآوری‌هایی مانند سنسورهای هوشمند، پهپادها و تحلیل داده می‌توانند مصرف آب را به‌طور چشمگیری کاهش دهند. در کشوری خشک مانند ایران، این نوآوری یک ضرورت حیاتی است. اما تهدید آن در این است که کشاورزان خرد اگر به فناوری دسترسی نداشته باشند، از رقابت حذف می‌شوند. سیاست درست این است که دولت با یارانه و

وام کم‌بهره، امکان استفاده از فناوری‌های نوین را برای کشاورزان کوچک نیز فراهم کند.در حوزه چاپ سه‌بعدی، این فناوری می‌تواند صنایع تولیدی را متحول کند. بسیاری از کالاها، قطعات صنعتی و حتی تجهیزات پزشکی را می‌توان به‌صورت محلی تولید کرد. این فناوری فرصت بزرگی برای کاهش وابستگی به واردات است. اما تهدید آن این است که صنایع بزرگ و انحصاری که سال‌ها بر تولید انبوه متکی بوده‌اند، زیان خواهند دید. سیاست‌گذاری باید این گذار را مدیریت کند تا مشاغل قدیمی به سمت مهارت‌های جدید هدایت شوند.در همه این نمونه‌ها، یک اصل مشترک وجود دارد: نوآوری‌های مخرب یا به فرصت توسعه پایدار و عدالت اجتماعی بدل می‌شوند یا به منبع تازه‌ای از بحران و نابرابری. تفاوت این دو مسیر تنها به کیفیت سیاست‌گذاری بستگی دارد. سیاست‌گذاری هوشمند یعنی پذیرش نوآوری، حمایت از آن، اما همزمان ایجاد سازوکارهای حمایتی برای کسانی که در این گذار آسیب‌پذیرند.

به بیان دیگر، آینده ایران در گرو آن است که نوآوری‌های مخرب به جای نابودی جامعه، به ابزار بازسازی و تقویت آن تبدیل شوند. این امر تنها زمانی محقق می‌شود که سیاست‌گذاری فناورانه نه با نگاه اقتدارگرایانه و محدودکننده، بلکه با نگاه توسعه‌ای، شفاف و عدالت‌محور صورت گیرد. برای آنکه نوآوری‌های مخرب در مسیر درست هدایت شوند، جمهوری نوین نیازمند ابزارهای قانونی و نهادی مشخص است. اگر این ابزارها طراحی نشوند، فناوری‌ها یا در هرج‌ومرج و بی‌قانونی غرق می‌شوند یا زیر فشار مقررات سخت‌گیرانه و انحصار نابود می‌گردند.

نخستین ابزار، **نهاد تنظیم‌گر نوآوری** است. این نهاد باید مستقل از وزارتخانه‌های سنتی باشد و وظیفه‌اش ایجاد چارچوب‌های انعطاف‌پذیر برای فناوری‌های نوین است. برای مثال، در حوزه فین‌تک یا هوش مصنوعی، این نهاد باید محیط‌های آزمایشی (regulatory sandbox) فراهم کند تا استارتاپ‌ها بتوانند نوآوری خود را در یک فضای قانونی اما منعطف آزمایش کنند. تصمیم‌های این نهاد باید شفاف و با مشارکت دانشگاه‌ها، بخش خصوصی و جامعه مدنی گرفته شود تا از انحصار دولتی یا خصوصی جلوگیری گردد.ابزار دوم، **صندوق‌های حمایتی برای گذار فناورانه** است. وقتی یک فناوری مخرب صنعت قدیمی را نابود می‌کند، هزاران شغل از بین می‌رود. اگر دولت در این گذار دخالت نکند، بی‌عدالتی و بحران اجتماعی به‌وجود می‌آید. صندوق‌های حمایتی می‌توانند به کارگران بیکار بیمه و آموزش مجدد بدهند، به شرکت‌های کوچک کمک کنند خود را با فناوری جدید تطبیق دهند، و به مناطق آسیب‌دیده فرصت توسعه تازه بدهند.ابزار سوم، **قوانین ضدانحصار و شفافیت** است. یکی از خطرهای نوآوری‌های مخرب، ایجاد انحصارهای بزرگ فناورانه است. شرکت‌های فناوری می‌توانند با کنترل داده‌ها یا زیرساخت‌ها، رقابت را نابود کنند. قوانین ضدانحصار باید تضمین کنند که هیچ شرکت یا گروهی نتواند به‌تنهایی بازار یک فناوری نو را در اختیار بگیرد. همچنین دسترسی برابر به داده‌های عمومی و زیرساخت‌ها باید برای همه بازیگران تضمین شود.ابزار چهارم، **چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی برای فناوری‌های پرخطر** است. برای مثال، در حوزه هوش مصنوعی باید قوانینی تدوین شود که جلوی تبعیض الگوریتمی، سوءاستفاده امنیتی یا نقض حریم خصوصی را بگیرد. در حوزه زیست‌فناوری باید مقرراتی وضع شود که دستکاری ژنتیکی تنها در چارچوب‌های علمی و انسانی انجام گیرد. این چارچوب‌ها نباید مانع نوآوری شوند، بلکه باید آن را در مسیر امن و اخلاقی هدایت کنند.ابزار پنجم، **نهادهای مشورتی فناورانه** است. پارلمان و دولت به‌تنهایی توانایی درک سرعت تحولات فناورانه را ندارند. بنابراین باید شوراها و کمیته‌های مشورتی متشکل از دانشمندان، کارآفرینان، جامعه مدنی و نمایندگان کارگری

ایجاد شوند. این نهادها وظیفه دارند اثرات اجتماعی و اقتصادی فناوری‌های جدید را بررسی و توصیه‌های سیاستی ارائه دهند.ابزار ششم، **آموزش و بازآموزی گسترده** است. سیاست‌گذاری نوآوری بدون آموزش عمومی شکست خواهد خورد. دانشگاه‌ها، مدارس و مراکز فنی باید متناسب با فناوری‌های جدید بازطراحی شوند. کارگران باید بتوانند مهارت‌های جدید بیاموزند تا از چرخه تولید کنار گذاشته نشوند. در غیر این صورت، نوآوری به جای رفاه، بحران بیکاری و نابرابری می‌آورد.ابزار هفتم، **دیپلماسی نوآوری** است. بسیاری از نوآوری‌های مخرب در سطح جهانی پدید می‌آیند و هیچ کشوری به‌تنهایی نمی‌تواند با پیامدهای آن‌ها کنار بیاید. جمهوری نوین باید در پیمان‌های بین‌المللی، پروژه‌های تحقیقاتی مشترک و استانداردسازی جهانی حضور فعال داشته باشد. در عین حال باید استقلال فناورانه خود را حفظ کند و مانع وابستگی کامل به فناوری‌های خارجی شود.ابزار هشتم، **چارچوب حقوقی برای اشتراک منافع نوآوری** است. وقتی یک فناوری جدید ثروت عظیمی تولید می‌کند، این ثروت نباید تنها در دست صاحبان سرمایه متمرکز شود. باید مکانیزم‌هایی مانند مالیات بر سود شرکت‌های بزرگ فناوری، صندوق‌های نوآوری ملی و سرمایه‌گذاری در خدمات عمومی وجود داشته باشد تا منافع نوآوری به همه جامعه برسد.با چنین ابزارهایی، سیاست‌گذاری نوآوری‌های مخرب می‌تواند توازن میان آزادی نوآوری، عدالت اجتماعی و امنیت عمومی را برقرار کند. این همان نقطه‌ای است که نوآوری به جای تهدید، به نیروی محرک توسعه و دموکراسی بدل می‌شود. یکی از حساس‌ترین ابعاد نوآوری‌های مخرب، پیوند آن‌ها با دموکراسی و مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری فناورانه است. اگر نوآوری تنها در دستان دولت یا شرکت‌های بزرگ متمرکز شود، جامعه به مصرف‌کننده‌ای منفعل تبدیل خواهد شد. اما اگر مردم در فرآیند سیاست‌گذاری و بهره‌برداری نقش داشته باشند، فناوری به ابزار آزادی و رفاه بدل می‌شود.نخستین گام، **دموکراتیک‌سازی سیاست‌های نوآوری** است. هر فناوری تازه، از هوش مصنوعی تا زیست‌فناوری—اثرات اجتماعی و اخلاقی عمیقی دارد. بنابراین تصمیم درباره مجاز بودن یا نبودن آن‌ها نمی‌تواند تنها به دست تکنوکرات‌ها یا بوروکرات‌ها باشد. باید سازوکاری برای مشورت عمومی وجود داشته باشد: برگزاری نشست‌های ملی و محلی، نظرسنجی‌های عمومی و حتی همه‌پرسی در مورد فناوری‌های سرنوشت‌ساز. برای نمونه، تصمیم درباره دستکاری ژنتیکی یا استفاده از فناوری‌های نظارتی باید با مشارکت مستقیم جامعه اتخاذ شود.گام دوم، **شفافیت کامل در سیاست‌گذاری فناورانه** است. مردم باید بدانند چه تحقیقاتی انجام می‌شود، چه قراردادهایی با شرکت‌های فناوری بسته می‌شود، و چه داده‌هایی در اختیار چه نهادهایی قرار می‌گیرد. در غیاب شفافیت، اعتماد از بین می‌رود و هر نوآوری—even اگر مفید باشد—با مقاومت اجتماعی مواجه خواهد شد.گام سوم، **قدرت‌دادن به جامعه مدنی و رسانه‌ها** است. سازمان‌های مردم‌نهاد، اتحادیه‌های صنفی و رسانه‌های مستقل باید بتوانند بر سیاست‌های فناورانه نظارت کنند و درباره خطرها هشدار دهند. برای مثال، اگر یک فناوری باعث افزایش تبعیض یا نظارت پنهانی بر شهروندان شود، جامعه مدنی باید قدرت قانونی برای توقف یا اصلاح آن داشته باشد.گام چهارم، **توزیع عادلانه منافع نوآوری** است. فناوری‌های جدید ثروت عظیمی ایجاد می‌کنند. اگر این ثروت تنها در دستان سرمایه‌داران و شرکت‌های بزرگ متمرکز شود، شکاف طبقاتی افزایش می‌یابد و بی‌اعتمادی عمومی رشد می‌کند. جمهوری نوین باید مکانیزم‌هایی طراحی کند که سود حاصل از نوآوری در قالب خدمات عمومی (آموزش، بهداشت، زیرساخت) به همه مردم بازگردد.

گام پنجم، **توانمندسازی شهروندان برای استفاده خلاقانه از نوآوری** است. مردم نباید تنها مصرف‌کننده باشند، بلکه باید تولیدکننده و نوآور نیز باشند. این کار با آموزش فناورانه در مدارس، حمایت از استارتاپ‌های محلی، و دسترسی آزاد به داده‌ها و زیرساخت‌های تحقیقاتی ممکن می‌شود. وقتی جوانان در یک شهر کوچک بتوانند به همان اندازه دسترسی به فناوری و داده داشته باشند که در پایتخت، نوآوری به نیرویی مردمی تبدیل می‌شود.گام ششم، **تضمین حقوق شهروندی در عصر فناوری** است. نوآوری‌های مخرب می‌توانند آزادی فردی را تهدید کنند، مثلاً با نظارت دیجیتال یا الگوریتم‌هایی که به‌طور ناعادلانه تصمیم‌گیری می‌کنند. بنابراین باید منشور حقوق دیجیتال تدوین شود که تضمین کند هیچ فناوری‌ای نمی‌تواند آزادی بیان، حریم خصوصی یا حق دسترسی برابر شهروندان را نقض کند.گام هفتم، **پیوند نوآوری با حکمرانی محلی** است. بسیاری از فناوری‌های جدید تأثیر مستقیم بر زندگی روزمره مردم در شهرها و روستاها دارند: انرژی خورشیدی، اینترنت پرسرعت، حمل‌ونقل هوشمند. تصمیم‌گیری درباره این موارد باید در سطح محلی و با مشارکت شوراهای شهری و روستایی انجام شود، نه صرفاً از بالا و در پایتخت.در نهایت، نوآوری‌های مخرب تنها زمانی به فرصت بدل می‌شوند که حاکمیت آن‌ها دموکراتیک، شفاف و عادلانه باشد. اگر مردم حس کنند فناوری‌ها به‌جای خدمت به آنان، به ابزاری برای کنترل یا سودجویی گروهی محدود بدل شده‌اند، در برابر آن مقاومت می‌کنند. اما اگر شهروندان در مرکز تصمیم‌گیری قرار گیرند، همان فناوری‌ها به موتور همبستگی اجتماعی، عدالت و توسعه پایدار تبدیل خواهند شد. نوآوری‌های مخرب نه فقط اقتصاد و جامعه، بلکه سیاست و ساختار دولت را هم به‌طور بنیادی دگرگون می‌کنند. دولتی که خود را تنها یک بوروکراسی سنتی بداند و به تحولات فناورانه بی‌توجه باشد، به‌سرعت ناکارآمد می‌شود و مشروعیتش را از دست می‌دهد. اما دولتی که نوآوری را در قلب سیاست‌گذاری قرار دهد، می‌تواند کارآمدتر، شفاف‌تر و نزدیک‌تر به مردم عمل کند.

یکی از نخستین تأثیرها، **دیجیتالی‌شدن خدمات عمومی** است. وقتی شهروند بتواند از طریق موبایل یا پلتفرم‌های دیجیتال مالیات بدهد، خدمات درمانی بگیرد، برای مسکن ثبت‌نام کند یا حتی رأی بدهد، نه تنها فساد کاهش می‌یابد بلکه فاصله مردم با دولت هم کمتر می‌شود. این تغییر به معنای پایان تدریجی صف‌های طولانی ادارات و جایگزینی آن با خدمات شفاف و قابل‌پیگیری دیجیتال است.تأثیر دوم، **دگرگونی در ساختار تصمیم‌گیری** است. داده‌های بزرگ و هوش مصنوعی می‌توانند ابزارهای تازه‌ای برای سیاست‌گذاری باشند. برای مثال، با تحلیل داده‌های جمعیتی و اقتصادی، دولت می‌تواند سیاست‌های هدفمندتری برای یارانه، اشتغال یا آموزش تدوین کند. این امر سیاست‌گذاری را از سطح حدس و گمان به سطح علمی و داده‌محور ارتقا می‌دهد. البته شرط موفقیت این است که داده‌ها شفاف باشند و تحت نظارت عمومی قرار گیرند؛ در غیر این صورت، هوش مصنوعی می‌تواند به ابزار تازه‌ای برای اقتدارگرایی بدل شود.تأثیر سوم، **تغییر نقش دولت از مالک به تنظیم‌گر** است. در بسیاری از فناوری‌های نو، دولت نباید خود تولیدکننده یا مالک باشد، بلکه باید چارچوب‌های قانونی و حمایتی فراهم کند تا بخش خصوصی و جامعه مدنی بتوانند نوآوری کنند. برای نمونه، در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر یا فین‌تک، دولت تنها باید قواعد بازی عادلانه وضع کند، نه اینکه خودش وارد رقابت شود و انحصار ایجاد کند.تأثیر چهارم، **لزوم بازتعریف رابطه دولت و شهروند** است. در دنیای دیجیتال، شهروند دیگر تنها رأی‌دهنده‌ای که هر چهار سال یک بار

مشـارکت می‌کند نیسـت. او در هر لحظه داده تولید می‌کند، در فضـای آنلاین مشـارکت دارد و انتظار پاسـخ‌گویی فوری دارد. دولت باید سازوکاری برای مشارکت دائمی شهروندان در تصمیم‌گیری ایجاد کند: پلتفرم‌های گفت‌وگوی آنلاین، مشـورت‌های عمومی دیجیتال و امکان رأی‌گیری مسـتقیم درباره مسـائل مهم. این همان «دموکراسـی دیجیتال» است که نوآوری‌های مخرب آن را امکان‌پذیر کرده‌اند.تأثیر پنجم، **بازتعریف امنیت ملی** است. تهدیدهای سـنتی مانند جنگ یا اشـغال نظامی دیگر تنها چالش دولت‌ها نیسـتند؛ حملات سـایبری، دسـت‌کاری داده‌ها و سوءاستفاده از هوش مصنوعی می‌توانند امنیت یک کشور را به خطر بیندازند. بنابراین دولت باید نهادهای جدیدی برای امنیت سـایبری و حفاظت داده ایجاد کند، و همزمان از حقوق شـهروندان در برابر نظارت افراطی دفاع نماید.تأثیر ششم، **انعطاف‌پذیری ساختار اداری** است. بوروکراسی‌های سنتی با سلسله‌مراتب سنگین نمی‌توانند با سـرعت نوآوری‌ها هماهنگ شـوند. جمهوری نوین باید سـاختارهای سـبک و چابک ایجاد کند، به‌ویژه در حوزه‌های فناورانه. وزارتخانه‌های حجیم باید جای خود را به نهادهای کوچک‌تر، تخصـصـی‌تر و انعطاف‌پذیرتر بدهند که قادر باشند سیاست‌ها را به‌سرعت با فناوری‌های جدید سازگار کنند.تأثیر هفتم، **ضرورت اخلاق سیاسی در نوآوری** است. فناوری‌های مخرب می‌توانند به ابزار تبلیغات، دسـت‌کاری افکار عمومی یا حتی مهندسـی اجتماعی بدل شـوند. اگر دولت در برابر این خطرات بی‌تفاوت باشد یا خودش از این ابزارها برای تحکیم قدرت استفاده کند، دموکراسی نابود می‌شود. بنابراین یک اصل کلیدی این است که نوآوری‌های فناورانه هرگز نباید جایگزین آزادی و حقوق شهروندی شوند.در مجموع، نوآوری‌های مخرب می‌توانند ساختار دولت را کوچک‌تر، کارآمدتر، شفاف‌تر و دموکراتیک‌تر کنند. اما اگر مدیریت نشـوند، به ابزاری برای تمرکز قدرت و سـرکوب بدل خواهند شـد. انتخاب میان این دو مسـیر به کیفیت سیاست‌گذاری و تعهد به دموکراسی بستگی دارد. یکی از مهم‌ترین پیامدهای نوآوری‌های مخرب، اثر آن‌ها بر عدالت اجتماعی و نابرابری اسـت. فناوری‌های جدید می‌توانند همان‌قدر که فرصـت ایجاد می‌کنند، شـکاف‌های اجتماعی را هم عمیق‌تر کنند. اگر سیاست‌گذاری در این حوزه بی‌توجه به عدالت باشـد، جامعه به دو طبقه تقسـیم می‌شـود: طبقه‌ای که دسـترسـی به فناوری‌های نوین دارد و طبقه‌ای که از آن محروم می‌ماند.برای مثال، در حوزه آموزش دیجیتال، اگر فقط دانش‌آموزان طبقات مرفه به اینترنت پرسرعت و تجهیزات مدرن دسترسی داشته باشند، شکاف آموزشی بیشتر خواهد شد. در حوزه سلامت، اگر خدمات درمانی مبتنی بر هوش مصنوعی یا ژن‌درمانی تنها برای ثروتمندان در دسـترس باشـد، نابرابری زیسـتی ایجاد می‌شـود؛ یعنی افراد مرفه طول عمر بیشـتر و کیفیت زندگی بهتری خواهند داشـت، در حالی که اقشـار ضـعیف با بیماری و مرگ زودرس مواجه می‌شـوند.در حوزه کار، نوآوری‌های مخرب مانند رباتیک و اتوماسیون می‌توانند بسیاری از مشاغل سنتی را نابود کنند. کارگران کم‌مهارت اولین قربانی این روند خواهند بود. اگر برای این گروه‌ها آموزش‌های جایگزین و فرصـت‌های شـغلی جدید فراهم نشـود، موجی از بیکاری و فقر ایجاد خواهد شـد که انسـجام اجتماعی را تهدید می‌کند. در مقابل، کسـانی که در حوزه‌هـای نوین فنـاوری مهـارت دارنـد، ثروت و نفوذ بیشـتری پیـدا می‌کننـد و شـکـاف طبقـاتی تعمیق می‌شود.سیاست‌گذاری عادلانه در این شرایط چند اصل اساسی دارد: **نخست،** دسترسی برابر به فناوری. دولت باید تضـمین کند که همه شـهروندان، صـرف‌نظر از طبقه اقتصـادی یا محل زندگی، به اینترنت پرسـرعت، آموزش دیجیتال، خدمات نوین درمانی و ابزارهای فناورانه دسترسی داشته باشند. این دسترسی باید به‌عنوان یک «حق

شـهروندی» تعریف شـود. **دوم،** آموزش و بازآموزی فراگیر. کسـانی که مشـاغلشـان در معرض نابودی قرار دارد باید فرصـت واقعی برای یادگیری مهارت‌های جدید داشـته باشـند. این آموزش‌ها باید رایگان یا یارانه‌ای باشـند و به‌ویژه برای کارگران، کشـاورزان و کارکنان بخش‌های سـنتی طراحی شـوند.**سوم،** توزیع عادلانه منافع نوآوری. ثروتی که از فناوری‌های جدید به دست می‌آید نباید فقط به جیب صاحبان سرمایه برود. دولت می‌تواند از طریق مالیات بر سود شرکت‌های فناورانه، این ثروت را به خدمات عمومی مثل آموزش و بهداشت بازگرداند. به‌عبارت دیگر، منافع نوآوری باید اجتماعی شـود.**چهارم،** حمایت از مشـاغل خرد و محلی. نوآوری‌های مخرب اغلب بازارهای بزرگ و جهانی را در اختیار می‌گیرند و مشاغل کوچک محلی را به حاشیه می‌رانند. سیاست‌گذاری باید تضمین کند که کسب‌وکارهای کوچک هم بتوانند از فناوری‌های نو بهره ببرند. برای مثال، کشـاورزان خرد باید به فناوری‌های کشـاورزی هوشـمند دسـترسـی پیدا کنند، نه اینکه تنها شـرکت‌های بزرگ از آن‌ها اسـتفاده کنند.**پنجم،** جلوگیری از تبعیض فناورانه. الگوریتم‌های هوش مصـنوعی می‌توانند ناخواسـته تبعیض‌های موجود اجتماعی را بازتولید کنند.برای مثال، در اسـتخدام یا اعطای وام. قوانین ضـدتبعیض باید تضـمین کنند که فناوری‌ها عادلانه و بدون جانبداری عمل کنند.**شـشـم،** مشـارکت مسـتقیم مردم در تصـمیم‌گیری. وقتی درباره اسـتفاده از فناوری‌های پرخطر یا پرچالش تصـمیم‌گیری می‌شـود (مانند اسـتفاده از فناوری‌های زیسـتی یا نظارتی)، اقشـار مختلف جامعه باید در فرآیند تصـمیم‌گیری حضـور داشـته باشـند. عدالت فناورانه تنها زمانی محقق می‌شـود که صـداهای اقلیت‌ها، گروه‌های آسیب‌پذیر و مناطق محروم شنیده شود.در نهایت، نوآوری‌های مخرب یا به موتور عدالت اجتماعی بدل می‌شوند یا به ابزار تشـدید نابرابری. مسـیر درسـت تنها با سـیاسـت‌گذاری آگاهانه و عدالت‌محور امکان‌پذیر اسـت. فناوری به‌خودی‌خود نه خوب است و نه بد؛ این ما هستیم که با چارچوب‌های قانونی و اجتماعی تعیین می‌کنیم به خدمت آزادی و عدالت درآید یا به ابزار سلطه و نابرابری.

عصر فراواقعیت یا پساحقیقت به دورانی گفته می‌شود که در آن واقعیت عینی و شواهد علمی جای خود را به روایت‌ها، احساسات و تبلیغات داده‌اند. در این فضا، حقیقت دیگر آن چیزی نیست که از طریق داده و تحقیق به دست می‌آید، بلکه آن چیزی است که بیشترین بار عاطفی دارد، بیشتر تکرار می‌شود و بهتر با تمایلات ذهنی مخاطبان هماهنگ است. شبکه‌های اجتماعی، هوش مصنوعی و رسانه‌های الگوریتمی این وضعیت را تشدید کرده‌اند.در چنین شرایطی، قدرت سیاسی بیش از هر زمان دیگر به مدیریت روایت‌ها وابسته می‌شود. دولت‌ها، احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و حتی شرکت‌های بزرگ می‌توانند با استفاده از فناوری‌های ارتباطی، واقعیت جایگزین بسازند. این همان چیزی است که انتخابات بسیاری از کشورها را تحت تأثیر قرار داده: کمپین‌هایی که بر اساس داده‌های رفتاری مردم ساخته می‌شوند و با اخبار جعلی و روایت‌های دست‌کاری‌شده افکار عمومی را هدایت می‌کنند.خطر اصلی عصر فراواقعیت این است که اعتماد اجتماعی فرو می‌ریزد. وقتی شهروندان دیگر قادر نباشند بین حقیقت و دروغ تفاوت بگذارند، یا وقتی حس کنند همه روایت‌ها به یک اندازه ساختگی‌اند، زمینه برای اقتدارگرایی فراهم می‌شود. در چنین فضایی، مردم به‌جای مشارکت عقلانی، به دنبال رهبرانی می‌روند که صرفاً احساسات آن‌ها را تحریک می‌کنند.برای مقابله با این وضعیت، جمهوری نوین باید چند اقدام اساسی انجام دهد:

نخست، تقویت سواد رسانه‌ای. شهروندان باید از کودکی بیاموزند چگونه اخبار جعلی را تشخیص دهند، چگونه منبع اطلاعات را بررسی کنند و چگونه از اسیر شدن در اتاق‌های پژواک (Echo Chambers) پرهیز کنند. آموزش تفکر انتقادی در مدارس و دانشگاه‌ها حیاتی است.**دوم، شفافیت رسانه‌ای.** رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی باید موظف باشند الگوریتم‌ها و شیوه‌های توزیع محتوا را شفاف کنند. مردم باید بدانند چرا یک خبر یا پست خاص به آن‌ها نشان داده می‌شود و چه کسی پشت آن محتوا قرار دارد. شفافیت الگوریتمی جلوی دست‌کاری افکار عمومی را می‌گیرد.**سوم، مسئولیت‌پذیری پلتفرم‌ها.** شرکت‌های فناوری نمی‌توانند تنها به‌عنوان واسطه بی‌طرف عمل کنند. اگر پلتفرمی به انتشار گسترده اخبار جعلی یا نفرت‌پراکنی دامن بزند، باید مسئولیت قانونی داشته باشد. البته این نباید به بهانه‌ای برای سانسور دولتی تبدیل شود؛ بلکه باید در چارچوب حقوق شهروندی و آزادی بیان مدیریت گردد.**چهارم، بازسازی اعتماد عمومی به نهادها.** اگر نهادهای رسمی و رسانه‌های عمومی صادقانه و شفاف عمل نکنند، مردم به‌سرعت به سمت روایت‌های غیررسمی و توطئه‌محور کشیده می‌شوند. بنابراین دولت و رسانه‌های ملی باید همواره حقیقت را اگر تلخ باشد، بی‌پرده با مردم در میان بگذارند. اعتماد عمومی بزرگ‌ترین سرمایه در برابر فراواقعیت است.**پنجم، تنظیم‌گری اخلاقی در سیاست‌گذاری دیجیتال.** استفاده از داده‌های رفتاری شهروندان برای تبلیغات سیاسی باید محدود و تحت نظارت باشد. بهره‌گیری از هوش مصنوعی برای تولید اخبار جعلی یا دست‌کاری تصویر و صدا (Deepfake) تهدید بزرگی است که باید قوانین مشخص برای مقابله با آن وضع شود.**ششم، تضمین فضای عمومی برای گفت‌وگوی آزاد.** عصر فراواقعیت وقتی خطرناک می‌شود که مردم تنها در معرض روایت‌های بسته و یک‌سویه قرار گیرند. ایجاد فضاهایی که شهروندان بتوانند آزادانه و با دسترسی برابر به اطلاعات گفت‌وگو کنند، می‌تواند توازن را بازگرداند.در نهایت، عصر فراواقعیت آزمونی برای دموکراسی است. یا سیاست‌مداران و نهادها می‌پذیرند که حقیقت تنها با شفافیت، آموزش و مسئولیت‌پذیری حفظ می‌شود، یا این‌که جامعه در گرداب روایت‌های جعلی و دست‌کاری‌شده فرو می‌رود و راه برای استبداد هموار می‌گردد. قدرت در این

عصر دیگر صرفاً کنترل منابع یا اقتصاد نیست؛ کنترل روایت‌هاست. و جمهوری نوین باید نشان دهد که حقیقت، حتی در سخت‌ترین شرایط، همچنان ارزش مرکزی سیاست و کشورداری است. برای مقاوم‌سازی جامعه در برابر سیاست پساحقیقت، لازم است چندین لایه از اقدامات هم‌زمان طراحی و اجرا شوند. این لایه‌ها تنها به سطح دولت محدود نیستند، بلکه کل جامعه—از نهادهای آموزشی و رسانه‌ای تا بخش خصوصی و خود شهروندان—را در بر می‌گیرند.لایه نخست، آموزش تفکر نقادانه به‌عنوان مهارت عمومی است. همان‌طور که سواد خواندن و نوشتن در گذشته شرط مشارکت اجتماعی بود، امروز سواد نقادانه در برابر اطلاعات شرط اساسی زیست دموکراتیک است. مدارس باید به دانش‌آموزان بیاموزند چگونه با پرسشگری و تحلیل، اعتبار منابع را بسنجند، چطور استدلال‌های مغشوش را شناسایی کنند و چگونه میان نظر، شایعه و واقعیت تمایز بگذارند. در دانشگاه‌ها نیز باید دوره‌های «سواد داده و رسانه» به‌عنوان بخشی از آموزش عمومی همه رشته‌ها ارائه شود.لایه دوم، رسانه‌های مستقل و چندصدایی است. در عصر فراواقعیت، اگر رسانه‌ها به ابزار تبلیغاتی دولت یا شرکت‌ها تقلیل یابند، جامعه در برابر موج اخبار جعلی بی‌دفاع خواهد بود. رسانه‌های آزاد و مستقل می‌توانند نقش «دیوار دفاعی حقیقت» را ایفا کنند. سیاست‌گذاری باید به‌گونه‌ای باشد که رسانه‌های کوچک و محلی نیز امکان فعالیت داشته باشند، نه این‌که تنها چند رسانه بزرگ در اختیار گروه‌های ذی‌نفوذ باشد. تنوع رسانه‌ای ضامن تنوع روایت‌هاست.لایه سوم، شفافیت و دسترسی آزاد به داده‌های عمومی است. اگر دولت‌ها اطلاعات واقعی را پنهان کنند، میدان برای روایت‌های جعلی باز می‌شود. شهروندان باید به داده‌های دقیق درباره اقتصاد، سلامت، محیط زیست، سیاست خارجی و دیگر حوزه‌ها دسترسی داشته باشند. وقتی داده‌ها آزادانه در اختیار عموم باشند، روایت‌های ساختگی به‌راحتی افشا می‌شوند.لایه چهارم، قوانین روشن علیه دست‌کاری دیجیتال است. فناوری‌های جدید مانند دیپ‌فیک می‌توانند چهره سیاستمداران یا شخصیت‌های عمومی را جعل کنند. قوانین باید مشخص کنند که تولید و انتشار چنین محتوایی بدون برچسب‌گذاری جرم است و مجازات دارد. همچنین، تبلیغات سیاسی باید با شفافیت کامل صورت گیرد: شهروندان باید بدانند چه کسی پشت یک پیام تبلیغاتی است، چه هزینه‌ای برای آن صرف شده و با چه هدفی منتشر شده است.لایه پنجم، توانمندسازی جامعه مدنی و دانشگاه‌ها در رصد اطلاعات است. نهادهای مستقل باید بتوانند به‌طور مستمر وضعیت اطلاعات و رسانه‌ها را پایش کنند، منابع جعلی را شناسایی کرده و گزارش‌های عمومی منتشر کنند. این نهادها به‌عنوان دیده‌بان‌های حقیقت عمل خواهند کرد و اعتماد عمومی را تقویت می‌کنند.لایه ششم، فرهنگ عمومی صداقت در سیاست است. سیاست‌مداران و نهادهای حکومتی باید به‌جای روایت‌سازی‌های احساسی، به مردم با صداقت پاسخ دهند؛ اگر حقیقت تلخ باشد. اعتماد از دست‌رفته را نمی‌توان با تبلیغات بازسازی کرد؛ تنها با شفافیت و پاسخ‌گویی مداوم ممکن است.لایه هفتم، مشارکت مستقیم مردم در تولید روایت‌های جمعی است. یکی از دلایل موفقیت اخبار جعلی این است که مردم در فرآیند تولید و توزیع اطلاعات نقشی ندارند و مصرف‌کنندگان منفعل‌اند. اگر شهروندان بتوانند در قالب رسانه‌های محلی، شبکه‌های اجتماعی و پروژه‌های مشارکتی، روایت‌های خود را بسازند و بازتاب دهند، تنوع و اصالت اطلاعات افزایش می‌یابد.به این ترتیب، مقاوم‌سازی جامعه در برابر سیاست پساحقیقت تنها با ممنوعیت یا سانسور ممکن نیست؛ بلکه نیازمند ترکیب آموزش، شفافیت، تنوع رسانه‌ای، قوانین حمایتی و فرهنگ صداقت است. حقیقت در چنین جامعه‌ای نه به‌صورت

تحمیلی از بالا، بلکه از طریق گفت‌وگوی آزاد، نظارت عمومی و مشارکت جمعی بازتولید می‌شود.در نهایت، عصر فراواقعیت آزمونی برای بلوغ دموکراسی است. اگر جامعه بتواند با آگاهی، نقد و شفافیت در برابر سیل روایت‌های جعلی مقاومت کند، نه‌تنها حقیقت را حفظ خواهد کرد بلکه پایه‌های آزادی و مردم‌سالاری را نیز مستحکم‌تر خواهد ساخت. یکی از مهم‌ترین پیشران‌های سیاست پساحقیقت، فناوری‌های نوین ارتباطی و الگوریتم‌های هوش مصنوعی هستند. شبکه‌های اجتماعی دیگر تنها ابزار انتقال پیام نیستند؛ بلکه موتورهایی‌اند که تصمیم می‌گیرند چه پیامی دیده شود و چه پیامی در حاشیه بماند. الگوریتم‌ها بر اساس داده‌های رفتاری کاربران عمل می‌کنند: چه چیزی را بیشتر می‌خوانند، لایک می‌زنند یا به اشتراک می‌گذارند. نتیجه این فرایند آن است که محتوای احساسی، هیجان‌برانگیز یا جنجالی بسیار بیشتر دیده می‌شود تا محتوای دقیق، علمی و آرام.این مکانیسم به‌طور ناخواسته سیاست پساحقیقت را تقویت می‌کند. اخبار جعلی و روایت‌های تحریف‌شده به دلیل بار عاطفی بالا بیشتر پخش می‌شوند و در مدت کوتاهی به باور عمومی بدل می‌گردند. از سوی دیگر، «اتاق پژواک» شکل می‌گیرد: یعنی هر فرد بیشتر در معرض همان نوع محتوایی قرار می‌گیرد که قبلاً دوست داشته یا باور داشته است. این روند جامعه را به جزیره‌های بسته تقسیم می‌کند و گفت‌وگوی ملی را تضعیف می‌سازد.برای مقابله با این وضعیت، باید چند اقدام کلیدی در حوزه فناوری و حکمرانی دیجیتال صورت گیرد: **نخست،** شفافیت الگوریتمی. پلتفرم‌ها باید موظف باشند توضیح دهند الگوریتم‌هایشان چگونه محتوا را اولویت‌بندی می‌کنند. مردم حق دارند بدانند چرا یک خبر خاص در بالای صفحه‌شان ظاهر می‌شود. این شفافیت باید از حالت داوطلبانه خارج شود و به شکل قانونی الزام‌آور باشد.**دوم،** برچسب‌گذاری و اصالت‌سنجی محتوا. فناوری‌های هوش مصنوعی می‌توانند برای شناسایی اخبار جعلی و دیپ‌فیک‌ها به‌کار روند. محتواهای مشکوک باید برچسب‌دار شوند و منبع آن‌ها مشخص گردد. البته این کار نباید به سانسور گسترده منجر شود، بلکه هدف آن اطلاع‌رسانی به کاربر و تقویت قدرت انتخاب آگاهانه اوست.**سوم،** کنترل انحصار پلتفرم‌ها. شرکت‌های بزرگ فناوری امروز قدرتی فراتر از بسیاری دولت‌ها دارند. انحصار آن‌ها بر داده‌ها و الگوریتم‌ها باعث می‌شود روایت‌های جهانی تحت تأثیر منافع معدود شرکت‌ها باشد. قوانین ضدانحصار و الزام به اشتراک‌گذاری داده‌های عمومی می‌تولند این تمرکز قدرت را کاهش دهد و امکان رقابت برای پلتفرم‌های کوچک‌تر را فراهم کند.**چهارم،** استفاده شهروند-محور از هوش مصنوعی. همان فناوری‌هایی که برای دست‌کاری افکار عمومی به کار می‌روند، می‌توانند ابزار دفاع از حقیقت باشند. برای نمونه، الگوریتم‌های هوش مصنوعی می‌توانند به شهروندان کمک کنند منابع معتبر را تشخیص دهند، محتوای تحریف‌شده را شناسایی کنند و دیدگاه‌های متنوع‌تری دریافت کنند. سیاست‌گذاری باید نوآوری در این زمینه را تشویق کند.**پنجم،** دیپلماسی دیجیتال و همکاری‌های بین‌المللی. سیاست پساحقیقت مرز نمی‌شناسد. اخبار جعلی و عملیات روانی اغلب از خارج مرزها هدایت می‌شوند. جمهوری نوین باید در ائتلاف‌های بین‌المللی برای مقابله با اطلاعات جعلی، امنیت سایبری و شفافیت پلتفرم‌ها مشارکت کند و همزمان از استقلال اطلاعاتی خود محافظت نماید.**ششم،** توانمندسازی جامعه مدنی برای رصد رسانه‌های دیجیتال. دانشگاه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و رسانه‌های مستقل باید ابزار و منابع لازم برای پایش فضای مجازی داشته باشند. گزارش‌های عمومی آن‌ها می‌تواند به شهروندان کمک کند میان حقیقت و دروغ تمایز بگذارند و اعتماد به نهادهای مستقل تقویت شود.

در نهایت، سیاست در عصر فراواقعیت تنها زمانی می‌تواند مشروعیت داشته باشد که حقیقت به‌عنوان ارزش مرکزی بازسازی شود. این بازسازی نه با سانسور و کنترل از بالا، بلکه با ترکیب سه عنصر به دست می‌آید: فناوری شفاف و شـــهروند-محور، نهادهای مســـتقل و آزاد برای رصـــد روایت‌ها، و فرهنگی که به شـــهروندان می‌آموزد حقیقت را جست‌وجو کنند، نه اینکه صرفاً روایت آماده را بپذیرند. یکی از حساس‌ترین نقاطی که سیاست پساحقیقت خود را نشان می‌دهد، انتخابات و فرآیند مشارکت سیاسی است. انتخابات در ذات خود باید رقابتی سالم بر سر برنامه‌ها و دیدگاه‌های مختلف باشد، اما در عصر فراواقعیت این رقابت به میدان نبرد روایت‌ها و دست‌کاری‌های اطلاعاتی بدل می‌شـود.امروزه کمپین‌های سـیاسـی بیش از آنکه بر واقعیت‌های اقتصـادی یا اجتماعی اسـتوار باشـند، بر تحلیل داده‌های رفتاری شـهروندان و طراحی پیام‌های احسـاسـی تمرکز دارند. هر رأی‌دهنده به‌طور جداگانه هدف‌گذاری می‌شـود (Micro-targeting) و پیام‌هایی متناسـب با علایق، ترس‌ها و خشـم او دریافت می‌کند. در این فضـا، نامزدها کمتر به ارائه برنامه‌های جامع و واقع‌گرایانه نیاز دارند، و بیشـتر به تحریک احسـاسـات و خلق تصـویرهای ذهنی بسـنده می‌کنند.خطر این روند دوگانه اسـت: نخسـت آنکه شـهروندان به‌جای تصـمیم‌گیری آگاهانه، بر اسـاس احسـاسـات لحظه‌ای رأی می‌دهند. دوم آنکه جامعه به گروه‌های جداگانه تقسـیم می‌شـود، زیرا هر فرد روایت و محتوای متفاوتی دریافت کرده اسـت. در چنین فضـایی، وحدت ملی و گفت‌وگوی عمومی جای خود را به قطبی‌سازی و بی‌اعتمادی می‌دهد.برای مقابله با این چالش، سیاست‌گذاری انتخاباتی باید چند اصل حیاتی را دنبال کند: یکم، شفافیت در تبلیغات سیاسی. هر پیام تبلیغاتی، چه در تلویزیون و چه در شبکه‌های اجتماعی، باید منبع و هزینه‌اش مشخص باشد. شهروند باید بداند چه کسی پشت یک تبلیغ ایستاده و چه منابعی صرف انتشار آن شده اسـت. این شـفافیت مانع دسـت‌کاری پنهانی می‌شـود.دوم، ممنوعیت یا محدودیت هدف‌گذاری فردی بر اسـاس داده‌های شخصی. استفاده از داده‌های خصوصی برای ارسال پیام‌های خاص به هر رأی‌دهنده، نقض حریم خصوصی و عاملی برای تحریف تصـمیم‌گیری آزادانه اسـت. تبلیغات سـیاسـی باید عمومی باشـد تا همه بتوانند آن را ببینند و نقد کنند.سـوم، نظارت مسـتقل بر فضـای مجازی در دوره انتخابات. یک نهاد بی‌طرف و مسـتقل باید وظیفه رصـد فضـای آنلاین را بر عهده داشـته باشـد و در صـورت مشـاهده عملیات هماهنگ انتشـار اخبار جعلی یا کمپین‌های خارجی، گزارش عمومی منتشـر کند.چهارم، آموزش شـهروندان برای مقاومت در برابر دسـت‌کاری دیجیتال. رأی‌دهندگان باید بدانند که پیام‌های تبلیغاتی دیجیتال چگونه طراحی می‌شـوند و چگونه می‌توانند بر احسـاسـات آن‌ها اثر بگذارند. آگاهی عمومی بزرگ‌ترین سـپر در برابر سـیاسـت‌های پسـاحقیقت اسـت.پنجم، منع اسـتفاده از فناوری‌های گمراه‌کننده مانند دیپ‌فیک در تبلیغات انتخاباتی. باید قانونی روشـن وجود داشـته باشـد که تولید و پخش تصـاویر و ویدئوهای جعلی در جریان انتخابات جرم محسـوب شـود.ششـم، ایجاد فضـا برای گفت‌وگوی واقعی میان نامزدها و شـهروندان. به‌جای آنکه کمپین‌ها تنها در فضـای تبلیغات دیجیتال جریان داشـته باشـند، باید سـازوکارهایی برای مناظره‌های عمومی، جلسـات پرسـش و پاسـخ و مشـارکت مسـتقیم مردم طراحی شـود. این گفت‌وگوها کمک می‌کنند حقیقت و برنامه‌های واقعی جایگزین روایت‌های ساختگی شوند.هفتم، تضـمین اسـتقلال رسانه‌ها در پوشش انتخابات. اگر رسانه‌ها تحت کنترل دولت یا گروه‌های خاص باشند، میدان به‌طور کامل به دست پلتفرم‌های جهانی می‌افتد و این خود خطر بزرگی است. رسانه‌های آزاد و مستقل می‌توانند با بررسی ادعاها،

واقعیت‌ها را آشکار کنند و در برابر موج اخبار جعلی بایستند.به این ترتیب، انتخابات در عصر فراواقعیت تنها زمانی می‌تواند دموکراتیک باقی بماند که ترکیبی از شفافیت، نظارت مستقل، آموزش عمومی و رسانه‌های آزاد وجود داشته باشد. در غیر این صورت، مشارکت سیاسی به‌جای آنکه بیان اراده آزاد مردم باشد، به بازتاب دست‌کاری‌های اطلاعاتی بدل خواهد شد. سیاست پساحقیقت نه تنها بر انتخابات اثر می‌گذارد، بلکه به‌طور عمیق بر انسجام ملی و اعتماد عمومی نیز ضربه می‌زند. جوامعی که حقیقت در آن‌ها تضعیف می‌شود، به‌تدریج به میدان جدال روایت‌ها تبدیل می‌شوند؛ روایت‌هایی که کمتر بر واقعیت عینی تکیه دارند و بیشتر بر احساسات، ترس‌ها و دشمن‌سازی‌های متقابل.وقتی هر گروه اجتماعی روایت خاص خود را داشته باشد و الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی این روایت‌ها را تقویت کنند، جامعه دچار «جزیره‌ای‌شدن حقیقت» می‌شود. هر جزیره از جامعه، حقیقتی متفاوت می‌بیند و باور می‌کند. این پدیده شکاف‌های قومی، مذهبی، طبقاتی یا سیاسی را تشدید می‌کند و انسجام ملی را تهدید می‌سازد. در چنین فضایی، گفت‌وگو دشوار می‌شود، زیرا مردم حتی بر سر واقعیت‌های پایه‌ای نیز توافق ندارند.پیامد دیگر سیاست پساحقیقت، فرسایش اعتماد عمومی است. وقتی شهروندان نمی‌دانند کدام خبر راست و کدام روایت جعلی است، اعتماد خود را نه تنها به رسانه‌ها، بلکه به نهادهای رسمی و حتی به کل نظام سیاسی از دست می‌دهند. در این شرایط، هر سیاست یا تصمیم دولتی، اگر درست و منطقی باشد با بدبینی و تردید مواجه می‌شود. بی‌اعتمادی گسترده همان چیزی است که راه را برای پوپولیسم و اقتدارگرایی باز می‌کند، زیرا مردم به‌جای اعتماد به نهادها، به دنبال رهبرانی می‌روند که وعده‌های ساده و هیجانی می‌دهند.برای بازسازی انسجام ملی و اعتماد عمومی در عصر فراواقعیت، چند اقدام اساسی لازم است:نخست، ایجاد یک فضای عمومی مشترک. جامعه نیاز دارد جایی وجود داشته باشد که همه گروه‌ها با اختلاف نظر بتوانند بر سر داده‌ها و واقعیت‌های پایه‌ای گفت‌وگو کنند. این فضا می‌تواند از طریق رسانه‌های عمومی شفاف، سامانه‌های ملی داده باز یا مناظره‌های عمومی شکل گیرد.دوم، حمایت از نهادهای مستقل حقیقت‌یاب. سازمان‌هایی متشکل از روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان و نهادهای مدنی باید مسئول بررسی ادعاها و روایت‌های سیاسی باشند. گزارش‌های آن‌ها باید در دسترس همه شهروندان قرار گیرد تا مبنایی برای بازسازی اعتماد عمومی شود.سوم، تقویت زبان مشترک ملی. سیاست پساحقیقت اغلب با بهره‌برداری از شکاف‌های قومی، مذهبی یا طبقاتی عمل می‌کند. مقابله با آن نیازمند سرمایه‌گذاری در آموزش، فرهنگ و رسانه‌هایی است که بر ارزش‌های مشترک مانند آزادی، برابری، همبستگی و کرامت انسانی تأکید کنند.چهارم، بازتعریف رابطه دولت با مردم بر اساس شفافیت مطلق. اگر دولت بخواهد انسجام ملی را حفظ کند، باید همواره حقیقت را اگر ناخوشایند باشد به مردم بگوید. دروغ‌های کوچک در عصر فراواقعیت به‌سرعت آشکار می‌شوند و بی‌اعتمادی بزرگی ایجاد می‌کنند. اعتماد عمومی تنها با شفافیت و پاسخ‌گویی مداوم قابل ترمیم است.پنجم، ایجاد سازوکارهای مشارکت مستقیم مردم. وقتی شهروندان احساس کنند در تصمیم‌گیری‌ها سهم دارند، کمتر به روایت‌های جعلی و توطئه‌محور باور می‌کنند. شوراهای محلی، پلتفرم‌های مشارکت دیجیتال و مشورت‌های عمومی می‌توانند ابزارهایی باشند برای تقویت حس تعلق و انسجام.ششم، مدیریت بحران‌ها با اطلاع‌رسانی صادقانه. دوران بحران‌ها مانند همه‌گیری‌ها، بلایای طبیعی یا تنش‌های سیاسی زمانی است که سیاست بیشترین ضربه را می‌زند. در این شرایط، دولت باید با اطلاع‌رسانی شفاف، سریع و مستند، جلوی گسترش روایت‌های جعلی را بگیرد.

مطالعات سیاسی و حقوقی ستون فکری و تحلیلی کشورداری نوین است. بدون شناخت عمیق از علم سیاست و دانش حقوق، نمی‌توان جمهوری‌ای قانون‌مدار و کارآمد بنا کرد. این حوزه نه تنها مبانی نظری حکومت را بررسی می‌کند، بلکه ابزارهای عملی برای طراحی قانون اساسی، نظام‌های انتخاباتی، ساختارهای نظارتی و توزیع قدرت را فراهم می‌سازد.نخست باید توجه داشت که مطالعات سیاسی و حقوقی، صرفاً بحث دانشگاهی یا انتزاعی نیستند؛ بلکه مستقیم‌ترین ارتباط را با زندگی روزمره مردم دارند. برای مثال، نوع نظام انتخاباتی می‌تولند تعیین کند که صدای اقلیت‌ها در پارلمان شنیده شود یا خیر. طراحی نظام قضایی مشخص می‌کند که آیا عدالت در عمل اجرا می‌شود یا صرفاً روی کاغذ باقی می‌ماند. بنابراین هر تصمیم حقوقی و سیاسی پیامدی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به همراه دارد.مطالعات سیاسی بر چند محور کلیدی تمرکز می‌کند. نخست، نظریه‌های دولت و حکومت. این نظریه‌ها تلاش می‌کنند توضیح دهند چرا دولت‌ها شکل می‌گیرند، چه کارکردی دارند و چه زمانی مشروعیت خود را از دست می‌دهند. برای جمهوری نوین، فهم این نظریه‌ها ضروری است، زیرا کمک می‌کند مدلی از حکومت طراحی شود که نه صرفاً بر اساس سنت یا تقلید، بلکه بر پایه نیازهای واقعی جامعه استوار باشد.محور دوم، بررسی ساختار قدرت و توزیع آن است. مطالعات سیاسی نشان می‌دهد که تمرکز بیش‌ازحد قدرت در یک نهاد یا یک فرد، دیر یا زود به استبداد می‌انجامد. در مقابل، توزیع قدرت میان قوای مختلف، احزاب، رسانه‌ها و جامعه مدنی می‌تواند تضمینی برای دموکراسی باشد. از این منظر، سیاست‌گذاری باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ نهادی فراتر از قانون عمل نکند.محور سوم، مطالعات تطبیقی است. تجربه کشورهای دیگر گنجینه‌ای است که می‌تواند از تکرار خطا جلوگیری کند. برای نمونه، بررسی نظام‌های انتخاباتی در آلمان، اسکاندیناوی یا هند می‌تواند به طراحی سیستمی کمک کند که هم کارآمدی داشته باشد و هم نمایندگی واقعی مردم را تأمین کند. این مطالعات تطبیقی باید هم در حوزه ساختارهای سیاسی و هم در حوزه حقوقی صورت گیرد.در حوزه حقوق، مطالعات حقوقی به‌ویژه بر حاکمیت قانون متمرکز است. حاکمیت قانون یعنی همه افراد، از شهروند عادی گرفته تا بالاترین مقام حکومتی، در برابر قانون برابرند. بدون این اصل، هر قانونی، اگر پیشرفته و زیبا نوشته شده باشد—به ابزاری برای تحکیم قدرت بدل خواهد شد.مطالعات حقوقی همچنین بر حقوق اساسی و آزادی‌های بنیادین تمرکز دارد. این حوزه تضمین می‌کند که آزادی بیان، آزادی تجمع، حق مشارکت سیاسی و حق دسترسی برابر به دادگاه‌ها صرفاً شعار نباشند، بلکه در عمل رعایت شوند. طراحی یک نظام قضایی مستقل، شفاف و قابل پاسخ‌گویی، نتیجه مستقیم همین مطالعات است.یکی دیگر از وظایف مطالعات حقوقی، بررسی رابطه حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل است. در جهانی که به‌شدت به‌هم‌پیوسته است، هیچ کشوری نمی‌تواند از قوانین و معاهدات جهانی جدا باشد. بنابراین جمهوری نوین باید چارچوبی طراحی کند که ضمن حفظ استقلال، با اسناد بین‌المللی حقوق بشر و معاهدات جهانی هماهنگ باشد.مطالعات سیاسی و حقوقی همچنین به مسائل نوپدید توجه دارند: حکمرانی داده‌ها، حقوق دیجیتال، عدالت اقلیمی و مسئولیت دولت‌ها در برابر نسل‌های آینده. این حوزه‌ها نشان می‌دهند که قانون و سیاست نمی‌توانند فقط به گذشته تکیه کنند، بلکه باید برای آینده نیز آماده باشند.در عمل، برای تقویت مطالعات سیاسی و حقوقی چند اقدام ضروری است:

- ایجاد پژوهشگاه‌های مستقل که به‌طور تخصصی روی طراحی ساختارهای حکمرانی و قوانین اساسی کار کنند.

• پیوند میان دانشگاه و نهادهای قانون‌گذاری، به‌گونه‌ای که پژوهش‌های علمی مستقیماً در سیاست‌گذاری به‌کار روند.
• حمایت از اندیشکده‌های مدنی و حزبی تا امکان نقد و بررسی مداوم ساختار قدرت وجود داشته باشد.
• گسترش آموزش عمومی در حوزه حقوق شهروندی، تا مردم بدانند چه حقوقی دارند و چگونه می‌توانند از آن دفاع کنند.

مطالعات سیاسی و حقوقی در نهایت بستر نظری و عملی برای ایجاد یک جمهوری دموکراتیک و قانون‌مدار را فراهم می‌کنند. بدون این دانش، کشورداری به تصمیمات سلیقه‌ای و مقطعی محدود می‌شود؛ اما با آن، می‌توان الگویی پایدار، پاسخ‌گو و عادلانه برای مدیریت کشور طراحی کرد. برای آنکه مطالعات سیاسی و حقوقی در کشورداری صرفاً به سطح نظری محدود نشود، باید نهادهای مشخص و عملیاتی ایجاد شوند که این دانش را به سیاست و قانون‌گذاری پیوند دهند. یکی از نخستین گام‌ها، تأسیس پژوهشگاه‌های ملی سیاست و حقوق است. این مراکز باید به‌صورت مستقل از دولت فعالیت کنند و وظیفه آن‌ها تولید دانش کاربردی در زمینه‌های حکمرانی، قانون‌گذاری، حقوق بشر و ساختارهای نظارتی باشد. پژوهش‌های این نهادها باید مستقیم در اختیار پارلمان و نهادهای تصمیم‌گیر قرار گیرد تا فاصله میان دانشگاه و سیاست کاهش یابد.نهاد دیگر، دادگاه قانون اساسی است. این دادگاه وظیفه دارد هر قانونی را که تصویب می‌شود با اصول قانون اساسی و حقوق بنیادین تطبیق دهد. در بسیاری از کشورها، دادگاه قانون اساسی نقش حیاتی در جلوگیری از تصویب قوانین تبعیض‌آمیز یا محدودکننده آزادی‌ها ایفا کرده است. در جمهوری نوین، چنین نهادی باید با استقلال کامل و ترکیبی از قضات منتخب پارلمان، دانشگاهیان حقوق‌دان و نمایندگان جامعه مدنی تشکیل شود تا از حاکمیت قانون پاسداری کند.برای پیوند میان پژوهش و سیاست، واحدهای مشورتی در پارلمان ضروری‌اند. این واحدها می‌توانند متشکل از کارشناسان علوم سیاسی و حقوقی باشند که هر طرح یا لایحه را پیش از تصویب از نظر سازگاری با اصول دموکراتیک و پیامدهای اجتماعی بررسی کنند. در این حالت، قانون‌گذاری نه تنها نتیجه فشار سیاسی بلکه برآمده از تحلیل علمی خواهد بود.از سوی دیگر، باید اندیشکده‌های حزبی و مدنی تقویت شوند. احزاب سیاسی اگر تنها در زمان انتخابات فعال باشند، قادر به ارائه برنامه‌های بلندمدت نیستند. اندیشکده‌ها به آن‌ها کمک می‌کنند سیاست‌های مستند، واقع‌گرایانه و سازگار با اصول حقوقی طراحی کنند. علاوه بر آن، اندیشکده‌های مستقل مدنی نیز می‌توانند به‌عنوان بازوی نظارتی جامعه بر عملکرد دولت و پارلمان عمل کنند.یکی از چالش‌های بزرگ در مطالعات سیاسی و حقوقی، پیوند میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل است. در جهانی که با معاهدات زیست‌محیطی، حقوق بشر و همکاری‌های منطقه‌ای گره خورده، هیچ کشوری نمی‌تولند نظام حقوقی خود را در انزوا اداره کند. بنابراین باید نهادی ویژه برای «هماهنگی حقوق بین‌الملل» ایجاد شود که وظیفه آن بررسی تعهدات جهانی و پیشنهاد اصلاحات حقوقی متناسب با آن‌هاست. این کار هم استقلال کشور را حفظ می‌کند و هم مانع انزوای حقوقی می‌شود.بعد دیگر مطالعات سیاسی و حقوقی، آموزش عمومی حقوق شهروندی است. قانون هرقدر پیشرفته باشد، اگر شهروندان از حقوق خود بی‌اطلاع باشند، ضمانت اجرایی نخواهد داشت. بنابراین لازم است برنامه‌های گسترده آموزشی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها اجرا شود. این آموزش‌ها باید به زبان ساده، عملی و قابل‌فهم باشند تا همه اقشار

جامعه بتوانند از حقوق خود دفاع کنند.در کنار این اقدامات، باید سامانه‌های بازخورد و پژوهش مردمی ایجاد شود. هر شهروند باید بتواند در فرآیند قانون‌گذاری مشارکت داشته باشد: از طریق نظر دادن در سامانه‌های آنلاین، مشارکت در جلسات مشورتی محلی و حتی ارائه طرح‌های پیشنهادی به پارلمان. این تعامل مداوم میان مردم، پژوهشگران و سیاست‌گذاران تضمین می‌کند که قانون‌گذاری از واقعیت‌های جامعه جدا نشود.مطالعات سیاسی و حقوقی همچنین باید به چالش‌های نوین حکمرانی پاسخ دهند: از حکمرانی داده‌ها و فضای مجازی گرفته تا عدالت اقلیمی و حقوق نسل‌های آینده. این حوزه‌ها نیازمند قوانین جدید و نهادهای تازه هستند و بدون پژوهش تخصصی نمی‌توان برای آن‌ها راه‌حل پایدار یافت.در نهایت، کارکرد واقعی مطالعات سیاسی و حقوقی آن است که پل میان دانش و قدرت باشند. سیاست بدون پشتوانه علمی به پوپولیسم و تصمیمات شتاب‌زده می‌انجامد، و دانش بدون پیوند با قدرت در کتابخانه‌ها دفن می‌شود. تنها با این پیوند است که می‌توان جمهوری‌ای بنا کرد که هم بر پایه عقلانیت علمی استوار باشد و هم ریشه در اراده و حقوق مردم داشته باشد. یکی از ستون‌های اصلی در مطالعات سیاسی و حقوقی، نقش دانشگاه‌ها و نظام آموزشی است. بدون یک جریان مستمر تولید دانش بومی، هر نظام حقوقی و سیاسی یا دچار تقلید کورکورانه از مدل‌های خارجی می‌شود یا در سنت‌های فرسوده گذشته گرفتار می‌ماند. دانشگاه‌ها باید به موتور اندیشه‌سازی برای کشورداری تبدیل شوند؛ جایی که مسائل واقعی جامعه به زبان علمی بررسی و برای آن‌ها راه‌حل عملی طراحی شود.در این مسیر، چند اقدام کلیدی ضروری است. نخست، بازطراحی آموزش علوم سیاسی و حقوق در دانشگاه‌ها. متون آموزشی این رشته‌ها باید به‌روز شوند و علاوه بر نظریه‌های کلاسیک، حوزه‌های نوینی همچون حقوق دیجیتال، عدالت اقلیمی، حکمرانی داده، حقوق بشر تطبیقی و سیاست‌گذاری نوآوری نیز تدریس گردند. همچنین دروس باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که دانشجویان نه تنها مفاهیم نظری، بلکه مهارت‌های عملی تحلیل قانون، نقد سیاست‌های عمومی و طراحی ساختارهای حکمرانی را بیاموزند.دوم، پیوند میان دانشگاه و نهادهای اجرایی. پژوهش‌های دانشگاهی اگر در قفسه کتابخانه‌ها باقی بمانند، تأثیر عملی نخواهند داشت. باید سازوکاری ایجاد شود که هر پژوهش مهم در حوزه سیاست و حقوق مستقیماً به پارلمان، دولت یا شوراهای محلی ارائه گردد. حتی می‌توان سامانه‌ای ایجاد کرد که طرح‌های دانشجویی یا پایان‌نامه‌ها به‌عنوان پیشنهاد سیاستی به بحث عمومی گذاشته شوند.سوم، استقلال دانشگاه‌ها. برای اینکه مطالعات سیاسی و حقوقی به تولید دانش انتقادی منجر شود، دانشگاه‌ها باید از فشار سیاسی و مداخلات دولتی رها باشند. استقلال مالی و مدیریتی دانشگاه‌ها این امکان را می‌دهد که پژوهشگران بدون ترس از سانسور یا محدودیت، به نقد سیاست‌ها بپردازند. چنین فضایی ضامن پرورش اندیشه‌های نو و جسورانه است.چهارم، بین‌المللی‌سازی آموزش و پژوهش. هیچ کشور و دانشگاهی نمی‌تواند خود را از جریان جهانی دانش جدا کند. باید امکان تبادل استاد و دانشجو، اجرای پروژه‌های مشترک و دسترسی آزاد به منابع علمی جهانی فراهم شود. در عین حال، بومی‌سازی این دانش اهمیت دارد: یعنی ترجمه نظریه‌ها و تجارب جهانی به زبان نیازهای خاص جامعه و محیط ایران.پنجم، تقویت مطالعات میان‌رشته‌ای. بسیاری از مسائل سیاسی و حقوقی امروز تنها با نگاه سنتی قابل حل نیستند. مثلاً موضوع حکمرانی اقلیمی هم بُعد حقوقی دارد، هم اقتصادی، هم زیست‌محیطی. دانشگاه‌ها باید برنامه‌های مشترکی میان دانشکده‌های حقوق، علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و محیط زیست طراحی کنند تا مسائل به صورت

جامع بررسی شوند.ششم، ایجاد اندیشکده‌های دانشگاهی. این اندیشکده‌ها می‌توانند در حوزه‌های خاص مانند سیاست‌گذاری عمومی، نظام‌های انتخاباتی، یا حقوق بشر کار کنند و خروجی آن‌ها مستقیماً به سیاست‌گذاران ارائه شود. اندیشکده‌ها همچنین می‌توانند پل ارتباطی میان دانشگاه و جامعه مدنی باشند و دانش را از چارچوب‌های صرفاً آکادمیک بیرون بیاورند.هفتم، تربیت نسل جدیدی از پژوهشگران و مدیران. هدف نهایی مطالعات سیاسی و حقوقی تنها تولید مقاله و کتاب نیست، بلکه پرورش نسلی است که بتواند در نهادهای حکومتی، قضایی و مدنی نقش‌آفرینی کند. بنابراین آموزش باید مهارت‌های عملی مانند تدوین قانون، تحلیل سیاست عمومی، میانجی‌گری اجتماعی و کار در نهادهای بین‌المللی را نیز در بر گیرد.در نهایت، دانشگاه‌ها و نظام آموزشی باید نقشی دوگانه ایفا کنند: از یک سو، حافظان حقیقت و نقد قدرت باشند؛ از سوی دیگر، طراحان و سازندگان ساختارهای جدید کشورداری. تنها در این صورت است که مطالعات سیاسی و حقوقی از سطح نظریه فراتر رفته و به پایه عملی برای یک جمهوری دموکراتیک و قانون‌مدار تبدیل خواهد شد. یکی از بخش‌های بسیار مهم در مطالعات سیاسی و حقوقی، مطالعات تطبیقی و بررسی تجربه کشورهای دیگر است. هیچ کشوری در خلأ سیاسی و حقوقی زندگی نمی‌کند و همه ملت‌ها به شکلی با یکدیگر در تعامل‌اند. بررسی تجربیات موفق و شکست‌خورده دیگر کشورها می‌تواند مسیر اصلاحات و نوسازی حکمرانی را کوتاه‌تر و دقیق‌تر کند.برای نمونه، تجربه کشورهای اسکاندیناوی نشان می‌دهد که چگونه ترکیب دموکراسی نمایندگی با دولت رفاه می‌تواند هم آزادی‌های فردی را حفظ کند و هم عدالت اجتماعی را تقویت نماید. مطالعه این الگو کمک می‌کند تا دریابیم چگونه می‌توان میان آزادی بازار و حمایت اجتماعی توازن برقرار کرد.از سوی دیگر، تجربه آلمان در طراحی دادگاه قانون اساسی و سازوکارهای قوی نظارت پارلمانی می‌تواند الگویی ارزشمند برای جلوگیری از تمرکز قدرت و بازگشت استبداد باشد. در این کشور، دادگاه قانون اساسی نقشی تعیین‌کننده در حفظ حقوق اساسی و تعادل قوای سه‌گانه دارد.در مقابل، تجربه برخی کشورها در خاورمیانه یا آمریکای لاتین نشان می‌دهد که چگونه نبود نظارت مستقل یا بی‌توجهی به حقوق اساسی می‌تواند دموکراسی نوپا را به استبداد انتخاباتی یا هرج‌ومرج بکشاند. بررسی این شکست‌ها به همان اندازه مهم است که بررسی موفقیت‌ها؛ زیرا می‌تواند ما را از تکرار اشتباهات باز دارد.مطالعات تطبیقی همچنین در حوزه حقوق بشر اهمیت زیادی دارد. اسناد بین‌المللی حقوق بشر چارچوب‌های کلی را تعیین می‌کنند، اما نحوه اجرای آن‌ها در کشورهای مختلف متفاوت است. برای مثال، برخی کشورها در حوزه آزادی بیان محدودیت‌هایی برای جلوگیری از نفرت‌پراکنی وضع کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر به آزادی مطلق بیان پایبندند. مقایسه این رویکردها می‌تواند به یافتن مدلی متوازن کمک کند که هم آزادی را تضمین کند و هم از آسیب‌های اجتماعی جلوگیری نماید.یکی دیگر از حوزه‌های مطالعات تطبیقی، نظام‌های انتخاباتی است. برای نمونه، نظام تناسبی در کشورهای اروپایی باعث شده که صدای اقلیت‌ها در پارلمان بازتاب یابد، در حالی که نظام اکثریتی در برخی کشورها ثبات بیشتری در دولت ایجاد کرده اما نمایندگی اقلیت‌ها را تضعیف کرده است. انتخاب مدل مناسب برای یک کشور نیازمند تحلیل دقیق از ساختار اجتماعی، تنوع قومی و سطح توسعه سیاسی آن کشور است.همچنین، تجربه کشورهایی که گذار دموکراتیک را از استبداد طی کرده‌اند، مانند اسپانیا پس از فرانکو یا آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، می‌تواند برای طراحی مسیر اصلاحات در هر جامعه‌ای الهام‌بخش باشد. این کشورها نشان داده‌اند که چگونه عدالت انتقالی،

سازوکارهای حقیقت‌یابی و مصالحه ملی می‌توانند پایه‌های یک نظام جدید را مستحکم کنند.اما نکته اساسی این است که مطالعات تطبیقی نباید به کپی‌برداری کورکورانه منجر شود. هر کشوری شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خاص خود را دارد. هدف از این مطالعات، الهام‌گرفتن و بومی‌سازی است، نه تقلید. برای مثال، ممکن است یک سازوکار نظارتی که در کشوری کوچک و همگن موفق بوده، در جامعه‌ای متنوع و بزرگ کارایی نداشته باشد. بنابراین همیشه باید تجربه جهانی را با نیازهای محلی و ملی ترکیب کرد.برای نهادمندسازی مطالعات تطبیقی، ایجاد مراکز پژوهشی تخصصی در دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها ضروری است. این مراکز باید به‌طور مداوم تجربه کشورها را بررسی، ترجمه و تحلیل کنند و نتایج آن را در اختیار قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران قرار دهند. همچنین همکاری‌های علمی بین‌المللی، تبادل استاد و دانشجو و مشارکت در پروژه‌های مشترک می‌تواند جریان دانش تطبیقی را تقویت کند.در نهایت، مطالعات تطبیقی به ما یادآوری می‌کند که کشورداری یک تجربه جهانی است؛ هیچ جامعه‌ای تمام پاسخ‌ها را در خود ندارد. همان‌طور که دیگران می‌توانند از تجربه ما بیاموزند، ما نیز باید از دستاوردها و شکست‌های آنان درس بگیریم. این تبادل دانش، یکی از بهترین ابزارها برای ساختن نظام سیاسی و حقوقی پایدار، عادلانه و کارآمد است. اگر مطالعات سیاسی و حقوقی تنها در چارچوب نظریه‌ها و کلاس‌های دانشگاهی باقی بماند، نمی‌تواند نقش واقعی خود را در کشورداری ایفا کند. اهمیت اصلی این دانش زمانی آشکار می‌شود که با زندگی روزمره مردم پیوند بخورد. هر اصل حقوقی و هر سازوکار سیاسی در نهایت باید بر کیفیت زندگی شهروندان اثر بگذارد؛ از کار و مسکن گرفته تا سلامت و آزادی بیان.یکی از نخستین حوزه‌ها، حقوق کار است. مطالعات حقوقی مشخص می‌کند که رابطه میان کارگر و کارفرما بر چه اصولی بنا شود: آیا دستمزد عادلانه تضمین شده است؟ آیا اخراج بدون دلیل موجه امکان‌پذیر است؟ آیا زنان و مردان در دستمزد برابرند؟ پاسخ به این پرسش‌ها در گرو قوانین کار و نظارت نهادهای مستقل است. تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که وقتی حقوق کارگران نادیده گرفته شود، نابرابری اجتماعی تشدید و بهره‌وری کاهش می‌یابد. بنابراین مطالعات حقوقی باید چارچوبی طراحی کند که هم از حقوق کارگر دفاع کند و هم فضای مناسب برای فعالیت کارفرما فراهم آورد.در حوزه مسکن، مطالعات سیاسی و حقوقی تعیین می‌کند که آیا مسکن یک «کالای لوکس» است یا یک «حق اجتماعی». در بسیاری از جوامع، سیاست‌های نادرست موجب شده مسکن به عرصه سوداگری مالی بدل شود و دسترسی مردم به خانه‌ای مناسب غیرممکن گردد. حقوق‌دانان و سیاست‌پژوهان می‌توانند مدل‌هایی طراحی کنند که با ترکیب یارانه‌ها، وام‌های عادلانه و سیاست‌های شهری، مسکن به‌عنوان حق پایه‌ای شهروندان تأمین شود.در بخش بهداشت و سلامت، مطالعات حقوقی تضمین می‌کند که خدمات درمانی نه امتیاز ثروتمندان، بلکه حق همگانی باشد. پرسش‌های کلیدی اینجاست: آیا دولت موظف است حداقل خدمات درمانی رایگان یا یارانه‌ای ارائه دهد؟ آیا بیمه سلامت عمومی وجود دارد؟ آیا دسترسی به دارو و واکسن باید برابر باشد؟ پاسخ به این پرسش‌ها به‌طور مستقیم از دل مباحث حقوقی و سیاسی بیرون می‌آید.آزادی بیان و رسانه‌ها نیز نمونه‌ای روشن از پیوند دانش سیاسی-حقوقی با زندگی مردم است. آزادی بیان نه تنها یک اصل نظری، بلکه ابزاری برای دفاع از سایر حقوق است. اگر رسانه‌ها و شهروندان نتوانند آزادانه از فساد پرده بردارند یا سیاست‌ها را نقد کنند، هیچ مکانیزم دیگری نمی‌تواند عدالت و شفافیت را تضمین کند. مطالعات حقوقی در اینجا چارچوبی ایجاد می‌کند که از یک سو

آزادی بیان تضـمین شـود و از سـوی دیگر، نفرت‌پراکنی و تخریب اجتماعی مدیریت گردد.یکی دیگر از حوزه‌های حیاتی، حقوق اقلیت‌ها و تنوع فرهنگی اسـت. در زندگی روزمره، این پرسـش‌ها مطرح می‌شـوند: آیا کودکان اقلیت‌های قومی می‌توانند به زبان مادری آموزش ببینند؟ آیا پیروان مذاهب مختلف از حق برگزاری آیین‌های خود برخوردارند؟ آیا زنان و مردان به‌طور برابر در عرصه عمومی مشارکت می‌کنند؟ پاسخ‌های مثبت به این پرسش‌ها تنها زمانی ممکن است که در نظام حقوقی کشور به‌روشنی تضمین شده باشند.همچنین، مطالعات سیاسی و حقوقی می‌تواند سازوکارهایی برای حل تعارضات اجتماعی ارائه دهد. در جامعه‌ای متنوع، اختلاف نظر اجتناب‌ناپذیر اسـت. اما پرسـش اینجاسـت که این اختلاف‌ها چگونه مدیریت می‌شـوند: با سـرکوب و خشـونت یا با گفت‌وگو و نهادهای میانجی؟ برای مثال، شـوراهای محلی یا دادگاه‌های تخصـصـی می‌توانند سـازوکاری باشـند برای حل مسالمت‌آمیز تعارض‌ها.از سوی دیگر، پیوند حقوق و سیاست با زندگی روزمره تنها در حوزه حقوق فردی خلاصه نمی‌شود، بلکه حکمرانی اقتصادی و زیست‌محیطی را هم در بر می‌گیرد. قوانین مالیاتی، سیاست‌های یارانه‌ای، و حتی تصمیم‌گیری درباره استخراج منابع طبیعی، همگی پیامدهای مستقیم بر رفاه مردم دارند. مطالعات سیاسی-حقوقی باید چارچوبی بسازد که این تصمیم‌ها شفاف، عادلانه و پایدار باشند.در نهایت، اهمیت مطالعات سیاسی و حقوقی در این است که حقوق و آزادی‌ها را از سطح شعار به سطح تجربه واقعی مردم بیاورد. وقتی شهروند در زندگی روزانه خود احساس کند که در برابر قانون برابر است، حقوقش تضمین شده و صدایش شنیده می‌شود، آنگاه اعتماد اجتماعی و سرمایه ملی تقویت خواهد شد.

دانش کشورداری، به دلیل پیچیدگی و چندبُعدی بودن، نمی‌تواند تنها به پژوهش‌های فردی متکی باشد. هیچ فرد یا رشته‌ای به‌تنهایی قادر نیست همه ابعاد حکمرانی از اقتصاد و حقوق گرفته تا فرهنگ، محیط زیست و فناوری را درک و مدیریت کند. به همین دلیل، پژوهش‌های گروهی به‌عنوان ستون اصلی دانشگاه کشورداری باید در مرکز توجه قرار گیرد.پژوهش‌های گروهی یعنی گردهم‌آوردن متخصصان حوزه‌های مختلف برای پاسخ به یک مسئله واحد. برای نمونه، بحران آب در ایران صرفاً یک موضوع مهندسی نیست؛ بلکه به اقتصاد (الگوی مصرف و قیمت‌گذاری)، حقوق (حقابه‌ها و قوانین محیط زیست)، سیاست (تصمیم‌های دولتی)، فرهنگ (الگوی مصرف سنتی)، و حتی امنیت ملی مرتبط است. پژوهشی که تنها از زاویه مهندسی به مسئله نگاه کند، راه‌حل پایدار نخواهد داد. اما اگر اقتصاددان، حقوق‌دان، جامعه‌شناس، متخصص محیط زیست و سیاست‌پژوه در یک گروه واحد گرد هم آیند، می‌توانند تصویری جامع ارائه دهند.یکی از ویژگی‌های پژوهش‌های گروهی این است که دانش دانشگاهی را به دانش عملی پیوند می‌زند. به بیان دیگر، دانشگاه کشورداری باید به جای پژوهش‌های صرفاً نظری، پروژه‌هایی تعریف کند که مستقیماً به نیازهای حکومت قانون و جامعه پاسخ دهند. مثلاً گروهی از پژوهشگران می‌توانند روی طراحی یک نظام انتخاباتی عادلانه کار کنند: حقوقدلنان چارچوب حقوقی را مشخص می‌کنند، متخصصان علوم سیاسی مدل‌های تطبیقی را بررسی می‌کنند، ریاضی‌دانان روش‌های شمارش و توزیع کرسی‌ها را می‌سنجند، و جامعه‌شناسان پیامدهای اجتماعی آن را تحلیل می‌کنند. خروجی این پژوهش یک بسته سیاستی کامل برای اصلاح نظام انتخاباتی خواهد بود.پژوهش‌های گروهی همچنین فرهنگ همکاری و اجماع را میان نخبگان تقویت می‌کنند. در جامعه‌ای که سال‌ها گرفتار فردگرایی سیاسی، تک‌صدایی و تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده بوده، پژوهش گروهی نوعی تمرین جمعی برای دموکراسی است. هر پژوهشگر در گروه باید گوش بدهد، نقد کند، و به توافق جمعی برسد. این فرایند به خودی خود الگویی برای کشورداری مشارکتی است.برای نهادمندسازی پژوهش‌های گروهی، دانشگاه کشورداری باید:

- **مراکز پژوهش بین‌رشته‌ای ایجاد کند که پژوهشگران از رشته‌های مختلف در آن همکاری کنند.**
- **پروژه‌های مسئله‌محور تعریف کند که خروجی آن‌ها مستقیم به سیاست‌گذاران و نهادهای حکومتی ارائه شود.**
- **روش‌های پژوهش مشارکتی را تقویت کند، به‌گونه‌ای که نه تنها نخبگان، بلکه شهروندان و جامعه مدنی هم در روند پژوهش مشارکت داشته باشند.**
- **سازوکارهای تأمین مالی شفاف برای پروژه‌ها طراحی کند تا استقلال علمی پژوهش‌ها تضمین شود.**

پژوهش گروهی در دانشگاه کشورداری باید از سطح ملی فراتر رود و به سطح منطقه‌ای و جهانی نیز پیوند بخورد. بسیاری از مسائل حکمرانی از تغییرات اقلیمی تا مهاجرت ماهیت فراملی دارند. بنابراین گروه‌های پژوهشی باید با دانشگاه‌ها و اندیشکده‌های خارجی همکاری کنند و از تجربه‌های جهانی بهره‌مند شوند.در نهایت، پژوهش‌های گروهی برای دانشگاه کشورداری تنها ابزار علمی نیستند؛ بلکه مدل کوچک‌شده‌ای از حکمرانی دموکراتیک هستند. در این گروه‌ها، تفاوت‌ها به جای آنکه مانع باشند، به فرصتی برای غنای بحث و طراحی راه‌حل تبدیل می‌شوند. خروجی این همکاری‌ها نه تنها تولید دانش است، بلکه پرورش نسلی از نخبگان است که یاد گرفته‌اند چگونه در یک ساختار جمعی و قانون‌مدار برای حل مسائل ملی کار کنند. برای آنکه اهمیت پژوهش‌های گروهی روشن‌تر

شود، باید به نمونه‌های عینی اشاره کرد؛ تجربه‌هایی که نشان می‌دهد وقتی رشته‌ها و افراد مختلف کنار هم قرار می‌گیرند، می‌توانند تحولی واقعی در سیاست‌گذاری و اداره کشور ایجاد کنند.یکی از نمونه‌های جهانی، برنامه‌های پژوهشی اتحادیه اروپا در حوزه تغییر اقلیم است. در این پروژه‌ها، صدها دانشگاه، مرکز پژوهشی و نهاد مدنی گرد هم آمدند تا سیاست‌های مشترکی برای کاهش انتشار کربن طراحی کنند. این پروژه‌ها تنها به دانشمندان محیط‌زیست محدود نشد؛ بلکه اقتصاددلنان (برای بررسی هزینه‌ها)، حقوق‌دلنان (برای طراحی معاهدات)، جامعه‌شناسان (برای تحلیل تغییر الگوی مصرف مردم) و سیاست‌پژوهان (برای تنظیم مقررات) هم حضور داشتند. نتیجه آن بود که سیاست اقلیمی اروپا نه یک طرح انتزاعی، بلکه مجموعه‌ای از قوانین و برنامه‌های اجرایی شد که هم در سطح ملی و هم در سطح محلی پیاده‌سازی گردید.نمونه دیگر، تجربه آفریقای جنوبی در دوران گذار پس از آپارتاید است. این کشور با بحران‌های عظیمی مانند نابرابری نژادی، بی‌اعتمادی اجتماعی و ضعف نهادها روبه‌رو بود. برای عبور از این بحران، گروه‌های پژوهشی متشکل از حقوق‌دانان، فعالان مدنی، روان‌شناسان اجتماعی و سیاست‌مداران تشکیل شدند تا سازوکار «کمیسیون حقیقت و آشتی» را طراحی کنند. این کمیسیون توانست با گردآوری شهادت قربانیان و ایجاد بستری برای اعتراف و بخشش، جامعه‌ای چندپاره را به سوی آشتی و بازسازی هدایت کند. چنین تجربه‌ای نشان می‌دهد پژوهش گروهی می‌تواند حتی در حساس‌ترین لحظه‌های تاریخ یک ملت، ابزار نجات‌بخش باشد.در ایران نیز ظرفیت‌های عظیمی برای پژوهش‌های گروهی وجود دارد. برای مثال، مسئله آب و بحران فرونشست زمین می‌تواند موضوع یک پروژه بزرگ بین‌رشته‌ای در دانشگاه کشورداری باشد. مهندسان هیدرولوژی مدل‌های علمی مدیریت منابع را ارائه می‌دهند، اقتصاددلنان راهکارهای قیمت‌گذاری و کاهش هدررفت را بررسی می‌کنند، حقوقدانان چارچوب‌های حقوقی برای تقسیم منصفانه منابع و مقابله با تخلفات تدوین می‌کنند، جامعه‌شناسان فرهنگ مصرف و مقاومت‌های اجتماعی را تحلیل می‌کنند، و سیاست‌پژوهان شیوه‌های حکمرانی محلی و ملی در مدیریت آب را پیشنهاد می‌دهند. چنین پژوهشی می‌تواند به نقشه راه ملی برای نجات منابع آبی کشور بدل شود.یا در حوزه اصلاح نظام آموزشی، گروهی متشکل از روان‌شناسان تربیتی، معلمان، اقتصاددانان آموزش، جامعه‌شناسان فرهنگی و حقوقدانان می‌توانند با هم برنامه‌ای جامع برای بازسازی مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تدوین کنند. این برنامه هم به کیفیت آموزشی می‌پردازد، هم به عدالت در دسترسی، هم به تربیت معلم، و هم به پیوند آموزش با صنعت و جامعه.یکی از ضرورت‌های پژوهش‌های گروهی در ایران، پرداختن به مسائل فرابخشی و مزمن است؛ مسائلی که سال‌ها با تصمیمات بخشی‌نگر و کوتاه‌مدت به بن‌بست خورده‌اند. بحران مسکن، آلودگی هوا، مهاجرت نخبگان، یا حتی اصلاح ساختار بودجه نیازمند نگاه گروهی و بین‌رشته‌ای هستند. هیچ وزارتخانه یا نهادی به‌تنهایی نمی‌تواند این مشکلات را حل کند، اما یک گروه پژوهشی متشکل از متخصصان گوناگون می‌تواند طرحی جامع ارائه دهد.برای نهادینه‌سازی این فرهنگ، دانشگاه کشورداری باید مکانیسم‌های رسمی همکاری طراحی کند. مثلاً پروژه‌های پژوهشی تنها در صورتی بودجه بگیرند که حداقل سه رشته مختلف در آن مشارکت داشته باشند. همچنین باید سامانه‌ای برای گفت‌وگو و تبادل نظر مداوم میان پژوهشگران ایجاد شود، تا هر گروه به یک تیم واقعی بدل شود نه صرفاً مجموعه‌ای از گزارش‌های جداگانه.در نهایت، پژوهش گروهی همان چیزی است که می‌تواند پلی بسازد میان دانش، تصمیم‌گیری و جامعه. وقتی مردم

ببینند پژوهش‌ها نتیجه ملموسی در بهبود زندگی روزانه‌شان دارد، اعتمادشان به دانشگاه و نهادهای علمی افزایش می‌یابد. این اعتماد سرمایه‌ای است که هیچ حکومتی بدون آن نمی‌تواند پایدار بماند. برای آنکه پژوهش‌های گروهی صرفاً به یک ایده باقی نماند، لازم است روش‌شناسی و ابزارهای عملی به‌طور دقیق طراحی شوند. پژوهش گروهی بدون سازمان‌دهی روشن و ابزارهای هماهنگی، به‌سرعت به جدل‌های پراکنده یا گزارش‌های تکه‌تکه تبدیل می‌شود.اولین گام، **تعریف مسئله به‌صورت چندبُعدی** است. هر پروژه باید از همان آغاز، مسئله را نه در چارچوب یک رشته، بلکه به‌عنوان یک پدیده پیچیده تعریف کند. برای مثال، اگر موضوع «بحران مسکن» انتخاب شود، باید هم‌زمان ابعاد حقوقی (مالکیت و قوانین اجاره)، اقتصادی (بازار زمین و وام)، اجتماعی (الگوی خانواده و مهاجرت)، فرهنگی (تصورات جامعه درباره خانه)، و زیست‌محیطی (توسعه پایدار شهری) در تعریف اولیه دیده شوند. این نگاه چندبُعدی تعیین می‌کند چه رشته‌هایی باید در تیم حضور داشته باشند.دومین گام، **تشکیل تیم میان‌رشته‌ای با تقسیم وظایف روشن** است. در پژوهش گروهی، هر عضو تیم باید بداند نقش او چیست و چگونه یافته‌هایش در کل پروژه جا می‌گیرد. برای این کار، وجود یک هماهنگ‌کننده یا مدیر پروژه ضروری است؛ کسی که زبان مشترک میان رشته‌ها را پیدا کند و اجازه ندهد پژوهش به مسیرهای جداگانه کشیده شود.سوم، **استفاده از روش‌های مشارکتی** است. پژوهش گروهی در کشورداری باید نه فقط میان دانشگاهیان، بلکه با مشارکت نهادهای مدنی، فعالان اجتماعی، بخش خصوصی و حتی شهروندان عادی انجام شود. این نوع پژوهش مشارکتی باعث می‌شود خروجی پروژه واقع‌گرایانه‌تر و مقبول‌تر باشد. برای نمونه، در پروژه‌ای درباره سیاست‌های شهری، حضور نمایندگان محله‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد می‌تواند مشکلات واقعی را آشکار کند که در کتاب‌ها و مقالات دیده نمی‌شوند.چهارم، **ابزارهای فناوری برای همکاری** است. پلتفرم‌های آنلاین مدیریت پروژه، بانک‌های داده مشترک، سامانه‌های گفت‌وگوی دیجیتال و نرم‌افزارهای تحلیلی می‌توانند پژوهشگران را حتی از نقاط مختلف کشور یا جهان به هم متصل کنند. در دنیای امروز، پژوهش گروهی دیگر محدود به حضور فیزیکی در یک اتاق نیست؛ بلکه می‌تواند شبکه‌ای گسترده و پویا باشد.پنجم، **الزام به تولید خروجی مشترک**. یکی از مشکلات رایج در پروژه‌های گروهی این است که هر فرد گزارش خود را جداگانه می‌نویسد و در پایان مجموعه‌ای ناهمگون از مقالات تولید می‌شود. در دانشگاه کشورداری، باید سازوکاری وجود داشته باشد که محصول نهایی یک «گزارش واحد» یا «بسته سیاستی» باشد که همه رشته‌ها در آن ادغام شده‌اند. این خروجی باید به زبان قابل‌فهم برای سیاست‌گذاران و مردم نوشته شود، نه صرفاً به زبان تخصصی دانشگاهی.ششم، **فرهنگ‌سازی در میان پژوهشگران** است. بسیاری از دانشگاهیان به کار فردی عادت کرده‌اند و کار گروهی را دشوار می‌دانند. دانشگاه کشورداری باید کارگاه‌ها و دوره‌هایی برای آموزش مهارت‌های همکاری، مدیریت تعارض، و کار تیمی میان‌رشته‌ای برگزار کند. این مهارت‌ها به‌اندازه دانش تخصصی برای موفقیت پژوهش گروهی حیاتی‌اند.هفتم، **نظام ارزیابی و پاداش‌دهی**. اگر قرار باشد همچنان تنها مقالات فردی در ارتقای علمی استادان و پژوهشگران مؤثر باشند، پژوهش گروهی جایگاهی نخواهد یافت. باید نظامی طراحی شود که مشارکت واقعی در پروژه‌های گروهی ارزش‌گذاری شود و پژوهشگران برای همکاری انگیزه داشته باشند.هشتم، **پیوند پژوهش با سیاست‌گذاری عملی**. پروژه‌های گروهی باید از همان آغاز در تعامل با نهادهای اجرایی طراحی شوند تا خروجی آن‌ها صرفاً روی کاغذ باقی نماند. مثلاً پروژه‌ای درباره اصلاح

نظام مالیاتی باید از ابتدا نمایندگانی از وزارت اقتصاد، مجلس و بخش خصوصی در فرآیند پژوهش مشارکت دهند تا نتیجه قابلیت اجرا پیدا کند.در نهایت، پژوهش گروهی برای دانشگاه کشورداری تنها یک ابزار علمی نیست؛ بلکه نوعی تمرین اجتماعی برای یادگیری همکاری، گفت‌وگو و حل مسئله جمعی است. جامعه‌ای که نخبگان آن یاد گرفته باشند اختلاف نظر را در چارچوب همکاری علمی مدیریت کنند، در سیاست و حکومت هم توان بیشتری برای دموکراسی و قانون‌مداری خواهد داشت. ادامه‌ی فصل ۵۱: پژوهش‌های گروهی برای دانشگاه کشورداریپژوهش‌های گروهی در ایران با چالش‌ها و موانع متعددی روبه‌رو هستند؛ موانعی که اگر برطرف نشوند، ایده دانشگاه کشورداری هم به سرنوشت بسیاری از طرح‌های ناکام گرفتار خواهد شد.یکی از نخستین چالش‌ها، **فرهنگ فردگرایی دانشگاهی** است. نظام آموزشی ایران سال‌هاست پژوهش را به فعالیت فردی تقلیل داده است: استاد باید مقاله‌ای با نام خودش منتشر کند تا ارتقا بگیرد، دانشجو باید پایان‌نامه‌ای مستقل بنویسد تا مدرک بگیرد. این ساختار باعث می‌شود پژوهش گروهی در نگاه بسیاری از دانشگاهیان، فعالیتی کم‌ارزش‌تر تلقی شود. برای تغییر این فرهنگ، لازم است معیارهای ارزیابی علمی اصلاح شوند؛ یعنی همکاری گروهی و تولید مشترک به اندازه کار فردی ارزشمند با امتیاز بالاتر شناخته شود.چالش دوم، **کمبود بودجه پایدار** است. پروژه‌های گروهی معمولاً هزینه‌برتر از پژوهش‌های فردی‌اند: نیاز به جلسات متعدد، ابزارهای مشترک، پلتفرم‌های دیجیتال و گاه همکاری بین‌المللی دارند. در ایران، بودجه پژوهش اغلب ناچیز و پراکنده است و بیشتر صرف پروژه‌های کوتاه‌مدت می‌شود. برای موفقیت دانشگاه کشورداری، باید صندوق‌های ویژه تأمین مالی پژوهش‌های گروهی ایجاد شود؛ صندوق‌هایی که شفاف، مستقل و بر اساس اولویت‌های ملی عمل کنند.چالش سوم، **موانع سیاسی و عدم استقلال علمی** است. در بسیاری از موارد، پژوهش‌های گروهی به دلیل برخورد با مسائل حساس سیاسی متوقف می‌شوند یا خروجی آن‌ها سانسور می‌شود. اگر قرار باشد پژوهشگران نتوانند آزادانه درباره بحران‌های اساسی کشور مثل فساد، تبعیض یا ناکارآمدی حکومتی تحقیق کنند، اساساً پژوهش گروهی به ابزاری بی‌خاصیت بدل خواهد شد. بنابراین استقلال دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی یک شرط غیرقابل‌چشم‌پوشی است.چالش چهارم، **نبود هماهنگی میان نهادها** است. پژوهش گروهی نیازمند همکاری وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها، شهرداری‌ها، بخش خصوصی و نهادهای مدنی است. اما در ایران اغلب این نهادها در جزیره‌های جداگانه عمل می‌کنند و حاضر به تبادل داده و اطلاعات نیستند. این مانع جدی باعث می‌شود پژوهشگران به داده‌های واقعی دسترسی نداشته باشند و پژوهش‌هایشان به تئوری‌های بی‌ارتباط با واقعیت تبدیل شود. راه‌حل این مشکل، ایجاد سامانه ملی داده‌های باز است که همه نهادها موظف به اشتراک‌گذاری اطلاعات خود باشند.چالش پنجم، **کمبود مهارت کار گروهی** است. بسیاری از پژوهشگران، اگر علاقه‌مند به همکاری باشند روش کار تیمی و مدیریت تعارض را نمی‌دانند. این ناآشنایی به اختلافات شخصی، دوباره‌کاری یا حتی فروپاشی تیم منجر می‌شود. دانشگاه کشورداری باید دوره‌های مهارت‌افزایی برای پژوهشگران برگزار کند تا توانایی همکاری میان‌رشته‌ای به یک مهارت پایه‌ای تبدیل شود.چالش ششم، مهاجرت نخبگان است. پژوهش گروهی زمانی ثمربخش است که تیمی پایدار از افراد متخصص وجود داشته باشد. اما در ایران، بسیاری از پژوهشگران مستعد به دلیل نبود امنیت شغلی یا چشم‌انداز روشن، به خارج مهاجرت می‌کنند. برای حفظ سرمایه انسانی، باید سیاست‌های حمایتی مؤثری طراحی شود: از تأمین مالی پژوهشگران جوان گرفته تا ایجاد مسیرهای

شغلی روشن در دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها.چالش هفتم، **ضعف ارتباط با جامعه** است. پژوهش گروهی اگر در برج عاج دانشگاهی باقی بماند، نمی‌تواند تأثیر واقعی بگذارد. یکی از مشکلات رایج در ایران این است که خروجی پژوهش‌ها به زبان پیچیده و غیرقابل‌فهم برای مردم نوشته می‌شود و در نتیجه جامعه هیچ اعتمادی به پژوهشگران پیدا نمی‌کند. پژوهش گروهی باید با زبان روشن و در دسترس، یافته‌های خود را در اختیار عموم قرار دهد تا شهروندان نیز بخشی از فرآیند دانش‌سازی باشند.در نهایت، بزرگ‌ترین تهدید برای پژوهش‌های گروهی در ایران، بی‌اعتمادی نهادی و اجتماعی است. دولت‌ها به دانشگاه‌ها اعتماد نمی‌کنند، پژوهشگران به نهادهای حاکمیتی بی‌اعتمادند، و مردم هم باور ندارند که خروجی پژوهش‌ها به بهبود زندگی‌شان منجر شود. این چرخه بی‌اعتمادی باید با شفافیت و مشارکت شکسته شود. تنها زمانی که پژوهش‌های گروهی به نتایج ملموس برای جامعه برسند، مثل کاهش آلودگی هوا، اصلاح آموزش یا بهبود نظام سلامت، این اعتماد بازسازی خواهد شد.به بیان دیگر، پژوهش‌های گروهی در دانشگاه کشورداری نه فقط یک مدل علمی، بلکه یک تمرین ملی برای اعتمادسازی، همکاری و بازسازی اجتماعی است. اگر این تمرین جدی گرفته شود، می‌تولند نقطه آغاز گذار از جامعه‌ای پراکنده و بی‌اعتماد به جامعه‌ای همبسته و قانون‌مدار باشد. برای اینکه پژوهش‌های گروهی از سطح ایده به مرحله عمل برسند، نیاز به یک طرح اجرایی نمونه داریم که بتواند در دانشگاه کشورداری به‌عنوان مدل پایه راه‌اندازی و سپس در سراسر کشور گسترش پیدا کند. این طرح می‌تواند به شکل «مرکز پژوهش‌های گروهی و بین‌رشته‌ای» تعریف شود.در گام نخست، **این مرکز باید ساختار سازمانی شفاف** داشته باشد. در رأس آن یک هیئت‌امنا متشکل از استادان برجسته علوم سیاسی، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی و محیط‌زیست قرار می‌گیرد. در کنار آن، نمایندگانی از جامعه مدنی، بخش خصوصی و نهادهای محلی نیز حضور خواهند داشت تا مرکز تنها به نگاه دانشگاهی محدود نشود. هیئت‌امنا وظیفه تعیین اولویت‌های پژوهشی و نظارت بر استقلال علمی مرکز را بر عهده دارد.در سطح اجرایی، مرکز باید دارای دفاتر تخصصی موضوعی باشد: دفتر حکمرانی و سیاست، دفتر حقوق اساسی و حقوق بشر، دفتر اقتصاد و توسعه پایدار، دفتر فرهنگ و جامعه، دفتر محیط‌زیست و منابع طبیعی، و دفتر فناوری و داده. هر دفتر متشکل از پژوهشگران رشته‌های مختلف خواهد بود و پروژه‌ها را به‌صورت مشترک مدیریت می‌کند.گام دوم، **طراحی یک فرآیند انتخاب پروژه‌هاست**. موضوعات پژوهشی نباید صرفاً از بالا یا توسط دولت تعیین شوند. بلکه باید از طریق مشورت عمومی با شهروندان، نهادهای مدنی و تحلیل داده‌های ملی شناسایی شوند. مثلاً اگر بحران مسکن یا فساد اداری بیشترین دغدغه مردم باشد، مرکز باید این موضوعات را در اولویت پژوهشی قرار دهد.گام سوم، **سازوکار تأمین مالی شفاف و پایدار** است. بودجه مرکز می‌تواند از سه منبع تأمین شود: ۱) بودجه عمومی اختصاص‌یافته به دانشگاه کشورداری؛ ۲) حمایت بخش خصوصی در چارچوب مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها؛ ۳) کمک‌های بین‌المللی برای پروژه‌های خاص (مثل محیط‌زیست یا عدالت اجتماعی). همه این منابع باید شفاف اعلام شوند تا پژوهش‌ها استقلال خود را از دست ندهند.گام چهارم، **طراحی سامانه داده‌های باز** است. مرکز باید بانک اطلاعاتی بزرگی ایجاد کند که همه پژوهشگران به داده‌های معتبر اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و زیست‌محیطی دسترسی داشته باشند. این سامانه باید عمومی باشد تا شهروندان هم بتوانند اطلاعات لازم را برای نظارت و مشارکت دریافت کنند.گام پنجم، **روش کار پژوهشی** است. هر پروژه گروهی باید بر اساس چرخه مشخصی پیش برود:

- تعریف مسئله چندبُعدی؛
- تشکیل تیم میان‌رشته‌ای؛
- گردآوری داده‌های ملی و بین‌المللی؛
- تحلیل مشترک؛
- تدوین بسته سیاستی یا گزارش نهایی؛
- ارائه عمومی و شفاف به مردم و سیاست‌گذاران.

گام ششم، **سازوکار ارتباط با سیاست‌گذاران و جامعه** است. نتایج پژوهش‌ها نباید تنها در مجلات تخصصی منتشر شود. مرکز باید گزارش‌های ساده‌سازی‌شده برای عموم مردم تهیه کند، جلسات مشورتی با نمایندگان مجلس و دولت برگزار کند، و خروجی‌ها را در رسانه‌های عمومی و دیجیتال در دسترس بگذارد.گام هفتم، **تضمین مشارکت شهروندان در پژوهش‌هاست**. مرکز می‌تواند پلتفرم‌هایی طراحی کند که مردم مشکلات محلی خود را ثبت کنند، ایده‌هایشان را ارائه دهند یا در گردآوری داده‌ها مشارکت داشته باشند. این کار پژوهش گروهی را از محدوده دانشگاه به سطح جامعه گسترش می‌دهد.گام هشتم، **ارزیابی و پایش مداوم** است. هر پروژه پس از اجرا باید از نظر تأثیر واقعی بررسی شود: آیا به سیاست‌گذاری کمک کرده؟ آیا به بهبود زندگی مردم منجر شده؟ این ارزیابی‌ها باید علنی باشند تا اعتماد عمومی به پژوهش‌های گروهی تقویت شود.اگر چنین طرحی در دانشگاه کشورداری عملی شود، به‌تدریج الگویی برای سایر دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور خواهد شد. این الگو می‌تواند همان چیزی باشد که جامعه را از پژوهش‌های پراکنده و بی‌اثر به سمت دانش کاربردی، گروهی و تحول‌آفرین هدایت کند. برای اینکه پژوهش‌های گروهی در دانشگاه کشورداری به یک جریان پایدار و مؤثر تبدیل شوند، لازم است نسلی تازه از پژوهشگران تربیت شود که به‌جای عادت به کار فردی، مهارت و انگیزه همکاری در پروژه‌های مشترک داشته باشند. این تربیت باید از دوران دانشجویی آغاز شود و تا مرحله استادی و مدیریت پژوهشی ادامه پیدا کند.یکی از نخستین اقدامات، **بازنگری در برنامه‌های آموزشی** است. در رشته‌های علوم سیاسی، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌های مرتبط، دانشجویان معمولاً به نگارش پایان‌نامه یا مقاله فردی عادت می‌کنند. در دانشگاه کشورداری باید بخشی از آموزش بر پایه «پروژه‌های گروهی» طراحی شود؛ به‌گونه‌ای که دانشجویان از همان ابتدا یاد بگیرند مسئله‌ای را به‌طور مشترک تعریف کنند، داده جمع‌آوری کنند و خروجی واحد تولید کنند.دومین اقدام، **ایجاد کارگاه‌های مهارت کار گروهی** است. پژوهش‌های گروهی تنها به دانش تخصصی نیاز ندارند، بلکه به مهارت‌هایی مثل مدیریت زمان، ارتباط مؤثر، حل تعارض، تصمیم‌گیری جمعی و رهبری مشارکتی هم نیازمندند. این مهارت‌ها باید به‌طور رسمی به پژوهشگران آموزش داده شوند، همان‌طور که روش تحقیق یا آمار آموزش داده می‌شود.سومین اقدام، **ایجاد نظام استاد-شاگردی گروهی** است. پژوهشگران جوان باید در کنار استادانی فعالیت کنند که تجربه کار تیمی دارند. این تجربه عملی—که در آن جوانان بخشی از یک پروژه واقعی می‌شوند، از هر آموزش نظری ارزشمندتر است. دانشگاه کشورداری می‌تواند هر پروژه گروهی را به فضایی برای تربیت پژوهشگران تازه‌کار تبدیل کند.چهارمین اقدام، **ایجاد شبکه‌های پژوهشگری** است. پژوهشگران باید فراتر از دیوارهای دانشگاه خود عمل کنند و با همتایانشان در دیگر دانشگاه‌ها و حتی کشورهای دیگر در ارتباط باشند. این شبکه‌ها می‌توانند با برگزاری

کنفرانس‌ها، نشست‌های آنلاین و پروژه‌های مشترک، فرصت یادگیری و همکاری را گسترش دهند.پنجمین اقدام، **نظام پاداش‌دهی و ارتقای شغلی** است. اگر مشارکت در پژوهش گروهی امتیاز مشخصی در ارتقای علمی، بورسیه یا موقعیت شغلی نداشته باشد، پژوهشگران انگیزه‌ای برای همکاری نخواهند داشت. بنابراین باید شاخص‌های مشخصی تعریف شود تا سهم واقعی هر فرد در پروژه‌های گروهی به رسمیت شناخته شود و در کارنامه علمی او منعکس گردد.ششمین اقدام، **ترکیب آموزش نظری با میدان عمل** است. پژوهشگران نباید تنها در محیط دانشگاهی کار کنند. آن‌ها باید با نهادهای اجرایی، شوراهای محلی، سازمان‌های مردم‌نهاد و حتی جوامع محلی ارتباط مستقیم داشته باشند. این ارتباط باعث می‌شود پژوهشگر به‌جای ارائه راه‌حل‌های انتزاعی، با واقعیات زندگی مردم آشنا شود و پژوهش او کارآمدتر گردد.هفتمین اقدام، **تشویق به چندرشته‌ای بودن** است. پژوهشگران آینده دانشگاه کشورداری نباید تنها در یک رشته محدود بمانند. مثلاً یک حقوقدان باید درک پایه‌ای از اقتصاد و جامعه‌شناسی داشته باشد، یا یک سیاست‌پژوه باید با مسائل محیط‌زیست آشنا باشد. این دانش متقاطع باعث می‌شود زبان مشترک میان رشته‌ها شکل بگیرد و همکاری گروهی آسان‌تر شود.هشتمین اقدام، **ایجاد فرهنگ اعتماد و همکاری** است. در بسیاری از محیط‌های پژوهشی ایران، بی‌اعتمادی، رقابت ناسالم و ترس از سرقت ایده‌ها مانع همکاری می‌شود. دانشگاه کشورداری باید با شفافیت در مالکیت فکری، تقسیم عادلانه اعتبار پژوهشی و پاداش‌دهی گروهی این بی‌اعتمادی را از بین ببرد.در نهایت، تربیت پژوهشگران گروهی یعنی ساختن نسلی که نه‌تنها متخصص در رشته خود است، بلکه توانایی کار در جمع، شنیدن صدای دیگران، و رسیدن به راه‌حل مشترک را نیز دارد. چنین نسلی همان سرمایه انسانی‌ای است که می‌تواند ستون‌های یک جمهوری قانون‌مدار و کارآمد را بنا کند.

دولت در هر جامعه مدرن، تنها یک نهاد مرکزی نیست، بلکه شبکه‌ای گسترده از وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، شرکت‌های دولتی، نهادهای نظارتی و محلی است که هر کدام بخشی از وظایف حکمرانی را بر عهده دارند. درک درست از «دولت و زیرمجموعه‌ها» برای کشورداری حیاتی است، زیرا بخش عمده ناکارآمدی‌ها و فسادها در همین لایه‌های میانی و پایین‌تر شکل می‌گیرند.یکی از نخستین مشکلات دولت‌های متمرکز این است که تصور می‌کنند می‌توانند از مرکز همه امور را اداره کنند. نتیجه چنین وضعیتی تورم بوروکراسی، پیچیدگی تصمیم‌گیری و افزایش هزینه‌های حکومتی است. برای رفع این مشکل باید ساختار زیرمجموعه‌های دولت بازطراحی شود؛ به این معنا که وظایف هر نهاد مشخص، شفاف و محدود باشد و از تداخل وظایف جلوگیری گردد.زیرمجموعه‌های دولت در یک جمهوری قانون‌مدار باید بر اساس سه اصل سازمان یابند: کارآمدی، شفافیت و پاسخ‌گویی. کارآمدی به این معناست که هر نهاد باید هدف مشخصی داشته باشد و منابع خود را صرفاً در همان مسیر هزینه کند. شفافیت یعنی عملکرد، بودجه و تصمیمات هر نهاد به‌طور عمومی منتشر شود. پاسخ‌گویی نیز به این معناست که شهروندان و نهادهای نظارتی بتوانند عملکرد آن‌ها را ارزیابی و در صورت لزوم مدیران را تغییر دهند.یکی از حوزه‌های کلیدی، وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرکزی هستند. وزارتخانه‌ها نباید به مراکز توزیع بودجه و اشتغال‌زایی سیاسی تبدیل شوند، بلکه باید به مراکز سیاست‌گذاری تخصصی بدل شوند. اجرای سیاست‌ها می‌تواند بر عهده نهادهای محلی یا بخش خصوصی قرار گیرد، در حالی که وزارتخانه‌ها نقش هماهنگی، نظارت و تعیین استانداردها را ایفا می‌کنند.حوزه دیگر، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی است. بسیاری از آن‌ها به جای ارائه خدمات عمومی، به مراکز فساد و رانت بدل شده‌اند. باید مرزی روشن میان فعالیت‌های دولتی و خصوصی ترسیم شود: دولت تنها در بخش‌هایی که امنیت ملی یا عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند وارد فعالیت اقتصادی شود (مانند انرژی، منابع حیاتی یا خدمات پایه). در سایر حوزه‌ها، حضور دولت باید به نظارت و تنظیم‌گری محدود باشد.زیرمجموعه مهم دیگر، دولت‌های محلی و شوراهای منطقه‌ای هستند. تمرکز بیش‌ازحد در مرکز باعث می‌شود مسائل محلی به‌درستی دیده نشوند. اگر شوراهای محلی اختیار کافی داشته باشند، می‌توانند بسیاری از مشکلات منطقه‌ای را سریع‌تر و دقیق‌تر حل کنند. در این مدل، زیرمجموعه‌های دولت نه فقط وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرکزی، بلکه شهرداری‌ها، شوراهای محلی و نهادهای منطقه‌ای هم هستند.برای جلوگیری از فساد و ناکارآمدی در زیرمجموعه‌های دولت، لازم است نظام شفافیت یکپارچه طراحی شود. هر نهاد دولتی باید به‌طور مستمر اطلاعات خود را درباره بودجه، قراردادها، حقوق کارکنان و نتایج پروژه‌ها منتشر کند. این داده‌ها باید در اختیار عموم مردم قرار گیرد تا امکان نظارت همگانی فراهم شود.همچنین، باید سیستم ارزیابی عملکرد نهادها به‌طور مستقل وجود داشته باشد. در این سیستم، هر وزارتخانه و سازمان نه تنها بر اساس خروجی‌های خود، بلکه بر اساس رضایت عمومی و اثرگذاری واقعی بر جامعه ارزیابی می‌شود. این ارزیابی‌ها باید نتایج عملی داشته باشند، مانند تغییر مدیران ناکارآمد یا قطع بودجه پروژه‌های غیرضروری.در نهایت، دولت و زیرمجموعه‌های آن باید به‌گونه‌ای بازطراحی شوند که خدمتگزار مردم باشند نه ارباب آن‌ها. این تغییر نیازمند فرهنگ‌سازی، اصلاح ساختارها و اعمال قانون است. جمهوری نوین نمی‌تولند تنها بر نوشتن قانون تکیه کند؛ بلکه باید مکانیزم‌های اجرایی و نهادی ایجاد کند که در عمل از تمرکز قدرت، فساد و ناکارآمدی جلوگیری کنند. برای بازطراحی دولت و زیرمجموعه‌هایش باید در سه لایه به‌طور جدی

کار کرد: وزارتخانه‌ها و نهادهای مرکزی، نهادهای نظارتی، و دولت‌های محلی.در **لایه نخست،** وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرکزی نباید به شکل فعلی باقی بمانند که در آن بخش عمده بودجه صرف پرداخت حقوق و هزینه‌های جاری می‌شود. وزارتخانه در جمهوری نوین باید بیشتر یک اتاق فکر و مرکز سیاست‌گذاری تخصصی باشد تا یک دستگاه اجرایی حجیم. برای مثال، وزارت بهداشت به جای اداره مستقیم همه بیمارستان‌ها باید وظیفه تعیین سیاست‌های سلامت، تنظیم تعرفه‌ها، نظارت بر استانداردها و تضمین دسترسی همگانی به خدمات را بر عهده داشته باشد. اجرای خدمات می‌تواند به بخش خصوصی، تعاونی‌ها یا نهادهای محلی واگذار شود، البته با نظارت سخت‌گیرانه دولت.وزارت آموزش نیز باید به همین شکل عمل کند: تعیین چارچوب‌های درسی ملی، تضمین کیفیت آموزشی، نظارت بر عدالت در دسترسی و تربیت معلم، در حالی که اداره مدارس می‌تواند به شوراهای محلی و هیئت‌های آموزشی منطقه‌ای سپرده شود. در حوزه اقتصاد هم، وزارت اقتصاد باید به‌جای تبدیل شدن به توزیع‌کننده رانت و بودجه، نقش هماهنگ‌کننده سیاست‌های مالی و نظارت بر نظام مالیاتی و بانکی را ایفا کند.در **لایه دوم،** نهادهای نظارتی قرار دارند. مشکل اساسی بسیاری از دولت‌ها این است که نهادهای نظارتی به دلیل وابستگی به قوه مجریه یا فشارهای سیاسی استقلال خود را از دست می‌دهند. در جمهوری قانون‌مدار، نهادهای نظارتی باید مستقل، شفاف و مجهز به ابزارهای مدرن باشند. دیوان محاسبات، سازمان بازرسی، و نهادهای ضدفساد باید به‌طور مستقیم به پارلمان و مردم پاسخ‌گو باشند، نه به دولت. همچنین باید سامانه‌های دیجیتال ایجاد شود تا مردم بتوانند تخلفات را به‌طور مستقیم گزارش دهند و روند رسیدگی به این گزارش‌ها را پیگیری کنند.در **لایه سوم،** دولت‌های محلی و شوراهای منطقه‌ای نقش حیاتی دارند. تمرکز شدید در مرکز تهران باعث شده بسیاری از مناطق کشور از توسعه متوازن محروم شوند. باید به استان‌ها و شهرستان‌ها اختیارات گسترده مالی، اجرایی و نظارتی داده شود. شوراهای محلی باید بتوانند درباره بخش بزرگی از مسائل منطقه‌ای خود تصمیم بگیرند: از مدیریت منابع آب و خاک گرفته تا توسعه شهری و خدمات عمومی. برای این کار، بودجه مشخصی باید مستقیماً به شوراها تخصیص یابد، نه از طریق وزارتخانه‌های مرکزی. این تمرکززدایی به معنای فدرالیسم نیست، بلکه به معنای تقویت خودگردانی در چارچوب جمهوری واحد است.بازطراحی دولت و زیرمجموعه‌ها همچنین نیازمند یک سیستم شایسته‌سالاری در مدیریت دولتی است. بسیاری از مشکلات دولت ناشی از انتصاب مدیران بر اساس وفاداری سیاسی و نه بر اساس شایستگی است. باید نظامی طراحی شود که مدیران بر اساس تخصص، سابقه و شفافیت عملکرد انتخاب شوند و در برابر خطا یا ناکارآمدی، سریعاً قابل برکناری باشند.نکته دیگر، دیجیتال‌سازی دولت است. بخش عمده فساد و ناکارآمدی ناشی از فرآیندهای بوروکراتیک پیچیده و غیرشفاف است. با ایجاد دولت الکترونیک و سامانه‌های یکپارچه خدمات، می‌توان بسیاری از این مشکلات را از میان برد. اگر همه قراردادها، مناقصه‌ها، مجوزها و تراکنش‌های مالی دولت در سامانه‌ای عمومی و قابل‌جست‌وجو ثبت شوند، فضای فساد به‌طور چشمگیری کاهش خواهد یافت.در نهایت، دولت و زیرمجموعه‌هایش باید به نهادی کوچک‌تر، چابک‌تر و شفاف‌تر تبدیل شوند که نقش اصلی آن سیاست‌گذاری، نظارت و تضمین عدالت اجتماعی است، نه مداخله در همه عرصه‌های زندگی شهروندان. چنین دولتی می‌تواند به‌جای آنکه بار سنگینی بر دوش جامعه باشد، موتور توسعه و رفاه همگانی گردد. برای آنکه دولت و زیرمجموعه‌هایش از حالت بوروکراتیک سنگین و ناکارآمد خارج شوند و به

نهادی شفاف، کارآمد و خدمت‌محور تبدیل گردند، سه محور کلیدی باید در عمل پیاده‌سازی شود: شفافیت نهادی، دیجیتال‌سازی دولت و شایسته‌سالاری در مدیریت دولتی.

در **محور نخست**، شفافیت نهادی، همه نهادها و زیرمجموعه‌های دولت باید ملزم شوند که به‌طور منظم اطلاعات مربوط به بودجه، قراردادها، حقوق مدیران، مناقصه‌ها و نتایج پروژه‌ها را منتشر کنند. این اطلاعات نباید در اختیار گروه محدودی از ناظران باشد، بلکه باید در سامانه‌ای عمومی و برای همه شهروندان قابل دسترس باشد. شفافیت در این سطح دو پیامد دارد: نخست، جلوگیری از رانت و فساد، زیرا هرگونه انحراف مالی به‌سرعت توسط رسانه‌ها یا مردم آشکار خواهد شد. دوم، بازسازی اعتماد عمومی، زیرا شهروندان احساس می‌کنند دولت چیزی را از آن‌ها پنهان نمی‌کند. تجربه کشورهایی مانند استونی نشان می‌دهد که وقتی داده‌های دولتی به‌صورت باز و عمومی منتشر می‌شوند، نه‌تنها فساد کاهش می‌یابد بلکه نوآوری بخش خصوصی نیز تقویت می‌شود، زیرا شرکت‌ها به داده‌های قابل اعتماد دسترسی پیدا می‌کنند.**محور دوم**، دیجیتال‌سازی دولت، گامی است که می‌تواند ساختار زیرمجموعه‌ها را به‌کلی متحول کند. بسیاری از خدماتی که امروز به‌صورت کاغذی و پرهزینه انجام می‌شوند، می‌توانند از طریق سامانه‌های آنلاین ارائه شوند: از ثبت شرکت و دریافت مجوز تا پرداخت مالیات و درخواست خدمات شهری. این تحول نه‌تنها سرعت و دقت را افزایش می‌دهد، بلکه ارتباط مستقیم شهروند با کارمند دولت را کاهش می‌دهد، و همین موضوع یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با فساد اداری است. دیجیتال‌سازی همچنین امکان نظارت بلادرنگ را فراهم می‌کند؛ به این معنا که پارلمان، رسانه‌ها و حتی مردم می‌توانند روند اجرای بودجه یا پروژه‌ها را به‌طور زنده دنبال کنند. برای اجرای موفق دولت دیجیتال، نیاز به زیرساخت‌های فنی قوی، آموزش کارکنان و تضمین امنیت داده‌ها وجود دارد.**محور سوم**، شایسته‌سالاری در مدیریت دولتی، اساس کارآمدی زیرمجموعه‌هاست. یکی از دلایل اصلی ناکارآمدی دولت‌ها، انتصاب مدیران بر اساس وفاداری سیاسی، قومی یا شخصی است. در جمهوری قانون‌مدار، انتخاب و ارتقای مدیران باید صرفاً بر اساس معیارهای شفاف تخصص، تجربه و کارنامه عملی باشد. این امر نیازمند ایجاد نظام استخدام و ارتقای ملی است که به‌صورت مستقل از دولت‌ها عمل کند. این نظام می‌تواند همچون کمیسیون‌های خدمات عمومی در برخی کشورها باشد که با آزمون‌های سراسری و مصاحبه‌های شفاف، مدیران و کارکنان دولتی را انتخاب می‌کنند.شایسته‌سالاری همچنین به معنای پاسخ‌گویی مدیران است. هیچ مدیری، در بالاترین سطوح نباید مصونیت دائمی داشته باشد. عملکرد همه مدیران باید به‌طور دوره‌ای ارزیابی شود و در صورت ناکارآمدی یا فساد، بلافاصله برکنار گردند. ارزیابی عملکرد نیز نباید تنها بر اساس شاخص‌های کمی مانند هزینه و درآمد باشد، بلکه باید رضایت شهروندان و میزان تحقق عدالت اجتماعی هم در نظر گرفته شود.برای آنکه این اصلاحات به نتیجه برسند، نیاز به فرهنگ‌سازی سازمانی وجود دارد. کارکنان دولت باید بیاموزند که وظیفه اصلی آن‌ها خدمت به مردم است نه استفاده از موقعیت برای منافع شخصی. این فرهنگ‌سازی می‌تواند از طریق آموزش‌های اجباری، مشوق‌های مالی و ایجاد نظام تشویق برای کارکنان پاک‌دست و کارآمد صورت گیرد.در نهایت، بازطراحی دولت و زیرمجموعه‌هایش بدون مشارکت مردم امکان‌پذیر نیست. شفافیت و دیجیتال‌سازی باید با سازوکاری همراه باشند که شهروندان بتوانند تخلفات را گزارش دهند، در تصمیم‌گیری‌های محلی مشارکت داشته باشند و به‌طور مستقیم بر عملکرد نهادهای دولتی نظارت کنند. این

مشارکت عمومی نه تنها ضامن سلامت زیرمجموعه‌های دولت است، بلکه باعث می‌شود مردم خود را مالک واقعی حکومت احساس کنند. برای تکمیل بحث لازم است یک مدل پیشنهادی جامع برای ساختار دولت و زیرمجموعه‌های آن ارائه شود؛ مدلی که هم با واقعیت‌های ایران سازگار باشد و هم معیارهای یک جمهوری لائیک و قانون‌مدار را برآورده کند. این مدل می‌تواند به‌عنوان نقشه راهی برای بازسازی ساختار حکومتی عمل کند.در رأس ساختار، دولت مرکزی قرار دارد که شامل نخست‌وزیر (یا رئیس‌جمهور در چارچوب جمهوری) و هیئت وزیران است. وظیفه اصلی این سطح، سیاست‌گذاری کلان، هماهنگی میان وزارتخانه‌ها و نمایندگی کشور در عرصه بین‌المللی است. دولت مرکزی باید کوچک و چابک باشد و از تبدیل شدن به بوروکراسی حجیم اجتناب کند.زیر دولت مرکزی، وزارتخانه‌ها قرار می‌گیرند که هرکدام حوزه‌ای مشخص و محدود دارند. تعداد وزارتخانه‌ها باید به حداقل برسد تا از پراکندگی و تداخل وظایف جلوگیری شود. برای نمونه:

- **وزارت دادگستری و حقوق اساسی (تنظیم سیاست‌های حقوقی و نظارت بر دستگاه قضایی مستقل)**
- **وزارت اقتصاد و دارایی (سیاست‌های مالی و بودجه‌ای)**
- **وزارت آموزش و فرهنگ (سیاست‌های آموزشی و فرهنگی)**
- **وزارت بهداشت و رفاه اجتماعی (سیاست‌های سلامت و تأمین اجتماعی)**
- **وزارت انرژی و محیط زیست (مدیریت منابع طبیعی و سیاست‌های زیست‌محیطی)**
- **وزارت زیرساخت و توسعه (حمل‌ونقل، ارتباطات و شهرسازی)**
- **وزارت امنیت و دفاع (امنیت ملی در چارچوب قانون و با نظارت پارلمان)**

این وزارتخانه‌ها صرفاً سیاست‌گذار و ناظر خواهند بود؛ اجرای برنامه‌ها به نهادهای محلی، بخش خصوصی و سازمان‌های عمومی واگذار می‌شود.سطح بعدی، سازمان‌ها و نهادهای تخصصی مستقل هستند. این نهادها برای جلوگیری از تمرکز بیش از حد در وزارتخانه‌ها ایجاد می‌شوند و وظیفه دارند اجرای سیاست‌ها را در سطح تخصصی بر عهده بگیرند. مانند سازمان محیط زیست، سازمان ملی انرژی‌های تجدیدپذیر، یا سازمان ضد فساد. استقلال این نهادها اهمیت حیاتی دارد و باید از دخالت سیاسی در آن‌ها جلوگیری شود.در کنار این ساختار، نهادهای نظارتی مستقل قرار دارند. این نهادها، مانند دیوان محاسبات، کمیسیون شفافیت مالی، و کمیسیون حقوق شهروندی نباید زیر نظر دولت باشند بلکه باید مستقیماً به پارلمان و مردم پاسخ‌گو باشند. گزارش‌های آن‌ها باید علنی منتشر شود و رسانه‌ها حق دسترسی کامل به داده‌هایشان داشته باشند.سطح چهارم، دولت‌های محلی و شوراهای منطقه‌ای هستند. کشور باید به استان‌ها و مناطق تقسیم شود که هرکدام شورای منتخب خود را دارند. این شوراها اختیار گسترده در مسائل محلی دارند: آموزش منطقه‌ای، بهداشت، حمل‌ونقل، محیط زیست و توسعه شهری. بودجه مشخصی باید به‌طور مستقیم از خزانه ملی به شوراها اختصاص یابد تا وابستگی به مرکز کاهش یابد. در عین حال، همه شوراها موظف به رعایت اصول قانون اساسی و حقوق بشر خواهند بود تا از تبعیض و فساد محلی جلوگیری شود.پایین‌ترین سطح، شوراهای محلی شهری و روستایی هستند که نزدیک‌ترین ارتباط را با شهروندان دارند. این شوراها باید اختیار نظارت بر خدمات عمومی، مدیریت منابع محلی و ارائه پیشنهاد به دولت‌های استانی را داشته باشند. با این کار، شهروندان در زندگی روزمره خود مستقیماً در حکمرانی مشارکت می‌کنند.

برای کارآمدی این مدل، باید یک سیستم دولت دیجیتال یکپارچه طراحی شود. همه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و شوراها باید به سامانه‌ای ملی متصل باشند که در آن داده‌ها، بودجه‌ها و عملکردها به‌صورت زنده قابل پیگیری باشد. این سیستم به مردم امکان می‌دهد هر تصمیم یا خرجی را بررسی کنند و نهادهای ناظر نیز ابزار کارآمدتری برای کنترل داشته باشند.در کنار ساختار رسمی دولت، باید نهادهای مشارکتی مدنی نیز نقش پیدا کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد، اتحادیه‌های صنفی، و انجمن‌های حرفه‌ای باید به‌طور رسمی به‌عنوان شرکای دولت در سیاست‌گذاری و اجرا شناخته شوند. این همکاری باعث می‌شود دولت در تصمیم‌گیری‌ها واقعیت‌های اجتماعی و نیازهای مردمی را بهتر درک کند.مدل پیشنهادی دولت و زیرمجموعه‌ها در نهایت بر این اصل استوار است: تمرکز دولت بر سیاست‌گذاری و نظارت، استقلال نهادهای تخصصی و نظارتی، خودگردانی محلی، و مشارکت مستقیم شهروندان. این ترکیب می‌تواند دولتی کوچک، شفاف و خدمت‌محور بسازد که هم با شرایط ایران سازگار باشد و هم معیارهای یک جمهوری مدرن را تأمین کند. یکی از بخش‌های کلیدی در بازطراحی دولت و زیرمجموعه‌ها، چگونگی گذار از ساختار فعلی ناکارآمد به مدل پیشنهادی جدید است. این فرآیند نمی‌تواند یک‌شبه یا صرفاً با تصویب چند قانون اتفاق بیفتد، بلکه نیازمند برنامه‌ریزی مرحله‌ای، مدیریت مقاومت‌ها و همراه‌کردن جامعه است.**مرحله نخست،** شناسایی و ممیزی ساختار موجود است. در حال حاضر، بسیاری از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها با وظایف تکراری یا متضاد فعالیت می‌کنند. پیش از هر اصلاحی باید نقشه‌ای دقیق از همه زیرمجموعه‌ها، وظایف، بودجه‌ها و عملکرد آن‌ها تهیه شود. این ممیزی باید توسط یک نهاد مستقل و با مشارکت دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها انجام شود تا از مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی دور بماند.**مرحله دوم،** کاهش و ادغام وزارتخانه‌ها و سازمان‌های موازی است. برای مثال، وزارت نیرو و وزارت محیط زیست در بسیاری از وظایف هم‌پوشانی دارند و می‌توانند در قالب یک وزارتخانه یا با تقسیم روشن وظایف بازتعریف شوند. یا سازمان‌های متعدد اقتصادی و تجاری که هرکدام مقررات متفاوتی وضع می‌کنند باید در قالب یک ساختار واحد ادغام شوند. این ادغام‌ها ضمن کاهش هزینه‌ها، شفافیت و کارآمدی را افزایش می‌دهد.**مرحله سوم،** تقویت نهادهای نظارتی و استقلال آن‌ها است. پیش از هر اصلاح دیگری باید اطمینان حاصل شود که نهادهای نظارتی از قدرت و استقلال کافی برای مقابله با فساد و سوءاستفاده برخوردارند. بدون چنین نظارتی، اصلاحات ساختاری تنها به جابه‌جایی چهره‌ها منجر خواهد شد و بوروکراسی ناکارآمد در شکل جدیدی بازتولید می‌شود.**مرحله چهارم،** انتقال اختیارات به شوراهای محلی و استانی است. این انتقال باید تدریجی و همراه با آموزش و آماده‌سازی زیرساخت‌ها صورت گیرد. در ابتدا می‌توان برخی وظایف مانند مدیریت شهری، آموزش محلی یا خدمات عمومی را به شوراها واگذار کرد و سپس به‌تدریج حوزه‌های گسترده‌تر مانند توسعه اقتصادی و منابع طبیعی را نیز به آن‌ها سپرد. برای جلوگیری از فساد محلی، این شوراها باید به‌طور مستقیم تحت نظارت نهادهای ملی شفافیت و حقوق بشر قرار گیرند.**مرحله پنجم،** پیاده‌سازی دولت دیجیتال است. دیجیتال‌سازی می‌تواند همزمان با اصلاحات ساختاری اجرا شود تا از همان آغاز شفافیت تضمین گردد. همه وزارتخانه‌ها و شوراهای محلی باید ملزم شوند داده‌ها و بودجه‌های خود را در سامانه ملی ثبت کنند. این سامانه باید به‌طور عمومی در دسترس باشد تا مردم و رسانه‌ها بتوانند به‌طور مستقیم بر عملکرد دولت نظارت کنند.**مرحله ششم،** ایجاد نظام شایسته‌سالاری در مدیریت دولتی است. این مرحله مستلزم تدوین یک قانون جامع خدمات عمومی

است که در آن معیارهای انتخاب، ارتقا و ارزیابی مدیران مشخص شود. برای گذار موفق، لازم است کارکنان موجود دولت نیز آموزش ببینند و فرصت داشته باشند توانمندی‌های خود را ارتقا دهند. در عین حال، باید امکان جایگزینی سریع مدیران ناکارآمد فراهم شود تا سیستم به حالت قبلی بازنگردد.**مرحله هفتم،** مشارکت جامعه مدنی و بخش خصوصی در فرآیند گذار است. بدون همراهی این دو بخش، اصلاحات ساختاری یا با مقاومت شدید مواجه می‌شود یا در عمل ناکام می‌ماند. باید مکانیسم‌های گفت‌وگو و همکاری با اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های مردم‌نهاد، دانشگاه‌ها و فعالان اقتصادی ایجاد شود تا اصلاحات به حرکتی ملی بدل گردد.**مرحله هشتم،** مدیریت مقاومت‌ها و منافع موجود است. طبیعی است که گروه‌هایی که از ساختار ناکارآمد فعلی سود می‌برند، در برابر اصلاحات مقاومت کنند. برای مدیریت این مقاومت‌ها باید همزمان از دو ابزار استفاده شود: ابزار قانونی (مبارزه با فساد و سوءاستفاده از قدرت) و ابزار تشویقی (ایجاد فرصت‌های جدید برای مشارکت سالم در اقتصاد و سیاست).

در نهایت، گذار به ساختار جدید باید در یک بازه زمانی مشخص (مثلاً ده سال) طراحی شود، با اهداف مرحله‌ای، شاخص‌های ارزیابی و گزارش‌دهی عمومی در هر سال. این روند باید شفاف باشد و مردم در جریان همه مراحل قرار گیرند تا اعتماد و همراهی عمومی حفظ شود.اگر این مراحل با دقت اجرا شوند، می‌توان از یک دولت متمرکز، سنگین و ناکارآمد به یک دولت چابک، شفاف و مردم‌محور گذار کرد که زیرمجموعه‌هایش به جای بار اضافی، بازوی توسعه و خدمت‌رسانی واقعی باشند.

۵۳. حاکمیت، حکمرانی و حکومت

سه واژه «حاکمیت»، «حکمرانی» و «حکومت» در نگاه اول شبیه به هم به نظر می‌رسند، اما در عمل سه بُعد متفاوت از قدرت و سازمان سیاسی را تشکیل می‌دهند. درک تفاوت و رابطه این سه مفهوم برای طراحی نظامی نوین بر پایه قانون، آزادی و برابری بسیار حیاتی است، زیرا بسیاری از بحران‌ها در ایران و کشورهای مشابه ناشی از خلط میان این سه بُعد بوده است.حاکمیت به معنای قدرت نهایی و برتر یک ملت است؛ قدرتی که در نظام جمهوری نه از پادشاه و نه از دین، بلکه از مردم سرچشمه می‌گیرد. این همان اصل بنیادین است که «مردم صاحب کشورند». در یک جمهوری لائیک، حاکمیت هرگز به فرد یا گروه خاص واگذار نمی‌شود و همواره در مالکیت جمعی ملت باقی می‌ماند. مردم ممکن است اختیار اداره کشور را برای دوره‌ای محدود به نمایندگان خود بدهند، اما خودِ حاکمیت غیرقابل انتقال و غیرقابل سلب است.حکمرانی اما به شیوه استفاده از این حاکمیت اشاره دارد. حکمرانی یعنی مجموعه فرآیندها، نهادها و اصولی که بر اساس آن‌ها قدرت عمومی اعمال می‌شود. حکمرانی خوب به معنای تصمیم‌گیری شفاف، مشارکتی، پاسخ‌گو و کارآمد است. در این معنا، حتی اگر ساختار حکومت درست طراحی شود، بدون حکمرانی سالم فساد و ناکارآمدی باز هم بروز خواهد کرد. حکمرانی فراتر از مرزهای دولت است و جامعه مدنی، بخش خصوصی، رسانه‌ها و نهادهای بین‌المللی هم در آن نقش دارند.حکومت به ساختار نهادی‌ای گفته می‌شود که مسئولیت اجرای حکمرانی را بر عهده دارد؛ یعنی همان قوه مجریه، پارلمان و قوه قضائیه در کنار وزارتخانه‌ها و نهادهای اجرایی. حکومت ابزاری است که به‌وسیله آن حاکمیت ملی اعمال می‌شود و حکمرانی شکل می‌گیرد. حکومت می‌تواند شکل‌های گوناگون داشته باشد: جمهوری، پادشاهی، دموکراسی مستقیم یا نمایندگی. آنچه مهم است این است که حکومت تنها وسیله‌ای است در خدمت حاکمیت مردم و باید بر اساس اصول حکمرانی خوب اداره شود.در ایران، یکی از مشکلات تاریخی آن بوده که حاکمیت مردم همواره مصادره شده است؛ گاهی توسط پادشاهان، گاهی توسط نهادهای دینی و گاهی توسط گروه‌های سیاسی. نتیجه آن شده که حکومت خود را صاحب کشور می‌داند نه خادم ملت. در چنین شرایطی، حکمرانی به ابزاری برای کنترل مردم تبدیل می‌شود، نه برای تأمین حقوق آن‌ها.برای بازسازی رابطه میان این سه مفهوم، چند اصل کلیدی باید رعایت شود:

- حاکمیت باید به‌روشنی در قانون اساسی متعلق به مردم تعریف شود و هیچ فرد یا نهادی ارتش، حتی پارلمان، نتواند خود را بالاتر از آن بداند.
- حکومت باید صرفاً ابزار اعمال حاکمیت مردم باشد و تمام ساختار آن بر پایه قانون اساسی و حقوق شهروندی بنا شود.
- حکمرانی باید بر اساس اصول شفافیت، پاسخ‌گویی، عدالت و مشارکت شکل گیرد تا اعتماد میان حکومت و ملت برقرار شود.

در عمل، این یعنی شهروندان نه تنها حق انتخاب نمایندگان را دارند، بلکه در فرآیند حکمرانی مشارکت مستقیم می‌کنند: از طریق شوراهای محلی، همه‌پرسی‌های موضوعی، دسترسی آزاد به اطلاعات و امکان نقد و نظارت بر حکومت. حکومت نیز موظف است همه تصمیم‌ها را بر اساس قانون و منافع عمومی اتخاذ کند و در برابر مردم پاسخ‌گو باشد.اگر حاکمیت مردمی، حکمرانی سالم و حکومت شفاف در کنار هم قرار گیرند، نظام سیاسی به نهادی زنده و پایدار تبدیل می‌شود که توانایی حل بحران‌ها و تأمین آزادی و عدالت را دارد. اما اگر یکی از این سه بخش

مخدوش شود، برای مثال اگر حکومت از حاکمیت مردم جدا شود، کل نظام به سمت استبداد و فروپاشی خواهد رفت. برای آنکه ارتباط میان حاکمیت، حکمرانی و حکومت در عمل کارآمد باشد، باید شاخص‌هایی عینی و قابل‌سنجش برای حکمرانی خوب تعریف شود. این شاخص‌ها نه‌تنها به دولت و نهادهای اجرایی جهت می‌دهند، بلکه به مردم نیز ابزار لازم برای ارزیابی عملکرد حکومت را می‌دهند. بدون این شاخص‌ها، مفاهیمی مانند شفافیت یا پاسخ‌گویی در حد شعار باقی خواهند ماند.نخستین شاخص، **حاکمیت قانون** است. در یک نظام سیاسی سالم، هیچ فرد یا نهادی بالاتر از قانون قرار نمی‌گیرد. قانون باید روشن، عادلانه و قابل‌فهم برای همه شهروندان باشد. اجرای قانون نباید به اراده افراد بستگی داشته باشد، بلکه باید سازوکارهای نهادی و مستقل تضمین‌کننده آن باشند. برای مثال، اگر شهروندی علیه یک مقام دولتی شکایتی مطرح کند، دادگاه باید مستقل از فشار سیاسی به آن رسیدگی کند.شاخص دوم، **شفافیت** است. همه تصمیم‌ها، قراردادها، بودجه‌ها و سیاست‌های عمومی باید در معرض دید مردم قرار گیرد. شفافیت به این معناست که هیچ تصمیمی پشت درهای بسته و بدون اطلاع‌رسانی عمومی گرفته نشود. ابزارهایی مانند سامانه‌های داده باز، انتشار عمومی قراردادهای دولتی، و جلسات علنی پارلمان می‌توانند شفافیت را تضمین کنند.شاخص سوم، **پاسخ‌گویی** است. پاسخ‌گویی تنها به معنای گزارش‌دهی نیست، بلکه شامل پذیرش مسئولیت و اصلاح خطاها هم می‌شود. وقتی یک مقام یا نهاد تصمیمی می‌گیرد، باید آماده باشد توضیح دهد چرا چنین تصمیمی گرفته شده، منابع چگونه مصرف شده‌اند و چه نتایجی به دست آمده است. اگر نتیجه منفی باشد، باید مسئولیت بپذیرد و کنار رود.شاخص چهارم، **مشارکت همگانی** است. حکمرانی زمانی مشروعیت دارد که مردم در آن دخالت فعال داشته باشند. این مشارکت می‌تواند از طریق انتخابات آزاد و رقابتی، شوراهای محلی، همه‌پرسی‌های موضوعی، نظرسنجی‌های ملی و حتی پلتفرم‌های دیجیتال برای جمع‌آوری دیدگاه‌های مردم انجام شود. مشارکت باید فراگیر باشد؛ یعنی اقلیت‌ها، زنان و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده نیز در فرآیند تصمیم‌گیری حضور داشته باشند.شاخص پنجم، **عدالت و برابری** است. حکمرانی خوب تضمین می‌کند که همه شهروندان، فارغ از جنسیت، قومیت، مذهب یا طبقه اجتماعی، به حقوق برابر دسترسی دارند. عدالت در اینجا تنها عدالت حقوقی نیست، بلکه عدالت اقتصادی، آموزشی و اجتماعی را هم شامل می‌شود. سیاست‌گذاری‌های عمومی باید به گونه‌ای باشد که شکاف‌های طبقاتی و منطقه‌ای کاهش یابد و فرصت‌ها به‌طور منصفانه توزیع شوند.شاخص ششم، **کارآمدی و اثربخشی** است. حکمرانی نه تنها باید عادلانه باشد، بلکه باید مسائل واقعی مردم را هم حل کند. اگر سیستمی پر از نهادهای نظارتی باشد اما همچنان بیکاری، آلودگی هوا یا فساد گسترده وجود داشته باشد، آن حکمرانی ناکارآمد است. کارآمدی یعنی استفاده بهینه از منابع و توانایی دولت در پاسخ به بحران‌ها و نیازهای روزمره مردم.شاخص هفتم، **پایداری و آینده‌نگری** است. حکمرانی نباید کوتاه‌مدت و انتخاباتی باشد، بلکه باید منافع نسل‌های آینده را هم در نظر بگیرد. سیاست‌گذاری درباره محیط‌زیست، منابع طبیعی، آموزش و زیرساخت‌ها باید با نگاه بلندمدت انجام شود. حکومتی که امروز همه منابع را مصرف کند و برای آینده چیزی باقی نگذارد، حکمرانی پایدار ندارد.در کنار این شاخص‌ها، یک نکته اساسی وجود دارد: حکمرانی خوب تنها در سطح ملی معنا پیدا نمی‌کند، بلکه باید در سطح محلی هم اجرا شود. شوراهای شهری و روستایی، شهرداری‌ها و دولت‌های منطقه‌ای باید به همین اصول پایبند باشند. در غیر این صورت، فساد و ناکارآمدی در سطح محلی نیز

گسترش می‌یابد و مشروعیت کل نظام زیر سؤال می‌رود.بنابراین، تمایز میان حاکمیت، حکمرانی و حکومت نه یک بحث نظری انتزاعی، بلکه بنیان عملی برای ساختن یک جمهوری عادلانه و کارآمد است. حاکمیت همواره متعلق به مردم است، حکومت ابزار اجرایی آن است، و حکمرانی فرایندی است که تعیین می‌کند این ابزار تا چه اندازه در خدمت مردم قرار می‌گیرد. برای درک بهتر تفاوت و پیوند میان حاکمیت، حکمرانی و حکومت، بررسی نمونه‌های تاریخی و تطبیقی اهمیت زیادی دارد. تجربه‌های موفق و شکست‌خورده در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که هرگاه این سه بُعد به‌درستی از هم تفکیک و در عین حال هماهنگ شوند، دموکراسی و توسعه پایدار شکل می‌گیرد، و هرگاه یکی از آن‌ها دچار اختلال شود، کل نظام سیاسی آسیب می‌بیند.**نمونه نخست،** آلمان پس از جنگ جهانی دوم است. این کشور با بحران ویرانی، اشغال و بی‌اعتمادی کامل به ساختار قدرت روبه‌رو بود. با تصویب قانون اساسی (Grundgesetz) در سال ۱۹۴۹، اصل حاکمیت مردم به‌صراحت تعریف شد. حکومت به‌عنوان ابزاری برای اجرای این حاکمیت بازطراحی گردید: پارلمان دو مجلسی، دولت پاسخ‌گو و دادگاه قانون اساسی مستقل. حکمرانی نیز بر پایه شفافیت، فدرالیسم در چارچوب جمهوری واحد، و تمرکز بر حقوق بشر بنا شد. نتیجه آن شد که آلمان از یک کشور ویران به یکی از پایدارترین دموکراسی‌های جهان تبدیل شد.**نمونه دوم،** اسپانیا در دوران گذار از دیکتاتوری فرانکو به دموکراسی است. در این گذار، پادشاه وقت برخلاف انتظار، قدرت خود را به‌تدریج به مردم واگذار کرد و قانون اساسی ۱۹۷۸ حاکمیت را به ملت بازگرداند. حکومت جدید در قالب نظام پارلمانی طراحی شد، و حکمرانی بر پایه آزادی‌های اساسی، تمرکززدایی و ادغام با اتحادیه اروپا شکل گرفت. اسپانیا توانست با ترکیب این سه بُعد، هم دموکراسی را مستقر کند و هم توسعه اقتصادی و اجتماعی را تجربه کند.در مقابل، نمونه‌هایی نیز وجود دارند که نشان می‌دهند خلط میان این سه بُعد به بحران می‌انجامد. برای مثال، روسیه پس از فروپاشی شوروی حاکمیت را به ظاهر به مردم واگذار کرد، اما در عمل حکومت در دست گروهی کوچک از نخبگان سیاسی و اقتصادی متمرکز شد. حکمرانی نیز به‌جای شفافیت و پاسخ‌گویی، به سمت تمرکز قدرت و کنترل رسانه‌ها رفت. نتیجه آن شد که حاکمیت ملی به نام مردم تعریف شد اما در عمل به مردم بازنگشت، و حکومت خود را بالاتر از حاکمیت قرار داد.نمونه دیگر، برخی کشورهای خاورمیانه هستند که در آن‌ها حکومت به‌جای آنکه ابزار اعمال حاکمیت مردم باشد، خود را صاحب حاکمیت می‌داند. در این کشورها، شهروندان در انتخابات یا سیاست‌گذاری‌ها نقشی واقعی ندارند و حکمرانی به‌جای آنکه پاسخ‌گو و شفاف باشد، بر پایه رانت، فساد و سرکوب شکل گرفته است. این وضع موجب بحران‌های مکرر سیاسی، نارضایتی عمومی و حتی جنگ‌های داخلی شده است.تجربه موفق دیگر، کشورهای اسکاندیناوی هستند. در این کشورها، حاکمیت مردم به‌طور کامل و بی‌ابهام در قانون اساسی تثبیت شده است. حکومت در قالب پارلمان‌های قدرتمند، دولت‌های پاسخ‌گو و قوه قضائیه مستقل سازمان یافته است. حکمرانی نیز بر پایه شفافیت کامل، عدالت اجتماعی، مالیات تصاعدی و مشارکت گسترده مردم در تصمیم‌گیری شکل گرفته است. همین سه‌گانه باعث شده این کشورها در صدر شاخص‌های جهانی دموکراسی، رفاه و اعتماد اجتماعی قرار گیرند.این نمونه‌ها نشان می‌دهند که اگر حاکمیت ملی به‌روشنی به مردم تعلق نگیرد، حکومت به‌عنوان ابزار اجرای آن به فساد کشیده می‌شود. و اگر حکمرانی اصول شفافیت و عدالت را رعایت نکند، حتی با وجود حکومت انتخابی هم دموکراسی واقعی شکل نمی‌گیرد.

بنابراین، درس اصلی مطالعات تطبیقی این است که هر جامعه‌ای برای دستیابی به آزادی، عدالت و توسعه، باید میان این سه بُعد تعادل برقرار کند: حاکمیت همواره در مالکیت مردم باشد، حکومت صرفاً ابزار اجرایی آن باشد، و حکمرانی بر پایه قانون، شفافیت و مشارکت همگانی اداره شود. اگر قرار باشد سه بُعد حاکمیت، حکمرانی و حکومت در ایران به‌طور واقعی بازسازی شوند، باید با در نظر گرفتن شرایط خاص تاریخی، اجتماعی و اقتصادی کشور عمل کرد. ایران جامعه‌ای متکثر است؛ از قومیت‌ها و زبان‌های گوناگون تا شکاف‌های طبقاتی و جنسیتی. همین تنوع و تاریخ طولانی استبداد سیاسی باعث شده مردم نسبت به هر نوع تمرکز قدرت حساس باشند. بنابراین بومی‌سازی این سه بُعد در ایران تنها زمانی موفق خواهد بود که اصل تفکیک و تعادل قدرت به‌طور جدی رعایت شود.در **بُعد حاکمیت،** نخستین گام آن است که در قانون اساسی جدید به‌صراحت اعلام شود که حاکمیت مطلق از آنِ ملت است و هیچ فرد، گروه یا نهاد مذهبی و نظامی نمی‌تواند بالاتر از آن قرار گیرد. این اصل باید به‌گونه‌ای نوشته شود که هیچ تفسیر دوگانه‌ای از آن ممکن نباشد. در قوانین گذشته ایران، مشکل این بود که مفاهیم مبهمی مانند «ولایت» یا «مصلحت نظام» بالاتر از حاکمیت مردم قرار گرفتند. در جمهوری نوین، باید تمام این عناوین حذف شوند و تنها مرجع مشروعیت، رأی و رضایت ملت باشد.در **بُعد حکومت،** ساختار نهادی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که ابزار اجرای حاکمیت مردم باشد، نه جایگزین آن. این یعنی قوا باید از هم مستقل باشند و هیچ‌یک نتواند دیگری را در اختیار بگیرد. قوه مجریه باید با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب شود، پارلمان باید متشکل از نمایندگان واقعی و منتخب شهروندان باشد، و قوه قضائیه باید به‌طور کامل از دولت و سیاست جدا باشد. ارتش و نیروهای امنیتی نیز باید صرفاً در خدمت حفاظت از قانون اساسی و امنیت مردم باشند، نه ابزار سیاسی حکومت.در **بُعد حکمرانی،** اصل کلیدی آن است که مدیریت کشور باید فرایندمحور و مشارکتی باشد. ایران امروز با مسائلی چون بحران آب، آلودگی هوا، مهاجرت نخبگان، فساد ساختاری و نابرابری گسترده روبه‌روست. هیچ‌کدام از این مسائل با تصمیمات متمرکز و غیرشفاف حل نخواهد شد. حکمرانی خوب یعنی مشارکت دادن همه ذی‌نفعان: شهروندان، شوراهای محلی، نهادهای مدنی، بخش خصوصی و رسانه‌ها. مثلاً در مدیریت منابع آبی، نه‌تنها وزارتخانه مربوطه بلکه کشاورزان، شوراهای محلی، کارشناسان محیط زیست و دانشگاه‌ها باید در فرآیند تصمیم‌گیری حضور داشته باشند.برای اجرای این اصول، چند ابزار بومی ضروری است:

۱. شوراهای محلی و منطقه‌ای قدرتمند که بتوانند مسائل خاص هر استان و شهر را بدون وابستگی به مرکز حل کنند.

۲. دولت دیجیتال و شفافیت عمومی تا همه قراردادها، بودجه‌ها و تصمیمات در معرض دید همگان باشد و شهروندان ابزار نظارت مستقیم داشته باشند.

۳. نهادهای مستقل ضدفساد که بتوانند بدون ملاحظات سیاسی با هر فرد یا نهادی—even مقامات عالی‌رتبه— برخورد کنند.

۴. مکانیزم‌های مشارکت مستقیم مردم مانند همه‌پرسی‌های موضوعی، سامانه‌های جمع‌آوری نظر عمومی و امکان نقد آزاد سیاست‌ها از طریق رسانه‌ها.

۵. اصلاح نظام انتخاباتی به‌گونه‌ای که هیچ فیلتر استصوابی یا تبعیضی مانع ورود نمایندگان واقعی مردم به عرصه

سیاست نشود.یکی از دشوارترین بخش‌های بومی‌سازی این سه بُعد در ایران، مدیریت رابطه دین و سیاست است. در جامعه‌ای که دین قرن‌ها در ساختار حکومت حضور داشته، حذف کامل آن از عرصه عمومی نیازمند گذار تدریجی است. راه‌حل آن است که در قانون اساسی اصل لائیسیته (جدایی نهاد دین از نهاد حکومت) به‌روشنی تعریف شود: هیچ قانون یا سیاستی نباید بر اساس مذهب خاصی نوشته شود و همه ادیان و بی‌دینان در حقوق برابر باشند. در این صورت، حاکمیت مردم خدشه‌ناپذیر باقی می‌ماند و حکومت تنها بر پایه قانون عمل خواهد کرد.اگر این سه بُعد به‌درستی در ایران بازسازی شوند، نتیجه آن خواهد بود که مردم برای نخستین‌بار پس از قرن‌ها، خود را صاحب واقعی کشور بدانند. حکومتی که تنها ابزار اجرای اراده ملت است، حکمرانی‌ای که شفاف، پاسخ‌گو و عدالت‌محور است، و حاکمیتی که هیچ فرد یا نهادی نمی‌تواند آن را مصادره کند. این همان نقطه‌ای است که جمهوری نوین می‌تواند بر آن استوار شود و آینده‌ای پایدار برای ایران رقم بزند. برای آنکه سه بُعد حاکمیت، حکمرانی و حکومت در ایران به شکل واقعی تحقق یابند، لازم است یک نقشه اجرایی مرحله‌به‌مرحله تدوین شود. این نقشه نه یک شعار سیاسی، بلکه مجموعه‌ای از اقدامات عملی است که می‌تواند ایران را از ساختار متمرکز و ناکارآمد فعلی به یک جمهوری قانون‌مدار و مردم‌محور منتقل کند.

مرحله اول: بازنویسی قانون اساسی

در این مرحله، باید اصل حاکمیت مردم بدون هیچ تبصره یا استثنایی در متن قانون اساسی جدید ثبت شود. مفاهیمی مانند ولایت یا نظارت فراقانونی باید به‌طور کامل حذف شوند. قانون اساسی باید تأکید کند که حاکمیت ملی قابل واگذاری به هیچ فرد یا نهادی نیست و تنها با رأی آزاد شهروندان اعمال می‌شود. همچنین، اصولی چون جدایی دین از حکومت، آزادی بیان و تجمع، و حق مشارکت برابر برای همه اقوام، زنان و اقلیت‌ها باید در قانون تثبیت شوند.

مرحله دوم: بازطراحی ساختار حکومت

در این مرحله، قوا باید از هم جدا و مستقل باشند. قوه مجریه باید از دل انتخابات آزاد و رقابتی بیرون بیاید، قوه مقننه باید بدون هیچ فیلتر سیاسی متشکل از نمایندگان واقعی مردم باشد، و قوه قضائیه باید کاملاً مستقل از هر دو قوه دیگر عمل کند. ارتش و نیروهای امنیتی نیز باید صریحاً به قانون اساسی و نمایندگان ملت پاسخ‌گو باشند، نه به افراد یا گروه‌ها.

مرحله سوم: پایه‌گذاری حکمرانی شفاف

پس از تثبیت ساختار حکومت، باید بلافاصله سیستم دولت دیجیتال و سامانه شفافیت عمومی راه‌اندازی شود. تمام قراردادها، بودجه‌ها، و تصمیمات باید به‌صورت آنلاین و قابل دسترس برای شهروندان منتشر شوند. این اقدام علاوه بر کاهش فساد، اعتماد مردم را به نظام جدید افزایش می‌دهد.

مرحله چهارم: تمرکززدایی و توانمندسازی محلی

اختیارات باید به شوراهای محلی و استانی منتقل شود. این شوراها، که از طریق انتخابات آزاد شکل می‌گیرند، مسئول تصمیم‌گیری درباره مسائل محلی خواهند بود. به‌جای اینکه همه امور در تهران متمرکز باشد، هر منطقه می‌تواند بر اساس شرایط خاص خود سیاست‌گذاری کند. دولت مرکزی تنها نقش هماهنگی و نظارت را بر عهده

خواهد داشت.

مرحله پنجم: ایجاد نهادهای مستقل ضدفساد و حقوق شهروندی

برای تضمین حکمرانی خوب، لازم است نهادهایی مستقل از قوه مجریه و مقننه ایجاد شوند که وظیفه‌شان مبارزه با فساد و دفاع از حقوق شهروندان باشد. این نهادها باید بودجه و اختیار قانونی مستقل داشته باشند و گزارش‌های آن‌ها به‌طور علنی منتشر شود.

مرحله ششم: نهادینه‌سازی مشارکت مستقیم مردم

علاوه بر انتخابات دوره‌ای، باید ابزارهایی مانند همه‌پرسی موضوعی، سامانه‌های نظرسنجی ملی، و مجالس مشورتی محلی راه‌اندازی شود. با این ابزارها، مردم نه‌تنها هر چهار سال یک‌بار، بلکه به‌طور مداوم در فرآیند حکمرانی مشارکت خواهند داشت.

مرحله هفتم: اصلاح فرهنگ سیاسی و آموزش شهروندی

بازسازی ساختار سیاسی بدون تغییر فرهنگ سیاسی امکان‌پذیر نیست. باید آموزش شهروندی در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها تقویت شود تا شهروندان به حقوق و مسئولیت‌های خود آگاه شوند. جامعه‌ای که مردم آن بدانند چگونه از حقوق خود دفاع کنند و چگونه بر حکومت نظارت داشته باشند، دیگر اجازه نمی‌دهد حاکمیت از دست آن‌ها ربوده شود.

مرحله هشتم: پایش و ارزیابی مداوم

هر مرحله از این گذار باید با شاخص‌های روشن و ارزیابی عمومی همراه باشد. برای مثال، میزان شفافیت بودجه، درصد مشارکت مردم در انتخابات محلی، یا میزان کاهش فساد باید به‌طور منظم سنجیده و گزارش شود. این ارزیابی‌ها باید علنی باشند تا اعتماد عمومی تقویت شود و اصلاحات در مسیر درست باقی بماند.

این نقشه اجرایی نه یک فرایند کوتاه‌مدت، بلکه طرحی ده‌ساله است که به تدریج نهادها، قوانین و فرهنگ سیاسی را بازسازی می‌کند. اگر این روند با مشارکت مردم و استقلال نهادهای نظارتی پیش برود، ایران می‌تواند به مرحله‌ای برسد که در آن حاکمیت واقعاً از آن ملت باشد، حکومت تنها ابزار خدمت‌گزاری مردم، و حکمرانی نمونه‌ای از شفافیت، عدالت و مشارکت عمومی.

مفهوم «دولت در سایه» در کشورداری نوین یکی از ابزارهای اساسی برای تضمین شفافیت، پاسخ‌گویی و تداوم کارآمدی حکومت است. این اصطلاح به نهادی غیررسمی یا حتی رسمی اشاره دارد که وظیفه‌اش رصد، نقد و ارائه راهکارهای جایگزین برای سیاست‌های دولت مستقر است. برخلاف سوءبرداشت رایج، دولت در سایه به معنای «حکومت پنهان» یا «توطئه پشت پرده» نیست؛ بلکه سازوکاری دموکراتیک برای جلوگیری از انحصار قدرت و تضمین سلامت حکمرانی است.در بسیاری از کشورهای دموکراتیک، دولت در سایه توسط احزاب مخالف تشکیل می‌شود. این احزاب وزرای کابینه احتمالی خود را معرفی می‌کنند و هر کدام وظیفه دارند عملکرد وزیر متناظر در دولت رسمی را زیر نظر بگیرند. مثلاً اگر حزب حاکم وزیر آموزش دارد، حزب مخالف نیز «وزیر آموزش در سایه» خواهد داشت که به‌طور مستمر سیاست‌های آموزشی دولت را نقد و پیشنهادهای جایگزین ارائه می‌کند. این سازوکار دو فایده کلیدی دارد: نخست اینکه دولت مجبور است پاسخ‌گو باشد، زیرا می‌داند رقیبی متخصص و آماده در حال بررسی تصمیمات اوست. دوم اینکه جامعه همواره گزینه‌ای آماده برای جایگزینی دولت دارد، نه اینکه هر بار با خلأ مدیریتی مواجه شود.ایده دولت در سایه می‌تواند در ایران نقشی حیاتی ایفا کند، زیرا یکی از مشکلات تاریخی ما فقدان اپوزیسیون سازمان‌یافته و قانونی بوده است. در غیاب چنین نهادی، یا حکومت به استبداد می‌لغزد یا مخالفان به جای نقد سازنده، به سمت براندازی و تقابل می‌روند. در حالی که اگر چارچوبی رسمی برای دولت در سایه وجود داشته باشد، مخالفان می‌توانند درون نظام سیاسی و بر پایه قانون به نقد و ارائه برنامه بپردازند، و جامعه نیز از ثمرات رقابت سالم بهره‌مند شود.برای پیاده‌سازی دولت در سایه در یک جمهوری نوین، چند اصل اساسی باید رعایت شود:

• قانونی‌بودن و رسمیت‌یافتن آن: در قانون اساسی یا قوانین انتخاباتی باید جایگاهی برای دولت در سایه تعریف شود. احزاب پارلمانی باید حق داشته باشند کابینه در سایه معرفی کنند و در کمیسیون‌های تخصصی مجلس حضور فعال داشته باشند.

• شفافیت و دسترسی به اطلاعات: دولت در سایه تنها زمانی می‌تواند نقد مؤثر داشته باشد که به اطلاعات دقیق دسترسی پیدا کند. بنابراین قوانین شفافیت و دسترسی آزاد به اطلاعات باید تضمین شوند.

• امکان ارائه برنامه‌های جایگزین: دولت در سایه نباید صرفاً منتقد باشد؛ بلکه باید سیاست‌ها و برنامه‌های مشخص برای اداره کشور ارائه دهد تا مردم بدانند در صورت تغییر قدرت چه انتظاری داشته باشند.

• حمایت رسانه‌ها: رسانه‌ها باید بستری برای بازتاب دیدگاه‌های دولت در سایه فراهم کنند تا مردم بتوانند مقایسه عادلانه‌ای میان دولت رسمی و رقیب آن داشته باشند.

• آمادگی برای انتقال قدرت: وجود دولت در سایه باعث می‌شود که اگر در انتخابات دولت تغییر کرد، کشور با خلأ مدیریتی روبه‌رو نشود، زیرا تیم جایگزین از قبل آماده و سازمان‌یافته است.اگر چنین مدلی در ایران پیاده شود، می‌تواند مانع از دو آسیب بزرگ گردد: یکی استمرار قدرت بدون پاسخ‌گویی در دولت‌های رسمی، و دیگری افراطی‌گری و گسست در میان مخالفان. دولت در سایه پلی است میان حکومت و اپوزیسیون؛ مدلی که رقابت سیاسی را از تقابل و دشمنی به سطح رقابت برنامه‌ها و ایده‌ها ارتقا می‌دهد. برای نهادینه‌کردن دولت در سایه در ایران، باید هم به طراحی حقوقی آن توجه کرد و هم به بستر اجتماعی و سیاسی لازم برای پایداری‌اش. در

کشورهایی که این نظام موفق بوده است، وجود احزاب قدرتمند و رسانه‌های آزاد شرط اصلی بوده؛ بدون این دو، دولت در سایه به جای نهادی قانونی به یک گروه فشار پنهان یا محفلی بی‌اثر تبدیل می‌شود.

در بُعد حقوقی، نخست باید **قانون احزاب و نظام انتخاباتی بازنویسی** شود. احزاب باید بتوانند آزادانه تشکیل شوند، فعالیت کنند و کرسی‌های پارلمانی به دست آورند. تنها زمانی که احزاب به نیرویی واقعی و ریشه‌دار در جامعه تبدیل شوند، امکان تشکیل دولت در سایه وجود خواهد داشت. در این قانون باید تصریح شود که هر حزبی که در انتخابات به‌عنوان اپوزیسیون پارلمانی شناخته می‌شود، حق دارد کابینه در سایه معرفی کند و در همه کمیسیون‌های مجلس، جلسات بودجه و بررسی سیاست‌ها دسترسی و حق اظهار نظر داشته باشد.دوم، باید **سازوکار دسترسی به اطلاعات** تضمین شود. دولت در سایه بدون دسترسی آزاد به داده‌ها نمی‌تواند نقد مؤثر داشته باشد. بنابراین، قانونی شفاف برای «حق دسترسی عمومی به اطلاعات» ضروری است؛ قانونی که همه وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی را موظف کند گزارش‌ها، قراردادها و تصمیمات خود را منتشر کنند، مگر در موارد محدود امنیت ملی که آن هم تحت نظارت قضایی مستقل باید باشد.سوم، باید **حمایت رسانه‌ها** فراهم شود. اگر رسانه‌ها انحصاری باشند یا آزادی بیان محدود باشد، دولت در سایه عملاً تریبونی برای ارتباط با مردم نخواهد داشت. رسانه‌های آزاد و متنوع می‌توانند میدان رقابتی سالم برای دولت رسمی و دولت در سایه ایجاد کنند. به این ترتیب، مردم امکان مقایسه مستقیم میان برنامه‌ها و عملکردها را خواهند داشت.چهارم، لازم است **فرهنگ سیاسی جامعه** نیز تغییر کند. در ایران سنت سیاسی یا بر پایه استبداد مطلق بوده یا بر پایه تقابل‌های شدید میان حکومت و مخالفان. برای موفقیت دولت در سایه باید این ذهنیت جا بیفتد که مخالفان قانونی بخشی از نظام سیاسی هستند و وظیفه‌ای حیاتی در تضمین سلامت دموکراسی دارند. آموزش شهروندی، فعالیت آزاد احزاب و تجربه عملی رقابت سالم می‌تواند به تدریج این فرهنگ را نهادینه کند.پنجم، باید برای **پیشگیری از تبدیل دولت در سایه به مرکز توطئه یا براندازی سازوکارهای حقوقی** وجود داشته باشد. دولت در سایه باید چارچوب قانونی داشته باشد و خود را متعهد به قانون اساسی بداند. مرز میان نقد و ارائه برنامه با تلاش برای تضعیف نهادهای ملی باید روشن باشد. تنها در این صورت است که دولت در سایه به جای عامل بی‌ثباتی، به نهادی برای تقویت دموکراسی تبدیل می‌شود.فواید نهادینه‌شدن دولت در سایه بسیار گسترده است. نخست، پاسخ‌گویی دولت رسمی را تضمین می‌کند، چون همواره منتقدانی حرفه‌ای و سازمان‌یافته در کنار آن هستند. دوم، آمادگی انتقال قدرت را ایجاد می‌کند؛ یعنی اگر در انتخابات دولت تغییر کرد، تیم جایگزین از قبل آماده است و کشور دچار خلأ مدیریتی نمی‌شود. سوم، رقابت برنامه‌ها به جای تقابل سیاسی را به وجود می‌آورد. مردم به‌جای آنکه صرفاً میان «حکومت» و «ضدحکومت» یکی را انتخاب کنند، میان برنامه‌ها و سیاست‌های مختلف تصمیم می‌گیرند. چهارم، اعتماد عمومی به نظام سیاسی افزایش می‌یابد، زیرا مردم احساس می‌کنند حتی اگر به دولت رأی نداده باشند، صدای آن‌ها در قالب دولت در سایه همچنان شنیده می‌شود.در ایران، اگر چنین نهادی شکل بگیرد، می‌تواند به‌ویژه در دوره‌های گذار سیاسی نقش حیاتی داشته باشد. جامعه می‌تواند به‌جای هرج‌ومرج یا خلا قدرت، بر روی رقابت شفاف میان دولت رسمی و دولت در سایه حساب باز کند. به این ترتیب، هم مسیر دموکراسی تثبیت می‌شود و هم احتمال بازتولید استبداد کاهش می‌یابد. برای درک بهتر کارکرد و ظرفیت‌های دولت در سایه، نگاه به تجربه کشورهای مختلف می‌تواند

راه‌گشا باشد. هر جامعه‌ای بسته به نظام حقوقی، تاریخ سیاسی و فرهنگ حزبی خود مدلی خاص از دولت در سایه را پیاده کرده، اما همه این مدل‌ها یک هدف مشترک دارند: تقویت پاسخ‌گویی حکومت و آماده‌سازی بدیل‌های حکومتی در چارچوب قانون.بریتانیا مشهورترین نمونه دولت در سایه را دارد. این کشور که مهد پارلمانی مدرن است، سنتی دیرینه در تشکیل کابینه در سایه دارد. حزب مخالف اصلی، تیمی کامل از «وزیران در سایه» معرفی می‌کند که هر یک مسئولیت نقد و پیگیری حوزه‌ای مشخص را بر عهده دارند. برای مثال، «وزیر بهداشت در سایه» موظف است سیاست‌های وزارت بهداشت را زیر نظر بگیرد و راهکارهای جایگزین ارائه دهد. این ساختار رسمی است و در پارلمان نیز جایگاهی روشن دارد. همین امر باعث می‌شود که احزاب مخالف همواره آماده به‌دست‌گیری قدرت باشند و انتقال قدرت بدون خلأ و هرج‌ومرج صورت گیرد.کانادا و استرالیا به‌عنوان نظام‌های پارلمانی دیگر با الهام از مدل بریتانیا، دولت در سایه را به‌طور رسمی در ساختار سیاسی خود دارند. در این کشورها نیز احزاب مخالف با معرفی کابینه در سایه به‌طور مستقیم در فرایند قانون‌گذاری، بررسی بودجه و سیاست‌گذاری حضور دارند. این حضور باعث می‌شود دولت‌ها نتوانند در فضای خلأ یا انحصار عمل کنند.در هند، با وجود پیچیدگی‌های قومی و زبانی، سنت دولت در سایه تثبیت شده است. حزب مخالف اصلی کابینه در سایه معرفی می‌کند و رسانه‌ها نیز این تیم را جدی می‌گیرند. در جامعه‌ای با تنوع و شکاف‌های گسترده، دولت در سایه نقشی اساسی در تضمین رقابت دموکراتیک ایفا کرده است.در مقابل، کشورهایی که فاقد چنین نهادی هستند، اغلب با بحران‌هایی مواجه می‌شوند. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه یا آمریکای لاتین، وقتی دولت تغییر می‌کند، اپوزیسیون برنامه‌ای آماده برای اداره کشور ندارد و این امر به بی‌ثباتی و بحران منجر می‌شود. یا در بدترین حالت، دولت رسمی با نبود نظارت سازمان‌یافته، به فساد و اقتدارگرایی دچار می‌شود.این مقایسه نشان می‌دهد که وجود دولت در سایه برای دموکراسی فقط یک امکان اختیاری نیست، بلکه ضرورتی نهادی است. جامعه‌ای که می‌خواهد دموکراسی پایدار داشته باشد، باید همواره یک «گزینه آماده» برای اداره کشور داشته باشد؛ گزینه‌ای که درون قانون و ساختار رسمی نظام سیاسی عمل کند، نه در خیابان یا در تبعید.برای ایران، الگوبرداری مستقیم از یک کشور خاص کافی نیست. باید ترکیبی از این تجربه‌ها با توجه به شرایط خاص بومی طراحی شود. در ایران می‌توان دولت در سایه را در سه سطح تعریف کرد:

۱. سطح حزبی: احزاب پارلمانی موظف باشند کابینه در سایه معرفی کنند.

۲. سطح دانشگاهی و اندیشکده‌ای: مراکز پژوهشی و دانشگاهی به‌طور موازی سیاست‌های دولت را نقد و پیشنهادهای جایگزین ارائه دهند.

۳. سطح مدنی: سازمان‌های مردم‌نهاد و رسانه‌های آزاد نقش نظارتی غیررسمی ایفا کنند و نقدهای خود را به جامعه منتقل نمایند.

اگر این سه سطح به‌طور همزمان فعال باشند، دولت در سایه در ایران نه تنها نقدکننده دولت رسمی، بلکه تولیدکننده سیاست‌های بدیل و حافظ حقوق مردم خواهد شد. برای اینکه در ایران زمینه ایجاد و نهادینه‌سازی دولت در سایه فراهم شود، باید مجموعه‌ای از اصلاحات حقوقی، نهادی و فرهنگی همزمان اجرا گردد. این فرایند را می‌توان در سه محور اصلی طراحی کرد: زیرساخت حقوقی، توانمندی نهادی و تغییر فرهنگ سیاسی.

در سطح حقوقی، نخست باید قانون اساسی و قانون احزاب تصریح کند که تشکیل دولت در سایه بخشی از نظام سیاسی رسمی است. این یعنی هر حزبی که در پارلمان بیشترین کرسی بعد از حزب حاکم را داشته باشد، حق دارد کابینه در سایه معرفی کند. در این چارچوب، رئیس اپوزیسیون پارلمانی به رسمیت شناخته می‌شود و تیم او از دسترسی رسمی به اطلاعات، کمیسیون‌های تخصصی و ابزارهای نظارتی برخوردار خواهد بود. برای مثال، اگر دولت رسمی لایحه بودجه را به مجلس ارائه دهد، دولت در سایه موظف است نسخه بدیل خود را منتشر کند تا مردم بتوانند مقایسه کنند.در سطح نهادی، احزاب باید به‌گونه‌ای تقویت شوند که توانایی تشکیل دولت در سایه را داشته باشند. در شرایط فعلی، بسیاری از احزاب در ایران جنبه انتخاباتی مقطعی دارند و فاقد ساختار کارشناسی پایدار هستند. برای اصلاح این وضعیت، باید نظام تأمین مالی شفاف برای احزاب برقرار شود، اندیشکده‌های حزبی شکل بگیرند و نخبگان جوان جذب شوند. تنها در این صورت است که هر حزب قادر خواهد بود تیمی از «وزیران در سایه» با برنامه‌های مشخص داشته باشد. همچنین، رسانه‌های عمومی و خصوصی باید موظف باشند دیدگاه‌های دولت در سایه را هم‌سنگ دولت رسمی پوشش دهند تا مردم به اطلاعات متوازن دسترسی داشته باشند.در سطح فرهنگی، جامعه باید بیاموزد که وجود دولت در سایه نه نشانه ضعف دولت رسمی بلکه علامت بلوغ دموکراسی است. این نیازمند آموزش عمومی درباره نقش اپوزیسیون قانونی است. مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها باید این پیام را منتقل کنند که مخالفان قانونی بخشی از نظام هستند و هدفشان بهبود سیاست‌هاست، نه براندازی یا هرج‌ومرج. در کنار آن، باید به شهروندان آموزش داده شود که نقد دولت توسط دولت در سایه به معنای دشمنی نیست، بلکه وسیله‌ای برای افزایش کارآمدی و جلوگیری از فساد است.برای شروع عملی، حتی پیش از اصلاحات حقوقی، می‌توان مدل‌های نیمه‌رسمی دولت در سایه را ایجاد کرد. برای مثال، ائتلاف‌های مدنی و دانشگاهی می‌توانند تیم‌های تخصصی تشکیل دهند و سیاست‌های دولت را نقد و راهکارهای جایگزین منتشر کنند. این تجربه می‌تواند به تدریج در قالب قانون نهادینه شود.نکته حیاتی این است که دولت در سایه در ایران باید چندبُعدی باشد. علاوه بر احزاب، اندیشکده‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد هم باید نقش ایفا کنند، زیرا جامعه ایران در حال گذار از سنت به مدرنیته است و نیازمند لایه‌های متنوع نظارت و نقد. به این ترتیب، دولت در سایه تبدیل به پلتفرمی ملی برای بحث آزاد، ارائه راهکارهای علمی و آماده‌سازی بدیل‌های حکومتی می‌شود.اگر چنین نهادی شکل بگیرد، مردم برای نخستین بار خواهند دید که اپوزیسیون نه در خیابان یا تبعید، بلکه در چارچوبی قانونی و شفاف حضور دارد، برنامه می‌دهد و پاسخ‌گوست. این تغییر می‌تواند اعتماد عمومی را بازسازی کند، رقابت سیاسی را از سطح نزاع‌های مخرب به سطح رقابت برنامه‌ها ارتقا دهد، و در نهایت پایه‌های یک جمهوری قانون‌مدار و پایدار را تقویت کند.

۵۵. کشورداری در آلمان

آلمان یکی از نمونه‌های موفق در جهان معاصر است که می‌تواند برای طراحی کشورداری مدرن الهام‌بخش باشد. کشوری که پس از دو جنگ جهانی ویران شد، تقسیم سیاسی شرق و غرب را تجربه کرد، و با وجود آن، توانست با اتکا به قانون اساسی، نهادهای قدرتمند و فرهنگ سیاسی مشارکتی به یکی از پایدارترین و کارآمدترین دموکراسی‌های جهان بدل شود. بررسی تجربه آلمان نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از دل بحران‌های بزرگ، نظامی مبتنی بر حاکمیت قانون و پاسخ‌گویی ساخت.نقطه آغاز بازسازی آلمان پس از جنگ جهانی دوم، تصویب قانون اساسی موسوم به Grundgesetz (قانون پایه) در سال ۱۹۴۹ بود. این قانون اساسی بر سه اصل کلیدی استوار شد: کرامت انسانی، حاکمیت مردم و تفکیک قوا. برای جلوگیری از بازتولید استبداد، قانون اساسی محدودیت‌های جدی برای تمرکز قدرت ایجاد کرد. مثلاً دادگاه قانون اساسی فدرال اختیارات گسترده‌ای دارد تا هر قانونی را که ناقض حقوق اساسی باشد لغو کند.یکی از ویژگی‌های برجسته کشورداری در آلمان، فدرالیسم متعادل است. این کشور از ۱۶ ایالت (Länder) تشکیل شده است که هر کدام دولت، پارلمان و دادگاه‌های خود را دارند. بسیاری از سیاست‌های کلیدی مانند آموزش و پلیس در سطح ایالتی اداره می‌شوند، در حالی که سیاست‌های ملی مانند دفاع و سیاست خارجی در سطح فدرال قرار دارند. این تقسیم قدرت باعث می‌شود هیچ سطحی از حکومت نتواند تمام قدرت را در اختیار بگیرد و همچنین مسائل محلی با شناخت بهتر و کارآمدتر مدیریت شوند.پارلمان آلمان دو مجلسی است: بوندستاگ (مجلس فدرال) و بوندسرات (شورای ایالات). بوندستاگ نمایندگان مردم را در سطح ملی نمایندگی می‌کند و بوندسرات نمایندگان ایالت‌ها را. این ساختار باعث می‌شود که تصمیمات ملی همواره نیازمند توافق میان سطح ملی و محلی باشد. همین توازن یکی از دلایل ثبات دموکراسی در آلمان است.نظام حزبی آلمان نیز نقش مهمی در کشورداری دارد. برخلاف کشورهایی که ده‌ها حزب کوچک دارند، آلمان نظامی متشکل از چند حزب قدرتمند دارد که برای تشکیل دولت ناچار به ائتلاف می‌شوند. این ائتلاف‌ها به معنای تقسیم قدرت و ضرورت گفت‌وگو و توافق است. در نتیجه، دولت‌ها کمتر دچار افراط‌گرایی یا سیاست‌های ناگهانی می‌شوند.شفافیت و پاسخ‌گویی از دیگر ستون‌های کشورداری آلمان است. رسانه‌های آزاد، قوانین سخت‌گیرانه ضد فساد و سنت قوی شفافیت مالی باعث شده‌اند که اعتماد عمومی به نهادهای حکومتی بالا باشد. هر سیاستمداری موظف است منافع شخصی خود را اعلام کند و هرگونه تضاد منافع می‌تواند به استعفا یا محرومیت سیاسی منجر شود.اقتصاد آلمان نیز با مدل «اقتصاد اجتماعی بازار» طراحی شد. در این مدل، بازار آزاد فعال است اما دولت وظیفه دارد عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را تضمین کند. نظام بیمه اجتماعی، حمایت از بیکاران، آموزش رایگان و خدمات بهداشتی گسترده از ویژگی‌های این مدل است. همین ترکیب میان آزادی اقتصادی و عدالت اجتماعی، پایه‌ای برای ثبات سیاسی و اجتماعی شد.درس‌های اصلی تجربه آلمان برای کشورداری روشن است:

- **قانون اساسی باید به‌گونه‌ای نوشته شود که تمرکز قدرت را غیرممکن کند.**
- **تقسیم قدرت میان سطوح ملی و محلی باعث می‌شود مسائل کارآمدتر حل شوند.**
- **احزاب قدرتمند و ائتلافی ضامن گفت‌وگو و میانه‌روی سیاسی‌اند.**
- **شفافیت، رسانه‌های آزاد و قوانین ضد فساد اعتماد عمومی را بازسازی می‌کنند.**
- **اقتصاد باید همزمان آزادی بازار و عدالت اجتماعی را تضمین کند.**

آلمان نشان داد که حتی از دل ویرانی و شکست، می‌توان با تکیه بر قانون، نهادهای شفاف و مشارکت مردم، نظامی پایدار و کارآمد ساخت. تطبیق تجربه آلمان با شرایط ایران نیازمند دقت است، زیرا هر دو کشور تاریخ‌های متفاوت و بسترهای اجتماعی و فرهنگی خاص خود را دارند. با این حال، برخی از اصول و نهادهایی که آلمان پس از جنگ جهانی دوم بنا نهاد، می‌توانند به‌طور مستقیم یا با تغییراتی در ایران به کار گرفته شوند، در حالی که برخی دیگر نیازمند بازنگری و بومی‌سازی هستند.نخستین اصل قابل تطبیق، **تمرکز بر قانون اساسی به‌عنوان سند بنیادین ملی** است. آلمان با Grundgesetz به‌صراحت اعلام کرد که کرامت انسانی و حقوق شهروندی مقدم بر هر چیز دیگری است. در ایران، تجربه تاریخی نشان داده که هرگاه قانون اساسی مبهم یا قابل تفسیر به نفع گروهی خاص باشد، زمینه برای تمرکز قدرت و نقض آزادی‌ها فراهم می‌شود. بنابراین، یک قانون اساسی شفاف و غیرقابل تفسیر به نفع افراد یا نهادها باید نوشته شود؛ درست همانند آلمان، که اصل حاکمیت قانون در آن خدشه‌ناپذیر است.اصل دوم، **تقسیم قدرت میان مرکز و مناطق** است. آلمان با فدرالیسم متعادل توانست هم انسجام ملی را حفظ کند و هم به ایالت‌ها اختیار کافی برای حل مسائل محلی بدهد. ایران جامعه‌ای متنوع از نظر قومی، زبانی و فرهنگی است و تمرکز شدید قدرت در پایتخت، یکی از دلایل اصلی نارضایتی و عقب‌ماندگی مناطق است. الگوبرداری مستقیم از فدرالیسم آلمان شاید در ایران حساسیت‌برانگیز باشد، اما می‌توان همان فلسفه را در قالب خودگردانی منطقه‌ای در چارچوب جمهوری واحد پیاده کرد. شوراهای استانی و محلی می‌توانند وظایف آموزشی، بهداشتی، زیست‌محیطی و توسعه‌ای را به‌طور مستقل مدیریت کنند، در حالی که مسائل کلان مانند سیاست خارجی، امنیت و منابع ملی در سطح مرکزی باقی بماند.اصل سوم، **نظام حزبی و ائتلافی** است. در آلمان، هیچ حزب واحدی به‌تنهایی قدرت را در دست ندارد و دولت‌ها همیشه محصول ائتلاف میان چند حزب‌اند. این ویژگی از افراط‌گرایی جلوگیری می‌کند و فرهنگ گفت‌وگو و توافق را تقویت می‌نماید. در ایران نیز اگر احزاب قدرتمند و ریشه‌دار شکل بگیرند، ائتلاف‌های حزبی می‌توانند مانع از بازتولید تک‌صدایی شوند. اما برای این کار، باید قوانین حزبی و انتخاباتی بازنویسی شود تا احزاب فرصت واقعی برای رشد پیدا کنند.اصل چهارم، **شفافیت و پاسخ‌گویی** است. آلمان با قوانین ضد فساد و رسانه‌های آزاد توانست اعتماد عمومی را حفظ کند. در ایران، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌ها بی‌اعتمادی مردم به حکومت است، که عمدتاً به دلیل فساد و پنهان‌کاری شکل گرفته است. الگوبرداری از مدل آلمان یعنی ایجاد سازوکارهای قانونی سخت‌گیرانه برای شفافیت مالی سیاستمداران، انتشار عمومی قراردادها و ایجاد رسانه‌های آزاد و مستقل که بدون ترس بتوانند قدرت را نقد کنند.اصل پنجم، **مدل اقتصاد اجتماعی بازار** است. ایران کشوری ثروتمند از نظر منابع طبیعی است، اما توزیع ثروت به‌شدت نابرابر است. مدل آلمان نشان می‌دهد که می‌توان بازار آزاد و کارآفرینی را با نظام رفاهی و عدالت اجتماعی ترکیب کرد. این ترکیب برای ایران حیاتی است: از یک سو باید زمینه برای رقابت و نوآوری فراهم شود، و از سوی دیگر، دولت باید تضمین کند که هیچ شهروندی از خدمات اساسی مانند بهداشت، آموزش و تأمین اجتماعی محروم نماند.البته برخی جنبه‌های مدل آلمان نیاز به تعدیل دارند. مثلاً در ایران ساختار جمعیتی جوان و پرجمعیت‌تر است و این نیازمند تمرکز ویژه بر اشتغال‌زایی و آموزش است، چیزی که در آلمان با جمعیت پیرتر شکل دیگری دارد. همچنین، ایران به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک پرچالش‌تر، باید در حوزه امنیت ملی حساسیت بیشتری داشته باشد.

با این حال، هسته اصلی تجربه آلمان، یعنی قانون اساسی شفاف، تقسیم قدرت، نظام حزبی ائتلافی، شفافیت نهادی و ترکیب آزادی اقتصادی با عدالت اجتماعی، می‌تواند به‌طور مستقیم الهام‌بخش بازسازی کشورداری در ایران باشد. برای آنکه تجربه آلمان به شکلی عملی در ایران به کار گرفته شود، لازم است یک نقشه اجرایی طراحی گردد؛ نقشه‌ای که هم به ساختارهای نهادی توجه کند و هم به اصلاحات تدریجی فرهنگ سیاسی. این نقشه را می‌توان در پنج محور اصلی ترسیم کرد:

۱. قانون اساسی شفاف و غیرقابل مصادره، الگوی آلمان نشان داد که مهم‌ترین سد در برابر بازتولید استبداد، قانونی است که به روشنی حقوق مردم و حدود قدرت حکومت را مشخص کند. در ایران، قانون اساسی جدید باید همانند Grundgesetz آلمان چند اصل خدشه‌ناپذیر داشته باشد: کرامت انسانی، آزادی‌های بنیادین، برابری کامل شهروندان، تفکیک قوا، و ممنوعیت تمرکز قدرت در دست هر فرد یا نهادی. این اصول باید به‌گونه‌ای نوشته شوند که هیچ مرجع یا تفسیری نتواند آن‌ها را نقض کند.

۲. تقسیم قدرت میان مرکز و مناطق، فلسفه فدرالیسم آلمان را می‌توان در ایران به شکل خودگردانی منطقه‌ای پیاده کرد. شوراهای استانی و محلی باید مسئولیت مستقیم در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت، محیط‌زیست، کشاورزی و خدمات عمومی داشته باشند. دولت مرکزی تنها نقش هماهنگ‌کننده و ناظر را ایفا کند. این تقسیم وظایف باعث می‌شود مسائل هر منطقه با شناخت دقیق‌تر حل شوند و تمرکزگرایی بیمارگونه تهران از میان برود.

۳. نظام حزبی و ائتلافی، در آلمان، احزاب قدرتمند و مسئول شکل گرفته‌اند که برای اداره کشور ناچار به ائتلاف‌اند. این سازوکار، هم میله‌روی را تقویت می‌کند و هم مانع از تک‌صدایی می‌شود. در ایران، اگر نظام انتخاباتی بازطراحی شود و آزادی احزاب تضمین گردد، به‌تدریج چند حزب فراگیر و واقعی شکل می‌گیرند. این احزاب می‌توانند تیم‌های کارشناسی و کابینه‌های در سایه داشته باشند تا در صورت تغییر قدرت، کشور دچار خلأ مدیریتی نشود.

۴. شفافیت نهادی و رسانه‌های آزاد، آلمان با قوانین سخت‌گیرانه ضد فساد و رسانه‌های آزاد، اعتماد عمومی را حفظ کرده است. برای ایران، گام‌های مشابه حیاتی است: همه مقامات باید دارایی‌های خود را پیش از ورود به مسئولیت اعلام کنند؛ همه قراردادها و بودجه‌ها باید به‌صورت عمومی منتشر شوند؛ و رسانه‌ها باید آزادی کامل برای نقد و افشاگری داشته باشند. این اقدامات می‌تواند اعتماد ازدست‌رفته مردم را بازسازی کند و فرهنگ پاسخ‌گویی را جا بیندازد.

۵. اقتصاد اجتماعی بازار، مدل آلمان برای ایران یک راه‌حل متوازن است. بازار باید آزاد باشد تا کارآفرینی و نوآوری شکوفا شود، اما دولت وظیفه دارد با سیاست‌های مالیاتی و نظام رفاهی، عدالت اجتماعی را تضمین کند. آموزش و بهداشت رایگان، بیمه بیکاری و حمایت از اقشار ضعیف باید جزو اولویت‌ها باشند. دولت باید از تبدیل‌شدن به یک دولت رانتی و کنترل‌گر اجتناب کند و نقش تنظیم‌گر و ناظر را داشته باشد. این نقشه نشان می‌دهد که تجربه آلمان صرفاً یک نمونه خارجی نیست، بلکه می‌تواند به‌طور مستقیم برای ایران الهام‌بخش باشد. با این حال، اجرای آن نیازمند اراده سیاسی، مشارکت مردم و زمان کافی است. همان‌طور که آلمان پس از ویرانی توانست ظرف چند دهه به ثبات و شکوفایی برسد، ایران هم می‌تواند با ترکیب همین اصول به کشورداری کارآمد و پایدار دست یابد.

کشورهای اسکاندیناوی شامل سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند و تا حدی ایسلند—یکی از پیشرفته‌ترین مدل‌های کشورداری در جهان را به نمایش گذاشته‌اند. این کشورها که جمعیت نسبتاً کم، منابع طبیعی محدود (به‌جز نفت و گاز نروژ) و آب‌وهوای سخت دارند، توانسته‌اند با تکیه بر حاکمیت قانون، دموکراسی مشارکتی، شفافیت نهادی و عدالت اجتماعی به جوامعی با بالاترین شاخص‌های رفاه، اعتماد عمومی و کیفیت زندگی تبدیل شوند.یکی از ستون‌های اصلی کشورداری در اسکاندیناوی، دولت رفاه (Welfare State) است. در این مدل، دولت نه به‌عنوان مالک مطلق اقتصاد، بلکه به‌عنوان تضمین‌کننده عدالت اجتماعی عمل می‌کند. آموزش رایگان، بهداشت همگانی، بیمه بیکاری، حقوق بازنشستگی مناسب و حمایت از خانواده‌ها از جمله خدماتی است که به همه شهروندان ارائه می‌شود. این خدمات گسترده باعث شده است که فاصله طبقاتی به حداقل برسد و اعتماد اجتماعی تقویت شود. نکته مهم این است که این نظام رفاهی نه از طریق اقتصاد دولتی ناکارآمد، بلکه از طریق اقتصاد آزاد مبتنی بر رقابت و مالیات‌های تصاعدی تأمین می‌شود.شفافیت و صداقت سیاسی از دیگر ویژگی‌های برجسته این کشورهاست. در اسکاندیناوی، مقامات دولتی موظف‌اند همه دارایی‌های خود را اعلام کنند، جلسات پارلمان علنی است و رسانه‌ها آزادی کامل برای نقد دارند. همین امر باعث شده فساد به پایین‌ترین سطح در جهان برسد. شهروندان مطمئن‌اند که مالیاتی که پرداخت می‌کنند مستقیماً صرف خدمات عمومی می‌شود و همین اعتماد متقابل میان دولت و ملت یکی از رازهای موفقیت اسکاندیناوی است.دموکراسی مشارکتی نیز نقشی حیاتی دارد. احزاب سیاسی قوی و متنوع، اتحادیه‌های کارگری گسترده و سازمان‌های مردم‌نهاد فعال همگی در تصمیم‌گیری‌ها حضور دارند. هیچ سیاست مهمی بدون مشورت با ذی‌نفعان تصویب نمی‌شود. در واقع، حکمرانی در اسکاندیناوی فرآیندی اجتماعی و جمعی است، نه صرفاً تصمیم‌گیری از بالا به پایین.برابری جنسیتی نیز یکی از نقاط قوت مدل اسکاندیناوی است. زنان در همه عرصه‌ها از سیاست و اقتصاد تا آموزش و فرهنگ حضور پررنگ دارند. قوانین حمایتی برای مرخصی والدین، توازن کار و زندگی و مقابله با تبعیض جنسیتی اجرا می‌شود. همین برابری یکی از عوامل افزایش بهره‌وری و نوآوری در این کشورهاست.از نظر اقتصادی، این کشورها ترکیبی از سرمایه‌داری کارآمد و عدالت اجتماعی را ارائه می‌دهند. بخش خصوصی پویا و نوآور است، اما دولت با ابزار مالیات و تنظیم‌گری تضمین می‌کند که سود اقتصادی به شکل عادلانه توزیع شود. نروژ نمونه‌ای جالب است: درآمدهای نفتی این کشور به صندوق ثروت ملی منتقل می‌شود و صرف سرمایه‌گذاری بلندمدت و رفاه نسل‌های آینده می‌گردد. این مدل مانع از آن شده که ثروت‌های طبیعی به رانت و فساد تبدیل شوند.اعتماد عمومی شاید مهم‌ترین تفاوت اسکاندیناوی با بسیاری از کشورهای دیگر باشد. در این جوامع، مردم به دولت اعتماد دارند و دولت نیز به مردم. این اعتماد نتیجه شفافیت، عدالت اجتماعی و مشارکت گسترده است. بدون این اعتماد، حتی بهترین قوانین نیز بی‌اثر می‌مانند.درس‌های اسکاندیناوی برای ایران روشن‌اند:

- عدالت اجتماعی و رفاه عمومی باید از طریق مالیات‌های عادلانه و شفاف تأمین شود، نه یارانه‌های رانتی و ناکارآمد.
- شفافیت نهادی و رسانه‌های آزاد کلید کاهش فساد و بازسازی اعتماد عمومی است.
- مشارکت واقعی شهروندان، اتحادیه‌ها و سازمان‌های مدنی در تصمیم‌گیری، دموکراسی را از حالت صوری به

حالت واقعی تبدیل می‌کند.

• منابع طبیعی نباید به منبع فساد و رانت بدل شوند، بلکه باید در صندوق‌های ملی برای نسل‌های آینده ذخیره شوند.

• برابری جنسیتی و عدالت در فرصت‌ها باعث افزایش بهره‌وری و انسجام اجتماعی می‌شود.

مدل اسکاندیناوی نشان می‌دهد که حتی کشورهایی با منابع طبیعی محدود و شرایط سخت جغرافیایی می‌توانند با حکمرانی شفاف و عادلانه به بالاترین سطح رفاه برسند. برای ایران که منابع طبیعی غنی و جمعیت جوان دارد، چنین الگویی می‌تولند راهی برای تبدیل ثروت به رفاه پایدار و همگانی باشد. برای ایران، الگوی اسکلندیناوی می‌تواند الهام‌بخش باشد، اما لازم است بخش‌هایی از آن به‌طور مستقیم اقتباس شود و بخش‌هایی دیگر با توجه به ویژگی‌های فرهنگی، جمعیتی و اقتصادی ایران تطبیق یابد.نخستین بخش قابل اقتباس، **شفافیت نهادی** است. در اسکاندیناوی، شفافیت نه یک شعار بلکه بخشی از فرهنگ سیاسی است. هر شهروند می‌تواند اسناد دولتی را درخواست کند، رسانه‌ها حق پرسشگری بدون محدودیت دارند و هیچ مقام مسئولی بالاتر از نقد عمومی نیست. برای ایران، پیاده‌سازی چنین الگویی حیاتی است، زیرا یکی از ریشه‌های اصلی بحران اعتماد عمومی، پنهان‌کاری و فساد ساختاری است. ایجاد سامانه‌های داده‌باز، انتشار آنلاین بودجه‌ها و قراردادها و تضمین آزادی رسانه‌ها گام‌هایی هستند که می‌توانند مستقیماً از تجربه اسکاندیناوی وارد ساختار ایران شوند.بخش دوم، **اقتصاد اجتماعی بازار** است. ایران سال‌هاست گرفتار اقتصاد رانتی و نفتی است که ثروت‌های ملی را به جای تبدیل به رفاه عمومی، به منبع فساد و انحصار بدل کرده. مدل اسکاندیناوی نشان می‌دهد که می‌توان از طریق مالیات‌های عادلانه و سیاست‌های بازتوزیعی، عدالت اجتماعی را تأمین کرد، بدون آنکه پویایی اقتصاد خصوصی نابود شود. برای ایران، این یعنی جایگزینی یارانه‌های غیرهدفمند با حمایت مستقیم از اقشار آسیب‌پذیر، ایجاد صندوق ثروت ملی شفاف برای مدیریت درآمدهای نفتی و منابع زیرزمینی، و سرمایه‌گذاری این درآمدها در بخش‌هایی مانند آموزش، بهداشت و زیرساخت.بخش سوم، **دموکراسی مشارکتی** است. در اسکاندیناوی، هیچ سیاست مهمی بدون مشارکت اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد تصویب نمی‌شود. این مدل در ایران هم می‌تواند اجرا شود، البته با این تفاوت که جامعه ایران از نظر تنوع قومی و فرهنگی پیچیده‌تر است. بنابراین، مشارکت باید به شکل چندلایه طراحی شود: شوراهای محلی برای تصمیم‌گیری در سطح منطقه‌ای، اتحادیه‌های صنفی و مدنی برای مسائل اقتصادی و اجتماعی، و پارلمان ملی برای هماهنگی سیاست‌ها در سطح کشور. این ترکیب باعث می‌شود همه اقشار و گروه‌ها خود را در تصمیم‌گیری شریک بدانند.بخش چهارم، **برابری جنسیتی** است. ایران جامعه‌ای جوان دارد که نیمی از آن زنان‌اند، اما حضور آن‌ها در اقتصاد و سیاست محدود است. اسکاندیناوی نشان داده که با سیاست‌هایی مانند مرخصی والدین مشترک، قوانین ضد تبعیض و حمایت از حضور زنان در عرصه عمومی، می‌توان از تمام ظرفیت جامعه بهره گرفت. برای ایران، تقویت جایگاه زنان نه تنها یک ضرورت اخلاقی و حقوقی، بلکه شرطی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی است.در عین حال، برخی بخش‌های مدل اسکاندیناوی نیازمند تطبیق‌اند. برای مثال، در این کشورها به دلیل جمعیت کم و سطح بالای اعتماد اجتماعی، اجرای دولت رفاه آسان‌تر است. در ایران، با جمعیتی بزرگ‌تر و شکاف‌های اجتماعی عمیق‌تر، تأمین مالی خدمات رفاهی باید مرحله‌ای و تدریجی باشد. همچنین،

اعتماد اجتماعی در ایران پایین است و نمی‌توان انتظار داشت که شهروندان فوراً مالیات‌های بالا را بپذیرند. بنابراین، ابتدا باید از طریق شفافیت و مبارزه با فساد، اعتماد عمومی بازسازی شود، سپس می‌توان مالیات‌های تصاعدی و گسترده‌تر را اعمال کرد.از سوی دیگر، ایران برخلاف اسکاندیناوی در منطقه‌ای پرتنش قرار دارد. این مسئله ایجاب می‌کند که در کنار الگوی رفاه و شفافیت، توجه ویژه‌ای به امنیت ملی و سیاست خارجی پایدار شود. به عبارت دیگر، نسخه اسکاندیناوی باید در ایران با چاشنی واقع‌گرایی ژئوپولیتیک همراه شود.در مجموع، الگوی اسکاندیناوی برای ایران بیش از هر چیز نشان می‌دهد که رفاه عمومی، عدالت اجتماعی، شفافیت نهادی و مشارکت گسترده مردم نه آرمان‌های دوردست، بلکه امکان‌هایی عملی‌اند، به شرط آنکه قانون، نهادها و فرهنگ سیاسی در خدمت این اصول قرار گیرند. برای طراحی یک نقشه اجرایی الهام‌گرفته از مدل اسکاندیناوی در ایران باید به سه گام کلیدی توجه کرد: اصلاح ساختار حقوقی و نهادی، بازسازی اعتماد عمومی، و اجرای تدریجی سیاست‌های رفاه و عدالت اجتماعی.

گام نخست: اصلاح حقوقی و نهادی

همان‌طور که اسکاندیناوی بر پایه قانون اساسی شفاف و نهادهای مستقل توانست رفاه پایدار ایجاد کند، ایران نیز نیازمند نهادهایی است که مانع تمرکز قدرت و فساد شوند. در این گام، سه اقدام ضروری است:

- بازنویسی قانون اساسی با تأکید بر حقوق شهروندی، برابری جنسیتی و شفافیت کامل.
- ایجاد نهادهای مستقل ضد فساد با اختیار قانونی برای پیگیری مقامات عالی‌رتبه.
- تضمین آزادی رسانه‌ها و دسترسی آزاد به اطلاعات به‌عنوان پایه شفافیت.

گام دوم: بازسازی اعتماد عمومی

در اسکاندیناوی، شهروندان مالیات‌های بالا را می‌پذیرند چون می‌دانند هر ریال آن صرف رفاه عمومی می‌شود. در ایران، پیش از هر سیاست بازتوزیعی، باید اعتماد بازسازی شود. این به معنای پایان دادن به رانت، انتشار آنلاین بودجه‌ها و قراردادها و ایجاد سازوکارهای نظارت مردمی است. اگر مردم مطمئن شوند مالیات و درآمدهای نفتی مستقیم صرف آموزش، بهداشت و خدمات اجتماعی می‌شود، پذیرش سیاست‌های رفاهی بالا می‌رود.

گام سوم: اجرای تدریجی سیاست‌های رفاهی

ایران نمی‌تواند یک‌شبه به دولت رفاه اسکاندیناوی تبدیل شود، اما می‌تواند به‌صورت مرحله‌ای حرکت کند:

- مرحله اول: تمرکز بر خدمات عمومی پایه مانند آموزش و بهداشت رایگان و فراگیر.
- مرحله دوم: گسترش بیمه بیکاری و نظام تأمین اجتماعی برای کارگران، کشاورزان و مشاغل آزاد.
- مرحله سوم: ایجاد صندوق ثروت ملی شفاف برای مدیریت درآمدهای نفتی، مشابه صندوق نروژ، با سرمایه‌گذاری در بخش‌های پایدار.
- مرحله چهارم: اصلاح نظام مالیاتی با تمرکز بر مالیات بر ثروت و سودهای کلان، نه فشار بر طبقات پایین.

گام چهارم: تقویت مشارکت مردمی

شورای محلی، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های صنفی باید در تصمیم‌گیری نقش فعال داشته باشند. در اسکاندیناوی، مشارکت مستقیم این نهادها یکی از دلایل اصلی موفقیت دموکراسی است. در ایران هم باید نظامی

طراحی شود که سیاست‌ها بدون نظرخواهی از ذی‌نفعان به تصویب نرسند.

گام پنجم: سیاست‌های ویژه برای عدالت جنسیتی

تجربه اسکاندیناوی نشان می‌دهد که حضور برابر زنان و مردان در سیاست و اقتصاد بهره‌وری کل کشور را افزایش می‌دهد. در ایران باید با اصلاح قوانین کار، خانواده و انتخابات، حضور زنان در همه سطوح تضمین شود. سیاست‌هایی مثل مرخصی والدین مشترک، حمایت از مادران شاغل و ممنوعیت تبعیض جنسیتی می‌توانند به سرعت تأثیرگذار باشند.

گام ششم: پیوند میان منابع طبیعی و رفاه اجتماعی

نروژ با درآمدهای نفتی الگویی ویژه برای ایران است. در این کشور، هیچ درآمد نفتی مستقیم وارد بودجه جاری نمی‌شود، بلکه همه به صندوق ثروت ملی واریز می‌شود. فقط سود این صندوق برای رفاه عمومی خرج می‌شود. ایران نیز می‌تواند با الگوبرداری از این مدل، منابع نفت و گاز را به سرمایه‌ای برای نسل‌های آینده تبدیل کند، نه منبعی برای فساد و اسراف کوتاه‌مدت.در نهایت، نقشه اجرایی الهام‌گرفته از اسکاندیناوی نشان می‌دهد که ایران، با منابع غنی و جمعیت جوان، می‌تواند حتی سریع‌تر از کشورهای شمال اروپا به رفاه همگانی برسد، به شرط آنکه اعتماد عمومی بازسازی شود، نهادها شفاف شوند، و سیاست‌های عدالت اجتماعی به‌طور تدریجی اما پایدار پیاده شوند. برای روشن‌تر شدن تأثیر اجرای نقشه‌ای الهام‌گرفته از اسکاندیناوی در ایران، می‌توان یک سناریوی آینده‌نگر بیست‌ساله ترسیم کرد؛ تصویری از اینکه اگر این مسیر دنبال شود، ایران در چه جایگاهی قرار خواهد گرفت.

سال‌های ۱ تا ۵ (مرحله آغازین)

در این دوره، مهم‌ترین تمرکز بر اصلاح قانون اساسی، ایجاد نهادهای شفافیت و آغاز دولت دیجیتال خواهد بود. مردم برای نخستین‌بار می‌بینند که بودجه‌ها، قراردادهای دولتی و حقوق مقامات به‌طور عمومی منتشر می‌شود. رسانه‌ها آزادی نسبی پیدا می‌کنند و اتحادیه‌ها و شوراهای محلی دوباره جان می‌گیرند. در همین زمان، آموزش و بهداشت رایگان به‌طور کامل تضمین می‌شود تا شهروندان در عمل لمس کنند که منابع کشور به رفاه عمومی بازمی‌گردد. نتیجه این مرحله، افزایش محسوس اعتماد عمومی و مشارکت سیاسی است.

سال‌های ۵ تا ۱۰ (مرحله تثبیت)

صندوق ثروت ملی ایجاد می‌شود و درآمدهای نفت و گاز مستقیماً به آن منتقل می‌گردد. سود این صندوق صرف توسعه آموزش عالی، زیرساخت‌های پایدار و بیمه‌های اجتماعی می‌شود. نظام مالیاتی به سمت عدالت حرکت می‌کند: مالیات بر ثروت و سودهای کلان افزایش می‌یابد، اما فشار بر طبقات متوسط و پایین کاهش پیدا می‌کند. در این سال‌ها، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های صنفی در مذاکرات دستمزد و سیاست‌های اقتصادی نقش واقعی دارند. دولت دیگر تصمیم‌های اقتصادی بزرگ را بدون مشورت با ذی‌نفعان نمی‌گیرد.

سال‌های ۱۰ تا ۱۵ (مرحله شکوفایی اجتماعی و اقتصادی)

اقتصاد ایران به تدریج از نفت فاصله می‌گیرد و بر پایه صنایع دانش‌بنیان، گردشگری، کشاورزی پایدار و صادرات غیرنفتی استوار می‌شود. مشارکت زنان در بازار کار و سیاست به سطحی نزدیک به برابری با مردان می‌رسد. شکاف طبقاتی کاهش چشمگیر می‌یابد و ایران در شاخص توسعه انسانی در رتبه‌های بالای جهانی قرار می‌گیرد. اعتماد

عمومی به حدی افزایش می‌یابد که مردم داوطلبانه مالیات‌های بالا را پرداخت می‌کنند، زیرا می‌دانند مستقیماً به رفاه عمومی بازمی‌گردد.

سال‌های ۱۵ تا ۲۰ (مرحله تثبیت در سطح جهانی)

ایران به الگویی در منطقه برای حکمرانی خوب تبدیل می‌شود. فساد سیستمی تقریباً ریشه‌کن می‌گردد، شفافیت نهادی نهادینه می‌شود و رسانه‌های آزاد بخش جدایی‌ناپذیر سیاست هستند. صندوق ثروت ملی به سرمایه‌ای عظیم بدل می‌شود که نه تنها نسل حاضر، بلکه نسل‌های آینده را تضمین می‌کند. ایران در کنار کشورهای اسکاندیناوی و اروپای پیشرفته در شاخص‌های دموکراسی، رفاه و شفافیت قرار می‌گیرد.در این سناریو، اجرای الگوی اسکاندیناوی به معنای ایجاد جامعه‌ای است که در آن شهروندان نه‌تنها از حقوق اساسی برخوردارند، بلکه در رفاه، امنیت اجتماعی و اعتماد به نهادهای حکومتی زندگی می‌کنند. فساد، تبعیض و رانت جای خود را به شفافیت، عدالت اجتماعی و فرصت برابر می‌دهد.این تصویر آینده‌نگر نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌های فرهنگی و جغرافیایی، ایران می‌تواند همانند اسکاندیناوی راهی به سوی کشورداری شفاف و عدالت‌محور باز کند؛ به شرط آنکه نهادها بازسازی شوند، منابع ملی شفاف مدیریت شوند، و مشارکت واقعی مردم در قلب سیاست قرار گیرد. اجرای الگویی شبیه اسکاندیناوی در ایران تنها به مزایا و دستاوردها محدود نمی‌شود؛ بلکه با مجموعه‌ای از چالش‌ها و موانع جدی نیز روبه‌رو خواهد بود. شناخت این چالش‌ها و طراحی راه‌حل برای آن‌ها شرط موفقیت هر نقشه اصلاحی است.

چالش نخست: فرهنگ سیاسی و بی‌اعتمادی عمومی

یکی از تفاوت‌های بنیادی میان ایران و کشورهای اسکاندیناوی، سطح اعتماد اجتماعی است. در جوامع شمال اروپا، شهروندان دولت را امین خود می‌دانند و مطمئن‌اند که مالیات‌ها به رفاه عمومی بازمی‌گردد. در ایران، به دلیل تجربه طولانی فساد و پنهان‌کاری، شهروندان عمیقاً به حکومت بی‌اعتماد شده‌اند. این بی‌اعتمادی می‌تواند مانع پذیرش سیاست‌های بازتوزیعی مانند مالیات‌های تصاعدی شود. راه‌حل این چالش، اجرای فوری سیاست‌های شفافیت و نظارت مردمی است؛ به‌گونه‌ای که مردم در همان سال‌های نخست لمس کنند منابع ملی صرف آموزش، بهداشت و خدمات اجتماعی می‌شود.

چالش دوم: وابستگی به نفت و اقتصاد رانتی

ایران سال‌هاست که اقتصاد خود را بر پایه درآمدهای نفتی بنا کرده و همین امر باعث شکل‌گیری شبکه‌های رانت و فساد گسترده شده است. در حالی که اسکاندیناوی، به‌ویژه نروژ، درآمدهای نفتی خود را در صندوقی شفاف ذخیره و سرمایه‌گذاری کرده، ایران عمدتاً این درآمدها را خرج هزینه‌های جاری کرده است. عبور از این ساختار رانتی به سمت اقتصاد پایدار نیازمند شجاعت سیاسی، قانون‌گذاری سخت‌گیرانه و نظارت عمومی است. بدون اصلاح ساختار اقتصاد، هرگونه تلاش برای رفاه اجتماعی به سرنوشت ناکام یارانه‌های نقدی گرفتار خواهد شد.

چالش سوم: جمعیت و مقیاس بزرگ‌تر

کشورهای اسکاندیناوی جمعیت‌های کوچک‌تری دارند (مثلاً دانمارک حدود ۶ میلیون نفر، نروژ حدود ۵ میلیون، سوئد حدود ۱۰ میلیون). ایران با بیش از ۸۰ میلیون جمعیت، مقیاسی بسیار بزرگ‌تر دارد. این یعنی سیاست‌های رفاهی و بازتوزیعی نیازمند منابع عظیم‌تری هستند و مدیریت آن‌ها پیچیده‌تر است. در چنین شرایطی، اجرای مدل

اسکاندیناوی باید مرحله‌ای و متناسب با ظرفیت‌های اقتصادی ایران انجام گیرد.

چالش چهارم: ساختار سیاسی بسته و مقاومت نخبگان قدرت

در اسکاندیناوی، اصلاحات با حمایت نخبگان سیاسی و توافق عمومی پیش رفت. در ایران، هر اصلاحی که قدرت نخبگان رانتی و نظامی را محدود کند با مقاومت شدید روبه‌رو خواهد شد. این چالش نیازمند ائتلاف اجتماعی گسترده میان مردم، نخبگان علمی و نیروهای مدنی است تا فشار اصلاحی از پایین به بالا شکل گیرد و هزینه مقاومت برای نخبگان قدرت بالا رود.

چالش پنجم: جغرافیا و تنوع قومی ـ فرهنگی

کشورهای اسکاندیناوی همگن‌ترند، در حالی که ایران ترکیبی از قومیت‌ها، زبان‌ها و مذاهب گوناگون است. اجرای مدل مشارکت مردمی و رفاه اجتماعی در ایران نیازمند توجه ویژه به عدالت منطقه‌ای و حقوق اقلیت‌هاست. اگر عدالت رفاهی و توسعه متوازن در همه مناطق اجرا نشود، نه‌تنها اعتماد اجتماعی ایجاد نخواهد شد، بلکه شکاف‌های قومی و منطقه‌ای عمیق‌تر خواهد شد.

چالش ششم: فشارهای ژئوپولیتیک و تحریم‌ها

ایران در منطقه‌ای پرتنش با روابط خارجی پیچیده قرار دارد، در حالی که اسکاندیناوی در محیطی نسبتاً آرام و باثبات رشد کرده است. تحریم‌ها و تنش‌های منطقه‌ای می‌توانند منابع مالی و سرمایه‌گذاری لازم برای اجرای سیاست‌های رفاهی را محدود کنند. بنابراین، اجرای الگوی اسکاندیناوی در ایران باید با سیاست خارجی عقلانی، کاهش تنش‌های منطقه‌ای و ادغام تدریجی در اقتصاد جهانی همراه باشد.با وجود این چالش‌ها، تجربه اسکاندیناوی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها غیرقابل حل نیستند. شرط اصلی، اراده سیاسی برای شفافیت، مشارکت واقعی مردم و نهادینه‌کردن عدالت اجتماعی است. اگر این سه اصل تحقق یابند، حتی در شرایط دشوار، ایران می‌تواند در مسیر ایجاد دولتی رفاه‌محور، شفاف و پاسخ‌گو حرکت کند. برای اینکه الگوی اسکاندیناوی به شکل بومی‌شده و مرحله‌ای در ایران پیاده شود، باید طرحی طراحی کرد که هم از اصول اصلی این مدل الهام بگیرد و هم متناسب با ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و واقعیت‌های جامعه ایران باشد. این طرح را می‌توان در چهار مرحله اساسی خلاصه کرد:

مرحله اول: بازسازی اعتماد و شفافیت فوری (سال‌های ۱ تا ۳)

اولین گام باید بازسازی اعتماد عمومی باشد، زیرا بدون آن هیچ سیاست رفاهی یا بازتوزیعی پایدار نخواهد بود. در این مرحله باید:

- سامانه‌های شفافیت عمومی راه‌اندازی شود؛ همه قراردادها، بودجه‌ها و دارایی مسئولان به‌صورت آنلاین منتشر شوند.
- رسانه‌ها و نهادهای مدنی آزاد شوند تا نظارت مستقیم بر دولت داشته باشند.
- خدمات عمومی پایه (آموزش و بهداشت رایگان) گسترش یابد تا مردم لمس کنند که ثروت ملی به زندگی روزمره‌شان بازمی‌گردد.

مرحله دوم: پایه‌گذاری رفاه اجتماعی و عدالت منطقه‌ای (سال‌های ۳ تا ۷)

در این مرحله، نظام تأمین اجتماعی پایه‌گذاری می‌شود. بیمه بیکاری، حقوق بازنشستگی و حمایت از خانواده‌های

کم‌درآمد به‌صورت شفاف و هدفمند اجرا می‌گردد. صندوق ثروت ملی ایجاد می‌شود و درآمدهای نفت و گاز به آن منتقل می‌شود تا فقط سود این صندوق صرف خدمات اجتماعی گردد. همچنین، سیاست‌های عدالت منطقه‌ای اجرا می‌شود تا استان‌ها و مناطق محروم در اولویت توسعه قرار گیرند.

مرحله سوم: توسعه اقتصاد پایدار و مشارکت مردمی (سال‌های ۷ تا ۱۲)

اقتصاد ایران باید از نفت فاصله بگیرد و به سمت صنایع دانش‌بنیان، کشاورزی پایدار، گردشگری و صادرات غیرنفتی حرکت کند. برای این کار، دولت باید سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مدرن، حمایت از نوآوری و جذب سرمایه ایرانیان خارج از کشور را در دستور کار قرار دهد. همزمان، شوراهای محلی و اتحادیه‌های صنفی قدرت بیشتری می‌گیرند تا سیاست‌گذاری‌ها مشارکتی‌تر شوند. این مرحله همان چیزی است که اسکاندیناوی با دموکراسی مشارکتی به دست آورده است.

مرحله چهارم: تثبیت دولت رفاه و نهادینه‌سازی فرهنگ سیاسی (سال‌های ۱۲ تا ۲۰)

در این مرحله، سیاست‌های رفاهی کامل می‌شوند: مرخصی والدین مشترک، حمایت برابر از زنان در کار، بیمه همگانی، آموزش مادام‌العمر و حمایت گسترده از محیط زیست. فرهنگ سیاسی نیز از طریق آموزش شهروندی در مدارس و رسانه‌ها اصلاح می‌شود. شهروندان می‌آموزند که مالیات ابزاری برای رفاه جمعی است، نه بار اضافی بر دوش آن‌ها. دولت و مردم رابطه‌ای بر پایه اعتماد و شفافیت پیدا می‌کنند و فساد به‌طور ساختاری ریشه‌کن می‌شود.در نهایت، ایران می‌تواند به مدلی بومی‌شده دست یابد که نه یک کپی از اسکاندیناوی، بلکه ترکیبی از اصول عدالت اجتماعی، شفافیت نهادی، مشارکت مردمی و منابع غنی داخلی باشد. تفاوت بزرگ این مدل با اسکاندیناوی در مقیاس جمعیت، تنوع فرهنگی و موقعیت ژئوپولیتیک خواهد بود، اما اصول مشترک می‌توانند همان نتایج را به بار آورند: اعتماد اجتماعی، رفاه پایدار و حکمرانی شفاف. اگر ایران مسیر بومی‌شده‌ی اسکاندیناوی را طی کند، می‌توان یک چشم‌انداز عملی از ایران ۲۰ سال بعد ترسیم کرد؛ تصویری که نه در حد آرمان‌گرایی، بلکه بر پایه نتایج واقعی چنین سیاست‌هایی است.در این آینده، نخستین تغییر **بازسازی اعتماد اجتماعی** است. مردم پس از دو دهه مشاهده می‌کنند که مالیات‌هایشان، درآمدهای نفت و گاز، و سایر منابع ملی صرف رفاه عمومی شده است. آموزش و بهداشت برای همه رایگان و با کیفیت است. خانواده‌ها دیگر دغدغه تأمین هزینه درمان یا شهریه دانشگاه ندارند، و این آزادی مالی خلاقیت و نوآوری را افزایش داده است.دومین تغییر بزرگ، **توزیع عادلانه ثروت** است. شکاف طبقاتی به حداقل رسیده؛ ثروتمندان همچنان فرصت سرمایه‌گذاری و کسب سود دارند، اما سهم عادلانه‌ای از آن از طریق مالیات به صندوق‌های رفاه اجتماعی منتقل می‌شود. در مقابل، فقیرترین لایه‌های جامعه دیگر در فقر مطلق به سر نمی‌برند. این وضعیت باعث شکل‌گیری طبقه متوسط گسترده‌ای می‌شود که ستون ثبات سیاسی و اجتماعی کشور است.سومین تحول، **نظام مشارکتی در سیاست** است. شوراهای محلی در شهرها و روستاها نقش کلیدی دارند و هیچ تصمیم بزرگ توسعه‌ای بدون مشارکت آن‌ها گرفته نمی‌شود. اتحادیه‌های صنفی و انجمن‌های مدنی در کنار احزاب سیاسی فعال‌اند و این ساختار باعث شده تصمیم‌گیری در ایران فرآیندی اجتماعی و جمعی باشد. شهروندان خود را در سیاست شریک می‌دانند، نه تماشاگر.چهارمین ویژگی، **برابری جنسیتی** است. زنان همانند مردان در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حضور دارند. در پارلمان و

کابینه سهم قابل توجهی از کرسی‌ها در اختیار زنان است. قوانین حمایتی از مادران و پدران شاغل و سیاست‌های ضد تبعیض به شکلی عملی اجرا می‌شوند. همین برابری نه تنها عدالت را تقویت کرده، بلکه بهره‌وری ملی را نیز افزایش داده است.پنجمین بعد، **اقتصاد پایدار و متنوع** است. ایران دیگر یک اقتصاد وابسته به نفت نیست. درآمدهای نفتی در صندوق ثروت ملی ذخیره می‌شوند و سود آن صرف سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، آموزش و انرژی‌های تجدیدپذیر می‌شود. صنایع دانش‌بنیان، فناوری اطلاعات، کشاورزی مدرن و گردشگری بخش عمده‌ای از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهند. ایران به مرکز نوآوری منطقه بدل شده است و صادرات غیرنفتی بخش مهمی از اقتصاد است.ششمین شاخص، **محیط زیست سالم** است. ایران توانسته با سیاست‌های زیست‌محیطی الهام‌گرفته از اسکاندیناوی بحران‌هایی مانند آلودگی هوا، مدیریت آب و تخریب جنگل‌ها را کنترل کند. انرژی‌های خورشیدی و بادی بخش بزرگی از برق کشور را تأمین می‌کنند و ایران از تهدید تغییر اقلیم به فرصت توسعه پایدار رسیده است.هفتمین جنبه، **اعتماد نهادی و دموکراسی پایدار** است. مردم به نهادهای سیاسی و اداری اعتماد دارند، چون این نهادها شفاف و پاسخ‌گو هستند. فساد سیستماتیک تقریباً از بین رفته و هر مقام مسئولی در برابر قانون و رسانه‌ها پاسخ‌گوست. انتقال قدرت میان احزاب و دولت‌ها بدون بحران و بی‌ثباتی انجام می‌شود.این چشم‌انداز نشان می‌دهد که اگر ایران الگوی بومی‌شده اسکاندیناوی را دنبال کند، در بیست سال آینده می‌تواند به کشوری تبدیل شود که هم از نظر رفاه اجتماعی و کیفیت زندگی در بالاترین سطوح جهان قرار دارد، و هم از نظر سیاسی و اقتصادی نمونه‌ای برای منطقه است. جامعه‌ای که در آن شهروندان احساس می‌کنند نه تنها برابری و عدالت وجود دارد، بلکه خودشان صاحبان واقعی کشورند.

۵۷. کشورداری در کشورهای مختلف

مطالعه کشورداری در کشورهای مختلف به ما کمک می‌کند الگوهای گوناگون حکمرانی را بشناسیم، نقاط قوت و ضعف آن‌ها را بررسی کنیم و در نهایت مدلی طراحی کنیم که با شرایط ایران سازگار باشد. هیچ الگویی به‌طور کامل قابل کپی‌برداری نیست، اما تجربه‌ها می‌توانند چراغ راه باشند. مدل آمریکا بر پایه قانون اساسی فدرال، تفکیک قوا و نظام ریاستی بنا شده است. نقاط قوت این مدل، تضمین آزادی‌های فردی، استقلال قوه قضائیه و امکان نظارت کنگره بر دولت است. اما ضعف اصلی آن، نفوذ لابی‌ها و پول در سیاست است که گاهی نمایندگی واقعی مردم را تضعیف می‌کند. این تجربه نشان می‌دهد که حتی در دموکراسی‌های بزرگ، بدون کنترل شفافیت مالی و اصلاح نظام انتخاباتی، قدرت می‌تواند به سمت گروه‌های خاص متمرکز شود.مدل فرانسه با نظام نیمه‌ریاستی شناخته می‌شود. رئیس‌جمهور قدرت زیادی دارد، اما پارلمان و نخست‌وزیر نیز نقش تعیین‌کننده دارند. این ساختار ترکیبی به کشور امکان داده در شرایط بحرانی تصمیم‌گیری سریع داشته باشد. در عین حال، تمرکز بیش از حد قدرت در ریاست‌جمهوری می‌تواند به چالش پاسخ‌گویی منجر شود. برای ایران، این تجربه هشدار می‌دهد که هر نوع نظام نیمه‌ریاستی یا ریاستی باید با کنترل‌های قوی بر رئیس‌جمهور همراه باشد.مدل ژاپن بر پایه پارلمان و نقش محدود اما نمادین امپراتور بنا شده است. ژاپن نشان داده که چگونه می‌توان با فرهنگ سیاسی مبتنی بر اجماع و کار گروهی، حکومتی کارآمد و توسعه‌محور داشت. ضعف آن در محافظه‌کاری بیش از حد احزاب سنتی است که تغییرات اجتماعی را کند می‌کند. این تجربه برای ایران مفید است، چون نشان می‌دهد مشارکت اجتماعی و اجماع‌سازی می‌تواند حتی در جامعه‌ای سنتی توسعه‌زا باشد.مدل ترکیه در دهه‌های اخیر ترکیبی از دموکراسی پارلمانی و سپس نظام ریاستی بوده است. تجربه ترکیه نشان می‌دهد که تغییر ناگهانی نظام سیاسی بدون نهادینه‌سازی فرهنگ دموکراتیک، می‌تواند به بازگشت اقتدارگرایی منجر شود. این یک هشدار مهم برای ایران است: تغییر ساختار بدون تقویت نهادهای نظارتی و فرهنگ سیاسی می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد.مدل هند به‌عنوان بزرگ‌ترین دموکراسی جهان اهمیت زیادی دارد. با وجود فقر گسترده و تنوع قومی و مذهبی عظیم، نظام دموکراتیک هند پابرجا مانده است. دلیل آن، نهادینه‌شدن انتخابات آزاد و قوه قضائیه مستقل است. ضعف اصلی هند، بوروکراسی سنگین و فساد گسترده است. برای ایران، درس این است که حتی در جامعه‌ای پرجمعیت و متنوع، دموکراسی پایدار امکان‌پذیر است، اما باید با مبارزه جدی با فساد همراه باشد.مدل کره‌جنوبی نمونه‌ای از کشوری است که از دیکتاتوری نظامی به دموکراسی صنعتی رسید. این کشور نشان داد که توسعه اقتصادی و گذار سیاسی می‌توانند همزمان رخ دهند، به شرط آنکه نهادهای دموکراتیک تدریجاً تقویت شوند. اما بحران‌های فساد در میان روسای‌جمهور سابق کره نیز نشان داد که شفافیت نهادی و نظارت مردمی باید همواره در اولویت باشد.این مرور کوتاه نشان می‌دهد که کشورداری در کشورهای مختلف هر یک با چالش‌ها و موفقیت‌های خاص همراه بوده است. نکته کلیدی برای ایران این است که هیچ مدل آماده‌ای وجود ندارد، بلکه باید ترکیبی از اصول جهانی مانند حاکمیت قانون، شفافیت، عدالت اجتماعی و مشارکت مردمی با ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران تلفیق شود. برای اینکه مطالعه تطبیقی کشورداری در کشورهای مختلف کاربردی‌تر شود، می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌ها را در یک چارچوب تحلیلی قرار داد و نشان داد هر مدل چه درس‌هایی برای ایران دارد و چه خطراتی می‌تواند به همراه داشته باشد.

آمریکا نشان می‌دهد که تفکیک قوا و نظام فدرال می‌تواند آزادی‌های فردی و نظارت متقابل میان نهادها را تضمین کند. اما در عین حال، نبود کنترل جدی بر نقش سرمایه در انتخابات، به تسلط لابی‌ها و گروه‌های مالی انجامیده است. در ایران، اگرچه ما به یک تفکیک قوا و توزیع قدرت نیاز داریم، اما باید از همان ابتدا کنترل مالی و شفافیت انتخاباتی نهادینه شود تا نظام به اسارت سرمایه‌سالاری نیفتد.فرانسه الگویی از نظام نیمه‌ریاستی است که می‌تواند در شرایط بحرانی کارآمدی بیشتری داشته باشد. اما در ایران، با توجه به تجربه تاریخی تمرکز قدرت، چنین مدلی تنها در صورتی موفق خواهد بود که اختیارات رئیس‌جمهور محدود و به‌طور واقعی توسط پارلمان و دادگاه قانون اساسی نظارت شود. در غیر این صورت، دوباره خطر تمرکز قدرت و فساد سیاسی بازخواهد گشت.ژاپن الگویی از اجماع‌سازی و ثبات نهادی است. فرهنگ سیاسی این کشور بر همکاری و تصمیم‌گیری جمعی استوار است. برای ایران، پیام این تجربه آن است که حتی در شرایطی که جامعه سنتی یا محافظه‌کار است، می‌توان با اجماع‌سازی و تقویت نهادهای مشورتی توسعه پایدار را تضمین کرد. نقطه ضعف این مدل، کندی در اصلاحات اجتماعی است، که برای ایران می‌تواند یک مانع باشد اگر تحولات ضروری به تعویق بیفتد.ترکیه نمونه‌ای نزدیک به ایران است که در مسیر گذار سیاسی، ابتدا با دموکراسی پارلمانی موفق شد اما سپس با تغییر ناگهانی به نظام ریاستی، تمرکز قدرت و محدودیت آزادی‌ها دوباره بازتولید شد. این تجربه نشان می‌دهد که اگر اصلاحات در ایران شتاب‌زده و بدون نهادینه‌سازی فرهنگ دموکراتیک اجرا شود، نتیجه آن می‌تواند بازگشت اقتدارگرایی باشد. بنابراین، گذار باید تدریجی، شفاف و با مشارکت گسترده مردم و نهادهای مدنی همراه باشد.هند با جمعیت عظیم و تنوع فرهنگی خود نشان داده که دموکراسی در جامعه‌ای پیچیده و فقیر هم می‌تواند پایدار باشد، به شرطی که انتخابات آزاد و قوه قضائیه مستقل وجود داشته باشد. در عین حال، فساد و بوروکراسی ناکارآمد نقاط ضعف هند هستند. برای ایران، پیام این تجربه آن است که تنوع قومی–فرهنگی یک مانع نیست، بلکه اگر حقوق اقلیت‌ها و مشارکت برابر تضمین شود، می‌تواند به انسجام ملی منجر گردد.کره جنوبی الگویی از توسعه اقتصادی و گذار سیاسی است. این کشور نشان داد که دیکتاتوری توسعه‌گرا می‌تواند در کوتاه‌مدت زیرساخت‌های اقتصادی را فراهم کند، اما بدون گذار به دموکراسی پایدار نمی‌ماند. برای ایران، این تجربه یادآور می‌شود که توسعه اقتصادی و سیاسی باید همزمان پیش برود؛ توسعه اقتصادی بدون دموکراسی به فساد و بحران منجر می‌شود، و دموکراسی بدون توسعه اقتصادی نیز نمی‌تولند رضایت عمومی ایجاد کند.اگر این الگوها را کنار هم قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که ایران نیازمند مدلی ترکیبی است:

- **از آمریکا می‌توان تفکیک قوا و نظارت متقابل را گرفت، اما باید نفوذ سرمایه مهار شود.**
- **از فرانسه می‌توان کارآمدی نظام نیمه‌ریاستی را آموخت، اما با محدودیت شدید اختیارات رئیس‌جمهور.**
- **از ژاپن می‌توان اجماع‌سازی و ثبات نهادی را اقتباس کرد، اما با انعطاف بیشتر در اصلاحات اجتماعی.**
- **از ترکیه می‌توان هشدار گرفت که تغییر ناگهانی بدون نهادسازی پایدار به استبداد بازمی‌گردد.**
- **از هند می‌توان تضمین دموکراسی در جامعه متنوع را یاد گرفت، البته با مبارزه جدی با فساد.**
- **از کره جنوبی می‌توان همزمانی توسعه اقتصادی و سیاسی را الهام گرفت.**

چنین ترکیبی می‌تواند به مدلی برای کشورداری ایران بدل شود: جمهوری قانون‌مدار با تفکیک قوا، نظارت مردمی،

مشـــارکت برابر همه اقوام و گروه‌ها، توســعه اقتصـــادی پایدار و فرهنگ اجماع‌ســازی. برای رســیدن به یک مدل پیشنهادی نهایی برای ایران بر اساس ترکیب تجربیات جهانی، باید اصول مشترک موفق‌ترین کشورها را گرفت و با شـرایط تاریخی، فرهنگی و اقتصـادی ایران تطبیق داد. این مدل نباید صـرفاً یک نسـخه ترجمه‌ای باشـد، بلکه باید بومی‌شده و واقع‌بینانه باشد.

اصـــل اول: قانون‌مداری و تفکیک قوا، از تجربه آمریکا می‌توان اصـــل تفکیک قوا و نظارت متقابل را گرفت. ایران نیازمند نظامی اسـت که هیچ نهادی نتواند قدرت را انحصـاری کند. قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضـائیه باید کاملاً مسـتقل از یکدیگر باشـند و نهادهای نظارتی شـفاف بر همه آن‌ها کنترل داشـته باشـند. هرگونه تمرکز قدرت، چه در دست رئیس‌جمهور، چه مجلس، چه نهادهای امنیتی، باید غیرممکن باشد.

اصل دوم: محدودیت قدرت اجرایی و پاسخ‌گویی، از تجربه فرانسـه می‌توان فهمید که قدرت اجرایی بالا در شـرایط بحرانی می‌تواند مفید باشـد، اما برای ایران این باید با محدودیت شـدید همراه شود. رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر باید در برابر پارلمان پاسخ‌گو باشـد و هیچ تصـمیم کلانی بدون رأی اعتماد پارلمان امکان‌پذیر نباشـد. این سـازوکار مانع بازگشت استبداد فردی خواهد شد.

اصل سوم: اجماع‌سازی و نهادهای مشورتی، از ژاپن می‌توان اجماع‌سازی و سنت مشورت فراگیر را اقتباس کرد. در ایران، وجود شوراهای ملی، استانی و محلی می‌تواند به تقویت فرهنگ مشارکت کمک کند. سیاست‌ها باید با حضور ذی‌نفعان تدوین شـوند. این فرآیند هرچند کندتر اسـت، اما مشـروعیت اجتماعی و ثبات سـیاسـی بیشـتری به همراه دارد.

اصـــل چهارم: گذار تدریجی و نهادســـازی پایدار، از ترکیه می‌توان هشـــدار گرفت که تغییرات ســـریع و شـــتاب‌زده می‌تواند به بازتولید اقتدارگرایی بینجامد. ایران باید مسیر گذار به دموکراسی را مرحله‌به‌مرحله و با نهادسازی پایدار طی کند. هر مرحله باید تضمین شود و سپس مرحله بعدی آغاز گردد؛ این شامل آزادی احزاب، استقلال رسانه‌ها و ایجاد دولت در سایه است.

اصـــل پنجم: دموکراســـی در جامعه متنوع، از هند می‌توان یاد گرفت که دموکراســـی در جامعه‌ای با تنوع قومی و مذهبی امکان‌پذیر اسـت. برای ایران، تضـمین حقوق اقلیت‌ها، آموزش چندزبانه و مشـارکت برابر همه گروه‌ها باید اصل خدشه‌ناپذیر باشد. عدالت منطقه‌ای و توزیع عادلانه منابع می‌تواند انسجام ملی را تقویت کند و از جدایی‌طلبی جلوگیری نماید.

اصل ششم: توسعه اقتصادی همزمان با اصلاحات سیاسی، از کره جنوبی می‌توان الگو گرفت که توسعه اقتصادی و گذار سـیاسـی باید همزمان باشـند. ایران نباید تنها به توسـعه اقتصـادی بدون اصـلاحات سـیاسـی دل ببندد، زیرا این مسـیر به فسـاد می‌انجامد. در عین حال، دموکراسـی بدون توسـعه اقتصـادی نیز پایدار نخواهد بود. بنابراین، باید دو مسیر همزمان تقویت شوند: ایجاد اقتصاد شفاف و رقابتی، و گسترش دموکراسی و حقوق شهروندی.

اصـل هفتم: شـفافیت نهادی و مبارزه با فسـاد، از اسـکاندیناوی می‌توان شـفافیت نهادی و اعتماد عمومی را اقتباس کرد. در ایران، بدون شـــفافیت کامل، هیچ اصـــلاحی نتیجه نخواهد داد. همه مقامات باید دارایی‌های خود را اعلام کنند، بودجه‌ها و قراردادها عمومی شوند، و نهادهای مستقل ضد فساد ایجاد شوند.

این مدل ترکیبی می‌تواند به شکل جمهوری لائیک، قانون‌مدار، غیرمتمرکز و عدالت‌محور طراحی شود:

- جمهوری که در آن مردم منبع اصلی قدرت‌اند.
- قانون اساسی شفاف و غیرقابل تفسیر برای محدود کردن قدرت.
- تقسیم قدرت میان مرکز و مناطق برای جلوگیری از تمرکزگرایی.
- اقتصاد اجتماعی بازار با تأکید بر عدالت اجتماعی و فرصت برابر.
- شفافیت نهادی و رسانه‌های آزاد به‌عنوان ضامن اعتماد عمومی.
- گذار تدریجی اما پایدار به دموکراسی واقعی.

در این ترکیب، ایران می‌تواند از نقاط قوت الگوهای جهانی بهره‌مند شود و از تکرار اشتباهات آن‌ها پرهیز کند. نتیجه آن نظامی خواهد بود که هم پاسخ‌گوست، هم کارآمد، هم متکی به مردم، و هم متناسب با شرایط تاریخی و فرهنگی کشور. برای اینکه مدل ترکیبی پیشنهادی واقعاً به یک طرح عملی برای ایران بدل شود، نیاز است یک نقشه راه مرحله‌ای تدوین گردد؛ نقشه‌ای که مسیر گذار را از وضعیت موجود تا استقرار کامل جمهوری قانون‌مدار و شفاف ترسیم کند. این نقشه می‌تواند در چهار مرحله اساسی طراحی شود:

مرحله اول: تثبیت پایه‌های حقوقی و شفافیت (سال‌های ۱ تا ۳)

- تصویب یک قانون اساسی جدید که بر پایه حاکمیت قانون، جمهوری لائیک، برابری کامل شهروندان و تفکیک قوا نوشته شود.
- ایجاد نهادهای مستقل ضد فساد با اختیار قانونی برای پیگرد مقامات.
- تضمین آزادی رسانه‌ها و ایجاد سامانه‌های شفافیت عمومی برای انتشار قراردادها، بودجه‌ها و دارایی مسئولان.
- آغاز تمرکززدایی با واگذاری برخی اختیارات به شوراهای استانی و محلی.

مرحله دوم: گسترش مشارکت سیاسی و اجتماعی (سال‌های ۳ تا ۷)

- بازسازی نظام حزبی و انتخاباتی؛ احزاب فراگیر ملی شکل می‌گیرند و امکان تشکیل دولت در سایه فراهم می‌شود.
- برگزاری انتخابات آزاد و رقابتی با نظارت مستقل.
- تقویت شوراهای محلی و انجمن‌های صنفی برای مشارکت مستقیم در سیاست‌گذاری.
- آموزش گسترده شهروندی در مدارس و رسانه‌ها برای نهادینه‌کردن فرهنگ مشارکت و مسئولیت اجتماعی.

مرحله سوم: توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی (سال‌های ۷ تا ۱۲)

- ایجاد صندوق ثروت ملی شفاف برای مدیریت درآمدهای نفتی و گازی، مشابه مدل نروژ.
- سرمایه‌گذاری سود صندوق در زیرساخت‌های پایدار، آموزش عالی، فناوری و انرژی‌های تجدیدپذیر.
- گسترش بیمه بیکاری، نظام تأمین اجتماعی و آموزش و بهداشت رایگان برای همه شهروندان.
- اصلاح نظام مالیاتی به‌گونه‌ای که مالیات‌های تصاعدی بر ثروت و سودهای کلان وضع شود، در حالی که طبقات متوسط و پایین فشار کمتری احساس کنند.

مرحله چهارم: تثبیت دموکراسی پایدار و جمهوری قانون‌مدار (سال‌های ۱۲ تا ۲۰)

- نهادینه‌سازی چرخش مسالمت‌آمیز قدرت از طریق انتخابات آزاد و رقابتی.
- استقرار کامل نظام غیرمتمرکز با قدرت واقعی شوراهای استانی و محلی.
- مشارکت برابر زنان و اقلیت‌ها در همه سطوح حکومتی و اقتصادی.
- نهادینه‌سازی شفافیت نهادی به‌گونه‌ای که فساد سیستماتیک امکان بازتولید نداشته باشد.
- تثبیت ایران به‌عنوان یک جمهوری دموکراتیک با شاخص‌های بالای رفاه، توسعه انسانی و اعتماد عمومی.

این نقشه راه نشان می‌دهد که گذار از وضعیت کنونی به مدلی ترکیبی و پایدار، فرآیندی تدریجی است. اجرای شتاب‌زده آن می‌تواند خطرناک باشد، اما اگر مرحله‌به‌مرحله و با تضمین حقوقی و مشارکت مردمی انجام گیرد، نتیجه آن جامعه‌ای خواهد بود که هم از نظر سیاسی آزاد است، هم از نظر اقتصادی شکوفا، و هم از نظر اجتماعی عادلانه.

یکی از چالش‌های بنیادین در کشورداری، تعیین نسبت درست میان تولیدات دولتی و خصوصی است. هیچ کشوری نمی‌تواند تنها بر یکی از این دو تکیه کند؛ دولت اگر همه چیز را در اختیار بگیرد، بوروکراسی و ناکارآمدی رشد می‌کند، و اگر همه امور به بخش خصوصی سپرده شود، عدالت اجتماعی و دسترسی برابر از میان می‌رود. بنابراین، هنر حکمرانی در یافتن تعادلی است که هم بهره‌وری اقتصادی بالا باشد و هم منافع عمومی حفظ شود.در تجربه جهانی، کشورهایی مانند اتحاد جماهیر شوروی نشان دادند که تولید صد درصد دولتی در نهایت به رکود، فساد و فروپاشی منجر می‌شود. در مقابل، کشورهایی که تمام‌قد به سرمایه‌داری رهاشده تن دادند، مثل برخی اقتصادهای آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، دچار شکاف طبقاتی و بحران‌های اجتماعی شدند. مدل‌های موفق‌تر، مانند آلمان، اسکاندیناوی یا کره‌جنوبی، ترکیبی از تولیدات دولتی و خصوصی را به کار گرفته‌اند.برای ایران، طراحی این ترکیب اهمیت مضاعف دارد. از یک‌سو، منابع طبیعی و صنایع زیربنایی مانند نفت، گاز، آب، برق، فولاد و مخابرات نمی‌توانند به‌طور کامل در دست بخش خصوصی قرار گیرند، زیرا این منابع ملی‌اند و متعلق به همه شهروندان. مدیریت آن‌ها باید دولتی یا عمومی باشد، اما نه به شکل رانتی و انحصاری، بلکه با شفافیت و پاسخ‌گویی. دولت باید این صنایع مادر را به‌گونه‌ای اداره کند که سود آن مستقیم به صندوق ثروت ملی و بودجه خدمات اجتماعی منتقل شود.از سوی دیگر، بخش خصوصی باید موتور اصلی نوآوری، اشتغال‌زایی و تولید کالاها و خدمات غیرانحصاری باشد. دولت نباید وارد تولید لوازم خانگی، صنایع غذایی یا خدمات گردشگری شود، بلکه باید شرایط رقابتی و عادلانه‌ای برای بخش خصوصی فراهم کند. وظیفه دولت تنظیم‌گری است: وضع قوانین ضدانحصار، حمایت از رقابت آزاد، کنترل کیفیت محصولات، و جلوگیری از آسیب به محیط‌زیست و حقوق کارگران.در این میان، بخش تعاونی و اجتماعی نیز جایگاهی ویژه دارد. تجربه ایران در دهه‌های گذشته نشان داده که تعاونی‌ها می‌توانند نقش مهمی در ایجاد اشتغال محلی و توزیع عادلانه‌تر ثروت داشته باشند، به شرطی که واقعی باشند و به ابزار رانت و فساد تبدیل نشوند. تعاونی‌های کشاورزی، مسکن و خدمات محلی می‌توانند مکمل بخش خصوصی و دولتی باشند و به عدالت اجتماعی کمک کنند.در حوزه‌های خاص، مانند بهداشت و آموزش، دولت باید تولیدکننده اصلی خدمات پایه باقی بماند. هیچ کشوری با رها کردن کامل آموزش و بهداشت به بازار آزاد به رفاه عمومی نرسیده است. آموزش رایگان و بهداشت همگانی باید تضمین شود، اما فضای رقابتی برای مدارس و بیمارستان‌های خصوصی با نظارت دقیق نیز می‌تواند کیفیت را بالا ببرد.بنابراین، مدل پیشنهادی برای ایران ترکیبی از این سه بخش است:

- **دولت: اداره صنایع مادر و منابع ملی، با شفافیت کامل و انتقال سود به صندوق‌های عمومی.**
- **بخش خصوصی: تولیدکننده اصلی کالاها و خدمات رقابتی، موتور نوآوری و اشتغال.**
- **بخش تعاونی: تقویت عدالت اجتماعی، ایجاد فرصت‌های محلی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر.**

چنین مدلی هم بهره‌وری اقتصادی را تضمین می‌کند، هم عدالت اجتماعی را، و هم اعتماد عمومی را بازمی‌سازد؛ زیرا مردم می‌دانند که منابع ملی در خدمت رفاه جمعی است، نه در انحصار دولت رانتی یا سرمایه‌داران معدود.
برای اینکه مدل ترکیبی تولیدات دولتی، خصوصی و تعاونی در ایران کارآمد باشد، باید مشخص شود کدام حوزه‌ها باید در اختیار دولت بمانند، کدام حوزه‌ها به بخش خصوصی سپرده شوند و کدام حوزه‌ها به تعاونی‌ها. این

تقسیم‌بندی روشن از یک‌سو مانع تداخل وظایف و فساد می‌شود و از سوی دیگر، به سرمایه‌گذاران و شهروندان اطمینان می‌دهد که هر بخش چه جایگاهی دارد.

حوزه‌های استراتژیک و دولتی، برخی صنایع و منابع باید تحت مالکیت عمومی باقی بمانند، زیرا یا اهمیت ملی دارند یا امکان رهاسازی آن‌ها به بخش خصوصی می‌تواند به انحصار و فساد منجر شود. این حوزه‌ها شامل:

- نفت، گاز و منابع معدنی بزرگ (مس، آهن، اورانیوم و ...)؛
- برق، آب و شبکه‌های انرژی؛
- صنایع مادر مانند فولاد، پتروشیمی و خودروسازی در سطح پایه؛
- شبکه‌های ملی ارتباطات (زیرساخت اینترنت، مخابرات سراسری).

مدیریت این حوزه‌ها باید دولتی یا نیمه‌دولتی باشد، اما با شفافیت مطلق و نظارت پارلمانی. سود آن‌ها باید به صندوق ثروت ملی و بودجه خدمات عمومی منتقل شود، نه به جیب نهادهای رانتی.

حوزه‌های رقابتی و خصوصی، بخش خصوصی باید در حوزه‌هایی فعال باشد که رقابت و نوآوری را تحریک می‌کنند. این شامل:

- صنایع سبک (پوشاک، لوازم خانگی، مواد غذایی فرآوری‌شده)؛
- فناوری و استارت‌آپ‌ها؛
- کشاورزی صنعتی و مدرن؛
- گردشگری، هتلداری و حمل‌ونقل مسافری؛
- خدمات دیجیتال، رسانه‌ای و آموزشی (در کنار بخش عمومی).

وظیفه دولت در این حوزه‌ها فقط تنظیم‌گری و حمایت است: تسهیل قوانین، تضمین حقوق کارگران و جلوگیری از انحصار.

حوزه‌های تعاونی و اجتماعی، این بخش می‌تواند حلقه واسطی میان دولت و بازار باشد و به عدالت اجتماعی کمک کند. نمونه‌ها:

- تعاونی‌های کشاورزی روستایی برای خرید نهاده‌ها و فروش محصولات؛
- تعاونی‌های مسکن برای ساخت و اداره مجتمع‌های ارزان‌قیمت؛
- تعاونی‌های خدمات محلی (حمل‌ونقل درون‌شهری، خدمات شهری و محیط‌زیستی)؛
- تعاونی‌های آموزشی و بهداشتی در مناطق محروم.

دولت باید این بخش را با تسهیلات مالی و قوانین حمایتی تقویت کند، اما اداره آن باید به خود مردم سپرده شود.

خدمات عمومی پایه، آموزش، بهداشت و خدمات اجتماعی باید در اولویت دولت باقی بمانند. آموزش عمومی رایگان و بهداشت همگانی تضمین‌کننده برابری اجتماعی‌اند. با این حال، فضای فعالیت برای بخش خصوصی و تعاونی نیز می‌تواند کیفیت را افزایش دهد، به شرط آنکه زیر نظارت سخت‌گیرانه استانداردها باشد.

سازوکار نظارت و شفافیت، برای جلوگیری از فساد، همه قراردادهای دولتی و نیمه‌دولتی باید عمومی شوند. شرکت‌های دولتی موظف باشند صورت‌های مالی خود را هر سال منتشر کنند. بخش خصوصی نیز باید تحت

نظارت مالیاتی و قوانین ضدانحصار باشد. تعاونی‌ها باید به اعضای خود گزارش‌دهی کامل ارائه دهند.

الگوی پیشنهادی برای ایران،

• دولت: منابع طبیعی + صنایع مادر + زیرساخت‌ها.

• بخش خصوصی: صنایع رقابتی + نوآوری + خدمات غیرانحصاری.

• تعاونی‌ها: مسکن، کشاورزی، خدمات محلی و اجتماعی.

• دولت و بخش خصوصی مشترک: حوزه‌هایی مانند خودروسازی یا انرژی‌های تجدیدپذیر، که نیاز به سرمایه‌گذاری عظیم دارند.

این ساختار به ایران امکان می‌دهد که هم عدالت اجتماعی را حفظ کند، هم بهره‌وری اقتصادی را افزایش دهد، و هم از فساد و انحصار جلوگیری کند. مهم‌تر از همه، اعتماد عمومی بازسازی می‌شود، زیرا مردم می‌بینند که ثروت ملی صرف رفاه جمعی می‌شود و نه در دست یک اقلیت رانتی. برای عبور از اقتصاد رانتی به مدل ترکیبی عادلانه و پایدار، باید یک نقشه عملیاتی ده‌ساله طراحی کرد که هم مرحله‌بندی روشن داشته باشد و هم با واقعیت‌های ایران سازگار باشد. این نقشه می‌تواند به چهار دوره اصلی تقسیم شود:

سال‌های ۱ تا ۲: شفاف‌سازی و اصلاح فوری

• همه شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی موظف به انتشار عمومی صورت‌های مالی شوند.

• دارایی‌ها و قراردادهای صنایع بزرگ (نفت، گاز، پتروشیمی، فولاد، خودروسازی) در دسترس مردم و پارلمان قرار گیرد.

• خصوصی‌سازی‌های رانتی گذشته بررسی و در صورت تخلف، بازگردانده یا اصلاح شوند.

• شورای عالی تنظیم‌گری ایجاد شود تا سیاست‌های اقتصادی به‌طور شفاف تدوین و اجرا شود.

سال‌های ۳ تا ۵: بازتعریف نقش دولت و تقویت بخش خصوصی سالم

• دولت به‌تدریج از تولید در حوزه‌های رقابتی (صنایع سبک، خدمات) خارج شود.

• سرمایه‌گذاری در بخش‌های مادر و استراتژیک مانند انرژی و زیرساخت متمرکز گردد.

• قوانین ضدانحصار و ضدفساد اجرا شود تا هیچ بخش خصوصی نتواند جای دولت رانتی را بگیرد.

• حمایت از استارت‌آپ‌ها، کارآفرینان و صنایع کوچک با وام‌های شفاف و کاهش بوروکراسی.

سال‌های ۶ تا ۸: تقویت تعاونی‌ها و عدالت اجتماعی

• برنامه ملی تقویت تعاونی‌ها در کشاورزی، مسکن و خدمات شهری اجرا شود.

• بخشی از درآمد صندوق ثروت ملی صرف وام‌های کم‌بهره به تعاونی‌های روستایی و شهری گردد.

• آموزش مدیریت تعاونی‌ها در دانشگاه‌ها و مراکز فنی حرفه‌ای گسترش یابد.

• نظام مالیاتی تصاعدی برای توزیع عادلانه‌تر درآمدها اجرا شود؛ بخش خصوصی بزرگ مالیات بیشتری پرداخت کند و فشار بر طبقات متوسط و ضعیف کاهش یابد.

سال‌های ۹ تا ۱۰: تثبیت مدل ترکیبی

• دولت صرفاً نقش ناظر و تنظیم‌گر داشته باشد و از ورود به بازارهای رقابتی پرهیز کند.

• بخش خصوصی موتور اصلی رشد اقتصادی شود، اما تحت نظارت و شفافیت کامل.
• تعاونی‌ها سهم قابل توجهی در تولیدات محلی و اشتغال داشته باشند.
• منابع نفت و گاز به صندوق ثروت ملی واریز شوند و سود آن صرف سرمایه‌گذاری در آموزش، بهداشت و انرژی‌های تجدیدپذیر گردد.
• گزارش سالانه «اقتصاد ملی شفاف» منتشر شود که نشان دهد سهم دولت، خصوصی و تعاونی در اقتصاد چگونه تغییر کرده است.

نتیجه این نقشه ده‌ساله آن خواهد بود که اقتصاد ایران از یک اقتصاد رانتی و دولتی‌محور به مدلی متوازن و ترکیبی تبدیل می‌شود: دولت به جای تولیدکننده انحصاری، تنظیم‌گر شفاف خواهد شد؛ بخش خصوصی پویا و سالم نوآوری و رقابت را پیش می‌برد؛ تعاونی‌ها عدالت اجتماعی را تقویت می‌کنند؛ و منابع ملی به جای هدررفتن، در خدمت رفاه عمومی قرار می‌گیرند. برای روشن‌تر شدن تأثیر این مدل ترکیبی در ایران، می‌توان یک چشم‌انداز ۲۰ ساله ترسیم کرد؛ آینده‌ای که اگر این مسیر دنبال شود، اقتصاد و جامعه چه شکلی پیدا خواهند کرد.در ۵ سال نخست، مردم اولین نشانه‌های تغییر را لمس می‌کنند. صنایع مادر مانند نفت، گاز و فولاد همچنان در اختیار دولت باقی می‌مانند، اما به‌جای آنکه منبع فساد و رانت باشند، سودشان به‌طور مستقیم وارد صندوق ثروت ملی می‌شود. گزارش‌های مالی شفاف و عمومی اعتماد عمومی را تقویت می‌کند. بخش خصوصی سالم و شفاف در حال رشد است و تعاونی‌های روستایی و شهری اولین موفقیت‌های خود را در کشاورزی و مسکن نشان می‌دهند.در ۱۰ سال بعد، اقتصاد ایران به سمت تنوع می‌رود. نفت و گاز همچنان منبع درآمدند، اما دیگر ستون اصلی اقتصاد نیستند. فناوری، استارت‌آپ‌ها، گردشگری، کشاورزی مدرن و صنایع سبک سهم بزرگی از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده‌اند. تعاونی‌ها در شهرها و روستاها نهادینه شده‌اند و خانواده‌های طبقه متوسط به‌جای اینکه فقط مصرف‌کننده باشند، خود بخشی از تولیدکنندگان شده‌اند. دولت دیگر نه تولیدکننده‌ای سنگین و ناکارآمد، بلکه ناظری شفاف است که با قوانین ضدانحصار و حمایت‌های مالیاتی از عدالت اجتماعی پاسداری می‌کند.در ۲۰ سال آینده، ایران صاحب اقتصادی متعادل و پایدار خواهد شد. دولت تنها مسئول صنایع مادر و منابع ملی است و وظیفه اصلی‌اش تنظیم‌گری و تضمین شفافیت است. بخش خصوصی موتور اصلی نوآوری، اشتغال و صادرات غیرنفتی شده است. ایران در منطقه به مرکز فناوری، گردشگری و کشاورزی پایدار تبدیل شده است. تعاونی‌ها در حوزه‌هایی مانند مسکن، کشاورزی و خدمات شهری بخش جدایی‌ناپذیر اقتصادند و سهم قابل‌توجهی از اشتغال و تولید را در اختیار دارند.از منظر اجتماعی، رفاه عمومی بهبود یافته است. خدمات آموزش و بهداشت رایگان و باکیفیت برای همه تضمین شده و طبقات اجتماعی فاصله زیادی با هم ندارند. فقر مطلق تقریباً ریشه‌کن شده و طبقه متوسط گسترده‌ترین بخش جامعه است. فساد سیستمی از میان رفته، زیرا منابع ملی در صندوقی شفاف و عمومی مدیریت می‌شوند.در چنین چشم‌اندازی، شهروندان نه‌تنها مصرف‌کننده کالا و خدمات، بلکه شریک واقعی در تولید و تصمیم‌گیری اقتصادی‌اند. اعتماد عمومی بازسازی شده، زیرا مردم می‌بینند که مالیات‌ها و منابع ملی مستقیماً به رفاه اجتماعی و توسعه پایدار بازمی‌گردند. اقتصاد ایران از حالت رانتی و مصرفی به اقتصادی تولیدی، شفاف و رقابتی تبدیل می‌شود. این چشم‌انداز نشان می‌دهد که با اجرای مدل ترکیبی تولیدات دولتی، خصوصی و تعاونی،

ایران می‌تواند در دو دهه آینده به اقتصادی پویا و عادلانه برسد؛ الگویی که هم رشد اقتصادی را تضمین می‌کند و هم عدالت اجتماعی را. برای عملی‌کردن مدل ترکیبی اقتصاد ایران، تنها داشتن نقشه و چشم‌انداز کافی نیست؛ لازم است یک ساختار نهادی مشخص طراحی شود تا وظایف دولت، بخش خصوصی و تعاونی‌ها روشن و از هم تفکیک شوند. در غیر این صورت، تداخل نقش‌ها دوباره به فساد و ناکارآمدی منجر خواهد شد.

وزارتخانه‌ها و نهادهای کلیدی

• وزارت صنایع مادر و منابع ملی: مسئولیت اداره شفاف و عمومی صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، فولاد، معادن بزرگ و انرژی را دارد. وظیفه اصلی این وزارتخانه تولید نیست، بلکه مدیریت استراتژیک و انتقال سود به صندوق ثروت ملی است.

• وزارت توسعه اقتصادی و بخش خصوصی: مأمور ایجاد بسترهای رقابتی، تسهیل مجوزها، حمایت از کارآفرینان و استارت‌آپ‌ها، و نظارت بر سلامت بازار. این وزارتخانه باید رابطه مستقیم با اتاق بازرگانی و اتحادیه‌های صنفی داشته باشد.

• وزارت تعاون و اقتصاد اجتماعی: وظیفه‌اش حمایت از تعاونی‌ها، آموزش مدیریتی به اعضای آن‌ها، ارائه وام‌های کم‌بهره و تضمین شفافیت مالی در تعاونی‌هاست.

• وزارت رفاه و عدالت اجتماعی: هماهنگ‌کننده سیاست‌های بازتوزیعی، نظارت بر بیمه‌های اجتماعی و اطمینان از اجرای عدالت در خدمات عمومی.

شوراها و نهادهای نظارتی

• شورای عالی تنظیم‌گری اقتصادی: نهادی فرابخشی که وظیفه‌اش جلوگیری از انحصار، کنترل بازار و ایجاد تعادل میان دولت، خصوصی و تعاونی‌هاست. اعضای آن باید از سه بخش یادشده انتخاب شوند تا هیچ بخشی بر دیگری مسلط نباشد.

• صندوق ثروت ملی شفاف: تمامی درآمدهای نفتی و گازی به این صندوق منتقل می‌شود. هیئت امنای صندوق متشکل از نمایندگان پارلمان، دولت و سازمان‌های مدنی است. گزارش مالی صندوق باید هر سال منتشر و قابل دسترس برای همه باشد.

• دادگاه ویژه ضد فساد اقتصادی: نهادی مستقل با قضات منتخب پارلمان و نهادهای مدنی، برای پیگیری پرونده‌های فساد اقتصادی در سطوح بالا.

ارتباط با بخش خصوصی و تعاونی

• بخش خصوصی باید با اتاق بازرگانی شفاف و اتحادیه‌های مستقل نمایندگی شود.

• تعاونی‌ها باید شوراهای محلی و منطقه‌ای داشته باشند تا به‌طور مستقیم با دولت در ارتباط باشند.

• هر سیاست اقتصادی کلان باید پس از مشورت با نمایندگان این سه بخش تصویب شود.

سازوکار اجرای سیاست‌ها

• دولت موظف است سالانه «گزارش ملی اقتصاد» منتشر کند که سهم هر بخش (دولتی، خصوصی، تعاونی) را نشان دهد.

• رسانه‌ها و نهادهای مدنی باید حق دسترسی کامل به اطلاعات اقتصادی داشته باشند.
• آموزش اقتصاد شهروندی در مدارس و دانشگاه‌ها باید جدی گرفته شود تا نسل جدید بداند چگونه این ساختار کار می‌کند و نقش او در آن چیست.

این ساختار نهادی تضمین می‌کند که اقتصاد ترکیبی ایران نه در شعار، بلکه در عمل به تعادل برسد. هر بخش وظایف خود را دارد، هیچ بخشی انحصار پیدا نمی‌کند و منابع ملی به شکلی شفاف و عادلانه مدیریت می‌شوند.

بررسی تطبیقی حقوق بشر در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که گرچه این مفهوم ریشه در اسناد بین‌المللی دارد (مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ و میثاق‌های بین‌المللی ۱۹۶۶)، اما اجرای آن در هر کشور وابسته به شرایط تاریخی، فرهنگی و سیاسی خاص بوده است. برای ایران، مطالعه این تجربه‌ها ضروری است، زیرا نشان می‌دهد چگونه می‌توان اصول جهانی حقوق بشر را با بافت اجتماعی بومی تلفیق کرد.در اروپا، حقوق بشر به ستون اصلی کشورداری تبدیل شده است. اتحادیه اروپا نظام نظارتی گسترده‌ای دارد که کشورها را موظف می‌کند آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حقوق اقلیت‌ها و استقلال قضایی را تضمین کنند. دادگاه حقوق بشر اروپا در استراسبورگ یکی از نمونه‌های موفق اعمال نظارت بین‌المللی است. درس اروپا برای ایران این است که حقوق بشر تنها در صورتی معنا دارد که ابزار اجرایی مستقل و الزام‌آور وجود داشته باشد.در آمریکا، حقوق بشر بیشتر بر پایه آزادی‌های فردی و حق مالکیت تعریف شده است. نظام قضایی مستقل و رسانه‌های آزاد این اصول را تضمین می‌کنند. اما ضعف جدی آمریکا، تبعیض نژادی و نابرابری اقتصادی است. این نشان می‌دهد که تمرکز صرف بر آزادی‌های فردی بدون عدالت اجتماعی کافی نیست. برای ایران، تجربه آمریکا هشداری است که آزادی بدون برابری می‌تواند به شکاف‌های اجتماعی عمیق منجر شود.در هند، بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، حقوق بشر با چالش‌های گسترده فقر، تبعیض طبقاتی و تنوع قومی–مذهبی روبه‌روست. با این حال، نظام قضایی مستقل و انتخابات آزاد توانسته‌اند پایه‌های دموکراسی را حفظ کنند. تجربه هند برای ایران این است که حتی در جامعه‌ای پیچیده و پرتنوع، حقوق بشر می‌تواند پایدار بماند به شرطی که انتخابات آزاد و قوه قضائیه مستقل وجود داشته باشد.در آفریقای جنوبی، پس از پایان آپارتاید، قانون اساسی جدید حقوق بشر را در مرکز قرار داد. این کشور نشان داد که حتی در جامعه‌ای با تاریخ طولانی تبعیض و سرکوب، می‌توان با یک قانون اساسی مترقی و سیاست‌های بازتوزیعی، اعتماد عمومی را بازسازی کرد. برای ایران، این تجربه نشان می‌دهد که عدالت انتقالی و جبران حقوق قربانیان گذشته بخش جدایی‌ناپذیر از حقوق بشر آینده است.در اسکاندیناوی، حقوق بشر نه‌فقط در عرصه سیاسی، بلکه در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز تضمین شده است. حق برخورداری از آموزش رایگان، بهداشت عمومی، مسکن مناسب و حمایت اجتماعی بخشی از حقوق بشر محسوب می‌شود. این مدل برای ایران مهم است، زیرا نشان می‌دهد که حقوق بشر تنها آزادی بیان و انتخابات نیست، بلکه رفاه اجتماعی و عدالت اقتصادی نیز بخشی از آن است.در نهایت، مطالعات تطبیقی روشن می‌کنند که حقوق بشر باید در ایران بر سه پایه استوار شود:

۱. آزادی‌های فردی و سیاسی: آزادی بیان، رسانه، تجمع، دین و عقیده.

۲. عدالت اجتماعی و اقتصادی: حق آموزش، بهداشت، کار شرافتمندانه و رفاه پایه.

۳. عدالت انتقالی: جبران حقوق قربانیان و تضمین عدم تکرار نقض‌ها.

تنها با ترکیب این سه بعد می‌توان جامعه‌ای ساخت که در آن حقوق بشر نه یک شعار بین‌المللی، بلکه بخشی از زندگی روزمره مردم باشد. برای اینکه حقوق بشر در ایران به یک اصل بنیادین و نه شعاری تزئینی تبدیل شود، لازم است یک مدل پیشنهادی حقوق بشر برای ایران طراحی گردد؛ مدلی که هم از اسناد بین‌المللی الهام بگیرد و هم با شرایط خاص جامعه ایران هم‌خوانی داشته باشد. این مدل باید سه لایه اصلی داشته باشد: حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اجتماعی و اقتصادی، و حقوق فرهنگی و تاریخی.

لایه اول: حقوق مدنی و سیاسی، این پایه حقوق بشر شامل آزادی‌های بنیادین است که هیچ حکومتی حق نقض آن‌ها را ندارد:

- آزادی بیان و رسانه بدون سانسور یا دخالت دولت.
- آزادی تجمعات و احزاب سیاسی.
- استقلال قوه قضائیه برای تضمین عدالت.
- حق دادرسی عادلانه برای همه شهروندان.
- حق مشارکت برابر در انتخابات آزاد و شفاف.
- جدایی نهاد دین از دولت برای تضمین آزادی عقیده و برابری همه شهروندان، صرف‌نظر از مذهب یا عدم مذهب.

لایه دوم: حقوق اجتماعی و اقتصادی، تجربه کشورهای اسکاندیناوی نشان می‌دهد که حقوق بشر بدون رفاه اجتماعی ناقص است. در ایران، این لایه باید شامل:

- آموزش رایگان و با کیفیت در همه سطوح.
- بهداشت همگانی و خدمات درمانی رایگان یا بسیار ارزان.
- حق دسترسی به مسکن مناسب.
- بیمه بیکاری و تأمین اجتماعی فراگیر.
- برابری فرصت‌ها در بازار کار، بدون تبعیض جنسیتی یا قومی.
- سیاست‌های بازتوزیعی برای کاهش شکاف طبقاتی.

لایه سوم: حقوق فرهنگی و تاریخی، ایران کشوری با تنوع قومی، زبانی و مذهبی است. بدون تضمین حقوق فرهنگی، هیچ مدل حقوق بشری پایدار نخواهد ماند. این لایه شامل:

- آموزش به زبان مادری در کنار زبان ملی.
- آزادی در حفظ و گسترش فرهنگ‌ها و آیین‌های محلی.
- برابری حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی در مشارکت سیاسی و اقتصادی.
- ثبت و حفاظت از میراث فرهنگی اقوام مختلف به‌عنوان بخشی از هویت ملی.

عدالت انتقالی، در کنار این سه لایه، ایران نیازمند یک سازوکار عدالت انتقالی است تا گذشته‌ای پر از نقض حقوق بشر را جبران کند. این می‌تواند شامل:

- تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب ملی برای ثبت و شناسایی قربانیان نقض حقوق بشر.
- محاکمه عادلانه عاملان جنایت‌های گسترده، بدون انتقام‌گیری کورکورانه.
- جبران خسارت مادی و معنوی قربانیان و خانواده‌هایشان.
- آموزش عمومی برای تضمین «عدم تکرار» نقض‌ها.

سازوکار اجرایی، برای اینکه این مدل از شعار فراتر برود، نیازمند نهادهای مستقل است:

- «دادگاه قانون اساسی» برای رسیدگی به نقض حقوق بنیادین.
- «دیوان حقوق بشر ایران» برای پیگیری شکایات شهروندان علیه دولت یا نهادها.

• تعهد رسمی به معاهدات بین‌المللی و پذیرش نظارت سازمان‌های جهانی.
• نقش‌آفرینی سازمان‌های مردم‌نهاد (NGOها) به‌عنوان دیده‌بان حقوق بشر در داخل کشور.

این مدل پیشنهادی ایران را در موقعیتی قرار می‌دهد که نه تنها حقوق بشر در سطح شعار بلکه در زندگی روزمره مردم جاری باشد. در چنین ساختاری، حقوق بشر فقط یک مقوله سیاسی نیست، بلکه به معنای حق زندگی شرافتمندانه، حق آموزش، حق بهداشت، حق هویت فرهنگی و حق عدالت است. برای اینکه مدل حقوق بشر پیشنهادی در ایران عملی شود، نیاز به یک نقشه راه مرحله‌ای وجود دارد؛ نقشه‌ای که گذار از وضعیت فعلی به نظامی حقوق‌محور را به‌تدریج اما پایدار تضمین کند. این نقشه را می‌توان در سه مرحله کلیدی طراحی کرد:

مرحله اول: تضمین فوری آزادی‌ها و شفافیت (۱ تا ۳ سال)

در نخستین سال‌های تغییر، اولویت باید بر آزادی‌های بنیادین باشد. بدون آزادی بیان، رسانه و تجمع، هیچ اصلاحی پایدار نخواهد بود. در این دوره:

• سانسور باید لغو و رسانه‌های مستقل آزاد شوند.
• زندانیان سیاسی و عقیدتی آزاد شوند.
• انتخابات آزاد و شفاف برگزار گردد.
• قوه قضائیه مستقل بازسازی و قضات وابسته به نهادهای امنیتی حذف شوند.
• کمیسیون موقت حقوق بشر تشکیل شود تا موارد نقض حقوق بشر را بررسی کند.

مرحله دوم: گسترش حقوق اجتماعی و عدالت انتقالی (۳ تا ۷ سال)

پس از تثبیت آزادی‌های اولیه، نوبت به اجرای عدالت اجتماعی و جبران گذشته می‌رسد:

• آموزش رایگان و بهداشت همگانی باید تضمین شود.
• بیمه بیکاری و نظام تأمین اجتماعی برای همه راه‌اندازی گردد.
• کمیسیون حقیقت‌یاب ملی تشکیل شود تا قربانیان نقض حقوق بشر ثبت و شناسایی شوند.
• دادگاه‌های ویژه برای محاکمه عادلانه عاملان جنایت‌های گذشته برگزار شود.
• برنامه ملی جبران خسارت مادی و معنوی قربانیان آغاز گردد.

مرحله سوم: نهادینه‌سازی حقوق بشر و تنوع فرهنگی (۷ تا ۱۵ سال)

در این مرحله، حقوق بشر باید به بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار سیاسی و فرهنگی کشور تبدیل شود:

• «دیوان عالی حقوق بشر» به‌عنوان مرجع مستقل دائمی تشکیل گردد.
• ایران به همه معاهدات بین‌المللی حقوق بشر بپیوندد و گزارش‌های دوره‌ای ارائه دهد.
• آموزش حقوق بشر و شهروندی در مدارس و دانشگاه‌ها نهادینه شود.
• حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی تضمین گردد: آموزش به زبان مادری، مشارکت برابر در سیاست و اقتصاد.
• برنامه‌های فرهنگی برای تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام به تنوع اجرا شود.

مرحله چهارم: تثبیت و ارتقای جایگاه بین‌المللی (۱۵ تا ۲۰ سال)

در این دوره، ایران می‌تواند نه تنها از نقض حقوق بشر رها شده باشد، بلکه خود به الگویی در منطقه تبدیل شود:

• سازمان‌های مردم‌نهاد داخلی و بین‌المللی به‌طور آزاد فعالیت کنند.
• دادگاه قانون اساسی و دیوان حقوق بشر ایران به نهادی قابل اعتماد در سطح جهانی بدل شوند.
• ایران به یکی از اعضای فعال در شورای حقوق بشر سازمان ملل تبدیل گردد.
• تجربه ایران به الگویی برای گذار مسالمت‌آمیز در دیگر کشورها بدل شود.

این نقشه راه نشان می‌دهد که اجرای حقوق بشر در ایران تنها یک پروژه سیاسی نیست، بلکه یک فرآیند اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که باید مرحله‌به‌مرحله اجرا شود. اگر این مسیر دنبال شود، ایران می‌تواند در دو دهه آینده به کشوری تبدیل شود که حقوق بشر در آن نه یک آرزو، بلکه بخشی از زندگی روزمره مردم است. اجرای نقشه حقوق بشری در ایران بدون شک با چالش‌های جدی روبه‌رو خواهد شد. شناخت این چالش‌ها و طراحی راهکار برای غلبه بر آن‌ها حیاتی است.

چالش اول: مقاومت نخبگان قدرت، گروه‌هایی که از وضعیت کنونی سود می‌برند، طبیعی است که در برابر تغییر مقاومت کنند. نهادهای امنیتی، نظامی و اقتصادی که بر پایه فساد و انحصار شکل گرفته‌اند، حاضر نخواهند شد به‌سادگی حقوق بشر و آزادی‌های عمومی را بپذیرند.

راهکار: ایجاد ائتلاف اجتماعی گسترده میان مردم، نهادهای مدنی، رسانه‌ها و نخبگان مستقل برای افزایش هزینه مقاومت و تضمین فشار اجتماعی.

چالش دوم: ضعف فرهنگ حقوقی و سیاسی، بسیاری از شهروندان ایران سال‌ها در شرایطی زندگی کرده‌اند که حقوق شهروندی سرکوب یا نادیده گرفته شده است. بخش بزرگی از جامعه حتی ممکن است آگاهی دقیقی از حقوق خود نداشته باشد.

راهکار: آموزش حقوق بشر و شهروندی در مدارس و رسانه‌ها، تقویت نهادهای آموزشی و سازمان‌های مردم‌نهاد برای گسترش فرهنگ حقوقی.

چالش سوم: خطر بازتولید تبعیض‌ها، حتی در شرایط دموکراتیک، امکان دارد تبعیض علیه زنان، اقلیت‌های قومی و مذهبی، یا گروه‌های اجتماعی خاص ادامه پیدا کند. آزادی سیاسی به‌تنهایی کافی نیست.

راهکار: قوانین حمایتی ویژه برای تضمین برابری، آموزش عمومی درباره حقوق برابر، و نهادهای نظارتی مستقل بر تبعیض.

چالش چهارم: بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، در شرایطی که اقتصاد ایران تحت فشار بیکاری، تورم و فساد ساختاری است، اجرای حقوق بشر ممکن است به حاشیه رانده شود، زیرا مردم بیشتر دغدغه معیشت دارند.

راهکار: ترکیب حقوق بشر با عدالت اجتماعی؛ یعنی ارائه خدمات آموزش و بهداشت رایگان، حمایت از بیکاران و کاهش نابرابری به‌عنوان بخشی از حقوق بشر.

چالش پنجم: فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، ایران در منطقه‌ای پرتنش قرار دارد و اجرای یک نظام حقوق‌محور ممکن است با فشار بازیگران خارجی روبه‌رو شود.

راهکار: دیپلماسی فعال حقوق بشری، همکاری با سازمان‌های بین‌المللی و استفاده از حقوق بشر به‌عنوان ابزار قدرت نرم برای افزایش مشروعیت جهانی ایران.

چالش ششم: عدالت انتقالی و گذشته پرخشونت، یکی از حساس‌ترین بخش‌ها رسیدگی به جنایت‌ها و نقض‌های گذشته است. اگر این موضوع با انتقام‌گیری کورکورانه همراه شود، جامعه دوباره وارد چرخه خشونت خواهد شد.
راهکار: ایجاد کمیسیون حقیقت‌یاب ملی، محاکمه عادلانه عاملان اصلی، جبران خسارت قربانیان و آموزش «عدم تکرار» به جامعه.در مجموع، اجرای حقوق بشر در ایران نیازمند ترکیب سه عنصر است:

۱. اراده سیاسی برای شفافیت و پاسخ‌گویی.

۲. فشار و مشارکت اجتماعی برای نظارت.

۳. نهادهای مستقل و قانونی برای اجرا.

بدون این سه عنصر، هر برنامه حقوق بشری به شعار تبدیل می‌شود. اما با اجرای تدریجی و پایدار، ایران می‌تواند از جامعه‌ای سرشار از نقض‌ها به الگویی برای صلح، عدالت و کرامت انسانی در منطقه بدل شود. اگر ایران موفق شود حقوق بشر را به‌طور کامل نهادینه کند، می‌توان یک چشم‌انداز ۲۰ ساله ترسیم کرد که نشان می‌دهد جامعه چگونه تغییر خواهد کرد.در سال‌های نخست، آزادی بیان و مطبوعات آزاد به مردم جرئت می‌دهد که از حقوق خود دفاع کنند. شهروندان یاد می‌گیرند که حق اعتراض، حق تشکل‌یابی و حق انتخاب واقعی دارند. در همان سال‌های ابتدایی، قوه قضائیه مستقل شکل می‌گیرد و دادگاه‌ها دیگر ابزار سرکوب سیاسی نیستند. مردم برای نخستین‌بار شاهد خواهند بود که حتی مقامات بلندپایه در برابر قانون پاسخ‌گو هستند.در ۵ تا ۱۰ سال بعد، آموزش و بهداشت رایگان و با کیفیت برای همه فراهم می‌شود. کودکان در روستاها همان فرصت آموزشی را دارند که در شهرهای بزرگ وجود دارد. زنان به‌طور برابر در بازار کار و سیاست حضور دارند. تبعیض‌های قومی و مذهبی کاهش چشمگیری می‌یابد، زیرا آموزش چندزبانه و مشارکت برابر در نهادهای محلی تضمین شده است. این تحولات نه تنها عدالت را برقرار می‌کند، بلکه انسجام ملی را تقویت می‌نماید.در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده، عدالت انتقالی به ثمر می‌نشیند. قربانیان نقض‌های گذشته جبران خسارت دریافت می‌کنند، حقیقت به‌طور عمومی روایت می‌شود و جامعه از چرخه خشونت خارج می‌گردد. این روند موجب اعتمادسازی گسترده می‌شود. دیگر شهروندان احساس نمی‌کنند که تاریخ آن‌ها نادیده گرفته شده است. در این دوره، سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای مدنی قدرت می‌گیرند و به بخشی از ساختار حکمرانی بدل می‌شوند.در ۱۵ تا ۲۰ سال آینده، ایران به الگویی در منطقه تبدیل می‌شود. کشوری که روزگاری به‌دلیل نقض گسترده حقوق بشر بدنام بود، اکنون به‌عنوان مدافع حقوق بشر شناخته می‌شود. شاخص‌های بین‌المللی مانند آزادی رسانه، برابری جنسیتی، کیفیت دادرسی و رفاه اجتماعی در بالاترین سطح قرار دارند. ایران می‌تواند به مرکز آموزش حقوق بشر برای منطقه خاورمیانه بدل شود.جامعه‌ای که در چنین چشم‌اندازی شکل می‌گیرد، جامعه‌ای است که در آن شهروندان نه از حکومت، بلکه در کنار حکومت زندگی می‌کنند. اعتماد اجتماعی به‌جای بی‌اعتمادی فراگیر می‌نشیند. مهاجرت نخبگان معکوس می‌شود، زیرا کشور فضایی امن و عادلانه برای رشد استعدادها فراهم می‌کند. کرامت انسانی دیگر شعار نیست، بلکه واقعیتی است که در زندگی روزمره مردم دیده می‌شود.به این ترتیب، نهادینه‌سازی حقوق بشر می‌تواند ایران را از جامعه‌ای با بحران‌های عمیق به جامعه‌ای عادلانه، آزاد و پیشرو تبدیل کند؛ جامعه‌ای که نه‌تنها برای شهروندان خود، بلکه برای منطقه و جهان نیز الهام‌بخش خواهد بود.

نهادهای غیردولتی (NGOها) یکی از ستون‌های اصلی یک جامعه دموکراتیک و قانون‌مدار هستند. این نهادها میان دولت و مردم قرار می‌گیرند و نقش پل ارتباطی، نظارتی و حمایتی را ایفا می‌کنند. در کشـــورهایی که نهادهای غیردولتی قدرت و استقلال دارند، دولت نمی‌تواند به‌سادگی به سمت فساد و استبداد برود، زیرا جامعه مدنی همواره به‌عنوان دیده‌بان و نیروی فشار عمل می‌کند.نهادهای غیردولتی می‌توانند در حوزه‌های مختلف فعالیت کنند:

- **حقوق بشر و آزادی‌های مدنی: مستندسازی نقض‌ها، آموزش حقوق شهروندی، دفاع از قربانیان.**
- **محیط زیست: حفاظت از جنگل‌ها، تالاب‌ها، منابع آب و مبارزه با آلودگی.**
- **عدالت اجتماعی: حمایت از کارگران، زنان، کودکان و اقلیت‌ها.**
- **خدمات اجتماعی: کمک به محرومان، بیماران و آسیب‌دیدگان بحران‌ها.**
- **فرهنگی و آموزشی: گسترش آموزش‌های غیررسمی، زبان‌های محلی و میراث فرهنگی.**

برای ایران، نهادهای غیردولتی از دو جنبه حیاتی هستند: نخست، جبران ضعف‌های دولت در حوزه‌هایی که توان یا اراده کافی ندارد؛ دوم، ایجاد نظارت اجتماعی بر دولت و جلوگیری از تمرکز قدرت.اما تجربه نشان داده که در ایران، نهادهای غیردولتی اغلب یا سـرکوب شـده‌اند یا وابسـته به دولت و بی‌اعتماد در نگاه عمومی. بنابراین، بازسـازی این بخش نیازمند چند اصل کلیدی است:

۱. اسـتقلال حقوقی و مالی: NGOها باید مسـتقل از دولت باشـند و منابع مالی خود را از طریق کمک‌های مردمی، حق عضویت یا کمک‌های شفاف بین‌المللی تأمین کنند.

۲. شـــفافیت و پاســـخ‌گویی: برای جلوگیری از فســـاد در خود این نهادها، باید موظف به ارائه گزارش‌های مالی و عملکردی عمومی شوند.

۳. قـانون حمـایتی: یـک چـارچوب قـانونی روشـــن بـایـد حقوق و وظـایف نهـادهـای غیردولتی را تعریف کنـد و از دخالت‌های غیرقانونی دولت جلوگیری نماید.

۴. شبکه‌سازی ملی و محلی: NGOها باید بتوانند در سطح محلی، استانی و ملی شبکه تشکیل دهند تا اثرگذاری آن‌ها بیشتر شود.

۵. همکاری بین‌المللی: مشـارکت نهادهای ایرانی در شـبکه‌های جهانی NGOها باعث افزایش تجربه، توان و اعتبار آن‌ها می‌شود.

اگر این اصول رعایت شود، نهادهای غیردولتی می‌توانند در ایران به موتور اصلی تغییر اجتماعی تبدیل شوند. آن‌ها می‌توانند فسـاد را افشـا کنند، صـدای گروه‌های به‌حاشـیه‌رانده‌شـده باشـند، بحران‌های زیسـت‌محیطی و اجتماعی را مدیریت کنند و دولت را مجبور کنند پاسخ‌گو بماند.در چشـم‌انداز آینده، ایران بدون NGOهای قدرتمند نمی‌تواند دموکراســی و عدالت اجتماعی پایدار داشــته باشــد. وجود رســانه آزاد و نهادهای غیردولتی دو بال اصــلی جامعه مدنی‌اند. برای اینکه نهادهای غیردولتی در ایران به سـتون‌های واقعی جامعه مدنی تبدیل شـوند، باید یک نقشـه راه تقویت و نهادینه‌سازی تدوین شود. این نقشه سه بُعد دارد: حقوقی، مالی و فرهنگی.

۱. بعد حقوقی

- نخستین گام، تصویب یک «قانون حمایت از نهادهای غیردولتی» است که حقوق و وظایف آن‌ها را مشخص کند.

این قانون باید استقلال NGOها را تضمین کند و جلوی دخالت دولت در مدیریت آن‌ها را بگیرد.

• ثبت نهادهای غیردولتی باید ساده و بدون بوروکراسی سنگین باشد. هر گروهی از شهروندان که حداقل معیارهای شفافیت و اساسنامه مشخص داشته باشد باید بتواند NGO ثبت کند.

• دادگاه قانون اساسی یا دیوان حقوق بشر باید مرجع رسیدگی به شکایات NGOها از دولت باشد، تا اگر دولت مانع فعالیت آن‌ها شد، نهاد قضایی بی‌طرف حمایت کند.

۲. بعد مالی

• NGOها باید منابع مالی پایدار و شفاف داشته باشند. این منابع می‌تواند شامل حق عضویت اعضا، کمک‌های مردمی و خیریه‌ای، و کمک‌های بین‌المللی باشد.

• برای جلوگیری از وابستگی به دولت یا فساد داخلی، NGOها موظف به انتشار عمومی گزارش‌های مالی سالانه باشند.

• دولت می‌تواند تسهیلات غیرمستقیم ارائه دهد: معافیت‌های مالیاتی، واگذاری فضاهای عمومی (مثل ساختمان‌های بلااستفاده) برای دفتر NGOها، یا حمایت در پروژه‌های مشترک. اما هرگونه تأمین مالی مستقیم باید با شفافیت کامل و بدون وابستگی سیاسی باشد.

۳. بعد فرهنگی و اجتماعی

• فرهنگ عمومی در ایران هنوز NGO را به‌عنوان یک «نهاد مردمی مستقل» نمی‌شناسد. سال‌ها سرکوب باعث شده بسیاری از مردم آن‌ها را یا بی‌اعتماد بدانند یا بازوی دولت تصور کنند. برای تغییر این وضعیت باید آموزش عمومی درباره نقش و کارکرد NGOها صورت گیرد.

• رسانه‌ها می‌توانند با معرفی نمونه‌های موفق، اعتماد عمومی به نهادهای غیردولتی را افزایش دهند.

• مدارس و دانشگاه‌ها باید کار داوطلبانه و عضویت در NGOها را به‌عنوان بخشی از آموزش شهروندی تشویق کنند.

۴. شبکه‌سازی و تخصصی‌سازی

• NGOها نباید پراکنده و جدا از هم بمانند. ایجاد شبکه‌های ملی و استانی باعث می‌شود صدای آن‌ها بلندتر شود و توان چانه‌زنی بیشتری با دولت داشته باشند.

• تخصصی‌سازی نیز ضروری است. هر NGO باید حوزه‌ای روشن داشته باشد: محیط زیست، حقوق بشر، آموزش، بهداشت، حمایت از کودکان، زنان، کارگران، اقلیت‌ها و... این تخصصی‌سازی هم اثرگذاری را افزایش می‌دهد و هم مانع تداخل و رقابت بی‌مورد می‌شود.

۵. ارتباط بین‌المللی

• نهادهای غیردولتی ایرانی باید بخشی از شبکه جهانی شوند. این ارتباط باعث انتقال تجربه، جلب حمایت مالی شفاف و افزایش اعتبار داخلی آن‌ها می‌شود.

• در عین حال، باید سازوکاری طراحی شود تا این ارتباط به اتهام «وابستگی خارجی» منجر نشود؛ یعنی همه کمک‌های مالی و همکاری‌ها تحت نظارت عمومی و شفافیت کامل باشد.

اگر این نقشه راه پیاده شود، در طول یک دهه می‌توان انتظار داشت که NGOها در ایران به همان جایگاهی برسند که در کشورهای پیشرفته دارند: صدای واقعی مردم، دیده‌بان دائمی حکومت و عامل اصلی تغییر اجتماعی. در چنین شرایطی، حتی اگر دولت‌ها تغییر کنند یا نهادهای رسمی دچار فساد شوند، جامعه مدنی با اتکا به NGOها می‌تواند مسیر اصلاح را ادامه دهد. اگر مسیر تقویت نهادهای غیردولتی در ایران طی شود، می‌توان یک چشم‌انداز ۲۰ ساله برای جایگاه آن‌ها ترسیم کرد که نشان می‌دهد این نهادها چگونه به ستون اصلی دموکراسی و توسعه بدل خواهند شد.در ۵ سال نخست، NGOها تازه بازسازی می‌شوند. بسیاری از گروه‌های مدنی که سال‌ها سرکوب شده بودند دوباره ثبت رسمی می‌گیرند. نخستین فعالیت‌ها بیشتر بر آموزش حقوق شهروندی، کمک‌های اجتماعی و محیط زیست متمرکز است. اعتماد عمومی به آهستگی بازمی‌گردد، زیرا مردم می‌بینند که این نهادها برخلاف گذشته، واقعاً مستقل و شفاف عمل می‌کنند.در ۱۰ سال آینده، NGOها به یک نیروی قدرتمند اجتماعی تبدیل می‌شوند. آن‌ها شبکه‌های ملی و استانی تشکیل می‌دهند و در کنار احزاب و رسانه‌ها به ضلع سوم جامعه مدنی بدل می‌شوند. هر بحران ملی — از سیل و زلزله گرفته تا آلودگی هوا یا اعتراضات اجتماعی — با حضور و سازماندهی آن‌ها مدیریت می‌شود. دولت ناچار می‌شود در سیاست‌گذاری‌ها به دیدگاه‌های آن‌ها توجه کند، زیرا بی‌توجهی به NGOها هزینه اجتماعی بالایی دارد.در ۱۵ سال آینده، NGOها وارد مرحله‌ای می‌شوند که تنها ناظر و منتقد نیستند، بلکه شریک رسمی حکومت در تصمیم‌گیری‌اند. در بسیاری از کشورها، نمایندگان سازمان‌های مدنی در کمیسیون‌های دولتی و پارلمانی حضور دارند؛ در ایران نیز چنین الگویی شکل می‌گیرد. در این مرحله، هر قانون مهم در زمینه محیط زیست، حقوق زنان، حقوق کارگران یا رفاه اجتماعی بدون نظرخواهی از NGOهای تخصصی تصویب نمی‌شود.در ۲۰ سال آینده، NGOها بخشی جدایی‌ناپذیر از حکمرانی ایران خواهند شد. در کنار رسانه‌های آزاد و دانشگاه‌های مستقل، این نهادها تضمین می‌کنند که هیچ دولتی نتواند به سمت استبداد یا فساد سیستماتیک بازگردد. شهروندان یاد می‌گیرند که برای دفاع از منافع خود به NGOها تکیه کنند، نه صرفاً به دولت. به این ترتیب، جامعه مدنی قدرتمند به‌عنوان یک «سیستم ایمنی» عمل می‌کند: اگر دولت دچار انحراف شد، این نهادها اولین گروهی خواهند بود که هشدار می‌دهند، افشا می‌کنند و فشار اجتماعی وارد می‌نمایند.این چشم‌انداز نشان می‌دهد که بدون NGOها، هیچ دموکراسی پایدار نخواهد بود. پارلمان و قوه قضائیه هرچقدر هم مستقل باشند، اگر جامعه مدنی سازمان‌یافته وجود نداشته باشد، خطر بازگشت استبداد همواره باقی می‌ماند. با نهادینه‌شدن NGOها، ایران می‌تواند به جامعه‌ای تبدیل شود که در آن مردم نه‌تنها در انتخابات، بلکه در همه روزهای سال در فرآیند حکمرانی حضور داشته باشند. یکی از مهم‌ترین نقش‌های نهادهای غیردولتی در ایران آینده، نظارت بر دولت و مبارزه با فساد است. هیچ دولتی، حتی شفاف‌ترین و پاسخ‌گوترین دولت، از خطر فساد در امان نیست. فساد زمانی شکل می‌گیرد که قدرت، ثروت و اطلاعات در انحصار گروه کوچکی قرار گیرد. تنها راه مقابله پایدار با آن، ایجاد مکانیزم‌های بیرونی و مردمی است، و این همان جایی است که NGOها وارد عمل می‌شوند. **نخستین ابزار،** حق دسترسی آزاد به اطلاعات است. اگر NGOها بتوانند قراردادها، بودجه‌ها و عملکرد مالی دولت را بررسی کنند، امکان فساد به‌شدت کاهش می‌یابد. تجربه جهانی نشان داده هر جا اطلاعات آزاد بوده و رسانه‌ها و نهادهای مدنی به آن دسترسی داشته‌اند، فساد کاهش پیدا کرده است. بنابراین باید قانونی وضع شود

که همه دستگاه‌های دولتی موظف باشند اطلاعات مالی و قراردادی خود را در دسترس عمومی و NGOهای تخصصی قرار دهند.**دومین ابزار،** مستندسازی و گزارشگری مستقل است. NGOها می‌توانند موارد فساد، تبعیض یا سوءمدیریت را ثبت و منتشر کنند. آن‌ها برخلاف نهادهای دولتی، وابستگی مستقیم به قدرت ندارند و می‌توانند واقعیت‌ها را بی‌پرده بیان کنند. گزارش‌های دوره‌ای آن‌ها، اگر رسمی و قانونی پشتیبانی شود، می‌تواند به عنوان مرجع دادگاه‌ها و نهادهای نظارتی قرار گیرد.**سومین ابزار،** فشار اجتماعی و بسیج افکار عمومی است. وقتی یک NGO پرونده فساد را افشا می‌کند و آن را در سطح جامعه مطرح می‌سازد، افکار عمومی به حرکت درمی‌آید و دولت ناچار به پاسخ‌گویی می‌شود. هیچ حکومتی نمی‌تواند در برابر موجی از مطالبه‌گری اجتماعی بی‌تفاوت بماند.**چهارمین ابزار،** مشارکت مستقیم در نهادهای ضدفساد است. در بسیاری از کشورها، نمایندگان سازمان‌های مدنی در کمیسیون‌های نظارتی یا حتی در هیئت‌های رسیدگی به فساد حضور دارند. در ایران نیز می‌توان سازوکاری طراحی کرد که NGOهای تخصصی در حوزه شفافیت و حقوق شهروندی، نماینده دائمی در شورای عالی مبارزه با فساد داشته باشند.**پنجمین ابزار،** آموزش و فرهنگ‌سازی است. فساد فقط یک پدیده اداری نیست، بلکه ریشه در فرهنگ عمومی دارد. NGOها می‌توانند در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها آموزش‌های گسترده‌ای درباره شفافیت، حقوق شهروندی و مسئولیت اجتماعی ارائه دهند. جامعه‌ای که از کودکی با فرهنگ ضدفساد تربیت شود، به‌مرور از بازتولید فساد جلوگیری می‌کند.در چشم‌انداز بلندمدت، اگر NGOها بتوانند این نقش‌ها را ایفا کنند، ایران به مرحله‌ای خواهد رسید که فساد دیگر یک بیماری مزمن و ساختاری نباشد، بلکه یک استثنا و خطای فردی محسوب شود. در چنین شرایطی، اعتماد عمومی به نهادهای سیاسی و اقتصادی بازسازی خواهد شد و سرمایه اجتماعی که امروز تا حد زیادی نابود شده، دوباره شکل خواهد گرفت.به بیان دیگر، NGOها نه‌تنها مدافع حقوق بشر و عدالت اجتماعی‌اند، بلکه نگهبانان دائمی شفافیت و پاکدستی در حکمرانی‌اند. نهادهای غیردولتی فقط در حوزه نظارت و حقوق بشر نقش ندارند؛ آن‌ها می‌توانند در بخش‌های حیاتی مانند محیط زیست، آموزش و خدمات اجتماعی نیز ستون اصلی توسعه باشند.در حوزه محیط زیست، تجربه جهانی نشان داده است که دولت‌ها به دلیل فشارهای اقتصادی و سیاسی اغلب به نابودی طبیعت تن می‌دهند. اما NGOهای زیست‌محیطی می‌توانند نیرویی مستقل باشند که جلوی این روند را بگیرند. آن‌ها می‌توانند تخریب جنگل‌ها، آلودگی رودخانه‌ها، نابودی تالاب‌ها یا پروژه‌های ویرانگر عمرانی را مستند و افشا کنند. همچنین می‌توانند مردم را به فعالیت‌های داوطلبانه مانند درخت‌کاری، پاک‌سازی رودخانه‌ها و کاهش مصرف انرژی بسیج کنند. در ایران، که بحران‌هایی مانند فرونشست زمین، کم‌آبی و آلودگی هوا بسیار جدی‌اند، حضور NGOهای محیط زیستی می‌تواند حیاتی‌ترین نیروی حفاظتی باشد.در حوزه آموزش، NGOها می‌توانند نقش مکمل دولت را ایفا کنند. آموزش رایگان عمومی باید وظیفه دولت باشد، اما NGOها می‌توانند آموزش‌های تخصصی، مهارت‌های زندگی، آموزش زبان‌های محلی، یا برنامه‌های مبارزه با ترک تحصیل را به‌عهده بگیرند. همچنین در مناطق محروم، این نهادها می‌توانند کلاس‌های تقویتی، کتابخانه‌های محلی و دوره‌های مهارت‌آموزی ایجاد کنند. آموزش حقوق بشر، سواد رسانه‌ای و تفکر انتقادی از حوزه‌هایی است که NGOها می‌توانند بسیار بهتر از دولت وارد عمل شوند، زیرا وابستگی سیاسی ندارند. در حوزه خدمات اجتماعی، NGOها در بسیاری از کشورها مسئولیت مستقیم حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر را بر

عهده دارند. آن‌ها می‌توانند به کارگران بیکار، کودکان کار، زنان سرپرست خانوار، سالمندان و افراد دارای معلولیت خدمات حمایتی ارائه دهند. در ایران، NGOها می‌توانند شبکه‌ای از مراکز محلی برای ارائه کمک‌های فوری، مشاوره روان‌شناختی، آموزش مهارت و توانمندسازی ایجاد کنند. این کار علاوه بر حمایت از آسیب‌دیدگان، بار بزرگی را از دوش دولت برمی‌دارد.نکته مهم این است که NGOها باید با استقلال کامل فعالیت کنند اما همزمان با دولت همکاری سازنده داشته باشند. دولت باید آن‌ها را نه دشمن یا رقیب، بلکه شریک خود بداند. در مقابل، NGOها باید شفاف باشند و از تبدیل شدن به بازوی سیاسی یا اقتصادی گروه‌های خاص پرهیز کنند.در چشم‌انداز آینده، اگر NGOهای ایران در این حوزه‌ها فعال شوند، جامعه‌ای شکل خواهد گرفت که مردم نه‌تنها منتظر دولت برای حل مشکلات نباشند، بلکه خودشان از طریق نهادهای مدنی وارد عمل شوند. این همان معنای واقعی «جامعه مسئول» است؛ جامعه‌ای که در آن شهروندان هم حقوق خود را می‌شناسند و هم در برابر مشکلات کشور و هم‌نوعان خود مسئولیت می‌پذیرند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت نهادهای غیردولتی، مدیریت بحران‌هاست. ایران کشوری است که همواره در معرض بحران‌های طبیعی و انسانی قرار دارد: زلزله، سیل، خشکسالی، آلودگی هوا، اپیدمی‌ها و حتی بحران‌های اجتماعی و اقتصادی. تجربه نشان داده است که دولت به تنهایی نمی‌تواند این بحران‌ها را به‌طور کارآمد مدیریت کند. در چنین شرایطی، NGOها می‌توانند به نیرویی نجات‌بخش تبدیل شوند.در زمان زلزله، NGOها می‌توانند بلافاصله پس از حادثه وارد عمل شوند. آن‌ها برخلاف نهادهای دولتی، بوروکراسی پیچیده ندارند و می‌توانند سریع‌تر به مردم آسیب‌دیده دسترسی پیدا کنند. بسیاری از داوطلبان محلی، شبکه‌های مردمی و گروه‌های امداد داوطلبانه که زیر چتر NGOها فعالیت می‌کنند، می‌توانند کمک‌های اولیه، غذا، سرپناه موقت و خدمات روان‌شناختی را به آسیب‌دیدگان برسانند.در زمان سیل، NGOها می‌توانند نقش حیاتی در تخلیه مناطق پرخطر، توزیع امکانات، پاک‌سازی محیط و بازسازی روستاها ایفا کنند. در بسیاری از کشورها، نهادهای غیردولتی حتی مسئولیت طراحی طرح‌های پیشگیرانه مانند بازسازی سیل‌بندها یا آموزش عمومی درباره مقابله با سیل را بر عهده دارند.در مواجهه با خشکسالی و بحران آب، NGOهای تخصصی می‌توانند با آموزش کشاورزان، معرفی الگوهای کشت پایدار، و ترویج فرهنگ صرفه‌جویی در مصرف آب، نقش بسیار موثری ایفا کنند. همچنین می‌توانند پروژه‌های محلی مانند حفر چاه‌های جدید، ساخت مخازن آب و بازسازی قنات‌ها را سازماندهی کنند.در زمان اپیدمی‌ها و بحران‌های بهداشتی، NGOها به‌ویژه در مناطقی که دسترسی به خدمات بهداشتی ضعیف است، می‌توانند کمپین‌های آموزشی و پیشگیرانه راه‌اندازی کنند. تجربه اپیدمی کرونا نشان داد که مشارکت داوطلبان و نهادهای مردمی برای توزیع ماسک، مواد ضدعفونی‌کننده و آموزش عمومی حیاتی است.در بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، مانند بیکاری گسترده یا افزایش فقر، NGOها می‌توانند با ایجاد مراکز مشاوره، کمک‌های غذایی، وام‌های خرد و آموزش مهارت‌های شغلی به کاهش آثار بحران کمک کنند.نکته کلیدی این است که NGOها باید از قبل آماده و سازمان‌یافته باشند. شبکه‌های داوطلبی، پایگاه‌های محلی و انبارهای ذخیره باید وجود داشته باشند تا در لحظه بحران، زمان از دست نرود. همچنین دولت باید با NGOها همکاری نزدیک داشته باشد و آن‌ها را در طرح‌های ملی مدیریت بحران به رسمیت بشناسد.در آینده، اگر NGOها در مدیریت بحران‌ها نقش‌آفرین شوند، ایران دیگر کشوری نخواهد بود که هر حادثه‌ای آن را فلج کند. جامعه‌ای شکل می‌گیرد که در آن مردم به‌طور

سازمان‌یافته و داوطلبانه در کنار دولت عمل می‌کنند، و این همبستگی اجتماعی می‌تواند به بزرگ‌ترین سرمایه ملی تبدیل شود. یکی از عرصه‌های کمتر شناخته‌شده اما بسیار مهم برای نهادهای غیردولتی، دیپلماسی عمومی و بهبود چهره جهانی کشور است. در جهانی که افکار عمومی نقش تعیین‌کننده دارد، دولت‌ها تنها با سیاست رسمی نمی‌توانند تصویر مثبت یا مشروعیت بین‌المللی برای خود بسازند. اینجاست که NGOها به بازیگرانی مستقل و قدرتمند تبدیل می‌شوند.در حوزه حقوق بشر، حضور NGOهای مستقل و معتبر می‌تواند تصویری متفاوت از ایران ارائه کند. اگر این نهادها بتوانند به‌طور شفاف گزارش‌های وضعیت حقوق بشر در کشور را منتشر کنند و نشان دهند که جامعه مدنی ایران فعال است، نگاه جهانی به ایران تغییر خواهد کرد. در مقابل، اگر دولت همه‌چیز را در انحصار بگیرد و فقط روایت رسمی خود را عرضه کند، اعتماد جهانی از بین می‌رود.در حوزه محیط زیست، NGOها می‌توانند در کنفرانس‌ها و مجامع جهانی حضور یابند و تجربه‌های ایران را منتقل کنند. همکاری با NGOهای خارجی برای مقابله با تغییر اقلیم، حفاظت از تالاب‌ها یا توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر می‌تواند نه‌تنها دانش و منابع جدید وارد ایران کند، بلکه تصویر ایران را به‌عنوان کشوری مسئول در قبال آینده زمین تقویت نماید.در حوزه فرهنگی و اجتماعی، NGOها می‌توانند به پلی میان ملت‌ها بدل شوند. تبادل فرهنگی، برگزاری نمایشگاه‌های هنری و ادبی، برنامه‌های آموزشی مشترک و همکاری‌های دانشگاهی اغلب توسط NGOها تسهیل می‌شود. این فعالیت‌ها تصویری انسانی‌تر و مثبت‌تر از ایران ارائه می‌دهند، چیزی که سیاست رسمی قادر به ساختن آن نیست.در حوزه کمک‌های بشردوستانه بین‌المللی نیز NGOهای ایرانی می‌توانند فعال شوند. کمک به زلزله‌زدگان کشورهای همسایه، مشارکت در برنامه‌های مبارزه با فقر یا اپیدمی‌ها در سطح منطقه، و همکاری در پروژه‌های توسعه‌ای می‌تواند ایران را به‌عنوان یک عضو مسئول جامعه جهانی معرفی کند.شرط موفقیت این نقش‌آفرینی، استقلال و شفافیت NGOهاست. اگر نهادهای غیردولتی وابسته به دولت باشند یا به ابزار تبلیغاتی سیاسی تبدیل شوند، نه در داخل اعتماد مردم را جلب می‌کنند و نه در خارج اعتبار دارند. اما اگر مستقل، شفاف و مردمی باشند، می‌توانند اعتبار ایران را در سطح بین‌المللی ارتقا دهند.در چشم‌انداز ۲۰ ساله، NGOهای ایرانی می‌توانند نه‌تنها در عرصه داخلی، بلکه در سطح جهانی بازیگرانی شناخته‌شده باشند؛ سازمان‌هایی که در مجامع بین‌المللی از حقوق بشر، محیط زیست، عدالت اجتماعی و فرهنگ ایران دفاع می‌کنند و تصویری مثبت از کشور می‌سازند. چنین وضعیتی به معنای قدرت نرم واقعی است؛ قدرتی که هیچ دولت و ارتشی قادر به ایجاد آن نیست، بلکه از دل جامعه مدنی برمی‌خیزد. برای اینکه نهادهای غیردولتی در ایران به قدرتی واقعی و پایدار تبدیل شوند، نیاز به یک شبکه ملی سازمان‌یافته دارند؛ شبکه‌ای که هم انسجام داخلی ایجاد کند و هم امکان حضور بین‌المللی فراهم آورد.در سطح ملی، این شبکه می‌تواند به صورت «اتحادیه ملی نهادهای مدنی» شکل بگیرد. هر NGO در سطح محلی یا استانی عضو این اتحادیه می‌شود و نماینده‌ای در مجمع ملی دارد. این ساختار چند مزیت کلیدی دارد:

- **هماهنگی میان هزاران NGO محلی و استانی، جلوگیری از پراکندگی و موازی‌کاری.**
- **امکان صدور بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های ملی که بازتاب صدای جامعه مدنی کل کشور باشد.**
- **افزایش قدرت چانه‌زنی با دولت و پارلمان، زیرا یک اتحادیه ملی نماینده میلیون‌ها شهروند است.**
- **ایجاد بانک اطلاعاتی مشترک از تجربه‌ها، پژوهش‌ها و داده‌ها برای استفاده متقابل.**

در سطح استانی، شبکه‌های استانی NGOها می‌توانند وظیفه هماهنگی پروژه‌ها و نظارت محلی را به عهده بگیرند. مثلاً NGOهای زیست‌محیطی، آموزشی، بهداشتی و اجتماعی در هر استان جلسات مشترک داشته باشند تا اولویت‌های محلی را تعیین کنند و در برابر استانداری یا شوراهای استانی مطالبه‌گری کنند.در سطح بین‌المللی، این شبکه باید دارای «دفتر روابط خارجی» باشد که وظیفه‌اش اتصال NGOهای ایرانی به شبکه‌های جهانی باشد. این دفتر می‌تواند نماینده NGOهای ایران در کنفرانس‌های جهانی محیط زیست، حقوق بشر، بهداشت یا توسعه پایدار باشد. همچنین امکان دریافت کمک‌های مالی شفاف و قانونی از سازمان‌های بین‌المللی را فراهم کند.برای جلوگیری از فساد یا انحراف، این شبکه باید با سه اصل اداره شود:

- **شفافیت کامل مالی: تمام کمک‌های مالی و هزینه‌ها باید به‌طور عمومی منتشر شوند.**
- **دموکراسی داخلی: انتخاب نمایندگان در سطوح محلی، استانی و ملی باید با رأی مستقیم اعضا انجام گیرد.**
- **استقلال از دولت و احزاب: هیچ حزب یا نهاد حکومتی نباید کنترل شبکه را در دست بگیرد.**

چنین شبکه‌ای می‌تواند قدرت NGOها را چند برابر کند. به‌جای اینکه هر سازمان کوچک به تنهایی در برابر دولت یا بحران‌ها بایستد، کل جامعه مدنی در یک ساختار هماهنگ و قدرتمند عمل خواهد کرد. در نتیجه، حتی دولت‌ها و مجالس آینده ناچار خواهند شد NGOها را به رسمیت بشناسند و در تصمیم‌گیری‌های کلان با آن‌ها مشورت کنند.در چشم‌انداز نهایی، «شبکه ملی نهادهای مدنی ایران» می‌تواند همان نقشی را بازی کند که اتحادیه‌های کارگری و فدراسیون‌های NGOها در اروپا و آمریکا ایفا می‌کنند؛ یعنی تضمین کند که قدرت سیاسی هرگز فراتر از اراده مردم نرود و جامعه مدنی همواره توازن و شفافیت را در حکمرانی برقرار نگه دارد.

منابع خارجی

۱. Francis Fukuyama – Political Order and Political Decay (۲۰۱۴)
از معتبرترین آثار در حوزه تطور دولت‌ها، حکمرانی مدرن و چالش‌های سیاسی معاصر.
۲. Robert Dahl – Democracy and Its Critics (۱۹۸۹)
اثری کلاسیک درباره دموکراسی، مشارکت سیاسی و حاکمیت قانون.
۳. Douglass C. North – Institutions, Institutional Change and Economic Performance (۱۹۹۰)
یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها درباره نقش نهادها در توسعه و عملکرد اقتصادی.
۴. Samuel P. Huntington – Political Order in Changing Societies (۱۹۶۸)
اثری مرجع در زمینه نظم سیاسی، دولت‌سازی و گذار جوامع در حال توسعه.
۵. Amartya Sen – Development as Freedom (۱۹۹۹)
رویکردی نو به توسعه که آزادی‌های اساسی را در مرکز سیاست‌گذاری قرار می‌دهد.
۶. Elinor Ostrom – Governing the Commons (۱۹۹۰)
پژوهشی پیشرو درباره مدیریت منابع مشترک و نقش جوامع در حکمرانی پایدار.
۷. Joseph Stiglitz – Globalization and Its Discontents (۲۰۰۲)
تحلیلی عمیق از اقتصاد جهانی، عدالت اقتصادی و اثرات سیاست‌های بین‌المللی.
۸. John Rawls – A Theory of Justice (۱۹۷۱)
یکی از ستون‌های فلسفه سیاسی مدرن؛ بازتعریف عدالت و برابری در نظام‌های دموکراتیک.
۹. Manuel Castells – The Rise of the Network Society (۱۹۹۶)
اثری محوری درباره جهانی‌شدن، جامعه شبکه‌ای و ارتباطات در حکمرانی جدید.
۱۰. Thomas Carothers – Aiding Democracy Abroad: The Learning Curve (۱۹۹۹)
تحلیلی درباره نقش جامعه جهانی در حمایت از گذار دموکراتیک کشورها.

منابع مکمل (برای ابعاد اقتصادی و مدیریتی)

- Michael Porter – The Competitive Advantage of Nations (۱۹۹۰)
- Dani Rodrik – The Globalization Paradox (۲۰۱۱)
- OECD – Government at a Glance (گزارش‌های سالانه)
- UNDP – Human Development Report (گزارش‌های توسعه انسانی سازمان ملل)

MohammadReza Asadi
website:
www.MohammadrezaAsadi.com
Email:
M.r.asadii86@gmail.com

پژوهشگرایان طرحی جامع و نظام مند است که برای نخستین بار در قالب چهارده خوشه و بیش از پانصد بخش، بنیان‌های کشورداری و حکمرانی نوین را در چارچوبی علمی و دانشگاهی بازاندیشی می‌کند. این مجموعه نه صرفاً تلاشی نظری، بلکه نقشه‌راهی عملی برای بازسازی و توسعه کشورهاست؛ متنی که می‌تواند در عرصه سیاست‌گذاری عمومی، مدیریت، حقوق، اقتصاد، آموزش و فرهنگ به‌کار گرفته شود. جلد نخست با تمرکز بر «حکمرانی، سیاست و حقوق» به بررسی مبانی بنیادین دولت مدرن، مردم‌سالاری، عدالت قضایی، شفافیت نهادی و حاکمیت قانون می‌پردازد. مباحث این جلد با بهره گیری از ادبیات علمی بین‌المللی و در عین حال با توجه به نیازهای بومی و تجربیات تاریخی تدوین شده‌اند تا زمینه‌ای برای گفت‌وگویی میان دانش جهانی و واقعیت‌های ملی فراهم آورند. پژوهشگرایان در افق بلندمدت خود به تأسیس «دانشگاه کشورداری و کشورباری» می‌اندیشد؛ دانشگاهی که هدف آن تربیت مدیران، سیاستمداران و متخصصانی است که بر پایه معیارهای علمی و صلاحیت‌های دانشگاهی به مسئولیت‌های عمومی گمارده می‌شوند. در این نگاه، کشورداری دانشی میان‌رشته‌ای است که همانند پزشکی یا مهندسی نیازمند آموزش نظام‌مند، پژوهش مداوم و شایستگی آکادمیک است.این اثر مخاطبان متنوعی دارد: پژوهشگران و استادان علوم سیاسی و حقوق، دانشجویان و فعالان اجتماعی، مدیران و سیاست‌مدارانی که دغدغه حکمرانی کارآمد و توسعه پایدار را دارند. جلد نخست پژوهشگرایان دریچه‌ای است به دنیایی تازه از دانش کشورداری؛ گامی به‌سوی تلفیق نظریه و عمل برای آینده‌ای مبتنی بر عدالت، قانون و خرد جمعی